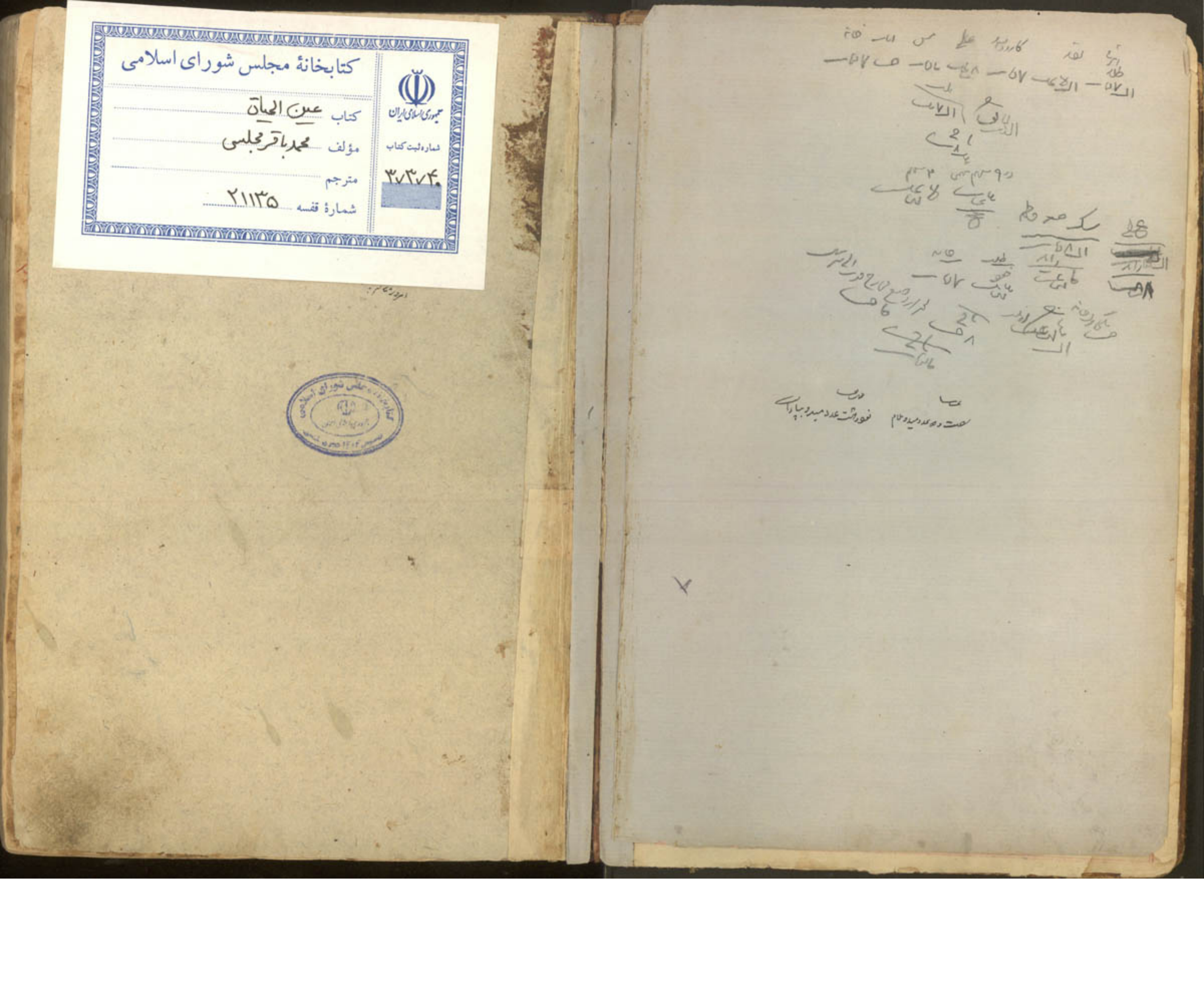
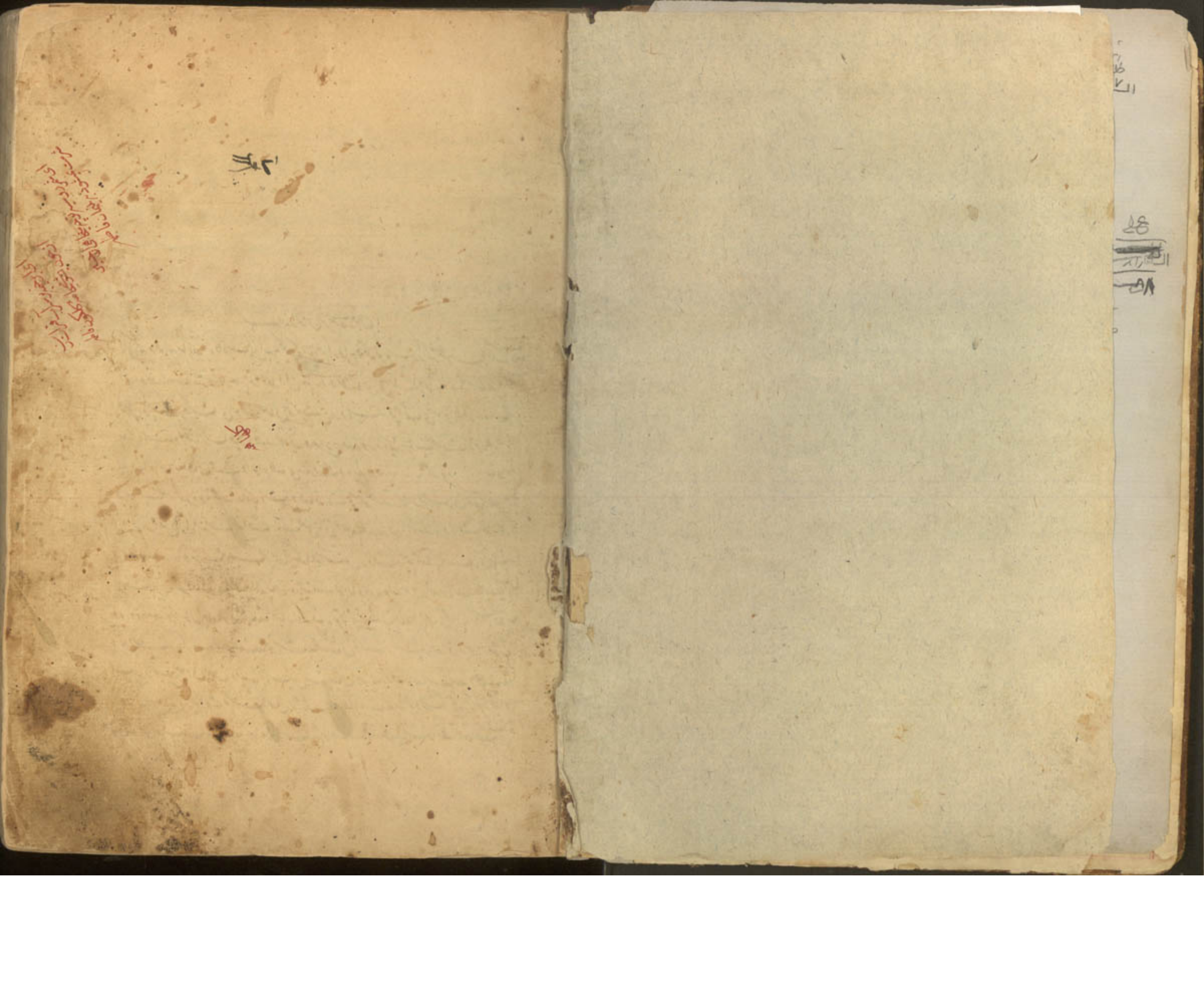





کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب عین الحیاة
مؤلف محمد باقر مجلسی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۲۱۱۳۵
شماره ثبت کتاب ۳۷۳۷۴



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

لآلی حمد و جواهر ثنا نثار بارگاه جلال کبریا حکیمی که الواح ارواح قابلین نوع بشر را که مظهر غرایب صنایع
قضا و قدر است بصیقل مواعظ دل پذیر و حکمتهای بی نظیر جلا داده و عکس بدایع صفات
کمال و چهره گشای نعوت جلال خویش گردانیده و چشمهای حقایق که از منبع معجز
بیان انبیا و اوصیا بر اراضی قلوب صافیه و مزارع صدور زاکیه ارباب خلقت روزگار جاری
ساخته الوان ریاحین محبت و انواع گلهای معرفت رویانیده و صلوات نامحدود بر زبده عالم وجود
و صاحب مقام محمود و باعث ایجاد سبع طباقات و متمم صحیفه مکارم اخلاق مقدس جنابی
که از خزانه فیض ازلی بتشریف انک لعلی خلق عظیم سرافراز است و امت نوازی که
از وفور شفقت و مرحمت بمنقبت حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم ممتاز است اعنی سید
المرسلین و فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاولین و الآخرین محمد بن عبد الله خاتم النبیین
و درود نامعدود بر آل اطهار و اهلبیت اخیار او که بنور تولای ایشان قنادیل دلهای محبان روشنی بخش
زمین و آسمان گردیده و از شعشعه خورشید محبتشان بمقتضای سیماهم فی وجوههم من اثر
السجود صبح صادق یقین و ایمان از جبین شیعیان دمیده خصوصا سید اوصیا و امام
اتقیا و مدرس روز جزا و محرم سرادق لو کشف الغطاء باب مدینه علم و لنگر سفینه علم اعنی
ولی المرتضی و سیف الله المنتضی امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین اسد الله الغالب و شهاب

الله الثاقب سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم
ابد الآبدین اما بعد مستمد فیوض ازلی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما موقف عرض برادران
ایمانی و دوستان روحانی میرساند که چون حکیم علیم نفوس بشری را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله
بعوایق غفلات و علایق شهوات مبتلا گردانیده حیرت زدگان بوادی تحیر و جهالت
و مدهوشان شراب بغی و ضلالت را از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که تا از خواب
غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را بنصایح
شافیه و امثال و حکم وافیه مشحون گردانیده و پیشوایان راه دین و راه نمایان مسالک
یقین را باین شیمه کریمه امر فرموده کما قال الله تعالی ادع الی سبیل ربک بالموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن
و در کلام وافی هدایه جناب رفعت رسالت پناهی و اهلبیت کرام صلوات الله علیهم اجمعین خطب
مواعظ و وصایا فوق حد و احصاء وارد شده و اکثر طالبان هدایت باعتبار عدم انس بلغت عرب
از فواید و منافع آنها محروم مانده لهذا این بی بضاعت را بخاطر رسید که وصیتی که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله برگزیده اصحاب و زبده اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیه را فرموده اند چون جامع
ترین اخباریست که درین باب از منابع وحی و الهام ماثور گردیده بر اکثر مکارم اخلاق حسنه و محاسن اوصاف
جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید برنگینی عبارات و حسن استعارات نگردیده بعبارات قریب بفهم
مضامین آنرا ادا کنم و آنچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال آن منحصر در عدم فهم لغت نباشد بر وجه
ایجاز متوجه حل آن بشوم تا کافه مؤمنان و عامه شیعیان را از آن فایده حالی و عایده باقی بهره حاصل
و نصیب کامل بوده باشد و چون از منهل شامل سحاب امید وارم که موجب حیوة قلوب و ارواح
مرده دلان سرای غرور گردد و آنرا بعین الحیات مسمی گردانید ملتمس از ناظران درین رساله آنکه چون
درخور استعداد و ناقص این عدیم الاستطاعه بقلم آمده و بدیده عیب جویی نظر ننمایند اگر چه خطا کاشف باشد
و در حیات و ممات این بنده پریشان روزگار بدعای خیر اعانت فرمایند حسبنا الله و نعم الوکیل
مقدمه در ذکر بعضی از فضایل و احوال ابوذر رضی الله عنه ابوذر کنیت اوست و اسم او بر قول اصح جندب

جناده است واصل و عرب بوده از قبیله غفاری و آنچه از اخبار خاصه و عامه مستفاد میشود آنست
که بعد از رتبه معصومین ع در میانه صحابه کسی بجلالت قدر و رفعت شان سلمان فارسی و ابوذر
و مقداد بن اسود الکندی نبود و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان بر او ترجیح دارد و او بر مقداد و احادیث
بسیار از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله
علیه و آله مرتد شدند و حضرت فاطمه علیها السلام گذاشته کفنهای و خبر رسول تحفه پس کرامت فرمود
حضرت فرمود که این رسید از حوران از بهشت بمن آورده اند اسم ایشان را پرسیدم یکی از میان
ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا مرا جهة سلمان خلق کرده و دیگری گفت من ذره نام دارم خدا مرا جهة ابوذر
خلق کرده سیم گفت من مقدوده نام دارم خدا مرا برای مقداد خلق کرده سلمان گفت که حضرت فاطمه در
از آن تحفه کرامت فرمود و بر هر قومی که میگذشتم از بوی خوش آن متعجب میگشتند و از حضرت
امام موسی کاظم ع مرویست که در روز قیامت منادی ندا کند از جانب رب العزت که کجایند حواریان
و مخلصان محمد بن عبدالله که بر طریقه آنحضرت مستقیم بودند و پیمان آنحضرت را نشکستند پس برخیزند سلمان
و ابوذر و مقداد و مرویست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدا مرا
امر کرده است بدوستی چهار کس صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آن جماعت فرمود علی ابن ابی طالب
و مقداد و سلمان و ابوذر و احادیث بسیار در کتب شیعه و سنی مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که آسمان سایه نکرده بر کسی و زمین بر نداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد
و ابن عبدالبر که از اعاظم علمای اهل سنت است در کتاب استیعاب از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله روایت کرده است که ابوذر در میان امت من بزهد عیسی بن مریم است و بروایت دیگر
شبیه عیسی بن مریم است در زهد و ایضا روایت نموده که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه
فرمود که ابوذر علمی چند ضبط کرد که مردمان از حمل آن عاجز بودند و گرهی بر آن زده که هیچ از آن بیرون نیامد
و ابن بابویه علیه الرحمة بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روزی ابوذر
رحمه الله علیه بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشت و جبرئیل بصورت دحیه کلبی در خدمت

آنحضرت بخلوت نشسته بود سخنی در میان داشت ابوذر گمان کرد که دحیه کلبی است و با حضرت حرفی نهانی
دارد و بگذشت جبرئیل گفت یا محمد اینک ابوذر گذشت و سلام نکرد اگر سلام میکرد ما او را جواب
میگفتیم بدرستی که او را دعایی هست که در میان اهل آسمان ها معروف است چون من عروج نمایم
از وی سؤال کن چون جبرئیل برفت ابوذر بیامد حضرت فرمود که چرا بر من سلام نکردی ابوذر گفت
که چنین یافتم که دحیه کلبی نزد تو بود و برای امری او را بخلوت طلبیده نخواستم کلام شما را قطع نمایم
حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت ابوذر بسیار نادم شد حضرت فرمود که چه دعا است که
خدا را بآن میخوانی که جبرئیل خبر داد که در آسمانها معروف است گفت این دعا را میخوانم اللّٰهم
اِنّی اَسئَلُکَ الایمانَ بِکَ وَالتَّصدیقَ بِنَبِیِّکَ وَالعافِیَةَ مِن جَمیعِ البَلاءِ وَالشُّکرَ
عَلَی العافِیَةِ وَالغِنیٰ عَن اَشرارِ النّاسِ روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام از حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله ع فرمود که بهشت مشتاق است بسوی
تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر صدیق این امت است و بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده
که آنحضرت فرمود که ولایت و محبت جمعی از مومنان که بعد از حضرت رسالت بر دین حق ماندند
و تغییر و تبدیل امام حق و احکام دین حق نکردند واجب است مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن
اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله انصاری و حذیفه بن الیمانی و ابوالهیثم بن التیهان
و سهل بن حنیف و ابوایوب انصاری و عبدالله ابن الصامت و عبادة بن الصامت
و خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین و ابوسعید خدری و امثال ایشان و در حدیث دیگر مثل
این از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که ابوذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او آزرده شد با او گفتند که دعا کن
خدا چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند چه غم است که ترا از چشم خود
بیخبر کرده گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است و ابن بابویه از عبدالله بن عباس

روایت کرده است که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله در مسجد قبا نشسته بودند و جمعی از صحابه
در خدمت آنحضرت بودند فرمود که اول کسی که ازین در درآید درین ساعت شخصی از اهل بهشت باشد
چون صحابه این را شنیدند جمعی برخواستند که شاید مبادرت بدخول نمایند پس حضرت فرمود
که جماعتی الحال داخل شوند که هریک بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان ایشان مرا بشارت دهد به بیرون
رفتن آذار ماه او از اهل بهشت است پس ابوذر با آن جماعت داخل شد حضرت بایشان گفت که آذار
بدر رفت ابوذر گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که من میدانستم ولیکن میخواستم که صحابه بدانند
که تو از اهل بهشتی و چگونه نباشی و حال آنکه ترا از حرم من بسبب محبت اهل بیت من و دوستی
ایشان بیرون خواهند کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و در تنهائی خواهی مرد
و جمعی از اهل عراق سعادت تجهیز و دفن تو خواهند یافت آن جماعت رفیقان من خواهند بود
در بهشتی که خدا پرهیزکاران را وعده داده و فرموده و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
منقول است که فرمود که ایمان ده پایه دارد و مانند نردبانی که بر او بالا روند و سلمان در پایه دهم است
و ابوذر در پایه نهم و مقداد در پایه هشتم و بدانکه در کیفیت اسلام ابوذر در طرق عامه احادیث مختلفه
وارد شده و ذکر آنها موجب تطویل میشود و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه باسناد معتبر
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت بشخصی از اصحاب خود
فرمود که میخواهید شما را خبر دهم که چگونه مسلمان شدن سلمان و ابوذر آن شخص کیفیت اسلام
سلمان را میدانم مرا خبر ده بکیفیت اسلام ابوذر و خطا کرد که هر دو را از حضرت نپرسید پس
فرمود که ابوذر در بطن که محلی است در یک منزلی مکه معظمه و گوسفندان خود را چرا میفرمود که گرگی
از جانب راست متوجه گوسفندان او شد بعصای خود از او براند پس از جانب چپ متوجه شد
ابوذر عصای بروی حواله نمود و گفت من گرگی از تو خبیث‌تر و بدتر ندیده ام آنگرگ باعجاز حضرت
رسالت پناهی بسخن آمد و گفت والله که اهل مکه از من بدترند خداوند عالم بسوی ایشان پیغمبری
فرستاده او را بدروغ نسبت میدهند و نسبت باو دشنام و ناسزا میگویند ابوذر چون

ان

این سخن شنید بزن خود گفت که توشه و مطهره و عصای مرا بیاور پس آنها را برگرفت و پای خود بجانب
مکه روان شد که تا خبری که از گرگ شنیده بود معلوم نماید و طی مسافت مینمود در عذاب بسیار گرم
داخل مکه شد و محنت بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده نزد چاه زمزم آمد و دلوی از آن
آب برای خود کشید چون نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که این گواه آن خبریست
که گرگ مرا بآن خبر داده و این نیز از معجزات آن پیغمبر است پس بشتابید و بکنار مسجد آمد دید جماعتی از قریش
بر گرد یکدیگر نشسته اند نزد ایشان نشست دید که ایشان ناسزا بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میگویند
بنحوی که گرگ او را خبر داده بود و پیوسته درین کار بودند تا آخر روز ناگاه حضرت ابوطالب پیدا شد
چون نظر ایشان بر او افتاد و بیکدیگر گفتند که خاموش شوید که عمویش آمد پس زبان از مذمت آنحضرت
کوتاه کردند و چون ابوطالب پیدا شد با او مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز ابوذر گفت که چون
ابوطالب از نزد ایشان برخواست من از پی او روان شدم رو بجانب من کرد و گفت حاجت
خود را بگو گفتم بطلب پیغمبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است گفت با او چکار داری گفتم میخواهم
باو ایمان آورم و آنچه فرماید براستی او اقرار نمایم و خود را منقاد او گردانم و آنچه فرماید او را اطاعت
نمایم گفت البته چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا این وقت نزد من آی که ترا باو رسانم من شب در مسجد
بروز آوردم و چون روز شد در مجلس ایشان نشستم و ایشان زبان بناسزا گشوده بودند بر منوال روز گذشته
و چون ابوطالب پیدا شد زبان از آن قول ناشایست کوتاه کردند و با او مشغول سخن شدند و چون
از نزد ایشان برخواست از پی او روان شدم و باز سوال روز گذشته اعاده فرمود و من
همان جواب گفتم و تاکید فرمود که البته آنچه میگوئی خواهی کرد گفتم بلی پس مرا با خود برد و بخانه که در آنجا
حضرت حمزه بود و بر او سلام کردم و از حاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت گواهی میدهی
که خدا یکیست و محمد صلعم فرستاده اوست گفتم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس حمزه
مرا با خود برد بخانه که جعفر طیار در آنجا بود و سلام کردم و نشستم و از حاجت من سوال کرد همان جواب
گفتم و تکلیف شهادتین کرد بزبان راندم پس جعفر مرا بخانه که حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب صلعم

صلوات الله علیه در انجا بود برد و بعد از سؤال و امر بشهادتین آنحضرت مرا بخانه بردند که
حضرت رسالت صلی الله علیه و اله تشریف داشتند سلام کردم و نشستم و از حسب من
سؤال نمودند و کلمه شهادت تلقین فرمودند و چون شهادتین گفتم و فرمودند
که ای ابوذر بجانب وطن خود برو و تا رفتن پسر عمی از تو فوت شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی
نداشته باشد مال او را بگیر و نزد اهل و عیال خود باش تا امر نبوت ما ظاهر شود و شایع گردد
از روز نبرد ما بیا چون ابوذر بوطن خویش باز آمد پسر عمش فوت شده بود و مال او را بتصرف
در آورده مکث نمود تا هنگام که حضرت هجرت بمدینه فرمودند و امر اسلام رواج گرفت
و در مدینه بخدمت حضرت مشرف شد حضرت صادق ع فرمود که این بود خبر مسلمان شدن
ابوذر و خبر اسلام سلمان را شنیده اشخص پشیمان شد از اظهار دانستن اسلام سلمان
استدعا کرد که از انیز بفرمایند حضرت اظهار نمود ولیکن بابویه علیه الرحمة بسند معتبر از حضرت
موسی بن جعفر صلوات الله علیه روایت نموده که شخصی از آنحضرت سؤال نمود
از سبب اسلام سلمان فارسی رحمة الله علیه آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم صلوات الله
که روزی حضرت امیر المؤمنین و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر حضرت رسول
صلی الله جمع بودند حضرت از سلمان پرسید که یا اباعبدالله ما را از اول کار خود خبر بدهی که اسلام
تو چگونه بود سلمان گفت والله که اگر دیگری می پرسید نمیگفتم ولیکن اطاعت فرمان تو لازم
است من مردی بودم از اهل شیراز و از دهقان زادها و بزرگان ایشان بودم و پدر و مادرم
مرا بسیار عزیز و گرامی داشتند روز عیدی با پدرم بعیدگاه میرفتم بصومعه رسیدم کسی از ان
صومعه باواز بلند ندای کرد که اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله
پس چون این ندا شنیدم محبت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله در گوشت و پوست و خون
من جا کرد و از عشق آنحضرت خوردن و آشامیدن بر من گوارا نبود مادرم گفت که امروز چرا
آفتاب را سجده نکردی و نه رسیدی من اباکردم و چندان مضایقه نمودم که او ساکت شد

پس

پس چون بخانه برگشتم نامه دیدم در سقف خانه آویخته بود با مادر خود گفتم که این چه نامه است مادر گفت که
چون از عیدگاه برگشتیم این نامه را چنین آویخته دیدیم بنزدیک این نامه مرو که پدرت ترا میکشد
من پنهان در حیرت ماندم و انتظار بردم تا شب شد و مادر و پدرم در خواب شدند برخاستم
و نامه را برگرفتم و بخواندم نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست از خدا بحضرت آدم
که از نسل او پیغمبری بهم رسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده و نهی
و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان ای روزبه تو از وصی عیسی بپرس ایمان ار
و دین مجوسیت و کبر را ترک کن پس چون این را خواندم بیهوش شدم و عشق آنحضرت زیاده
شد و چون پدر و مادرم بر این حال مطلع شدند مرا گرفتند و در چاهی عمیق محبوس ساختند
و گفتند که از این امر برنگردی ترا میکشیم گفتم با ایشان که آنچه خواهی بکنید که محبت محمد از سینه من هرگز
بیرون نخواهد رفت سلمان گفت که من پیش از خواندن آن نامه عربی را نمیدانستم و از آن روز عربی را
بالهام الهی آموختم پس مدتی در آن چاه ماندم و هر روز یک گرده نان کوچک در آن چاه برای من فرو می فرستادند
و چون حبس من در زندان بسیار بطول انجامید دست باسمان بلند کردم و گفتم الهی تو محمد
و وصی او علی ابن ابی طالب را محبوب من گردانیدی پس بحق وسیله و درجه آنحضرت که فرج
مرا نزدیک گردان و مرا راحت بخش از این محنت پس شخصی نزد من آمد جامهای سفید در بر و گفت
برخیز ای روزبه و دست مرا گرفت و بنزد صومعه آورد من گفتم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله دیرانی سر از صومعه بیرون کرد و گفت تو روزبه گفتم بلی مرا برد
بنزد خود و دو سال تمام و یرا خدمت کردم و چون هنگام وفات او شد گفت من این
دار فانی را وداع میکنم گفتم مرا بکی میسپاری گفت کسی را گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق
باشد مگر راهبی که در انطاکیه میباشد چون او را دریابی سلام من باو برسان و لوحی بمن داد که این
را باو برسان و العلم بقاء ارتحال نمود من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن نموده لوح را برگرفتم
و بجانب انطاکیه روان شدم و چون بانطاکیه روان شده پای صومعه راهب آمدم و گفتم



اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله پس راهب از در جود فرو رفت
و گفت تویی روزبه گفتم بلی گفت بیا تا بنزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت کردم و چون هنگام
رحلت او شد خبر وفات خود بمن گفت من گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی گمان ندارم که در دین
حق با من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است پس چون باو رسی سلام من باو برسان
و این لوح را باو بسپار چون وفات کرد او را تغسیل و تکفین کردم و لوح را برگرفتم و بشهر اسکندریه در آمدم
و بنزد صومعه راهب آمدم و شهادت بر خواندم راهب سؤال نمود که تویی روزبه گفتم بلی مرا بنزد خود برد
و دو سال او را خدمت کردم هنگام وفات او شد گفتم مرا بکه می سپاری گفت گمان ندارم
در سخن حق با من برابر باشد و موافق باشد و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک شده است که عالم
بنور وجود خود منور گرداند برو و آنحضرت را طلب نما و چون بشرف ملازمت آنحضرت برسی سلام
من با و عرض کن و این لوح را بدو بسپار چون از غسل و دفن و کفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم و بیرون
آمدم و با جمعی رفیق شدم و با ایشان گفتم که شما متکفل نان و آب من شوید من شما را خدمت کنم در این
سفر قبول کردند چون هنگام طعام خوردن ایشان شد بنت کفار قریش گوسفندی
بیاوردند و چندان چوب بر او زدند که بمرد و پاره کباب کردند و پاره بریان کردند و مرا تکلیف خوردن
نمودند چون میته بود ابا کردم بار تکلیف کردند گفتم من مرد دیرانی ام و دیرانیان گوشت تناول نمی کنند
مرا چندان زدند که نزدیک بهلاکت رسیدم یکی از ایشان گفت که دست از وی بدارید وقت شراب
شود اگر شراب نخورد ویرا بکشیم چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند گفتم و از اهل دیرم و شراب
خوردن شیوه ما نیست چون این بگفتم در من آویختند و عزم کشتن من کردند با ایشان گفتم ای گروه
مرا مزنید و مکشید که من اقرار به بندگی یکی از شما میکنم و خود را به بندگی یکی از ایشان دادم
مرا بیاورد و بمرد یهودی بسیصد درهم بفروخت و یهودی از قصه من سؤال کرد قصه خود باز گفتم
و گفتم من گناهی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی اویم یهودی گفت من نیز ترا و محمد را بد و دشمن
میدارم و مرا از خانه بیرون آورد و در خانه اش ریگ بسیار ریخته بود و گفت والله ای روزبه

اگر صبح شود و تمام این ریگها را اینجا بیرون نبرده باشی ترا بکشم من تمام شب تعب کشیدم و چون
عاجز شدم دست باسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار من بمحبت رسول و وصی او را در دل من جا
دادی پس بحق درجه و منزلت آنحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا ازین تعب راحت بخش
چون این بگفتم قادر متعال بادی برانگیخت که تمام ریگها را بمکانی که یهود گفته بود نقل کرد و چون صبح یهودی آمد
و آنحال را مشاهده کرد گفت تو ساحر و جادوگری و من چاره کار ترا نمیدانم ترا ازین شهر بیرون می باید کرد
که مبادا از آسیب تو این شهر خراب شود پس مرا از آن شهر بیرون آورد و بزنی سلمه نام بفروخت و آن زن
مرا بسیار دوست میداشت و باغی داشت و گفت این باغ تعلق بتو دارد و خواهی میوه از آن تناول نما خواهی
بخش و خواهی تصدق کن پس مدتی در این حال بودم روزی در آن باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که می آیند و ابر بر
ایشان سایه انداخته گفتم والله که ایشان همه پیغمبر نشده ولیکن در میان ایشان پیغمبری هست چون بباغ
بباغ داخل شدند چون مشاهده کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود با حضرت امیرالمؤمنین و حمزة بن عبد
المطلب و زید بن حارثه و عقیل ابن ابی طالب و ابوذر و مقداد و پس خرماهای زبون را تناول می فرمودند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان میگفت که بخرماهای زبون قناعت نمایند و میوه باغ را ضایع مکنید
من بنزد مالکه خود آمدم و گفتم یک طبق از خرماهای باغ بمن بخش گفت ترا رخصت شش طبق دادم پس آمدم و طبقی از رطب
برگرفتم و در خاطر خود گذرانیدم که اگر در میان ایشان پیغمبری هست از خرمای تصدق تناول ننماید و هدیه را
تناول میفرماید پس طبق را نزد ایشان آوردم و گفتم این خرمای تصدق است حضرت رسول و حضرت امیر
المؤمنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان حرام است تناول ننمودند و آن سه نفر دیگر
بخوردن مشغول شدند بخاطر گذرانیدم که این یک علامت است از علامات پیغمبر آخر الزمان که در کتب خوانده ام
پس رفتم و رخصت یک طبق دیگر از آن زن طلبیدم آن زن رخصت شش طبق داد پس یک طبق دیگر از رطب
ایشان حاضر ساختم و گفتم این هدیه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست دراز فرمودند و گفت
بسم الله همگی تناول نمایید پس همگی تناول نمودند و در خاطر گذرانیدم که این نیز علامت دیگر است و من
مضطرب بر گرد سر آنحضرت بگشتم و در عقب آنحضرت میگشتم پس آنحضرت بجانب من التفات نمودند

که مهر نبوت را طلب میکنی گفتم بلی دوش مبارک خود را گشودند دیدم مهر نبوت را که در میان دو کتف
مبارک آنحضرت نقش کرده و موی چند بران رسته بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسه دادم فرمود
که ای روزبه برو نزد خاتون خود و بگو محمد بن عبد الله میگوید که این غلام را بما فروش چون ادای آن پیغام
نمودم گفت بگو او را نفروشم مگر بچهار صد درخت خرما که دویست درختان خرمای زرد باشد
و دویست درخت خرمای سرخ چون بحضرت عرض نمودم فرمود چه بسیار بر ما آسانست
آنچه او طلبیده پس گفت یا علی دانهای خرما را جمع کن پس حضرت رسول صلی الله ع
دانه را در زمین فرو می برد و امیر المومنین آب میداد چون دانه دوم را میکشت دانه اول
سبز می شد و همچنین تا هنگامی که فارغ شدند همه درختان کامل شده میوه آمده بود
پس حضرت پیغام داد که بیا و درختان خود را بگیر و غلام مرا بسپار چون زن درختان را
بدید گفت والله نفروشم باید همه درختان خرمای زرد باشد در آنحال جبرئیل نازل شد
و بال خود را بر درختان مالید همه خرمای زرد شد پس آن زن بمن گفت که والله که یکی از این درختان
نزد من بهتر است از محمد و از تو من گفتم که والله که یک روز خدمت آنسرور نزد من بهتر است از تو
و آنچه داری پس حضرت مرا آزاد نمود و سلمان نام نهاد و علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده
که در جنگ تبوک ابوذر سه روز در عقب ماند بجهة آنکه شترش لاغر بود و ناتوان پس چون دانست
که شتر بقافله نمیرسد شتر را در راه بگذاشت و رخت خود را بر پشت بست و پیاده متوجه رسول
شد پس چون روز بلند شد و آفتاب گرم شد نظر مسلمانان بر روی افتاد حضرت
فرمود که ابوذر است می آید و تشنه است زود بوی رسانید آب بوی رسانیدند تناول نمود
و بخدمت حضرت شتافت و مطهرهٔ پر آب در دست وی بود حضرت فرمود که ای
ابوذر تو که آب داشتی تشنه مانده بودی گفت یا رسول الله بسنگی رسیدم پر از آب
باران جمع شده چون چشیدم شیرین بود با خود قرار کردم که تا حبیب من رسول خدا
صلی الله علیه و آله از این آب نخورد من نخورم حضرت فرمود که ای ابوذر خدا ترا رحم کند تو تنها

و غریب زنده گانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها مبعوث خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد
جمعی از اهل عراق بتو سعادتمند خواهند شد که متوجه غسل و تکفین و دفن تو خواهند شد
و ارباب سیر معتمده نقل کرده اند که ابوذر در زمان عمر بولایت شام رفت و در آنجا بود تا زمان
خلافت عثمان و چون قبایح اعمال عثمان علیه اللعنه بسمع او رسید خصوصا قصه اهانت و ضرب
عمار زبان طعن و مذمت بر عثمان بگشاد و عثمان را آشکارا طعن بر منبر میفرمود و قبایح اعمال او را بیان
مینمود و چون از معاویه لعنة الله اعمال شنیعه مشاهده مینمود او را توبیخ و سرزنش
مینمود و مردم را بولایت خلیفه بحق حضرت امیر المومنین علیه السلام ترغیب مینمود و مناقب
آنحضرت را بر اهل شام میشمرد و بسیاری از ایشان را بتشیع مایل گردانید و چنین
مشهور است که شیعیانی که در شام و جبل عامل هستند ببرکت ابوذر است معویه حقیقت
احوال را بعثمان نوشت و اعلام نمود که اگر چند روز دیگر در این ولایت بماند مردم این ولایت
را از تو منحرف میگرداند عثمان در جواب نوشت که چون نامه بتو رسد البته باید که ابوذر را
بر مرکب درشت رو شانی و دلیلی عنیف با او بفرستی که آن مرکب را شب و روز براند
تا خواب بر او غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطر او فراموش گردد و چون نامه بمعویه رسید
ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتر درشت رو برهنه نشانید و مردی درشت عنیف را با او
همراه کرد و ابوذر رحمه الله مردی دراز بالا و لاغر بود و در آنوقت پیر و پیری اثر تمام در او
کرده بود و موی سر و روی او سفید گشته بود و ضعیف و نحیف شده و دلیل شتر او را
بعنف میراند و شتر جهاز نداشت از غایت سختی و ناخوشی که آن شتر میرفت
رانهای ابوذر مجروح گشت و گوشت آن بیفتاد و کوفته و رنجور بمدینه داخل شد چون
او را نزد عثمان آوردند آن ملعون در او نگریست گفت هیچ چشم بدیدار تو روشن مباد
ای جندب ابوذر گفت پدر من مرا جندب نام کرد و مصطفی ص مرا عبد الله نام نهاد عثمان گفت
تو دعوی مسلمانی میکنی و از زبان ما میگویی که خدای تعالی درویش است و ما توانگریم اگر من این سخن

کی گفته ام ابوذر گفت که این کلمه بر زبان من رفته است ولیکن گواهی میدهم که از حضرت رسول
علیه واله شنیدم که او گفت که چون پسران ابی العاص سی نفر شوند مال خدای تعالی را وسیله دولت
واقبال خویش کنند و بندهگان خدا را چاکران و خدمتکاران خود گردانند و در دین
خدای تعالی خیانت کنند پس از آن خدای تعالی بندگان خود را از ایشان خلاصی دهد
و باز مانده علی بن ابراهیم علیه الرحمة آیات کریمه در تفسیر خود ایراد نموده که واذ اخذنا میثاقکم
لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم وانتم تشهدون
ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم وتخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون
علیهم بالاثم والعدوان وان یاتوکم اساری تفادوهم وهو محرم علیکم
اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک
منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب وما
الله بغافل عما تعملون که ترجمه اش بقول مفسران اینست که یاد کنید وقتی که پیمان شما
از پدران شما گرفتیم که نریزید خونهای خود را و خویشان و هم دینان خود را و بیرون و بیرون نکنید
ایشان را بظلم و ستم از خانها و شهرهای ایشان و قبول نمودید این عهد و پیمان را در حال
انکه میدانید این معنی را و گواهی میدهید بر حقیقت این پس شما اگروهید که همان را کشتید
و میکشید کسان خود را و بیرون میکنید گروهی را از خانها و شهرهای خود و یاری یکدیگر
میکنید در بیرون کردن ایشان بتعدی و ستم و اگر آیند نزد شما اسیران که در دست
دشمن افتاده اند باز میخرید اسیران را و بر شما حرام است بیرون کردن ایشان و فدیه
که میدهید خوبست ایا میگروید پاره از احکام کتاب خدا که فدیه اسیر دانست و کافر
میشوید ببعض دیگر که انکار است کشتن و بیرون کردن است پس نیست مکافات آنکس که چنین فعل
کند از شما که خواری و رسوای دنیا در روز قیامت باز گردانید بسختترین عذابها که آتش
جهنم است و خدا غافل نیست از انچه میکنند ایشان و علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این آیات

در باب ابی ذر و عثمان نازل شده باین سبب که چون ابوذر بمدینه داخل شد علیل و بیمار تکیه بر عصای
داده نزد عثمان آمد و در آنوقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند
و نزد آن ملعون جمع بود و منافقان اصحاب او در گرد او نشسته نظر بر آن مال داشتند که برایشان قسمت
نماید ابوذر بعثمان گفت که این چه مال است گفت صد هزار درهم است که از بعضی نواحی برای
من آورده اند و انتظار میبرم که مثل آن بیاورند و بآن ضم نمایم و آنچه خواسته باشم بکنم و بهرکه خواهم بدهم
ابوذر گفت که ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار گفت بلکه صد هزار درهم ابوذر
گفت بیاد داری که من و تو در وقت خفتن نزد حضرت رسول صلعم رفتیم و الکیر و محزون بود
و با ما سخن نگفت و چون بامداد بخدمت آنحضرت رفتیم او را خندان و خوشحال یافتیم گفتیم
پدران و مادران ما فدای تو باد سبب چیست که دوش چنان مغموم بودی و امروز چنین شادمانی
فرمود که دیشب چهار دینار از مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت ننموده
بودم ترسیدم که مرا مرگ دررسد و آن نزد من مانده باشد و امروز بمسلمانان قسمت
نمودم و راحت یافته خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار نظر کرد و گفت چه میگوئی
در باب کسی که زکوة مال خود را داده باشد آیا بر او چیزی دیگر لازم است و روایت دیگر
گفت که ای کعب چه حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال را بمسلمانان دهد و بعضی
دیگر را حفظ نماید که تا بر ورا بام نه بهتر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت که اگر یک خشت
از طلا و یک خشت از نقره ببازد بر او چیزی لازم نیست ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و گفت
ای یهودی زاده ترا چه کار است در احکام مسلمانان نظر نمائی گفته خدا راست تر است از گفته تو
خداوند عالم میفرماید که الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون ترجمه اش بقول مفسران اینست
که انان که جمع می کنند و گنج می نهند طلا و نقره را و در راه خدا انفاق نمیکنند بشارت ده ایشان را

بعذاب دردناک و در روزی که آنچه گنج نهاده اند در آتش جهنم سرخ کنند پس داغ کنند بدان پیشانی
ایشان را که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند
و پشتهای ایشان را که بر درویشان گردانیده اند و گویند بایشان که اینست آن گنج که نهاده
بودید برای خود و گمان نفع ازان داشتید بچشید وبال آنچه ذخیره میکردید از برای خود
چون ابوذر این آیات را بخواند عثمان گفت که تو پیر و خرف شده و عقل از تو زایل شده است
اگر نه این بود که تو صحبت رسول را صلعم دریافته هر اینه ترا میکشتم ابوذر گفت دروغ میگوئی
ای عثمان مادر قتل من بتی حبیب من رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا خبر داده که ای ابوذر ترا
از دین بر نمیگردانند و ترا میکشند اما از عقل من اینقدر مانده است که حدیث در شان
تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بخاطر دارم گفت چه حدیث است
ابوذر گفت که شنیدم که حضرت فرمود که چون آل ابوالعاص سی تن رسند مالهای خدا را بناحق
تصرف نموده در میان خود بنوبت بگیرند و قرآن را بباطل تاویل نمایند و مردمان را بندگی
خود بگیرند و فاسقان و ظالمان را یاور خود گردانند و با صالحان در محاربه و منازعه باشند
عثمان گفت ای گروه صحابه هیچکدام از شما این حدیث را از پیغمبر شنیده اید همه از برای
خوشامد او گفتند که ما نشنیده ایم عثمان گفت که حضرت علی بن ابی طالب را بخوانید چون
حضرت بیامد عثمان گفت که ای ابوالحسن ببین که این پیر دروغگو چه میگوید حضرت فرمود که بس کن ای عثمان و او را بدروغ نسبت
مده که من شنیده ام که حضرت رسول صلعم در حق او فرمود که آسمان سایه نیفکنده بر کسی و زمین بر نداشته
سخن گوئی را که راستگوتر از ابوذر باشد جمیع صحابه که حاضر بودند گفتند والله که حضرت راست میفرماید ما این حدیث را از پیغمبر شنیده ایم
پس ابوذر بگریست و گفت وای بر شما همه گردن بسوی این مال دراز کرده اید و مرا بدروغ نسبت
میدهید و گمان میبرید که من بر پیغمبر دروغ می بندم پس ابوذر روبان منافقین کرد و گفت
که کی در میان شما بهتر است عثمان گفت که ترا گمان اینست که تو از ما بهتری گفت بلی از روزی که از
حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه وآله جدا شده ام تا حال همین جبه را پوشیده ام و دین بدنیا

نفروختم و شما دین آخرت را بدنیا فروختید و در دین پیغمبر بدعتها احداث کرده اید و از برای خاطر دنیا دین را بباد داده اید
و در مال خدا تصرف بغیر حق کرده اید و خدا از شما سوال خواهد کرد و از من سوالی نخواهد کرد عثمان گفت
بحق رسول خدا ترا سوگند میدهم که از آنچه میپرسم جواب گوئی ابوذر گفت که اگر قسم هم ندهی بگویم عثمان
گفت بگو که کدام شهر را دوستر داری گفت که شهر مکه را که حرم خدا و حرم رسول است میخواهم که خدا را در آنجا
عبادت کنم تا مرا مرگ فرا رسد گفت ترا در آنجا نفرستم و ترا نزد من کرامتی نیست پس ابوذر گفت باز ایستم
عثمان گفت کدام شهر را دشمن تر داری گفت ربذه که در حالت کفر در آنجا بودم عثمان گفت ترا بآنجا میفرستم
ابوذر گفت که ای عثمان تو از من سؤالی کردی و من جواب راست گفتم اکنون من نیز سؤالی میکنم تو
نیز راست بگوی و مرا خبر ده که اگر لشکری بجانب دشمن فرستی و مرا در میان آن لشکر کافران اسیر
کنند و بگوئی او را باز میستانم و باز نمیدهند تا ثلث مال خود را ندهی خواهی داد گفت بلی گفت اگر نصف
مال ترا خواهند میدهی گفت بلی گفت اگر بفدای من تمام مالت را طلب کنند میدهی گفت بلی ابوذر گفت الله اکبر
حبیب من رسول خدا روزی با من گفت که ای ابوذر چگونه باشد حال تو در روزی که از تو بپرسند بهترین
بلاد را تو بگوئی مکه معظمه را گوئی و قبول سکنای تو در آنجا ننمایند و بدترین شهرها را از تو بپرسند و تو گوئی
ربذه و ترا بآنجا فرستند گفتم یا رسول الله چنین زمانی خواهد بود فرمود که آری بحق آن خدائی که جان من در
قبضه قدرت اوست که این امر خواهد بود گفتم یا رسول الله در آن روز شمشیر بر دوش بگیرم و مردانه از برای
خدا تیغ با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که نه بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو اگرچه غلام حبشی
باشد و بدرستیکه خدا تعالی در ماجرای تو و عثمان آیه چند فرستاده و آن آیات که گذشت حضرت بخواند
جمیع آن آیات بدین قصه بر خسیس پوشیده نیست از بیرون کردن ابوذر و قصه فدا که ابوذر از او سؤال کرد و
جواب گفت و جای دنیا که بحال بکان گذرانیده و عذاب آخرت که ابد الاباد باشد و خواهد بود و عذاب مغفرت است
پس مروان الحکم علیه اللعنه را حکم کرد که ابوذر را با عیال از مدینه بیرون کنند بجانب ربذه و تاکید کرد که کسی
از اصحاب صحابه بجهت مشایعت ابوذر بیرون نروند ولیکن اهل بیت رسالت پناه صلی الله علیه وآله

با جمعی از خواص امر عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت ابوذر بیرون رفتند و ابوذر را وداع نمودند چنانچه
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت نموده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیر المؤمنین
و امام حسن و امام حسین صلوات الله و سلامه علیهم و عقیل برادر حضرت امیر المؤمنین و عمار بن یاسر با جمعی
ابوذر بیرون رفتند و چون هنگام وداع شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای ابوذر تو از برای
خدا غضب کردی امیدوار باش بکسی که از برای او غضب کردی این گروه ترسیدند که مبادا تو [illegible]
[illegible] باختند والله که اگر راههای آسمان و زمین بر کسی بسته
و او پرهیزکار باشد البته حق تعالی بدر روی از برای او مقرر میفرماید مونس تو نشود بغیر حقیقت و تو وحشت
و دوری مکن مگر باطل است پس عقیل گفت ای ابوذر تو میدانی که ما اهل بیت ترا دوست میداریم و ما
میدانیم که تو ما را دوست میداری تو حق حرمت ما را بعد از پیغمبر نگاه داشتی و دیگران ضایع کردند مگر قلیلی از اهل
حق پس ثواب تو بر خداست و بجهت محبت اهل بیت رسالت ترا آواره شهر و دیار میکنند خدا را بخاطر آور
بدانکه از بلا گریختن جزع است و عافیت را زودی طلب نمودن نومیدی [illegible] پس صبر [illegible] بر خدا
توکل کن و بگو حسبنا الله و نعم الوکیل پس از آن حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ای عم این گروه با تو کردند
آنچه تو دیدی و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است یاد دنیا [illegible] بیاد مفارقت دنیا
خاطر محو نما و سختیهای دنیا را بامید راحتهای آخرت بر خود آسان کن [illegible] تا چون حضرت پیغمبر
ملاقات نمایی از تو راضی و خشنود باشد پس امام حسین علیه الصلوة و السلام گفت که ای عم خداوند عالمیان
قادر است که بدل نماید این حالات شدید را بحالات رخا و خدا را [illegible] و مصلحت [illegible] تقدیری و کار
این گروه دنیای خود را از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیار بی نیازی از آنچه
ایشان ترا منع کردند و ایشان بسی محتاجند بآنچه تو از ایشان منع نمودی بر تو باد بصبر که عمده خیرات [illegible] شکیبائی
و شکیبائی از صفات کریمه است و حرص [illegible] نفعی ندهد پس عمار گفت ای ابوذر خدا بوحشت و تنهائی
کند کسی را که ترا به تنهائی انداخت و خدا بترساند کسی را که ترا ترسانید والله که مردم را باز نداشت

[illegible]

کسی است

از گفتن سخن حق مگر میل بدنیا و محبت آن والله که طاعت حق تعالی با طاعت اهل بیت [illegible] دنیا از آن
که بود منحرف کردند این گروه مردم را بسوی دنیا خواندند و مردم ایشان را اجابت نمودند و دین خود را
با ایشان بخشیدند پس زیانکار دنیا و آخرت شدند و این است خسران عظیم پس ابوذر رضوان الله علیه
در جواب ایشان گفت که بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی پدر و مادرم فدای این روها باد که میبینم
بدرستی که هرگاه شما را میبینم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بخاطر می آورم و مرا در مدینه کاری و دلبستگی
بغیر از شما نیست و بودن من در مدینه بعثمان علیه اللعنة و العذاب گران آمد چنانچه بودن من در شام بمعاویه علیه ما علیه گران آمد
و مشوش بود عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه بشهری از شهرها بفرستد از او درخواستم که مرا بکوفه بفرستد ترسید
که مبادا مردم کوفه را بر برادرش بشورانم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا بجائی بفرستد که در آنجا مونسی نباشد
و آواز دوستی بگوش من نرسد والله که من بغیر خدا او نمیخواهم مونسی و مصاحبی ندارم و نمیخواهم و چون خدا
با من است از تنهائی پروائی ندارم و او مرا در جمیع امور کافی است و خداوندی بجز او نیست و بر او
توکل کرده است خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قدرت و توانائی دارد و صلوات و درود نامحدود بر محمد و آل
طیبین و طاهرین او باد و علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پسری بود ذر نام در ربذه وفات یافت
ابوذر چون او را دفن کرد بر سر قبر او ایستاد پس دست بر قبر وی نهاد و گفت ای ذر خدای ترا رحم کند
بدرستی که بخوش خلق و نیکو کار بودی بپدر و مادر چون از دنیا رحلت کردی من از تو راضی بودم بدرستی از رفتن
تو هیچ راه نیافت [illegible] از حق تعالی حاجتی نیست و از دیگری امید نفع ندارم که از رفتن تو دلگیر باشم
اگر نه اهوال بعد از مرگ [illegible] داشتم که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته از اندوه از برای تو والله
که گریه از برای تو نکردم [illegible] خود گریستم کاشکی میدانستم که چه با تو گفتند و تو در جواب چه گفتی خداوندا حقی چند
از برای خود بر او واجب گردانیده بودی و حقی چند از برای من بر او فرض گردانیده بودی الهی من حقوق خود را
بوی بخشیدم تو نیز حقوق خود را باو ببخش و از او عفو فرمای که تو سزاوارتری بجود و کرم از من و ابوذر را
گوسفند چند بود که معاش خود و عیالان خود بآنها میگذرانید آفتی در میان ایشان بهم رسید و همه تلف

... گریستند و ... و چراغش نیز در ربذه وفات یافته بود همین ابوذر مانده بود و دختری که نزد وی بود
... دختر ابوذر روایت کرد که سه روز بر من و پدرم گذشت که چیزی بدست ما نیامد که بخوریم گرسنگی
... بر ما غلبه کرد و پدرم بمن گفت ای فرزند بیا با این صحرای ریگستان رویم شاید گیاهی بدست آوریم
... و بخوریم چون بصحرا رفتیم چیزی بدست ما نیامد پدرم ریگها جمع نمود و سر بر آن گذاشت نظر کردم
چشمهای او را دیدم که میگردد و بحال احتضار افتاده گریستم و گفتم ای پدر من با تو چکنم درین بیابان تنها و غریب
گفت ای دختر مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه کفن و دفن من گردند بدرستی که حبیب من
رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک چنین خبر داده ای دختر چون من بعالم بقا رحلت نمایم عبا را
بر روی من بپوش و بر سر راه عراق بنشین و چون قافله پیدا گردد نزدیک برو و بگو که ابوذر که یکی از
صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود وفات یافت دختر درین حال گفت که جمعی از اهل ربذه بعیادت
پدرم آمدند و گفتند ای ابوذر چه آزار داری و از چه شکایت داری گفت از گناهان خود [illegible] چه خواهش
داری گفت رحمت خدای خود را میخواهم گفتند آیا طبیبی میخواهی که از برای تو بیاورند گفت طبیب مرا [illegible]
طبیب خداوند عالمیان است [illegible] دختر گفت چون نظر [illegible] بر ملک الموت افتاد
گفت مرحبا بدوستی که در هنگامی آمده که نهایت احتیاج بآن دارم رستگار مباد کسی که [illegible]
و پشیمان گردد خداوندا مرا زود بجوار رحمت خود برسان بحق تو سوگند که خود میدانی که همیشه خواهان
لقای تو بوده ام و هرگز کاره مرگ نبوده ام دختر گفت که چون بعالم قدس ارتحال نمود عبا بر روی او
کشیدم و بر سر راه قافله عراق بنشستم جمعی پیدا شدند بایشان گفتم ای گروه مسلمانان ابوذر [illegible]
مصاحبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود وفات یافت ایشان فرود آمدند و [illegible] او را غسل
دادند و کفن نمودند و بر او نماز گذاردند و دفن کردند و مالک اشتر در میان ایشان بود و در روایت
مالک اشتر گفت که من او را در حله کفن کردم که با خود داشتم و قیمت آن حله چهار هزار درهم بود و دختر گفت که
من [illegible] بر سر او میبودم و نماز میکردم [illegible] و روزه که او میداشت من میداشتم شبی [illegible]

بر او خوابیده بودم

... در حال احتضار میخوانند

بر او خوابیده بودم او را بخواب دیدم که قرآن در نماز شب میخواند با او گفتم ای پدر خداوند با تو چکرد
گفت ای دختر نزد پروردگار کریمی رفتم او از من خشنود شد و من از زوار الهی شده‌ام گرامی نمود و مرا گرامی
داشت و عطا بخشید ای دختر عمل نیک بکن و مغرور مشو و اکثر ارباب تواریخ بجای دختر زن او را نقل
کرده اند و احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی که بتجهیز ابوذر حاضر بودند احنف بن قیس تمیمی و صعصعة بن صوحان
العبدی و خارجة بن الصلت التمیمی و عبدالله بن سلمة التمیمی و هلال بن مالک المزنی و جریر بن عبدالله البجلی و اسود
بن یزید النخعی و علقمة بن قیس نخعی و مالک اشتر بودند و چون از نماز فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او آمد و بر پا خاست
و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت بارخدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول صلی الله علیه و آله بود و بکتابها و
رسولان تو ایمان آورده بود و در راه دین جهاد کرده بود و بر جاده اسلام ثابت قدم بوده و تبدیل و تغییر
بر دین راه نداده و چیزی چند دیده بود بر طریق سنت و جماعت آنها را انکار کرده بود بزبان و بدل ایشان
سبب [illegible] تحقیر نمودند و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند و ضایع گذاشتند تا در غربت وفات یافت
بارخدایا [illegible] مؤمنان او را وعده کرده حظ او را از آن وفور گردان و جزای آنکس که او را از مدینه که حرم
رسول است بیرون کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب آنست برسان مالک [illegible] حاضران آمین
گفتند و ابن عبدالبر که در کتاب استیعاب ذکر کرده است که وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دوم هجرت
بوده و عبدالله بن مسعود بر او نماز کرد و بعضی گفته اند که سال سی و چهارم هجرت بوده و قول اول صحیح تر است
بدانکه تذکره احوال دوستان خدا و یاد مصائب و محنتهای ایشان متضمن فواید بسیار است و سبب [illegible]
[illegible] اعتباری دنیای دون و باطل بودن اهل دنیا [illegible] ظاهر گردد و موجب رغبت [illegible]
و باعث این میشود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین در دنیا
همیشه بمحنتها گرفتار بوده اند [illegible] و ذکر احوال آن بزرگوار [illegible] بتطویل نمود اکنون شروع در مقصد مینمایم بدانکه این
وصیت از جمله اخبار مشهور است و شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در کتاب مکارم الاخلاق مسندا روایت نموده و
ورام بن ابی فراس در جامع خود مرسلا روایت نموده و اجزایش در کتب حدیث متفرق نموده اند و هر مضمونی

از مضامین آن در اخبار بسیار وارد است چنانچه در هر فقره اشارت خواهد شد و ما بنای نقل آن میکنیم از
که شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذا [illegible]
من وصیة رسول الله صلی الله علیه وآله لابی ذر الغفاری التی اخبرنی بها الشیخ المفید ابو الوفا
عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی والشیخ الاجل الحسن بن الحسین بن بابویه رضی الله عنهما
اجازة قال املی علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس الله روحه واخبرنی
بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد الرضا علیه السلام قال اخبرنی الشیخ الامام ابو علی
الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ ابو جعفر قدس الله قال اخبرنی جماعة عن ابی المفضل محمد
بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی قال حدثنا ابو الحسن رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع
عشرة وثلثمائة وفیها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن میمون قال حدثنی عبد الله بن عبد
الرحمن الاصم عن الفضل بن یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدؤلی
عن ابی الاسود قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی
ابو ذر قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صلی الله علیه وآله فی مسجده فلم ار فی
المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد
فقلت یا رسول الله بابی انت وامی اوصنی بوصیة ینفعنی الله بها فقال نعم واکرم بک یا ابا ذر انک منا
اهل البیت وانی موصیک بوصیة فاحفظها فانها جامعة لطرق الخیر وسبله فانک ان حفظتها
کان لک بها کفلان ابو الاسود دئلی روایت میکند که وارد ربذه شدم در هنگامی که ابو ذر رحمه الله
در آنجا متوطن بود بخدمت ابو ذر رفتم مرا خبر داد که در اول روزی که داخل مدینه شدم در مسجد رسول خدا بودم
نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در پهلوی او نشسته خلوت مسجد را
آنحضرت را غنیمت شمردم گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد وصیت کن مرا و موعظه بگوی بوصیتی که خدا مرا بآن
وصیت نفع دهد یعنی بتوفیق الهی بآن عمل نمایم حضرت رسالت پناه فرمودند که بلی ترا وصیت کنم بوصیتی عظیم

پس حفظ کن

پس حفظ کن آنرا و عمل کن بآن بدرستی که جمیع جامع مسالک خیرات و طرق نجات است و اگر نگاه داری
و عمل نمائی بآن ترا بهره عظیم از رحمت الهی باشد یا ابا ذر اعبد الله کانک تراه فان کنت
لا تراه فانه یراک ای ابو ذر خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی
او ترا می بیند چنین گوید مترجم این حدیث شریف که این مضمون بسندهای معتبر از آن حضرت
منقول است چنانچه نقل کرده اند که پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از معنی احسان که [illegible]
عالمیان امر فرموده بآن حضرت این کلام را در جواب فرمودند و میباید دانست که کلمات معجز آیات
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله بمقتضای حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمه از آنها
با نهایت ایجاز لفظ و انواع حکم و حقایق ربانی مندرج و منطوی است و هر کس در خور قابلیت و استعداد
خود از آن بهره وارد و اگر درین فقره آنچه برین بی بضاعت ظاهر گردیده استیفا کنم بر هر یک کتابی میباید نوشته
گردد ولیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله اکتفا بمحض ترجمه نموده بقدری از تفصیل و تبیین مباحث آن
مینمایم و تبیین این فقره پر ثمره علیه موقوف بچند فصل است

فصل اول در آنکه رؤیت بر دو معنی

بچشم اطلاق میکنند و بر نهایت انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند که بچشم دیده نشود و ضروری مذهب شیعه است
که خدا را بحس چشم نتوان دید زیرا که جسمیت و جسمانیت و حصول او در مکان محال است و چیزی که چنین است
محال است که بچشم دیده شود و ذکر آیات و اخبار در شان باری تعالی بلفظ رؤیت واقع است مراد از آن معنی
دوم است زیرا که ظهور آن در نزد عارفان زیاده از ظهور امریست که بچشم دیده شود چنانچه از امام المتقین و یعسوب
الدین امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که ازو پرسیدند که یا امیر المؤمنین خدای خود را دیده فرمود که تا
خدا را ندیدم هرگز عبادت نکردم سائل پرسید که خدا را چه کیفیت دیده فرمودند که خطا کردی بچشم ندیدم و
بچشم او را نتوان دید ولیکن دل او را بحقیقت ایمان و یقین دیده است و بروایت دیگر مثل این سؤال از حضرت
امین و مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نمودند آنحضرت چنین جواب فرمودند و جناب نبوی صلعم
درین عبارت باین معنی اشاره فرموده که گویا او را می بینی یعنی او را نتوان دید با در مقام عبادت از بابت

باسانید معتبره از حضرت

کسی باش که شخصی را ببیند و در حضور او خدمت کند و در مرتبه یقین خود را بدرجه عارفان که قوی تر از دیده
و اعیان است برسان و ممکن است که معنی دوم رؤیت مراد باشد و مراد غایت مرتبه انکشاف باشد
و چون این قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است و از ابوذر و مثل او منظور نیست فرمود که چنان
کن که گویا بآن مرتبه رسیده چنانچه رؤیت در تتمه سخن بهمین معنی است زیرا که خدا اشیا را [illegible]
و او را جارحه و عضو نباشد و باید دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبه خضوع و شکستگی و
فروتنی است و لهذا از غیر معبود حقیقی که بخشنده وجود و حیوة و جمیع نعمتها و کمالات است روا نیست
و چون خدمت و عبادت باید که در خور معبود باشد و هر چند مخدوم بزرگوارتر است خدمت او و از شرایط بجای
آوردن دشوارتر است چنانچه اشرف کاینات اقرار بعجز نموده و میفرماید که ما عبدناک حق
عبادتک یعنی الها عبادت نکرده ایم ترا چنانکه سزاوار تو باشد و سزاوار پرستیدن تو و اطلاع بر آن
عبادت عابدان اقرار ایشان است بعجز از عبادات با نهایت سعی و بذل طاقت و چون حق سبحانه و تعالی
میدانست که عقول خلایق از ادراک و چگونگی عبادات او قاصر است تا آداب عبادت تعلیم نفرموده
تکلیف نموده و جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانیده و محرم ساحت کبریای
خود گردانیده و در علم و عمل بدرجه قصوی رسانیده و زبان مکالمه و تعلیم ایشان نموده و ایشان را بسوی خلایق
فرستاده که راه بندگی تعلیم نمایند چنانچه بلا تشبیه اگر بیگانه را که از طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته
باشند بمجلس پادشاه در آورند و کسی از مقربان که آداب شناس آن درگاه است معلم او نباشد البته از او
حرکتی چند بی ادبانه صادر خواهد شد که لایق آن مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت و عقوبت گردد پس کسی را بخاطر
رسد که بمجلس قرب ملک الملوک بدون پیروی طریق شرع مقدس نبوی میتوان رسید یا بعبادات اختراعی که از
او یا افعی(?) مثل ائمه و حی الهی نرسیده تا مقرب آن حضرت میتوان گردید اگر دیده بصیرت را بنور ایمان روشن
سازند و در دقایق آدابی که در هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکر نمایند خواهی دانست که بر نسخه درست حق این
و اتمام کنند با رسائی عقل [illegible] بر این منوال نمیتوان آمد و بدین [illegible] اخبار [illegible]

فایز نمیتوان شد

فایز نمیتوان شد **فصل دوم** بدانکه از آیات بسیار و احادیث بیشمار مکشوف و ظاهر است که
غرض از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادت است و هر دو بیکدیگر
بسته است نه معرفت کامل و علم نافع بدون عبادات حاصل میشود و نه عبادات شایسته بدون معرفت
و علم میسر میگردد چنانچه تمثیل کرده اند علم را بچراغ و عبادت را به پیمودن راه اگر چراغ در دست داشته باشی
و بریکجا قایم ایستاده باشی بغیر چند ذرع مسافت را نه بینی و هر چند بیشتر میروی بر تو بیشتر ظاهر میگردد
بلکه عمل بروغن این چراغ است اگر چراغ را مدد روغن نرسد زود منطفی میشود و بدانکه هر عمل را روحی و بدنی
است پس بدن عمل عبادات از اصل اعمال است که نام آن عبادت را بر آن اطلاق میکنند و روح عبادات
از آداب و شرایط و کیفیاتست که کمال آن عمل بآن است مانند اخلاص و حضور قلب و سایر شرایط که در
قبول نماز در کار است پس نماز بدون این شرایط از بابت جسدی بی روح است چنانچه قالب بی روح از و
کاری نمی آید همچنین نماز بی شرایط چندان ثمره نمی بخشد نمی بینی که خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید
که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیها و اعمال ناشایسته پس نماز
من و تو که ما را از بدیها باز نمیدارد از نقصان شرایط و آداب است **فصل سیم** بدانکه شرایط اعمال را
بسیار است و احصا نمیتوان نمود ولیکن اشاره ببعضی از شرایط که این کلمه جامعه بآن اشاره دارد مجملا
[illegible] ثمرات میشود و از عبادات امتیاز بهم میرسانند
مینماید که از جمله ارواح عبادات که بسبب آن مورث ثمرات میشود
نیت است چنانچه منقولست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که انما الاعمال بالنیات یعنی
عمل بنیت است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر روایت کرده است که فرمود که نیت
مؤمن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کننده موافق نیت خود عمل میکند و ایضا
از آنحضرت روایت نموده در تفسیر این آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی تا بیازماید شما را که کدام
یک از شما نیکوکارترید حضرت فرمود که مراد این نیست که کدام بیشتر عمل کرده باشید بلکه مراد اینست که هر کدام
عملش درست تر و صوابش بیشتر باشد و عمل صواب آن نیت که با خوف الله باشد و نیت صادق

و درست باشد و باقی ماندن بر کمیل و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل و عمل خالص
آنست که نخواهی بغیر خدا کسی ترا بر آن کار مدح و ستایش نماید و این نیت بهتر از عمل است بلکه بهترین
عمل است و پس ازین فرمودند که قل کل یعمل علی شاکلته یعنی بگو ای محمد که هر کس کار میکند بر شاکله
خود حضرت فرمودند که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر باصل حقیقت آن راه
نیافته اند بعضی از عوام را گمان اینست که نیت آن لفظ است که بآن تلفظ مینمایند در هنگام شروع کردن
بوضو و نماز و غیر آن هرچند در خاطر ایشان معنی نیت [illegible] نباشد و [illegible] جماع لغوی فایده است
و بعضی که ترقی نموده اند نیت را بخاطر گذرانیدن [illegible] آن الفاظ و تعقل معانی آنها میدانند و این نیز خطا است
زیرا که ثمره نیت اخلاص در عمل است و عمل را از شرک و ریا بیرون آوردن و ظاهر است که این معنی
باعث اخلاص نمیشود مثلا اگر شخصی تارک الصلوة باشد و هرگز نماز نکند روزی بشنود که در مسجد آمده
و زری بصلحا قسمت مینمایند از برای همین غرض وضو بسازد و در مسجد بیاید و در برابر آن بزرگ [illegible] قصد
متوجه نماز گردد و بخاطر بگذراند که نماز واجب پیشین میکنم از برای رضای خدا و جمیع افعال اعمال نماز را
بجای آورد با آنکه نیت این معنی را با جمیع اقوال صلوة بجا آورد البته نماز او باطل است پس معلوم شد
که آن نیت نیست و تعقل [illegible] بلکه تحقیق معنی نیت آن است که بر دو معنی اطلاق میتوان کرد که هر دو در
کار است یکی در نهایت آسانی است و دیگری در غایت دشواری معنی اول عبارت از آن است
که مقارن فعل قصد کردن خصوص آن فعل داشته باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیاورد مثل اگر شخصی
بقصد غسل جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند که جنب است و بقصد دیگر سر فرو برد و باب بیرون آید
این شخص نیت غسل نکرده و سر باب فرو بردن غسل جنابت نیست و اگر بخاطر داشت و باین مطلب
باب فرو برد غسل کرده و نیت داشته هرچند ملتفت در نیاورده و آن معنا را بخاطر نگذرانده و نیت باین معنی
بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر ما را تکلیف میکردند که افعال
بی نیت بکنیم تکلیف ما لا یطاق بود معنی دویم پس آن عبارت است از غرض و علت و باعثی که آدمی را بحرکت

و داعی بر

و داعی بر فعل است و افعال اختیاریه عقلا ازین خالی نمیباشد مثلا اگر شخصی متوجه بازار میشود و از و میپرسی که
بکجا میروی میگوید که ببازار میروم این نیت بمعنی اینست که در نفس او هست و بعد از سوال اظهار مینماید و
اگر بگوید که بجای دیگر میروم دروغ گفته باشد و از خلاف نیت خود خبر داده بعد از آنکه میپرسی که چرا ببازار میروی
میگوید که میروم متاع بگیرم این نیت بمعنی دوم است زیرا که چیزی که باعث حرکت او شده و هست همین اراده است
و تحصیل این نیت مشکل است اما اخلاص درین نیت در غایت صعوبت است و مدار و کمال و پستی و زیادتی
و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت است و این اخلاص را در وقت نماز بچشم برهم گذاشتن و حرکات
[illegible] گردن تحصیل نمیتوان کرد بلکه در مدت متمادی بریاضات و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق
الهی قدری از آن را تحصیل میتوان کرد زیرا که این نیت تابع حالت آدم است تا حال خود را متبدل نسازد
متبدل نمیشود چنانچه در حدیث حضرت صادق علیه السلام باین اشاره فرموده که شاکله بمعنی طریقه و حالت
[illegible] ذکر کرده اند و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از درجات نیت است بدانکه بنای این عالم
بر عشق و محبت است و هر که را معشوق و مقصودی است که آن مطلب در نظر او عظیم است و سایر اشیا را
بتبعیت آن مطلب و تحصیل المطلوب در جمیع اعمال نیت اوست فان مطلوب و غرض صحیح میباشد
و غرض فاسد میباشد اما اغراض فاسده را افراد بسیار است مثلا شخصی در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگ است و شیطان
آن را در نظر او زینت داده و محبت آن در صمیم قلبش جا کرده پیوسته فکر و خیال او متوجه تحصیل آنست که
اگر بشنود که نمازی هست که [illegible] مالش زیاده میشود البته بآن مبادرت میکند و اگر بشنود که نمازی هست
که اگر بکند صد هزار [illegible] مطلق رغبت [illegible] و اگر نماز شبانه روز را میکند از جهت این میکند که مبادا
مردم باو بی اعتقاد شوند و مالش را [illegible] یا جمع اموال را از و سلب نماید صاحب این حالت [illegible] است
مال پرست و معبود او مال است در جمیع مراتب و اشاره باین معنی است آن حدیث نبوی که ملعون است
هر که بپرستد دینار و درهم را زیرا که اهل دنیا درهم را سجده نکرده است بلکه این پرستیدن مراد است و اگر غرض
او محض این مطلب باشد [illegible] مطلب این است که عبادت او باطل است و اگر این مطلب [illegible] و نفس او مستقر

نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد [illegible] است و در بطلان عبادت شرک اشکالی نیست و مشهور
بطلان است و بکمشخص دیگر در نظر او مال چندان اعتبار ندارد و جاه و اعتبار میطلبد و او را معشوق
خود ساخته و از پی معشوق خود میگردد و هر جا که او را می‌یابد بآن میل میکند و در جمیع اعمال خود ملاحظه میکند
که اگر باید اعتبار و جاه دنیای او هست میکند و الا ترک میکند و پیوسته متوجه عبادتیست که در نظرها
عزیز میشود و بزرگ میشود و آثار انجامی آورد و اگر صاحب منصبی را در عزت می‌بیند چون جاهی که در
عشق او بیتاب باشد در نزد او می‌بیند میل باو میکند و اگر صاحب منصب غریب دو میخورد و گمان میکند
که عاشق کمالات او نیست چون از درجه اعتبار ساقط گشت و مطلوب او از آن مفارقت کرد و بدیگری
پیوست بجانب دیگری میل میکند لهذا خدا تعالی جهته آنکه خداپرست و جاه‌پرست و دنیاپرست از یکدیگر
ممتاز شوند و اهل حق از اهل باطل جدا شوند در غالب اوقات مقهور و منکوب و تابع اهل باطل میباشند چنانچه در هنگام استیلای دولت
اسلام چون دنیا و دین در یکجا مجتمع بود اعوان و انصار بسیار شدند بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
که پادشاهی بدشمنان رسید و دین و دنیا از یکدیگر جدا شدند دین‌طلبان و دنیاطلبان نیز جدا شدند و قلیلی
بجانب حق ماندند و همچنین در زمان استیلای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در زمان استیلای حسن و حسین
صلوات الله علیهما و صاحبان این مرتبه نیز مثل صاحبان مرتبه سابق است و اغراض فاسده دنیوی این جماعت
و این دو فرد بسبیل مثال مذکور شد و اعظم آفات عبادات این ثلث فاسده است و دور ترین شرکت
بخدا است چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند که اجتناب کنید از ریا بدرستی که ریا شرکست بخدا و ریاکار را در روز قیامت بچهار نام ندا کنند
ای بدکاران ای زیانکاران ثواب عملت برطرف شد و مزد شما باطل گردید و شما را امروز بهره نیست
بروید و مزد خود را بطلبید از کسی که از برای او کار کرده اید و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که
بجهنم برند پس خطاب فرماید بمالک که بگو با آتش که قدمهای ایشان را بسوزاند که ایشان بپای خود بمسجد میرفتند

ودستهای ایشان را

و روهای ایشان را بسوزاند که وضو را تمام ساخته اند و کامل بجای آورده اند و دستهای ایشان را بسوزاند
که بدرگاه من مصاحبه داشته اند و زبانهای ایشان را بسوزاند که قرآن میخوانده اند پس خازن جهنم گوید
که ای اشقیا چه کرده اید که باین عمل مستوجب جهنم شده اید ایشان گویند که ما کار خود را از برای غیر رضای خدا کرده ایم
در این روز بما گفته شد که مزد خود را از کسی بگیرید که از برای او کار کرده اید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که فرزند خود را لقمان وصیت کرد که ریاکننده را سه علامت است چون تنهاست در عبادات
کاهلی و سستی میکند و در نزد مردم مردانه بعبادت می‌ایستد و در هر کاری که میکند توقع دارد که مردم او را ستایش
کنند بآن کار و علی بن ابراهیم بسند معتبر خود روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمودند که کسی که برای مردم نماز کند او مشرکست و کسی که زکوة برای مردم دهد مشرکست
و کسی که برای مردم روزه بدارد او مشرکست و خدا تعالی قبول نمیکند عمل ریاکننده را و کلینی از خود باسناد معتبره
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر ریائی شرکست بدرستی که هر که از برای مردم کار کند
مزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خدا است و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند
که هر بنده که باطن خود را پاک کند و نیکو کند و عیب خود را ستر کند در روزی چند مگر آنکه خدا تعالی نیکی او را
بر خلق ظاهر سازد و در حدیث دیگر فرموده که هر که اندکی عمل از برای خدا کند خدا زیاده از آن بر خلق ظاهر سازد
و کسی که بسیار اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا کند البته عمل او را در انظار جماعتی که ایشان را منظور
داشته سهل و اندک نماید و آیات و اخبار درین باب بسیار است و علاج باین نحو میشود که اغراض فاسده و مطالب باطله
دنیه که در نفس او جایگیر گردیده قطع کند و متوسل بجناب اقدس الهی شود و تفکر در فنای ایشان و این نشاه فانی و بی
اعتباری مال و جاه و اعتبارات دنیوی و اگر کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع اینکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات
و رفعت درجات و مثوبات نماید که آن مطالب عظیم در نظرش عظیم شود و مطالب سهل دنی و حقیر در نظر او
منکشف گردد و الا با وجود این شهوات نفس اخلاص میسر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی در پای درختی نشسته
بود و میخواست مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند جانوری چند بر آن درخت جمع شدند و آواز میکردند

گردانیدند از حضور قلب بازماند برخواست و متوجه دفع ایشان شد و چون مشغول شد باز جمع شدند بچندانکه
ایشان را میراند فایده نمیکرد و شخصی رسید و گفت ای برادر تا این درخت اینجاست ازین جانوران خلاصی ممکن
نیست اگر خلاصی میخواهی درخت را برکن چنین کرد فارغ شد همچنین تا درخت محبت دنیا در دل است دل را
مرغان هوا و خواهشها و خیالات را دفع نمیتوان کرد اما اخلاص صحیح یکی بعد از ساس است و نهایت
مرتبه اخلاص ایشان آنست که عمل خود را از ملاحظه زید و بکر و عمرو و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته غرض
اخروی منظور ایشان باشد گاه در مقام خوف‌اند و خوف عظیم بر ایشان غالب است و عبادت را از ترس
جهنم بجا می‌آورند و گاه رجا بر ایشان غالب است و از برای طمع بهشت عبادت میکنند و اگرچه خلافی است
درین که آیا عبادت ایشان باین نیت صحیح است یا نه اما حق آنست که صحیح است خصوصا وقتی که منضم
باشد با یکی از آن سه که بعد ازین مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیقی که گذشت که بمحض خطور بیان نیت
نمیشود و معلوم است که تکلیف کردن کسی که آنچه در طبیعت خود را برسته فی الحقیقه خدا را زیرا که مطلب دفع
ضرر از خود است و جلب نفع بسوی خود بسیار است که عملی را می‌شنوند که احادیث وارد شده که باعث
قرب بخدا میشود یا باعث خشنودی خدا میگردد و مطلقا محرکی در نفس ایشان بهم نمیرسد و اگر بشنوند که هر که
این عمل بجا می‌آورد کاسه در بهشت باو میدهند که چندین هزار لون الطعام در آن باشد یا حوری
با نهایت جمال باو میدهند با نهایت رغبت بجا می‌آورد و اگر کسی برای خدا ابتدا از اثر نه نجات بخشد در ما
محلقه از وی بالاتر است قسم دوم عبادت شاکرانست که ملاحظه نعمتهای غیر متناهی الهی باعث
عبادت ایشان است چه عقل حکم میکند که شکر نعمت منعم واجبست خصوصا چنین منعمی که جمیع نعمتها باو
منتهی میشود و اصل نعمتها که وجود است از اوست و جمیع اعضاء و جوارح و قوی از عطایای اوست جمیع
آسمان و زمین و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جن و وحوش و طیور را از برای منفعت
بنی آدم خلق کرده و هر لحظه بر بدن هر فردی از افراد بشر در حفظ و حراست و تغذیه و تنمیه و تربیت چندین هزار نعمت
داده و بر روح و جان هر یک چندین هزار نوع لطف و رحمت از افاضات و هدایات و توفیقات میفرماید و در عین کفر
منع لطف

چنانچه در

چنانچه در خبر آمده که هر یک از بندگان خدا را بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر ازین بنده ندارد و هزار گونه احتیاج
بآن دارد و خالق جمیع بندگان است و بی نیاز از عالمیان است و بنده بنوعی با خدا سلوک مینماید
که گویا خدای دیگر دارد و باو هیچ احتیاج ندارد با آنکه خداوندی بغیر او ندارد و مالکی ضرر و نفعی بغیر او ندارد
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که جمعی عبادت الهی کردند از برای ثواب آن عبادت
تاجران است و جمعی عبادت الهی کردند از ترس عذاب و این عبادت غلامانست و جمعی عبادت
خدا کردند از برای شکر او و این عبادت آزادان است و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که اگر خدا مردم را امیدوار نمیگردانید و نمیترسانید از دوزخ و بهشت هرآینه مردم را واجب
بود که او را اطاعت نمایند و عصیان او نکنند از برای تفضلها و احسانهائی که نسبت بایشان کرده است ابتدای
نعمتها که پیش از استحقاق بایشان کرده است و شکر در آلاء و نعمتهای الهی نهایت ندارد کما قال الله
تعالی وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا و این شکر از اعظم عبادات است و موجب مزید محبت
و قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات و صارف از منهیات و محرمات است قسم سیم (دوم) عبادت
جمعی است که باعث ایشان بر عبادات تحصیل قرب حضرت باری جل شأنه و مراد از قرب نزدیکی
مکانی و زمانی نیست زیرا که خداوند عالمیان از مکان و زمان منزه است و قرب را اهل معانی بیان
به بیان دو معنی درین رساله مختصره اکتفا میکنند یکی قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی چون حضرت
واجب الوجود کامل من جمیع الجهاتست و نقص در ذات و صفات او بهیچ وجه راه ندارد و ممکن تمام
نقص و عجز و ناتمامی است و از این جهت نهایت تقابل و تباین در میان واجب و ممکن حاصل است و هر
یک نقص از نقایص خود را ازاله فرماید و مینماید و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر وی فایض میگردد
او را فی الجمله نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق و دیگر کسب کند میگویند که باو
باو نزدیکیست اگرچه در صفات واجب و ممکن با یکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن بعد هزار نقص
اما بالاتشبیه یک نوع اشتیاق و ارتباطی بهم میرساند که از آن بتقرب تعبیر میتوان نمود و چون عبادات طاهر

لطیفاست در عبادات باطنه و هر عبادتی موروث تکمیل کمال و خلقی است در نفس پس ممکن است
که در عبادات منظور آدمی تحصیل این امر باشد و درجات و مراتب این قرب نامتناهی است و
تفصیل این معنی ان شاء الله در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب تذکر و مصاحبت معنوی
چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی او در مغرب باشد پیوسته این دوست در ذکر محبوب خود باشد
و از خاطر او محو نشود و بزبان نشر کمالات او نماید و باعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد بتحبب معنوی
با او نزدیکتر است از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادت قرب باین
معنی بحصول می آید ضمیمه عبادت جمعی است که باعث ایشان بر عبادت تحصیل قرب
باری ... نزدیکی حیائی از خداوند عالمیان است و این درجه کسی است که بنور ایمان
دل او منور گردیده و حسن طاعات و قبح سیئات و گناهان بر او ظاهر است و در مقام معرفت بدرجه کمال رسیده
پیوسته در یاد خداوند خود است و متذکر این معنی است و خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمایر نیات
او مطلع است و عظمت و جلال الله پیوسته بر دل او جلوه گر است و این معنی باعث فعل طاعات و ترک
منهیات است چه ظاهر است که اگر کسی غلامی و ملازمی داشته باشد و از و هیچ اکراه نداشته باشد و خوف ضرری و توقع
نفعی از و نداشته باشد در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکند که بجا آورد پس چون کسی در مقام مراقبه چنین خداوند
را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از و صادر تواند شد مگر اگر ازین مرتبه باز ماند و
غفلت دیده بصیرت او را کور گرداند چنانچه منقول است از حضرت که لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند
اگر خواهی که معصیتی کنی مکانی بجو که خدا در آنجا حاضر نباشد و باسانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که فرمود که از خدای خود حیا دارید چنانچه حق حیا و شرم است صحابه گفتند که چکار کنیم که حیا بعمل آید
فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که همیشه اجل را منظور نظر دارید و همیشه اجل شما برابر دیده شما باشد و سر
و آنچه در سر است از چشم و گوش و زبان و غیر آنها از معصیت الهی باز دارید و شکم را از حرام باز دارید و فرج را از
محرمات منع نماید و یاد کنید قبر را و پوسیده شدن و خاک گشتن در قبر را و کسی که آخرت را خواهد باید که زینت

زندگانی دنیا را

زندگانی دنیا را ترک نماید و عبارات این حدیث با وجود این معنی بسیار منطبق است هر چند بر معانی
دیگر نیز منطبق میشود ضمیمه چهارم عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافته اند و بکمال بندگی پا
فهمیده اند و عقل ایشان معاشر شده و نفس ایشان نور یافته و با عقل موافق گردیده و شهوات ایشان منکسر
شکسته گشته و هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب
معصیت نیست زیرا که قباحت آنرا چنانچه باید دانسته اند و در اصل عبادت غرض خود را می یابند و لذت خود را
و سختیها و مشقتهای عبادت بر ایشان گواراست بهشت خود را عبادت میدانند و جهنم خود را معصیت میدانند
از هر عبادتی میسر شده که ذوق لذات عالمیان است و در هر قطره از قطرات آب دیده بهره میبرند از یکقطره
لذت خوف می یابند و از یکقطره لذت شوق و از قطره دیگر لذت رجا و امیدی چنانچه ...
از حضرت امام العارفین امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که بهترین مردمان کسی است که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن او در آورده باشد و بجان و دل
او را در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و بجمیع بدن و اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد
و بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب آن پروا نداشته باشد که روزگار
باک ندارد که دنیا بآسانی گذرد یا بدشواری و صاحب این مرتبه از لذات جسمانی چندان لذتی نیابد بلکه در بهشت نیز عمده لذت
او عبادت است و قرب است چنانچه از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام منقول است که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان
صدیق من بنعمت عبادت من در دنیا ... چنانچه میباید کرده اید و فرمان مرا قبول کرده اید متنعم شوید و لذتها
ببرید از عبادتهای من در دنیا بدرستی که بعبادت متنعم خواهید گردید ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواسی
هست که بآن تمیز در میان محسوسات مینماید در روح آدمی نیز مثل آن هست که بآن تمیز میان حقایق
معنویه میکند و چنانچه حواس ظاهر گاه هست که بسبب آفتها از کار خود باز میماند چنانچه ذائقه صحیح
مطعومات را می شناسد چون بیمار شده و مزاج او از حد اعتدال افتاده شیرین در ذائقه او تلخ مینماید و در ذائقه او
اعتقادی نمیماند و همچنین روح و عقل آدمی تا از شهوت جسمانی آفت نیافته در ذائقه او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده

لذید و خوش آینده است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر در کام او ناگوارتر است و چنانچه
دیده سر تا صحیح است ترا بیند و اعتمادی شاید و چون سبل بر او پرده اند هیچ شیء نبیند
و همچنین دیده جان تا بنور ایمان روشن است حق را می شناسد لهذا از طاعت گریزان است و
معصیت را خواهان و همچنین نظیر حواس ظاهره در روح آدمی است و صحت و بیماری میدارد انشاء الله
در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و ظلمت آن و کوری و بینایی آن ظاهر و بیان خواهد شد

فصل پنجم

عبادت محبان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجه محبت که اعلای درجات کمالات است
رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر المؤمنین و اولاد
اطهار او علیهم السلام میفرماید که یحبهم و یحبونه یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را
دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کار خدای بر دل او شد دیگر باعث اعمال او غیر محبت
چیزی نیست و غیر از رضای محبوب چیزی نمیخواهد اگر در بهشت باشد و برضای محبوب نباشد
از جهنم خود میداند و اگر در جهنم باشد آتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت
آتش نمرود چون برضای دوست بود در نظرش از گل و لاله خوش تر بود و باین سبب خدا آتش را
از برای او باغ و بستان کرد و اگر ریحان باشد در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر مینمود و می بینی که جاهل در
عشق مجازی بمرتبه ای میرسد که اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند از برای معشوق میکند
و در خدمت معشوق هرگز بخاطر او نمیرسد که از و نفعی بمن خواهد رسید یا زری خواهد بخشید و اگر بجایی میرود
برای این میرود که شاید او را ببیند و اگر بباغ میرود بیاد او میرود و محرک او در جمیع کارها همان محبت است و
همچنین محبت محبوب حقیقی که بر کسی غالب شد جمیع کارهای او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ در آن
مقام منظور نیست بلکه بهشت را برای این میخواهد که دوست آنرا میخواهد و دشمن دارد جهنم را از برای آنکه دشمن
دارد دوست آنرا چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل میفرماید که الهی اگر مرا جهنم در آوری و
از دوستان خود جدا گردانی اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر کنم و اگر بر گرمی آتش صبر و شکیبایی نمایم

و بجای رضای دوست باشد

چگونه تا

چگونه تاب آورم جدایی از کرامتهای تو و لطفهای تو یا مولای و کسی که در این مرتبه از محبت باشد نزدیک گناه نمیگردد
که پسندیده محبوبش نیست و طاعت را بجان برای محبوبش میکند و غرض منظور نظرش نیست و محبت
خواب غفلت را بر او حرام کرده چنانچه محبوب العالمین جعفر بن محمد علیه السلام میفرماید که دوست خدا
اگر معصیت خدا میکند بعد از آن شعری فرمود که مضمونش این است که معصیت الهی میکنی و محبت او را
اظهار میکنی بسیار دور است کار تو از گفتار تو اگر در محبت او راست گو میبودی فرمان او را ترک نمیکردی
بدرستی که دوست مطیع دوست میباشد و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقول است که فرمود مردم عبادت
الهی برسه وجه میکنند جمعی عبادت را از برای طمع ثواب میکنند و این عبادت حریصان است و
حرص و خواهش لذات موجب بندگی ایشان شده و طایفه دیگر عبادت را از ترس آتش میکنند و آن
عبادت غلامان است که از ترس سیاست آقا کار میکنند ولیکن من عبادت خدا از برای محبت او
میکنم و این عبادت کرام و بزرگان است و این مرتبه ایمنی است چنانچه حق تعالی میفرماید و هم
من فزع یومئذ آمنون یعنی و ایشان از ترس روز قیامت ایمنند و میفرماید که بگو ای محمد که اگر
خدا را دوست میدارید پیروی من میکنید خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد پس فرمود که
کسی که خدا را دوست دارد خدا او را دوست دارد و هر که خدا او را دوست داشت او از ایمنان است
یعنی در دنیا از شر شیاطین و هواهای نفسانی ایمن است و در قیامت از خوف و بیم و عذاب نجات
یابد و ایضا از آنحضرت مرویست که خداوند عالمیان بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام وحی
فرمود که ای پسر عمران دروغ میگوید کسی که گمان میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب شد بخواب میرود
و از من غافل میشود آخر نه هر دوستی میخواهد که با محبوب خود خلوت کند اینک من ای پسر عمران مطلع بر احوال
دوستان خود و نظر لطف بسوی ایشان دارم چون پرده شب ایشان را فرو گرفت دیده دلهای ایشان را
میگشایم و عقوبتهای خود را برابر دیدهای ایشان میدارم با من بنحوی مخاطبه مینمایند که گویا رو برو با من سخن
میکنند و گویا مرا می بینند و حاضرانه با من سخن میکنند ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت برای من بیاور در

وبدن خود را از برای من خاشع و شکسته و از دیده‌های خود در تاریکی شب آب بریز و مرا بخوان که
من بتو بسیار نزدیکم و رتبهٔ محبت که اشرف عبادات است مراتب مختلفه دارد و باین درجه علیا فایز نمیتوان
شد مگر بعبادت و بندگی و متابعت شریعت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و از جملهٔ بواعث محبت تفکر
در نعمتهای منعم حقیقی است چنانچه محبتهای بشری که در بسیاری الطاف و مهربانی محبوب زیاد است
هم چنین عشق حقیقی که در هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات وارد زیاده میشود و بسند معتبر
منقول است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود با اصحاب خود که
خدا را دوست دارید برای نعمتهای او که روزی شما گردانیده و مرا دوست دارید برای خدا و اهل بیت
مرا دوست دارید از برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که خداوند عالمیان بهم راز خود موسی بن عمران وحی فرمود که ای موسی مرا دوست دار و مرا
دوست من گردان موسی گفت خداوندا من ترا دوست دارم و ترا محبوب و بدوستی تو برگزیده‌ام مردمان را
چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا با ایشان بخوان و احسانهای نامتناهی مرا بیاد ایشان بیاور
چون بدانند که جمیع کمالات و نعمتها و مرغوبات از من است و از جانب من بایشان رسیده و غیر مرا
یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند و شیخ طوسی رحمة الله علیه در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر
از آبای کرام او علیهم السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند
با جمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابوبکر و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبد الرحمن و دو کس از قراء صحابه عبد الله
بن ام عبد و ابی بن کعب بن عبد الله سورهٔ لقمان را خواندند تا باین آیه رسید که وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً
وَبَاطِنَةً و سورهٔ ابراهیم را خواندند و باین آیه رسید که وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ
صَبَّارٍ شَكُورٍ حضرت فرمود که مراد از ایام الهی که مرا فرموده است که بیاد مردم بیاور نعمتها و احسانها و
امثال نعمتها و بلاهای اوست پس متوجه صحابه شد و فرمود که بگویید کدام است اول نعمتی از نعمتها که خدا تعالی
شما را ابتدا کرد آنها امر فرموده هر یک از ایشان نعمتی از نعمتها گفتند از انواع خورشها و پوششها و فرزندان و زنان

و غیر آنها چون ایشان ساکت شدند بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام التفات فرمود و گفت
ای ابو الحسن تو نیز بگوی فرمود که مادر و پدرم فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور تو امر را و حال آنکه
خدا ما را بتو هدایت کرده و جمیع علوم و کمالات را بوسیلهٔ تو بما فرستاده حضرت سوال فرمود که باید گفت
که کدام نعمت اول نعمتهاست که خدا بتو کرامت کرده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که اول
نعمتها نعمت ایجاد است که هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد فرمود راست گفتی دوم کدام است فرمودند
که نعمت دوم آنست که احسان فرمود و از جملهٔ صاحبان حیوة و زندگانی مقرر فرموده و مرا مانند نباتات و جمادات
نگردانیده فرمود که راست گفتی سیم را بگوی فرمود سیم آنکه مرا به بهترین صورتها که آن صورت انسان است
خلق فرموده و بصورت حیوانات خلق نفرموده گفت راست گفتی چهارم را بگوی گفت چهارم آنکه از برای
من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخته فرمود که راست گفتی پنجم را بگوی گفت پنجم آنکه قوت عقلانی و مشاعره
بمن داده و بر بسیار حیوانات مرا زیاده بخشیده فرمود که راست گفتی ششم را بگوی گفت ششم آنکه مرا بدین حق
هدایت نموده و از گمراهان نگردانیده فرمود که راست گفتی هفتم را بگوی گفت هفتم آنکه در آخرت از برای من
زندگانی مقرر فرموده که نهایت ندارد فرمود که راست گفتی هشتم را بگوی گفت هشتم آنکه مرا مالک گردانیده و
بندهٔ کسی نگردانیده فرمود که راست گفتی نهم را بگوی گفت نهم آنست که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست از خلایق
از برای من خلق کرده و مسخر من گردانیده که از برای من در کارند فرمودند که راست گفتی دهم را بگوی گفت دهم
آنست که مرا مرد خلق کرده و زن خلق نکرده و بر زنان استیلا و زیادتی داده است گفت راست گفتی بعد از آن
دیگر چه نعمت است فرمود که یا نبی الله نعمت الهی بسیار است و همه نیکو و طیب و بشمردن احصای آنها نمیتوان
نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسم فرمودند که گوارا باد ترا نعمتهای الهی گوارا باد ترا علوم نامتناهی
ای ابو الحسن تویی وارث علم من و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف نمایند کسی که ترا
برای دین تو دوست دارد و پیروی راه تو بکند او هدایت یافته است براه راست و کسی که از هدایت تو بجانب
دیگری میل کند و ترا دشمن دارد و شما بگذارد در قیامت هیچ بهره ندارد و از رحمت الهی و از جملهٔ دواعی محبت بسیاری

عبادت ذکر است و پیوسته صفات کمالیهٔ الهی را منظور نظر داشتن و این معنی ظاهر است
که هر چند یاد کسی بیشتر میکند محبت او در خاطرش بیشتر مستقر میشود خصوصاً در هنگامی که با تفکر در صفات
کمالیهٔ الهی منضم باشد و فضیلت ذکر و شرایط و فواید و افضلیت ذکر و تفکر با یکدیگر بعد از این انشاء الله تعالی ذکر
خواهد شد فصل نهم عبادت عارفان است که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است و آنکه
او سزاوار عبادتست چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که مَا عَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ
نَارِكَ وَلَا طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ وَلٰكِنْ وَجَدْتُكَ اَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ یعنی
نه پرستیدم ترا از ترس آتش و نه از برای طمع بهشت تو ولیکن ترا سزاوار پرستیدن یافتم پس عبادت
کردم و این درجه اعلای درجات مقربان است و کسی این دعوی میتواند نمود که فریب از نفس خود نخورده
باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ را نشنیده بود هم عبادت را چنین که الحال میکند میکرد بلکه اگر
عباد الله عبادت کننده را بجهنم میکردند چون معبود را سزاوار عبادت میداند ترک نمیکرد
بلکه مراتب حسنات نامتناهی است چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد و صاحب هر مرتبه در خور
مرتبه خود نیتی دارد که اعمالش منوط بهمان نیت است و هر درجه شاهدی و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد
که دعوی مدعی و کمال واقعی با آنها ممتاز است ه اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین معلوم میشود
که مقربان را بهشت مطلوب نمیباشد و از جهنم بیم نمیباشد پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها از برای
طلب بهشت وارد شده و آثار خوف جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه هدی علیهم السلام مفهوم میشود چه
معنی دارد بنده را درین مقام معنی لطیفی که طعم آن صد هزار مرتبه بهتر است از معنی لطیفی بخاطر میرسد که [illegible]
بهر آن معنی محبت نداشته باشد از عارفان نمیباید باکه بهشت ظاهری و باطنی و صورت آن معنی میباشد و هر یک [illegible] لذت
بلذتی مخصوص است و از یک میوه بهشتی با یک طعم صد هزار لذت متصور است که هر فردی یکی از آنها التذاذ
میتواند یافت [illegible] و مقصور است بر خوردن مطعومات لذیذه و کامش شیرین میشود و بغیر از لذت جسمانی
دیگر چیزی نمی یابد دیگری که بقدر از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی [illegible] لذیذتر است و تفکر میفرماید

که مرا از آن خداوند

که مرا از آن خداوند نعمی هست که چنین میوهٔ شیرینی از برای من خلق کرده که محبوب حقیقی از من راضی شده است
و این معنی از لطف او بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلای لذات اهل بهشت مرتبهٔ رضوان است
که نویدی از خوشنودی الهی بایشان میرسد و اگر توضیح این مطلب را خواهی تمثیلی از برای تو بیان کنم
مثلاً اگر پادشاهی خوان نقلی در پیش خود گذارد و بار عام دهد و هر کس را نقلی عطا کند ای گدای دریوزه
گر که همت او همین نقل گرفتن است همین لذت او مال است این نقل را می یابد و شاید که همت آن
گدا همین است که اگر این نقل را نمی گرفتم فلسی بهایش میبایست داد و خریده و کام خود را شیرین کرد و اگر [illegible]
این نقل را باو میداد و همین فرح او را حاصل گردد و یکی فقط آنست که این را میگیرد و از این معنی هم التذاذی دارد
که پادشاه مرا طلبید و نقلی بمن داد و کسی از ارباب مناصب [illegible] که میگیرد چون بکار نمی آید و در استقبال
منفعتش بیشتر محظوظ میشود تا بمرتبهٔ مقربین میرسد که لذت قرب و انس پادشاه دریافته این لطف نزد
او با ملک دنیا برابر است تا آنکه در خانهٔ خود انواع نقلات باشد نگاه نمیکند و این مراتب در نعمتهای دنیا
نیز میباشد که شکم پرستان لذت چشانیدن و مقربان لذت معنوی و توجه دوست از آن میباشد که [illegible]
والمهایی که از جانب دوست بایشان میرسد از انگبین و شکر کام جان ایشان شیرین تر است چنانچه [illegible]
و در نعمتهای بهشت این تفاوت مراتب میباشد و در نعمتهای روحانی نیز اضعاف این میباشد چنانچه آیات
قرآنی گویا است علوم ربانی است هر کس را در خور فهم خود از آن بهره است که دیگری را از آن خبری نیست
ای عزیز هر کو کامل است بهرهٔ او از همه چیز کامل است و ناقص از کمال هر چیزی محروم است و فقیر خدا شناس
از نان خشک لذتی میبرد که غنی محروم از نعمتهای الوان خود نمیبرد و همچنین در آلام عذابهای الهی برین قیاس
کن اگر جهنم محل دوست خدا را بجهنم کشند از آتش حرمان میسوزد نه از آتش سوزان پس چون جهنم جای
محرومان است و سرای مهجوران است بتضرع و استغاثه مینماید و از آن گریزان است و این معانی
در عبارات عشق مجازی بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستانها با انواع نعمتها باشد خود او
جهنم است و چون لطف دوست هر چند بدن او را مجروح سازد نزد او از نیشکر شیرین تر است

و بمن عطا فرموده پس کام جسم و کام روح هر دو شیرین شده و دیگری از این میوه همین شیرینی مییابد

از ادا و سلاطین

رزقنا الله وجمیع المؤمنین الوصول الی درجات الکاملین بمحمد وآله الطاهرین

فصل چهارم بدانکه یک شرط دیگر از شرایط عبادات که فقرهٔ جامعه بان اشاره دارد حضور قلب است

و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست و باعث کمال و قرب بلکه از

فضل شامل کریم علی الاطلاق میبود میباید که آدمی در عبادات که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب گردد

چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و بان پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطرش

مطلقا متوجه او نباشد و متوجه امور دیگر باشد و آن پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب

سیاست بلیغ میگردد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده و اعتنا بشان او نکرده چنانچه خداوند عالمیان میفرماید

که قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون تحقیق که رستگار شدند مؤمنانی که در نماز

خود با خشوع‌اند و خشوع دل آنست که یاد خداوند خود باشند و بغیر ذات مقدس او بجز التفات ننمایند

و غیر را از خاطر خود بیرون کنند و خشوع سایر اعضا و جوارح آنست که هر یک با نکاری که مامور شده‌اند

مشغول باشند و آدابی که در هر عضوی از اعضا از شارع مقرر گردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را

در حالتی که باید در موضع خاصی باشد و جمیع اعضا تابع خشوع قلبند چنانچه منقولست که حضرت رسالت

شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی میکند فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضایش

نیز با خدا بود و بکار خدا مشغول بود و این معنی بحسب تجربه نیز ظاهر است و بدانکه هر مملکتی را پادشاهی

میباشد که جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه مملکت بدن دل است و امام و پیشوای سایر اعضا و قوی دل است

چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع او شده پیروی او مینمایند و این است معنی الحدیث که صلوة المؤمن

وحده جماعة یعنی نماز مؤمن بتنهایی جماعت است زیرا که دل او با خداست و مقتدای سایر جوارح است

و بآن اقتدا مینمایند و بدانکه نماز بی حضور قلب اگر آدمی را از ضیق خلاصی دهد اما بدرجات عالیه و کمالات

نمیرساند و پسندیدهٔ درگاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که نماز مقبول نیست

مگر بحضور قلب و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید

یعنی قرائت و اذکاری که میخواند متوجه معنای آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد

و از حضرت علوم الاولین والاخرین امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بدرستی که بالا میبرند از نماز

بندگان نصف آنرا و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از بعضی خمس و بدرجهٔ قبول نمیرسانند مگر آنچه او را با حضور

گزارده باشند ولیکن مامور شده‌اند بندگان بادای نوافل تا بسبب آن تمام سازند نقصهای فریضه خود را و منقولست

از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام که رغبت بثواب و خوف از عقاب در دل جمع نمیشود مگر آنکه بهشت او را

واجب میشود پس چون متوجه نماز شوی روی دل خود را بخدا بگردان بدرستی که هر مؤمنی که در نماز دل خود را

با خداوند دارد خدا نیز دلهای مؤمنان را بسوی او مایل گرداند و باین معنی بهشت را برای او لازم گرداند

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که چون بنده مؤمن بسوی

نماز برخیزد خداوند عالمیان نظر رحمت بسوی او می‌افکند و روی لطف و احسان بسوی او میدارد و نظر رحمت

از بالای سرش تا آسمان سایه می‌اندازد و ملائکه بر گرد او احاطه مینمایند تا آفاق آسمان و ملکی را موکل میسازد

حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده میگوید که اگر بدانی که منظور رحمت کیستی و با که مناجات میکنی هرآینه نیز او را التفات

نمیکنی و هرگز از جای نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام منقولست که بنده چون در

نماز ایستد و التفات بجانب نماید یا بچشم یا بابرو یا بدل حق سبحانه و تعالی او را ندا میکند که ای بندهٔ من بسوی که التفات

میکنی و بکه التفات بجانب که میکنی که از من بهتر باشد برای تو پس چون سه مرتبه التفات از او صادر شود حق تعالی نظر رحمت

و لطف از او بر میدارد و بعد از آن دیگر نظر بجانب او هرگز نمی‌اندازد و اخبار در این باب بسیار است و حضور قلب در

صلوة نیز تابع حالت آدمی است و هر چند اینکه در مرتبهٔ یقین و معرفت کاملتر میشود و عظمت معبود را بیشتر مشاهده

و آداب عبادت از او بیشتر صادر میشود و در مقام بندگی خاضعتر و ذلیلتر میباشد چنانچه جعفر بن احمد القمی روایت کرده

که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله چون بنماز می‌ایستادند رنگ مبارک آنحضرت متغیر میشد از خوف الهی و از

سینهٔ آنحضرت صدایی مانند صدای دیگی که در جوش باشد می‌شنیدند و منقولست که چون وقت نماز داخل

میشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اندام مبارکش بلرزه می‌آمد و از رنگ برنگ میگردید و میپرسیدند که چه میشود

شما را میفرمود که رسید هنگام آن امانتی که بر آسمان و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند
و آدمی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل آن بار شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه و در روایات
معتبره وارد است که حضرت امام حسن علیه السلام چون متوجه وضوی نماز میگردید مفاصل بدنش میلرزید و
رنگ مبارکش بزردی مایل میگردید از آنحضرت از علت این حال سؤال نمودند فرمودند که حق و لازم است بر
هر کس که نزد خداوند عرش عظیم به بندگی ایستد اگر رنگش زرد شود و بندهایش از بیم او بلرزه در آید و منقول است
که حضرت سید الساجدین علیه السلام روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام کودک بودند
و چاه بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود حضرت امام محمد باقر علیه السلام بکنار چاه آمد که نظر نماید در آنچاه در افتاد
مادر چون آنحال مشاهده نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد میکرد و استغاثه مینمود و میگفت یا ابن رسول الله
فرزندت غرق شد و آنحضرت در نماز مطلق التفات نمیفرمود و حال آنکه صدای اضطراب فرزند در چاه
بگوش آنحضرت میرسید چون بسیار بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت یا ابن رسول الله [illegible] دلهای شما
بسیار سنگین است باز حضرت التفات نفرموده تا نماز را با داب [illegible] تمام کرد و فارغ گردید پس بر سر چاه آمد
و باعجاز دست در آنچاه عمیق دراز کرد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بیرون آورد و آنحضرت [illegible] میکرد
و [illegible] آنحضرت ترشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای ضعیفة الیقین بخدا [illegible]
[illegible] بودن فرزند بخندید و از گریه آنحضرت بگریه در آمد حضرت فرمود که بر شما هیچ ملامتی نیست
نمیدانی که من در خدمت که ایستاده بودم در خدمت جباری ایستاده بودم که اگر رو از جانب او میگردانیدم
و بغیر او توسل مینمودم روی لطف خویش از جانب من میگردانید و بغیر او توقع رحمت از که میتوانم داشت
و صاحب کتاب حلیة الاولیا روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ
میشد و اراده نماز مینمود رعشه بر بدن و لرزه بر اعضای مبارکش مستولی میشد چون سؤال مینمودند میفرمود که
وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی می ایستم و با چه عظیم الشانی میخواهم مناجات کنم و در هنگام وضو
[illegible] حالت را از آنحضرت نقل کرده اند و روایتی وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی جابر

ابن عبد الله

ابن عبد الله انصاری را طلبید و گفت تو از صحابه کبار ی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ما اهل بیت را
حق بر تو بسیار است و از بقیه حضرت رسالت پناه همین علی بن الحسین علیه السلام است و او بر خود جور مینماید
در عبادت تا آنکه پیشانی و زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح شده و بدن او
نحیف شده و کاهیده از او التماس نما که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت آنجناب رسید دید
که در محراب نشسته و عبادت بدن مبارکش را کهنه و نحیف گردانیده حضرت جابر را اکرام فرمود و بپهلوی
خویش تکلیف نمود و با صدای نحیف و بسیار ضعیف احوال او پرسید پس جابر گفت یا ابن رسول الله خداوند
عالمیان بهشت را از برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را از برای دشمنان و مخالفان شما
آفریده پس چرا اینقدر [illegible] و تعب میفرمایی حضرت فرمود که ای مصاحب رسول خدا مگر نمیدانی که جدم
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با آن کرامتی که نزد خداوند خود داشت که ترک اولای گذشته و آینده او را آمرزیده بود
و او مبالغه و مشقت در عبادت را ترک نفرمود تا آنکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قدمش ورم کرد
صحابه گفتند که پدر و مادر ما فدای تو باد چرا چنین زحمت میکشی و حال آنکه خدا بر تو تقصیری نمی نویسد فرمود که
آیا من بنده شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم جابر گفت یا ابن رسول الله بر مسلمانان رحم کن
که ببرکت شما خدا بلاها را از مردم دور میگرداند و دفع مینماید و آسمانها را نگاه میدارد و غذا بها را از مردم
[illegible] فرمود که ای جابر بطریق پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات کنم و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین علیهما السلام داخل شدم دیدم که عبادت بسیار کرده
و عبادت در آنحضرت بسیار تاثیر کرده بود و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده اش از بسیاری گریه
مجروح گردیده و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده و قدم مبارکش از وفور قیام در صلوة ورم کرده چون
او را برین حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم کرد و بسیار بگریستم و آنحضرت متفکر بودند بعد از
زمانی بجانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابهای که عبادت امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا
مسطور بود نزد من آور چون بیاوردم پاره بخواندند و بر زمین گذاشتند و فرمودند که یارای آن دارد

که مانند علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت کند و کلینی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که
حضرت سید الساجدین علیه السلام چون بنماز می ایستاد رنگ مبارکش متغیر میشد و چون بسجود میرفت
سر بر نمیداشت تا عرق از آنحضرت میریخت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که علی بن
الحسین علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز کردی و چون بنماز می ایستادند مانند بنده ذلیل بود که نزد پادشاه
جلیلی ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میگذارد که گویا نماز وداع میکند و دیگر
نماز نخواهد کرد و چون از تغییر احوال آنحضرت میپرسیدند میفرمودند که هر که نزد چنین خداوندی عظیم ایستد
سزاوار است که چنین خایف باشد و نقل کرده اند که بعضی از شبها یکی از فرزندان آنحضرت از بلندی
افتاده و دستش بشکست و از اهل خانه فریاد بلند شد و همسایگان می شنیدند و شکسته بند آوردند و دست
آن طفل را بست و آن طفل از درد فریاد میکرد و آنحضرت از اشتغال عبادت نمی شنیدند چون صبح شد
و از عبادت فارغ گردید دست طفل را دید از گردن آویخته از کیفیت احوال پرسید خبر دادند و در وقت
دیگر در خانه که آنحضرت در [illegible] خانه بود آتش در گرفت و اهل خانه فریاد میکردند که یا ابن رسول الله النار النار
حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش گردید بعد از زمانی سر برداشتند از آنجناب پرسیدند که چه چیز
بود که شما را ازین آتش غافل گردانیده بود فرمودند که آتش کبریای قیامت مرا از آتش اندک دنیا
غافل گردانیده بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی آنحضرت می افتاد از بسیاری سجود و [illegible]
روایت کرده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام چون بنماز می ایستادند رنگ مبارک ایشان
گاه سرخ میشد و گاه زرد میشد و چنان بودند که گویا خدا را می بینند و با او سخن میکنند ای عزیز مقربان حضرت
پادشاهی چون معرفت او بیشتر دارند و جلال او را زیاده از دیگران میشناسند و هم سطوات او زیاده از دیگران
خطرهای مقربان زیاده از دیگران میباشد و بدانکه خداوند عالمیان ملک را از طینت قدس و طهارت خلق فرموده
و شهوات و علایق جسمانی را در ایشان ترکیب ننموده و حیوانات عجم را از محض جسمانیت و شهوات
ترکیب فرموده و منشا استعدادی در ایشان مقرر نساخته و نشاه جامع از هر دو جهه خلق فرموده

و جهه نفس

و جهه نفس و عقل که او را داعی بکمالات بوده باشد و کرامت نموده و بکثافات جسمانیه و علایق بدنیه
و شهوات ظلمانیه او را مبتلا ساخته و او را تکلیف فرموده که بعد از تشبث باین علایق دفع آنها
از خود نموده خود را بصفات قدسی و ملکی گردانند تا از ملک اشرف باشند زیرا که ترقی در مراتب کمالات
بدون معارضات میسر نمیشود چنانچه گازر جامه را که میخواهد سفید کند اول آنرا به بعضی کثافات آلوده مینماید
و چون رفع آن کثافات نمود از اول پاکتر میشود و اگر میل بپستی کند و تابع شهوات جسمانی شود و
عقل را مغلوب هوا سازد از بهایم پست تر میشود چنانچه حق سبحانه و تعالی در شان کفار میفرماید که
ایشان [illegible] مانند انعام و بهایم بلکه از ایشان گمراه ترند زیرا که در حیوانات قابلیت کمال نبود
و ایشان با وجود این خود را بمدرجه بهیمیت رسانیده اند و از جمیع کمالات محروم گردیده اند پس چون خلقت
انسان را باین سبب محتاج بامری چند گردانیده اند از تحصیل معاش و معاملات و معاشرت [illegible] که بالخاصیه موجب
بعد از جناب اقدس ایزدی و انهماک در شهوات و تعلقات و غفلت از خیرات و سعادات میگردد
لهذا در روزی پنج مرتبه این خلق را بعد از تعلق در امور دنیویه و تشبث بعلایق دنیه امر بحضور مجلس قرب
مالک الملوک نموده اند تا لذت مواصلت بعد از فراق که مورث مزید اشتیاق است دریابند
و بسعادتهای ابدی فایز گردند و چون نماز معراج مؤمن است و نهایت قرب او در نماز بحصول
می پیوندد و بنا بر مقدماتی که سبق ذکر یافت بعد از نهایت حرمان او را تکلیف قرب مینمایند و در عین
غفلت او را آگاه میسازند اول مرتبه اذان را برای تنبیه غفلت زدگان بوادی حیرت مقرر ساخته اند که اول
در تکبیر بزرگواری خداوند یاد ایشان میاورند تا آنکه غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر شود
و چون در عین غفلت بود چهار مرتبه با ایشان میخوانند که شاید متنبه شوند و بدانند که چون خداوند ذات ایشان
در مرتبه جلال و عظمت از هر چیز عظیم تر است بلکه از آن بزرگتر است که عقلها بکنه ذات مقدس او توانند رسید
پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن واجب و لازم است بعد از آن شهادت بتوحید او
[illegible] را بگوش ایشان میخوانند تا بدانند که بغیر او خداوندی نیست و اوست یگانه در جمیع کمالات و صفات پس چاره بجز

بجز توسل بجناب اقدس او نیست و او را بیکانگی و اخلاص باید پرستیدن و دیگر بگوش دل ایشان میرسانند
که چنین خداوند عظیم الشان یگانه پیغمبر فرزانه فرستاده پس باید عبادت را بطوری که آن پیغمبر آورده
و بشرایطی که او امر فرموده بجای آورند بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا اشاره اند امیکنند بجوان
انعام و اکرام خدا تعالی میخوانند که بشتابید و مسارعت نمایید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر
ایشان جلوه میدهند که بشتابید بامری که باعث فلاح و رستگاری دنیا و آخرتست و دیگر عظمت آنرا
یاد میکنند که بشتابید بعملی که بهترین اعمال و عبادات است دیگر باره بعظمت و جلال و یکتائی یاد میکنند که ای
غافلان مخالفت چنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و یگانه است و معارض و شریکی ندارد [illegible]
این ندا را موذنان ظاهر بگوش سر میخوانند و آنانکه دیده ایمان و یقین ایشان شنوا گردیده ندا های
را نیز بگوش دل میشنوند چنانچه منقول است که وقت هر نماز که میشود منادی از جانب رب العزة ندا میکند
که ای گروه مومنان برخیزید و آتشهای گناهان خود را که بر پشت خود افروخته اید بنور نماز فرو نشانید
و خاموش گردانید بلکه هر لحظه ایشان ندای جانفزای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
را بسمع جان میشنوند پس چون بنده سعادتمند ازین ندا های الهی هشیار گردید و متوجه نماز گردید اول [illegible] را
پاکیزه گردن خود امر میفرمایند که پای او بانه داخل مجلس [illegible] شد امر کرده اند او را که [illegible]
در آید و کثافتهای ظاهر را از خود دور گرداند و در ضمن دعاهایی که از ائمه علیهم السلام منقولست در آداب
خلوت وارد شده تعلیم او کرده اند که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع قربست تلوثات معنوی که از
گناهان و اخلاق رذیله بهم رسیده و بیشتر مانع است لهذا استعاذه در آن حالت از شیطان و طلب مغفرت از
گناهان مینماید که بعد از آن خدا بفضل خود از آن جا پس صوری و معنوی پاک گرداند پس [illegible] دیگر در مقام
تطهیری آورند که رو و دستها و پاها و سر را که در حالت صلوة در اکثر افعال بکار میفرماید پاکیزه گرداند و در آن
ضمن وردعاهایی که منقول است از ائمه علیهم السلام او را آگاه گردانیده اند که این اعضا نجاستهای معنویست
که بسبب گناهان بهم رسانیده و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده اند پس باید در وقت از خدا پاکیزگی

معنویرا طلبد

معنویرا طلبد و درین ضمن او را متنبه میسازند که باید عبادت کرد تا خود را از عقوبتهای عظیم رهاند پس شوق
عبادت زیاده میشود و بعضی از شهوات و علایق شکسته میگردد و لهذا او در وقت رو شستن میگوید
خداوندا چون فرموده که در روز قیامت بعضی روها سیاه خواهد بود و بعضی روها سفید و نورانی خواهد بود
پس خداوندا روی مرا در آن روز سفید گردان و سیاه مگردان و چون دست راست را بشوید بیاد می آورد
که خدا فرموده که روز قیامت نامه نیکوکاران را بدست راست ایشان میدهند و نامه مجرمان و بدکاران را
بدست چپ میدهند از خداوند خود می طلبد که نامه او را بدست راست او دهند و برات مخلد بودن بهشت را
و او را حساب آسان کنند و در وقت دست چپ شستن دعا میکند که خدایا نامه اعمال مرا بدست چپ
من مده و دست گردن مرا در غل مکن و مرا از جامهای آتش نجات ده و چون مسح سر کند از خدا می طلبد
که رحمتهای خود را بر سر من فرو ریز که سرتا پای مرا فرو گیرد و چون مسح پا کند بیاد می آورد که باین پاها
بر صراط میباید گذشت و در آن روز خواهد لغزید پس ثبات قدم بر صراط از خدای طلبد و طلب مینماید که خدا او را
توفیق دهد که باین پاها همیشه تحصیل رضای الهی نماید پس بچنین وضوئی ساخته موافق احادیث معتبره گناهان
این اعضا آمرزیده میشود و پاکیزه صورت و معنی میگردد و قابل قرب میشود و از آن غفلتها پاره هشیار
میگردد و ظاهر خود را ببویهای خوش معطر میسازد و باطن خود را بنور نیات صحیح منور میگرداند و چون
در حدیث وارد شده که در خانه که سگ یا شراب یا صورت در آن خانه است ملک داخل نمیشود
پس سگ ظاهر را از ساحت خانه دور میگرداند و سگ نفس اماره را و شیطان را از ساحت ضمیر خود میراند و شراب
ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی که غفلت و شهوات است از سر بدر میکند و صورتهای ظاهر را از
در و دیوار خانه محو مینماید و در و دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان مصفا میسازد
و متوجه بارگاه قرب میشود و چون بدر مسجد میرسد بدر بند اول از در بندهای دولتخانه معبود حقیقی رسیده
از خدا می طلبد که درهای رحمت خود را بر روی من بگشا و چنانچه این در ظاهر را بر روی من نبسته
درهای معنی را بر روی من مبند و درین مقام نیز عارف را آگاهی دیگر حاصل میگردد و چون پا در مسجد میگذارد

چنان میداند که در بارگاه کبریا و جلال داخل گردیده و پا بر بساط قرب نهاده باادب میرود و بغیر
الهی متوجه نمیشود و چون بجای نماز آمد باز دیگر اقامت را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند
و عظمت شان عبادت را بدیده روشن تر مینماید و می بیند چون در وقت اذان غفلت عظیم پرده دار
دیده او گردیده بود و چون نماز معراج مومن است در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بهر آسمان که می رسید یک الله اکبر میگفت بعدد نماز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة مقرر فرموده که بهر تکبیری
با تمام از آسمانهای قرب و معرفت در آید و قابل عرش حضور گردد و در تمام هنوز در ساحتهای کبریائی
عظمت و جلال است و در مقام غیبت است و بمقام حضور نرسیده لهذا هنوز حرف زدن و با کسی غیر او
سخن گفتن جایز است و چون تکبیر آخر گفت بلا تشبیه داخل مجلس ملک الملوک گردیده و با غیر سخن گفتن در روز
جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن برو حرام باشد این است که کسی دعای توجه میخواند که روی دل و
جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب خداوندی گردانیده ام که خالق آسمانها و زمینهاست موافق
ملت ابراهیم که یگانه پرستی است و دین محمد صلی الله علیه و آله و طریقه امیرالمومنین علیه السلام که جمیع ترک
بندگی از ایشان مانده و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص گردانیده ام و منقاد او شده ام و شرک جلی
و خفی و ریاهای ستیطار را از خود دور گردانیدم نماز من و عبادتهای من و زندگانی من و مردن من همه خاص
از برای خداوندیست که پروردگار عالمیان است و چنین از جانب او مأمور گردیده ام که او را عبادت کنم
و من از جمله مسلمانان و منقادان اویم و چون درین بارگاه چنین دعوی بزرگی کرد شیطان دشمن او راه
راهزن این درگاه است و دشمن مکار فریبنده محیلی است که تا ابدالآباد در آمده دشمنی کرده و تا امروز لشکرها
این میدان از زمین انداخته و چند هزار لشکر درونی از شهوات نفسانی و لشکر بیرونی از شیاطین و اتباع خود
بقوت خود با او برمیتوان آمد پس باید که بخداوندی که این سگ آستان درگاه او است پناه برد تا دفع نماید چنانچه
گرده اند او را سگی که در درخیمها و خانها میباشد هر که آشنای صاحب خانه است و بآن خانه بسیار تردد دارد او متعرض
نمیشود و چون بیگانه تازه در آنخانه در آید او را مانع میشود و نمیگذارد که صاحب خانه صدایی زند بهیچ حیله او را ممنوع نمیشود

ساخت و همچنین

ساخت و همچنین شیطان را که سگ بیگانه گیر این درگاه است با آشنا قدرت ستیزه ندارد و کسی را که
مکرر بمجلس قرب خداوندش فایز میشود کی متعرض او میتواند شد چنانچه حضرت خداوند عالمیان در روز
اول او را مایوس گردانیده که ان عبادی لیس لک علیهم سلطان یعنی بدرستی که بندگان
خالص مرا تو بر ایشان سلطنت نداری بلکه اگر روزی قابل قرب باشد و خواهد که بجانب مالک الملوک بر آید باید که
بجانب او متوسل شود که بیک اشاره لطف او را دور گرداند اما بیگانها که آشنایی بجا نمیدهند و راه آشنایی
نمی طلبند کار ایشان را چنانکه میخواهد میسازد پس لهذا درین مقام خطیر پناه بخداوند کبیر خود میبرد از شر او و میگوید
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوند شنوای دانایی که بر عجز و بیچارگی
من اطلاع دارد و میداند که عاجز این دشمنم از شر شیطان دور از رحمت الهی و رانده شده درگاه او پس شروع
در مکالمه مینماید اما هنوز خود را قابل مخاطبه نمیداند غایبانه سخن میگوید و چون اعلای درجات کمالات مرتبه
فنا و نیستی است یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب بناتوانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور
بخدای خود توسل جستن لهذا در جمیع کارها سنت است بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و اما چون امر نماز
از جمیع امور اعظم است میگوید که شروع در قرائت و عبادت و بندگی مینماید باستعانت خداوندی
که جامع جمیع کمالات است و رحمان است بنعمتهای عام بر مومن و کافر و رحیم است برحمتهای خاصه بر
مومنان و چون آداب مجلس عظما این است که پیش از ذکر مطلوب ستایش آن بزرگ که مناسب بجا آورند
لهذا حق تعالی شانه تعلیم بندگان نموده که چنین مرا ستایش کنید و نعمتهای عامه و خاصه مرا یاد آورید و منزل مرا
بر رحمت ستایید تا بر تمام رحمت کنم و بدانید که من خداوند روز جزایم و بحشر و قیامت اقرار کنید و چون عارف تفکر
درین اوصاف نمود بدرجه شهادت و حضور که اعلای درجات معرفت است فایز میگردد و از مقام غیب
بمقام خطاب می آید او را بمجلس مخاطبه انس راه میدهند پس میگوید که ایاک نعبد یعنی ترا عبادت میکنیم و بس
درین آیه کریمه حق تعالی اشاره فرموده بآن معنی که جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در آن فقره بیان
فرموده یعنی میباید که چون بمقام عبادت رسی چنان عبادت کنی که گویا مرا می بینی و با من خطاب مینمایی

چون دعوای عبادت کردم موهم این بود که از من کاری متمشی میتواند شد تدارک فرمود که وَاِیَّاکَ
نَسْتَعِیْنُ یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجویم پس و همچنین در مقام آداب چون بر عبادت
خود اعتمادی ندارد و به عجز خود اعتراف دارد عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا درآورد
و میگوید از زبان همه که ما همه بندگان ترا عبادت میکنیم که شاید عبادت او به برکت عبادت آنها مقبول
گردد زیرا که از لطف کریم دور است که چند چیز را به درگاه او برند بعضی را قبول فرماید و بعضی را رد کند و
یک حکمت از حکمتهای نماز جماعت این است و همچنین در مقام استعانت چون این دعوی بسیار عظیم است
که از غیر او استعانت نجوییم و در هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است در می
آورد و گویا به زبان ایشان سخن میگوید و خود را طفیلی ایشان ساخته و ایضا موافق آداب ارباب صفا
آن است که چون به نعمتی و رحمتی فایز گردند دیگران را فراموش نکنند و همگی را با خود شریک کنند و لهذا
در جمیع دعاها موافق احادیث معتبره عموم در دعا مطلوب است که هر دعا که کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک
کنند که باعث استجابت دعا میگردد پس هدایت به راه راست و طریقی را که متابعت حضرت امیر المؤمنین علی
است در عقاید و اعمال و مراتب در مراتب قرب و کمال طلب نموده و استعاذه از راه دشمنان آن
در عقاید و اعمال نمود جمیع اعتقادات و اعمال ناشایست طریقه دشمنان ایشان است و بدانکه اسرار
عبادت خصوصا نماز را درین کتابهای مختصره احصا نمیتوان نمود ان شاء الله کتابی در ترجمة الصلوة
نوشته شود و غرض از ذکر این مجمل اشعاری بود بر عبادت این حدیث نبوی علو شأنی به سر عبادت که
کسی را اگر خداوند عالمیان توفیق قرب خویش کرامت فرماید هر روز او را به وسیله نماز از پستترین درجات
با علاترین درجات میرساند و جسم خاکی را با این ترقیات قابل مناجات خود میگرداند در بیان این فقره شریفه بعضی
اکتفا مینماییم که بسیار به طول نه انجامد و مورث ملال عزیزان نگردد وَاعْلَمْ اَنَّ اَوَّلَ عِبَادَةِ اللّٰهِ المعرفة به
اللّٰه الاول قبل کل شیء فلا شیء قبله والفرد فلا ثانی له والباقی لا غایة له فاطر السموات
والارض وما فیهما وما بینهما وهو اللطیف الخبیر وهو علی کل شیء قدیر پس حضرت فرمود

که بدانکه اول

که بدانکه اول عبادت الهی معرفت و شناخت اوست بانکه اول است پیش از همه اشیا پس چیزی از و بیشتر
نیست و یگانه است پس دومی و شریکی ندارد و باقی است و همیشه باقی بودن او نهایت ندارد و از
نو پدید آورنده آسمانها و زمینهاست و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمانها و زمینهاست و اوست
خداوند صاحب لطف و عالم به دقایق امور و بر همه چیز قادر و تواناست توضیح بعضی از مطالب علیه که این کلمات
بانها اشاره دارد بر سبیل اجمال موقوف بر چند اصل است **اصل اول عبادت** معرفت و قبول که
جمیع موقوف بر آن و این معنی از آیات بسیار و اخبار بی شمار به ظهور پیوسته و خلافی درین نیست که
عبادات موقوف بر ایمان است و بدون ایمان هیچ عبادت موجب ثواب نیست بلکه صورت عبادت
و ایمان مشتمل است بر اعتقاد به وجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه و اقرار به یگانگی خدا و بعدالت
او و اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و حقیقت آنچه او از جانب خدا آورده و آنچه ضروری
دین باشد مفصلا و آنچه غیر ضروری دین باشد مجملا و اقرار به امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و اقرار به معاد جسمانی که
خدا ایشان را بعد از مردن زنده خواهد گردانید و ثواب و عقاب خواهد داد و اقرار به بهشت و
دوزخ و سایر اموری که از صاحب شرع معلوم گردیده و تفصیل مراتب ایمان و خلافهای که در آن
شده درین مقام گنجایش ذکر آنها ندارد و بدانکه چون عبادات بر جمیع جوارح آدمی متفرق است و هر عضوی
از اعضا عبادتی دارد و اعتقادات عبادت است لهذا معرفت را نیز عبادت فرموده و گفت اول عبادات است
یعنی بر همه مقدم است و عبادت دیگر بدون آن بی فایده است **اصل دویم** بدانکه چون ایمان مایه
سعادت ابدی است و ترک آن شقاوت ابدی و شیطان دزد عقاید و اعمال است و دزد
اگر متاع نفیس میبرد و اگر بران دست نیافت متاعهای دیگر را میبرد و عقبات که کمین گاه شیطان است
درین باب بسیار است عقبه اول معرفت واجب الوجود است و ازین عقبه اکثر عالم را به جهنم برده و اگر
نجات ازین عقبه خواهی دست از سفینه نجات که اهل بیت رسالت اند بر مدار که ایشان دزد و دوای
هر خبر را میدانند و کمین گاه شیطان را میشناسند و تابعان خود را به ساحل نجات میرسانند و این فرق بیا

عبادت دل است

نخورکه تا خدا را نشناسی به دلیل عقل پیغمبر و امام را نمیتوان شناخت زیرا که معرفت الهی دو شعبه دارد
شعبه اول علم به وجود واجب الوجود و آن از جمیع اشیا ظاهرتر است به دلیل دور و تسلسل که موجب
سرگردانی و تعطل است احتیاج ندارد چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود که معرفت واجب الوجود فطری
و همین که آدمی به حد شعور رسید میداند که صانعی دارد و هر کس در حال خود تفکر مینماید خواه فاضل خواه
جاهل میداند که خدا را از روی دلیل و دلایل حکمی نشناخته بلکه خدا در هنگام صبا او را معرفت روزی
کرده بلکه هرگز کفار را در التکلیف اذعان به وجود واجب الوجود نکردند بلکه ایشان را با قرار یگانگی خداوند خواندند
و بعد از آن ایشان را به عبادت و بندگی خدا واداشتند که از آن راه ایمان ایشان کامل گردد و منقول است
که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسید که وجود خداوند خود را چگونه دانستی
او گفت که ما در راهها پشکل شتر را که می بینیم حکم میکند عقل ما که شتری ازین راه رفته و پی پا را که می بینیم میدانیم
که شخصی ازین مکان گذشته آیا این آسمان با این کواکب و زمین با این وسعت کافی نیست از برای تصدیق
به وجود واجب الوجود علیم و خبیر حضرت فرمود که بر شما باد که بدین اعرابی نظر کنید و چه چیز ظاهرتر است
از چیزی که هر نظر نمایی در هر امری صد هزار آیت از آیات صنع آن در آن ظاهر باشد و در هر عضوی از اعضای تو
صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد و در هر لحظه صد گونه احتیاج به او داری و کار فرما و مربی بدن تست
که از بسیاری ظهور و هویدایی اوست که مخفی مینماید چون همیشه ظاهر است و آثار قدرتش هرگز کم نمیگردد
و اگر آفتاب همیشه ظاهر میبود توهم میکردند که شاید این روشنی از آفتاب نباشد و چون غروب میکند
و بعد از طلوع عالم را روشن میسازد مشخص میشود که نور از وست ولله المثل الاعلی چون آفتاب عالم وجود در معرض غروب
و افول و زوال نمیباشد معاند میگوید که بلکه از او نباشد با آنکه اگر عناد را بر کنار گذارد یقین میداند که نور او در این
عالم مدبری هست چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ و اگر از کافران بپرسی که که خلق کرده است آسمانها و زمین را هر آینه خواهند گفت که
خدا خالق اینهاست و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام

آمد و گفت

آمد و گفت مرا دلالت کن به خداوند خود که ملاحده بسیار با من مجادله مینمایند و مرا حیران کرده اند
حضرت فرمود که هرگز به کشتی سوار شده گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که مضطر
شده باشی و هیچ چاره از برای نجات خود ندانی گفت بلی فرمود که در آن هنگام امید نجات از
که داشتی و کرا قادر بر نجات دادن خود میدانستی همان خداوند تست و این راه ظاهرترین راههاست
از برای علم به واجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید کیست که اجابت مضطران مینماید وقتی که او را
میخوانند و دفع مکروهات از و مینماید و هیچکس نیست که با خدا این معامله نداشته باشد پس چنین
کسی چه احتیاج به دلیل دارد چنانچه تمثیل کرده اند که بلاتشبیه مثل ارباب استدلال در تکلیف مردم به دلیل و
برهان از ارباب مثل الجماعت است که دزدی به خانه ایشان آمده باشد و از پی او دویده باشند یکی دزد را
بگرفت و در دست داشت دیگری او را فریاد زد که بیا من او را یافتم آن دزد را از دست گذاشت
و بجانبی شخصی دیگر آمد گفت بیا که جای پای دزد را یافته ام همچنین بلا تشبیه درین ماده این مرد صالح خدا
شناس که همیشه با خداوند خود در مکالمه و مناجات است و پیوسته از لطف و احسان می یابد و روز به روز
از کثرت عبادات یقین او در تزاید است و هیچ چیز در نزد او از وجود واجب الوجود ظاهرتر نیست
آن حکیم مشرب از خدا دور میگوید که بیا و به دور و تسلسل بدان خدا را و از راه آثار او را بشناس و اگر
تو درست نیست و همچنین در اثبات اصل صفات کمالیه به وجه اجمال مانند علم و قدرت و اراده
صفات کمالیه کسی که در غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در آفاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید
او را شکی در ثبوت آنها نمیماند و اگر حکمت چیزی بر اینکس مخفی باشد مجمل میداند که کسی که صاحب
چنین خلقی و تدبیر چنین نظام باشد البته کار او بر غیر حکمت نمیباشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
در توحید مفضل میفرماید که این عالم از بابت خانه ایست که به بزرگی و در نهایت استحکام ساخته باشند و به انواع زینتها
آراسته باشند و فرشهای الوان گسترده باشند و خوانی کشیده و انواع نعمتها در آنجا حاضر ساخته باشند
مثل الجماعت که بخدا اعتراض مینمایند مثل کوریست که بچنین مجلسی درآید و کورانه راه رود و گاهی پا بر

طعام گذارد و گاهی پا بر کاسه آفتره زند و اعتراض کند که چرا اینها را بی موقع گذاشته اند و چیزی تدبیر
صاحب این خانه بعینه اعتراض ملاحده که کور باطن اند درین عالم ازین باب است اصل سیم در تفکر بکنه
ذات و چگونگی صفات واجب الوجود است و کنه ذات واجب الوجود را دانستن محال است و کنه
صفات نیز چون عین ذات است محال است و تفکر در انحای وجوه و کیفیات ذات و صفات ممنوع است و اخبار
بسیار بر نهی وارد شده است و عقلی که از شناخت خود و از معرفت ابدانی که مدبر اوست و با و تعلق دارد
و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است چگونه جرئت میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر
نماید پس درین باب باید بنحوی که خدا در قرآن مجید فرموده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه
معصومین علیهم السلام در خطبهای بلیغه و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد باید نمود و بعد از ان
عبادت و بندگی زیادتی هدایت را طلب نماید و بعقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حیرت و کفر و ضلالت
ثمره نمی بخشد چنانچه از حدیث معتبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که در خلق خدا و غرایب صنع او سخن بگویید و در ذات خدا سخن مگویید که سخن گفتن در خدا بغیر حیرانی ثمره نمی بخشد و در
حدیث دیگر فرموده که در هر چه خواهید سخن بگویید و در ذات خدا سخن مگویید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقول است در تفسیر این آیه وَاَنَّ اِلیٰ رَبِّکَ المُنتَهیٰ فرمود که یعنی چون سخن بخدا منتهی
شود از سخن باز ایستید و در حدیث معتبر دیگر فرمود که زنهار تفکر در خدا مکنید و اگر خواهید نظر افکنید و تفکر
نمایید در عظمت خلقتش و منقول است که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدند از توحید و خداشناسی فرمود
که خداوند عالمیان میدانست که در آخر الزمان جماعت متعمق و مدقق بهم خواهند رسید سوره قل هو الله احد
و آیات سوره حدید را فرستاد که با [illegible] رسید و کسی که ازین زیاده تفکر نماید هلاک میشود و در حدیث دیگر
وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اوصیا و ائمه درهایی اند که از راه متابعت ایشان بخدا
میتوان رسید و اگر ایشان نبودندی خدا را نمی توانست شناخت و بایشان خدا حجت خود را بر خلق
تمام کرده و درین باب احادیث بسیار وارد شده و اکثر عالم را شیطان ازین راه فریب داده که دست از [illegible]

خدا و رسول

خدا و رسول و ائمه برداشته اند و بعقلهای ضعیف اعتماد نموده اند و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته اند و اعتقاد
خود و همه خطا کرده اند آخر تفکر نمی نمایند که اگر عقل ایشان مستقل میبود درین باب این همه فرق بسیار متکلمین و
حکما که همه از اهل حکمت اند چرا درین باب در هر بابی دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانچه جمعی از متکلمین بعقل
سخیف خویش خدا را جسم دانسته اند و میگویند نور است از بابت شمع میدرخشد و بعضی از صوفیه اهل سنت
و مجسمه ایشان خدا را بصورت پسر ساده میدانسته اند و بعضی بصورت مرد پیر ریش سفیدی میدانند و بعضی خدا را
بصورت جسم بزرگی میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر
نصاری بحلول خدا قایل شده اند در اشیا و نصاری در خصوص عیسی قایل شده اند و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها و
خداوند عالمیان نصاری را در اکثر قرآن باین سبب لعن کرده و ایشان را بکفر یاد نموده که [illegible]
و میدهند و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند بامری شنیع تر و قبیح تر قایل شده اند که آن
اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد و همین اوست که
بصورت مختلف برآمده است گاه بصورت زید ظهور میکند و گاه بصورت عمرو و گاه بصورت سگ و گاه
بصورت گربه و گاه بصورت قاذورات چنانچه دریا موج میزند و صورتهای بسیار ازو ظاهر میشود و غیر دریا
دیگر چیزی نیست که چنان موجهای این دریا است موج و دریا یکیست و غیر نیست و [illegible] ممکنه امور اعتباریه اند
که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح بامثال این کفر ظاهر است و مزخرفات نموده اند
و جمعی از کفار و ملاحده هستند نیز بعینه همین اعتقاد دارند و کتاب جوگ که برهمه ایشان نوشته اند در عقاید فاسده خود
مشتمل بر همین مزخرفات است و لهذا جمعی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند آن کتاب را بنهایت حرمت
میدارند و از کتابهای شیعه بیشتر اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه [illegible] است که باید همه کس از او داشته باشند
و جمعی از شیعیان بیچاره را گمان اینست که هر که صوفی است ایشان از اهل حقند و بهترین عالمیان نادانی سخنان
ایشان را میخوانند و کافر میشوند و گمان ایشان اینست که هر که صوفی است مذهب او حق است و آنچه گفته است از
جانب خدا گفته است نمیدانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه مغلوب و مخذول بودند اهل حق

متکلمین

خطا

اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرقه اهل سنت بودند پاره از ایشان در لباس تصوف بودند و پاره
در لباس علما و همچنان اکثر علما که کتابهای ایشان در میان است کافر بودند و گمراه کننده عالم بودند
قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیهم بودند بر مذهب حق ماندند همچنین صوفیه اکثر ایشان
سنی و اشعری مذهب بودند و همان اعتقادات و امثال آن از عقاید فاسده را در کتب و اشعار خود
ذکر کرده اند و در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنت را در کتابهای خود ذکر کرده اند و اگر ابوحنیفه را در کتاب
خود ذکر کند که [illegible] فلان نماز را میباید کرد قبول میکنند و اگر از ابوسفیان ثوری عملی با ایشان ذکر
میکنند با آنکه ابوسفیان از ابوحنیفه بدتر بوده چنانچه کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من
روزی از مسجد بیرون می آمدم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفتند و رو
بخانه کعبه کردند و فرمودند که مردم مامور شده اند از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف کنند و نزد ما
آیند و ولایت خود را بر ما عرض کنند چنانچه خداوند عالمیان میفرماید که وَاِنّی لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَآمَنَ
وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهتَدیٰ که ترجمه اش اینست که من آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل
شایسته بکند و هدایت یابد پس حضرت اشاره بسینه خود فرمودند که مراد هدایت یافتن بولایت و امامت ماست
پس فرمود که ای سدیر میخواهی که بتو بنمایم راهزنان و منع کنندگان دین خدا را و نظر فرمود بسوی ابوحنیفه و سفیان
ثوری و ایشان حلقه زده بودند در مسجد فرمودند که ایشان راهزنان دین خدا اند که نه هدایتی از جانب
خدا یافته اند و نه بکتابهای خدا عمل میکنند اگر این اخابیث و بدترین کفار در خانهای خود بنشینند و مردم را
گمراه نکنند مردم بسوی ما خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر دیگر روایت
کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی ثوری بمن گفت که بیا برویم بنزد جعفر بن محمد با او رفتیم و وقتی رسیدیم
که حضرت اراده سواری داشتند سفیان گفت یا اباعبدالله خبر ده ما را خطبه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در مسجد خیف خواندند حضرت فرمودند که بگذار بروم که بکاری دارم و چون برگردم نقل کنم گفت بحق خویشی که با پیغمبر داری که
مرا حدیث بگوی حضرت فرود آمدند و سفیان دوات و قلمی طلبید حضرت فرمودند و او نوشت و بار دیگر

بحضرت عرض کرد

بحضرت عرض کرد و حضرت سوار شدند و سفیان و من روانه شدیم در راه با و گفتم که باش تا درین حدیث
نظر کنم چون دیدم گفتم والله که حضرت چیزی در گردن تو لازم گردانیده که هرگز بر طرف نمیشود گفت چه چیز
گفتم درین حدیث که نوشته پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که سه چیز است که هر که آنها را داشته باشد دل
او کینه بهم نمیرساند و خیانت در دل او بهم نمیرسد اول عمل را از برای خدا خالص گردانیدن و خیر خواه امامان
مسلمانان بودن و ملازمت جماعت مسلمانان نمودن گفت این امامان که متابعت و خیر خواهی ایشان
واجب است کیستند گفت معاویه و یزید و مروان بن الحکم است گفتم که اینها ملاعین اند گواهی ایشان را قبول نمیتوان
کرد و نماز با ایشان نمیتوان گذارد و گفت ملازمت جماعت مسلمانان که میباید بود کدام جماعت اند مرجئه اند
که میگویند هر که نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر زنا کند ایمانش
مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا مراد قدریه است که میگویند هر چه خدا خواهد نمیتوانند کرد و هر چه
شیطان خواهد میتوانند کرد یا خوارج مراد است که علی بن ابی طالب علیه السلام را کافر میدانند و لعنت میکنند و
یا غیر ایشان از گمراهان پس گفت شیعه و ائمه ایشان چه میگویند گفتم میگویند که علی بن ابی طالب علیه السلام والله امام است
که بر ما واجب است خیر خواهی او و ملازمت جماعت اهلبیت او و چون این را شنید حدیث را گرفت و پاره کرد
و گفت این را بکسی نقل مکن و العجب که این چنین کفری و انکار حقی از ابوحنیفه صادر شد با آنکه او دعوای متابعت و دعوی
خلاف نفس و ترک دنیا مینماید و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد ازین مذکور خواهد شد و با این جهالت
و نادانی که در میان شیعیان شایع گردیده و رخنهای عظیم در اصول و فروع دین بهم رسیده و محی الدین که
از رؤسای ایشان است در فصوص الحکم میگوید که ما وصف حق سبحانه را وصف کردیم الا آنکه ما عین آن وصف بودیم
و حق تعالی وصف نفس خود را از برای ما میفرماید پس هر گاه او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده باشیم و هر گاه
او مشاهده ما کند مشاهده خود کرده باشد و در جای دیگر ترجیح میدهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را خاتم
الولایت میگوید و از انجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی مینماید و در فتوحات میگوید که سبحان من اظهر الاشیاء
وَهُوَ عَینُها منزه خداوندی که چیزها را ظاهر گردانید و عین همه چیزهاست و در جای دیگر از فصوص الحکم خطاب

بنوح علیه السلام میرسید که او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق شدند در
دریای معرفت و اگر ایشان از نوح از آن دریا بکنار میبرد از درجه بلندی بدرجه پستی می‌آمدند
و مکرر در تصانیفش میگوید که زنهار مقید بمذهبی مشوید و نفی هیچ مذهب مکنید و هیچ معبود غیر خدا را
از بت و غیره انکار مکنید که بقدر آنچه از آنها انکار میکنی از خدا انکار میکنی خدا در همه چیز ظهور دارد و میگوید
خدا امر ~~...~~ بر گوساله پرستان مسلط نگردانید تا آنکه حق تعالی در جمیع صور معبود شود و لهذا
هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد و میگوید که نصاری برای این کافر شدند که دعوی اتحاد با خدا در خصوص
عیسی کردند اگر در همه چیز میگفتند عین توحید میبود و در یکی از تذکرهای ایشان بنظر رسید و کرار شنیدم که
پرسیدند از احوال طای روم گفت که از قولش میپرسی انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
و اگر فعلش میپرسی کل یوم هو فی شان و اگر از صفاتش میپرسی هو الله الذی لا اله الا هو عالم
الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم و اگر از ذاتش میپرسی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
و ازین باب کلمات که موجب کفر و الحادست در کتب ایشان بسیارست ای عزیزان بانصاف
نظر نمایید که نسبت بذات مقدس خدا این قسم نسبتها روا هست و هرگز از پیغمبران و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
که پیشوایان دین شمایند این قسم سخنان ظاهر و صادر شده یا باصحاب خود را این قسم جرأتها داده اند
بخداوند عالمیان اشهد که مذمت پیغمبر باید نصاری را که ایشان کافر شده اند باین عقاید فاسده و جمعی نزد
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و چنین ذات شریف را گفتند که تو خدایی حضرت ایشان را امر کرد
هرگاه چنین ذاتی را نسبت با الوهیت نتوان داد والعیاذ بالله چون در هر سگی و گربه چنین امری قایل
توان شد تو که عین خدایی عبادت کی میکنی و چرا عبادت میکنی و از اینجاست که اکثر ایشان را اعتقاد اینست که
بمحض این معنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و عبادت بنابر توهم مغایرتست و باین معنی بر گردانیده اند
و تأویل کرده اند این آیه را که واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت کن خداوند خود را تا
مرگ برسد ایشان یقین را بمعنی یقین بوحدت وجود برده اند چنانچه علامه حلی علیه الرحمة والرضوان در کتاب

کشف الحق

اینچنان که ... مسلط گردانید

کشف الحق و نهج الصدق فرموده است که خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده زیرا که معلوم است
که چیزی که در چیزی حلول کند محتاج بمحلش میباشد و بدیهی است که خدا محتاج نیست و هر محتاجی
غیر ممکن است پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه از اهل سنت باین قایل شده اند و تجویز
کرده اند بر خدا که در بدنهای عارفان حلول کند ببین این مشایخ را که سر گروههای ایشان میگویند چه اعتقاد در باب
خداوند خود دارند که گاهی حلول بر خدا تجویز میکنند و گاهی خدا را با اتحاد نسبت میدهند و عبادت ایشان
رقص کردن است و دست بهم زدن و غنا کردن و خوانندگی کردن و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده
بر کفار در این اعمال که ماکان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی نبود نماز یا دعای
مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر زدن و دست بدست زدن و چه غفلت و گمراهی ازین بالاتر میباشد که کسی
ترک چه باید بجا ... که عبادت کنند خدا را بعبادتی که خدا کفار را بر آن عیب کرده بلی دیده ظاهر ایشان کور
نیست و دیده دل ایشان کور است و من دیده ام جماعتی از صوفیه را که در روضه مقدسه حضرت امام علی بن ...
که ایشان نماز شام گذاردند بغیر از یکنفر از ایشان که او نماز نکرد و نشسته بود و بعد از ساعتی الجماعت نماز خفتن
گذاردند و آن شخص نماز خفتن نگذارد از یکی از ایشان پرسیدم که این شخص چرا نماز نگذارد گفت او چه احتیاج
نماز دارد او بخدا واصل شده است آیا جایز است کسی که بخدا واصل شده میان خود و خدا حاجبی قرار دهد
نماز حاجب است میان بنده و خدا این بکرای عاقل و تفکر نما در حال الحکما که اعتقاد ایشان در باب خدا آن
که دانستی و عبادت ایشان اینست که گفتیم و عذر ایشان از ترک عبادت شنیدی و باین اعتقادات باطل
ایشان را از ابدال میدانند با آنکه جاهل ترین جهال اند تا اینجا ترجمه کلام علامه رضوان الله علیه بود و درین زمان
بسیاری ازین مزخرفات از ایشان میشنویم و این مضامین را در شعرهای عاشقانه بسته و بعد
چند دادن که ایشان خوانند و دست بهم زنند و فریاد کنند و بدعتی چند بعد ازین انشاء الله بیان خواهد
~~...~~ کنند و عبادتش نام نهند آخر چرا بر خود رحم نمیکنی و دین خود را که مایه سعادت ابدست در معرض
چنین مخاطره میگذاری که بیک احتمال امید نجات داشته باشی و بصد هزار احتمال مستحق خلود در جهنم باشی اگر کسی را

گویند که چاه سر پوشیده در سر راهی هست اگر چه اعتقاد و اعتماد بر سخن قایل نداشته باشد باین راه نمیرود و از راه
بی خطر میرود و تو دعوی تشیع میکنی سخن پیشوایان تو در میان است و آثار ایشان در جمیع معلوم است
پیری از ایشان بهتر میخواهی و مرشدی بهتر از ایشان میطلبی خدا پیغمبری فرستاد و فرمود که ما آتیکم
الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغمبر برای شما آورده عمل نمایید و آنچه
شما را نهی فرموده ترک نمایید و پیغمبر گفت من از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان میگذارم که
اگر بآنها توسل جویید و متابعت ایشان نمایید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت
من و این دو تا از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی کتاب را اهل بیت میدانند
و اهل بیت فرمودند که ما از میان شما میرویم احادیث ما در میان شماست رجوع بروایات احادیث
ما کنید پس ائمه چه تقصیر در بیان احکام امور اصول و فروع دین کرده اند که تو رجوع بکلام دشمنان ایشان
میکنی و در کلام ایشان نظر نمیکنی اگر تو عمل نمایی از هزار یک آنچه پیغمبر تو درین حدیث از برای ابوذر
بیان فرموده ترا بس است امید که حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را براه خود هدایت نماید و ما
جمیع شیعیان را بر صراط المستقیم بمتابعت اهل بیت درست بدارد بمحمد و آله الطاهرین

اصل چهارم

بدانکه معرفت را مراتب مختلفه هست و در مراتب ایمان زیادتی و نقصان میباشد چنانچه خواجه نصیر الدین
طوسی علیه الرحمه ذکر کرده است که مراتب معرفت خدا را با تشبیه مثل مراتب معرفت آتش است و اول
مراتب معرفت آتش آنست که بشنود شخصی که چیزی میباشد که هر چیز که در او می افکنی میسوزاند و فانی میگرداند
و هر چه محاذی آن واقع شود اثر آن در آن ظاهر میگردد و هر چند از آن اخذ میشود چیزی کم نمیشود و همچنین موجود را
آتش میگویند و نظیر این معرفت در معرفت خدا معرفت جماعتی است که دین خود را بتقلید ... شده
و از راه دلیل ندانند و مرتبه بالاتر ازین مرتبه کسی است که دود آتش بوی رسیده اما آتش را ندیده
و میگوید که این دود البته از چیزی حاصل شده و هر اثری موثری میخواهد پس آتشی هست که این دود از
اوست و نظیر این مرتبه در معرفت باری تعالی معرفت اهل نظر و استدلال است که بدلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم

مینمایند

مینمایند بوجود صانع و مرتبه ازین بالاتر مرتبه کسی است که نزدیک آتش شده و حرارت آتش با او رسیده
و نور آتش بر چیزها تابیده و چیزها را بآن نور می بیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا نظیر معرفت مؤمنان
خاص است که دلهای ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا دیده و یقین آثار صفات کمالیه
الهی را مشاهده مینمایند و مرتبه ازین بالاتر مرتبه کسی است که در میان آتش باشد و آثار آتش در او ظاهر
باشد و در مراتب الهی اعلای درجات معرفت است که تعبیر از آن بفنا فی الله میکنند و حصول این معنی بکثرت
عبادت و ریاضت میشود چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمودند که خداوند عالمیان میفرماید که کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و
خوار گرداند چنان است که با من محاربه کرده و تقرب نمیجوید بسوی من بنده بچیزی که نزد من دوست
پسندیده تر باشد از واجباتی که بر او واجب گردانیده ام و بعد از فرایض تقرب میجوید بمن بنوافل و سنتها
تا بمرتبه که من او را دوست میدارم چون او را دوست داشتم گوش اویم که بآن گوش میشنود و دیده اویم که بآن
دیده می بیند و زبان اویم که بآن زبان سخن میگوید و دست اویم که بآن دست کارها میکند و اگر مرا بخواند او را اجابت
مینمایم و دعای او را رد نمیکنم و اگر از من سوالی نماید با او عطا میکنم و در هیچ چیز البته تردد ندارم مانند تردد
که در قبض روح بنده مؤمن خود دارم او هر گاه مرگ را نمیخواهد و من آزردگی او را نمیخواهم بدانکه این مرتبه بسیار نازکست و این
لغزش الجماعت شده است که بآن معنی باطلی که گذشت قایل شده اند و گاهی باین حدیث نیز استدلال میکنند
و این خطای محض است زیرا که آن معنی که ایشان دعوی مینمایند خصوصیتی بجاهل و کامل انسان و غیر آن ندارد
و آن معنی را همیشه از برای همه چیز حاصل میدانند و ازین حدیث قدسی ظاهر است که این معنی بعد از عبادت و
نوافل حاصل میشود و چون مناخ که دقیق شد بباطل بسیار مشتبه میشود مجملی از معانی این حدیث شریف
از برای تو بیان کنم تا فریب اهل باطل نخوری و اگر نه عبارات حق بسیار است که موهم است معنی آن باطل
کسی که قانون عقل و شرع را درست دارد و انسی بکلام اهل بیت علیهم السلام بهم رسانیده معانی آنها را می فهمد
بدانکه یکمعنی این حدیث آنست که کسی که در محبت کامل شد و محبوب حقیقی در دل او مستقر گردید و بجمیع اعضا و جوارح

مقتم

او را بیت نمود و در دیده اش نوری دیگر بهم رسید و در گوشش شنوایی دیگر بهم رسید و در جمیع اعضا و قوای اش قوتی دیگر بهم رسید و حاصل شود چنانچه سابقا اشاره باین مرتبه کردیم و در این مرتبه چون همگی منظورش محبوب خود است در هر چه نظر میکند او را در آن چیز می بیند یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده میکند پس گویا او را دیده و آثار صنع او را و آثار علم او را و آثار کمالات او را که در آن چیز ظاهر گردانیده و اگر چیزی را می شنود از آن کمالات دوست را می شنود و اگر دستش حرکت میکند در خدمت دوست حرکت میکند و جمیع جوارح و اعضا و نزدیک باین معنی در عشق مجاز نیز حاصل میشود و علاء الدوله سمنانی گفته که معنی وحدت موجود را از این مرتبه اشتباه کرده اند و عین کفر است و من نیز این اشتباه را کردم و توبه کردم و ظاهر است که این معنی که مذکور شد باعث حلول و اتحاد نیست و کفر نیست و ممکن است که مراد الهی درین حدیث قدسی این معنی باشد یعنی که باین مرتبه که رسید من دیده اویم یعنی بغیر آثار صنع من و چیزی که رضای من در آن باشد چیزی دیگر نمی بیند و بغیر رضای من چیزی نمی شنود و مراد از نفخ او بر طرف میشود و مرادات مرا بر مرادات خود اختیار میکند و بعضی گفته اند مراد این است که چون اعضا و جوارح آدمی نزد این کس عزیز و گرامی میشود و میبایست مرتبه محبت بمرتبه ای رسیده که مرا بر اینها ترجیح میدهد و قوی اینها را در راه رضای خدا صرف کرده فانی میسازد و باک ندارد و بکیمیا والد که ازین دقیق تر است که ذکر میکنیم و از خدای میطلبیم که در نظر اهل بینان و احوال بیان بمعنی اهل بیت شود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای عزیز بدان که حق سبحانه و تعالی در خلقت انسانی قوی و شهوات و قوی بسیار مقرر ساخته چنانچه سابقا مذکور شد و امر فرموده که اینها را در رضای او صرف نماید و وعده فرموده بمقتضای قل ما انفقتم من شیء فهو یخلفه که آنچه در راه او صرف نمایند عوض کرامت فرماید که مشابهتی باول نداشته باشد چنانچه خداوند عالمیان مالی بتو کرامت فرموده که فانی است و در معرض زوال است و ممکن که بکشت آتشی بسوزد یا بدزدی از دست تو بیرون رود و فرموده است بتو که این را در راه من انفاق کن که در عوض مالی بتو دهم در بهشت که او را زوال نباشد و اضعاف مضاعف

بجران [margin]

آنچیزی باشد که داده و بمردن و آفتهای دیگر از تو جدا نشود و یکقدر عرقی بتو داده و بعاریت و بمقتضای لا یخافون فی الله لومة لائم از تو خواسته که در راه او صرف نمایی و کارهای حق منافی طریقه و ذوق اهل باطل است و طبع اکثر عالم بباطل مایل است پس کسی که مردانه ازین اعتبار باطل بگذرد و حقیر اموال رضای الهی بعمل آورد خدا بعوض او را بغرقی کرامت فرماید که شباهتی بکرامت اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد چنانچه از احوال ابوذر بارها معلوم شد که عثمان و آنهایی که عزت را خواسته طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند و ابوذر که مردانه از آن اعتبار گذشت تا قیامت بر او صلوات میفرستند و ذکر اسمش را بشرف میدانند قطع نظر از کرامت ابدی آخرت و یزید پلید را گمان این بود که خود را عزیز میکند و حضرت امام حسین علیه السلام را ذلیل میگرداند خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد کرد و نام امام حسین علیه السلام تا قیام قیامت بر منابر بشرف خوانده میشود و پادشاهان عالم چون بر آستانه اش میسایند و خاک فرش را فخر میدانند و میکشند و خداوند عالمیان یکقدر قوتی بهر کس کرامت فرموده که باز قوت قدری از کار نمیتوانند کرد و جمعی که این قوت را اختیار کرده اند و در راه او صرف کرده اند در اندک وقتی ناقص میشود و یا بتبعیت یا بمرگ زایل میگردد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بزرگواران که او را متابعت نموده اند و در عبادت و طاعت این قوتها را صرف نموده اند خدا اقوی بایشان کرامت فرموده که فوق قوت بشریت چنانچه فرمود که در خیبر را بقوت جسمانی نکندم بقوت ربانی کندم و در آن قوت اگر دست را هم حرکت دهد و متوجه شود آسمان و زمین را بر یکدیگر میتوانند زد و جمیع عالم مطیع او میشود و این قوت بمردن بر طرف نمیشود و زنده و مرده ایشان بحکم دارند بلکه چون بغیر مراد الهی مراد ندارند و از مرادات و ارادات خود خالی شده اند اول امر را اگر اراده میکردند بقوت خود انکار میکردند و اکنون از عالم ارادات خدا قدرت خود دادی و بکار میفرماید چون از برای خدا از سر ارادات خود گذشت خدا اراده او را در قلب او القا مینماید و خدا را امور او میشود و اشاره باین معنی است آنچه در آن حدیث وارد شده که دل مومن در میان دو انگشت است از انگشتهای الهی که کنایه از قدرت است بهر طرف که میخواهد میگرداند موافق

چون [margin]

خود را [margin]

حدیث معتبره و آیه وما تشاؤن الا ان یشاء الله که در سوره هل اتی در شان اهل بیت نازل شده و باین معنی تفسیر نموده اند یعنی در مرتبه کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود مگر بچیزی که مشیت الهی بآن متعلق گردد و همچنین نور دیده خود را اگر که در راه دوست صرف کردند از آنکه بیداری میکشد چشم ضعیف میشود یا در نظر کردن نهاد اراده دوست را ملاحظه کرد و از اراده خود گذشت خدا نوری بدیده چشم و دل و جان او میدهد که حقایق و مطالب امور غیبیه را بآن نوری می بیند و آن زوال ندارد چنانچه فرموده اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بپرهیزید از فراست مومن که او بنور خدای در چیزها نظر مینماید و همچنین بمقتضای ام لهم اذان لا یسمعون بها از آنچه می شنوند چیزی چند می شنوند که دیگران از آنها کرند و نمی شنوند و بمقتضای فتح الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه چشمهای معرفت از دلشان بر زبانشان جاری میشود که خود هم خبر ندارند و این چشمه چنانچه بر دیگران میریزد بر خودشان هم فایض میگردد و هم یکباری یابند و این حکمت همیشه بر زبان ایشان جاریست و چون سر چشمه اش نامتناهی است نهایت ندارد و در این مقام سخن بسیار نازک میشود و زیاده ازین نمیتوان گفت و اگر بلطف الهی فهمیدی آنچه مذکور شد معنی آن حدیث است که فهمی که من بینایی اویم و من شنوایی اویم چه معنی دارد و در اخبار عام باین عبارت واقع شده که فبی یبصر و بی یسمع و بی یمشی و بی ینطق یعنی چون باین مرتبه رسید بمن میشنوند و بمن می بینند و بمن راه میروند و بمن سخن میگویند یعنی جمیع امور باستعانت و قوت و توفیق من بجای آورند و از اینجا معلوم شد که این معنی مخصوص مقربان است و آن معنی باطلی که ایشان میگویند در هر خس و خاشاک میبایست و اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد معنی تخلق باخلاق الهی را میتوان فهمید و تشبیهی که بعضی کرده اند بلا تشبیه از بابت آهنی میشود که در میان آتش سرخ کرده باشند گمان میکنی که آتش است اما آتش نیست برنگ آتش برآمده است بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود مثنی چند بر وفا ایشان ساخته است که بمنبع اشیا بآن صفات بهم رسانیده هر چند علم تو هم جهل است اما کمالی که داد از پرتو

علم کیست و از که این علم باو رسیده ذره از علم غیر متناهی اوست که جمیع علما را بخروش آورده و ذره از قدرت اوست که بپادشاهان داده که کوس لمن الملک میزنند و قطره از بحر کمالات است که جمیع عالمیان بآن دعوی کمال میکنند ولیکن کمالات انسانی دو جهه دارد جهه نقص و عجزی دارد و جهه کمال از اوست و جهه نقصش از خود ماست زیاده ازین بیان درین مقام گنجایش ندارد خدا جمیع شیعیان را از وساوس شیطان جن و انس نجات بخشد و بعین الیقین تحقیق برساند بمحمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین

فصل در بیان آنکه از جمله چیزهایی که این کلمات اعجاز آیات نبوی بر آن دلالت دارد حدوث عالم است چنانچه فرمود که اول است پیش از همه چیز و اولیتش اولیت اضافی نیست که چیزی پیش از آن تواند بود یا آنکه زمان موجودی که اولیت بآن اعتبار داشته باشد تا آنکه لازم آید که آن زمان برو سابق باشد و تحقیق معنی اولیت و سبق الهی در این مقام مناسب نیست ولیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیان است زمان وجودش از طرف ازل متناهی است که چند هزار سال است وجودشان زمان اول دارد و خداوند عالمیان قدیم است و وجود او را اول و نهایتی نیست و حدوث عالم باین معنی اجماعی اهل ادیان است و هر طایفه که دین داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند باین معنی قایل بوده اند و آیات بسیار برین معنی وارد است و اخبار برین معنی متواتر است و جمعی از حکما که به پیغمبری و شرعی قایل نبوده اند و مدار امور را بر عقل ناقص خود میگذاشته اند بقدم عالم قایل بوده اند و بعقول قدیم قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و هیولای عناصر را قدیم میدانند و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبران است و متضمن انکار بسیاری از آیات قرآنیست زیرا که ایشان را اعتقاد این است که هر چیز که قدیم است عدم بر آن محال است و هیولا و صور افلاک را قدیم میدانند پس باید که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد و حال آنکه حق تعالی در سوره انشقاق و انفطار و غیر آنها از مواضع بسیار میفرماید که در روز قیامت آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید و شق خواهند شد و پیچیده خواهند شد چنانچه کاغذ را بهم پیچند و کواکب از یکدیگر خواهند پاشید و غبار خواهند شد و از فاطر که در قرآن و درین حدیث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد زیرا که در لغت فطر اختراع کردن

جهنگهای میدارد [margin]

نوید پدید آوردن است و ایشان میگویند که هر چیز که هست مسبوق بماده است که قبل از آن باشد
و تفصیل این سخن نیز در این مقام گنجایش ندارد **فصل** در تحقیق معنی فرد است بدانکه فرد و وتر و احد
و واحد که در اسمای الهی وارد شده بحسب معنی نزدیکند با یکدیگر و فرد مشتمل است بر دو معنی که اذعان بهر دو
واجبست اول یگانه بودن در الهیت که در خداوندی شریکی ندارد و چنانچه کفار قریش بتان را شریک خدا
میدانستند و بعضی از نصاری عیسی و مریم را شریک او میدانند و گبران بنور و ظلمت قائلند و این
معنی کفر است و بطلان او در آیات و اخبار با براهین قاطعه وارد شده و عقل حکم میکند که این چنین
نظامی بیک شخص میباید منسوب باشد و اگر عیاذا بالله خداوند دیگر میبود میبایست که خلق را از معرفت
خود محروم نگرداند و چنانچه این خداوند پیغمبران و کتابها فرستاده و خود را بمردم شناسانیده میبایست
او نیز بفرستد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باین اشاره فرموده و با آنکه درین باب اخبار
خدا و رسول و ائمه علیهم السلام که صدق و حقیقت ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب مبرا اند
کافی است دویم یگانه بودن در ذات و صفاتست یعنی بسیط است و او را جزوی با هیچ گونه نیست
و جزو بر دو قسم است جزو خارجی و جزو ذهنی جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شیء باشد و در وجود
در خارج متمیز و جدا باشد از وجود کل مثل دست و پا و چشم و گوش از برای انسان و سرکه و عسل از برای
سکنجبین و این چنین جزوی بر کل محمول نمیشود و نمیتوان گفت که انسان دست است یا چشم
است و یا سکنجبین عسل است یا سرکه است و جزو ذهنی آنست که داخل در ماهیت شیء باشد
و لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل و لیکن عقل تحلیل نماید او را باین
دو جزو مثل حیوان و ناطق نسبت با انسان که هر دو در وجود خارجی با انسان متحد اند اما عقل ماهیت
انسان را بعد از تعقل و تحلیل میدهد و این چنین جزوی محمول میشود بر کل و لهذا میتوان گفت
که انسان حیوان است و انسان ناطق است و بدلایل عقلی و نقلی ثابت گردیده که این هر دو قسم
جزو در باب خدا محال است زیرا که مستلزم احتیاج او لازم می آید و آن محال است و تعدد واجب الوجود لازم

می آید و آن

صفات

می آید و آن ممتنع است و معنی فرد بودن مشتمل بر توحید صفات هم هست و آن از اعتقاد باید داشت
که خدا را صفتی زاید بر ذات نیست چنانچه ممکنات صفتی میدارند و ذاتی و بان صفت متصف میشوند
و ذات ایشان خالی از صفت است ذاتی میدارد و علمی جدا از ذات میدارد که بآن علم متصف میشود و بسبب آن او را عالم
میگویند و همچنین قادر است بقدرتی که خدا او را ایجاد کرده و همچنین سایر صفات خداوند عالمیان نسبت
بصفات مقدس او عین ذاتست و اصل ذات قایم مقام جمیع صفاتست چنانچه ما چیزها را بعلم میدانیم و او باصل ذات
میداند و ما کارها را بقدرت میکنیم و او باصل ذات میکند و موجود بودن بالوجود نیست زاید بر ذات
وجود او عین ذاتست و باصل ذات موجود است و لهذا عدم او ممتنع است و اگر صفات زایده
داشته باشد در کمالش محتاج بغیر خواهد بود و آن صفاتش نیز واجب الوجود و قدیم خواهند بود و شریک او
خواهند بود و چنانچه از حضرت امیر المؤمنین و امام موسی و امام رضا علیهم السلام بطرق متعدده منقول است
که اول دین معرفت حق تعالی است و کمال معرفتش اقرار بیگانگی اوست و کمال توحید و اقرار بیگانگی
او نفی کردن صفات زایده است از و زیرا که هر صفتی که اثبات میکنی آن صفت گواهی میدهد که غیر موصوف است
و موصوف گواهی میدهد که غیر صفت است و هر دو گواهی میدهند باثنینیت و دویی و ازلی بودن با دویی منافات
دارد زیرا که ازلی واجب الوجود میباشد و دو واجب الوجود محال است پس کسی که خواهد خدا را بکنه صفات
وصف کند حدی از برایش قرار میدهد و کسی که از برای او حدی قرار دهد او را بعدد در آورده است و جزو از
برای او قرار داده است و جزو داشتن منافات با ازلیت دارد پس کسی که بپرسد خدا چه کیفیت دارد
صفات زایده و صفات ممکنات از برای او اثبات کرده است و این محال است و کسی
بپرسد خدا در کجاست مکانی از برایش اثبات کرده است و او را امکانیت و کسی که بپرسد که بر روی چه
چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده و این کفر است و کسی که بپرسد پس در کجاست خدا را اختصاص بمکانی
داده و حال آنکه مکان در اصل ندارد و علم و قدرتش جمیع مکانها را احاطه کرده عالم بود در هنگامی که هیچ معلومی
نبود و قادر بر خلق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود پروردگاری داشت در هنگامی که هیچ مربوبی نبود خدا

باثنینیت

مارا

چنین وصف میباید کرد و او زیاده از آنست که وصف کنندگان او را وصف نمایند و باسانید معتبره از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بعد از فوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنده روز خطبه فرمود
که مضمون بعضی از آن اینست که حمد و سپاس خداوندی را سزاوار است که عقلها را عاجز گردانید از آنکه
بغیر هستی وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند یا ذات او را تعقل نمایند زیرا که محال است
او را شبیهی و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت بذات و صفات او توانند برد بلکه او خداوندیست
که تفاوت در ذاتش نیست که اجزای مختلفه داشته باشد و تبعیض و تمثیل که تعدد در صفات او بهم رسد
و دور است از اشیاء نه بدوری و مکانی بلکه بکمال و تنزه مستولی و متمکن است بر جمیع اشیاء نه بانکه در
میان اشیاء ممزوج بآنها باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت عالم است بجمیع اشیاء نه بآلتی که
بدون آن آلت علم نتواند داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس استغنا و میانه او و معلومش واسطه نیست
بغیر ذاتش اگر گویند که بود همیشه در زمانی همیشه نه این معنی دارد که همیشه در زمانی بود بلکه بیان ازلیة وجود او
یعنی وجوب وجود و اگر گویند که هرگز برطرف نمیشود نه این معنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه
که عدم بر او محال است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که خداوند
قدیم و واحد است یعنی یگانه و محتاج الیه خلق است و معنا کثیره و مختلفه نیست از جهت تعدد در صفات
بلکه ذات راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا می شنود بغیر آنچه بآن می بیند
و می بیند بغیر آنچه بآن می شنود فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را بخلق تشبیه کرده اند بلکه
خداوند عالمیان می شنود بهمان چیزی که بآن می بیند و می بیند بهمان چیز که بآن می شنود یعنی
و عضوی و جارحه و آلتی ندارد و در حدیث دیگر حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هر که این اعتقاد
داشته باشد با خدا خدایان دیگر شریک کرده است و از ولایت و تشیع ما هیچ بهره ندارد بلکه خدا
همیشه عالم و دانا و قادر و توانا است و زنده و شنوا و بینا بوده بذات خود نه بچیزی دیگر و بلند تر است
و منزه است از آنچه کافران و تشبیه کنندگان میگویند بلندی بسیار و ایضا منقول است که اعرابی

علمی

وجوب

واحد المعنی

در جنگ جمل

در جنگ جمل بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از معنی واحدیت خدا پرسید مردم بر او حمله
کردند و اعتراض نمودند که مگر نمی بینی که حضرت در عین جدال و قتال است با این پراکندگی چه سوال از او
مینمائی حضرت فرمودند که او را بگذارید که ما این قتال برای این میکنیم که مردم را باقرار و یگانگی خدا در آوریم
الحال که او میپرسد بگذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شد و فرمود ای اعرابی اینکه میگویی خدا واحد است
چهار معنی دارد و دو معنی بر خدا محال است و دو معنی از برای او ثابت است اما آن دو معنی که بر او روا نیست
اینکه گویی خدا واحد است یعنی یکی از عدد است این دلالت میکند بر اینکه خدای دویمی هست که آن یکی از آنهاست و این
کفر است و اثبات شریک است از برای او بمنزله قول نصاری است که خدا را سیمی از سه خدایان میگفتند
و معنی دیگر آنکه گویی او واحد است از جنس یعنی یکی همچنانکه میگویند زید واحد است از افراد انسان و این اعتقاد
تشبیه است که اثبات از برای خدا شریکی در ماهیت و نوع اثبات مینمایی اما آن دو وجه که در خدا ثابت است یکی آنکه
واحد است یعنی یگانه است در کمالات و شبیهی ندارد و مانندی و شریکی او را روا نیست چنانچه میگویند که
فلانه شخص یگانه دهر است و این معنی از برای خدا ثابتست و معنی دیگر آنکه او واحد المعنی است یعنی منقسم
نمیشود نه در وجود خارجی و نه در عقل و نه در وهم خداوند ما چنین است و این معنی از برای او ثابت است
و بر این مضامین احادیث بسیار است ای عزیز ببین که آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا
کرده اند و بعد از صد هزار معنی خطا یک معنی یافته و معنی حق را او برده اند ائمه تو در یک لحظه و در یک
حدیث اضعاف آنها از براتیو مبرهن بیان کرده اند ولکن اکثر الناس لا یعقلون **فصل در بیان**
اگر حق تعالی باقیست و فنا و عدم بر او محال است و بقای او نهایتی ندارد و بیان این معنی سابقا گذشت
و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو باقیست و باقی خواهند بود پس این صفت بخدا اختصاص ندارد
زیرا که بقای الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر بقای الهی و بقای الهی بر یک صفت و حالت است و هیچ تغیر
در او نیست و بقای دیگران بانواع تغییرات و تبدیلاتست چنانچه عبدالله بن یعقوب از حضرت صادق علیه السلام
پرسید از تفسیر این آیه که هو الاول و الآخر گفت اول را فهمیدم بیان معنی آخر را بفرمایید حضرت فرمود نه هیچ چیز نیست

مگر آنکه کهنه میشود و متغیر میگردد و کمی و زوالی در آن راه می یابد و از رنگی برنگی متغیر میشود و از هیئتی بهیئتی میگردد و از صفتی
بصفتی انتقال مینماید و نقصان و زیادتی در آن بهم میرسد مگر خداوند عالمیان که همیشه واحد و یگانه است
و نامهای مختلف بر او وارد نمیشود و بر یک حال بوده است و اول است و پیش است از همه اشیا و آخر
و همیشه خواهد بود و صفات و نامهای مختلف بر او وارد نمیشود چنانچه بر دیگری میشود مثل آدمی که یکمرتبه
خاک است و یکمرتبه گوشت و خون است و یکمرتبه استخوان پوسیده و مانند خرما که یکمرتبه غوره است و یکمرتبه
رطب است پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود و خدا برخلاف اینهاست **فصل** این حدیث موافق
آیات و احادیث متواتره دلالت دارد که خدا آفریننده جن و انس و وحوش و طیور است و جمیع اشیا
برخلاف قول جمعی از حکما که عقول دهگانه را خالق اینها میدانند و قول جمعی از غلات شیعه که ائمه علیهم السلام
را خالق آسمان و زمین میدانند و بر نفی این قول احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه رحمه الله علیه
بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمودم که چه میفرمایید
در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا تعالی امر دینش را به پیغمبر تفویض فرموده و فرموده که آنچه پیغمبر
بسوی شما آورده فرا گیرید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی فرموده ترک نمایید اما خلق کردن و
روزی دادن را باو نگذاشت بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در قرآن میفرماید
که آن خداوندی که شما را خلق کرده پس روزی داد بعد از آن میمیراند شما را و بعد از آن زنده میکند آیا
شما را از شریکهای که بخدا قایل میشوید هیچیک این کار را میتوانند کرد منزه و متعالیست خدا از آنچه ایشان
شریک او میکردند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام از حال
غالیان که ائمه را خدا میدانند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را بائمه گذاشته حضرت فرمود
که غلات کافرند و مفوضه مشرکند هر که با ایشان همنشینی کند یا مخالطه نماید و با ایشان چیزی بخورد و
بیاشامد و مهربانی کند و دختر از ایشان بگیرد و دختر بایشان بدهد یا ایشان را امین داند و امین کرد اند بر
امانتی و یا تصدیق بر گفته ایشان نماید یا اعانت ایشان کند بنیم کلمه از دوستی رسول و از دوستی ما اهل بیت

بیرون میرود

بیرون میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که هر که گمان کند که خدا خلق کردن و روزی
دادن را بائمه گذاشته بتفویض قایل شده و هر که بتفویض قایل شود مشرک است و بشریک از برای خدا
قایل شده و در کتاب احتجاج از علی بن محمد قمی مرویست که گوید اختلاف در میان شیعه واقع شده
در این که آیا خدا امر خلق و رزق را بائمه تفویض نموده است یا نه جمعی گفتند که این محال است و بر خدا
جایز نیست زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست و جماعتی گفتند که خدا ائمه علیهم السلام را قادر
گردانیده و این امر را بایشان تفویض فرموده پس ایشان خلق را آفرینند و روزی میدهند پس رفتند
بنزد محمد بن عثمان عمری که وکیل حضرت صاحب الامر است صلوات الله علیه بود و عریضه در این باب نوشتند
حضرت فرمودند در جواب نوشتند که بدرستی که خدا خلق کرده است اجسام را و روزی را قسمت مینماید
زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است و هیچ شیئ مثل و مانند او نیست و او سمیع و بصیر است اما ائمه علیهم السلام
سؤال مینمایند از خدا و او اجابت دعای ایشان مینماید و خلق میکند و از و سؤال مینمایند ایشان و مردم را
روزی میدهد از جهة اجابت مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان **فصل** بدانکه از احادیث معتبره
ظاهر میشود که آسمانها متصل بیکدیگر نیست و ستبری و گندگی هر آسمانی پانصد ساله راه است و از هر آسمانی
تا آسمانی پانصد ساله راه است و ما بین آسمانها پر است از ملایکه و قول حکما که بر یکدیگر چسبیده اند بعد از
قول رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین قول دیگرا اعتبار ندارد و میباید دانست که ملایکه اجسام لطیفه اند
و مکان ندارند و نزول و عروج مینمایند و احادیث درین باب متواتر است و نص قرآن بر این دلالت دارد
و تاویل ملایکه بعقول مجرده و نفوس فلکیه و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار ضروری دین است
و کفر است و هیچ خلق زیاده از ملایکه نمیباشند و هیچ مخلوقی بحسب جسم از ایشان عظیم تر نمیباشد مگر روح چنانچه
ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر روایت نموده است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند از قدرت
خداوند عالمیان بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که اگر از ایشان یکی بیاید بزمین
زمین گنجایش آن نداشته باشد از عظمت جثه و بسیاری بالهای آن و بعضی از ملایکه هستند که اگر جن و انس خواهند

او را وصف نمایند عاجز میشوند بسبب دوری ما بین مفاصلش و حسن ترکیب و صورتش و چگونه وصف توان
نمود ملکی را که از ما بین دو دوشش تا نرمه گوشش هفتصد سال راه باشد و بعضی از ایشان هست که افق آسمان را سد میکنند
و سد مینماید یکبال از بالهای خود قطع نظر از بزرگی بدنش و بعضی از ایشان آسمانها تا کمرگاه ایشان است و بعضی
که بر روی هوا ایستاده اند و زمینها تا زانوی ایشان است و بعضی هست که اگر آبهای عالم را بر انگشت
ابهامش بریزند گنجایش دارد و بعضی دیگر هستند که اگر کشتیهای عالم را در آب دیده اش جاری کنند سالهای
بسیار جاری خواهد گردید فتبارک الله احسن الخالقین بعد از آن سؤال نمودند از آنحضرت علیه السلام
از کیفیت حجب که بر بالای آسمانهاست فرمودند که حجاب اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی
پانصد سال و از هر حجابی تا حجابی پانصد سال و حجاب دویم هفتاد حجابست که غلظت هر حجابی پانصد سال و ما بین
هر دو حجاب مسافت پانصد سال است و حاجبان و دربانان هر حجابی هفتاد هزار ملکند که قوت هر ملکی با قوت
جن و انس برابر است حجابهای دیگر هست که کنگی هر حجابی هفتاد هزار ساله راه است بعد از آن دیگر سرادقات
جلال است و آن هفتاد سراپرده است که در هر سراپرده هفتاد هزار ملک است و ما بین هر دو سراپرده پانصد
سال راه است بعد از آن سرادق عرش عزتست دیگر سرادق کبریاست دیگر سرادق عظمت است دیگر سرادق
قدس است دیگر سرادق جبروتست دیگر سرادق نور الابیض است دیگر سرادق وحدانیت است و از هفتاد
هزار سال در هفتاد هزار سال است و بعد از آن حجاب اعلی است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که خداوند عالمیان ملایکه را مختلف خلق کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و بر ساقش مروارید بسیار بود مانند قطرهایی که بر سبزه نشیند پر کرده بود
ما بین زمین و آسمان را او فرمود که هر گاه خدا امر فرماید میکائیل را که بزمین آید یک پای را بر آسمان
هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم و فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان
از برفست و نصف دیگر از آتش و ذکر ایشان اینست که ای خداوندی که الفت میانه برف و آتش داده
دلهای ما را هم بر طاعت خود روشن و ثابت گردان و فرمود که ملکی هست که ما بین نرمه گوشش تا چشمش پانصد

سال مسافت است

سال مسافت است به پرواز مرغ و فرمود که ملایکه نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و به نسیم عرش
زندگانی میکنند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند و خدا را ملکی چند هست که تا
قیامت در سجودند و بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا
بیش از ملک نیست در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود می آیند و طواف خانه کعبه میکنند
و دیگر بر سر تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میروند و بر او سلام میکنند دیگر بروضه حضرت امیر المؤمنین علی
میروند و بر او سلام میکنند و دیگر بروضه حضرت امام حسین علیه السلام می آیند و در آنجا میمانند
و چون سحر میشود بآسمان میروند و دیگر هرگز فرود نمی آیند و روز دیگر هفتاد هزار دیگر فرود می آیند
و ایضا بسند معتبر روایت کرده که از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدند که ملایکه بیشترند
یا بنی آدم فرمود که بحق خدایی که جان من در دست قدرت اوست که ملایکه خدا در آسمانها بیشترند
از عدد ذره خاک در زمین و در آسمان قدر جای پایی نیست مگر آنکه در آن محل ملکی هست که
خدا را تسبیح و تقدیس مینمایند و در زمین درختی و کلوخی نیست مگر آنکه نزد آن ملکی هست که موکل است بر آن
که احوال او را هر روز بر خدا عرض مینماید با آنکه خدا از آن ملک اعلم است باحوال آن چیز و هیچیک از ملایکه نیستند
مگر آنکه بخدا تقرب میجویند بولایت و محبت ما اهل بیت و استغفار میکنند از برای دوستان ما و لعنت میکنند
بر دشمنان ما و از خدا میطلبند که عذاب خود را بر ایشان بفرستد و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که زینب عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و از عظمت
خلق الهی پرسید حضرت فرمود که من بعضی از آنها را بیان کنم پس فرمود این زمین با آنچه در دست نزد زمینی که
در زیر اوست مانند حلقه ایست در بیابانی و این هر دو با آنچه در میان اینهاست نزد زمین سیم مانند حلقه ایست در بیابانی
و همچنین تا زمین هفتم بعد از آن این آیه را خواند که خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی آفرید
خدا هفت آسمان را و از زمین را نیز مثال آنها و هفت زمین نیز با آنچه در میان آنها و بر روی ایشان هست در پشت خروس
مانند حلقه ایست در بیابانی و تمامی اینها و آن خروس یکبال او در مشرق است و یکبال او در مغرب و مجموع اینها نزد دریا

تاریکیهائی که خروس بر روی اوست مانند حلقه ایست در بیابانی و تمام آنها نزد ماهی که انهار بر روی اوست
مانند حلقه ایست در بیابانی و جمیع آنها نزد هوا و دریای تاریک مانند حلقه ایست در بیابانی و مجموع آنها نزد
هوا مثل حلقه ایست در بیابانی و تمام آنها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابانی و اینست که خدا میفرماید که
ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری یعنی مخلوق و مملوک خدا است آنچه
در آسمانها است و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر ثری است
دیگر آنچه در زیر ثری است خدا میداند و جمیع آنها نزد آسمان اول مانند حلقه ایست در بیابانی و هم چنین
فرمود آسمانها و تمام آسمانها و آنچه در اوست نزد دریای مکفوف که از اهل زمین باز داشته اند او را
در میان او مانند حلقه ایست در بیابانی و جمیع آنها نزد کوههای تگرگ مانند حلقه ایست در بیابانی و این
آیه را خواندند و ینزل من السماء من جبال فیها من برد یعنی فرو میفرستد تگرگ را از آسمان از
کوههائی که در آسمان هست از تگرگ و جمیع آنها نزد حجب نور مثل حلقه ایست در بیابانی و این حجب
هفتاد هزار حجابست که نورش دیده ها را کور میگرداند و مجموع آنها نزد هوائی که دلها را حیران میکند مانند
حلقه ایست در بیابانی و مجموع آنها نزد کرسی مانند حلقه ایست در بیابانی پس این آیه را خواندند وسع
کرسیه السموات و الارض یعنی کرسی آسمان و زمین را فرو گرفته و مجموع آنها نزد عرش مانند
حلقه ایست در بیابانی پس این آیه را خواندند که الرحمن علی العرش استوی و فرمودند که ملائکه عرش
با این عظمت را باین قول برمیدارند که لا اله الا الله و لا قوة الا بالله العلی العظیم
فایده در بیان معنی لطیف و خبیر است بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق مینمایند اول چیزهای بسیار
خرد را که بدیده در نیاید لطیف میگویند و باین معنی در باب خدا کنایه از تجرد خدا است یعنی از خواص
اجسام مبراست و در مکان و جهتی نیست و دیده نمیشود بچشم بلکه بعقل در نمی آید دوم لطیف میگویند
و صانع امور لطیفه را میخواهند چنانچه صانعی اگر چیزهائی بسیار ریزه سازد و دقایق در آن صنعت بکار برد
که دیگران از آن عاجز باشند او را لطیف میگویند و اطلاق این معنی بر خدا ظاهر است اگر کسی تفکر نماید که

اعضا و جوارح

اعضا و جوارح که خلق کرده است در حیواناتی که بدیده در نمی آیند و قوی و مشاعری که در ایشان مقرر نموده
عقل حیران میشود سیم عالم بلطایف و دقایق را لطیف میگویند و این نیز ظاهر است چهارم لطیف مشتق
از لطف و احسان میباشد یعنی صاحب لطف و کرم و بدانکه خبیر را بر دو معنی اطلاق میکنند اول آنکه فعیل بمعنی
فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور و بحقایق و خفیات و دقایق اشیا دوم آنکه فعیل بمعنی مفعل باشد یعنی خبر دهنده و
مطلع گرداننده بر حقایق اشیا و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء
بحسین بن خالد گفت که بدانکه خداوند عالمیان قدیم است و قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت
میکند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی هم در وجود ازلی با او نبوده پس باطل شد گفتهٔ کسی که گمان
کند که پیش از خدا یا با او همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمیتواند
شد و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با او بوده است و اگر پیش از او چیزی باشد آن اول او خواهد بود بخالق بودن
از او دویم پس خدا تعالی خود را وصف نمود بنامی چند و اسمی چند از برای خود مقرر فرمود که چون مردم
باو محتاج و مضطر شوند در هنگام اضطرار او را بآن نامها بخوانند پس خود را سمیع گردانید و بصیر
و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها پس
غلات و تکذیب کنندگان این اسماء الهی را می شنوند و از ما شنیده اند که میگوئیم که هیچ چیز مثل
خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا تعالی موافق نیست بر ما اعتراض مینمایند
که چون میگوئید که خدا را شبیه و مثل ندارد و حال آنکه این اسما را همه بر شما اطلاق میتوان کرد و متصف
باین صفات هستید و در این صفات با خدا شریکید جواب ایشان اینست که اگر چه اسم شرکت
اما معنی مختلف است چنانچه شخصی را نام میکنند و اسب نام میکنند و حال آنکه این مسمات باسماء اول
این اسما شباهتی ندارند و همچنین خداوند عالمیان که خود را عالم فرموده اند نه باعتبار علم حادثی است
که عارض او میشود و اگر آن علم نزد او حاضر نباشد یا از و مفارقت نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد
که اول جاهل میباشند و بعلم حادثی عالم میشوند و گاه آن علم از ایشان مفارقت مینماید و باز جاهل میشوند و

و خدا را عالم مینامند بعلم ازلی که عین ذات اوست و جمیع اشیا را میداند و جهل او محال است پس اسم علم مشترکست
میان خالق و مخلوق و معنی مختلف است و خداوند را سمیع مینامند نه باعتبار جزئی که در و با گوش آواز را
بشنود و بآن جزو چیزها را بشنود چنانچه در مخلوقین بیک عضوی می شنوند و بیک عضو می شنوند و بیک عضو می بینند
و بیک عضو می بینند و در دیدن و شنیدن محتاج باین دو عضو میشوند ولیکن خدا بذات خود چیزهای
شنیدنی و دیدنی را هم میداند بی عضو و جزو و هم چنین اسم بصیرش اسم مشترکست و معنی مختلف و خدا
را قایم میگویند نه باین معنی که بر پا ایستاده ولیکن قایم است بمعنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق
چنانچه میگویند که فلان شخص قایم است بامر فلان یعنی بر احوالش مطلع است و حافظ و نگاهدارنده
اوست چنانچه فرموده است که من قایم و مطلعم بر هر نفسی بآنچه میکنند و قایم در لغت عرب بمعنی
نیز آمده است و باین معنی بر خدا روا است یعنی زوال ندارد و ایضا میگویند که فلان قایم است بامر
فلان یعنی مهمات او را کفایت مینماید و این معنی بر خدا روا است و در مخلوق قایم که میگویند یعنی بر پا
ایستاده پس بیک لفظ را در هر دو اطلاق مینمایند و معنی مختلف و همچنین لطیف در مخلوق بمعنی کوچکی
و در خداوند عالمیان باین معنی است که محالست که او را ادراک توان نمود چنانچه میگویند که لطیف است
نمیتوان یافت و هیچ صفتی او را وصف نمیتوان نمود و خبیر در مخلوق آنست که از تجربه علمی آموخته باشد
و خبیر در باب خدا آنست که همیشه بجمیع جزئیات عالم و ظاهر و در مخلوقات و مخلوقین بر چیزی اطلاق مینمایند
که بر بالای چیزی برآمده باشد و خدا ظاهر است باین معنی که غالب است بر جمیع اشیا و همگی مقهور قدرت او بند
چنانچه عرب میگوید که ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمنان غالب شدم معنی دیگر خدا را ظاهر مینامند که چون
از هر چیز ظاهرتر است و چه چیز از خدا ظاهرتر میباشد که در هر چیز نظر میکنی صنعت او را مشاهده مینمائی و آثار قدرتش
در تو آنقدر هست که ترا بس است و ظاهر باین معنی که در مخلوق میگویند نیست که خودش را توان دید یا
ذاتش را بحدی توان شناخت و این معنی بر خدا محال است و در مخلوق امر را باطن میگویند که در میان چیزی
فرو رفته باشد و پنهان شده باشد و در خدا باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش بباطن همه چیز سرایت کرده است چنانچه

میگوید

میگوید که ابطنته یعنی باطن او را دانستم و قاهر در مخلوق نیست که بسعی و مکر و حیله و اسباب و آلات
بر کسی غالب شود و گاه هست که همان غالب مغلوب میشود و در خدا باین معنی است که فاعل
و خالق جمیع اشیاست و همه مقهور و مغلوب قدرت او بند و هر چه نسبت بایشان اراده نماید
بعمل می آید و آنچه را بگوید باش میباشد و آنچه را خواهد فانی میکند پس در جمیع اینها اسم مشترکست میان خالق
و مخلوق و معنی مختلف و سایر اسمای الهی بر این قیاس است و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است
که خدا لطیف میباشد چون خالق امور لطیف است از حیوانات بسیار ریزه مثل پشه و آنچه از و خوردتر است که
از ریزگی بچشم در نمی آید و در هر نوعی از آنها ماده و نری هست که خلق کرده و از یکدیگر ممتاز ساخته و از برای هر
فردی از افراد آنها آنچه صلاح ایشان در آنست خلق کرده و همگی را تربیت میفرماید و روزی میدهد آنچه در قعور دریاها و آنچه
در پوست درختان خلق فرموده و در صحراها و بیابانها آفریده و آنچه مصلحت ایشان در آنست تعلیم ایشان فرموده و قوت
مجامعت بایشان داده و کیفیت آنرا تعلیم ایشان نموده و هر یک را از مرگ گریزان ساخته و هر یک را زبان بنی نوع خود
آشنا ساخته که سخن یکدیگر را می فهمند و مطالب بفرزندان خود می فهمانند و ایشان را محبت فرزندان داده که روزی از
برای ایشان میبرند و در هر یک رنگهای مختلف خلق کرده و نهایت صنعت در رنگ آمیزیهای ایشان کرده و انها را از
جانوری چند کرده که از خوردی بدیده در نمی آیند و بدست لمس ایشان نمیتوان نمود پس چون این خلقهای لطیف را
مشاهده کردیم دانستیم که صانع ایشان لطیف است و عالم بلطایف امور و خالق دقایق اشیاست که بی عضو و جارحه
بی اداة و آله و بی ماده و مدت بر لوح عدم چنین رنگها ریخته و گلستان عالم وجود را باین صفتها آراسته
فایده
دویم بدانکه علم الهی بجمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده و این معنی اجماع مسلمانان است و انکار
جمعی از حکما علم الهی را بجزئیات کفر است بلکه خداوند عالم بجمیع اشیا عالم بوده در ازل الآزال بعد از وجود است و علم
او متبدل نمیشود و زیاده نمیگردد و این امر از آیات و اخبار بحد ضرورت رسیده و احتیاج بتوضیح ندارد و باید
دانست که قدرت الهی عام است نسبت بجمیع ممکنات و قادر است که در آنی صد هزار هزار برابر آنچه خلق
کرده است خلق نماید ولیکن مصلحت اقتضا نموده که بهمین قدر از خلق اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی

سه دوست یا بیشتر خلق فرماید ولیکن مصلحت مقتضی آنست که غالبا دو دوست بیشتر نباشند و آنچه درین
حدیث و در آیات و اخبار موافق این وارد شده که خدا قدرت دارد بر همه شیء دلالت برین
دارد که ممتنعات و امری چند که محالند و شیء نیستند همین بر واجب و ممکن شیء اطلاق نمیتوان نمود در
ممتنعات قصور از جانب قدرت خدا نیست بلکه قصور از جانب آن محل است که چون محال است قابل
این نیست که وجود بآن تعلق بگیرد و چگونه قصور در قدرت کسی باشد که خزانه او عدم باشد و آنچه خواهد
بمحض اراده که تعبیر از آن بلفظ کن میکنند موجود نماید چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که حضرت موسی بکوه طور رفت با خداوند خود مشغول مناجات شد و گفت خداوندا خزینهای خود را
بمن نما فرمود که ای موسی خزانه من آنست که هر امری که اراده نمایم میگویم موجود شو موجود میشود و چون این
اصل از اصول ضروری دینیه بود اعتقاد بآنها لازم بود و اختلاف بسیار از اهل باطل در آنها شده بود موافق طریق
اهل بیت علیهم السلام بر وجه اجمال بیان نمود که از شبهات و شکوک و ضلالت اندر راه دین بیرون بردی
والسلام على من اتبع الهدى ثم الايمان بالنبي والاقرار بان الله تعالى ارسلني الى كافة
الناس بشيرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه وسراجا منيرا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
فرمود که بعد از معرفت ذات و صفات واجب الوجود و ایمان بآنها ایمان بمن است و اقرار نمودن باینکه
حق تعالی مرا بکافه از مردمان به پیغمبری فرستاده که اطاعت کنندگان را بشارت میدهم بثوابهای عظیم غیر متناهی
و مخالفت کنندگان را میترسانم از عذابهای الهی و میخوانم مردم را بسوی خدا و اطاعت او بفرمان او و توفیق
او و چراغ نور بخشنده که مردم را از تاریکیهای جهل و ضلالت بیرون می آورم و بنور ایمان و هدایت میرسانم

فصل در نبوت بدانکه یکی از اصول دین اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان است صلی الله علیه واله و بیان این امر درین مختصر
بر وجه کمال نمیتوان نمود ولیکن مجملی از آن را در ضمن چند فایده تحریر مینماید

فایده اول در احتیاج خلایق بدانکه بر انکس ظاهر و معلوم است که غرض الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای خود نیست
چه معلوم است که او غنی بالذاتست و در هیچ کمال بغیر احتیاج ندارد بلکه غرض آنست که افراد قابله خلق را بکمالات

که قابل آن باشند فایز گرداند و نشاء انسان چنانچه سابقا بآن اشاره شد از جمیع مخلوقات قابلیت
و استعداد کمالات زیاده دارد و غرض کمالاتش از رتبه خاتم الانبیاست که اشرف ممکناتست
تا رتبه عمری و ابوبکری و ابوجهلی که اخس موجودات اند و ظاهر است که کمال نوع انسان بتحصیل کمالات
و رفع نقایص میشود و شک نیست که این نحو از کمال بدون عالم ربانی که از جانب حق تعالی مؤید بوده باشد
و بوحی الهی حسن و قبح اشیا را داند و بوعده و وعید مردم را بر خیرات بدارد میسر نیست چه ظاهر است
که نفوس بشری باعتبار دواعی شهوات و لذات راغب بدیها میباشند و امور قبیحه در نظر ایشان مستحسن
میباشد و اکثر عالم امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند و ایضا معلوم است که این امور بدون وعده
ثوابها و وعید از عقابها متمشی نمیشود و معلوم است که عقل انسان بدون وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب
هر عمل و عقاب هر جرمی نمیکند پس بغیر شخصی که از جانب خدا تعالی مأمور باشد و حسن و قبح اشیا را بوحی الهی داند
ارشاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نمیگردد و این شخص ناچار است از دو جهة یکی جهة بشریت که بآن اعتبار مجانست
و مؤانست و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید و الفت و آمیزش با ایشان کند که سخن او منفعل نفس ایشان تاثیر
نماید و جهة دیگر جهة روحانیت و تقدس و کمال است که باین جهة مستعد فیوضات نامتناهی قرب جناب قدس
الهی بوده باشد که از جهة ثانی استفاضه علوم و حکم معارف نماید و بجهة اول بخلق رساند چنانچه منقولست
که زندیقی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و سؤالها نمود و بجوابهای آنحضرت بشرف اسلام فایز گردید
و از جمله سؤالها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل مینمایند حضرت فرمودند که چون ثابت کردیم خداوندی را
که خالق و صانع ماست و منزه است از صفات ما و صفات جمیع مخلوقین و آن صانع حکیم بنای جمیع امورش
بر حکمت و مصلحت است و خلق او را نمیتوانند دید و بلمس و حس در نمی آید و جسم نیست که با او روبرو مکالمه و گفتگو نماید
پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید که رسولان او در میان خلایق باشند که ایشان را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت
ایشان در آنست و باعث نفع ایشان است و راهنمایی کنند بچیزی چند که باعث بقای نوع ایشان است
و ترک آنها موجب فنای ایشان است پس ثابت شد که جمعی میباید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را

امر و نهی نماید و تکالیف الهی و حکم ربانی را بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشانند که برگزیدهای خداوندند
از میان خلق که ایشان را تأدیب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث بحکمت ساخته که در
اخلاق و صفات با عامه خلق شریک نیستند و در خلق و صورت و ترکیب با ایشان شبیهند و از
جانب خدا تأیید بدلایل و معجزات و براهین و شواهد که بر حقیقت ایشان دلالت میکنند مثل مرده زنده
کردن و کور روشن کردن و پیس را شفا دادن و هرگز نمیباشد زمین خدا از یکی از ایشان تا نمیباشد که
کمال علم و معجزه اوست دلیل حقیقت اوست هر وحی دلیلی است بر حقیقت پیغمبری و بدانکه حضرت رسول
صلی الله علیه واله اشاره درین حدیث بدلیل دیگر نیز فرموده که چون انسان مدنی بالطبع و هر فردی
بدیگری در امور معاش و معاد خود محتاجند و با یکدیگر آمیزش ایشان ضرور است و آمیزشها باعث نزاع
و مشاجرات میشود پس ناچار است ایشان را از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید بنحوی که عنف و میلی بر
یکدیگر در حکم او نباشد و اگر نه بزودی یکدیگر را بکشند و فانی شوند و این حاکم تا نباشد از جانب خدا
نباشد مامون از عنف و میل ظلم نیست و ایضا حکم موقوفست بر علم بخصوصیات احکام و ظاهر است
که عقل بشری احاطه بجمیع خصوصیات و احکام نمیتواند نمود پس حاکم مؤید بوحی میباید باشد

فایده دوم بدانکه دلیلی که عام ناس بآن علم بنبوت توانند بهم رسانید از معجزاتست و آن عبارتست از امر خارق عادت
که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران از اتیان بمثل آن عاجز باشند مانند عصا را اژدها کردن و مرده
زنده کردن و ماه را شق کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است چه هرگاه شخصی دعوی نماید که
من پیغمبر و فرستاده خدایم و گواه بر حقیقت من آنست که فلان امر غریب را خدا بدست من ظاهر میکند
و مطابق آنچه گفته بظهور آید و آنکار خارج از طاقت بشر باشد علم بهم میرسد که آنشخص فرستاده خداست
هم چنانچه هرگاه شخصی بحضار مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه مأمور شده ام که شما را اعلام کنم
و شاهد بر صدق من آنکه پادشاه آن روز سه مرتبه می شود و میشیند یا سه مرتبه از تخت بر میخیزد و می نشیند
و پادشاه سخن آنشخص را می شنیده باشد و خواه حاضر باشند نزد آنجماعت بیحجاب و خواه پرده در میان باشد

و بعد از آن مطابق گفته آن شخص از پادشاه بظهور آید جمیع حاضران را یقین بهم میرسد که آنشخص راست
میگوید و نیز اگر خدا تعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد و تصدیق او کرده باشد و تصدیق
کاذب قبیح است و بر خدا روا نیست و ایضا چگونه عقل تجویز مینماید که خداوند عالمیان با نهایت
لطف و احسان و رحمت این چنین تصدیقی که موجب ضلالت ابدی خلق باشد بظهور آید و هم چنانچه
از دیدن معجزه علم بنبوت بهم میرسد از علم بظهور معجزه از راه اخبار متواتره نیز علم بهم میرسد چنانچه ما
را از تواتر وجود شهر مکه علم بهم رسیده که بعد از دیدن هیچ زیاده نمیشود

فایده سیم در تقریر دلیل بر نبوت
پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است صلی الله علیه واله بدانکه معجزات ظاهرات و آیات
باهرات آنحضرت فوق حد احصاست و از جمله معجزات آنحضرت قرآن مجید است زیرا که بتواتر معلوم
شده است که آنحضرت قرآن را بر طبق دعوی نبوت خود معجزه آوردند و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب را
با آنکه از ریگ بیابان بیشتر بودند تکلیف نمودند که در برابر یک سوره کوچک از قرآن سوره بیاورید که در
فصاحت و بلاغت مثل آن باشد و با وفور جماعت و کثرت ایشان و شدت عصبیت و کفری که
داشتند چندانکه سعی کردند چیزی نتوانستند آورد همه اعتراف بعجز کردند و بمقاتله و کشته شدن تن
در دادند و باین امر اتیان نکردند با آنکه در آن زمان فصاحت و بلاغت پیشه ایشان بود و مدار ایشان
بر خطبه و اشعار بود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که ابن السکیت که از علمای عامه بود
بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد و سؤال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را با ید بیضا و عصا
و چیزی چند که شبیه بسحر بود فرستاد و حضرت عیسی را بطب فرستاد و پیغمبر ما را بسخن و کلام فرستاد حضرت فرمودند
که خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصر او سحر غالب بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را
هم بمعجزه چندی فرستاد که بآن امری که ایشان مهارت در آن داشتند شبیه بود و سحر ایشان را باطل گردانید
و ایشان عاجز شدند از آن و برین نحو حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی در زمانی مبعوث شد که گونهای
مزمن و بلاهای عظیم در آن زمان بهم رسیده بود و مردم بطبیب بسیار محتاج بودند و اطبای ماهر در آن زمان بودند

واو را بمعجزه چندی فرستاد از مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا دادن که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند
و حجت الهی برایشان تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی مبعوث گردانید که مدار اهل آن عصر بر خطبها و کلامهای بلیغ
و اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین سخن و صنعت بود پس آنحضرت از کتاب الهی و مواعظ و احکام چیزی چند
آورد که ایشان معترف بعجز خود شدند و حجت خدا را بر ایشان تمام کرد ابن السکیت گفت و الله که مثل
تو عالمی درین زمان ندیدم بگوی که امروز حجت خدای بر مردم چه چیز است فرمود که حجت خدا درین زمان
عقل است که بآن تمیز نتوان میان کسی که راست بر خدا گوید و تصدیق او نمایند و بجهة او عمل نمایند و کسی که دروغ
بخدا بسته گوید او را تکذیب نمایند ابن السکیت گفت و الله که جواب حق این است و غیر قرآن از معجزات دیگر
عادات که در کتب خاصه و عام روایت نموده اند و اکثر آنها بتواتر پیوسته است بسیار است و بر تقدیر عدم
تواتر بعضی در متواتر بودن قدر مشترک میان آنها شکی نیست مثل شق قمر و حرکت کردن درخت از
جای خود و آمدن نزد آنحضرت و باز بفرموده او بجای خود برگشتن و جاری شدن آب از میان انگشتان
مبارکش بنحوی که جمیع لشکری و چهارپایان از آن سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگریزه در دست آنحضرت
و سخن گفتن بزغاله مسموم که زهر بر من زده اند و سیر کردن جمع کثیر را از طعام اندک و گردیدن جن و برگشتن
آفتاب از برای نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادت دادن سوسمار بر نبوت او و شکوه کردن
ناقه از صاحبش و با وجود چیزی نخواندن و از بشری تعلیم نگرفتن از احوال گذشته پیغمبران و غیر ایشان خبر
دادن موافق واقع بدون خللی و اختلافی و با اطلاع بر جمیع حقایق مطلع گردیدن و از هیچ کس در بحث مغلوب
نشدن و در هیچ سؤالی عاجز نشدن از جواب و خبر دادن از وقوع بسیار از زمان آینده و هم بفعل آمدن
مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح شدن در خزاین فارس و روم و بدست اهل اسلام
دادن و مقاتله نمودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با سپاه عایشه و زبیر و طلحه و معاویه و خوارج نهروان
و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و وفات حضرت فاطمه و شهادت حسنین علیهم السلام و اختلاف امت
بهفتاد و سه فرقه و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب گشتن این دین بر ادیان انبیای سابق و ظهور

صوفیه درین امت

نمود

صوفیه درین امت چنانچه در حدیث ابوذر خواهد آمد و امثال این معجزات زیاده از آنست که احصا توان
و قطع نظر از آنها از ملاحظه اوصاف و اطوار آنحضرت از نسب و علم و حلم و همت و مروت و امانت
و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت و زهد و ورع و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک
علایق و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار و درستی
کردار و استقرار محبتش در دلها و سایر صفات حمیده و آثار پسندیده آن جناب هر عاقلی را جزم بحقیت
آنحضرت بهم میرسد و همچنین اگر کسی اندک تأملی بکند در احکام دین و ضوابط شریعت مقدس او میداند که
این قانون و این نسق از خداوند عالمیان است و اخبار به بعثت آنحضرت در کتابهای انبیای سابقه که
الحال در میان است بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و در بیان معجزات آنجناب باراد
یکحدیث درین باب اکتفا مینمایم حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند معتبر عالی از معصوم روایت کرده که حضرت
امام رضا علیه السلام فرمود که پدرم موسی بن جعفر صلوات الله علیه مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر بن محمد
علیهم السلام بودم و من طفل خماسی بودم یعنی قامتم پنج شبر بود یا پنج ساله بودم که جماعتی از یهود بخدمت
پدرم آمدند و گفتند که تو فرزند محمدی که پیغمبر این امت است و حجت بر اهل زمین است فرمود که بلی گفتند ما
در تورات خوانده ایم که خدا حضرت ابراهیم را و فرزندان او را کتاب و حکمت و نبوت کرامت کرده
و برای ایشان پادشاهی و امامت مقرر فرموده و همیشه چنین یافته ایم اولاد آن پیغمبران که خلافت پیغمبری
و وصایت از ایشان تجاوز نمینماید و بغیر ایشان نمیرسد پس چرا از شما که نسل آن پیغمبرید بدر رفته و دیگران
قرار گرفته و شما را ضعیف و مغلوب می بینیم و حرمت پیغمبر شما را در حق شما رعایت نمیدارند و شما را چنانچه
باید اکرام نمینمایند چشمان حضرت صادق علیه السلام گریان شد و فرمود که همیشه پیغمبران و اوصیاء ایشان
خدا مظلوم و مقهور بوده اند و بناحق کشته شده اند و همیشه ظالمان غالب بوده اند و اندکی از بندگان شاکر
و مطیع میباشند ایشان گفتند که انبیا و اولاد ایشان بی تعلیم خلق علوم الهی را میدانند و بی تلقین عالم میباشند
و ائمه و پیشوایان خلق و خلیفهای پیغمبران و اوصیاء ایشان چنین میباشند آیا علوم الهی بشما چنین رسید حضرت

بمن فرمود که پیش آی ای موسی پس نزدیک رفتم و دست مبارک بر سینه من مالید و فرمود که خداوندا
تو او را تقویت فرما و تایید کن بنصرت و یاری خود و بحق محمد و آله و بآن گروه یهود گفت که هرچه میخواهید
از و سؤال نمائید ایشان گفتند که با چگونه سؤال کنیم از طفلی که هنوز چیزی نیافته و بمرتبه علم نرسیده
من گفتم با ایشان که سؤال نمائید از روی تفقه و فهمیدن و تعنت و لجاج را بگذارید گفتند ما را خبر ده از نه
آیتی که خدا معجزه حضرت موسی گردانید من گفتم عصا بود که اژدها میشد و دست خود را از گریبان بیرون
می آورد و چنانرا از نور روشن میشد و ملخ و شپش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون که ماشت و طور را
بر بالای سر بنی اسرائیل آورد و من و سلوی از برای ایشان آورد و من و سلوی هر دو یکی است
و دریا را از برای ایشان شکافت گفتند راست گفتی بگو پیغمبر شما چه آیات و معجزات آورد که بآن
شک از دل امتش زایل شد و باور کردند گفتم آیات و معجزات بسیار است من پاره را بشمارم گوش دهید
و بفهمید و حفظ نمایید اول آنکه شما میدانید که جن و شیاطین بآسمانها میرفتند پیش از بعثت آنحضرت
و گوش میدادند و خبرها بزمین می آوردند و بکاهنان میگفتند و بعد از رسالت او ایشان را به تیر شهاب از رفتن
ستاره باز ماندند و منع کردند و کاهنان و ساحران باطل شدند و خبرهای ایشان منقطع شد دوم آنکه
سخن گفتن و گواهی دادن گرگ بر پیغمبری او چنانچه در قصه ابوذر گذشت سیم آنکه اتفاق داشتن دوستان
و دشمن بر راستی لهجه و امانت و دیانت و دانایی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی و در سن
کهولت و پیری او و معترف بودن همه که مانند او در علوم و کمالات نیست چهارم آنکه چون سیف بن ذی
یزن پادشاه حبشه شد گروه قریش با عبدالمطلب بنزد او رفتند و از احوال آنحضرت سؤال کرد و اوصاف آن
حضرت را با ایشان گفت که پیغمبری با این اوصاف در میان شما بهم خواهد رسید جمیع قریش اقرار کردند که این
اوصاف محمد است که تو میشماری گفت زمان بعثت او نزدیک است و مستقر او در مدینه خواهد بود پنجم آنکه
چون ابرهة بن مکسوم که پادشاه یمن بود فیلان را آورد که کعبه را خراب کنند قبل از بعثت آنحضرت عبدالمطلب
گفت که این خانه صاحبی دارد که نمیگذارد او را خراب کنند و اهل مکه را جمع کرد و دعا کرد و این بعد از خبر سیف

در انجام مقوه خواهد شد

بن ذی یزن بود

را

بن ذی یزن بود و ببرکت آنحضرت خدا مرغان ابابیل بر ایشان فرستاد و ایشان را هلاک کرد و مکه و اهل مکه
نجات داد ششم آنکه ابوجهل لعین سنگی برگرفت و بطلب آنحضرت بیرون آمد و دید که در پشت دیواری
خوابیده است خواست که آن سنگ گران را بر روی آنحضرت بیندازد و بدستش چسبید و چندانکه تلاش
کرد نتوانست انداخت هفتم آنکه ابوجهل از اعرابی شتری خریده بود و زر شتر را نمیداد اعرابی بنزد قریش آمد
و شکایت کرد ایشان برای تمسخر آنحضرت را نشان دادند حضرت در نزد کعبه نماز میکرد گفتند که بگو حق ترا
از ابوجهل بستاند چون اعرابی بنزد حضرت آمد و طلب نصرت نمود حضرت او را بدر خانه ابوجهل برد و در را کوفت
ابوجهل متغیر الاحوال بیرون آمد و گفت چه کار داری فرمود که حق اعرابی را بده گفت میدهم و در ساعت
حق اعرابی را تسلیم نمود اعرابی نزد قریش آمد و گفت خدا شما را جزا دهاد و جزای خیر دهاد که آن شخص حق مرا از و
گرفت قریش با ابوجهل گفتند که حق اعرابی را بفرموده محمد صلی الله علیه و آله دادی گفت بلی گفتند که ما استهزا
میکردیم میخواستیم ترا باز ار محمد صلی الله علیه و آله بداریم ابوجهل گفت که چون در را کشودم گفت حق اعرابی را
بده نگاه کردم جانوری مهیبی دیدم از بابت شتر که دهان باز کرده و بر روی من می آمد و میگفت که بده اگر میگفتم
نه سرم را میکند از ترس دادم هشتم آنکه قریش نضر بن الحارث و عقبة بن ابی معیط را بنزد یهودان مدینه
فرستادند که احوال آنحضرت را از ایشان بپرسند که او پیغمبر است یا نه و پادشاهی او و ثباتی خواهد داشت یا نه
چون بیامدند یهودان گفتند که اوصاف او را بما نقل کنید چون ذکر کردند پرسیدند از شما چه جماعت تابع او
شده اند گفتند که مردم پست و فقیر تابع او گردیده اند یکی از علمای ایشان فریاد برآورد که همین پیغمبر است که
ما اوصاف او را در تورات خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد نهم آنکه چون حضرت
حضرت هجرت نمودند قریش سراقة بن جعشم را از دنبال آنحضرت فرستادند چون حضرت او را دیدند فرمودند که
خداوندا او را دفع شر او بکن در حال پاهای اسبش بزمین فرو رفت فریاد برآورد که یا محمد مرا رها کن که من عهد میکنم
که همیشه خیرخواه تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم حضرت فرمودند خداوندا اگر راست میگوید اسبش را رها کن
پس رها شد و برگشت و از آن عهد برگشت دهم آنکه عامر بن طفیل و اربد بن قیس هر دو نزد آنحضرت آمدند

بازید گفت که چون به نزد او میرویم من او را مشغول سخن میسازم و تو بشمشیر کار او را بساز چون بیامدند
چند انکه عامر با حضرت سخن گفت اربد کاری نکرد چون بیرون آمدند عامر اربد را یاد او از حد ملامت کرد
که ترسیدی او گفت هرگاه اراده میکردم که بزنم بغیر تو دیگری را نمیدیدم و اگر میزدم بر تو میزدم **یازدهم آنکه**
روزی اربد بن قیس و نضر بن الحارث با یکدیگر متفق شدند که غیبت آنحضرت بپرسند چون بخدمت آنحضرت
رسیدند حضرت متوجه اربد شد و فرمود که یاد داری روزی را که با عامر آمدید و قصد کشتن من داشتید خدا
نگذاشت و تمام قصه را نقل کرد اربد گفت که والله که بغیر من و عامر کسی ازین قصه خبر نداشت و کسی ترا
خبر نکرده مگر ملک آسمان شهادت داد و مسلمان شد **دوازدهم آنکه** گروهی از یهود نزد جدم علی بن ابی طالب
آمدند و گفتند رخصت بگیر که با پسر عمت درآییم و سوالی چند از و داریم چون حضرت رخصت طلبید حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود از من چه میخواهند من بنده از بندگان خدایم آنچه بمن تعلیم مینماید میدانم پس
رخصت فرمود داخل شدند حضرت فرمودند خود سوال میکنید یا من مطلب شما را بگویم گفتند تو بیان
کن فرمودند که آمده اید از احوال ذوالقرنین سوال کنید گفتند بلی فرمود طفلی بود از اهل روم پادشاه شد
و بمشرق و مغرب عالم رفت و در آخر سد را بنا کرد گفتند گواهی میدهیم که چنین است **سیزدهم آنکه**
وابصه بن معبد اسدی بخدمت حضرت آمد و در خاطر گذرانید که از هر گناه و ثوابی از و سوال کند حضرت فرمودند
که آمدی سوال از نیکی و گناه بکنی پس دست بر سینه او زد و فرمود که نیکی آن چیزیست که نفس تو بآن مطمئن شود
و دلت گواهی بدهد که آن حق است و در سینه ات حقیقت آن مستقر گردد و اثم و گناه آن است که در سینه ات
گردد و در دلت جولان زند و دلت بر حقیقت آن گواهی ندهد هر چند که ترا فتوی دهد که خوب است آن
چهاردهم آنکه گروه عبد القیس بخدمت حضرت آمدند چون مطلب ایشان بعمل آمد حضرت فرمودند که خرمای
بلاد خود را که همراه دارید بیاورید هر یک از ایشان نوعی از خرما آوردند حضرت نام خرماها را گفت ایشان
گفتند که تو خرمای بلاد ما را از ما بهتر میشناسی پس حضرت خصوصیات زمینها و خانهای ایشان را بیان فرمود گفتند
تو مگر بلاد و خانهای ما را دیده حضرت فرمود که حجاب از پیش من برداشته اند من از اینجا دیدم پس یکی از ایشان

برخاست و گفت خالوئی دارم دیوانه شده است حضرت او را طلبید و ردایش را گرفت و
فرمود که بیرون رو ای دشمن خدا همان ساعت آن عاقل شد و گوسفند پیری در میان خود داشتند
حضرت گوش او را در میان دو انگشت مبارک گرفت و فشرد و بشکل داغ علامتی در آن پیدا شد و فرمود که
بگیرید این را که این علامت در گوش فرزندان این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هنوز در گوش اولاد آن
این علامت هست و معروفست **پانزدهم آنکه** در سفری حضرت بر شتری بگذشت که
بود و حرکت نمیکرد حضرت آبی طلبید و مضمضه کرد و در ظرفی کرد و در گلوی شتر ریخت و فرمود که
خداوندا چنین کن که خلاد و عامر رفیق اینها را برگیرد پس ایشان هر سه سوار آن شتر شدند آن شتر
و در پیش شتران میدوید **شانزدهم آنکه** در سفری ناقه یکی از صحابه گم شد و او گفت اگر پیغمبر است
میداند که شتر من در کجاست حضرت او را طلبید و فرمود که ناقه تو در فلان موضع مهارش بر درختی بند شده
رفت و گرفت **هفدهم آنکه** حضرت بر شتری بگذشت آن شتر سر پیش آورد و سخن گفت حضرت
فرمود که شکایت صاحبش میکند که با او بدی میکند حضرت صاحبش را طلبید و فرمود که این شتر را بدیگری
بفروش و براه افتاد آن شتر چند در عقب حضرت میدوید و فریاد میکرد و استغاثه مینمود حضرت
فرمود که میگوید که از برای من صاحب نیکوئی بهم رسان حضرت فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
را که این شتر را خریداری نما حضرت از او خرید و داشت تا جنگ صفین **نوزدهم آنکه** روزی حضرت
در مسجد نشسته بودند که شتری از در مسجد درآمد و همه جا دوید تا به نزد حضرت آمد و سر در دامن آنحضرت گذاشت
و استغاثه مینمود حضرت فرمود که میگوید صاحب من میخواهد که مرا از برای ولیمه پسرش بکشد و از من استغاثه مینماید
که نگذارم او را بکشد شخصی از صحابه گفت بلی شتر فلان شخص است و امروز از برای ولیمه پسرش اراده کشتن این
شتر دارد حضرت فرستاد و شفاعت نمود و صاحبش از سر کشتن آن شتر درگذشت **بیستم آنکه** حضرت نفرین
فرمود بر قبیله مضر که خدا قحط بر ایشان مستولی سازد و ایشان مبتلا شدند بقحط بخدمت فرستادند و اضطرار
خود را عرض کردند و تضرع نمودند که از تقصیر ایشان بگذرد حضرت فرمود که خداوندا نفرین مرا بر ایشان مستجاب

فرمودی اکنون التماس مینمایم که بر ایشان باران نافعی بفرستی و چنین کنی که ضرری با ایشان نرساند
هنوز در دعا بود حضرت که بارانی ریخت که عالم را گرفت و یک هفته بر ایشان بارید اهل مدینه آمدند و گفتند
یا رسول الله راههای ما بند شد و بازارهای ما بسته شد حضرت اشاره فرمود بابر که بر حوالی بیار و بر ما مبار
ابر از مدینه دور شد و تا یکماه در حوالی مدینه میبارید **بیست و یکم آنکه** حضرت را قبل از بعثت در طفولیت
ابو طالب بسفر شام برد در راه بحوالی دیر بحیرای راهب فرود آمدند و بحیرا علوم کتب آسمانی را میدانست و کتب بسیار
خوانده بود و در توریت و کتب دیگر خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان درین اوقات برین مکان عبور خواهد نمود
و چون آن قافله را دید فرمود که طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت طلبید و در میان ایشان چند انکه
تفحص نمود کسی را نیافت که موافق اوصافی باشد که در کتب خوانده بود گفت آیا بر سر بارهای شما
کسی هست از قوم شما که حاضر نشده باشد گفتند بلی طفلی یتیمی هست با ما که نیامده بحیرا نظر کرد دید که حضرت خوابیده
و ابر بر سر آنحضرت سایه کرده بحیرا گفت که آن یتیم را بطلبید که او در یتیم است مطلب من آن پیغمبر
چون حضرت متوجه شدند بحیرا دید که ابر با آن آفتاب فلک نبوت حرکت میکند و سایه می افکند بیامد
و شرایط بندگی بتقدیم رسانید و بقریش گفت که پیغمبر آخر الزمان است و از جانب خدا مبعوث خواهد شد
و از احوال آنحضرت بسیار بیان کرد بعد از آن خبر قریش باصحاب آنحضرت بسیار دوست شدند و زیاده تعظیم مینمودند
و چون بمکه آمدند سایر قریش را خبر دادند و باین سبب خدیجه بنت خویلد بتزویج آنحضرت رغبت نمود و او
بزرگ زنان قریش بود و صنادید و اکابر قریش همه خواستگاری او نموده ابا کرده و بشرف مزاوجت آنحضرت
مشرف شد **بیست و دوم آنکه** قبل از هجرت حضرت علی بن ابی طالب را فرمود که خدیجه را بگوی طعامی مهیا کند
و فرمود که خویشان ما را از فرزندان عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشان را طلب نمود چون
بیامدند فرمود که یا علی طعام بیاور حضرت آنقدر طعام بیاوردند که سه نفر سیر توانند شد حضرت با جماعت
فرمود که بخورید و بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید ایشان بسم الله الرحمن الرحیم گفتند حضرت خود فرمودند
که بسم الله الرحمن الرحیم ایشان بخوردن مشغول شدند و همه سیر شدند ابو جهل گفت محمد خوب سحری

برای طعام کرد از طعام سه نفر چهل نفر را سیر کرد این سحر بالاتر نمیباشد حضرت امیر علیه السلام فرمودند که بعد از چند
روز دیگر فرمود که ایشان را طلبیدم و از همان قدر طعام سیر گردانیدم **بیست و سیم آنکه** حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که من ببازار رفتم و گوشتی خریدم بیک درهم و بنزد حضرت فاطمه
علیها السلام آوردم حضرت ذرة را نان پخت و گوشت را شوربا کرد و فرمود که اگر پدرم حضرت
رسول خدا را بطلبی با یکدیگر میخوردیم چون بخدمت آنحضرت آمدم بر پهلو خوابیده بود و میفرمود که خداوندا
پناه میبرم بتو از گرسنگی من عرض نمودم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل میفرمائید بخانه ما تشریف
و از ضعف بر من تکیه فرمودند چون بنزد حضرت فاطمه آمدند فرمودند که ای فاطمه طعام بیاور حضرت فاطمه
دیگ را با گرده‌های نان حاضر گردانید حضرت جامه بر روی نان پوشید و فرمود که خداوندا برکت ده
طعام ما را پس فرمود که نه کاسه بیاورید نه کاسه و نه گرده از برای زنان خود یک یک جدا کردند و فرستادند
پس فرمود که از برای فرزندان و شوهر خود حصه بگذار پس فرمود که خود تناول نما و از برای همسایگان هم
حصه بفرست و بعد از اینها هم تا چند روز آن برکت در نزد ما بود و از آن میخوردیم **بیست و چهارم آنکه** زن
عبد الله بن مسلم گوسفندی را زهر آلوده کرده بود و از برای آنحضرت آورد که بزهر بریان کرده بود و در آن وقت بشر بن البراء
بن عازب در خدمت آنحضرت بود و از آن تناول نمود و حضرت تناول نفرمود و فرمود که این گوسفند
میگوید که مرا بزهر آلوده اند و بعد از زمانی بشر بمرد حضرت آن زن را طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت که
شوهر من و اشراف قوم من را کشته بودی گفتم اگر پادشاه است کشته خواهد شد و اگر پیغمبر است خدا او را
مطلع خواهد گردانید که نخورد **بیست و پنجم آنکه** جابر بن عبد الله انصاری گفت که مردم را در روز خندق
دیدم که مشغول حفر خندق بودند و همگی گرسنه و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را مشاهده نمودم که مشغول
کندن است و از گرسنگی شکمش به پشت چسبیده آمدم بخانه و حال را بزن گفتم زن گفت در خانه یک
گوسفندی است و پاره ذرة گوسفند را کشتم و گفتم که ذرة را نان کرد و نصف گوسفند را بریان کرد و نصف را
مرق ساخت و بخدمت آنحضرت آمدم و عرض نمودم که طعامی مهیا کرده ام میخواهم که تشریف بیاوری و هر کس را

خواهی با خود بیاوری حضرت جمیع صحابه را اندا فرمود که جابر شما را بسوی طعام خود دعوت مینماید جابر
ترسان و با خجالت تمام بسوی خانه آمد و بزن خود گفت که عجب فضیحتی شد جمیع صحابه با حضرت آمدند
زن گفت تو طلبیدی ایشان را یا حضرت فرمود که بیایید جابر گفت که حضرت طلبید زن گفت پس باک نیست
او بهتر میداند از تو جابر گفت چون حضرت تشریف آوردند فرمود که نطعها پهن کردیم در میان شارع و
فرمود که کاسها و ظرفها بهم رسانید و پرسید چه مقدار طعام داری آنچه بود عرض کردم فرمود که یکجا بر روی
ظرفی که یخنی در آنجاست بگذار و یکی بر روی دیگ مرق و دیگری بر روی تنور بپوشانید و از زیر جامه
بدر آورید و کاسها پر کنید و از برای مردم برید ما چنان کردیم چندانکه بیرون آوردیم کم نشد تا سه هزار نفر صحابه
که با آنحضرت بودند سیر شدند و جابر و اهل خانه اش سیر شدند و هدیه از برای همسایگان فرستادند و چند روز
دیگر در خانه ما طعام داشتند **بیست و ششم آنکه** سعد بن عباده انصاری پیشی بخدمت حضرت آمد که
صایم بودند آنحضرت را با حضرت امیر المومنین علیهما السلام دعوت نمود چون تشریف بردند و طعام تناول
فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند که پیغمبر و وصی او در خانه تو افطار نمودند ای سعد طعام ترا
ابرار و نیکان خوردند و نزد تو روزه داران افطار کردند و ملایکه بر شما صلوات فرستادند و چون
خواستند سعد الاغی آورد از برای آنحضرت و قطیفه بر روی او انداخت و از حضرت التماس
کرد که سوار شوند و آن الاغ بسیار بدراه و کند بود چون آنحضرت سوار شدند به برکت قدم آنحضرت
آن الاغ چنان رهوار شد که هیچ اسبی باو نمیرسید **بیست و هفتم آنکه** آنحضرت از مدینه مراجعت مینمودند
در راه بچاهی رسیدند که بسیار ضعیف بود بقدر آنکه یک سواره یا دو سواره سیراب شوند حضرت فرمودند که کسی
پیش از ما باب نرسد آب بکشد چون حضرت بر سر آب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه کردند در آن قدح
و آب مضمضه را بچاه ریختند آب از چاه بحدی بلند شد که همگی سیراب شدند و مشکها و مطهرها را پر آب کردند
و وضو ساختند **بیست و هشتم آنکه** خبرهایی که از امور آینده فرمودند همه موافق فرموده آنحضرت واقع شد
بیست و نهم آنکه در صباح شب معراج نقل شب را نقل میفرمودند جمعی از منافقین تکذیب آنحضرت نمودند فرمودند

که بقافله گذشتم

که بقافله گذشتم که آذوقه می آوردند هیات ایشان چنین بود و در فلان محل ایشان را ملاقات کردم و فلان
متاع را با خود داشتند و در فلان روز هنگام طلوع آفتاب از عقبه بالا خواهند آمد و در پیش قافله
شتر گندم گونی خواهد بود چون آن روز شد همگی دویدند که حقیقت حال را معلوم کنند و چون آفتاب طلوع کرد
آنچه فرموده بود بظهور آمد **سیم آنکه** در جنگ تبوک مراجعت میفرمودند در منزلی تشنگی بر صحابه
غالب گردید همگی بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند الماء الماء یا رسول الله حضرت با بوهریره گفت
هیچ آب با خود داری گفت بقدر قدحی در مطهره من مانده است فرمود که بیاور آورد و در میان
قدحی ریخت حضرت دعا فرمود و در روایات دیگر دست مبارک در میان قدح گذاشت آب
از میان انگشتهای آنحضرت جاری شد و فرمود که هر که آب میخواهد بیاید آنقدر آب جاری شد
که جمیع مردم سیراب شدند و مشکها پر آب کردند و خود آب تناول فرمودند و ابوهریره را آب دادند
سی و یکم آنکه حضرت خواهر عبدالله بن رواحه انصاری را دیدند در ایام کندن خندق که خرمایی با
خود دارد پرسیدند که بکجا میروی گفت این خرماها را از برای برادرم عبدالله میبرم فرمود که نزد من
آور از وی گرفتند و نطعها طلبیدند و آن خرماها را بر روی نطعها پهن کردند و جامه بر روی آنها کشیدند
و متوجه نماز شدند چون از نماز فارغ شدند نطعها پر از خرما شده بود و صحابه را طلبیدند و هر چه میخواستند
هر کدام خوردند و توشه برگرفتند و آنچه ماند بآن زن عطا فرمودند **سی و دویم آنکه** در سفری بودند صحابه
بسیار گرسنه شدند حضرت فرمودند که هر که توشه دارد از برای ما بیاورد چند نفر آوردند مجموع یک صاع
پس نطعها و جامها طلبیدند و آن یک صاع خرما را بر روی نطعها ریختند و بجامها مستور گردانیدند و دعا فرمودند
خدا آنقدر زیادتی و برکت کرامت فرمود که تا مدینه همگی توشه داشتند **سی و سیم آنکه** از بعضی سفرها
مراجعت میفرمودند جمعی بر سر راه آمدند و گفتند یا رسول الله چاهی داریم که در هنگام وفور آب بر سر آن چاه
اجتماع مینماییم و آبش کم میشود بر آبهای دیگر که در حوالی است متفرق میشویم و الحال آب چاه کم شده
و جمعی از دشمنان مانع شده اند از رفتن بر سر آبها و عاجزیم که آب ما زیاد شود حضرت آب دهان

در چاه انداخت آبش زیاده شد که عمق او را نمیدانستند چون این خبر بمسیلمه کذاب رسید که حضرت آب دهان
در چاه انداخت آبش زیاده شد او نیز آب دهان در چاه انداخت بجوی خشک شد که هیچ آب نماند **سی و
چهارم آنکه** چون حضرت دعا کرد که زمین اسب سراقه بن جعشم را گرفت تیری از جعبه بیرون کرد و آن
حضرت را نشانه داد و التماس نمود که چون بر اعیان من برسید این تیر را بایشان نشانه بدهید و هر چه
احتیاج باشد از مطعوم از مال من بگیرید چون حضرت بایشان رسیدند بزی بجهت ایشان بهدیه آوردند که آبستن
نبود و شیر نداشت حضرت دست با برکت بر پستان او مالیدند فی الحال حامله شد و شیر از پستانش روان
شد چنانکه تمام ظرفها را پر کردند **سی و پنجم آنکه** مهمانی شد که او را ام شریک میگفتند و مشکی نزد آن
حضرت آورد که اندک روغنی در او بود حضرت با اصحاب تناول فرمودند و دعا فرمودند از برای برکت
آن زن که تا زنده بود روغن از آن مشک بیرون می آورد و تمام نمیشد **سی و ششم آنکه** چون سوره تبت
نازل شد در مذمت ابولهب و زنش ام جمیل زن او سنگی برگرفت و بطلب حضرت آمد چون پیدا شد
ابوبکر بحضرت گفت یا رسول الله ام جمیل می آید خشمناک و سنگی در کف دارد و میخواهد که بر تو زند حضرت
فرمود که مرا نخواهد دید چون نزدیک شد از ابوبکر احوال آنحضرت را پرسید که کجاست ابوبکر گفت هر جا که خدا
میخواهد نمیدانم او گفت که اگر او را میدیدم این سنگ را باو می انداختم او مرا هجو کرده است بحق لات و عزی
که من نیز شاعرم و او را هجو میتوانم کرد چون او برگشت ابوبکر گفت که چون بود شما حاضر بودید و او شما را ندید حضرت
فرمود که خدا میان من و او حجابی مقرر ساخت که دیده او بر من نیفتاد پس فرمود که از جمله معجزات
کتابی است که گواه بر حقیقت خود و جمیع کتابهای گذشته است و عقلهای متفکران در کمال او حیران است
با معجزات بسیار دیگر که اگر ذکر کنیم بطول می انجامد آن یهودان گفتند که ما چه دانیم آنچه از معجزات بیان کردی
یعنی حضرت امام موسی علیه السلام فرمودند که ما چه دانیم که آنچه شما از حضرت موسی ذکر میکنید حق است ایشان گفتند
که بنقل نیکان و راستگویان ما علم بهم رسانیدیم حضرت فرمود پس در اینجا نیز بدانید حقیقت اینها را بخبر دادن
طفلی که از خلق یاد نگرفته و بعلم الهی دانسته و اصل خبر دادن او گواهی حقیقت است ایشان همه گفتند که گواهی میدهیم

که خدا یکیست

که خدا یکیست و محمد پیغمبر او و فرستاده اوست و شما پیشوایان و امامان و حجتهای خدایید بر خلق پس آنگاه
حضرت صادق علیه السلام رجبیت و پیشانی حضرت امام موسی علیه السلام را ببوسید و فرمود که تو
امام و حجت الهی بعد از من پس جمیع آنگروه را خلعت دادند و نوازش فرمودند و زرها عطا فرمودند و با سلام
کامل برگشتند بدانکه اگر بصیرتی کسی داشته باشد و در احوال و اطوار آنحضرت و اهل بیت او صلوات الله علیهم
نظر نماید میداند که آیات صدق و حقیقت ایشان نهایت ندارد و هر حدیثی از احادیث ایشان معجزه
کامل است برای حقیقت ایشان و همیشه آثار فیض ایشان بشیعیان میرسد و بتوسل بایشان مطالب ایشان
تحصیل میگردد و ابواب فیض و برکت ایشان بر خلق مفتوح میگردد و بلی روشنی که بسیار شد دیده ها را
معیوب و کور میگرداند زیادتی نور جلالت و عظمت ایشان است که دیده جمعی را نابینا گردانیده است
دوست و دشمن همه اعتراف بفضل و بزرگواری ایشان دارند و هر یک از ایشان دلیلند بر حقیقت خود و
امامت خود و باقی ائمه علیهم السلام و بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال علم او و کمال قدرت او و جمیع کمالات
او صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین **فصل** باید دانست که پیغمبر ما بنص قرآن
مبعوث بر کافه عالمیان است از آدمیان و جنیان و خاتم پیغمبران است که بعد از او پیغمبری نمیباشد
و انجاب و جمیع پیغمبران از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر معصوم و منزه اند و باید اعتقاد داشت
موافق احادیث متواتره که پدران آنحضرت تا بحضرت آدم همه بزرگواران و انبیا و اوصیا بوده اند و از
کفر و شرک مبرا بوده اند و از اهل عصر خود بهتر بوده اند و مادران آنحضرت تا حوا همگی مطهر و از زنا و بدیها دور بوده اند و آنچه
اهل سنت لعنهم الله در تواریخ و تفاسیر خود ذکر کرده اند از خبرهایی که مستلزم نسبت گناه است بانجاب و
پیغمبران متضمن نسبت کفر است و شرک است به پدر و مادر آنحضرت یا یکی از اجداد آنحضرت همه دروغ
و افتراست و محض تهمت است و خطاست و چون خلفای ثلاثه لعنهم الله ایشان بانواع کفر و فسق و بدیها آراسته بودند
از برای آنکه قباحت آنها را در نظرها برطرف کنند بهر یک از پیغمبران و ائمه و اوصیا خطاها و بدیها نسبت کرده اند و بعضی
از منافقین یهود در میان مسلمانان بودند که خبرها از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل میکردند

خلفای ثلاثه

واکثر تواریخ اهل سنت باینها منتهی میشود لهذا این حقیر یک جلد کتاب بحار الانوار را در تاریخ انبیا نوشته‌ام
که تواریخ ایشان بنحوی که از اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین بما رسیده مضبوط کرده و ان شاء الله تعالی در خاطر
هست که اگر اجل مهلت دهد بعد از تقدیم اتمام بفارسی ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت و یهود و خطاهای که
نسبت به پیغمبران عالیشان داده اند از میان مسلمانان برطرف شود و توضیح بعضی ازین مطالب که مذکور شد
با سایر اوصاف آنحضرت در فصول بعد ازین در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد **فصل اول در بیان
بعضی از شمایل و اوصاف آنحضرت** ابن بابویه علیه الرحمه باسناد معتبر روایت کرده از حضرت امام الجن
والانس علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای کرام عظام او صلوات الله علیهم اجمعین که حضرت امام حسن علیه السلام
فرمود که از هند بن ابی هاله پرسیدم از حلیه و شمایل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امام حسن علی
و هند اوصاف آنحضرت نمودند و بسیار بیان اوصاف و شمایل آنحضرت میکردند و گفتند رسول خدا
صلی الله علیه و آله عظیم الشان بودند در نظرها و جلالت و فخامت ایشان در دلها و سینه‌ها جا کرده بود
روی آنحضرت نور میداد و میدرخشید مانند ماه شب چهارده میانه بالا بودند نه بسیار بلند
و نه بسیار کوتاه و سر مبارک ایشان کوچک نبودند و در موی سر ایشان شکنها و حلقه‌ها بود که
موجب زینت می‌شد و اگر بندرت بسیار بلند میشد دو حصه میکردند که محل مسح گشاده باشد
و غالب اوقات آنقدر بود در بلندی که بنرمه گوش ایشان میرسید و چون درمیان عرب سر تراشیدن
بسیار بدنما بود و در غیر حج و عمره سر نمی‌تراشیدند زیرا که نمیباید نبی و ائمه کاری بکنند که در نظرها
بسیار بدنماید و رنگ مبارکشان سفید و بسیار نورانی بود و موافق چند حدیث دیگر بسرخی آمیخته
بود و گشاده پیشانی بودند و ابروهای ایشان بلند و مقوس بود و نازک تا تمام شده بود و آنچه
درین حدیث وارد شده است مشهورتر است و درمیان دو ابروی ایشان رگی بود که در
هنگام غضب پر میشد و بلند میگردید و بینی آنحضرت بلند و کشیده بود و میانش اندک بلندی داشت
و سرش نازک بود و پیوسته نور از آن میتافت و موی ریش آنحضرت انبوه بود و تنک نبود

دندانهای

و دندانهای مبارکش بسیار سفید بود و نازک و از یکدیگر گشاده بود و موی نازکی از میان سینه ایشان
روییده بود تا ناف بمشابهت خطی ممتد گردیده و گردن شریفشان بمشابهت گردن صورتی
بود که از نقره ساخته باشند و جلا داده باشند و در نهایت سفیدی و جلا و جمیع اجزای ترکیب
بدنشان معتدل و متناسب بود و وسط بود و نه بسیار فربه بودند و نه بسیار لاغر و سینه و شکم ایشان با هم برابر بود
و میان شانهاشان گشاده و عریض بود و سرهای استخوانها قوی بود و بدن شریفش در نهایت صفا
و سفیدی و نور بود و بغیر خطی که از موی بر سینه مبارکشان بود دیگر بر سینه و شکم شریفشان موی نبود
و بر زراعین و کتفهای ایشان موی روییده بود و کف دست مبارکشان وسیع و پهن بود و کفهای ایشان
بضخامت مایل بودند و نزد عرب دست بسیار بزرگ پسندیده است و پاهای ایشان بسیار ضخیم بود
و انگشتانشان کشیده و بلند بود و ساعد و ساقشان صاف بود گره و ناهمواری نداشت و گودی کف
پای شریفشان میانه بود و نه بسیار هموار و نه بسیار گود پشت پای مبارکشان در نهایت نرمی و همواری
بود بحدی که اگر آبی بر آن میریختند هیچ بر رویش بند نمی‌شد چون راه میرفتند بروش زنان و متکبران پاها
بر زمین نمیکشیدند بلکه بر میداشتند بقوتی اما بتانی میرفتند و شتاب نمیرفتند و گردن نمیکشیدند و در هنگام
راه رفتن سر مبارک پیش افکندی مانند کسی که از بلندی بزیر آید و اگر کسی سخن میگفتی بروش متکبران
بگوشه چشم نظر نمیکردند بلکه گوش میکشیدند و متوجه او می‌شدند و نظر آنحضرت غالب اوقات بر زمین
بود و بسوی مردم می‌افکندند و بآسمان کم نگاه میکردند از روی حیا و چون نظر بکسی میفرمودند چشم نمی
گشودند که بتمام دیده نظر کنند بلکه مخفی نظر میفرمودند و هر کرا میدیدند در سلام مبادرت میکردند و آن
حضرت فرمود که از هند صفت سخن گفتن جدم را پرسیدم گفت که آنجناب اکثر اوقات در حزن و
اندوه بودند و پیوسته مشغول تفکر بودند راحت از برای خود نمی‌پسندیدند و عبث سخن نمیفرمودند و بسیار ساکت بودند تا محتاج
سخن نمیشدند سخن نمیگفتند بلکه و ما زاد از سخن بر نمیکردند و کلمات جامعه میفرمودند و در کلمهای اندک معناهای بسیار مندرج
بود و کلامشان فصل کننده و تمیز دهنده بود میان حق و باطل و زیادتی و لغو در تقریرشان نبود و کلام

نمیکردند
از مطلب نبود و نرم طبیعت و خوش خلق بودند و خشونت هرگز نمیکردند و کسی را حقیر نمی‌شمردند و خفیف
و نعمت را عظیم می‌شمردند اگر چه اندکی بود و هیچ چیز از نعمت الهی را مذمت نمیفرمودند ولیکن مطعومات را
هم مدح بسیار نمیکردند هرگز از برای امور دنیا بغضب نمی‌آمدند و آزرده نمیشدند اما چون بحق ضرر میرسید
دوست و دشمن نمیدانستند و از برای خدا که غضب میفرمودند هیچ چیز با ایشان مقاومت نمیکردند و
ایستادگی میفرمودند تا حق را بمقرش قرار میدادند چون اشاره میفرمودند بجانبی بتمام دست اشاره میفرمودند
نه بانگشت و بعضی گفته اند که تا فرق شود میان اشاره که در هنگام شهادت گفتن میکردند و در اشاره
دیگر و در مقام تعجب دست را میگردانیدند و حرکت میدادند و در امری که از برای خدا غضب میفرمودند بسیار
متوجه میشدند و اهتمام میفرمودند و چون فرحی رو میداد نظر بزیر می‌افکندند که بسیار آثار فرح و خوشحالی
از ایشان ظاهر نگردد و اکثر خنده آنحضرت تبسم بود که صدا ظاهر نمیشد ولیکن همین مقدار بود که دندانهای
مبارک نورانی ایشان مانند تگرگ ظاهر میشد پس حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که از پدرم پرسیدم
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه چه سلوک میفرمودند حضرت امیر فرمودند هرگاه میخواستند بخانه
تشریف میبردند و اوقات خود را در خانه سه قسمت میفرمودند یکجزو را از برای راحت خود میگذاشتند
و آنجزوی را که از برای خود گذاشته بودند صرف مردم مینمودند که خاص و عام اصحاب از حضرت میفرمودند
که سوالات و مطالب را عرض میکردند و در هنگامی که با مردم معاشرت میفرمودند اهل فضل را که در
دین زیادتی داشتند مقدم میفرمودند و بعضی دو حاجت و بعضی سه حاجت در خور حاجات ایشان
مشغول بود و آنچه صلاح ایشان و جمیع امت در آن بود بیان میفرمودند و میفرمودند حاضران که از من
شنیده اید بغایبان برسانید و اگر حاجتی داشته باشند و نتوانند رسانید حاجت ایشان را بمن برسانید
بدرستی که هر که بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قدرت بر رسانیدن مطلب خود نداشته باشد خدای تعالی
در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط و نزد او بغیر احکام دین و صلاح مسلمانان چیزی مذکور نمیشد و صحابه
بنزد او می‌آمدند طالب کسب کمالات دین و چون بیرون میرفتند هادیان مردم بودند و آنچه شنیده بودند میرسانیدند

بدیگران دیگر

بدیگران دیگر پرسیدم که در بیرون آداب آنحضرت چه بود فرمود که چون بمیان مردم می‌آمدند سخن
نمیفرمودند مگر چیزی که نافع باشد و با مردمان الفت میفرمودند و ایشان را امر بالفت میفرمودند و
بزرگ هر قوم را گرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی میساختند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند
و در حذر میبودند ولیکن خلق و روی خوش و لطف خوش را از هیچ کس منع نمیفرمودند و تجسس احوال
اصحاب مینمودند و احوال ایشان از ایشان میپرسیدند و اخلاق مردم و اعمال ایشان از ایشان میپرسیدند و از احوال
ایشان هرگاه مطلع میشدند ایشان را منع میفرمودند و قباحت آنرا بایشان میفهمانیدند و در کارهای
نیکوی ایشان تحسین میفرمودند و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک نسق بود و اختلاف در احوال و اطوار
ایشان نبود و هرگز غافل نمیشدند که باعث غفلت دیگران شود که از حق برگردند و در باب فرمود که
از حق تجاوز نمیفرمود و پرسیدم که جمعی که نزد حضرت بودند کدام را گرامی تر داشتند و نسبت بمسلمانان
خیرخواه تر بود و مرتبه که در نزد آن حضرت بزرگتر و عظیم تر بود فرمودند که مرتبه کسی عظیم تر بود که مواسات
و معاونت مؤمنان بیشتر کند دیگر فرمودند که پرسیدم از کیفیت جلوس آنحضرت در مجالس فرمود که
در مجلس نمی‌نشستند و بر نمیخاستند مگر بیاد خدا و مکان مخصوص برای خود مقرر نمیفرمودند که همیشه بنشینند
هر جا که اتفاق می‌افتاد می‌نشستند و نهی میفرمودند از آنکه در مجالس از برای خود مردم جای معین قرار دهند
و اگر بمجلسی وارد میشدند در آخر مجلس می‌نشستند و مردم را نیز باین امر میفرمودند که بالا نشینی نکنند
هر یک از اهل مجلس را نوازش میفرمودند بحدی که هر یک گمان میبردند که نزد آنحضرت گرامیتر از دیگران اند با
کسی که می‌نشستند بر نمیخاستند تا رفیق ایشان بر میخاست و هر کس از آنجناب سوال مینمود بر نمیگشت
مگر باینکه حاجت او را برآورده بودند یا بقدری او را راضی کرده بودند خلق او جمیع مردم را فرو گرفته بود با
مانند پدر مهربان بودند و همه در حق نزد او مساوی بودند و مجلس آنحضرت مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود
و صدای حاضران مجلس او بلند نمیشد و عیب کسی در مجلس او مذکور نمیشد خطا و بدی از مجلس آنحضرت مذکور
نمیشد زیرا که بدی با هم نداشتند و همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند و یکدیگر را بتقوی

وباتواضع وشکستگی سر میکردند پر از تواضع و تعظیم میکردند و خورد را ترحم میکردند و کسی که حاجتی داشت
ومضطر بود او را بر خود اختیار میکردند و حق غریبان را رعایت میکردند و فرمودند که پرسیدم که سلوک
آنحضرت با اهل مجلس چون بود فرمود که با همه خوشرو و خوش خلق بودند و کسی از پهلوی آنحضرت آزاری نمیکشید
و درشتگو و تندخو نبودند و صدا بلند نمیکردند و دشنام نمیدادند و کلمه بدی از ایشان صادر نمیشد و
عیب مردم را ذکر نمیکردند و مداحی مردم نمیفرمودند و اگر بدی میدیدند تغافل میکردند و هیچ دشمنی از
ایشان مأیوس نبود و هیچ امیدواری از آنجناب ناامید نمیشد و سه چیز از خود دور کرده بودند مجادله
نمیفرمودند مگر در کلامی که در آن فایده بود و اما کاری که در آن فایده نبود متعرض نمیشدند و سه چیز را
از امور مردم ترک کرده بودند کسی را مذمت نمینمودند و عیب جویی کسی نمیکردند و لغزشهای مردم را
ازپی نمیرفتند و سخن نمیفرمودند مگر در کلامی که در آن امید ثوابی داشتند با آنکه از مثوبات بود و چون
شروع در سخن میکردند اهل مجلس چنان خاموش میشدند و سرها زیر افکنده که گویا مرغ در بالای سر ایشان
نشسته و این مثلی است در میان عربان و مردم بسیار سکوت و حرکت نکردند و چون ساکت میشدند
ایشان سخن میگفتند و در حضور آنحضرت منازعه نمیکردند و در میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند و با ایشان
در خنده و تعجب موافقت میفرمودند و اگر غریبی می آمد خلاف آداب بود را عفو میفرمودند و اگر
او بانه حرف میگفتند از وی در میگذرانیدند و صحابه را نصیحت میفرمودند که اگر صاحب حاجت بیابید
او را اعانت کنید و بمن برسانید و قبول ثنا نمیفرمودند از مداحان مگر کسی که در برابر نعمتی باندازه مدح
کند و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند تا حرف خود را اتمام نمیکرد مگر اگر از حد تجاوز میکرد و نمیگفت
او را نهی میفرمودند یا برمیخاستند فرمود که پرسیدم از سکوت آنحضرت فرمودند که سکوت ایشان
بچهار قسم بود یا بر سبیل حلم بود که در برابر بدی کاهی ساکت میشدند بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر سخن
بود و یا از برای این بود که اندازه ملاطفت را با هر یک ملاحظه میفرمودند که جمیع را در گوش دادن بسخن ایشان
و نظر کردن بسوی ایشان در یکمرتبه بدارند یا تفکر در امور دنیا و آخرت میفرمودند آنحضرت علم را با صبر

می افکندند

جمع فرموده بودند پس هیچ امری ایشان را از جا بدر نمیبرد و از هیچ چیز ناخوشی بطبعش نمی آمد و چهار
خصلت در او مجموع شده بود کارهای خیر را مداومت مینمودند که مردم پیروی ایشان کنند
و جمیع قبایح را ترک مینمودند که مردم نیز هم ترک کنند و رای خود را بکار میفرمودند در چیزی که صلاح
امت در آن بود و قیام بامری مینمودند که خیر دنیا و آخرت ایشان در آن میدانستند و کلینی بسند
معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در رسول خدا صلی الله علیه و آله سه صفت بود
که در هیچکس غیر آنحضرت نبود سایه نداشت و از هر راهی که میگذشت تا دو روز و سه روز هر که بعد از ان
میگذشت از بوی خوش آنحضرت میدانست که حضرت از این راه عبور فرموده بود و بهیچ سنگی
و درختی نمیگذشت مگر آنکه آنحضرت را سجده میکردند و تعظیم مینمودند و بسند دیگر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت در سالت پناه را در شب تاریکی میدیدند نوری از روی
مبارکش ساطع بود مانند ماه و در اخبار دیگر وارد شده است که شبهای تاریک حضرت در کوچها عبور
میفرمودند نور چهره مبارکش بر در و دیوار می تابید مانند ماهتاب و در حدیث دیگر وارد شده از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آنحضرت در هر محلی که می نشستند نوری از جانب راست و از جانب
چپ آنحضرت ساطع بود که مردم میدیدند و منقولست که یکی از زنان آنحضرت در شب تاریکی سوزنی
گم کرده بود آنحضرت داخل حجره او شدند منور روی آنحضرت سوزن را یافت و عرق مبارک آنحضرت مشک
و از گل بوهای خوش میکردند و هیچ شام تابان نمی آورد و در هر طرفی که مضمضه میفرمودند عنابه
خوشبوی میشد و هرگز مرغ از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر میدیدند چنانچه از پیش رو میدیدند
و در خواب و بیداری یکنحو می شنیدند و در بعضی اخبار آمده که چون مهر نبوت را میگشودند نورش بر نور
آفتاب زیادتی میکرد و هرگز مدفوع آنحضرت را کسی ندید و زمین فرو میبرد و هر چارپایی که سوار میشد
هرگز آن چارپا پیر نمیشد تا مردن و بر هر درختی که میگذشت آنحضرت را سلام میکرد و هرگز مگس و جانوران
بر بدن مبارک آنحضرت نمی نشست و رعب آنحضرت یکماهه راه در دلها تاثیر میکرد و از حضرت امیرالمؤمنین

منقول است که هرگز آنحضرت نان گندم تناول نفرمودند و از نان جو هرگز سه مرتبه متوالی سیر نخوردند
و چون از دنیا رحلت فرمودند زره ایشان در نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود و هیچ طلا و نقره
از آنحضرت نماند با آنکه عالم را مسخر گردانیده و غنیمتها از کفار بدست او آمده بود و در روزی بود که
سیصد هزار درهم و چهارصد هزار درهم قسمت میفرمودند چون شب سائلی می آمد و سؤال میکرد
میفرمودند والله که نزد آل محمد امشب یک صاع گندم و یک درهم و دینار نیست منقولست که بر الاغ
بی پالان سوار میشد و نعلین بدست مبارک پینه میکردند و بر اطفال سلام میفرمودند و بر روی
زمین با غلامان چیزی تناول میفرمودند و می فرمودند که بروش بندگان می نشینم و بروش بندگان
طعام میخورم و کدام بنده از من سزاوارتر است بتواضع و بندگی خدا اگر غلامی یا کنیزی آنحضرت را
بکاری میخواندند اجابت میفرمودند و عیادت مریض و فقرا میکردند و مشایعت جنازه ها مینمودند
و باسانید معتبر منقولست که ملکی از جانب خداوند عالمیان نزد آنحضرت آمد و گفت خدا
سلامت میرساند که اگر خواهی صحرای مکه را تمام از برای تو طلا میکنم سر بسوی آسمان کرد و فرمود که
خداوندا میخواهم که یکروز سیر باشم و یکروز گرسنه باشم و از تو طلب نمایم خواستم که در این رساله بذکر
قلیلی از مکارم اخلاق آنحضرت معطر گردد و اگر نه این رساله بلکه کتابها از عهده صد هزار یک از اوصاف
آنجناب بیرون نمی آید تمت حب اهل بیتی الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
یعنی بعد از اقرار رسالت محبت اهل بیت من است که خدا از ایشان هر شکی و شرکی دور گردانیده و ایشان را
معصوم و مطهر گردانیده و از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانیده بدانکه درین حدیث اشاره فرمودند
بآنکه آیه تطهیر در شان اهل بیت نازل شده و این آیه یکی از دلایل عصمت و امامت ایشان است و در کتب
اصحاب بتفاصیل این مذکور است اما بعضی از آن مطالب را در ضمن چند شور بر سبیل اجمال بظهور
میرساند شور اول در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امام نمیباشد و آن امام از جانب خدا باید که منصوب باشد
بدانکه امامت عبارتست از اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت و بجانشینی حضرت رسول

و در ضمن دلایل بوجوه بسیار ظاهر شد که صلاح ناس و هدایت ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان
بدون قیومی و رئیسی میسر نمیشود چنانکه حضرت امام رضا علیه السلام در علل ابن شاذان فرموده است
که چون خداوند عالمیان فرموده است مردم را بامری چند و تکلیف و اندازه چند از برای او امر و نواهی مقرر ساخت
و امر فرمود که ایشان از آن حدود تعدی نکنند که موجب فساد ایشان است پس ناچار است که بر ایشان
امامی بگمارد که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم نمودن زیرا که اگر چنین شخصی نباشد
هیچکس لذت و منفعت خود را از برای مفسده که بدیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است
از نفوس و طبایع مردم پس لهذا خدا امام و قیومی از برای ایشان مقرر فرمود که ایشان را منع نماید از فساد
و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه از فرق و ملت
از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سرکرده و رئیس نبوده پس چون جایز باشد که حکیم علیم خلق را فروگذارد
از امامی که مصلح احوال ایشان باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقه را در میان ایشان بعدالت
قسمت و اقامت جمعه و جماعت در میان ایشان بنماید و رفع شر ظالم از مظلوم بکند و ایضا اگر امامی در میان
مردم نباشد و حافظ دین پیغمبر نباشد هر آینه ملت مندرس شود و دین برطرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل
گردد و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم کنند و شبهها در میان مسلمانان پیدا شود زیرا که
خلق چنانچه می بینیم همگی ناقصند و در طبایع و رأیهای ایشان اختلاف بسیار است و هر یک بخواهش خود و رای خود
میخواهند پس اگر حافظ از برای دین نباشد دین بزودی باطل میشود و بسند معتبر منقولست که جمعی از اصحاب
امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آنحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و او در سن شباب
بود حضرت از او پرسید که ای هشام گفت لبیک یا ابن رسول الله فرمود که مرا خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید بصری چه بحث
کردی و عمرو از علمای اهل سنت بود هشام گفت فدای تو گردم من حیا میکنم و زبان من یارای آن ندارد که در حضور
تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که آنچه ما شما را امر میکنیم میباید که اطاعت کنید هشام گفت که من آوازه عمرو
بن عبید را شنیدم که در مسجد بصره افاده میکند به بصره رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم و دیدم که او نشسته

وحلقهٔ بزرگی بر دور او نشسته‌اند و او دو جامهٔ سیاه پوشیده یکی را لنگ کرده و دیگری را ردا کرده و مردم
از او سؤال میکردند چون داخل شدم در آخر مجلس دو زانو نشستم و گفتم ایها العالم مردی غریبم رخصت میفرمائی
که از تو سؤال کنم گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سؤال است که میکنی گفتم سؤال من
چنین است و جواب میخواهم گفت بپرس اگرچه سؤال تو احمقانه است بار دیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی
گفتم با این چه می بینی گفت رنگها و شخصها را با آن می بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید
گفت بوها با آن میشنوم پرسیدم که دهان داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت با آن سخن میگویم پرسیدم
که گوش داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت صدا را با آن میشنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم
بچه کار تو می آید گفت چیزها را با آن برمیدارم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت با آن تمیز
میکنم میان چیزهائی که وارد میشود بر این اعضا و جوارح گفتم آیا این جوارح از قلب مستغنی نمیشوند گفت نه گفتم چرا
این اعضا را با آن احتیاج است با آنکه اینها صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند هرگاه این جوارح شک میکنند
در چیزی که بوئیده یا دیده یا شنیده یا چشیده یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند و او را حکم میسازند که
آنچه معلوم است متحقق میسازد و شک را میگرداند گفتم پس خدا دل را در بدن آدمی از برای رفع شک و اختلاف
جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم ای ابی مروان انصاف بده که خدا اعضا و جوارح بدن را نگذاشته
تا امامی از برای ایشان مقرر نفرموده که آنچه درست یافته‌اند تصدیق ایشان بکند و آنچه در آن شک داشته باشند
شک ایشان را برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت و سرگردانی شک و اختلاف گذاشته و امامی
از برای ایشان مقرر نفرموده که اگر شکی بهم رسانند باو رجوع کنند که رفع حیرت از ایشان بکند پس ساکت شد
و بعد از زمانی ملتفت شد و گفت تو هشام هستی گفتم نه گفت با او همنشینی کرده گفتم نه گفت پس از اهل کجائی
گفتم از اهل کوفه ام گفت البته تو هشامی و برخاست و مرا در برگرفت و بجای خود نشانید و تا من حاضر بودم
سخن نگفت پس حضرت صادق علیه السلام تبسم فرمود و گفت ای هشام این سخن را از که آموخته بودی گفتم
یا ابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد فرمود که ای هشام آنچه بتو ملهم شده از صحف ابراهیم و موسی

نوشته شد

نوشته شده و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست که فرمود که مائیم امامان مسلمانان و حجتهای خدا
در عالمیان ... خداوند ... چنانچه ستارها امان اهل آسمانند مائیم امان اهل زمین و مائیم جماعتی که ببرکت ما خدا آسمان را نگاه میدارد که بر زمین نیفتد
و نگاه میدارد ببرکت ما زمین و اهل زمین را که با آب فرو نشود و ببرکت ما باران از آسمان بر زمین میفرستد
و بشفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکند و از برکت ما نعمتها از زمین میروید و اگر در زمین از ما امامان
نباشند زمین از هم بپاشد و اهل زمین فرو روند پس فرمودند که از روزی که خدا آدم را خلق نمود
هرگز زمین بی حجتی و خلیفهٔ نبوده یا ظاهر و مشهور بوده‌اند یا غایب و مستور و نیز از امام و خلیفهٔ خدا خالی نخواهد
بود تا روز قیامت و اگر نه این بود عبادت خدا در زمین نمیشد راوی گوید که عرض کردم که مردم از
حجت غایب چه منفعت میبرند فرمود که مانند انتفاعی که مردم از آفتاب زیر ابر می بینند و منقول است
از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که مردم را چه احتیاج است به پیغمبر و امام فرمود که
تا عالم بر اصلاح خود باقی بماند زیرا که حق تعالی عذاب را رفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر یا امام در میان
ایشان است چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرمود که خدا ایشان را عذاب نمیکند و حال آنکه تو در میان ایشان
هستی پیغمبر فرمود که ستارها امان اهل آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین چون ستارها از آسمان
برطرف شود قیامت اهل آسمان برپا میشود و مراد از اهل بیت جماعتی اند که خدا فرموده که ای گروه مؤمنان
اطاعت نمائید خدا و رسول خدا و صاحبان امر را و صاحبان امر معصومان مطهرند که هرگز گناه و معصیت
نمیکنند و مؤید و موفق و مصدقند و ببرکت ایشان روزی میخورند و بسبب ایشان شهرهای خدا معمور است
و از برای ایشان آسمان میبارد و از زمین گیاه میروید و بایشان مهلت میدهد گناهکاران را و عذاب خود را
بزودی نمیفرستد و از روح القدس هرگز جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود یعنی قرآن تمام نزد
ایشان است و معنی قرآن از ایشان میدانند و عمل بجمیع قرآن ایشان مینمایند و باسانید متواتره این مضامین
از اهل بیت علیهم السلام وارد شده و بسندهای معتبر منقولست از حضرت صادق علیه السلام که اگر در زمین
نباشد بغیر دو نفر یکی از ایشان البته امام خواهد بود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که جبرئیل بر رسول خدا نازل شد

و گفت حق تعالی میفرماید که من هرگز زمین را نگذاشتم مگر آنکه در و عالمی و امامی بود که طاعت من
و هدایت مرا بخلق میشناسانید از میان پیغمبر با پیغمبر تا باعث نجات خلق بود و هرگز شیطان را نگذارم
که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را بسوی من هدایت نماید و عارف بامر من
باشد و البته هر قوم البته هدایت کننده هست سعادتمندان را هدایت مینماید و حجت را از آیات بر
اشقیا تمام میکند و ایضا باسانید از آنحضرت منقول است که هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده
و نقصان دین را بداند اگر زیادتی در دین بکنند زیاده را پس کند و اگر کم کنند کم را تمام کند و اگر نه امور مسلمانان
مختلط و مشتبه شود و میان حق و باطل فرق نکنند و عقول سلیم بر این مضامین حکم مینماید و این اخبار
معتبره بی نهایت است و اگر کسی تفکر نماید مشتمل بر براهین حق واقع است هر یکی این احادیث و ایضا
دلایل عقلیه و وجوه نقلیه که بعضی گذشت و در کتب این باب مفصل مذکور است و ظاهر است بر این که
امامت بدون نص الهی نمیباشد و صاحب عقل مستقیم بعین الیقین میداند که خداوندی که جمیع جزئیات
احکام را حتی احکام بیت الخلا رفتن و جماع کردن و خوردن و آشامیدن را بیان فرماید و بعقل
مردم نگذارد و البته امر خلافت و امامت که اعظم امور است و موجب بقای احکام شریعت و صلاح
امت و نجات ایشان است بعقول ضعیف خلق نخواهد گذاشت و ایضا جمیع پیغمبران وصی تعیین
فرموده اند چون پیغمبر آخر الزمان وصی تعیین ننماید با آنکه شفقت بامت از جمیع پیغمبران بیشتر دارد و پیغمبران
دیگر را احتمال بعثت پیغمبران دیگر بعد از ایشان بوده و آنحضرت میدانست که بعد از او پیغمبری نخواهد بود
و ایضا معلوم است اینکه آنحضرت هرگز در ایام حیات تعیین اختیار نمیفرمود مگر اینکه خلیفه نصب میفرمود
پس در غیبت کبری و ارتحال عالم بقا چون تعیین نمیفرمود و ایضا جمیع عالم را امر بوصیت میفرمود چون خود
ترک وصیت نماید و ایضا چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد عصمت از شرایط امامت است و آن
امر باطنی است و بغیر علام الغیوب کسی بر آن اطلاع ندارد پس باید که از جانب خدا منصوب باشند و
این مضمون از حضرت صاحب الامر علیه السلام منقول است در حدیثی که بر فواید بسیار مشتمل است

لهذا اکثر

لهذا اکثر آنرا ایراد مینمائیم منقولست از سعد بن عبدالله قمی که از اکابر محدثین است که روزی مبتلا شدم
بمباحثهٔ بدترین نواصب و بعد از مناظرات گفت وای بر تو و اصحاب تو شما گروه روافض مهاجرین
و انصار را طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر نسبت بایشان مینمائید ابو بکر بسبب زود مسلمان شدن از
همهٔ صحابه بهتر بود و از بسکه پیغمبر او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد چونکه میدانست که
بعد از او خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطل گردد و حضرت علی بن ابی طالب
را بر جای خود خوابانید از برای آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسید و من این
جوابها گفتم و ساکت شدم پس گفت ای گروه روافض شما میگوئید که ابو بکر و عمر منافق بودند و حکایت
عقبه و دبها انداختن را دلیل خود می آورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی
اکراه با خود فکر کردم که اگر گویم که از طوع و رغبت بود خواهد گفت پس نفاق چه معنی دارد و اگر گویم که از اکراه
و جبر بود خواهد گفت در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور باشند از جواب ساکت شدم
و دلگیر برگشتم و طوماری نوشتم مشتمل بر چهل مسئله زیاده از مسائل مشکله و این دو مسئله را درج کردم که بخدمت
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بفرستم با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود در قم رسیدم چون او را طلب کردم
گفتند متوجه سر من رای شد از عقب او روان شدم چون باو رسیدم و حقیقت حال گفتم گفت با من بیا و از آن
حضرت سؤال کن با او رفیق شدم و چون بدر دولت سرا رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت فرمودند
داخل شدیم و احمد بن اسحق همیانی با خود داشت در میان قبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت
کیسه از طلا و نقره بود که بخدمت آنحضرت فرستاده بودند چون نظر بر روی مبارک آنحضرت انداختیم روی آنحضرت
از پرتو ماه شب چهارده بود و در حسن و صفا و نور و ضیا و بر دامن حضرت طفلی بود نشسته که از پرتو ماه
در کمال حسن و جمال و بر سرش دو کاکل بود و در نزد آنحضرت اناری بود از طلا که بجواهرهای گران بها و نگینهای
قیمتی مرصع کرده بودند یکی از بزرگان بصره از برای آنحضرت فرستاده بود و در دست آنحضرت قلم بود که
کتابت میفرمودند پس احمد همیان خود را گشود و در نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که

هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که ای مولای من آیا جایز است
که دست طاهر که از جمیع گناهان پاک است بسوی مالهای حرام و هدیهای رجس و باطل دراز کنم پس حضرت
صاحب الامر فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در میان همیان است تا حلال و حرام را از هم جدا کنم
احمد یک کیسه بیرون آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم
میباشد و شصت و دو اشرفی درین کیسه است چهل و پنج دینارش قیمت ملکی است که از پدر باو میراث رسیده
بود فروخته است و چهار دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است
حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند بگوی درین کیسهای دیگر چه چیز حرام است تا بیرون
کنند فرمود که در میان یک اشرفی است که بسکه ری بتاریخ فلان سال زده اند و تاریخش بر آن نقش بوده
و نصف نقش محو شده است و یکدینار مقراض شده است و ناقص است که یکدانگ و نیم است و حرام درین
کیسه همین دو اشرفی است و وجه حرمتش آنست که صاحب کیسه در فلان سال و فلان ماه او را در نزد
جولاهی که از همسایگان او بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی برین بگذشت دزدی آنرا برد و آنمرد
هرچند گفت ریسمان او دزد برده تصدیقش نکردند و تاوان ریسمان باریکتر از آن که دزد برده بود گرفت
و بهمان جولاه داد که بافت و فروخت و این دو اشرفی از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را
احمد گشود و دو دینار بهمان علامتها که صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پیدا گشت برداشت و باقی را
تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد صاحب الامر علیه السلام فرمود که این مال فلان است که در فلان
محله قم میباشد و پنجاه اشرفی درین صره است و ما دست باین دراز نمی کنیم پرسید که چرا فرمود بلند
که این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بوده و حصه خود را زیاده کیل کرده
و گرفته و مال آنها درین میان است حضرت امام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت این
کیسهها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم اینها حرام است پس فرمود آنجامه
که پیرزن از برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که آنرا در میان خرجین پنهان کرده ام و فراموش شده

برونهفت

برخواست که بیاورد پس آنحضرت بجانب من التفات فرمود که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم
شوق ملازمت شما مرا آورده است فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد گفتم حاضر است فرمود که
از نور چشمم بپرس و اشاره بحضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود گفتم ای مولا و ای فرزند مولا
روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
واگذاشت حتی اگر روز جمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد بنزد عایشه و فرمود اسلام و اهل اسلام را
هلاک کردی بآن غش و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت و هلاکت انداختی و
اگر دست ازین عمل بر میداری و الا ترا طلاق میگویم و گفته که بعد از وفات آنحضرت مفوض بود حضرت صاحب الامر
فرمود که چون حق سبحانه و تعالی شأن زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشان را از شرف مادر مؤمنان بودن
مخصوص ساخته حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که این شرف از برای ایشان
باقیست مادامی که مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق
بگو و از آن شرف بینداز بعد از آن پرسیدم که یابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان بحضرت
موسی میفرماید که فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى که ترجمه ظاهر لفظش آنست که
بکن نعلین خود را بدرستی که تو در وادی پاکیزه که طوی نام دارد و بدرستی که اتفاق علما بر اینست که نعلین
آنحضرت از پوست میته بود و لهذا خدا امر فرمود که بکن حضرت فرمودند که هر که این سخن را میگوید بر موسی افترا
می بندد و او را از مرتبه نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی از آن نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه
اگر نماز جایز بود پوشیدن در آن بقعه نیز جایز بود هرچند آن مکان مقدس و مطهر باشد و اگر نماز در آن جایز نبود پس
موسی حلال و حرام را نمیدانسته است و جاهل بچیزی بود که در آن نماز میتوان کرد و این قول کفر است گفتم پس تفسیر
مطلب آیه را بفرمایید فرمود که موسی در وادی مقدس قرب بود و گفت من محبت ترا از برای تو خالص گردانیده ام
و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزندانش هنوز در دلش بود و آمده بود که از برای ایشان آتش
ببرد حق تعالی فرمود که محبت ایشان را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است

و اگر در وادی ثابت قدمی پس نعلین کنایه از محبت زن است چنانچه مؤید آن نقل کرده اند که در عالم خوابها
بمثالها در نظر می آید کفش بمثال زن است و کسی که در خواب می بیند که کفش او را دزد برد زنش میمیرد یا از او
دور میشود سعد گفت دیگر پرسیدم از تأویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است
که بحضرت زکریا خبر داده است و بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله اعلام نمود و بیانش این بود که حضرت
زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدس آل عبا را باو تعلیم نماید که در شداید بآنها پناه برد جبرئیل آمد و اسمای
ایشان را تعلیم نمود پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را یاد میکرد
گریه بر او مستولی میشد چنانچه ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار
که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود و مسرور میگردم و نام آن عالی مقدار را که ذکر میکنم غمهای من هیجان
میکند و مرا از گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آنجناب را بزکریا وحی فرمود
و گفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاک عترت طاهر است و یا یزید است
که ظلم کننده و کشنده ایشان است و عین عطش و تشنگی ایشان است و صاد صبر ایشان است چون
زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را بنزد خود راه نداد و مشغول گریه و بیقراری
شد و چندین مرثیه از برای آنحضرت میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین خلق خود را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی
آورد آیا بلای چنین مصیبتی را بصاحب عزت او راه خواهی داد آیا بعلی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید
آیا چنین درد و المی را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد ازین میگفت که الهی مرا فرزندی ده
و مرا فریفته محبت او گردان پس چنان کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل حبیب تو برای
فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا یحیی را باو کرامت فرمود که مانند حضرت امام حسین علیه السلام شش ماهه
بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست که امت از برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امام اختیار
خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا مفسد احوال ایشان باشد گفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که
چه میدانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند و گاه باشد که امامی تعیین نمایند که مفسد

احوال ایشان

احوال ایشان باشد پس فرمود که از برای تایید این مطلب برای تو برهان بیان کنم که عقل تو آنرا قبول کند بگوی
پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده و ایشان را از میان خلق برگزیده و کتابها با ایشان فرستاده و اختیار جمیع
امت با ایشان داده موسی و عیسی که از جمله ایشانند آیا جایز است با وفور عقل و کمال علم ایشان یکی را
از امت اختیار کنند بگمان عقل خود و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مؤمن است
گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم مخلص و معتقد میشمرد و آخر ایشان را ظاهر شد که منافق بودند
چنانچه خدا احوال ایشان را بیان فرموده پس گاه برگزیده کسی را اختیار نماید بگمان آنکه اصلح امت است و آن افسد امت
ظاهر شود پس چه اعتماد باشد که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال بعهد چهار خلیفه قسمت
کرده اند پس یکی فاسد شد این هر چهار خلیفه محقق شد پس اگر این معنی باعث بیرون بغار بود بایست که همه را
با خود ببرد و بنا بر آنکه تو میگویی آنحضرت در باب آن سه خلیفه تقصیر کرده و شفقت بر جان ایشان ترک کرده و حق
بک شمرده و آنچه آن خصم از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که طوعا بود و اما از برای
طمع دنیا زیرا که ایشان با کفره و یهود مخلوط بودند اما بدروغ دعوت کرده بودند چون حضرت دعوی رسالت فرمود
ایشان از روی گفته یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع آنکه ولایت یا حکومت حضرت با ایشان دهد و در باطن
کافر بودند و چون در آخر مأیوس شدند با منافقین در بالای عقبه رفتند و روهای خود را بستند که کسی ایشان را
نشناسد و تا بهانه اختن که شتر آنحضرت را رم دهند و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمؤمنین علی
از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت هر یک از ایشان ولایت و حکومت بدهد چون مأیوس شدند بیعت
شکستند بعد از آن آنحضرت برخواست و حضرت صاحب الامر علیه السلام با ایشان برخواست و من تنها بیرون آمدم
احمد بن اسحق را دیدم که گریان می آید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت آنجا که حضرت فرمود پیدا نکردم بالای
بیت برو و بحضرت عرض کن پس برگشت و خندان بازگشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان جامه را
دیدم در زیر پای آنحضرت افتاده بود و بر رویش نماز میکردند سعد گفت که حمد الهی کردیم و چند روزی که در آنجا بودیم
هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و صاحب الامر را در خدمت حضرت ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد

با دو مرد دیگر از قم بخدمت آنحضرت رفتیم احمد گفت یا ابن رسول الله رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت
تو بسیار دشوار است از خدا سؤال میکنیم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
و بر فرزندت و از خدا طلب مینمایم که شأن ترا رفیع گرداند و دشمن ترا منکوب گرداند و این آخر دیدن ما
نباشد و از تو سؤال مینمایم بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی بجامهٔ که کفن خود کنم حضرت دست بر بساط کرد
و سیزده درهم بدر آورد و فرمود که این را بگیر و غیر ازین را خرج خود مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و فرزند
نیکوکار را ضایع نمیکنند سعد گفت چون برگشتیم و به سه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی
او را عارض شد که از خود مأیوس شد و چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم احمد نخعی را از اهل قم
طلبید که در حلوان میبود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید ما هر یک بجای خود رفتیم چون نزدیک
صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن علیه السلام را دیدم که میگوید خدا شما را اجر نیکو دهد در مصیبت
احمد بن اسحق و عاقبت این مصیبت را بر شما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او
از همه شما گرامیتر بود و امام و پیشوای شما بود این را گفت و از نظر ما غایب شد پس ما برخواستیم با گریه و نوحه و او را
دفن کردیم رحمه الله تعالی و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
که خدا پیغمبر خود را صد و بیست مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تأکید در باب امامت و وصایت امیر المؤمنین و امامان
علیهم السلام زیاده از واجبات دیگر فرمود و کلینی روایت کرده است از حضرت امام موسی علیه السلام که
بپدرم حضرت صادق علیه السلام گفتم چه خبر بود که حضرت امیر المؤمنین ع نامهٔ وصیت خود را که پیغمبر صلی الله علیه و آله املا میفرمود
و آنحضرت مینوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین گواه شدند فرمود که ای ابوالحسن چنین بود ولیکن چون نزدیک وفات
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رسید نامهٔ نوشته جبرئیل آورد با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل گفت یا محمد
امر کن که بیرون روند هر که نزد تست بغیر وصی تو علی بن ابی طالب علیه السلام که وصیت نامه باو تسلیم کنم و براو گواه
شوم که تو دفع وصیت باو نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای آن شد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیر ع
فرمود که از خانه بیرون روند و حضرت فاطمه در میان در ایستاده بود پس جبرئیل گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند

و میفرماید که این نامه ایست مشتمل بر آنچه با تو شرط کرده ایم و پیمان از تو گرفته بودیم از وصیت و امامت
علی بن ابی طالب علیه السلام گواهم من درین امر بر تو و ملائکه را بر تو گواه گرفته ام و من کافیم ای محمد از برای
گواهی و درین مفاصل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بلرزه در آمد و فرمود که ای جبرئیل پروردگار
من سلام است یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصها و سلام و سلامتیها از وست و سلامها همه باو برمیگردد
راست میفرماید خداوند من و نیکو فرموده نامه را بده پس تسلیم نمود و جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی این عهدیست که خدا اقرار کرده بود و پیمان و شرطیست که از من
گرفته بود و امانت او نزد من بود و تبلیغ رسالت او کردم و ادای امانت نمودم حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که من گواهی دهم برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که رسالتهای خداوند خود را تو رسانیدی و خیرخواهی امت
کردی و آنچه فرمودی همه را راست گفتی گواهی میدهد برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من جبرئیل
گفت که من بر راستی گفتار هر دو گواهی میدهم آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی وصیت مرا
برگرفتی و قبول کردی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی بآنچه باین وصیت نامه ترا
امر کرده اند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر من است ضمان اینها
و بر خداست که مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای اینها نمایم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که یا علی میخواهم بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم که در روز قیامت برای من گواهی بدهند حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که گواه بگیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه
مقربین حاضر شدند که گواه شوند ایشان میان من و تو فرمود که پدرم و مادرم فدای تو باد ایشان را گواه
بگیر و من نیز ایشان را گواه میگیرم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جملهٔ چیزهایی
که بامر الهی بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شرط کرد این بود که یا علی وفا کنی بآنچه درین نامه نوشته است
از دوستی که هر که دوست خدا و رسول خدا باشد دوستی با او و بیزاری از آن که دشمن خدا و رسول خدا
باشد و بیزاری نمودن از ایشان با صبر و خشم فرو خوردن و صبر بر غصب کردن حقت و غصب نمودن خمست

و نگاهداشتن گفت بلی یا رسول الله قبول کردم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بحق خدائی که دانه را شکافته
و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده که شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله میگفت که
بشناسان بعلی که حرمتش را باطل خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و بگوی که ریش خواهد
شد در راه دین و ریشش بخون سرش سرخ رنگ خواهد شد و فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش
شدم چنانچه برو در افتادم و گفتم بلی و راضی شدم و صبر خواهم کرد و صبر خواهم کرد هر چند حرمت من ضایع شود و
سنتهای پیغمبر معطل شود و کتاب دریده و ضایع شود و کعبه خراب شود و ریشم بخون سرم خضاب شود
صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم کرد تا بسوی او بیایم آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه
و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و ایشان را نیز خبر داد بمثل آنچه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبر داد
و از ایشان پیمان گرفت ایشان نیز قبول نمودند آنحضرت جواب دادند پس وصیت نامه را مهر کردند بمهرهای
طلای بهشت که آتش بآن نرسیده بود و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام سپردند راوی میگوید که بحضرت
امام موسی علیه السلام عرض نمودم که پدر و مادرم فدای تو باد نمیفرمائی که در آن وصیت نامه چه نوشته بود
حضرت فرمود که سنتهای خدا و رسول خدا و احکام ایشان بود پرسیدم که آیا در آن وصیت بود که آن
کافران غصب خلافت خواهند کرد و مخالفت امیر المؤمنین علیه السلام خواهند نمود فرمود که جمیع اینها بود حرف
بحرف مگر نشنیده این آیه را که اِنّا نَحنُ نُحیِی المَوتی وَ نَکتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُم وَ کُلَّ شَیءٍ
اَحصَیناهُ فی اِمامٍ مُبین ترجمه اش بقول مفسرین اینست بدرستی که ما زنده میگردانیم مردگان را در
روز بعث و جزا و مینویسیم آنچه پیشتر فرستاده اند از عملهای نیک و بد و نشانهای قدم ایشان را تا آثار افعال
ایشان بعد از آن هر چه میماند مینویسیم و همه چیز را از بد و نیک شمرده ایم و بیان کرده ایم در امام مبین بعضی
گفته اند امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند نامهٔ اعمال است و در بعضی احادیث بحضرت امیر المؤمنین ع
تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامهٔ وصیت است آنگاه فرمود والله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین
و فاطمه علیهما السلام فرمود آیا فهمیدید آنچه شما را گفتم و قبول کردید ایشان گفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر خواهیم کرد

بر آنچه ما را بخشم آورد و موجب آزار ما باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبرش صلوات الله علیه پیش از وفات او وحی فرمود که یا محمد این وصیت تست بنجبای
اهلت فرمود که کیستند نجبا ای جبرئیل گفت علی بن ابی طالب و فرزندانش و بر نامه مهرها از طلای بهشت بود
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن کتاب را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام داد و امر فرمود که مهر اول را بردارد
و بآنچه در تحت آن است عمل نماید آنحضرت چنین کرد و آنچه کرد از روی نامهٔ الهی بود و در هنگام وفات
بحضرت امام حسن علیه السلام تسلیم نمود و آنحضرت مهر دیگر را برگرفت و بآنچه در تحت آن بود عمل نمود پس بحضرت
امام حسین علیه السلام تسلیم نمود آنحضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی شهادت
که ایشان میباید البته با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروش پس آنحضرت چنین کرد و نامه را بعلی
بن الحسین داد آنحضرت مهر خود را گشود نوشته بود که سر در پیش افکن و خاموش شو و ملازم خانه خود باش
و متعرض کسی مشو تا مرگ ترا دررسد آنحضرت چنین کرد و نامه را بامام محمد باقر علیه السلام داد چون مهر
برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچکس بتو ضرری نخواهد
رسانید پس آن نامه را بامام جعفر صادق علیه السلام داد و آنحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را
حدیث کن و فتوی بیان فرما و علوم اهل بیت خود را پهن کن و تصدیق پدران شایسته خود را بمردم
رسان و از غیر خدا اندیشه مکن و مترس که تو در حرز و امان خدائی و همچنین هر یک بدیگری تسلیم مینمودند
و بمقتضای آن عمل مینمایند تا قیام مهدی آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین

مقصد دوم در بیان عصمت

بدانکه فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد آنست که امام میباید از اول عمر تا آخر عمر از گناهان صغیره و کبیره
معصوم باشند و اهل سنت چون میدانستند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیت امامت خلفای ایشان بر هم
میخورد میگویند عصمت در امامت شرط نیست و بر بطلان این معنی دلایل عقلی و سمعی بسیار است اول آنکه بر صاحب عقل
مستقیم پوشیده نیست که چنین شخصی واجب الاطاعه که جمیع امور دین و دنیا باو باشد البته باید معصوم باشد
در علم و عمل و الا فایده مرتبه امامت کما ینبغی بظهور نخواهد آمد و آن شخص نیز محتاج خواهد بود بامامی و رهنمائی

ورنه از انصاف روشن ظاهر است و از امامتش خلل بسیار در دین بهم رسد زیرا که از فتاوی غلطش ممکن است
بدعتها منتشر گردد و احکام دین متروک شود و بسیار باشد که مفاسد عظیم بظهور آید که هیچ وجه اصلاح پذیر
نباشد مثل آنکه غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بکسی که قابل خلافت و امامت نیست و مرتکب امور
منافی امامت بظهور آید پس اگر امت متعرض شوند موجب انهدام دین است و اگر قصد عزلش کنند
منازعه و مشاجره عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود چنانچه در واقعه کشتن عثمان
و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج بظهور آمد تا آنکه کار امامت و نیابت خدا و رسول خدا بمعاویه
و یزید و امثال ایشان جماعه ظالمان بی دین قرار گرفت و آن قسم ظلمها بر اهل بیت رسالت و سایر اهل
اسلام جاری شد و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که آنچه مردم را بآن امر کند و خود بفعل نیاورد
و آنچه از آن نهی کند از و بظهور آید و لهذا حق تعالی در قرآن مکرر این قسم جماعت را مذمت و توبیخ فرموده
و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر میباشد و فخر رازی در تفسیر آیه اولو الامر گفته است که این آیه
دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولو الامر و اولوا العزم می آید که هم امر بطاعتشان شده باشد
و نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرام است و هم چنین در تفسیر آیه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
گفته است که مراد از صادقین معصومین اند و خدا در آیه تطهیر از عصمتشان خبر داده چنانچه بعد از این بیان
خواهد شد و اکثر مفسرین در آیه لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت
امام دارد زیرا که حضرت عزت تعالی شانه بحضرت ابراهیم وحی فرمود که إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
یعنی ترا از برای مردم امام گردانیدیم حضرت ابراهیم درخواست نمود که بعضی از درجات ذریت من نیز
این شرف و کرامت را [illegible] خطاب رسید که عهد خلافت و امامت بظالمان نمیرسد و هر فاسقی ظالم است
بر نفس خود چنانچه خدا مکرر ظالمان و فاسقان را بظلم وصف کرده

تنویر سیم

بدانکه احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شان اهل بیت رسالت نازل شده که آل عبا باشند و موافق بعضی
از احادیث جمیع ائمه داخلند و صاحب کشاف که از متعصبین علمای اهل سنت است در قصه مباهله ذکر کرده

که چون حضرت

که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصارای نجران را بمباهله خواند ایشان مهلت طلبیدند و چون با یکدیگر
خلوت کردند عاقب که صاحب رای ایشان بود گفتند چه مصلحت میدانی گفت والله ای گروه نصاری
شما دانسته اید که محمد پیغمبر و فرستاده خداست و او در بیان احوال عیسی حق را بر شما ظاهر ساخت والله هیچ
قومی با پیغمبر خود مباهله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاک نشدند و اگر مباهله کنید البته هلاک خواهید شد
و اگر بسیار اهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن ابا دارید با او مصالحه نمایید و باز
گردید چون صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را در بر گرفت و دست حضرت
امام حسن علیه السلام را گرفت و حضرت علی و فاطمه را از پی خود روان کرد و فرمود که چون من دعا کنم شما آمین
بگویید پس اسقف نجران گفت که ای گروه نصاری من روی چندی می بینم که خدا اباء ندارد اگر کوهی را از جا بکند
با ایشان مباهله نکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی نخواهد ماند تا قیامت پس بخدمت
حضرت آمدند و گفتند ما با تو مباهله نمی کنیم تو بر دین خود باش و ما بر دین خود حضرت فرمود که اگر مباهله
نمیکنید مسلمان شوید ابا کردند فرمود که پس با شما جنگ میکنیم گفتند که ما طاقت جنگ نداریم که با عربان
جنگ کنیم ولیکن با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و بدین ما کار نداری ما بتو هر سال دو هزار حله در ماه صفر
بدهیم و هزار حله در ماه رجب و سی زره نفیس هر سال بدهیم حضرت باین نحو با ایشان مصالحه فرمود و گفت
والله که هلاک بر اهل نجران مشرف شده بود و اگر میل مباهله میکردند هم مسخ میشدند و بصورت میمون
و خوک بر می آمدند و این صحرا هم برایشان آتش میشد و خدا جمیع اهل نجران را هلاک میکرد حتی مرغی که بر بالای
درختان بود و بر نصاری سال نمیگذشت که همه هلاک میشدند و باز صاحب کشاف از عایشه روایت کرده
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبایی پوشیده بود از موی سیاه و حضرت امام حسن
نزد آنحضرت آمد او را داخل عبا کرد و بعد از آن حضرت امام حسین آمد او را نیز داخل عبا کرد پس حضرت فاطمه و علی
آمدند ایشان را نیز داخل عبا کرد و این آیه را خواندند که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا بعد از آن صاحب کشاف گفته است که چرا این جماعت را در مباهله داخل کرد و جواب

میگوییم از برای آنکه این یکی دلالت بر حقیقت و اعتقاد بر راستی او بیشتر میکرد از آنکه دیگران را داخل کند زیرا که
عزیزترین خلق را نزد خود در معرض مباهله و نفرین در آورد و اکتفا بر خود نکرد و بشهایی که آدمی خود را
هلاک میدید و این قسم اعزه را حفظ [illegible] میکند و در موطای مالک که امام اهل سنت است روایت شده است از انس که
چون آیه تطهیر نازل شد قریب شش ماه رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام رفتن بنماز صبح در خانه فاطمه میگفت
که الصلوة یا اهل البیت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
و در صحیح ابو داود [illegible] نیز بهمین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری از جزو چهارم روایت کرده
بنحویکه صاحب کشاف روایت کرده و در صحیح مسلم و در صحیح ابی داود و جمع بین الصحیحین حمیدی هم باین
مضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از سعد وقاص
چنین روایت کرده که چون آیه مباهله نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواند و حضرت علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام را گفت که خداوندا اینها اهل بیت منند و در محل دیگر نیز بهمین مضمون روایت
کرده و [illegible] ابی داود و در صحیح خود از ام سلمه که گفت آیه تطهیر در خانه من نازل شد و در آنخانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بود و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین و من بر در خانه نشسته بودیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان
گلیمی پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان دور گردان و برطرف کن رجس و
گناه را از ایشان و پاکیزه گردان از بدیها ایشان را من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو نیستم فرمود که
تو از زنان منی و عاقبت تو بخیر است این مضمون و قریب باین مضمون در اکثر کتب ایشان آمده است
و طرق متعدده و تعداد آنها موجب تطویل است و دلالت این آیه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است
محققین مفسرین رجس را در این آیه بگناه تفسیر کرده اند و تطهیر ظاهر است که مراد از آن پاک گردانیدن است
از بدیها و عیبها و قبایح و از سیاق آیه و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد از جمیع بدیها است و اراده که درین آیه
وارد شده اراده حتمی است [illegible] و هر گاه عصمت ظاهر شد و ثابت گردید دروغ بر ایشان روا نیست و
شده است که دعوی امامت کرده اند پس دعوی ایشان بر حق باشد و تفصیل این سخنان از این مقام گنجایش

ندارد

ندارد **تنویر چهارم** در بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم السلام ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر
از آبای کرام او علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که محبت من
و اهل بیت من نفع کند در هفت موطن که اهوال آنها عظیم است در هنگام مردن و در قبر و در روز
مبعوث شدن و در هنگام که نامها بدست راست و چپ داده شود و در هنگام حساب و در نزد میزان و
اعمال می سنجند و در نزد صراط و روایت کرده است از حارث همدانی که روزی بخدمت حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام رسید که چه چیز ترا باینجا آورده گفتم محبت تو یا امیرالمؤمنین فرمود که یا حارث
تو مرا دوست میداری گفتم بلی والله یا امیرالمؤمنین فرمود وقتی که جانت بگلو میرسد مرا خواهی
دید چنانکه میخواهی و چون بینی مرا که دشمنان خود را از حوض کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد و چون
بینی که بر صراط میگذرم و علم حمد بدست منست و پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله روم چنان مرا خواهی
دید که مشعوف گردی و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است و او از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و او
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود یا علی محبت تو در دل هر کس که قرار گیرد اگر او یک قدم از صراط بلغزد البته
قدم دیگر او ثابت میماند تا او را خدا بسبب محبت تو داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که محبت ما اهل بیت گناهان را میریزد چنانچه باد تند برگ را از درختان بریزد و باسانید معتبره
از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار کسند
که من در روز قیامت شفاعت ایشان کنم اگر چه با گناه اهل زمین آمده باشند کسی که اعانت اهل بیت من بکند
و کسی که قضای حوایج ایشان کند در هنگامی که مضطر باشند و کسی که بدل و زبان ایشان را دوست دارد
و کسی که بدست دفع ضرر از ایشان بکند و ایضا از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که ما اهل بیت را دوست دارد خدا او را دوست دارد و در روز قیامت با من مبعوث گردد و خوف
نداشته باشد و در کتاب بصایر الدرجات از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی امت مرا در عالم ارواح بمن نمودند کوچک و بزرگ ایشان را دیدم و ترا و شیعیان ترا دیدم و از

تو و شیعیان

برای شما استغفار کردم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه بفرما فرمود که یا علی
تو از قبرها بیرون خواهید آمد و رویهای شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع غمها و شدتها از شما برطرف خواهد
شد و در سایه عرش الهی خواهید بود و مسرور خواهید بود و مردم دیگر خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و مردم
اندوهناک خواهند بود و شما نخواهید بود و مسرور خواهید بود و از برای شما خوان نعمتهای الهی می آورند
و مردم مشغول حساب خواهند بود و باسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که پیغمبر فرمود که
یا علی هر که ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود و در درجه ایشان باشد در روز قیامت و کسی که بمیرد و دشمن تو
باشد اگر خواهد یهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی بمیرد و فرمود اول چیزی که در روز قیامت از مردم سوال خواهند کرد
محبت ما اهل بیت خواهد بود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که والله که در آسمان
هفتاد صنف از ملائکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند بعدد هر صنفی از ایشان از احصا نتوانند نمود
و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه از میثم تمار که از اصحاب ابرار حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بود روایت کرده که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم فرمود که نیست
بنده که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد مگر آنکه چون صبح میکند دوستی ما اهل بیت را در دل خود می یابد
و نیست بنده که خدا بر او غضب کرده باشد مگر آنکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود می یابد پس ما چون
صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت دوستان خود و میدانیم دشمنی دشمنان خود را و چون دوست ما صبح میکند
منتظر رحمت الهی است و دشمن ما که صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده است که همین که بمیرد داخل جهنم
شود و بدرستی که درهای رحمت الهی از برای دوستان ما باز است گوارا باد ایشان را رحمتهای الهی و وای بر
حال دشمنان ما و دوست ما نیست کسی که دشمن ما را دوست دارد و دوستی ما و دوستی دشمنان
ما در یک دل جمع نمیشود کسی که ما را دوست دارد باید که دوستی را از برای ما خالص کند چنانچه نقره را از غش
خالص میکنند مائیم نجیبان و برگزیدهای خداوند و ما فرزند پیغمبریم و مائیم وصی اوصیا مائیم حرب و یاور خدا
و رسول و آنانکه با ما محاربه میکنند گروه شیطانند پس کسی که خواهد حال خود را در محبت ما بداند دل خود را امتحان

کند اگر محبت

کند اگر محبت دشمنان ما در دل خود یابد بداند که جبرئیل و میکائیل دشمن اویند و خدا دشمن کافر است و روایت
کرده از ابی عبدالله جدلی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بحسنه که هر که آن را ادا
باشد در روز قیامت او را ترس نباشد و خبر دهم بگناهی که هر که داشته باشد او را باتش اندازند گفتم بلی فرمود
که آن حسنه محبت ما اهل بیت است و آن گناه دشمنی ما اهل بیت است و از سلمان رحمه الله روایت کرده که روزی در خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سنگریزه در دست مبارک داشت بدست آنحضرت داد سنگریزه بسخن آمد و گفت لا اله الا الله و محمد رسول الله
راضی شدم به پروردگاری خدا و پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله و بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام حضرت
رسول فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و ولایت علی بن ابی طالب راضی باشد او از خوف و عذاب
خدا ایمن است و ابن بابویه بسندهای معتبر بسیار از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که او روایت
کرده از پدران بزرگوارش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل
و اسرافیل از لوح و لوح از قلم و او از خداوند عالمیان که فرموده ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام حصن و قلعه
من است هر که داخل آن حصن شود از عذاب من ایمن است و باسانید بسیار در کتب شیعه و سنی از رسول خدا
صلی الله علیه و آله منقول است که اگر مردمان بولایت علی مجتمع میشدند خدا جهنم را خلق نمیفرمود و در روایت
انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالمیان جمعی را مبعوث خواهد گردانید که رویهای ایشان
از نور باشد و بر کرسیها از نور خواهند نشست و جامها از نور خواهند پوشید و در سایه عرش الهی خواهند بود
مانند پیغمبران و پیغمبران نخواهند بود و بمنزله شهدا و همگی شهید نخواهند بود و بعد از آن دست بر سر حضرت
امیر المؤمنین گذاشت و فرمود که این و شیعیانش چنین خواهند بود و شیخ طوسی رحمه الله باسانید معتبره
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امام رضا علیه السلام از آبای اطهار خود علیهم السلام روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که چون در روز قیامت خدا از حساب خلایق
فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید و من بتو تسلیم نمایم و گویم هر که را خواهی بجهنم فرست و

و هر که را خواهی به بهشت فرست و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که چون قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق ببینند و حضرت امیر المؤمنین علی
بر آن منبر برآید و ملکی بر دست راست او بایستد و ملکی بر دست چپ او و ملک دست راست ندا کند
ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است که هر که را میخواهد داخل بهشت میگرداند و هر که را میخواهد داخل جهنم میکند
و از عبدالله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که چون روز قیامت شود بیایی تو بر اسبی از نور سوار و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی آن
دیدها را خیره گرداند پس ندا از رب العزت برسد که کجاست خلیفه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله تو گویی
منم پس ندا فرماید که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن تویی قسمت کننده
بهشت و دوزخ و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که روزی
با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک کعبه نشسته بودیم مردی پیدا شد پیر و از پیری پشت او خم شده و
ابروهایش بالای چشمهایش افتاده و عصا در دست و کلاه سرخی در سر و پیراهن مویی پوشیده بنزدیک
حضرت آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو رد شد و عمل تو فایده
ندارد و پشت گرداند و رفت حضرت فرمود که یا ابوالحسن شناختی این مرد را گفتم نه فرمود که شیطان
ملعون بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از پی او دویدم و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست
بر گلویش فشردم گفت دست از من بدار ای ابوالحسن که مرا تا قیامت مهلت داده اند والله یا علی من ترا
دوست میدارم و هر که دشمن تست با پدرش شریک شده ام در نطفه او یا در رحم او و حرام زاده است پس گذاشتم
و او را رها کردم و منقول است از سلمان رحمه الله که روزی شیطان گذشت بر جماعتی که مذمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام میکردند نزد ایشان ایستاد پرسیدند که کیستی گفت من ابو مره ام گفتند شنیدی که ما
چه گفتیم گفت بدا بحال شما ناسزا بمولای خود علی بن ابی طالب میگویید ایشان گفتند چه دانستی که او مولای تست
گفت از گفته پیغمبر شما که گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست دوست دارد آن را که علی را دوست دارد

و دشمن دارد

و دشمن دارد هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را فرو گذارد و یاری نکند
ایشان گفتند که تو از شیعه اویی گفت نه ولیکن او را دوست میدارم و هر که دشمن اوست در مال و فرزند ایشان
شریک میشوم گفتند ای ابو مره از فضیلت او چیزی میدانی گفت بشنوید از من ای گروه ناکسان و قطاعان و
مارقان که پیمان او را شکستید و با او بظلم خروج کردید و از دین بدر رفته اید بدرستی که من عبادت
خدا کردم در میان جنیان دوازده هزار سال چون خدا ایشان را هلاک گردانید از تنهایی خود در زمین
شکایت کردم مرا باسمان عروج فرمود و دوازده هزار سال در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم روزی
مشغول تسبیح و تقدیس بودم نوری شعشعانی بسیار بر ما گذشت ملائکه بسجده افتادند و گفتند سبوح قدوس این نور
ملک مقربی است یا نور پیغمبر مرسلی است ندا از جانب رب العزت رسید که نور طینت علی بن ابی طالب است
و منقول است از ابو هریره که شخصی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت فلان شخص بتجارتی
رفت با مایه کمی و چنین رفت و مال بسیار آورد و زود برگشت که محسود خویشان و دوستان شده است
حضرت فرمود که مال دنیا هر چند زیاده میگردد بلا و محنت صاحبانش زیاده میگردد و محبت آخرت کم
میگردد از روی حال صاحبان اموال مکنید مگر کسی که در راه خدا صرف نماید بعد از آن فرمود که میخواهید شما را
خبر دهم از کسی که مایه اش از آن سوداگر کمتر بوده و زودتر برگشته و غنیمت و فایده بهم رسانیده و آنچه بهم رسانیده
در خزانهای عرش الهی از برای او حفظ کرده اند صحابه گفتند بفرما یا رسول الله فرمود نظر کنید باین شخص که می آید
دیدیم ژنده پوشی از انصاری آید فرمود که امروز ثواب این مرد را بالا برده اند که اگر جمیع اهل آسمان و زمین
آن ثواب را قسمت کنند حصه کمتر ایشان خواهد بود که گناهانش آمرزیده شد و بهشت او را واجب شد صحابه از او
پرسیدند که امروز چه کار کرده بشارت باد ترا کرامت الهی آن شخص گفت کاری بغیر از این نکرده ام که از برای
حاجتی از خانه بیرون آمدم چون دیر شده بود گمان کردم که از کار فوت شده است با خود گفتم که بعوض این
حاجت میروم که نظر بروی علی بن ابی طالب اندازم چون از حضرت رسول شنیده بودم که نظر کردن بروی
علی عبادتست حضرت فرمود که بلی والله عبادتست و چه عبادتی ای عبدالله میرفتی که دیناری از برای

روزی عیال خود تحصیل تمام از تو فوت شد و بعوض آن نظر بر روی علی کردی از روی محبت و فضیلت او را
او را امید داشتی و این از برای تو بهتر شد از آنکه تمام دنیا طلای سرخ شود از برای تو و در راه خدا بدهی و
شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در آن راه کشیده در حق هزار کس که همه بشفاعت تو از آتش جهنم آزاد
خواهند شد **تنویر پنجم در بیان آنکه** صحت عبادات مشروط است باعتقاد امامت ائمه اثنا عشر و بدون آن
آن ثمره نمی بخشد بلکه باعث عقاب میشود و این معنی اجماع علمای شیعه است و احادیث درین باب متواتر است
چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون بنده را در مقام
حساب نزد خدا ایستاده میدارند اول چیزی که از و سؤال میکنند نماز و روزه و زکوة و حج و ولایت ما اهل بیت است
پس اگر اقرار کرده و بر آن حال مرده نماز و روزه اش و زکوة و حجش را قبول میکنند و اگر اقرار بولایت ما نکرده هیچ عمل از
اعمال او را قبول نمیکنند و بسند معتبر دیگر نیز از آنحضرت روایت کرده است که جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
نازل شد و گفت خداوند عالم سلامت میرساند که آسمانهای هفت گانه و زمین های هفت گانه و آنچه بر روی
آنها خلق کرده ام هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابراهیم خلق نکرده ام اگر بنده مرا درانجا از آن روزی که آسمانها
و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم و در حدیث
دیگر وارد شده که خدا وحی فرمود بحضرت محمد صلی الله علیه و آله که یا محمد اگر بنده مرا عبادت کند تا از هم
و مانند مشک پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت باشد او را در بهشت جا ندهم و او را بسایه عرش خود در نیاورم
و منقولست از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی
که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر بنده در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از او قبول نکند تا ولایت
مرا و اهل بیت مرا نداشته باشد و از ابو حمزه ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسید از ما که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است گفتیم که خدا و رسول خدا و فرزندان رسول خدا
بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعهای زمین میانه رکن حجر و مقام ابراهیم است اگر کسی بقدر عمر نوح
در میان قوم خود مانده هزار کم پنجاه سال عمر کند و در آن موضع عبادت کند که روزها را بروزه و شبها را بعبادت

گذرانند و خدارا

گذراند و خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند آن عبادت هیچ نفعی نخواهد کرد او را و حدیث از طرق شیعه
و سنی متواتر است که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد کافر مرده است و بمرگ جاهلیت و کفر مرده است
تنویر ششم در بیان بعضی از صفات و علامات امام و شرایط امامت باید دانست که چون احکام دین و دنیای
امت منوط بحکم امام است باید که عالم باشد باحکام دین و واقف باشد بر خصوصیات آیات قرآنی از محکم و متشابه
و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و همچنین بر اخبار نبوی و بالجمله باید عالم بجمیع علوم باشد و باید که کمال
شجاعت داشته باشد تا از عهده مجاهده با اعدای دین بر تواند آمد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول
بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا قبیح است عقلا چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده
که أَفَمَن یَهْدِی إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لَّا یَهِدِّی إِلَّا أَن یُهْدَىٰ یعنی آیا کسی که هدایت
میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه او را متابعت نمایند یا آنکس که هدایت نماید مگر وقتی که او را هدایت
کنند و دیگران او را هدایت نمایند و چگونه جایز باشد و حال آنکه علم سرمایه فضل و کمالیت و لهذا حق تعالی بیان
افضلیت آدم صلوات الله علیه را بر ملائکه بعلم فرمود و باین سبب او را مسجود ملائکه گردانید و همچنین طالوت را
بحقیقت زیادتی علم و قوت بدن از قوم خود برگزید چنانچه ظاهر است از آیه کریمه که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ
عَلَیْکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و ایضا در بیان رتبه علما فرموده است که هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ
یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ یعنی آیا مساوی اند جماعتی که عالمند و جماعتی که عالم نیستند و اگر کسی بنظر دقت
تامل نماید میداند که امام در جمیع صفات و کمال می باید که بر امت افضل باشد چه غرض اصلی از وضع شرایع دین و تکالیف
تکمیل افراد انسان است و نجات ایشان از نقایص و فایز گردانیدن بسعادات و کمالات و چون امام بنیابت
پیغمبر مرشد طریقه کمال است باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این فایده مترتب شود
باتفاق ائمه علیهم السلام که در علم و کمالات بر جمیع اهل عصر خود زیادتی داشته باشند و ابن بابویه رحمه الله بسند قوی
از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده است که امام را چند علامت است و آن اینست که از همه مردم اعلم
و از جمیع اهل عصر پرهیزکارتر و بردبارتر است و در شجاعت و سخاوت از همه در پیش است و عبادتش

بیشتر است و ختنه کرده متولد میشود و در هنگام ولادت خون و کثافت با او نمی باشد و از عقب سر می بیند چنانچه
از پیش می بیند و او را سایه نمی باشد و چون متولد میشود دست بر زمین میگذارد و آواز بشهادتین بلند
میکند و محتلم نمیشود و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و از آنچه واقع میشود در خواب مطلع
میباشد و ملک با او سخن میگوید و زره رسول خدا بر قامتش درست می آید و هرگز بول و غایطش را کسی
ندیده است زیرا که زمین را خدا ایشان موکل ساخته است که آنرا فرو برد که کسی نه بیند و از مشک خوشبوتر است
و اولی است بمردم از جان ایشان یعنی جان خود را میباید فدای جان ایشان کنند و بر مردم مهربانتر است
از پدر و مادر ایشان و تواضع و فروتنی از برای خدا از همه کس بیشتر میکنند و آنچه از امور خیر که مردم را امر
میفرمایند خود بیشتر از دیگران عمل مینمایند و هرچه مردم را منع مینمایند خود زیاده از دیگران اجتناب میکنند
و دعای ایشان مستجاب میباشد حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کنند دو نیم شود و سلاح و حربه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نزد ایشان میباشد و ذو الفقار نزد ایشان میباشد و نزد ایشان میباشد صحیفه که نامهای شیعیان
که تا روز قیامت بهم میرسند در آن صحیفه است و صحیفه دیگر هست که نام دشمنان ایشان که تا روز دنیا
بهم خواهند رسید در آن نوشته است و جامعه نزد ایشان هست که آن نامه است که طولش هفتاد ذراع است
که جمیع آنچه بنی آدم بآن محتاجند از احکام الهی در آن هست و جفر اکبر و اصغر که یکی از پوست بز است و دیگری
از پوست گوسفند و در آنها جمیع علوم هست حتی ارش خدشه که کسی در بدن کسی بکند و حتی یک تازیانه و نیم تازیانه
و ثلث تازیانه و مصحف فاطمه در نزد ایشان است و کلینی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که امام را ده علامت است متولد میشود پاکیزه و ختنه کرده و چون بزمین می آید کف بر زمین میگذارد و آواز
بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دلش بخواب نمیرود و خمیازه و کش و قوس نمیکند و از عقب می بیند چنانچه
از پیش می بیند و مدفوعش از مشک خوشبوتر است و زمین موکل است که بپوشاند و فرو برد آنرا و زره
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را میپوشد موافق قامتش می آید خواه بلند باشد و خواه کوتاه باشد
از و بلندتر میباشد و پیوسته ملک با او سخن میگوید تا از دنیا برود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از

ابو بصیر

ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم و گفتم فدای تو شوم
امام را بچه چیز میتوان شناخت فرمود که بچند خصلت اما اول آنکه پدر او مردم را بامامت او خبر داده و نصب کرده
و او را از برای امامت که حجت بر مردم تمام شود همچنانکه حضرت پیغمبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را نصب فرمود
دیگر آنکه از هرچه پرسند جواب گوید و عاجز نشود و اگر نپرسند خود بیان فرماید و مردم را خبر دهد بآنچه در فردا
واقع شود و بهمه زبانی با مردم حرف گوید بعد از آن فرمود که بنشین که تا بتو علامتی برای امامت خود
بیان نمایم که خاطرت مطمئن شود درین حال مرد خراسانی از در درآمد و بعد از آنحضرت سؤالی کرد حضرت
بفارسی جواب داد خراسانی گفت که من بزبان خود سؤال نکردم بگمان اینکه نمیدانی فرمود که سبحان الله
اگر من ترا بزبان تو جواب نتوانم گفت پس بر تو چه زیادتی خواهم داشت پس با من گفت که ای ابو محمد
امام را مخفی نیست زبان هیچیک از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی را میداند و باین علامتها
امام را میتوان شناخت پس اگر اینها در او نباشد امام نیست و از ابی بصیر منقولست که از حضرت امام رضا
علیه السلام پرسیدیم که بچه چیز امام را میتوان شناخت فرمود که بچند علامت یکی آنکه بزرگتر فرزند باشد و فضل
و علم داشته باشد و هر کس که بمدینه آید و بپرسد که پدرش کرا وصی کرده گویند که او را و فرمود که سلاح و شمشیر
پیغمبر در میان ما از بابت تابوت است در بنی اسرائیل که در هر خانه که بود پیغمبری در آنجا بود و منقولست
از عبد الله بن ابان که عرض کردم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام که از برای من و اهل بیت من دعا
کن فرمود که مگر نمیکنم والله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود راوی گوید که این بر من بسیار
عظیم نمود فرمود که مگر نخوانده این آیه را که بگوی ای محمد بکنید آنچه میکنید که عنقریب است که خدا و رسول خدا
و مؤمنان عمل شما را می بینند والله که علی بن ابی طالب و ائمه فرزندان اویند کلینی از ابو بصیر روایت
کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام هزار باب از علم تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشد گفتم اینست علم
ریزه را افکند و فرمود که این علم عظیم است اما همین نیست ای ابو محمد جامعه نزد ما است گفتم فدای تو گردم جامعه

[بر فرموده]

کدام است فرمودند که نامه‌ایست طولش هفتاد ذرع است بذراع رسول صلی الله علیه وآله که آنحضرت
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدست خود نوشته و در آن هر حلال و حرامی و هر چه مردمان احتیاج
دارند هست حتی ارش خراشیدن بدن و دست بر من گذاشت و فرمود که رخصت میدهی گفتم من
بنده تمام توام آنچه خواهی بکن پس بدن مرا فشرد و گفت حتی ارش این در انجاست گفتم والله که علم اینست
فرمود که همین نیست پس بعد از ساعتی فرمود که جفر در نزد ماست و مردم چه میدانند که جفر چیست گفتم که جفر
کدام است فرمود که ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علم جمیع علمای
گذشته در آن هست گفتم که والله که اینست علم فرمود که نزد ماست مصحف فاطمه و مردم چه میدانند که چیست
مصحف فاطمه گفتم بیان فرما فرمود مصحفی است سه برابر قرآنی که شما دارید و یک حرف از قرآن شما در آن
نیست گفتم والله که این علم است فرمود که همین نیست بعد از زمانی فرمود که علم گذشته و آینده تا
روز قیامت نزد ماست گفتم فدایت گردم اینست علم فرمود که همین نیست علم گفتم پس دیگر چه چیز است
فرمود که عمده علمی است که روز بروز و ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیگر از
حماد بن عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که زنادقه در سال صد و بیست
و هشت ظاهر خواهند شد در مصحف فاطمه چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی روی نمود که خداوند قدر آنرا [میدانست]
انگاه خدا ملکی را فرستاد که تسلی آنحضرت بفرماید و قصه از برای او بخواند پس آن ملک میگفت و حضرت امیرالمؤمنین
مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن کتاب چیزی از حلال و حرام نیست علوم آینده است تا روز
قیامت و بسند معتبر روایت کرده است از ابو یحیی صنعانی که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ما را در شبهای
جمعه شان و رتبه عظیم است گفتم فدایت گردم چه شان است فرمود که رخصت میفرمایند روح پیغمبران و
اوصیای گذشته را و روح امامی را که در میان شماست که ایشان باسمان عروج نمایند تا بعرش میرسند پس
ارواح ایشان بر هفت شوط طواف عرش میکنند و در نزد هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنها

که همین نیست بعد از ساعتی فرمود

خود بر میگردند

خود بر میگردند و پر میشوند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی و علوم بسیار بر علوم بسیار امام شما افزوده
و از سیف تمار مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر من در میان موسی و خضر میبودم ایشانرا
خبر میدادم که از هر دو داناترم و علمی چند بایشان میگفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که ایشان علم گذشته داشتند
آینده را نمیدانستند و ما میدانیم گذشته و آینده را تا روز قیامت و از پیغمبر بما میراث رسیده و در
حدیث دیگر فرمود که خدا از آن کریمتر است که بندگان خدا اطاعت بنده را واجب گرداند و
خبرهای آسمان را از او باز دارد بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمان بما میرسد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که جبرئیل دو انار بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آورد حضرت یکی را تناول کردند و
یکی را دو نیم کردند و نصفی را خود تناول فرمودند و نصفی را بعلی بن ابی طالب دادند پس فرمودند که ای برادر
دانستی که این دو انار چه بود انار اول پیغمبری بود و ترا در آن بهره نیست و انار دوم علم بود و تو شریک منی در
علم راوی گوید که چگونه شریک آنحضرت بود در علم فرمود که خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر نفرمود مگر آنکه فرمود
که آن علم را بعلی یاد دهد و این علوم هم بما منتهی شده است و منقولست از ابوبصیر که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردم از روح که خدا میفرماید یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی فرمود که روح خلقی است
عظیمتر از جبرئیل و میکائیل و با هیچیک از پیغمبران گذشته نبوده است بغیر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
که با او بوده و با ائمه میباشد و خبرها بایشان میگوید و تسدید ایشان مینماید و در بعضی روایات واقع شده است که
چون حضرت خضر و حضرت موسی علیهما السلام بر کنار دریا از یکدیگر میخواستند که جدا شوند مرغی پیدا شد و قطره
آب برداشت و بجانب مشرق انداخت و قطره دیگر از آب برداشت و بجانب مغرب انداخت و قطره
دیگر بجانب آسمان و قطره دیگر بجانب زمین انداخت و قطره دیگر بجانب دریا انداخت هر دو حیران ماندند
در آنحال صیادی از میان دریا پیدا شد و گفت در امر مرغ تفکر مینمایید شما دو پیغمبر تاویل کار او را نمیدانید من که
مرد صیادم میدانم گفتند ما نمیدانیم مگر چیزی را که خدا تعلیم ما نماید صیاد گفت این مرغیست که در دریا میباشد و مسلم
دارد و این کار او اشاره باین بود که پیغمبری در آخر الزمان پیدا شود که علم اهل مشرق و مغرب و آسمان و زمین

و علم آینده را نمیدانستند [illegible]

دانسته

در نزد علم او مثل این قطره باشد در نزد این دریا و پسر عم او وصی و وارث علم او باشد پس آن صیاد غایب شد
که او ملکی بود از جانب خدا ایشانرا متنبه ساخت و کلینی از عبدالاعلی روایت کرده که حضرت جعفر
بن محمد علیه السلام فرمود که من کتاب الله را میدانم از اول تا آخر چنانچه گویا در کف منست و در قرآن است
خبر آسمان و زمین و خبرهای گذشته و آینده چنانچه فرموده که فیه تبیان کل شیء و ایضا از حضرت
صادق علیه السلام بسند معتبر روایت کرده است که خدا بحضرت عیسی دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که آثار آن از او بظهور
می آمد و موسی چهار اسم داشت و خدا جمیع آنها را تعلیم حضرت پیغمبر آخر الزمان کرده و بدرستی که اسم اعظم
هفتاد و سه اسم است هفتاد و دو اسم را تعلیم آنحضرت فرمود و یک اسم را به هیچکس تعلیم نفرموده و از
امام علی نقی علیه السلام منقولست که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است یکی از آن اسمها را آصف میدانست که
بلقیس را از شام بیک چشم بهم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم مخصوص خداست
که دیگری نمیداند و بسند موثق از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که عصای موسی از آدم
بشعیب رسید و از شعیب بحضرت موسی منتقل شد و آن عصا در نزد ماست و درین نزدیکی آنرا مشاهده کردم
هنوز سبز است بهیئت آنروز که از درخت جدا کرده اند و چون با او سخن میگویی جواب میگوید و از برای
قایم مهیاست که چون خروج کند آنچه موسی با او میکرد آنحضرت نیز خواهد کرد و چون او را امر کنند که فرو برد بادو
شعبه میشود که یک کامش در زمین است و یکی در آسمان و یکی در سقف بقدر چهل ذراع و هر چه بیابد از زبان فرو
میبرد و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که الواح موسی و عصای موسی نزد ماست و مائیم
وارث پیغمبران و در حدیث دیگر حضرت باقر علیه السلام فرمود که چون قایم آل محمد صلی الله علیه وآله از مکه ظاهر
و اراده کوفه نماید منادی آنحضرت ندا کند که کسی با خود توشه و آب برندارد و سنگ موسی را بردارد که
بار یک شتر است و در هر منزلی که فرود آیند چشمه از آن جاری شود که هر گرسنه که از آن آب بخورد سیر گردد و هر
تشنه که بخورد سیراب گردد و توشه ایشان همین باشد تا بصحرای نجف فرود آیند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت
منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن و آهسته میفرمودند که

حضرت ابراهیم هشت اسم داشت و نوح پانزده اسم داشت و آدم بیست و پنج اسم داشت

در این شب تاریک

در این شب تاریک امام شما بیرون آمده است پیراهن آدم در بر و عصای موسی و انگشتری سلیمان در دست
و بسند دیگر از مفضل روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام پرسید میدانی که چه چیز بود پیراهن یوسف
گفتم نه فرمود که چون آتش از برای حضرت ابراهیم افروختند جبرئیل جامه از جامه‌های بهشت آورد و بر آنحضرت
پوشانید که سرما و گرما در او تاثیر نکند و حضرت ابراهیم در وقت وفات آن پیراهن را تعویذ کرد و بر حضرت
اسحق آویخت و همچنین اسحق بیعقوب داد و چون حضرت یوسف متولد شد حضرت یعقوب آن
پیراهن را تعویذ او کرد و با او بود در همه احوال و در مصر آنرا گشود که از برای پدر بفرستد بوی بهشت بمشام حضرت
یعقوب رسید چنانچه گفت انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون بوی همان پیراهن بود
که خدا از بهشت فرستاده بود گفتم فدایت شوم آخر آن پیراهن بکه منتقل شد فرمودند که باهلش رسید بعد از آن
فرمود که هر پیغمبری علمی یا غیر علم چیزی از او بمیراث مانده است بسوی آل محمد صلی الله علیه وآله منتقل شده و الحال
نزد ایشان است و سعید سمان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که در نزد من است
شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله و علمهای آنحضرت و زرههای آنحضرت و خود آنحضرت و در نزد من است
الواح و عصای موسی و انگشتری حضرت سلیمان و در نزد من است آن طشتی که موسی در آن قربانی میکرد
و در نزد من است آن نامی که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله میان مسلمانان و کفار میگذاشت تیر مشرکان و کفار
بمسلمانان نمیرسید و مثل سلاح پیغمبر صلی الله علیه وآله در میان ما مثل تابوت است در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که
تابوت بود پیغمبری در آنجا بود و هر که از اهل بیت سلاح در نزد او هست امامت با او هست و محمد بن الحسن الصفار
باسناد خود از مسمع روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض کردم که گوشتی مرا عارض شده که هر
طعام دیگر از آن میخورم آزار میکشم و چون طعام شما را میخورم آزار نمیکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملایکه با
ایشان مصافحه میکنند و در فرشهای ایشان میخوابند عرض کردم که ملایکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با اطفال ما مهربان
ترند از ما و بسند معتبر از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که فرمود که یا حسین خانه‌های ما محل نزول ملایکه است و
محل وحی الهی است بعد از آن دست زدند بر بستی که در آن خانه بود و فرمودند که بر این بستها است والله که ملایکه بسیار

تکیه کرده اند و بسیار است که از پرهای ایشان می چینیم و از ابو حمزهٔ ثمالی منقولست که روزی بخدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام رفتم دیدم که در اندرون بود ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل شدم دیدم که حضرت چیزی از زمین برمی چیند و بعد از آن دست دراز کردند و بشخصی در عقب پرده بود دادند گفتم فدایت گردم این چه چیز بود که برمیچیدید فرمودند که پرهای ملائکه بود و چون ایشان نزد ما می آیند پرهای ایشان را جمع میکنیم و تعویذ از برای اولاد خود میکنیم پرسیدم که ملائکه نزد شما می آیند فرمود که ملائکه پیوسته بر تکیه گاه ما تکیه میکنند و بسند معتبر دیگر از مفضل بن عمر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم چون نشستم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از در درآمد و در گردن آنحضرت قلادهٔ بود که در آن پرهای کنده بود حضرت او را بوسیدم و در بر گرفتم و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که این پرهای چیست که در گردن امام موسی کاظم است فرمودند که اینها از بال ملائکه است گفتم ملائکه بخدمت شما می آیند فرمود که می آیند و رو بفراش ما میمالند و آنچه در گردن امام موسی کاظم است از بال ایشان است و ایضا روایت نموده که آنحضرت فرمود که ملائکه در خانهای ما نزول میکنند و بر فراش ما میگردند و بر خوان ما حاضر میشوند و هر گیاهی و میوهٔ تر و خشک از برای ما می آورند و بال خود را بر ما و فرزندان ما میمالند و جانور از ما و از فرزندان ما دور میگردانند و وقت هر نماز حاضر میشوند و با ما نماز میگذارند و خبرهای اهل زمین و اهل آسمانها هر روز و هر شب بما میرسانند و هر پادشاهی که بمیرد و دیگری بجایش نصب کرده خبرش را بما میرسانند و سیرت و طریقهٔ او را بما میگویند و بسند معتبر از سدیر صیرفی از آنحضرت روایت کرده است که در مدینه حضرت امام محمد باقر علیه السلام خدمتی چند رجوع بمن فرموده بود و چون بفج الروحا رسیدم شخصی را دیدم که از دور جامهٔ خود را حرکت میداد بجانب او رفتم و گمان کردم که تشنه است مطهرهٔ خود را باو دادم گفت نمیخواهم و نامهٔ بمن داد که مهری از گل بر آن بود و هنوز آن گل تر بود و چون ملاحظه نمودم مهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود گفتم در چه وقت از آنحضرت جدا شدی گفت در همین وقت چون گشادم خدمتی چند رجوع شده بود چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم که نامهٔ تو در فلان موضع

بمن رسید و گل هنوز تر بود فرمود که چون ما خواهیم که بزودی و تعجیل امری صورت یابد خدمتکاران از جن داریم بایشان میفرمائیم و بسند صحیح از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده است که در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم در مابین مکه و مدینه ناگاه سگ سیاهی پیدا شد حضرت گفت خوب زود آمدی پس چون نظر کردم بصورت مرغی شد گفتم این چه چیز است فرمودند که این پیکی است از جن هشام در این ساعت مرده است این پرواز میکند و در هر شهری خبر مرگ او را میبرد و کلینی رحمه الله از سعد اسکاف روایت کرده است که بخدمت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و رخصت طلبیدم فرمود که باش آنقدر ماندم که آفتاب گرم شد پس جماعتی بیرون آمدند با رویهای زرد و عبادت ایشان را نحیف کرده و کلاهای خود بر سر داشتند چون داخل شدم فرمود که ایشان برادران ما از جن اند پرسیدم که بخدمت شما می آیند فرمود که بلی می آیند و مسئله از مسائل دین و حلال و حرام خود را سؤال میکنند و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر منبر در مسجد کوفه نشسته بودند ناگاه اژدری بمسجد درآمد مردم خواستند او را بکشند حضرت فرمودند که متعرض او مشوید آمد تا به نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد و حضرت فرمود باش که تا از خطبه فارغ گردم و چون فارغ شدند بنزد او رسیدند که تو کیستی گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جنیان پادشاه کرده بودند و الحال پدرم مرده است و مرا وصیت کرده که بخدمت تو آیم و آنچه رای تو باشد چنان کنم و آمدم که آنچه فرمائی چنان کنم حضرت فرمودند که ترا وصیت میکنم به پرهیزکاری و تقوی و امر میکنم که برگردی و جانشین پدر خود باشی که من ترا از جانب خود بر ایشان خلیفه کردم راوی گوید که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که اکنون عمرو بخدمت شما می آید و اطاعت شما بر او واجب است فرمود که بلی و بسند معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه شده بودیم و چون از مدینه بیرون آمدیم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفته وداع کرد و خوشحال بیرون آمد و بجانب کوفه روان شدیم در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم و چون براه افتادیم مرد بلندی گندم گون پیدا شد و نامه در دست داشت نامه را بجابر داد و جابر نامه را بوسید و بر چشم نهاد و آن نامه را حضرت بجابر نوشته بود و مهر گلی بر روی نهاده بود و هنوز تر بود گفت در این ساعت

از خدمت حضرت جدا شدم جابر پرسید که پیش از نماز یا بعد از نماز جابر چون نامه را خواند بسیار مغموم شد و دیگر او را خوشحال ندیدم تا بکوفه داخل شدیم در شب چون روز شد رفتم که جابر را ببینم دیدم که از خانه بیرون آمد و قابی چند بر گردن او بسته و بر نی سوار شده میگوید که می یابم منصور بن جمهور را که در کوفه امیر خواهد شد و بیتی چند از این باب میخواند چون نظر بمن کرد با من هیچ سخن نگفت و من از حال گریان شدم و اطفال و مردمان گرد او برآمده چنانچه تا رحبهٔ کوفه و با اطفال میگردید و در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است بعد از چند روز نامهٔ هشام بن عبد الملک رسید بوالی کوفه که گردن جابر جعفی را بزن و سرش را بفرست والی از اهل مجلس پرسید که جابر کیست گفتند مردی بود عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود و در این اوقات دیوانه شده است و بر نی سوار شده در رحبهٔ کوفه با طفلان بازی میکند والی گفت که الحمد لله که ما از کشتن چنین شخصی نجات یافتیم و بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر میگفت بظهور آمد و محمد بن الحسن الصفار بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیهٔ کریمه وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ که گشودند و ظاهر گردانیدند برای ابراهیم آسمانهای هفتگانه را تا بالای عرش نظر کرد و زمین را گشودند تا آنچه در هوا و زمین بود دید و از برای رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین هم چنین کردند و باسانید معتبرهٔ بسیار از آنحضرت روایت کرده که خدا را دو علم است یک علم مخصوص است باو و با احدی تعلیم نفرموده است و یک علم است که تعلیم پیغمبران کرده است و تعلیم ملائکه فرموده است پس آنچه را تعلیم فرموده با ایشان ما میدانیم و ایضا باسانید معتبر از ائمه علیهم السلام مرویست که علمی که با آدم فرود آمد و بالا نرفت و علم بمیراث میرسد و هر عالمی که از دنیا میرود البته که عالم دیگر مثل علم او یا زیاده بر علم او میداند و جمیع علوم انبیا بما رسیده است و باسانید معتبر منقولست از ائمه علیهم السلام که توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران نزد ماست و تنخواهیکه

سماته وذات علي وصفاته ان تجعلني في الدين والدنيا
والآخرة عزيزا مهيبا في اعين الخلائق اجمعين وان
تقضي حوائجي اجمعين وان تقضي وتنجح جميع
المؤمنين والمؤمنات ومن هو موافق في دين الاسلام
واعصمني من كل هلكة ونجني من كل بلية وآفة
وعاهة واهانة وكربة وضيق وذلة وعلة و
بلية ومرض وبرص وفقر وفاقة وبلاء وزلزلة
وترف وخوف وصرع وحر وبرد وجوع وعطش
وتيه وضلالة وغصة ومحنة وشدة في الدارين
انك لا تخلف الميعاد يا مالك يوم الدين اياك
نعبد واياك نستعين وصلى الله على سيدنا محمد
وآله يا ابا الغيث اغثني ويا علي ادركني يا الله

محمدی

مهر
...ملفه از جویریه بن مسهل منقول است
...دیم وقت نماز عصر داخل شد پس
...مرتبه اهل این زمین معذب شده اند
...بر وصی و جانشین بیست که در این
...ند و متوجه نماز شدند و حضرت
...منین میبردم و امروز نماز خود را
...غروب نمود و مرا و سوسه بادر
...ند بعد از آن بسخن کفتن مشغول شدند
...نگاه کردم با آفتاب و الله که از
...فضیلت نماز عصر بود پس حضرت نماز
...کرد و ستارها ظاهر شد پس حضرت
...ربک العظیم پس خدا را بنام عظمش
...کرده است که روزی با حضرت
...خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود
...حال شاخهایش روئید و میوه داد و
...ت و از حضرت صادق علیه السلام
...ره میرفتند برای حضرت در زیر درختی
...شک بود دندان شخص گفت که اگر این
...طلب حضرت دست باسمان بلند کرد
...بر داشت شتر داری که همراه ایشان بود

از خدمت حضرت جدا شدم جا
و دیگر او را خوشحال ندیدم تا
بیرون آمد و قالی چند بر گردن
خود امیر خواهد شد و وقتی از
گریان شدم و اطفال و مر
کرد که جابر دیوانه شده است
جعفی را بنن و سر شرا بغر سپت
و راوی حدیث و حج بسیار کرد
کوفه با طفلان بازی میکند و ا
و وقتی منصور بن جمهور داخل ک
حضرت جعفر بن محمد علیه السلام
مَلَکُوتَ السَّمَوٰاتِ وَ
بنای ابراهیم آسمانها می
دید و از برای رسول خدا و امیر
و با سایند معتبره بسیار از
با حدی تعلیم نفرموده است و
آنچه را تعلیم فرموده با ایشان
فرود آمد و بالا رفت و علم
بر علم او میداند و جمیع علوم
توریت موسی و انجیل عیسی و ز

که ایشان میخوانده اند ما میخوانیم و تفسیر آنها را میدانیم و باسانید معتبره مختلفه از جویریه بن مسهل منقول است
که با حضرت امیر المؤمنین از جنگ خوارج برگشتیم چون بزمین بابل داخل شدیم وقت نماز عصر داخل شد پس
حضرت فرود آمدند و فرمودند که ایگروه این زمین ملعون است و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند
و این اول زمین است که عبادت بت در اینجا شده است و بر پیغمبر و وصی و جانشین پیغمبر نیست که در این
زمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بجانب راست و چپ راه میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت بر
استر حضرت رسول سوار شده روانه شدند من گفتم والله که از پی امیر المؤمنین میروم و امروز نماز خود را
نماز او میکنم و از عقب حضرت میرفتم هنوز از جسر نگذشته بودیم که آفتاب غروب نمود و مرا وسوسه در
در خاطر رسید چون گذشتم فرمود که جویریه اذان بگو و خود متوجه وضو شدند بعد از آن بسخن گفتن مشغول شدند
که نمی فهمیدم و گمان من این بود که عبرانیست پس اقامه نمودند پس نگاه کردم با آفتاب والله که از
میان دو کوه بیرون آمد و صدائی از آن ظاهر شد تا رسید بجائی که فضیلت نماز عصر بود پس حضرت نماز
عصر کردند و من اقتدا باو کردم چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستاره ها ظاهر شد پس حضرت
متوجه من شدند و فرمودند که ای جویریه خدا تعالی میفرماید که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ پس خدا را بنام اعظمش
خواندم آفتاب را برای من برگردانید و صفار بسند معتبر از حارث اعور روایت کرده است که روزی با حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بمنزلی رسیدیم که او را عاقول میگویند در آنجا بدرختی خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود
و ساقش مانده بود حضرت دست باو زد و فرمود که برگرد باذن الهی در حال شاخهایش روئید و میوه داد
و میوه آن درخت امرود بود و چون صبح آمدیم بار سبز بود و میوه داشت و از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام با شخصی از اولاد زبیر بعمره میرفتند برای حضرت در زیر درختی
خرما فرش انداختند و از برای زبیری در زیر درخت دیگر و آن درختان خشک بودند آن شخص گفت که اگر این
درخت رطب میداشت میخوردیم حضرت فرمود که میل برطب داری گفت بلی حضرت دست باسمان بلند کرد
و دعائی خواندند بزبانی که آن شخص نفهمید در همان ساعت درخت سبز شد و بار برداشت شتر داری که همراه ایشان بود

روایت کرده است

گفت والله که سحر کرد حضرت فرمود که سحر نیست دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد و ایضا از سلیمان بن خالد
که ابو عبدالله بلخی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بدرخت خرمای بی میوه رسید حضرت فرمود
که ای نخل شنونده اطاعت کننده خدا ما را طعام ده از آنچه خدا در تو مقرر ساخته در ساعت رطبهای رنگارنگ
از درخت فرو ریخت و خوردند تا سیر شدند بلخی گفت درین باب بعمل آمد آنچه در باب مریم شده بود
و در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن عبدالله از حضرت امام موسی علیه السلام معجزه طلبید
و درختی از غیلان در برابر بود حضرت فرمود که برو نزدیک این درخت و بگوی که موسی بن جعفر میفرماید
که بیا چون بیا گفت آنچه حضرت فرموده بود درخت زمین را هم جا قطع کرد و آمد نزد حضرت ایستاد بار
اشاره فرمود که بمکان خود برگشت و بسند معتبر حسن از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت
باقر علیه السلام رفتم و حضرت صادق علیه السلام نیز حاضر بودند گفتم شما هر دو وارث پیغمبر آخر الزمانید حضرت
باقر علیه السلام فرمود که بلی گفتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارث جمیع پیغمبران بود و آنچه ایشان میدانستند
آنحضرت نیز میدانست گفتم شما میتوانید مرده زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود بلی باذن الهی آنگاه
فرمودند که نزدیک ما بیا پس دست بر روی و چشم من کشید و من آفتاب و زمین و آسمان را دیدم و آنچه در
آنخانه بود همه را دیدم فرمود که میخواهی چنین روشن باشی و ثواب مانند دیگران باشد یا بحال اول برگردی
و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم حال اول را میخواهم دیگر دست بر چشم من کشیدند بحال اول برگشتم و بسند دیگر
از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام بار دیگر چشم مرا روشن کرد و فرمود که اگر از ترس شهرت
نمیبود ترا چنین میگذاشتم پس مرا بحال اول برگردانید و بسند معتبر از علی بن المغیره منقول است که حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام در منی بر زنی گذشت که او و فرزندانش میگریستند از برای گاوی که مرده بود
حضرت نزد آن زن رفتند و از سبب گریه سؤال کردند آن زن گفت که این فرزندان من یتیمند و معیشت
ایشان و من از این گاو بود و الحال او حیله بر من بسته شده است حضرت فرمود که از برای تو زنده کنم گفت فدایت
شوم بلی حضرت دو رکعت نماز گذاردند و دست بدعا برداشتند و بعد از آن برخواست و پا بر گاو زدند

گاو برخواست و ایستاد چون زن آنحال دید فریاد برآورد که برب کعبه که عیسی بن مریم است حضرت از میان
آن جماعت خود را از چشم آن زن مخفی کرد و از داود بن کثیر روایت کرده است که شخصی از اصحاب ما بحج آمد
چون بخدمت صادق علیه السلام رسید عرض کرد که پدرم و مادرم فدای تو باد زنی داشتم فوت شد و تنها ماندم
حضرت فرمود که بسیار او را دوست میداشتی گفت بلی فدای تو شوم آنحضرت فرمود چون بخانه روی
او را خواهی دید چیزی میخورد و راوی گفت چون بخانه باز گردیدم گشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی تناول
میکرد و بسند صحیح از حسن بن علی وشا روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان فرمود
که حضرت رسول را در آنجا دیدم و او را در بر گرفتم و از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است باسانید
معتبره بسیار که چون ابو بکر غصب خلافت نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را دید و حجتها بر او تمام کرد و در آخر
گفت نمیخواهی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان ما و تو حاکم باشد گفت چگونه آنحضرت حاکم میشود
حضرت دست آن ملعون را گرفت و بمسجد قبا برد دید که حضرت در مسجد نشسته بود با او گفت که برو
ترک ظلم کن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امام است و بروایت دیگر که حضرت رسول فرمود که
حکم حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او کن چون این را شنید و ترسان برگشت و بعمر رسید و حقیقت
حال را گفت عمر گفت تو هنوز سحر بنی هاشم را ندانسته و منقول است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
که روزی رفیق پدرم بودم و بجانب عریض میرفت در اثنای راه مردی پیدا شد موی سر و ریش سفید
شده پدرم فرود آمد و میان دو چشمش را و دستش را بوسید و گفت فدایت شوم و آنمرد او را موعظه و
و نصیحت میفرمود پس چون آن مرد رفت و پدرم سوار شد گفتم آنچه با آنمرد کردی از شکستگی و احترام نسبت
به هیچ کس نکردی فرمود که پدرم امام محمد باقر علیه السلام بود و از سماعه روایتی که بخدمت حضرت صادق علیه السلام
رفتم بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام فرمود که میخواهی پدرم را ببینی گفتم بلی فرمود که داخل این خانه شو
چون درون رفتم آنحضرت را دیدم در آنجا نشسته پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام آمدند و سؤالی چند از آنحضرت نمودند بعد از آن گفتند اگر حضرت امیر المؤمنین

را ببینید میشناسید گفتند بلی فرمود که پرده را بردارید چون برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند
که نشسته است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
بمسجد در آوردند از برای بیعت ابو بکر علیه اللعنة حضرت و بقبر رسول صلی الله علیه و آله گردید و ایستاد و فرمود
که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد
که مرا بکشند پس دستی از قبر بلند شد بجانب ابو بکر که شناختند که دست رسول است و صدایی از قبر آمد که
شناختند که صدای حضرت رسول است و این آیه را شنیدند که اکفرت بالذی خلقک من تراب
ثم من نطفة ثم سواک رجلا آیا کافر شدی بآن خدایی که ترا از خاک آفرید پس از نطفه آفرید
پس ترا بحد رجلیت رسانید و مردی کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که چون دست ظاهر شد
این آیه بر دست نوشته بود و از حضرت صادق علیه السلام بسند معتبر روایت کرده است که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بجانب صفین متوجه شد چون از فرات عبور نمودند نزدیک
بکوهی رسیدند در صفین وقت نماز شام شد و از مردم دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند چون
از اذان فارغ گردیدند کوه شکافته شد و از میان کوه سری بیرون آمد و موی سر و ریش سفید گردیده
بسخن آمد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته مرحبا بوصی خاتم پیغمبران و قاید
روسفیدان و دست و پا سفیدان و بهشت فایز گردیده بکمال ثواب صدیقان و بهترین اوصیا
حضرت فرمود که علیک السلام ای برادر من شمعون بن حمون وصی حضرت عیسی بن مریم چه حال
داری گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی ام که فرود آید از برای نصرت فرزند
و نمیدانم کسی که در راه خدا زیاده از تو مبتلا گردیده باشد و در قیامت کسی از تو ثوابش بیشتر نخواهد بود
و مرتبه اش بلندتر نخواهد بود صبر کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمایی بدرستی که دیروز بود که
که دیدم جمعی را از بنی اسرائیل از دارها کشیده بودند و پاره ایشان را بریدند و بر چوبها بستند و از حلق
کشیدند اگر آن جماعت که با تو جنگ خواهند کرد بدانند که چه آزارها برای ایشان مقرر گردیده است

دست کوتاه خواهند کرد و این سوی کوه را که تو داری یاری میکنند اگر بدانند که چه ثوابها از برای
ایشان مقرر گردیده هر آینه آرزو کنند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شود والسلام علیک یا امیر المؤمنین
و رحمة الله و برکاته پس کوه بهم آمد و حضرت متوجه نماز گردید پس عمار یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم
بن عتبه و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و عبادة بن الصامت و ابو الهیثم بن التیهان
پرسیدند که این مرد که بود فرمود که شمعون بن حمون وصی حضرت عیسی بود پس عبادة بن الصامت
و ابو ایوب گفتند پدر و مادرها فدای شما باد ترا یاری میکنیم چنانچه برادرت رسول الله را یاری
کردیم و تخلف نمیکند کسی از انصار و مهاجرین از تو مگر شقی پس حضرت ایشانرا دعای خیر کرد و ایضا از
عبادة الصامتی روایت نموده که روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میرفتیم دیدم شخصی
نزد خدمت حضرت نشسته حضرت متوجه او است و با او سخن میگوید چون برخاست پرسیدم که این مرد
که بود که شما را از ما مشغول ساخته بود فرمودند که وصی حضرت موسی بود و در اخبار مستفیضه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون من بمیرم مرا غسل بده
و کفن کن و مرا بنشان و آنچه خواهی از من بپرس که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که روزی با پدرم در وادی ضجنان که در میان مکه و مدینه است
میرفتیم ناگاه اشتر پدرم رم کرد نظر کردم مرد پیری را دیدم که زنجیری در گردن او بود و سر زنجیر در دست مردی
بود و میکشید گفت مرا آب ده آنشخص که زنجیر را داشت گفت آبش مده که خدا او را آب ندهد از پدرم پرسیدم که بود فرمود
معاویه بود و بطرق کثیره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که با پدرم براه مکه میرفتیم و هر دو بر اشتر سوار
بودیم چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد در گردنش زنجیری بود بر زمین میکشید گفت یا ابا جعفر مرا آب ده
که خدا ترا آب دهد شخصی دیگر از عقبش آمد و زنجیرش را کشید و گفت یا ابن رسول الله آبش مده که خدا او را آب ندهد
آنگاه پدرم رو بمن کرد و گفت این مرد را شناختی معویه بود و از یحیی بن ام الطویل نیز منقول است که در خدمت علی
بن الحسین علیهم السلام براه مکه میرفتیم چون بوادی ضجنان رسیدیم مثل این واقع شد حضرت فرمود که معاویه بود

و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خانه علی بن الحسین علیه السلام بودم و در آنجا گنجشکی چند
بودند و فریاد میکردند فرمود میدانی که چه میگویند گفتم نه فرمود که تسبیح پروردگار خود میگویند و طلب
روزی از او مینمایند بعد از آن فرمود که ای حمزه زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند و هم خبر ما داده اند
و از فضیل بن یسار روایت کرده اند که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و دیدم که یک
جفت کبوتر پیا مدند و نر با ماده حرفی گفت فرمود که میدانی که چه میگفت گفتم نه فرمود که می گفت
ای انیس من و مونس من و ای جفت من هیچ خلقی نزد من از تو محبوبتر نیست مگر مولای من جعفر
بن محمد و باسناد معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
بودم که ناگاه یک جفت کبوتر نزد حضرت آمدند و بزبان خود صدایی کردند حضرت جوابی چند ایشان را
فرمود بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند و در آنجا نر با ماده حرفی چند گفت و رفتند پس
حقیقت ماجرای ایشان را سؤال کردم فرمود که ای پسر مسلم هر چیز که خدا خلق کرده از مرغان و حیوانات
و هر صاحب روحی اطاعت ما زیاده از ایشان میکنند این کبوتر نر گمان بدی بجفت خود برده بود
و او سوگند یاد میکرد که من بری ام از گمانی که تو میبری و او قبول نمیکرد پس گفت که راضی میشوی
بمحاکمه محمد بن علی گفت بلی چون بنزد من آمدند حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید و بی گناه است
قبول کرد و رفتند و از سلیمان جعفری روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام
بودم در باغی از باغهای آنحضرت ناگاه گنجشکی پیدا شد و در پیش آنحضرت بر زمین افتاد و فریاد میکرد
و اضطراب مینمود حضرت فرمود که میدانی چه میگوید گفتم خدا و رسول و فرزندان رسول بهتر میدانند
فرمود که میگوید ماری آمده است که جوجه مرا بخورد در این خانه این عصا را بردار و باین خانه برو و
بکش چون بخانه داخل شدم ماری دیدم که بگرد خانه میگردد او را کشتم و احمد بن هارون روایت کرده که روزی
حضرت امام موسی علیه السلام بخیمه من در آمدند و طعام اسب خود را بر روی طبقی از طبقهای خیمه انداختند
و نشستند بعد از ساعتی اسب صدایی کرد حضرت تبسم فرمودند و گفتند بفارسی که برو و بول کن آن اسب رفت

و بسیار دور شد

و بسیار دور شد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود که خدا با داود و آل داود و دیگر امتی نفرموده
مگر آنکه بمحمد و آل محمد زیاده از آن کرامت فرموده و بسند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده است که در
خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم در میان مکه و مدینه و من بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه
گرگی از سر کوه دوید و نزدیک حضرت آمد و دست را بر قربوس زین گذاشت و گردن کشید حضرت
سر را نزدیک دهان گرگ برد بعد از ساعتی فرمودند که برو چنین کنم آن گرگ شادی کنان برگشت گفتم
فدایت گردم عجب چیزی دیدم فرمود که میدانی چه گفت گفتم نه فرمود که میگفت یا بن رسول الله زن من
در کوه در زاییدن دشواری دارد دعا کن که خدا بر وی آسان گرداند و دعا کن که خدا هیچیک از فرزندان مرا
بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند من چنین دعا کردم و مستجاب شد و باسانید معتبر روایت کرده
که حضرت علی بن الحسین علیه السلام روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که آهویی نزد آنحضرت
آمد و دست بر زمین میزد و صدایی میکرد فرمود که میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که فلان شخص از
قریش امروز فرزندم را شکار کرده است و از من التماس میکند که از آن قرشی سؤال کنم که فرزندش را باو دهد
که شیرش بدهد و باز باو بسپارد و برود پس حضرت با اصحاب فرمود که برخیزید تا بخانه آن شخص برویم و چون
این آهو را بر آوریم و چون بخانه آن مرد آمدند آن مرد بیرون آمد حضرت فرمود که آهو بچه که امروز شکار کرده
بیاور که مادرش او را شیر دهد چون بیاورد مادرش او را شیر داد و گذاشت حضرت از آن شخص التماس فرمود
که آهو بره را بما بخش آن شخص بحضرت بخشید و حضرت او را با مادرش رخصت فرمود آهو میرفت و دم را
حرکت میداد و بزبان خود سخنی میگفت حضرت فرمود که میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید
خدا غایبان شما را بشما برساند و علی بن الحسین را بیامرزد چنانچه فرزندم را بمن رسانید و بسند معتبر
از یونس بن ظبیان روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم فرمود که
خزاین زمین در دست ماست اگر بپای خود اشاره کنیم گنجهای خود را آشکار میکرد و اندکی پای خود را
دراز کردند و بر زمین کشیدند و دست دراز کردند و شمشه ای از طلا بیرون آوردند بقدر یک شبر و فرمودند که

نگاه کنید چون نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته میدرخشید یکی از ما گفت که فدایت شوم
اینها همه را دارید شما و شیعیان شما محتاجند فرمود که خدا اینها را از برای شیعیان ما خلق کرده است
و ایضا منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بودند شخصی گفت
پدر و مادرم فدای تو شود من تعجب دارم از این دنیایی که در دست دشمنان شماست و در دست شما
نیست فرمود که گمان داری که ما دنیا را میخواهیم و خدا بما نمیدهد آنگاه دست دراز کرد و مشتی از ریگ گرفت
تمام جواهر شد پس بر زمین انداخت باز ریگ شد و ایضا صفار باسانید معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که آنحضرت فرمود که شخصی از ما نماز خفتن را در مدینه کرد و بشهر جابلقا و جابلسا که قوم موسی در
آنجا ساکنند رفت و منازعه در میان ایشان بود فصل کرد و در همان شب برگشت و نماز صبح را در مدینه
کرد حضرت خود را اراده فرمود و از جابر جعفی روایت کرده است که روزی در خدمت امام محمد باقر علیه السلام
نشسته بودم فرمود که ای جابر الاغی داری که در یکشب از مشرق تا بمغرب برود گفتم نه فدایت شوم
فرمود که من شخصی را میشناسم در مدینه الاغی دارد که سوار میشود و در یکشب بمشرق و مغرب میرود
خود را اراده فرمود و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که من میشناسم
شخصی از اهل مدینه را که رفت بسوی الجماعتی که خدا فرموده است که وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ
يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ که در مشرق و مغرب میباشند و منازعه در میان ایشان بود
اصلاح نمود و برگشت و بنهر فرات گذشت و از آن آب فرات تناول نمود و از در خانه تو گذشت و در زد
و نزد ایستاد که در بگشایند از ترس شهرت و بشخصی گذشت که او را در بند کشیده بودند و ده کس برای او موکل بودند
که در تابستان او را در برابر چشمه خورشید میداشتند و آتش در روی او افروخته و در زمستان آب سرد بر او میریختند
و او را بنحو میداشتند و او قابیل بود فرزند آدم و محمد بن مسلم گفت که مراد حضرت از آن شخص که در مدینه است
خودش بود و از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که شخصی نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمد حضرت
از او پرسیدند که تو کیستی گفت من منجم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بکسی که از آنوقت که تو آمده نزد ما

تا حال چهارده

تا حال چهارده عالم را سیر کرده باشد که هر عالمی سه برابر این دنیا باشد و از جای خود حرکت نکرده است آنشخص گفت که آن مرد
کیست فرمود که منم و اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه خورده و در خانه پنهان کرده و بسند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است
که منجمی از اهل یمن بخدمت حضرت جعفر بن محمد علیه السلام رسید حضرت پرسیدند که علمای یمن علمشان در چه مرتبه است
گفت از علم نجوم بر دو ماه راه حکم میکنند در یکساعت حضرت فرمود که عالم مدینه افضل است از عالم شما در یکساعت
روز بقدر آنچه یکسال آفتاب طی کند قطع مینماید و سیر میکند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل این
عالم است که ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده اند پرسید که اهل عالمها شما را می شناسند فرمود
که بلی خدا واجب کرده است بر ایشان بکر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما و از علی بن حسان روایت کرده
که من در سر من رای بودم شنیدم که شخصی را محبوس گردانیده اند که دعوی پیغمبری کرده و او را از شام آورده اند
رفتم و التماس از دربانان نمودم و خود را بآن مرد رسانیدم و از قصه او سؤال نمودم گفت من در شام میبودم در موضعی که
محل سر مبارک امام حسین علیه السلام بود عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی پیدا شد و گفت برخیز رفتم با او
و با او روان شدم چون اندک زمانی بر آمد خود را در مسجد کوفه دیدم پرسید که این مسجد را می شناسی گفتم مسجد کوفه است
متوجه نماز شد و من نیز نماز کردم بعد از زمانی خود را در مسجد مدینه دیدم او نماز کرد و من نماز کردم و زیارت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله کردیم پس آنگاه خود را در مکه دیدم و با او افعال حج را همه بجا آوردم و چون از افعال
حج فارغ شدیم خود را در شام دیدم و آنشخص ناپیدا شد و چون سال دیگر موسم حج شد باز همان شخص پیدا شد
و مرا با خود بهمان مواطن برد و چون از افعال فارغ شدیم مرا بشام برگردانید و خواست که از من جدا شود گفتم بحق
آن خدایی که ترا چنین قدرتی کرامت فرموده است بگو که تو کیستی ساعتی سر بزیر افکند آنگاه نظر بمن کرد و فرمود
که محمد بن علی بن موسی ام پس این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملک رسید و مرا در زنجیر کرد و باینجا فرستاد گفتم
تو نامه بنویس و احوال خود را بمحمد بن عبد الملک بنویس شاید ترا رها کند دوات و قلمی برای او حاضر کردم و او قصه
خود را نوشت او در جواب نوشت که آن کسی که ترا در یکشب آن اماکن برد بگو که ترا از زندان نجات دهد
راوی میگوید که من چون جواب را خواندم گریستم و پاره ای او را تسلی دادم و بیرون آمدم و صبح روز دیگر رفتم که

احوال او را بگیرم دیدم که زندان بانان و لشکری در تفحص آمدند از حقیقت حال پرسیدم گفتند شخصی که دعوی پیغمبری میکرد ناپیدا شده است و در را بسته است نمیدانم بزمین فرو رفته است یا بآسمان بالا رفته است
و از حفص تمار روایت کرده است که در آن ایام که معلی بن خنیس را بدار کشیده بودند بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود که من معلی را بامری امر فرمودم مخالفت من کرد و خود را بکشتن داد و بدرستی که من روزی باو نظر کردم او را مغموم یافتم گفتم ای معلی اهل و عیال خود را بخاطر آورده و از مفارقت ایشان محزونی گفت بلی گفتم نزدیک من بیا پس دست بر روی او کشیدم و از او پرسیدم که اکنون در کجایی گفت خود را در خانه خود می بینم و اینک زن من است و اینها فرزندان منند من از خانه بیرون آمدم تا ایشان را بدید و با زن خود مقاربت کرد بعد از آن او را طلبیدم و دست بر روی او کشیدم و از او پرسیدم که خود را کجا می بینی گفت با شما در مدینه ام و اینک منزل شما است گفتم ای معلی هر که حدیث ما را حفظ کند حق تعالی دین و دنیای او را حفظ می کند ای معلی اسرار ما را نقل مکنید که خود را اسیر مردم کنید ای معلی هر که احادیث صعب ما را کتمان کند خدا نوری در میان دو چشم او ساطع گرداند و او را عزیز گرداند در میان مردم و هر که افشا کند نمیرد مگر آنکه الم حربه و سلاح باو برسد و در زنجیر یا در بند بمیرد ای معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش
و از عبد الله بن سنان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ما را حوضی هست از ما بین بصره تا صنعای یمن میخواهی ببینی گفتم فدایت شوم پس دست مرا گرفت و مرا بیرون مدینه آورد و پا بر زمین زد نگاه کردم نهری دیدم که ساحلش پیدا نیست مگر آنجایی که ما بر آن ایستاده ایم که مانند جزیره است در میان این نهر پس در آن جزیره نهری دیدم که یک طرفش آبی جاریست از برف سفیدتر و در طرف دیگرش شیری جاریست از برف سفیدتر و در میانش شرابی جاریست از یاقوت رنگین تر و هیچیک بدیگری ممزوج نمیشود و آن حوضی در میان آن دو سفیدی بمثابه خوشنماست که هرگز چنان چیزی ندیده بودم گفتم فدایت گردم این نهر از کجا بیرون می آید فرمود که این چشمه هائیست که خدا در قرآن وصف فرموده در بهشت و در دو کنار این نهر درختان دیدم حوریان برکنار درختان نشسته مویهای ایشان بحیثیتی که هرگز ندیده بودم

حدیث

و در دست

و در دست ایشان ظرفها در نهایت لطافت که هرگز چنان ظرفی تعقل نکرده بودم و شباهت بظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفت و اشاره فرمود که آب بده دیدم خم شد و در حضرت بآن ظرف آب کرد و بحضرت داد و باز در جای خود راست شد پس حضرت بمن عطا فرمود و من خوردم و هرگز بآن لذت و لطافت چیزی نخورده بودم و بویش بمثابه بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت در آنجا بود عرض کردم که فدای تو گردم هرگز چنین جایی مشاهده نکرده بودم و نمیدانستم که این قسم غرایب در عالم میباشد حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که برای شیعیان خدا تعالی مهیا کرده است و چون مؤمن از دنیا میرود روحش باینجا می آورند و در این باغها سیر میکنند و از این شرابها میخورند و دشمن ما که میمیرد روحش را به برهوت میبرند که صحرائیست در حوالی یمن و همیشه در عذاب میباشد و از زقوم و حمیم میخورد پس پناه گیرید بخدا از شر آن وادی
و از جابر جعفی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از فرموده خدا که وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چگونه ملکوت آسمان و زمین را بحضرت ابراهیم نمود و من سرم در زیر بود حضرت دست مبارک بجانب بالا اشاره نمود و فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه شکافته شد و حجابها برخاسته نوری عظیم دیدم که دیده ام حیران شد پس حضرت فرمود که حضرت ابراهیم ملک آسمان و زمین را چنین مشاهده نمود انگاه فرمود که بزیر نگاه کن پس فرمود که بالا نظر کن سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا گرفت و بخانه دیگر برد و جامها که پوشیده بود کند و جامهای دیگر پوشید و فرمود که چشم بر هم گذار و باز مکن بعد از ساعتی فرمود که میدانی در کجایی گفتم نه فدایت شوم فرمود که الحال در ظلماتی که ذو القرنین بآنجا رسیده بود گفتم فدایت شوم رخصت میدهی که دیده بگشایم فرمود که بگشا اما چیزی را نخواهی دید چون چشم گشودم از ظلمت جای پای خود را ندیدم باز اندکی راه رفتیم و فرمود که میدانی در کجایی گفتم نه فرمود که بر کنار آب زندگانی ایستاده که خضر از آن آب خورده است پس از این زمین و از این عالم بیرون رفتیم و بعالم دیگر در آمدیم و چون پاره راه رفتیم مثل این عالم خانه ها و بناها و مردمان دیدیم و از آن عالم بدر رفتیم و بعالم سیم داخل شدیم چنین تا دو عالم تا به پنج عالم گذشتیم

انگاه فرمود که این ملکوت زمین بود و ابراهیم هم اینها را ندیده بود و همین ملکوت آسمان را دیده بود و ملکوت زمین دوازده عالم است هر عالمی مثل آن عالم اول و هر امامی که از ما از دنیا میرود در یکی از آن عالمها میشود تا آخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود انگاه فرمود که چشم بر هم گذار گذاشتم و دست مرا گرفت ناگاه خود را در همان خانه دیدم که بیرون رفته بودیم پس جامها را کند و جامهای اول را پوشید و بجای خود نشست پرسیدم که فدایت گردم چند ساعت از روز گذشته است فرمود که سه ساعت و بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم پا بر زمین زدند پس دریای عظیمی ظاهر شد و کشتیها از نقره در کنار آن دریا ایستاده یکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم تا بمحلی رسیدیم که در آنجا خیمه ها از نقره زده بودند و آنحضرت داخل هر یک از آن خیمه ها شدند و بیرون آمدند و فرمودند که آن خیمه اول که داخل شدم خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دوم از حضرت امیر المؤمنین و سیم از حضرت فاطمه و چهارم از خدیجه و پنجم از حضرت امام حسن و ششم از حضرت امام حسین و هفتم از حضرت علی بن الحسین و هشتم از پدرم و نهم بمن تعلق داشت و هر یک از ما که از دنیا میرود خیمه دارد که در آنجا ساکن میشود و از صالح بن سعید روایت نموده که حضرت امام علی نقی را در کاروانسرای فقرا جا داده بودند بخدمت حضرت رفتم و گفتم ایشان چندان سعی در تضییع تو و هتک حرمت تو کردند تا آنکه در چنین جایی ترا ساکن گردانیدند فرمود که یا ابن سعید تو هنوز در این مرتبه از معرفت مایی پس دست بجانبی حرکت دادند چون نظر کردم باغهای سبز و حوریان خوشروی خوشبوی و غلامان پاکیزه مانند مروارید و طبقها رطب و انواع میوه ها مشاهده نمودم که دیده ام حیران شد فرمود که ما هر جا که هستیم این از برای ما مهیاست و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که تمام دنیا در دست امام از تابت کردکانیست که هیچ چیز از امور آن بر او مخفی نیست و آنچه خواهد در آن میتواند کرد و بچند سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ذو القرنین را مخیر گردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب پس سحاب ذلول بنظر او نزدیک تر بود برای خود اختیار کرد و سحاب صعب را که سخت تر و شدیدتر است برای قایم آل محمد علیهم السلام گذاشت

چشم

گفتم صعب

گفتم صعب کدام است فرمود آنست که رعد و برق و صاعقه دارد و صاحب الامر علیه السلام بر آن سوار خواهد شد و باسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه که پنج زمینش معمور است و دو تا خراب و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مالک شدند آنچه در زمین است و آنچه در زیر زمین است و دو ابر را بر حضرت عرض کردند صعب را اختیار کرد و بر آن سوار شد و بر هفت زمین گذشت پنج را معمور دید و دو را خراب و باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون حق تعالی اراده میفرماید که امام را خلق کند قطره از آب مزن فرو میفرستد که بر گیاهی یا میوه می نشیند و والد او آنرا تناول میکند و جماع میکند پس آن نطفه در رحم قرار میگیرد و خدا امام را از آن خلق میفرماید پس در شکم مادر صدا می شنود و میفهمد و چون بزمین می آید بر بازوی راستش می نویسند که وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس چون بسخن و رفتار آمد عمودی از نور برای او نصب میکنند که اعمال جمیع خلایق را میداند و می بیند و کلینی و غیره باسانید معتبره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام که چون خداوند عالمیان میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از آب تحت عرش بر میدارد و بامام میدهد که تناول میفرماید و از آن آب نطفه منعقد میشود و چون برحم منتقل شد تا چهل روز سخن نمیشنود و بعد از چهل روز آنچه میگویند می شنود پس چون متولد شد خدا تعالی همان ملک را میفرستد که آیه را بر بازویش نقش می نماید پس چون بمنصب امامت فایز گردید از برای او مناری از نور بلند میکنند که آن اعمال خلایق را میداند و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که چون مادران اوصیا پیغمبران بایشان حامله میشوند مادر را سستی بهم میرسد مانند غش و تمام آن روز چنین میباشد پس بحال خود می آید و از جانب راست خود از یکطرف خانه آوازی می شنود که کسی میگوید که حامله شدی بخیر و خوبی و عاقبت امر تو بخیر خواهد بود بشارت باد ترا بفرزند بردبار دانا بعد از آن دیگر هیچ سنگینی و الم و اثر حمل از خود نمی یابد تا چون ماه نهم میشود آوازها در خانه که میباشد می شنود و چون شب ولادت میرسد نوری از خانه ساطع میشود که بغیر او و پدر امام کسی دیگر نمی بیند و چون متولد میشود چهار زانو نشسته از پا بزیر می آید

خواهد کرد

وچون بزمین میرسد نوری ساطع میشود و رو بقبله میکند و سه مرتبه عطسه میکند و بانگشت اشاره مینماید
والحمد لله میگوید و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و دندانهای پیش دهانش رویده میباشد
و از پیش رویش نوری میباشد مانند سبیکه طلا و در تمام آن روز و شب از دستهایش نور ساطع است و همچنین پیغمبران
نیز چنین متولد میشوند و صفار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که خدا را شهری هست در زمین در پشت مغرب که آنرا جابلقا میگویند و در آن
شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امت اند و هرگز معصیت خدا نکرده اند و هیچ
کاری نمیکنند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و بیزاری از ایشان و ولایت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا را شهری هست در
پشت دریا که وسعت آن بقدر سیر چهل روز آفتاب است و در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی
نکرده اند و شیطان را نمی شناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده است و در چند گاه ما ایشان را می بینیم
و آنچه احتیاج دارند از ما سوال مینمایند و از ما سوال مینمایند کیفیت دعا را و ما تعلیم ایشان مینماییم و میپرسند
که قایم آل محمد کی ظهور میکند و در عبادت و بندگی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان دروازهای بسیار دارد از
هر دروازه تا دروازه صد فرسخ مسافت است و ایشان را تقدیس و تنزیه و عبادت بسیار است که اگر ایشان را
به بینید عبادت خود را سهل خواهید شمرد و در میان ایشان کسی هست که یکماه سر از سجود بر نمیدارد و خوراک
ایشان تسبیح است و پوشش ایشان برگ درختان است و روهای ایشان از نور روشن تر است چون یکی
از ما را به بینند بگرد او بر می آیند و از خاک قدمش بر میگیرند برای برکت و چون وقت نماز ایشان میشود
صداهای ایشان بلند میشود مانند باد شدید و در میان ایشان جمعی هستند که هرگز حربه از خود نینداخته اند
برای انتظار قایم آل محمد صلوات و از خدا میطلبند که بخدمت او مشرف شوند و عمر هر یکی از ایشان هزار سال است
اگر ایشان را به بینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب میکنند امری که موجب قرب
بخدا باشد و چون ما در نزد ایشان رفتیم بخدا تقرب میجویند که مبادا از غضب الهی باشد و پیوسته منتظران دولت

هستند که وعده ملاقات ما و ایشان است و هرگز از عبادت سست نمیشوند و خسته نمی آیند و بنحوی که ما
قرآن تعلیم ایشان کرده ایم تلاوت مینمایند و در میان آن قرآن چیزی چند هست که اگر بر این مردم بخوانیم
کافر میشوند و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل شود از ما میپرسند و چون بیان میکنیم سینهای ایشان
گشاده میشود و منور میشود و از خدا میطلبند که ما را از برای ایشان باقی دارد و میدانند که خدا بوجود ما
بر ایشان چه نعمتها دارد و قدر ما را می شناسند و ایشان با قایم آل محمد ظهور خواهند کرد و جنگیان ایشان
بر دیگران سبقت خواهند گرفت و همیشه از خدا همین را می طلبند و در میان ایشان پیران و جوانان هستند
چون جوانی پیری را می بیند نزد او بنشانه بندگان می نشیند و تا رخصت نفرماید بر نمیخیزد و ایشان بهتر از
جمیع خلق اطاعت امام میکنند و بهر امری که امام ایشان را بدان وصیت ترک نمیکنند تا امر دیگر بفرماید و اگر
ایشان را بر خلق ما بین مشرق و مغرب بگمارند در ساعت همه را فانی میکنند و حربه در ایشان کار نمیکند و خود
و شمشیرها از آهن دارند غیر این آهن که اگر بکوه بزنند دو نیم میکنند و امام با این لشکر با هند و روم و ترک
و دیلم و بربر و هر که در ما بین جابلقا و جابلسا است جنگ خواهد کرد و جابلقا و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق
و دیگری در مغرب و بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند اول ایشان را بخدا و رسول و دین اسلام بخوانند
و هر که مسلمان نشود او را بکشند تا آنکه میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و باسانید معتبره از
حضرت امام حسن علیه السلام منقول است که خدا را شهری هست در مشرق و شهری هست در مغرب و بر هر
یک از این دو شهر حصاری هست از آهن که در هر حصاری هفتاد هزار در است و از هر دری هفتاد هزار لغت
داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میگویند که دیگری نمیداند و من جمیع آن لغتها را میدانم و در آن شهرها و مابین
آن شهرها خدا را حجتی و امامی نیست بغیر از من و برادرم و ما حجت خداییم بر ایشان و اعلم یا اباذر ان الله
عز و جل جعل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل باب حطة
فی بنی اسرائیل من دخله کان آمنا و بدان ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل بیت مرا در میان امت
من از ابابت کشتی نوح گردانیده که هر که سوار آن کشتی شد نجات یافت و هر که نخواست آنرا و داخل

کشتی نشد غرق شد همچنین اهل بیت من هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت ایشان می نشیند از گرداب
فتنه و کفر و ضلالت نجات می یابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیگر میل میکند در دریای شقاوت
غرق میشود و اهل بیت من درین امت مانند در حطه اند که در بنی اسرائیل بود که خدا امر فرمود که داخل
آن در شوند و هر که داخل آن در شد از عذاب خدا در دنیا و عقبی ایمن شد همچنین درین امت هر که چنگ
در دامان متابعت ایشان میزند و از پیروی و متابعت ایشان درگاه خدا را طلب میکند از جمله ایمنان است
والا تابع شیطان و مستحق عذاب و خذلان است بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که
ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از در در
بیت المقدس است یعنی درآیید بدری از درهای قریه بیت المقدس از روی خضوع و شکستگی یا چون
در گذشتید خم شوید و برکوع داخل شوید یا بعد از داخل شدن سجده کنید و بگویید خداوندا گناهان
ما بگذار تا بیامرزیم گناهان شما را و بعضی گفته اند که در قریه اریحا مراد است و جمعی را از محققین اعتقاد
این است که مراد در آن قبه ایست که در تیه برای قبله ایشان مقرر کرده بودند و رو بآن نماز میکردند
پس بعضی ابا کردند و از درهای دیگر داخل شدند و بعضی که از آن در داخل شدند آن عبارت استغفار
ایشان بود تغییر دادند و بجای حطه حنطه گفتند و گندم طلبیدند پس خدا طاعونی بر ایشان گماشت که یکساعت
بیست و چهار هزار یا هفتاد هزار کس از ایشان بمرد و بدانکه مضمون این تشبیه بلیغ که درین حدیث وارد شده
در احادیث سنی و شیعه متواتر است و دلالت بر این میکند که در هر باب تسلیم و انقیاد ایشان باید کرد
و پا از جاده متابعت ایشان بدر نباید گذاشت و بهمین اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال
و اعتقادات از طریقه ایشان بدر روند بلکه ایشانند وسیله میانه خلق و خدا و هدایت از غیر ایشان حاصل
نمیشود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه و شیخ طبرسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
که حضرت فرمود که بلیه مردم برای ما عظیم است اگر ایشان را میخوانیم اجابت ما نمیکنند و اگر ایشان را وا می
گذاریم بغیر ما هدایت نمییابند و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که ماییم سبب و وسیله

میان شما و خدا و شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده است از عبدالله بن سلیمان که گفت من در خدمت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بودم شخصی از اهل بصره آمد و گفت حسن بصری میگوید که آنجماعتی که علم خود را کتمان میکنند
گند شکمهای ایشان اهل جهنم را متاذی خواهد کرد حضرت فرمود که اگر حسن راست میگوید پس هلاک شده است
مؤمن آل فرعون و خدا او را بکتمان ایمان و علم مدح کرده است و همیشه علم مکتوم بود از آنروز که خدا
نوح را به پیغمبری مبعوث گردانید حسن بصری اگر میخواهد بجانب راست برود و اگر میخواهد بجانب چپ که علم یافت
نمیشود مگر نزد ما و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از اسحق بن اسمعیل روایت کرده است که حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام باو نوشت که بدرستی که خداوند عالمیان برحمت و احسان خود بر شما فرایض را واجب گردانید نه
از برای آنکه خود محتاج بود بعبادت شما بلکه از برای احسان و تفضل بر شما تا آنکه ممتاز گرداند بد را از نیک
و بدکردار را از فرمان بردار و تا ظاهر گرداند آنچه در سینها مخفی است و دلها را پاکیزه گرداند از بدیها و از
برای آنکه سبقت جویید برحمتهای او و منزلتها و رتبهای شما در بهشت رفیع گردد پس واجب گردانید بر شما
حج و عمره و نماز و روزه و زکوة و ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را و از برای شما دری مقرر
ساخت که بآن درهای فرایض بر شما گشوده میشود که آن در ولایت و متابعت اهل بیت است و از برای شما
کلیدی از برای گشودن درهای قرب و راههای معرفت قرار داده که پیروی ایشان است و اگر نه محمد و
اوصیا او صلوات الله علیهم میبودند شما حیران میبودید از جهالت بهایم و حیوانات که هیچ فریضه از فرایض خدا را
نمیدانستید و آیا داخل شهر میتوان شد از غیر راهش پس چون خدا بر شما منت گذاشت بنصب امامان بعد از
پیغمبر شما و فرمود که امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای
شما پسندیدم و برگزیدم و از طرق سنی و شیعه متواتر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که من شهرستان علمم و تو در آن شهرستانی و داخل شهر نمیتوان شد مگر از در و اخبار
درین باب از حد و حصر افزون است و چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود ایشان نه همین سفینه نجات این
امت اند بلکه جمیع ملایکه و پیغمبران به برکت ولایت ایشان بسعادت فایز گردیده اند و در جمیع شداید بانوار ایشان

چنانچه

پناه برده اند و ایشانند علت غائی ایجاد جمیع آسمانها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس
در احادیث بسیار وارد شده است که خطاب بمحمد و علی فرموده که لولاکما لما خلقت الافلاک
اگر نه شماها بودید من افلاک را خلق نمیکردم و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین مقدمه ایست که موجب
انکشاف این معنی میشود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض و
وجود است اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا افاضه آن فیض عقلا قبیح نباشد
و کسی که قابل آن باشد که چنین بنائی مثل عالم امکان را برای او بنا کند و چنین مهمانخانه برای او مرتب سازند
و در میدان وسیع عرصه ایجاد چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع برپا کنند و چندین هزار سرادق رفعت
و حجب جلال را باوتاد قدرت و اطناب عزت استوار کرده اند و این عرصه ظلمانی را بچراغهای نورانی
از آفتاب و ماه و ستارگان روشن سازند و صفایح افلاک و لوح خاک را بانواع زینتها و الوان نقشها
بیارایند و مایده احسانی که تمام عالم را فرا گرفته برای او بگشایند و الوان نعمتها و میوه‌ها و گلها و ریاحین
برای او حاضر سازند و نشاء آخرت که این نشاء دنیا نمونه حقیری است از آن یعنی بهشت اعلی را بانواع
حور و قصور بیارایند و غیرمتناهی از ملائکه مقربین و جن و طیور و وحوش و بهایم را خادم او کرده اند
بزرگواری میباید که این کرامتها را سزاوار باشد و این نوازشها را لایق باشد پس اگر دیگران بطفیل او
ازین خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر امثال ما لایق این کرامتها نیستیم و برای ما مهمانیها
این قسم ترتیبات نزد عقلا قبیح است چنانچه اگر بالفرض لوری یا کردی یا روستائی ناکس جاهلی نزد
پادشاه عظیم الشانی بیاید و پادشاه بفرماید که میدان را چراغان کنند و انواع فرشها گسترده الوان اطعمه
پادشاهانه برای او حاضر گردانند و جمیع امرای خود را بخدمت او بازدارد و جمیع عقلا او را مذمت
میکنند که این ادا پادشاهانه نبود و این مرد لایق این کرامت نبود نهایت اکرام این مرد آن بود که
ده تومان زر یا کمتر باو بدهند و او را در مجلس حضور هم راه ندهند و اگر مرد کامل قابل بزرگ عظیم الشانی بیاید و این
تهیها برای او بکنند و بطفیل او چندین هزار کرور روستائی را سیر کنند و بخورانند بد نمائی ندارد و جمیع عقلا منع

نمیکنند

نمیکنند بلکه مدح می کنند و همچنین درین ماده چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت او صلوات الله علیهم
که اشرف مکونات و زبده ممکنات شد نهایت آنچه رتبه امکانی از کمالات و استعدادات گنجایش
داشته باشد در ایشان مجتمع است ایشان ماده قابله جمیع فیوض و رحمتهااند و هر فیض و رحمتی اول
بر ایشان فایز میگردد و بطفیل ایشان بمواد قابله دیگران سرایت میکند و در خور استعدادات ایشان
چنانچه نعمت ایجاد که اول نعمتهاست اول بر آنحضرت فایز گردید و بعد از آن بر دیگران چنانچه فرموده که
اول ما خلق الله نوری و همچنین معنی نبوت اول از برای آنجناب حاصل شد و به برکت او بدیگران
رسید چنانچه فرموده که کنت نبیا و آدم بین الماء والطین من پیغمبر بودم و آدم در میان
آب و گل بود و فرموده که مائیم آخران سابقان که بعد از همه شدیم و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم
و این است معنی شفاعت کبری که از روز اول تا ابد الآباد جمیع کمالات و خیرات بوسیله ایشان بجمیع
خلق فایز گردیده و میگردد و این است سر صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب باید اول بر ایشان صلوات
فرستاد و بعد از آن حاجت خود را طلبید تا بر آورده شود زیرا که بعلت نا روائی حاجت عدم قابلیت است
پس چون صلوات فرستادی و برای آن مادهای قابله رحمت طلبیدی مانعی نیست در حق آنحضرت و
اهل بیتش البته مستجاب میشود و همچنین که آب بر چشمه آمد هر کس در خور قابلیت او از چشمه باو بهره میرسد در
خور راهی که بآن سرچشمه دارد و کسی که نهری عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از آن منبع خیرات
و سعادت بسوی خود کنده باشد و از هر رحمتی که بآنجا میرسد در خور آن نهر و گنجایش آن بهره میبرد و کسی که جوی
ضعیفی داشته باشد همان قدر حصه میباید پس معلوم شد که انتفاع انبیا و مقربان از انوار مقدسه ایشان
زیاده از دیگران است و منت نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیا و دوستان خدا زیاده بر عوام ناس است
چون سخن باینجا کشید این مطلب را ازین واضحتر بیان میتوان کرد بدانکه این معلوم است که هر چند که مناسبت
میان فاعل و قابل و مفیض و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود بلکه جمعی را اعتقاد این است که بیقدر مناسبتی
نباشد افاضه نمیشواند شد پس این ناقصان که در نهایت مرتبه نقص اند در استفاضه از ایشان از کامل من جمیع الوجوه

[illegible]

ناچار است که از جهات کمال با جناب ذی الجلال یکنوع ارتباطی داشته باشد و از جهت امکان و عوارض آن
مناسبتی با ممکنات ناقصه داشته باشد که افاضه و استفاضه باین دو جهت بعمل آید چنانچه در بعثت ایصال
احکام و حکم و حقایق بخلق این دو جهت ضرور است و اشاره مجملی باین معنی در ابواب نبوت شده و در
بیان معنی قرب نیز اشاره شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کمالیه الهیه اند و بنمونه از صفات جلال
و جمال او متصف گردیده اند ایشانرا کلمات الله و اسماء الله میگویند و احادیث درین باب بسیار است
و چنانچه اسماء الهی دلالت بر کمالات او میکند ایشان نیز ازین جهت که بپرتوی از صفات متصف
گردیده اند دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت میکند
چون رحمت و شفقت رسول صلی الله علیه و آله را مشاهده میکنی ترا دلالت میکند بر کمال رحمت خداوندی
که این رحمت با این بسیاری قطره از دریای رحمت اوست و همچنین در جمیع کمالات بلکه دلالت
ایشان بر آن کمالات زیاده از دلالت اسماست و اسماء مقدس الهی از جهت تاثیرات بر ایشان مترتب
که دلالت بر مسمی میکند لهذا بر ایشان نیز آثار عجیبه در عالم ظاهر میگردد که اسماء مقدس الهی اند و مظهر
قدرت و کمالات اویند و چنانچه پیش دانستی که کنه ذات و صفات او دانستن محال است و لیکن در
انجاء و جوهات صفات و تعبیرات از آن عارفان را درجات مختلفه میباشد و در هر اسمی صاحب هر
معرفتی در خور معرفت خود از آن اسم بهره میباید مثلا بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف
میباشد یکمرد کردی میباشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت خواهد ده دوشاب او را بخورد دهد
میسر است و اگر خواهد هزار دینار برحمت بکسی میتواند داد و این مرد پادشاه را بصفات استاد حلوائی او استاد
بزاز شناخته اگر پادشاه باو احسانی کند در خور شناخت او احسان خواهد کرد و همچنین تا بمرتبه شخصی که
از عظمت پادشاه آنقدر دانسته که او قادر بر عطای حکومتهای عظیم است و منصبی میتواند بخشد که در
سالی الاف و الوف تحصیل میتوان کرد پادشاه بچنین شخصی در خور معرفت او میدهد همچنین عارفان را
در مراتب معرفت بلا تشبیه این مراتب متفاوت هست یک لفظ رحمن را هر عارفی بمعنی می فهمد و در خور آن معنی

فایده میبرد

فایده میبرد تا آن عارف کامل که نهایت وجوه ممکنه را یافته برحمن فیض ازل و ابد را برای ممکنات
می طلبد و میرساند و همچنین در مراتب معرفت رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام که
اسمای مقدس الهی اند در خور شناخت و معرفت ایشان از توسل بایشان منتفع میتوان شد
یکشخص علی را مردی شناخته است که هر مسئله که میپرسی میداند و او علی را در مرتبه علما شناخته بلکه
علی را وسیله نکرده علما را وسیله کرده و یکی علی را چنین شناخته که شبی پانصد کس را میتواند کشت و علی را
نشناخته مالک اشتر را شناخته و یکی علی را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا هزار تومان باو میدهد تا
بمرتبه آن بزرگی که علی را در مرتبه کمال شناخته که اگر نام علی را بر آسمانها بخوانند از یکدیگر میپاشند و اگر بر زمین
بخوانند میکند از جا چنانچه در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش نوشتند قرار گرفت و
بر کرسی نوشتند بر پا ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شدند و بر زمین نوشتند قرار گرفت و بر کوهها
نوشتند ثابت گردیدند و دوستان ایشان از تجربه معلوم است که در وقت دعا در خور آن ربط و معرفت
و توسلی که بایشان حاصل میشود همان قدر استشفاع ایشان نفع میکند و اگر این معنی را ازین بازتر ذکر کنیم
سخن دقیق میشود و مطلب مخفی تر میشود و بعضی تمثیل ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که فیلی را
بردند بشهر کوران چون شنیدند که چنین خلقی عظیمی بشهر ایشان آمده همگی بسیر جمع شدند و دست
بر آن میمالیدند یکی از ایشان دست بر گوش او مالید و یکی دست بر خرطوم آن مالید و یکی دندانش را لمس کرد
و یکی بدنش را و یکی دمش و چون فیل را بردند آنها با یکدیگر نشستند و بوصف آن شروع کردند در میان
ایشان نزاع شد آنکه گوشش را لمس کرده بود گفت فیل بچیز پهنی است از بابت گلیم و دیگری که خرطومش را یافته بود
گفت غلط کردی از بابت ناودان است و میان تهی و هر یک آنچه از آن یافته بود تعبیر کردند و نزاع ایشان
بطول انجامید مرد بینائی که فیل را درست دیده بود در میان ایشان حکم شد و گفت هیچیک آنرا نشناخته اید
اما هر یک راهی بآن برده اید بلا تشبیه کوران عالم امکان و جهالت را در معرفت واجب الوجود و دوستان او
که متخلق باخلاق او شده اند چنین حالتی هست و در مقام زیاده ازین گنجایش سخن نیست و این مضامین

از اخبار بسیار ظاهر میشود چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را
که از من بهتر و گرامی تر باشد نزد او گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی خدا انبیای مرسل را افضل
گردانیده است از ملائکه مقرب و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است و بعد از من ترا و امامان بعد از
ترا بر همه تفضیل داده و زیادتی داده و ملائکه خدمتکاران ما و خدمتکاران دوستان مایند یا علی آنها
که حاملان عرش‌اند و بر دور عرش میباشند تسبیح و تحمید خداوند خود می کنند و استغفار میکنند برای
آنجماعتی که ایمان بولایت ما آورده اند یا علی اگر نه ما میبودیم خدا نه آدم را خلق میکرد و نه حوا را و نه بهشت
و نه دوزخ را و نه آسمان را و نه زمین را چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه پیش از ایشان خدا را شناختیم
و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا کردیم زیرا که اول چیزی را که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما را گویا گردانید
بتوحید و تحمید خود که او را بیگانگی یاد کنیم و حمد او بکنیم بعد از آن ملائکه را خلق کرد و ارواح ما یکنور بود
چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار عظیم نمود در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا آنکه ملائکه بدانند که ما
خلق آفریدهٔ خداییم و خدا منزه است از آنکه بما شباهتی داشته باشد یا آنکه ممکنات در او تاثیر کنند پس ملائکه
چون تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات ما دانستند و چون بزرگواری شان
ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه که خدا شریک در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان
خداییم و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله پس چون رفعت و محل و رتبه ما را
دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه که خدا عظیم تر است که کسی بدون توفیق و تایید او نزد او برتبهٔ منزلت
تواند بهم رسانید آنگاه گفتند الله اکبر پس چون قوت و قدرت و غلبه ما را مشاهده کردند گفتیم لا حول و لا قوة
الا بالله تا بدانند که قوت و قدرت و توانایی ما از خداوند است پس چون دانستند که خدا چه نعمتها بما کرامت
فرموده و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم گردانیده ما گفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و
ثنا است برین نعمتهای عظیم که بما انعام فرموده پس ملائکه گفتند الحمد لله پس ببرکت ما هدایت یافتند ملائکه بر تسبیح

و تهلیل و تحمید و توحید و تمجید خدا پس حق تعالی حضرت آدم را خلق فرمود و ما را در صلب او ودیعه
و امر فرمود ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب آدم بودیم و سجود
ایشان سجدهٔ بندگی خدا بود و سجدهٔ شکر و اطاعت آدم بود چون ما در صلب وی بودیم پس چگونه ما
افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه سجده آدم از برای تکریم ما کردند و بدرستی که چون مرا بآسمانها
عروج فرمودند جبرئیل اذان و اقامت گفت و گفت یا محمد پیش بایست تا با تو نماز کنیم من گفتم که یا جبرئیل من
بر تو تقدیم بجویم گفت آری زیرا که خدا پیغمبران خود را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است و تو را بالخصوص بر جمیع خلق تفضیل
داده است پس من مقدم شدم و با من نماز گذاردند و فخر نمیکنم پس چون بحجابهای نور رسیدم جبرئیل
گفت پیش برو یا محمد که من در اینجا میمانم گفتم در چنین جایی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا محمد این نهایت اندازه ایست
که خدا تعالی برای من مقرر ساخته است و اگر ازین حد درگذرم بالهای من میسوزد پس فرو رفتم در دریای
نور و رسیدم بانجا که خدا میخواست از اعلای درجات ملکوت و ملک پس ندا بمن رسید که یا محمد گفتم
لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت پس ندا رسید که ای محمد تو بندهٔ منی و من پروردگار
توام مرا عبادت کن و بر من توکل کن در جمیع امور بدرستی که نور منی در میان بندگان من و فرستادهٔ
منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده ام و از برای مخالفان
تو جهنم را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب گردانیده ام و از برای شیعیان ایشان
ثواب خود را لازم ساخته ام گفتم خداوندا اوصیای من کیستند ندا رسید که ای محمد اوصیای تو آنهانند که بر ساق
عرش من نام ایشان نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دوازده نور دیدم بر هر نوری سطری
سبز بود که بر او نام وصیی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی امت
من گفتم خداوندا آنها اوصیای منند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیا و دوستان و اوصیا و
برگزیدگان منند و حجتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفه‌های تواند و بهترین خلق منند
بعد از تو بعزت و جلال خودم سوگند که با ایشان دین خود را ظاهر گردانم و کلمهٔ حق را با ایشان بلند گردانم و بآخرین

ایشان زمین را از دشمنان خود پاک گردانم و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم و باد را از برای او مسخر
گردانم و ابرهای صعب را ذلیل او گردانم و او را بر آسمانها بالا برم و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه
را مددکار او گردانم تا آنکه دین حق بلند شود و جمیع خلق بیگانگی من اقرار کنند پس ملک و پادشاهی او را دایم
گردانم و دولت حق تا روز قیامت از دوستان من بدر نرود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون جبرئیل بنزد رسول صلی الله علیه و آله می آمد در خدمت آنحضرت مانند بندگان می نشست
و تا رخصت نمیفرمود آنحضرت داخل نمیشد و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است
که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند که علی بن ابی طالب افضل است یا ملائکه حضرت فرمود
که ملائکه شرف نیافتند مگر بمحبت محمد و علی و قبول ولایت ایشان و هر کس از محبان علی که دل خود را از
غش و غل و کینه و حسد و گناهان پاک کند او افضل است از ملائکه و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که یهودی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت تو افضلی یا موسی
بن عمران حضرت فرمود که خوب نیست آدمی تعریف خود کند ولیکن مرا ضرور است میگویم چون حضرت
آدم خطیئه از و صادر شد توبه اش این بود که خداوندا از تو سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا بیامرزی پس خدا
توبه اش را قبول فرمود و نوح چون بکشتی نشست و از غرق ترسید گفت خداوندا از تو سؤال میکنم
بحق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات ده پس خدا او را نجات داد و ابراهیم را چون بآتش انداختند
گفت خداوندا سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از آتش نجات ده پس خدا آتش را بر او سرد و سلامتی گردانید
و موسی چون عصا را انداخت و ترسید گفت خداوندا سؤال میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردانی
پس خدا فرمود که مترس تو بر ایشان غالبی ای یهود اگر موسی مرا در می یافت و ایمان بر پیغمبری من نمی آورد
ایمان او هیچ نفع نمیداد او را و پیغمبری او را فایده نمیکرد ای یهودی یکی از فرزندان من مهدی است که چون
بیرون آید عیسی بن مریم از آسمان برای یاری او فرود آید و او را مقدم دارد و در پی او نماز گذارد و ایضا
بسند معتبر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که یا علی خدا

مرا از میان جمیع مردان عالمیان برگزید و بعد از من ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس در میان
زنان فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار کرد و در احادیث معتبره وارد شده است که در روزی که
از ذریت آدم پیمان میگرفتند از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق بانحو پیمان گرفتند که آیا من پروردگار
شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام شما نیست و امامان هادیان از فرزندان او امامان شما نیستند
همه گفتند بلی و هر که سبقت کرد باین اقرار و عزم بر نگاهداشتن این پیمان پیشتر داشت از پیغمبران اولو العزم
شد و هر ملکی که بقبول ولایت ایشان پیشتر کرد مقرب شد یا ابا ذر احفظ ما اوصیک به تکن سعیدا
فی الدنیا والآخرة یا ابا ذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة والفراغ
یا ابا ذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک وصحتک قبل سقمک وغناک
قبل فقرک وفراغک قبل شغلک وحیاتک قبل موتک یا ابا ذر ایاک والتسویف بأملک
فانک بیومک ولست بما بعده فان یکن غد لک فکن فی الغد کما کنت فی الیوم وان لم
یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت فی الیوم یا ابا ذر کم مستقبل یوما لا یستکمله ومنتظر
غدا لا یبلغه یا ابا ذر لو نظرت الی الاجل ومسیره لابغضت الامل وغروره یا ابا ذر کن
کانک فی الدنیا غریب او کعابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور یا ابا ذر اذا اصبحت فلا تحدث
نفسک بالمساء واذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح وخذ من صحتک قبل سقمک
ومن حیاتک قبل موتک فانک لا تدری ما اسمک غدا یا ابا ذر ایاک ان تدرکک الصرعة
عند العثرة فلا تمکن من الرجعة ولا یحمدک من خلفت بما ترکت ولا یعذرک من
تقدم علیه بما اشتغلت به یا ابا ذر ما رایت کالنار نام هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها
یا ابا ذر کن علی عمرک اشح منک علی درهمک ودینارک یا ابا ذر هل ینتظر احد الا غنی مطغیا
او فقرا منسیا او مرضا مفسدا او هرما مفندا او موتا مجهزا او الدجال فانه شر غائب
ینتظر او الساعة والساعة ادهی وامر ای ابوذر حفظ کن آنچه من ترا بان وصیت میکنم و عمل نما تا سعادتمند گردی

در دنیا و آخرت ای ابوذر دو نعمت است که غبن دارند در آن دو نعمت بسیاری از مردم یکی صحت بدن
و اعضا و جوارح و یکی فراغ و فرصت و مجال یعنی درین دو نعمت فریب میخورند و غنیمت نمیشمارند و میگذارند
که از دستشان میرود و بعد از آن حسرت میخورند و فایده ندارد و در احادیث دیگر معنون بقا وارد شده است
یعنی باعث فتنه ایشان است و ایشان را از خدا غافل میگرداند ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را
پیش از پنج چیز غنیمت دان صحت و جوانی را پیش از پیری که چون پیر شدی بندگی نمیتوانی کرد و حسرت خواهی
خورد و غنیمت دان صحت و تندرستی را پیش از بیماری که چون بیمار شوی عبادت نمیتوانی کرد چنانکه در
صحت میتوانی کرد و قدر بدان توانگری را پیش از آنکه فقیر شوی و آنچه خواهی در راه خدا نتوانی داد و صرف
توانگر [illegible] یا بعلت فقر از عبادت باز مانی و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آنکه مشغول شوی بکاری
چند که بسبب آن فرصت عبادت نداشته باشی و مغتنم دان زندگی را پیش از مرگ که بعد از مرگ هیچ چاره
نتوانی کرد ای ابوذر زنهار که تأخیر کارهای خیر مکن بطول امل و آرزوهایی که بعد ازین خواهم کرد بدرستی که
این روز که در دست تست همین را داری و بعد ازین را نمیدانی که خواهی داشت یا نه پس امروز را صرف کار
خود کن که اگر فردا زنده باشی چنانکه امروز بودی و اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشیمان نباشی که چرا
امروز را ضایع کردی و حال آنکه آخر عمر تو بود ای ابوذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد
و آن روز را تمام نکرده بمیرد و چه بسیار کسی که انتظار فردا برد و بآن نرسید ای ابوذر اگر به بینی اجل
و تندی رفتار او را که چه زود می آید و عمر چه بسرعت میگذرد هر آینه دشمن خواهی داشت آرزوهای دور
و دراز خود را و فریب آن نخواهی خورد ای ابوذر در دنیا مانند غریبی باش که بغربتی در آمده و آنرا
وطن خود نشمارد یا مسافری که بمنزلی فرود آید و قصد اقامت ننماید و خود را از اصحاب قبور شمارد
و قبر را منزل خود دان و در تعمیر و آبادانی آن همت بگمار ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود مگذران شام را ره
مده و شام را از عمر خود حساب مکن و چون شام کنی خیال صبح و اندیشه آنرا در خاطر مگذران و از صحت خود توشه
بگیر پیش از بیماری و از زندگی بهره بردار پیش از مردن که نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان

درفردا همچنان ...

خواهی داشت

ابوذر
خواهی داشت یا نام مردگان یا آنکه روز قیامت نمیدانی که نام سعدا خواهی داشت یا نام اشقیا ای
میندیش که مبادا از پا در آیی و بمیری در هنگام غفلت در جمع دنیا پس ترا رخصت بگذشتن نباشد که کار خود را
وصیت کنی و وارث ترا مدح نکند بآنچه از برای او گذاشته و آن خداوندی که بنزد او رفته ترا معذور ندارد و بدان
چیزهایی که مشغول آنها شده و بندگی او را برای آنها ترک کرده ای ابوذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی را که گریزنده
از آن خواب کند و غافل باشد زیرا که کسی که از امری سهل خایف و گریزان است از خوف آن خواب نمیکند
و آتش جهنم با این عظمت جمعی که دعوای خوف از آن میکنند بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و ندیدم
مثل بهشت چیزی را که طلب کننده و خواهان آن خواب کند زیرا که مردم از برای لذتهای سهل دنیای فانی
خواب بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل آن مینمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم نامتناهی پیوسته در خوابند
ای ابوذر قدر عمر را بدان و بر عمر خود بخیل تر باش که ضایع نشود از دینار و درهم ای ابوذر هر یک از شما یکی از چند
چیز را انتظار میبرید و در پیش دارید یا توانگری که بهم رسانید و طاغی شوید و بسبب آن از سعادت ابدی محروم
شوید یا فقر و بی چیزی که بسبب آن خدا را فراموش کنید یا بیماری که شما را فاسد گرداند و از صلاح باز دارد یا
پیری که شما را از کار بیندازد یا مرگی که بسرعت در رسد و مهلت ندهد یا فتنه دجال که شریست غایب و میرسد
یا قیامت که برپا شود و قیامت از همه چیز عظیمتر و تلخ تر است توضیح این کلمات لطیفه و مواعظ شریفه در
ضمن سه مقصد بیان مینماید **مقصد اول** بدانکه مفاد این نصایح شافیه اهتمام در عمل و احتراز از طول امل است
و طول امل امهات صفات ذمیمه است و مورث چهار خصلت است اول کسل و ترک طاعت زیرا که شیطان او را
ازین راه فریب میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز است در هنگام پیری عبادت میتوان کرد ایام جوانی را
صرف عیش و عشرت و طرب میباید کرد و دوم آنکه باعث ترک توبه میشود و تأخیر میکند توبه را بگمان آنکه مهلت
خواهد یافت تا مرگ بناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد سیم آنکه باعث حرص در جمع مال و تحصیل امور لازم آن میشود
برای آنکه چون گمان عمر بخود بسیار دارد باندازه آن تحصیل ما یحتاج خود میکند چون اعتماد بر خداوند خود ندارد
و نمیداند که اگر خدا خواهد او را زود فقیر میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمی آید و اگر خدا مصلحت داند اگر

صفات
بکار خدا باشند خدا او را توانگر میکند چهارم آنکه باعث قساوت قلب و فراموشی آخرت میگردد و این
ذمیمه مایه شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باسانید معتبره منقول است
که فرمود خصلتی که از آن بیشتر بر شما میترسم دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول
امل اما متابعت هواهای نفسانی پس آدمی را از قبول حق و متابعت آن منع میکند و باز میدارد و اما
طول امل پس موجب فراموشی آخرت میگردد و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که املش دراز است
عملش نیکو نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که صلاح اول این امت بزهد و یقین است
و فساد آخر ایشان ببخل و طول امل است و ایضا از آنحضرت منقول است که بحضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت
بقای بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزند آدم و جوان میشود در وی دو خصلت حرص
و طول امل و بدانکه معالجه این درد و مرض بسیار یاد مرگ و شدائد بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار
عمر و سرعت انقضای آن میشود و ظاهر است که مرگ را به پیر و جوان یک نسبت است بلکه بجوانان نزدیکتر است
و هر روز یک شخص از هم سنان این کس میمیرد در حال او تفکر نماید که ممکن بود من بجای او مرده باشم
و اکنون حسرتهای عظیم داشته باشم و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعت در خرابی و انهدام است و در هر
روز یکقوتی از قوی و عضوی از اعضای او ضعیف و باطل میشود و هر لحظه چندین پیک مرگ باو میرسد
و مطالعه نماید در مواعظ و نصایح که از رسول و ائمه صلوات الله علیهم رسیده و بدیده ایمان نظر نماید و
بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان طبیب نفوس خلایقند و مواعظ و حکمی که از ایشان رسیده نسخهای
معالجه دردهای نفوس خلایق است و بمقابر برود و از احوال ایشان پند گیرد چنانچه منقولست از عبایة بن
ربعی که جوانی بود از انصار بسیار می آمد بمجلس عبد الله بن عباس و عبد الله او را گرامی میداشت و نزدیک خود
می نشانید روزی بعبد الله گفتند که تو این جوان را این قدر اکرام مینمایی این مرد بدبخت است شبها میرود و قبرها را
می شکافد و کفن مردها را میدزدد و عبد الله شبی برای استعلام این حال بقبرستان رفته و پنهان شد

دید که تنها این

دید که تنها این جوان آمد و یک قبر کنده داخل شد و در لحد خوابید و آواز بلند کرد که وای بر من در روزی
که تنها داخل این لحد شوم و زمین از زیر من گوید که ترا وسعت مباد و خوش مباد منزل تو بر روی من راه میرفتی
ترا دشمن میداشتم پس چون ترا خواهم که در میان من در آمده وای بر من در روزی که از قبر بیرون آیم
و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند در آن روز مرا از عدالت تو کیست نجات نخواهد داد و از دست
جماعتی که بر ایشان ظلم کرده ام مرا که رها خواهد کرد و از آتش جهنم که مرا امان خواهد بخشید معصیت کرده ام
خداوندی را که سزاوار آن نبود که او را معصیت کنم و مکرر با او عهد کردم که گناه نکنم و از من راستی و وفا
ندیده و امثال این سخنان را میگفت و میگریست و چون از قبر بیرون آمد عبد الله او را در بر گرفت
و بسیار در گردنش گرد و گفت نیکو نباشی تو چه گناهان و خطاها را نبش میکنی و از هم جدا شدند و از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها را و ایستادن
نزد خداوند خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان شود و فرمود که هر کس فردا را از اجل
خود حساب کند مصاحبت مرگ را نیکو نکرده است و او را نشناخته است و در وصیتی که در هنگام
وفات فرمود گفت ای فرزند امل و آرزوهای خود را کوتاه کن و مرگ را یاد کن و دنیا را ترک کن بدرستی که
تو در گرو مرگی و نشانه بلاهای دنیایی و مغلوب دردها و محنتها و باهل مصر نوشتند که ای بندگان
خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حذر کنید از آن پیش از آنکه بشما رسد و تهیه آنرا درست کنید بدرستی که
بر همه احاطه کرده است اگر بایستید شما را میگیرد و اگر میگریزید در می یابد و او از سایه شما بشما نزدیکتر است
و مرگ به پیشانی شما بسته است و دنیا از پی شما برهم پیچیده و عنقریب تمام شده است پس هر گاه که شهوات
نفس با شما منازعه کند بسیار یاد کنید مرگ را و مرگ از برای موعظه و پند کافی است و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرگ و میگفت بسیار بخاطر آورید مرگ را بدرستی که آن
شکننده لذاتست و حایل است میان شما و خواهشهای نفسانی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود اگر حیوانات از مرگ آنقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان نمیماند و از یاد

بلغ

لاغر میشوند و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرزند آدم را چون آخر روز دنیا
و اول روز آخرت میرسد مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر در می آورند پس نگاه رو بمال میکند
و میگوید که والله من بسیار حریص بودم در جمع نمودن تو و بخیل بودم در صرف کردن تو الحال چه مدد میکنی
مرا جواب گوید که کفن خود را از من بگیر پس بجانب فرزندان التفات نماید و گوید که والله شما را بسیار
دوست میداشتم و حمایت شما میکردم از برای من چه چیز دارید گویند که ترا بقبر میرسانیم و در خاک پنهان
میکنیم پس رو بعمل خود کند و گوید والله که خواهان تو نبودم و بر من گران و دشوار بودی امروز چه مدد میکنی
گوید که قرین توام در قبر تو و چون محشور میشوی با توام تا من و ترا بر خدا عرض کنند پس اگر دوست خدا
باشد شخصی بنزد او می آید از همه کس خوشبوتر و خوشروتر و جامهای فاخر پوشیده و میگوید که بشارت
باد ترا بنسیم و گلهای بهشت و نعمت ابدی خوش آمده میپرسد که تو کیستی میگوید من عمل صالح توام و چون
از دنیا بدر میروی جای تو بهشت تا ابد است و چون مرده غسل دهنده اش را میشناسد و قسم میدهد حاملان را
که جنازه اشرا بزودی ببرند که زود ببرید پس چون او را داخل قبر میکنند دو ملک می آیند که موهای ایشان را
بر زمین میکشند و بپای خود زمین را می شکافند صدای ایشان مانند رعد بلند آواز و چشمهای ایشان
مثل برق بسیار روشن و میگویند کیست خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس
چون جواب گفت میگویند خدا ترا ثابت بدارد در آنچه دوست میداری و پسندیده ای پس قبرش را فراخ
میکنند آنقدر که چشم کار کند و دری از بهشت بقبر او میگشایند و میگویند خواب کن با فرح و شادی
و راحت و اگر دشمن خدا باشد شخصی بنزد او می آید در نهایت زشتی و بدبوئی و میگوید بشارت باد
ترا بجهنم و آتش جحیم و غسل دهنده خود را می شناسد و قسم میدهد حاملانش را که او را نگاه دارند و نبرند پس
چون داخل قبر میشود دو ملک بنزد او می آیند و کفنها را از او دور میکنند و از خدا و پیغمبر و دین و امام او میپرسند
میگوید نمیدانم میگویند که هرگز ندانی و هدایت نیابی پس گرزی بر او میزنند که هیچ جانوری نیست که
صدای آنرا نشنود و نترسد مگر جن و انس و دری از جهنم بقبر او میگشایند و میگویند بخواب به بدترین حالی و
قبر او تنگ

قبر بر او تنگ میشود و او را فشاری میدهد که مغز سرش از ناخنهای پایش بدر میرود و از بسکه در شدت است
آرزو میکند که قیامت قایم شود و حضرت باقر علیه السلام فرمود که حضرت رسول میفرمود که من قبل
از نبوت گوسفند میچرانیدم و هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه گوسفند چرانیده پس من گاهی میدیدم که جمیع
گوسفندان بی سبب خایف میشدند و از چرا می ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم
فرمود که کافر را در قبر ضربتی میزنند که بغیر جن و انس جمیع مخلوقات صدای آنرا میشنوند و ترسان میشوند
و بسند معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که چون دشمن خدا را بر میدارند و بجانب
قبر میبرند ندا میکند حاملان خود را که ای برادران نمی شنوید شکایت میکند برادر شقی شما دشمن خدا
شیطان جن و انس مرا فریب داد و شکایت میکنم بشما دنیا را که مرا مغرور کرد و چون بر او اعتماد کردم
و دل بر او بستم مرا بر زمین انداخت و شکایت میکنم بشما دوستانی را که بخواهش نفس یار خود میکردم مرا
امید دادند و امروز از من بیزار شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما فرزندان خود را که حمایت
ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و مالم را خوردند و مرا واگذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی
را که حق خدا را از آن ندادم و وبال و عذابش بر من است و نفعش برای دیگران است و شکایت میکنم بشما
خانه را که مایه خود را صرف تعمیر آن کردم و دیگران در روی آن ساکن شدند و شکایت میکنم بسیار ماندن در قبر را
که ندا میکند که منم خانه که بدنها در آن کرم میشود و منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید مرا
نگاه دارید و دیر ببرید و شما حذر کنید از آنچه من بآن مبتلا شده ام بدرستی که مرا بشارت داده اند بآتش جهنم
و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار و احسرتاه بر آنچه تقصیر کرده ام در فرمان خدا و دوستان او پس
ناله ها و گریه های دراز که در پیش دارم نه شفاعت کننده دارم که سخنش را بشنوند و نه دوستی که مرا رحم کند
کاشکی مرا برمیگردانیدند تا از اهل مؤمنان می شدم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که قبر هر روز مردم را ندا
میکند که منم خانه غربت و منم خانه تنهائی و وحشت منم خانه کرم و جانوران منم که باغی از باغهای بهشت یا
گودی از گودهای جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که

و بر او مسلط میکرداند حق تعالی مارها و عقربها و جانوران زمین را که او را میگزند تا روزی که مبعوث شود

و ببلا انداخت و الحال بفریاد من نمیرسد و قسم بخورد که خیرخواه من است و مرا فریب داد

زنهار زنهار مرگ را یاد کنید که چاره از مرگ نیست اینک مرگ رسید با روح و راحت و نعمت ابدی برای آنانکه از برای
بهشت سعی کردند و با شقاوت و ندامت و عذاب ابد برای آنانکه فریب دنیا خوردند و برای آن
سعی کردند کسی که دوستی خدا و سعادت ابد برای او لازم شده است اجل او در میان دو چشم او است
و امل او در پس پشت او و کسی که دوستی شیطان و شقاوت ابد برای او واجب گردیده آرزوهای او در میان
چشم او است و اجل او در پس پشت او و از آن حضرت پرسیدند که کدام یک از مؤمنان زیرکترند فرمود
که آنکسی که یاد مرگ بیشتر کند و تهیه آنرا بیشتر گیرد و از ابی صالح منقولست که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ای ابو صالح هرگاه که جنازه را برداری چنان باش که گویا تو در میان آن جنازه و از خدا میطلبی
که ترا بدنیا برگرداند که تدارک گذشتها بکنی و خدا طلب ترا قبول کرد و ترا برگردانید در این حال چه
خواهی کرد اکنون چنین گمان کن و تدارک خود بکن بعد از آن فرمود که عجب دارم از جماعتی
که جمعی از ایشان را بردند و برنگردانیدند و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان زدند که روانه میباید شد
و باز مشغول لعب و بازیند و منقولست از جابر جعفی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام را پرسیدم از نظر
کردن ملک موت به بنی آدم فرمود که نمی بینی جماعتی در مجلسی نشسته و هم یکمرتبه خاموش میشوند آن وقتیست
که ملک موت بایشان نظر میکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی بر سر
قبر حضرت یحیی آمد و دعا کرد که خدا او را زنده کند چون زنده شد و از قبر بیرون آمد عیسی گفت که از من
چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی گفت هنوز حرارت و شدت
مرگ از من برطرف نشده است میخواهی که بار دیگر مرا بدنیا آوری که مرتبه دیگر سختی جان کندن را
بکشم پس او را گذاشت که بقبر برگشت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که جوانی چند
از پادشاهزادهای بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند و عبادت ایشان این بود که در زمین سیر
میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر راهی که مندرس شده بود و خاک بر روی
وی نشسته بود و بغیر از علامتی از آن نمانده بود گفتند بیایید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند
و از او بپرسیم

و از او بپرسیم که چگونه چشیده است مزه مرگ را پس دعا کردند و دعای ایشان این بود که تو الله مایی
ای پروردگار ما و ما را بجز تو خالقی و معبودی نیست تو پدید آورنده جمیع چیزهائی و همیشه هستی و
هرگز غافل نمیشوی و زنده و هرگز ترا مرگ نمیباشد و هر روز ترا شانی و کاریست عجب و همه
چیز را میدانی و محتاج بتعلیم نیستی زنده کن این میت را بقدرت خود پس از آن قبر میتی سر بیرون کرد و موی
سر و ریشش سفید گشته و خاک از سرش فرو میریخت ترسان دیده بسوی آسمان باز کرده از ایشان
پرسید که بر سر قبر برای چه ایستاده اید گفتند دعا کردیم تا خدا ترا زنده کند که از تو سؤال کنیم که چون یافتی
مزه مرگ را با ایشان گفت که نود و نه سالست که در این قبر ساکن شده ام و هنوز الم و محنت و کرب مرگ
از من برطرف نشده است و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون نرفته است از و پرسیدند
که روزی که مردی موهای تو چنین سفید شده بود گفت نه اما چون الحال صدا شنیدم که بیرون بیا
و خاکها و ریزهای بدن من جمع شد و روح در آن داخل شد و ترسان با این سرعت بیرون آمدم از
هول قیامت موی سر و ریش من سفید شد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که هر که کفن او در خانه مهیا باشد او را از غافلان ننویسند و هر وقت که نظر بر آن میکند او را ثوابها میدهند
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که منادی هر روز فرزند آدم را ندا میکند که متولد شو برای
مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن برای خراب شدن و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که بنده مؤمن او سعتی در عمر او هست تا چهل سال چون سن او بچهل رسید حق تعالی وحی میفرماید
بآن دو ملک که بر وی موکل اند که من این بنده را برای عبرت مدتی عمر دادم اکنون کار را بر او سخت بگیرید
و نیکو اعمالش را ضبط کنید و اندک و بسیار و خورد و بزرگ اعمالش را بنویسید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که چون چهل سال بر بنده گذشت باو میگویند که با خبر باش و تهیه خود را درست کن که دیگر تو
معذور نیستی و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هر روز که داخل میشود فرزند آدم را
ندا میکند که ای فرزند آدم من روز تازه ام و بر تو گواهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم در

روز قیامت بدرستی که مرا بعد از این نخواهی دید و منقولست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول الله
و گفت یا رسول الله مرا موعظه بگو که در بیابانها میباشم و احتیاج بموعظه بسیار دارم فرمود که
یا قیس بدرستی که با هر عزتی در دنیا مذلتی هست و با هر زندگانی مردنی هست و با دنیا آخرت هست
و بر هر چیز حساب کننده و نگاهبان هست و هر حسنه را ثوابی هست و هر گناهی را عقابی هست و هر اجلی را
اندازه هست ای قیس ناچار که البته با تو قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد و تو با او مدفون شوی
و مرده باشی و آن عمل تست پس آن قرین تو اگر کریم است و نیکوست ترا گرامی خواهد داشت و اگر
لئیم است و بد است ترا وا خواهد گذاشت و بدانکه آن قرین با تو محشور خواهد شد و از تو نخواهند پرسید
مگر از آن قرین پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس با او داشته باشی و اگر غیر صالح باشد از غیر آن وحشت
نخواهی داشت و حضرت صادق علیه السلام جابر جعفی را گفت که سلام مرا بشیعیان من برسان و
بایشان بگو که میان ما و خدا خویشی نیست و تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت ای جابر هر که
اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد او شیعه ماست و کسی که معصیت خدا کند محبت ما باو نفع نمیدهد
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که خواهد بدون عشیره و قوم عزیز باشد و بی سلطنت و حکم
صاحب مهابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند بدون آنکه مالی بایشان بدهد باید
که از ذلت معصیت خدا بیرون آید و بعزت اطاعت فرمان برداری خدا داخل شود که آنها همه برای او
حاصل است و بسندهای معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود قدمهای هیچ بنده
در روز قیامت از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال نکنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه چیز فانی کرده است
و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده است و از مالش که از کجا بهم رسانیده و در چه چیز صرف کرده است و از
محبت ما اهل بیت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود در توریت نوشته است که ای
فرزند آدم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق و ترا بسعی و طلب
وانگذارم و بر من است که رفع احتیاج تو بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اگر خود را برای عبادت

من فارغ نسازی

من فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج تو نکنم و ترا بسعی خود بگذارم و از حضرت
علی بن الحسین علیه السلام منقول است که فرمود بدرستی که بار کرده است و پشت کرده است دنیا
و میرود و آخرت بار کرده است و رو میآید و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان و اصحاب هست پس
شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا ای گروه از زاهدان در دنیا باشید
و بسوی آخرت رغبت نمایید بدرستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط خود میدانند و خاک را
فرش خود قرار داده اند و آب را بوی خوش خود میدانند و بآن خود را میشویند و خوشبو میسازند و خود را
جدا کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی بدرستی که کسی که مشتاق بهشت است شهوتهای دنیا را
فراموش میکند و کسی که از آتش جهنم میترسد البته مرتکب محرمات نمیشود و کسی که ترک دنیا کرد مصیبتهای
دنیا بر او سهل میشود بدرستی که خدا را بندگان هست در مرتبه یقین که گویا اهل بهشت را در بهشت
دیده اند که مخلد اند و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذب اند مردم از شر ایشان ایمنند و دلهای ایشان
پیوسته از غم آخرت محزون است نفسهای عفیف از محرمات و شبهات و کارهای ایشان سبک است
و بر خود دشوار نکرده اند چند روزی اندک صبر کردند پس در آخرت راحتهای غیر متناهی برای خود مهیا کرده اند
چون شب میشود نزد خداوند بر پا می ایستند و آب دیده ایشان بر رویشان جاری میگردد و بتضرع
و زاری و استغاثه بپروردگار خود میکنند و سعی میکنند که بدنهای خود را از عذاب الهی آزاد کنند و
چون روز شد بردبارانند حلیمانند و دانایانند نیکوکارانند و پرهیزکارانند از بابت تیر باریک
شده اند خوف الهی بعبادت ایشان را چنین تراشیده و نحیف گردانیده که چون اهل دنیا بایشان نظر
میکنند گمان میکنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری بدنی نیست بلکه بیمار خوف و عشق و محبت اند و بعضی
گمان میبرند که ایشان بدیوانگی مخلوط شده اند و نه چنین است بلکه هم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت عیسی علیه السلام بر قریه گذشت که اهلش و مرغان
و حیواناتش همه مرده بودند فرمود که اینها نمرده اند مگر بعذاب الهی اگر متفرق میمردند یکدیگر را دفن میکردند

حواریان گفتند یا روح الله خدا را بخوان که اینها را زنده گرداند که از اعمال خود ما را خبر دهند که ما آن اعمال
بدانیم و ترک کنیم که مستحق عذاب الهی نشویم پس حضرت عیسی دعا کرد و ندا رسید که ایشان را ندا کن جواب خواهند داد
چون شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد و گفت ای اهل قریه یکی از ایشان جواب گفت که لبیک یا روح الله
حضرت فرمود که بگویید چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید گفت که طاغوت و باطل و گمراهی را
اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم میترسیدیم و املها و آرزوهای دراز داشتیم
و غافل بودیم و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم حضرت عیسی فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفت
مانند محبت طفل مادر خود را هر گاه که رو میکرد خوشحال میشدیم و اگر پشت میکرد میگریستیم و محزون میشدیم
فرمود که اطاعت طاغوت چون میکردید گفت اطاعت گناهکاران میکردیم فرمود که چگونه بود
عاقبت کار شما گفت شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم و صبح خود را در هاویه دیدیم فرمود که هاویه
چیست گفت سجین فرمود که سجین کدام است گفت کوههاست از آتش که بر ما می افروزند تا روز
قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان بشما چه گفتند گفت ما گفتیم ما را برگردانید بدنیا تا ترک دنیا بکنیم
و بندگی کنیم بما گفتند که دروغ میگویید فرمود که در میان اینها چرا همین تو با من سخن گفتی و غیر تو سخن
نگفت گفت یا روح الله لجامهای آتش در سر ایشان است و در دست ملائکه غلاظ و شداد است
و من در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم چون عذاب الهی نازل شد مرا هم با ایشان فرا گرفت
من بیک مو آویخته ام در کنار جهنم نمیدانم که در آتش خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت حضرت عیسی رو
بحواریان کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان خشک را با نمک درشت خوردن و بر روی مزبلها خوابیدن
خیر بسیار دارد و موجب عافیت دنیا و آخرت است و منقولست از حضرت صادق علیه السلام که چون حضرت
داود ترک اولی از او صادر شد چهل روز در سجده ماند که در شب و روز میگریست و سر از سجده بر نمیداشت
مگر وقت نماز تا آنکه پیشانی اش شکافته شد و خون از چشمهایش جاری شد بعد از چهل روز ندا بوی
رسید که ای داود چه میخواهی آیا گرسنه ای ترا سیر گردانیم یا تشنه ای ترا آب دهیم یا عریانی ترا بپوشانیم

یا ترسانی

یا ترسانی ترا ایمن گردانیم گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانم که تو خداوند عادلی
و ظلم ظالمان از تو نمیگذرد خدا باو وحی فرمود که ای داود توبه کن پس روزی داود بیرون رفت
بجانب صحرا و زبور میخواند و هر گاه که آنحضرت زبور میخواند هیچ سنگی و درختی و کوهی و درنده
نمیماند مگر آنکه با او موافقت میکردند در فغان و گریه تا آنکه بکوهی رسید و در آن کوه غاری بود
که در آنجا پیغمبر عابدی بود که او را حزقیل میگفتند چون صدای کوهها و حیوانات را شنید دانست که
حضرت داود است داود گفت که ای حزقیل رخصت میدهی که من بالا بیایم گفت نه تو گناهکاری
داود گریست بحزقیل وحی آمد که سرزنش مکن داود را بر ترک اولی و از من عافیت طلب کن که
هر گاه من بخود واگذارم البته بخطائی مبتلا میشود پس حزقیل دست داود را گرفت و به نزد خود برد
داود گفت ای حزقیل هرگز اراده گناهی بخاطر گذرانیده گفت نه گفت هرگز عجب بهم رسانیده از این
حالی که داری از عبادت خدا گفت نه گفت هرگز میل بدنیا و شهوات دنیا در خاطرت خطور کرده است
گفت بلی گاه هست که این خیال در دل من در می آید پرسید که آنرا چه علاج میکنی گفت داخل این
شکاف کوه داخل میشوم و از آنچه در آنجا هست عبرت میگیرم داود با او داخل شعب شدند و دیدند که
تختی از آهن گذاشته است و بر روی آن تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از آهن نزد
آن تخت گذاشته داود لوح را خواند نوشته بود که منم اروی بن سلم هزار سال پادشاهت کردم و هزار
شهر بنا کردم و هزار دختر را بکارت بردم و آخر کار من این شد که خاک فرش من شد و سنگ بالش و تکیه گاه
من شد و مار و کرم همسایگان من شدند کسی که مرا ببیند فریب دنیا نخورد **مقصد دویم** در بیان
دجال بدانکه یکی از فتنهای آخر الزمان خروج دجال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام خروج
خواهد کرد چنانچه در احادیث عامه وارد شده است و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد
و حضرت بنزد او رفتند و با او سخن گفتند و حضرت با او تکلیف اسلام کرد قبول نکرد و گفت تو بپیغمبری از
من سزاوارتر نیستی و هر زمان گفت و دعواهای بزرگ کرد حضرت فرمود که دور شو که از اجل خود تجاوز

نخواهی کرد و بآرزوی خود نخواهی رسید و غیر از آنچه از برای تو مقدر شده نخواهی یافت پس حضرت
باصحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر اینکه قوم خود را از فتنه دجال حذر فرموده است
و خدا او را تا آخر فرمود و در این امت ظاهر گردانید پس اگر دعوای کند و در نظر شما امر او مشتبه شود یقین
بدانید که خداوند شما اعور و یک چشم نیست و بیرون خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد که مابین دو گوش
الاغ او یک میل باشد یعنی ثلث فرسخ و با او بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود
و اکثر اتباع او یهودان و زنان و بادیه نشینان خواهند بود و گرد عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین
خواهد شد بغیر از مکه و مدینه و دو پیکان مدینه که داخل آنها نمی تواند شد و ابن بابویه رحمه الله از نزال بن
سبره روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه
مردم آنچه خواهید از من سؤال نمایید پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعه بن صوحان برخاست و گفت یا امیر المؤمنین
چه وقت دجال خروج می کند حضرت فرمود که خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر
ظاهر میگردد و علامتش آنست که مردم نماز را ضایع کنند و امانتها را خیانت کنند و دروغ را حلال دانند
و ربا خورند و رشوه گیرند و بناهای عالی سازند و دین را بدنیا بفروشند و کارها به سفیهان فرمایند و بمشورت
زنان عمل نمایند و قطع رحم کنند و از پی خواهشهای نفس روند و خون مردم را سهل شمارند و حلم و بردباری را
از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان فاجر و بدکردار باشند و وزیران ایشان
ظالم باشند و رؤسای ایشان خاین باشند و قاریان قرآن فاسق باشند و گواهی ناحق در میان ایشان
فاش باشد و زنا و بهتان و گناه و طغیان را اعلانیه بجا آورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را بطلا رنگ کنند
و منارها بلند سازند و بدان را گرامی دارند و صفهای ایشان پر باشد اما رایهای ایشان مختلف باشد و
پیمانها را بشکنند و زنان با شوهران شریک شوند در تجارت برای حرص و صدای فاسقان بلند باشد
و سخن ایشان را بشنوند و بزرگ هر قومی پست ترین ایشان باشند و از فاجران تقیه کنند از ترس شر ایشان
و دروغگو را تصدیق نمایند و خاینان را امین گردانند و کنیزان خواننده و سازها برای خود نگاه دارند و

و گذشتها را لعنت کنند و زنان بر زین سوار شوند و زنان بمردان شبیه باشند و مردان در زی
زنان در آیند و گواهان گواه نشده گواهی دهند و گواهی بغرض دهند و علوم غیر علم دین را یاد گیرند
و کار دنیا را ترجیح دهند و پوست میش را در روها مانند گرگ شوند و دلهای ایشان از مردار گندیده تر باشد
و از صبر تلخ تر باشد در این ایام قیامت نزدیک باشد پس برخاست اصبغ بن نباته و گفت یا امیر المؤمنین
دجال کیست فرمود که صاید بن الصید است و شقی آن کسی است که او را تصدیق نماید و سعادتمند
کسی است که تکذیب او کند از شهری خروج کند که آن را اصبهان گویند از دهی که مشهور به یهودیه باشد
چشم راستش کور باشد و چشم دیگرش در پیشانی او باشد و مانند ستاره صبح درخشد و میان چشمش مانند
پاره خونی باشد و میان دو چشمش نوشته باشد کافر بخطی که همه کس تواند خواند و بر روی دریاها راه رود
و در پیش رویش کوهی از دود باشد و در پشت سرش کوهی باشد که مردم گمان کنند که خوردنی است و در سالی خروج
کند که قحط عظیم باشد و بر خر سفیدی سوار باشد که هر گامش یک میل باشد و زمین از زیر پایش پیچیده میشود و بهر آبی
که بگذرد آن آب فرو رود و باواز بلند ندا کند که همه کس بشنوند که دوستان من بنزد من آیید منم آن خداوندی
که شما را خلق کرده ام و اعضای شما را درست کرده ام و تقدیر امور شما کرده ام و شما را بآنها راه نموده ام
منم پروردگار بزرگ شما و دروغ میگوید آن دشمن خدا او یک چشم است و طعام میخورد و جسم است او را
و خداوند شما از این صفات منزه است و اکثر متابعان او در آن زمان از فرزندان زنا و صاحبان کلاه
سبز خواهند بود خدا او را در شام خواهد کشت بر گردنگاهی که آن را عقبه افیق میگویند بعد از سه ساعت
از روز جمعه بدست آنکسی که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد بعد از آن بلیه عظیم خواهد بود گفتند چه چیز خواهد بود
یا امیر المؤمنین فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از پیش کوه صفا و با خود خواهد داشت انگشتری سلیمان
و عصای موسی و انگشتری سلیمان را بر روی مؤمن میگذارد نقش میگردد که هذا مؤمن حقا و عصا را بر روی
کافر میگذارد نقش میگردد که هذا کافر حقا حتی آنکه مؤمن میگوید وای بر تو ای کافر و کافر میگوید که خوشا
حال تو ای مؤمن کاش امروز من مثل تو بودم و بسعادت عظیم فایز میشدم پس در آن هنگام دابه سر خود را

بلند میکند که همه کس او را می بیند بامر الهی و این بعد از آن است که آفتاب از مغرب طلوع نماید
و در این هنگام توبه نفع نمیدهد و هیچ عمل قبول نمیشود و کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده
نمیکند پس آنحضرت فرمود که از حال بعد از این مپرسید که حضرت پیغمبر فرموده که بغیر اهل بیت خود
بدیگری نگویم نزال میگوید که من از صعصعه پرسیدم که آنکه در عقب او عیسی نماز خواهد کرد کیست گفت نهم از
فرزندان امام حسین است و امام دوازدهم است و او آفتابی است که از مغرب طالع میگردد و از میان
رکن حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت را
برپا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند و بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که دابة الارض حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و بعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر خواهد شد
و متصل بقیام قیامت خواهد بود **مقصد سیم** در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از احوال آن
که این حدیث اشاره بان دارد بدانکه معاد عبارتیست از زنده کردن خلایق در روز قیامت
از برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبران است و از راه آیات صریحه قرآنی و اخبار
متکثره نبوی و اجماع امت بنحوی بظهور رسیده که قابل شک نیست و شبهه در آن راه ندارد و انکار
کردن آن یا تأویل کردن که روح لذتها میدارد و اما باین بدن بر نمیگردد موجب کفر و زندقه است
و بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند باینکه آخر زلزل در بناهای آسمان و زمین راه خواهد یافت
و آسمانها بامر الهی در نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید و حق تعالی بدنهای همه را از اجزای
خودشان چنانچه بود خواهد ساخت و اجزای پوسیده متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد
و بقدرت کامله خود حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را بآن بدنها آمیزش خواهد داد و محشور خواهد گردانید
زیرا که این امور ممکن است و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوعش خبر داده بنحوی که اصلا قابل
تأویل نیست و ایضا باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و سنجیدن نامهای اعمال
و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از آن حق تعالی بمقتضای وعده و وعید خود بهشتی را بهشت

جاویدان ارزانی خواهد داشت با حور و قصور و بساطین و غلمان و غیر آنها از آنچه آدمی از آن لذت
میبرد و دوزخی را بعذاب الیم دوزخ که مشتمل است بر مار و عقرب و زقوم و حمیم و امثال اینها از
موذیات و مولمات گرفتار خواهد کرد و جمیع اینها از آیات و احادیث متحقق و ثابت گردیده
و قابل تأویل نیست و دیگر باید دانست که بمقتضای آیات و احادیث خصوصیات بعد از
موت از عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و امثال اینها حق است و نفوس در زمان بعد از موت
و پیش از ظهور قیامت که آن را برزخ گویند موجودند و در ساعت و در ساعت اول بهمین بدن تعلق
میگیرند و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سؤال میکنند و ضغط و فشار قبر که موتی را میباشد در همین
بدن است و بعد از آن ارواح مؤمنان در بدنهای مثالی در هوا طیران میکنند و در بهشت دنیا
میباشند و از نعمتهای آن متنعم میشوند و گاهی در سلم که صحرای نجف اشرف است حاضر میشوند و قبر
خود را زیارت میکنند و گاهی از احوال خود اطلاع دارند و روح کافر با بدنهای مثالی معذب میباشند
و در وادی برهوت یا غیر آن ایشان را عذاب میکنند تا هنگامی که محشور میشوند و شبههای ملاحده
را در این بابها گوش نمیباید کرد بعد از خبر دادن مخبر صادق که موجب کفر و ضلالت است و راه تأویل را
در هر باب نمیباید بست که بزودی آدمی را بالحاد میرساند چنانچه منقول است از حبه عرنی بسند معتبر که گفت
در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم بصحرای نجف رفتیم که آن را وادی السلام میگویند حضرت در آنجا
ایستادند چنانچه گویا با جماعتی سخن میگویند من هم ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر
شدم پس برخاستم آنقدر ایستادم که بتنگ آمدم و مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلتنگ شدم پس برخاستم
و ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار یابی اندکی استراحت
بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مردن
چنین هستند که با ایشان گفتگو توان کرد حضرت فرمود که بلی اگر پرده برای تو ظاهر شدن خواهی دید که ایشان
حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است فرمود که روحهای ایشان

و هیچکس نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر آنکه بروحش میگویند که ملحق شو بوادی السلام و این وادی
بقعه ایست از جنت عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که برادر من
در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمودند که چه باک داری هرجا که خواهد بمیرد هیچ
مؤمنی در مشرق زمین و مغرب زمین نمیباشد مگر آنکه خدا روح او را بوادی السلام میرساند راوی گفت
دار السلام کجاست فرمود پشت کوفه گویا ایشان را می بینم در آن صحرا حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت
میدارند و بسند معتبر از ابی ولاد منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایت
میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز است که در دور عرش میباشند فرمودند که نه مؤمن از آن عزیز
تر و گرامی تر است در نزد خدا که روح او در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنی است مثل این
بدن که داشته اند و از ابو بصیر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ارواح مؤمنان
بصفت بدنهای خود در درخت بهشتند و با یکدیگر سخن میگویند و آشنایی میکنند پس روحی که بر ایشان
تازه وارد میشود میگویند که ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم رها شده است پس از احوال یاران
و آشنایان ازو سؤال میکنند هر که را میگوید که زنده گذاشتم امیدوار میشوند که شاید چون بمیرد بنزد
ایشان رود و هر که را گوید مرده میدانند که حالش بد بوده که بنزد ایشان نیامده میگویند هوی هوی
یعنی به زیر رفت و بجهنم واصل شد و بسند معتبر از ابو بصیر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردم از ارواح مؤمنان فرمود که در حجره های بهشتند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میگویند
که خداوندا قیامت را از برای ما برپا کن و آنچه وعده فرموده بما کرامت کن و مؤمنانی که بعد از ما مانده اند
بما ملحق کن و بسند معتبر از ضریس کناسی منقول است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که مردم
میگویند فرات ما از بهشت بیرون می آید این چگونه است فرمود که خدا را بهشتی هست که در مغرب
خلق کرده است و آب فرات از آنجا بیرون می آید و هر شام ارواح مؤمنان از قبرهای خود بیرون
می آیند و از میوه های آن میخورند و تنعم می کنند و در آنجا با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می شناسند

و چون صبح میشود

و چون صبح میشود در میان زمین و آسمان پرواز میکنند و می آیند و میروند و از قبر خود خبر میگیرند
و خدا را آتشی هست در مشرق که ارواح کفار را در آنجا معذب میگردانند و از زقوم آن میخورند
و از حمیم آن می آشامند در شب و چون صبح شد ایشان را بوادی برهوت که در یمن است میبرند و در
آنجا حرارت بیش از آتش بایشان میرسد و باز شب ایشان را بآتش میبرند و در نیکال هستند تا روز قیامت
و علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
سؤال کردند از کیفیت نفخ صور فرمود که اما نفخ اولی پس خدا اسرافیل را امر میفرماید اسرافیل که بزمین می آید و
صور را با خود می آورد و صور را دو شعبه و دو طرف باشد و دوری هر طرف تا طرف دیگر مثل
آسمان و زمین است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزیر می آید با صور میگویند امر الهی [illegible]
که اهل آسمان و زمین بمیرند پس فرود می آید اسرافیل در حطیم و بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون
اهل زمین او را می بینند میگویند که خدا رخصت فرموده است بهلاک اهل زمین پس یکمرتبه می دمد
و صور را صدا میدهد صدایی که از طرف آسمان است بیرون می آید پس هر صاحب روحی که در آسمانهاست
میمیرد پس خداوند عالمیان باسرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد و بر این حال میماند آنقدر که خدا خواهد پس امر میفرماید
آسمانها را که مضطرب شوند و از یکدیگر بپاشند و امر میفرماید کوهها را که روان شوند و ریزه ریزه
شوند و بر هوا روند مانند غبار و زمین را بدل میکند بزمین دیگر که در آن گناه نشده باشد و گشاده باشد
و کوهی و عمارتی و گیاهی بر روی آن نباشد چنانچه در روز اول پهن کرده بود و عرش را بر روی آب
قرار میدهد چنانچه اول کرده بود و به حالی بقدرت خود نگاه میدارد و در این هنگام ندا میفرماید خداوند
جبار که از کیست امروز ملک و پادشاهی پس هیچکس جواب نمیدهد پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند
یگانه قهار است منم که همه خلایق را قهر کردم و بعدم بردم و میراندم منم خداوندی که بجز من خداوندی
نیست و شریک و وزیری ندارم بدست قدرت خود خلایق را خلق کردم و بمشیت و اراده خود همه
میراندم و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود چنان میکند که صدایی

از صور بیرون آید که اهل آسمانها زنده میشوند و میکائیل میدمد چنانچه همه اهل زمین زنده میشوند و حاملان
عرش را برمیدارند و ملائکه بهشت و دوزخ را حاضر میگردانند و خلایق از برای حساب محشور
میشوند این را حضرت فرمود و مشغول گریه شد و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان بملک موت فرماید که ای ملک موت بعزت
و جلال خودم سوگند که مزه مرگ بچشانم بتو چنانکه بهر بندگان من چشانیدی و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث خلق کند فرماید که چهل روز آسمان
گریه کند و بر زمین ببارد پس بندها را بپیوندد و گوشتها را برویاند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست بسند معتبر در تفسیر این آیه که هٰذَا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ که چون روز
قیامت میشود مردم از برای حساب محشور میگردانند و میگذرانند باهوال قیامت تا بموقف حساب
میرسند و در این مقام از کثرت ازدحام شدت و مشقت عظیم میکشند پس اول ندا میکنند بندایی که جمیع
خلایق بشنوند و می طلبند محمد بن عبدالله را پیغمبر قرشی و پیغمبر عربی چون می آید او را بجانب راست
عرش میدارند پس حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام را میطلبند و در دست چپ حضرت
رسول صلی الله علیه و آله میدارند پس امت آنحضرت را میطلبند و در دست چپ ایشان میدارند بعد از آن
هر پیغمبری را با امتش میطلبند و در جانب عرش باز میدارند پس اول مرتبه قلم را بصورت شخصی می آورند
و در برابر عرش میدارند بمقام حساب پس ندا میفرماید خدا ای قلم آنچه ما گفتیم و ترا الهام دادیم و
بسوی تو وحی کردیم در لوح نوشتی قلم گوید بلی خداوندا تو میدانی که آنچه فرمودی در لوح نوشتم
پس فرماید که از برای تو گواهی میدهد گوید پروردگارا تو میدانی و گواهی بر راز مخفی و دیگری مطلع نبود
فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلبند لوح بیاید بصورت آدمی و بنزد عرش بایستد و ازو
بپرسد حق تعالی که آیا قلم در تو نوشت آنچه ما با او الهام کردیم و وحی کردیم گوید ای پروردگار آنچه او در من نقش
کرد من باسرافیل رسانیدم پس اسرافیل آید بصورت آدمیان و با ایشان بایستد و ازو سؤال نماید که لوح بتو

رسانید

رسانید آنچه قلم با او رسانیده بود از وحی من گوید بلی خداوندا من بجبرئیل رسانیدم همه را پس جبرئیل را طلبند و او
بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد و خداوند عالمیان ازو بپرسد که اسرافیل تمام وحیهای مرا بتو رسانید
گوید بلی ای پروردگار من آنچه بمن رسید بجمیع پیغمبرانت رسانیدم و آنچه از فرمان تو بمن رسید با
ایشان تبلیغ کردم و ادای رسالت تو بهر پیغمبری کردم و تمام کتابها و وحیها و حکمتهای ترا یک یک
بر ایشان خواندم و آخر کسی که برو وحی رسالت و حکمت و کتاب و کلام ترا خواندم محمد بن عبدالله
بود حبیب تو پس اول کسی که از فرزندان آدم را بسؤال طلبند محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله باشد و خدا
او را از نزدیک در مرتبه قرب از همه کس بالاتر بدارد و ازو سؤال نماید که جبرئیل بتو رسانید آنچه من بوحی
کردم و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم خود حضرت فرماید که بلی خداوندا جمیع را
بمن رسانید فرماید که همه را بامت خود رسانیدی حضرت فرماید که همه را با ایشان رسانیدم و در راه دین تو
جهاد کردم و ملائکه تو گواهند و نیکوکاران امت گواهند و گواهی تو مرا کافی است پس ملائکه را طلبند
و گواهی بر تبلیغ رسالت آنحضرت بدهند پس امت آنحضرت را طلبند و سؤال کنند که آیا محمد رسالتهای مرا
بشما رسانید و کتاب و حکمت و علم مرا بر شما خواند پس همه گواهی دهند آنگاه ندا بحضرت رسول رسد
که چون از میان ایشان رفتی خلیفه در میان ایشان گذاشتی که حکمت و کتاب و علم مرا از برای ایشان
بیان کند و هر چه در آن اختلاف کنند ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو حضرت فرماید که بلی علی بن ابی طالب
را در میان ایشان گذاشتم که برادر من و وزیر من و وصی من بود و او را وصی خود گردانیدم چون بهترین
امت من بود و او را در حال حیات خود از برای ایشان نصب کردم و مردم را باطاعت او خواندم و خلیفه
خود کردم و او را در میان امت خود که پیروی او نمایند پس علی بن ابی طالب را طلبند و ندا فرمایند که آیا محمد ترا
وصی خود گردانید و خلیفه خود کرد و در حیات خود ترا نصب کرد و تو بعد از آن در میان امت بامر امامت
قایم شدی علی گوید خداوندا محمد مرا وصی خود گردانید و در حیات خود مرا نصب کرد پس چون آنحضرت بجوار رحمت
خود بردی امت انکار امامت من کردند و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و جمعی را که از اولاد

تقدیم نبودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من شمشیر کشیدم و در راه تو
جهاد کردم تا کشته شدم پس ندا فرماید که یا علی خلیفه برای خود نصب کردی در میان امت محمد صلی الله علیه و آله
که بندگان مرا بدین من بخواند و براه من هدایت نماید گوید که بلی خداوندا امام حسن را که فرزند من است
و فرزند دختر پیغمبر تست نصب کردم و همچنین هر امامی را طلبد و اهل عالمش را و جمیع پیغمبران تا حجت
هم بر ایشان تمام کنند حق تعالی فرماید که امروز نفع میکند راستی گویان را راستی ایشان و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حق سبحانه و تعالی خلایق را برای حساب جمع کند نوح را
طلبد و بپرسد که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید که بلی گویند که از برای تو گواهی میدهد گوید که محمد بن عبد الله
گواه من است پس نوح آید به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت بر بلندی با حضرت امیر
المؤمنین ایستاده باشند و گوید یا محمد خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبید حضرت
فرماید که ای جعفر و ای حمزه بروید و از برای نوح گواهی دهید که او تبلیغ رسالت کرد پس در آن روز جعفر و حمزه
گواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد که فدای تو گردم علی در کجاست که ایشان گواهی میدهند فرمود
که رتبه علی از این عظیم تر است که تکلیف این شهادت با و کنند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که فرمود حساب نفس خود را بکنید پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است
و در هر موقفی هزار سال جمعی را میدارند چنانچه حق تعالی میفرماید که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون این آیه نازل شد که وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله تغیر آثار رسیدند فرمود که جبرئیل مرا خبر داده که چون خداوند عالمیان خلق اولین و آخرین را
در محشر جمع نماید بفرماید که جهنم را در محشر در آورند و او را کشند بهزار مهار و هر مهاری را صد هزار ملک داشته
باشند از ملایکه غلاظ و شداد و جهنم فریاد کند از خشم بر گناهکاران و حمله کند پس چون بان مهار در آیند فریاد
کند که اگر نه خدا حفظ نماید همگی از شدت آن صدا اهلاک شوند پس گردنی بکشد که جمیع خلایق را فرا گیرد و در آن
حال هیچ بنده از بندگان نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل نباشد مگر آنکه فریاد بر آورد که وای نفسی وای نفسی

بفریاد من رس و جان مرا از عذاب آزاد کن و تو یا محمد فریاد کنی که امتی امتی یعنی امت مرا نجات ده و از
عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند از دم شمشیر نازکتر و در آن سه قنطره باشد یکی صله رحم
و امانت و دویم نماز و سیم عدالت خدا و مظالم بندگان پس مردم را تکلیف کنند که از صراط بگذرند پس هر که صله
رحم نگاه دارد و پاره را امانت نگاه دارد که اگر قطع رحم کرده باشند و یا امانتهای الهی را و پیمانهای او را شکسته
باشند در آنجا بمانند و آنچه از آنجا نجات یابند نماز ایشانرا نگاه دارد و هر که در نماز تقصیری نکرده باشد
از آنجا بگذرد و بمقام مظالم عباد و بدار ندیش چنانچه فرموده که اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ پروردگار تو در
کمین گاه صراط است و ایشانرا در آنجا باز میدارد و سؤال میکند و مردمان بر صراط میروند بعضی بر صراط چسبیده اند
و بعضی قدمهای ایشان می لغزد و بعضی بیک قدم میلغزند و بعضی بند میشوند و ملایکه در دور ایشان فریاد میکنند
که ای خداوند حلیم و بردبار بیامرز ایشانرا و از گناه ایشان درگذر و بفضل خود با ایشان سرکن و ایشانرا سلامت
بگذران مردم ریزند از صراط مانند پروانه بجهنم و چون کسی برحمت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط گوید الحمد لله رب العالمین
که خدای مرا نجات داده بعد از آنکه مایوس شده بودم بفضل و احسان خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و مزد
دهنده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که گذشتن مردم بر صراط مختلف است و صراط از موی باریکتر
و از شمشیر برنده تر است پس بعضی هستند که مانند اسب تند بگذرند و بعضی مانند پیاده بگذرند که راه روند و بعضی
بدست و پا بگذرند مانند طفل که راه رود و خود را بر زمین کشد و بعضی آویخته باشند که پاره از ایشانرا آتش بگیرد
و پاره را نگیرد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که چون بنده را بمقام حساب باز دارند خداوند
عالم فرماید که بسنجید نعمتهای مرا با عمل ایشان پس نعمتهای خدا تعالی فرا گیرد فرماید که نعمتها را باو بخشیدم نیک
و بدش را با هم بسنجید اگر مساوی باشد فرماید که او را به بهشت برند و اگر خیرش بیشتر باشد خدا تعالی از فضلهای
بسیار کند و احسان بیشمار نسبت باو نماید و اگر بدیش زیاده باشد اگر از اهل ایمان باشد و شرک بخدا نیاورده باشد
او محل رحمت و شفقت الهی است اگر خواهد تفضل میفرماید و می بخشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه اش این است که این گروه را حق تعالی بدل میکند سیئات ایشانرا بحسنات و خداوند آمرزنده

و مهربان است و فرمود که روز قیامت مؤمن گناهکار را بمقام حساب در آورند پس خداوند عالمیان
متکفل حساب او گردد که دیگری بر بدیهای او اطلاع نیابد پس چون بگناهان خود اقرار کند حق تعالی
بکاتبان اعمالش فرماید که بعوض بدیهای او نیکی بنویسند و بر مردم ظاهر گردانند که این بنده هیچ گناه
نداشته است پس خدا امر فرماید که او را به بهشت برند و همین است تاویل این آیه و فرمود که این مخصوص
گناهکاران شیعیان ما است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون روز قیامت شود
دو بنده مؤمن را نزد حساب بدارند که هر دو از اهل بهشت باشند و یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری توانگر
پس فقیر گوید که خداوندا مرا از برای چه باز میداری بعزت تو قسم که میدانی مرا ولایتی و حکومتی نبود
که عدل یا جور کرده باشم و مالی نبود که حق کسی را در آن مال مانع شده باشم و یا در گردن خود دادم و هی را
گذاشته باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی حق تعالی میفرماید که راست میگوید آن بنده را بگذارید
که به بهشت رود و آن توانگر را آنقدر نگاهدارند که عرق از او بریزد چندانکه اگر چهل شتر بخورند سیراب
گردند پس او را به بهشت برند آن بنده فقیر باو گوید که چرا اینقدر دیر کردی گوید که درازی و بسیاری حساب
مالها این قدر کشید و مرا از برای حساب مالها این قدر نگشتند فرمودند و هر ساعت گناهی پیش می آمد
که مستحق عذاب میشدم و خدا تعالی بلطف خود می بخشید و دیگر بار از چیزی دیگر میپرسیدند و خداوند تعالی
همه را می آمرزید پس آن بنده توانگر از آن بنده درویش که تو کیستی گوید که منم درویش که در حساب همراه تو
بودم گوید که نعیم بهشت ترا متغیر کرده است که من ترا نشناختم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که چون خداوند عالمیان خلایق را جمع کند در روز قیامت نامه عمل هر کس را بدستش دهند پس استقصا انکار کنند
که ما این عمل نکرده ایم پس ملایکه کاتبان عمل او حاضر باشند گواهی دهند ایشان گویند که خداوندا اینها ملائکه
تو اند از برای تو گواهی میدهند و قسم خورند که ما این کارها را نکرده ایم چنانچه خدا میفرماید که يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ
جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ یعنی روزی که خدا همه ایشانرا مبعوث گرداند پس سوگند
خورند برای او چنانچه سوگند دروغ از برای شما میخورند و حضرت فرمود که اینها جماعتی اند که حق حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام را غصب کردند پس در این هنگام خدا مهر بر زبان ایشان گذارد و اعضا و جوارح ایشانرا
گویا گرداند پس گوش گواهی دهد بآنچه شنیده از چیزهای حرام و چشم گواهی دهد بآنچه دیده است از چیزهای
حرام و دست گواهی دهد بآنچه گرفته است از چیزهای حرام و پاهای ایشان گواهی دهد بآنچه سعی نموده اند از چیزهای
حرام و فرج گواهی دهد بآنچه مرتکب گردیده است بحرام پس خدا زبان ایشانرا گویا گرداند و با عضای خود
گویند که چرا بر ما گواهی دادید ایشان گویند که گویا کرد ما را خداوندی که همه چیز ها را گویا کرده است و شما را اول
مرتبه خلق کرده است و بازگشت بسوی او است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون روز
قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمیع عریان و پا برهنه بر راه محشر بدارد
آنقدر بدارند که عرق از ایشان بریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی چنین بمانند پس منادی از جانب
رب العزت ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس بار دیگر ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله آنگاه
آنحضرت برخیزد و در پیش خلایق روان گردد تا بیاید بحوض کوثر که طولش از میان ایله که موضعی است در
حوالی شام و صنعای یمن باشد و بر سر آن حوض بایستد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیاید و در پهلوی
آنحضرت بایستد و مردم را بعضی آب دهند و بعضی را دور کنند ملایکه پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ببیند که جمعی از دوستان و شیعیان ما اهل بیت را دور میکنند بخطاهای ایشان حضرت بگریه در آید و
گوید خداوندا ایشان شیعیان علی اند پس خدا تعالی ملکی را بفرستد که گوید یا محمد چرا گریه میکنی حضرت فرماید
که چرا گریه نکنم می بینم که جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب اند که از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم
میبرند ندا رسید که یا محمد من ایشانرا از برای تو بخشیدم و از گناه ایشان در گذشتم و ایشانرا با تو و با آن جمعی از
فرزندان تو که ایشان رعایت شما را داشته اند ملحق ساختم و ایشانرا در زمره شما داخل گردانیدم و در جنت
حوض کوثر دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که در آن وقت
چه بسیار مرد و زنی که گریان شوند پس جمیع دوستان و شیعیان ما را اجابه بخشند و از ابو ایوب انصاری منقول است
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید از حوض کوثر فرمود که آن موضعی است خدا بمن اکرام کرده است

و مرا زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته و آن حوض در مابین ایله و صنعاست و در کنار آن
قدحها بعدد ستاره‌های آسمان مهیاست و دو نهر عظیم از پای عرش بسوی آن میریزد و آبش از شیر سفیدتر
و از عسل شیرین‌تر و سنگریزه‌اش از زمرد و یاقوت و زمینش از مشک خوشبوتر و گیاهش از زعفران
و خدا تعالی با من عهد کرده است و شرط نموده است که وارد آن حوض نشوند مگر آنها که دلهای ایشان از
شرک و نفاق پاک باشد و نیت ایشان صحیح باشد و انقیاد و متابعت وصی من علی بن ابی طالب
کرده باشند و دور خواهد کرد غیر شیعیان را از حوض کوثر چنانکه شتر صاحب جرب را از میان شتران
بدر میکنند و هر که از آن آب بخورد هرگز تشنه نشود و در اخبار متواتره از رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که فرمود که هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را بحوض کوثر نرساند و هر که ایمان بشفاعت من
نداشته باشد خدا او را بشفاعت من فایز نگرداند و فرمود که شفاعت من از برای اصحاب گناهان کبیره است
از امت من و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که مردم را در شدت قیامت
چنان کار تنگ شود که عرق بدهان ایشان برسد پس گویند که بیایید به نزد حضرت آدم رویم شاید
که ما را شفاعت کند چون بنزدیک آدم روند گوید که من نیز گناهکارم بروید بنزد نوح و هم چنین بنزد
هر پیغمبری که روند ایشان را بنزدیک دیگری فرستد تا بنزدیک حضرت عیسی آیند گوید که بنزد پیغمبر آخر الزمان
روید چون بخدمت آنحضرت روند فرماید که با من بیایید و بیاورد ایشان را بدر بهشت و رو بدرگاه
رحمت بسجده در آید پس ندا رسد که سر بردار و شفاعت کن که شفاعت تو مقبولست و این است
تفسیر این آیه که فرموده است که عَسیٰ اَن یَبعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحموداً و بسند معتبر منقول است
که شخصی بخدمت حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت شما حرف شفاعت بسیار میگویید و مردم را مغرور
میکنید فرمود که گمان توانیست که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته و بشفاعت محمد احتیاج نداری
والله که فزعهای روز قیامت را که ببینی محتاج بشفاعت خواهی شد و شفاعت از برای کسی است
که مستحق آتش شده باشد و هیچکس از اولین و آخرین نیست مگر آنکه بشفاعت آنحضرت محتاج باشد در روز

قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای امت خود شفاعت خواهد کرد و از برای شیعیان
خود شفاعت خواهد کرد و شیعیان ما از برای اهالی و دوستان خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد
که مؤمنی شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم اند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خدمتکار
خود و میگوید که حق خدمت در گردن من دارند و مرا از سرما و گرما نگاه داشته اند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دیگر علما دیگر شهیدان و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه که یَومَ
نَحشُرُ المُتَّقینَ اِلَی الرَّحمٰنِ وَفداً که ترجمه‌اش اینست که روزی که محشور گردانیم پرهیزکاران را بسوی
خداوند بسیار بخشنده ایشان حال گروهی که وارد شوندگان باشند بر خداوند خود یا سواران باشند حضرت
فرمود که یا علی این گروه نیستند مگر سواران ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری از معاصی الهی کرده اند پس خدا
ایشان را دوست داشته و مخصوص خود گردانیده و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را متقیان نام کرده یا علی
بحق آن خداوندی که حبه را شکافته و گیاه از او بیرون آورده و خلایق را خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون
خواهند آمد و رویهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود و جامه‌های سفید پوشیده باشند
از شیر سفیدتر و نعلهای طلا در پا داشته باشند و بندان نعلها از مروارید درخشنده‌تر باشند و ملائکه باستقبال
ایشان آورند ناقه‌های بهشتی را که جهازهای آنها از طلا باشد و بمروارید و یاقوت مرصع کرده باشد و جلهای
آن شتران از استبرق و سندس بهشت باشد و مهارشان از زبرجد باشد و این شتران ایشان را برگرفته در صحرای
محشر پرواز کنند و هر یک از ایشان را هزار ملائکه همراه باشد از پیش و جانب راست و جانب چپ ایشان را تا در
عزت و اکرام بیاورند تا درگاه بزرگ بهشت و بر آن درگاه درختی باشد که هر برگی از آن درخت صد کس را
سایه کند و از جانب راست درخت چشمه باشد مطهره و پاکیزه و از آن چشمه ایشان را آب دهند خدا تعالی
دلهای ایشان را از حسد و کینه پاک گرداند و از بدنهای ایشان موها بریزد چنانچه خدا میفرماید که وَسَقاهُم
رَبُّهُم شَراباً طَهوراً و آن شراب پاک کننده را از آن چشمه‌ها نوشند که ظاهر و باطن ایشان را از بدیها

پاک و مصفا میگرداند پس می‌آیند بر سر چشمه دیگر از دست چپ آن چشمه درختی است و در آن چشمه غسل میکنند
و آن چشمه زندگانی است که چون در آن غسل کردند هرگز نمیرند پس ایشان را به نزدیک عرش می‌آورند و حال
آنکه از جمیع دردها و بلاها و گرما و سرما ایمن باشند حق تعالی بملائکه ندا میفرماید که دوستان مرا به بهشت برید
و ایشان را با سایر خلق باز مدارید که من همیشه از ایشان خشنود بوده‌ام و رحمت من از برای ایشان لازم
گردیده پس ایشان را ملائکه به بهشت در آورند پس چون بدر بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند آوازی
از آن بلند شود که جمیع حوریان که خدا تعالی از برای ایشان خلق کرده بشنوند آنگاه حوریان شادی کنند
و یکدیگر را بشارت دهند که دوستان آمده اند پس چون در را بگشایند و ایشان داخل بهشت شوند
زنان ایشان از حوریان و آدمیان مشرف شوند و گویند مرحبا خوش آمدید که بسیار مشتاق شما بوده‌ایم
پس دوستان خدا مثل این سخن جواب گویند ایشان را پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا
رسول الله ایشان چه جماعتند فرمود که شیعیان خالص تواند و تو امام و پیشوای ایشانی و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که روز قیامت منادی
از جانب حضرت رب العزت ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند که کجایند اهل صبر گروهی از مردم برخیزند
و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند که چگونه بود صبر شما جواب گویند که نفس خود را بر مشقت طاعت
و ترک معصیت صبر فرمودیم پس منادی ندا کند که راست میگویند بگذارید که بی حساب بهشت
روند پس منادی دیگر ندا کند که کجایند اهل فضل گروهی برخیزند که ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند
که چه فضیلت دارید که شما را باین کرامت رسانیده گویند که بر ما سفاهت و بخردی میکردند و ما [illegible]
و بدی نسبت بما میکردند و ما از برای خدا عفو میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بی
حساب به بهشت روند دیگر منادی ندا کند که کجایند همسایگان خدا پس گروهی برخیزند و ملائکه با
باستقبال ایشان آیند و گویند چه عمل بود شما را که امروز خدا تعالی شما را بجوار رحمت خود نسبت داده
گویند که ما از برای خدا با برادران مؤمن دوستی میکردیم خالصا لوجه الله و با ایشان عطا میکردیم و

مدد و اعانت ایشان مینمودیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بی حساب به بهشت بجوار رحمت
و قرب من در آیند پس حضرت فرمود که ایشان همسایگان انبیا و اوصیا و مقربان درگاه خدا اند
مردم میترسند از هول قیامت و ایشان نمیترسند و مردم را حساب میکنند و ایشان را حساب نمیکنند
حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالمیان در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن کند
که شیطان هم طمع کند در آن رحمت آسایش نماید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که
فرمود یا علی تو اول کسی که داخل بهشت میشوی و در دست تو خواهد بود علم و لوای حمد و آن هفتاد شقه خواهد
داشت و هر شقه از آفتاب و ماه بزرگتر است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت فرمود که اول
مرتبه ترا میطلبند در روز قیامت و بتو میدهند علم مرا که آن لوای حمد است و دو صف می‌ایستند
اهل محشر و تو از میان ایشان میروی و آدم و جمیع خلایق در زیر علم من خواهند بود و طولش هزار ساله
راه است و سرش از یاقوت سرخ است و چوبش از نقره سفید است و پنجه‌اش از نور سبز است و
سه زبانه دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بر آن سه سطر نوشته است سطر اول
بسم الله الرحمن الرحیم سطر دویم الحمد لله رب العالمین سطر سیم لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر
سطری هزار ساله است و عرضش هزار سال پس یا علی تو علم را برمیداری و روان میشوی و حضرت امام
حسن از دست راست و حضرت امام حسین علیهم السلام از دست چپ تو اند و می‌آیی بنزد من و ابراهیم در
سایه عرش الهی پس حله سبز از حله‌های بهشت بر تو میپوشانند پس منادی از جانب رب العزت ندا میکند
که نیکو پدریست از برای تو ابراهیم و نیکو برادریست از برای تو علی بن ابی طالب و بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر گاه از برای من چیزی از خدا
طلب نمایید وسیله را از برای من بطلبید پس از حضرت سوال کردند از وسیله که آن چه چیز است فرمود که
آن درجه منست در بهشت و آن هزار پایه دارد از هر پایه تا پایه دیگر هزار سال راه است بدویدن اسب
تندرو و پایه‌های یکی از جواهر است و دیگری از زبرجد و یکی از یاقوت و دیگری از مروارید و یکی از طلا پس

پیاورند در روز قیامت با درجه پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند خوشا حال آن بنده که این درجه
او باشد پس منادی از جانب رب العزت ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که این درجه محمد است پس پایم
من و جامه از نور از ازار خود کردانیده و تاج ملک و پادشاهی و بزرگواری بر سر گذاشته و لوای حمد
در دست برادرم باشد و بر آن علم نوشته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله
پس پایم تا بر آن درجه بالا روم و من بر پایه بالا باشم و علی یک پایه بعد از من و جمیع پیغمبران و صدیقان
و شهیدان گویند که خوشا حال این دو بنده که چه بسیار گرامی اند در نزد خدا پس ندا رسد که این حبیب من است
محمد و ولی و دوست من است علی خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که دشمن او باشد و دروغ بر او بندد
آنگاه حضرت رسول فرمود که یا علی هیچ مؤمنی نماند که ترا دوست دارد مگر از این ندا راحت یابد و روی او سفید
شود و دل او شاد گردد و نماند کسی که دشمن تو باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر آنکه روی او سیاه شود و پاهای
او بلرزه در آید و درین حال دو ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس
رضوان بیاید و بگوید السلام علیک یا احمد گویم علیک السلام ای ملک تو کیستی که چه بسیار خوشرو و خوشبو
گوید منم رضوان خازن بهشت و این است کلیدهای بهشت از جانب رب العزت از برای تو فرستاده
بگیر ای احمد من گویم که قبول کردم از پروردگار خود او راست حمد بر آنکه مرا بر همه خلق فضیلت داده بده
برادرم علی بن ابی طالب پس رضوان برگردد و مالک بیاید و گوید السلام علیک یا احمد من گویم علیک السلام
ای ملک تو کیستی که بسیار مهیب و عجیبی گوید منم مالک خازن جهنم و این است کلیدهای جهنم از جانب رب العزت
برای تو فرستاده است من گویم که قبول کردم و پروردگار خود را حمد مینمایم بر این کرامت بده به برادرم
علی بن ابی طالب پس مالک برگردد و علی با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنم می آید و بر کنار جهنم می ایستد
در حالتی که شرارهای آن در پرواز است و فریاد میکند و میخروشد و زبانه اش بلند میگردد و علی مهارش
بدست میگیرد جهنم میگوید که بگذار یا علی که نور تو آتش مرا خاموش کرد علی گوید که قرار بگیر ای جهنم و آنچه میگویم
بشنو آنرا بگیر که دشمن من است و آنرا بگذار که دوست من است پس حضرت فرمود که والله جهنم در آن روز اطاعت

علی زیاده میکند

علی زیاده میکند اگر خواهد بجانب راست میفرستد و اگر خواهد بجانب چپ میفرستد و جهنم اطاعت و فرمان برداری
زیاده از جمیع خلق خواهد کرد در آنچه او را فرماید یا اباذر ان اشد الناس منزلة عند الله یوم القیمة
عالم لا ینتفع بعلمه و من طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه لم یجد ریح الجنة
یا اباذر اذا سألت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته و لا تفت الناس بما لا علم لك
به تنج من عذاب الله یوم القیمة یا اباذر یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل النار
فیقولون ما ادخلکم النار و قد دخلنا الجنة بفضل تأدیبکم و تعلیمکم فیقولون انا کنا نأمر
بالخیر و لا نفعله ای ابوذر بدترین مردم و پست مرتبه ترین مردم در نزد خداوند عالمیان در قیامت
عالمی است که مردم از علم او منتفع نشوند و یا خود از علم خود منتفع نشود و کسی که طلب علم کند از برای آنکه مردم را
فریب دهد نیابد بوی بهشت را ای ابوذر اگر از تو پرسند از علمی که ندانی بگوی نمیدانم تا نجات یابی و
فتوی مده مردم را بچیزی که علم نداری بآن تا نجات یابی از عذاب خدا در روز قیامت ای ابوذر مطلع خواهند
شد قومی از اهل بهشت بگروهی از اهل جهنم پس ایشان گویند چه شما داخل آتش شده اید و حقیقت که ما ببرکت تعلیم
و تادیب شما داخل بهشت شده ایم پس گویند که بودیم ما که مردم را بخوبیها تادیب و تعلیم و ترغیب میکردیم و خود بجا
نمی آوردیم توضیح این فصل بر چند قاعده است **قاعدهٔ اول در بیان فضیلت علم است** و یاد گرفتن
و یاد دادن آن بدانکه علم از اشرف سعادات و افضل کمالات است و آیات و اخبار در فضیلت آن بسیار است
و مقداری از آن در فروع دین و اصول دین واجب عینی است و فضیلت انسان بر جمیع مخلوقات بعلم است
و سرمایه جمیع کمالات دیگر است چنانچه باسانید معتبره از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که طلب علم
واجب است بر هر مسلمان بدرستی که خداوند عالمیان دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
پرسیدند که آیا جایز است که مردم سؤال نکنند از چیزهایی که بآن محتاجند فرمودند که نه و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که یا ایها الناس بدانید که کمال دین در طلب علم است و عمل کردن بآن بدرستی که طلب علم بر شما لازم تر است
از طلب مال زیرا که روزی در میان شما قسمت شده است و ضامن شده اند از برای شما خداوند عادل

قسمت کرده است و ضامن شده است و البته وفا میکند بضمان خود و علم را نزد اهلش سپرده اند و شما را
امر کرده اند که از ایشان طلب نمایید تا بیابید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی که علوم دین
را یاد نگیرد خدا در روز قیامت نظر رحمت بسوی او نفرماید و اعمال او را قبول نکند و فرمود که چون خدا
خیر بنده را خواهد او را دانا میگرداند در دین خود و فرمود که خیر نیست مگر در دو کس را عالمی که اطاعت کنند
شنونده حفظ کننده عمل کننده و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود عالمی که از علم او مردم منتفع شوند
بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معاویة بن عمار منقول است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم
که شخصی هست که روایت کننده حدیث شما است و در میان مردم احادیث شما را پهن میکند و دلهای
شیعیان شما را بآن محکم می سازد و عابدی هست که این روایت و علم را ندارد کدام بهتر است فرمود که روایت
کننده حدیث ما که دلهای شیعیان ما را بآن محکم و ثابت میسازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که یا عالم باش
و یا طلب کننده علم باش یا دوست دار اهل علم باش و قسم دیگر مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در راهی رود که بطلب
علم خدا راهی از برای او بسوی بهشت بگشاید و بدرستی که ملائکه بالهای خود را بر زمین میگذارند از برای
طالب علم از روی رضا و خوشنودی و استغفار میکنند از برای طلب کنندگان علم و از حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام منقول است که بد حال ترین شیعیان شیعه ایست که از امام خود دور مانده باشد و دستش باو نرسد و از احکام
دین حیران باشند پس کسی که از شیعیان ما عالم بعلوم ما باشد و جاهل بشریعت ما نباشد و از ما دور مانده باشند ما
یتیم است از دامان مادر اگر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی
چنین خبر داده اند مرا از پدرم پس از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند
که هر که از شیعیان عالم بشریعت ما باشد و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است
برساند بیاید در روز قیامت تاجی از نور بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری
نکند یک تار آن تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بندگان خدا این عالمی است از شاگردان آل محمد

پس این علم

پس این علم او را در دنیا از حیرت جهل بیرون آورده باشد و درین روز بنور او چنگ زنند تا او را از حیرت و ظلمت
عرصات بیرون آورد و به نزهتگاه جنات برساند پس هر که از و هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت در آید
پس فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود علمای شیعیان ما محشور میشوند و بقدر
بسیاری علوم و ارشاد ایشان خلایق را حله های کرامت بر ایشان میپوشانند حتی آنکه گاه باشد که بر هر یکی از ایشان
هزار هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند ما ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان آل
محمد را و ایشان را برداشتید و رعایت و هدایت کردید در وقتی که از پدران حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده
بودند آن یتیمان که شاگردان بودند بقدر آنچه علم از شما فرا گرفته بودند بر ایشان خلعت بپوشانند پس بقدر
تعلیم ایشان خلعت بپوشانند تا آنکه یکی را صد هزار خلعت دهند و همچنین ایشان از خلعت بپوشانند جمعی دیگر
را که از ایشان یاد گرفته اند پس حق تعالی فرماید که خلعتهایی که بخشیده اند بایشان عوض دهید و مضاعف گردانید
پس حضرت فاطمه فرمود که هر تاری از آن خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن میتابد هزار هزار مرتبه و
حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که فضیلت کسی که تکفل جاهلان شیعه کند و امور مشتبه را بر ایشان واضح
گرداند بر کسی که یتیمان دیگر را آب و طعام دهد مثل فضیلت ماه است بر سها که مخفی ترین ستارها است
و فرمود که هر که متکفل یکی از شیعیان ما شود در غیبت ما و از علومی که باو رسیده است او را هدایت کند و در علوم
با او مواسات کند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی من اولا بکرم کردن از تو
ای ملائکه در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر باو دهید و در آن قصرها آنچه مناسب آنها است
باو دهید و از نعمتها برای او مقرر سازید و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی علیه السلام
که ای موسی مرا دوست من گردان و مرا دوست ایشان گردان گفت خداوندا چون کنم که ایشان چنین شوند
فرمود که بیاد ایشان آور نعمتهای مرا تا مرا دوست دارند بدرستی که اگر یک کس از درگاه من گریخته باشد و از ساحت
عزتم گم شده باشد بسوی من برگردانی بهتر است از برای تو از صد ساله عبادت که روزها بروزه و شبها بر پای
ایستاده باشی موسی گفت کیست آن بنده که گریخته باشد کدام است فرمود گناهکاران و آنها که فرمان من نمیبرند

گم شده کیست فرمود که آن جاهل است که شریعت را نمیداند و طریق عبادت و بندگی را نمیداند و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بشارت دهید علمای شیعیان ما را بثواب عظیم و جزای کامل و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که عالم از باب کسی است که شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از آن
روشنی یابند هر که بروشنی شمع او بینا میشود از برای او دعای خیر میکند همچنین عالم با او شمعی هست که
تاریکی جهل و ظلمت حیرت را برطرف میکند پس هر که از او نوری یابد از آزاد کردهای اوست از آتش جهنم و خدا
میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که علمای
شیعیان ما مرابطان و نگاهبانانند در سرحدی که در جانب شیطان و اتباع و الطاع و لشکر او است که
منع میکنند از آنکه شیطان و اتباع او از جن و انس بر شیعیان ما مسلط شوند و ایشان را گمراه کردانند بدرستی
که هر که از شیعیان ما خود را از برای این کار نصب کند و متوجه این امر شود آن بهتر است از کسی که جهاد کند
با ترک و دیلم هزار هزار مرتبه زیرا که آن عالم دفع ضرر از دین محبان و شیعیان ما میکند و این جهاد کننده
دفع ضرر از بدنهای ایشان میکند و حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام فرمود که یک فقیه عالم که یتیمان شیعیان
ما را از حیرت نجات بخشد بر شیطان گران تر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش آنست که خود را خلاص کند و عالم
همتش مصروفست بر خلاصی خود و بندگان خدا از دست شیطان گمراه کننده و اتباع او و در روز قیامت
آن فقیه را ندا کنند که ای آنکسی که کفالت یتیمان آل محمد میکردی و ضعیفان شیعیان را هدایت مینمودی باش
تا شفاعت کنی آنهایی را که علم از تو اخذ کرده اند پس بایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند فئامی که هر فئامی
صد هزار کس باشد که بعضی از او کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او و هم
چنین تا روز قیامت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بعد از غیبت قایم ما اگر علما نمیبودند که
مردم را بامام دلالت کنند و بسوی او خوانند و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای مکر شیطان
نواصب هر آینه کسی نمیماند مگر اینکه مرتد میشدند ولیکن ایشان مهار دلهای شیعیان و ضعیفان شیعه را دارند چنانچه
کشتیبان لنگر کشتی را نگاه میدارد ایشان بهترین مردمانند نزد خدا و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست

که کسی

که کسی که از خانه خود بطلب علم بیرون آید هفتاد هزار ملک او را مشایعت نمایند و از برای او استغفار نمایند
و حضرت امام رضا علیه السلام از آبای کرامش علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که طلب علم واجبست بر هر مسلمان پس طلب نمایید علم را از محلش و اقتباس نمایید آنرا از اهلش بدرستی
که از برای خدا یاد دادن حسنه است و ثواب بسیار دارد و طلب نمودن علم عبادتست و مذاکره نمودن
علم ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودن بکسی که نداند صدقه دادن است و باهلش عطا نمودن موجب
قرب بخداست زیرا که بعلم دانسته میشود حلال و حرام و امر و نهی و موجب وضوح روشنی راه بهشت است
و مونس است در وحشت و مصاحب است در غربت و در وحدت همزبان است در تنهایی و خلوت
و راه نماینده در شادی و غم و حربه است از برای دفع دشمنان و رتبه است در نزد دوستان
خدا بعلم جماعتی را که تعلیم خواهند کرد ایشان پیشوایان بوده باشند در خیر مردم پیروی ایشان کنند و بافعالها
هدایت یابند و از برای ایشان عمل کنند و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان
مالند و در هنگام نماز بر ایشان فرستاده شوند و از برای ایشان استغفار نمایند و هر تر و خشکی حتی
ماهیان و حیوانات دریاها و حیوانات صحراها بدرستی که علم زندگانی دلهاست و نور دیده است
از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف بنده را میرساند بمنازل برگزیدگان و درجه آورد در مجالس نیکوکاران
و در درجات عالیه در دنیا و آخرت و تذکر و تفکر در آن برابر است بروزه داشتن و مدارسه و مباحثه اش
ثواب نماز گذاردن دارد و بعلم اطاعت و بندگی خدا میتوان کردن و صله رحم کرده میشود و حلال و حرام
دانسته میشود و علم پیشوای عمل است و عمل تابع اوست علم را الهام مینمایند بسعادتمندان و محروم میگردد
از آن اشقیا پس خوشحال کسی که از آن بهره خود را گرفته باشد و محروم نشده باشد و فرمود که عالم در
میان جهال مانند زنده است در میان مردگان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که چون روز قیامت میشود خداوند عالمیان جمیع خلایق را در یک صحرا جمع مینماید و ترازوی اعمال برپا میکند
و میسنجد مدادهای علما را با خون شهدا پس مدادهای قلم علما زیادتی کند بر خون شهدا

قاعده دویم در بیان اصناف علم

از برای

از آن نافع است بدانکه طالب علم را بعد از اخلاص در نیت که بعد از این مذکور خواهد شد باید که علمی را
تحصیل کردن اختیار نماید که رضای الهی در تحصیل آن است و موجب سعادت ابدی میگردد و ظاهر
که هر علمی موجب نجات نیست چنانچه اگر کسی علم سحر یا کهانت را از برای عمل یاد گیرد موجب ضلالت است
و اصلا یاد گرفتن آن حرام است و از مقدمات سابقه که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد
که نافع موجب علوم است که از اهل بیت رسالت علیهم السلام بما رسیده زیرا که محکمات قرآنی همه
در احادیث منتشر شده است و اکثر متشابهات نیز تفسیرش بما رسیده و بعضی که نرسیده است تفکر در آن خوب
و از سایر علوم آنچه فهم کلام ایشان بر آنها موقوف است لازم است و در غیر آنها لغو و بی فایده است و موجب
تضییع عمر است یا باعث احداث شبهات است و در بعضی که غالب اوقات موجب کفر و ضلالت است و
احتمال نجات بسیار نادر است و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه نمی اندازد که نداند راه نجاتست یا نه قطع نظر
از آنکه عمر ضایع کند و در هر ساعتی شقاوتهای ابدی تحصیل کرد چنانچه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
منقولست که رسول صلی الله علیه و آله روزی داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند که بر گرد شخصی برآمده اند فرمود
که این شخص چیست گفتند علامه است یعنی بسیار دانا فرمود که چه علم دارد گفتند که داناترین مردم است
بنسبهایی که در میان عربان واقع شود و روزهایی که در جاهلیت مشهور بوده است و اشعار عربی را
خوب میداند حضرت فرمود که این علمی است که ضرر نمیرساند کسی را که نداند و نفع نمی بخشد کسی را که بداند
بعد از آن فرمود که علم همین نیست علم سه علم است یا آیه واضحة الدلالة محکم را بدانند یا فریضه و واجبی را
که بعدالت مقرر فرموده باشند یا سنتی که باقیست تا روز قیامت و آنچه غیر اینهاست زیادتی است و
بکار نمی آید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که لقمان با پسرش گفت علم را سه علامت است
اول آنکه خدای خود را بشناسد دویم آنکه بداند که خدا چه چیز را دوست دارد که بعمل آورد سیم آنکه بداند که خدا
چه چیز را دوست ندارد و کراهت دارد و نمیخواهد تا ترک نماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود علومی که مردم را بکار می آید منحصر در چهار چیز یافته ام اول آنکه خدای خود را بشناسی دویم

آنکه بدانی

آنکه بدانی که چه چیز است نعمتهایی که بتو کرامت کرده است سیم آنکه بدانی که خدا از تو چه چیز خواسته است
و چه چیز طلبیده است چهارم آنکه بدانی که چه چیز ترا از دین بیگانه میکند و از دین بیرون میبرد و بسند صحیح
از زراره و محمد بن مسلم و برید منقولست که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که من
پسری دارم میخواهد سوال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی که برای او فایده ندارد سوال بکند
فرمود که آیا مردم از چیزی سوال بکنند که از حلال و حرام بهتر باشد قاعده سیم در شرایط و آداب
علم و عمل نمودن بآن و بیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف عبادتست که شرایط عبادت را در او
بروجه اکمل رعایت نمایند تا منتج کمالات و سعادات گردد و سابقا مذکور شد که عمده شرایط عمل
اخلاص در نیت است پس باید سعی کند که غرض او از تحصیل علم رضای حق تعالی باشد و نفس را از اغراض
فاسده و نیات دنیه خالی گرداند و پیوسته بجناب اقدس الهی متوسل باشد و از او طلب توفیق نماید تا علوم
حق از جانب فیاض مطلق برو فایض گردد و خیالات شیطانی با او ممزوج نباشد و چون هر چند عمل نفیس تر است
شیطان را در تضییع آن سعی بیشتر است لهذا اخلاص در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال و در
اکثر اوقات مشوب باغراض فاسده و باطله میباشد زیرا که در سایر عبادات چندان اغراض از این کس نمیماند که بحب
دنیا موجب فخر باشد و علم بحسب دنیا نیز کمال است و در بعضی امور موجب ترجیح میگردد و ثمره آن ظاهر میشود
از این جهت شیطان را وساوس بسیار در این میباشد چنانچه باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
طلب حدیث از برای منفعت دنیا بکند او را در آخرت بهره و نصیبی نباشد و کسی که مطلبش خیر آخرت باشد خدا او را خیر دنیا
و آخرت کرامت کند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که طلب علم کند که با علما مباهات و یا مفاخرت
نماید و یا از برای آنکه با سفیهان و بیخردان مباحثه و مجادله نماید و یا از برای آنکه روی مردم را بجانب خود بگرداند پس جای
خود را در جهنم مهیا داند و دیگر از شرایط علم آنست که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق دنیه پاک گرداند و از حسد و کبر
و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها از دل بدر کند تا نفس او قابل فیضان الهی گردد چنانچه علم الحکمة تشبیه کرده اند
و بدانه که بر زمین پاشند که از آن بعضی بر روی سنگ می افتد و از آن هیچ حاصلی بر نمی آید و بعضی از آن بر جایی افتد

اما در زیر سنگ است زود ریشه اش بسنگ میرسد و خشک میشود و بعضی در زمین شوره می افتد و زمین قابلیت
حاصل نمیدهد و بعضی بر زمینی می افتد که خارها و گیاههای بی نفع در آن ریشه کرده اند و ریشه این دانه با
ریشه آنها گم میشود و چنانچه باید حاصل نمیدهد و این سبب در مجلسی که هزار کس نشسته باشند هر حکمتی مذکور
میشود و در بعضی که دل ایشان از سنگ سخت تر است هیچ تاثیر نمیکند و در بعضی که اندک دل ایشان بمواعظ
و نصایح و عبادات نرم شده است اندک تاثیری میکند و چون ریشه بسنگ رسید خشک میشود و برطرف
میگردد و اثری از آنچه شنیده اند در نفس ایشان نمیماند و در بعضی ثمره اش بیشتر میماند اما چون حقد و حسد و محبت
دنیا در دل و نفس ایشان ریشه دارد مانع میشود از آنکه ریشه آن محکم شود و آثار خوب از آن بظهور آید و جمعی که
دل خود را از این موانع پاک و مصفا کرده اند همین که کلمه حکمت و موعظه را شنیدند در دل ایشان ریشه محکم
میکند و آثارش بر اعضا و جوارح ظاهر میشود و یوما فیوما آثار خیر از ایشان بیشتر ظاهر میگردد و چنانچه از حضرت
امیرالمومنین علیه السلام منقولست که بدرستی که دلهای مومنان بایمان پیچیده شده است پس هرگاه
خداوند عالمیان خواهد که آنرا روشن گرداند میگشاید آنرا بوحیهای خود پس میکارد در آن دل حکمت را
بغذاهای معنوی بدن زیرا که چنانچه بدن بغذاهای موافق قوت می یابد و حیوة آن باین غذا است
همچنین روح بحکم و معارف قوت می یابد و حیوة روح باینهاست چنانچه حق تعالی در بسیاری جای از قرآن
کافران و نادانان را بمردن وصف کرده چنانچه فرموده که اَمْوَاتٌ غَیْرُ اَحْیَاءٍ وَمَا یَشْعُرُونَ
که ترجمه اش اینست که کافران همه مردگانند نه زندگان و لیکن نمیدانند و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام
منقولست که فرمود بدرستی که دلها را کلال و ماندگی بهم میرسد چنانچه بدنها را سستی و کلال بهم میرسد
و در حدیث بسیار وارد شده است که علم حیوة و زندگی دلهاست و در بدن وقتی که ماده فاسدست غذاهای
صالح معنوی باعث طغیان و غرض قوت آن ماده فاسد میشود چنانچه تا بیمار را ماده مرض باقی است اگر گوشت و
چربیها و شبیه آن که با قوت صحیح است منع میکنند و اول علاج ازاله فساد میکنند و بعد از آن غذاهای
مقوی میدهند همچنین طبیبان نفوس و ارواح اول امراض نفسانیه را از نفس زایل میگردانند و بعد از آن از تقویت

بعلم و عمل

بعلم و حکمت میکنند چنانچه می بینی جمعی که باین امراض مبتلااند علم باعث زیادتی فساد ایشان میشود و شیطان با آن
علم مرتبه شقاوت را بکمال رسانیده و تشبیه دیگر کرده اند علم را بنور چراغ و آفتاب که در دیده اعمی اثر از آن
ظاهر نمیشود و دیدهای دیگر در خور نور دیده از آن منتفع میشوند پس اول علاج چشم دل میباید کرد تا علم نفع دهد
چنانچه حق تعالی وصف حال جماعتی از اشقیا را فرموده که دیدهای سر ایشان کور نیست و لیکن دیدهای دل
ایشان کور است چون سخن باینجا کشید مجملی از احوال قلب و صلاح و فساد آن و معنی نور و ظلمت آن و زیادتی
و نقصان ایمان مذکور شود مناسب است بدانکه قلب را بدو معنی اطلاق میکنند یکی برین شکل صنوبری که در
جانب چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیوة بدن آدمی بروح حیوانی است و روح حیوانی بخار لطیفی است
که حاملش خون است و منبعش قلب است و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا
و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعداد و ترقیات آن موقوفست ببدن و این
بدن آلات آنست لهذا باین بدن تعلقی دارد و بامری که باعث حیوة بدن است تعلق دارد و چون حیوة
بدن بکار او می آید پس بروح حیوانی اول تعلق میگیرد و چون منبع آن قلب است تعلق زیاده از جوارح دیگر دارد
و لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب زیاده از جوارح
بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا
و جوارحش سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانچه روح
ظاهری و روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صوری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر
میشود مانند چشمه که نهرها از او جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میشوند چندین
از دل صوری می آید بجمیع بدن و چندین نهر از دل روحانی میرسد که از آن نهرها حیوتهای معنوی از ایمان و یقین
و معارف بر اعضا بیک نسبت قسمت میشود و این هر دو سر چشمه از دریاهای فیض نامتناهی حق تعالی جاری میگردد
و اما بتوفیق الهی بنده را در کار است که حفر این نهرها بکند و خس و خاشاک شبهه های باطل و گناهان با مواد فاسده
بدنی بکند تا صاف و بی کدورت جاری گردد چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که در آدمی

پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار باشد و فاسد باشد
سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بسند معتبر منقولست که فرمود هرگاه دل پاکیزه است
تمام بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است دل تمام بدن خبیث است و حضرت امیرالمومنین بحضرت امام
حسن علیه السلام وصیت فرمود که از جمله بلاها فاقه و فقر است و از آن بدتر بیماری بدن است و از آن
بدتر بیماری دل است و از جمله نعمتها وسعت در مال است و از آن بهتر صحت بدن است و از آن بهتر
پرهیزکاری دل است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که دلها بر سه قسمند یکدل سرنگونست
که هیچ خیری در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یکدل آنست که خیر و شر هر دو در آن دل در می آید هر یک
قویتر است بر آن غالب میشود و یکدل هست که گشاده است و در آن چراغی از نور الهی است که
نور میدهد و تا قیامت نورش برطرف نمیشود و آن دل مومن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که منزله قلب از بدن آدمی بمنزله امام است نسبت بسایر خلق نمی بینی که جوارح بدن لشکر
قلبند و همه از جانب او متحرک شوند و خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند و
همچنین امام را در عالم چنین میباید اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که دل مومن در میان دو انگشت قدرت خداست بهر طرف که میخواهد میگرداند و حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم
در دل اوست که امور آخرت را بآنها می بیند پس بنده را که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را میگشاید
پس امور غیب را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر کسی خلقی باشد آن دو چشم دلش کور میماند و
حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است در یک گوش او روح ایمان خیرات و طاعات را
میگوید و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شر را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد بآن دیگری
میل میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستی
که دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود و آن را سرنگون میکند تا خیری در آن جا نکند

و از حضرت

و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ذکر مرا در هیچ حالی
فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است و حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که
آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی دل و قساوت دل و قساوت قلب نمیباشد مگر به بسیاری گناهان
ای عزیز چون فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال آن بهم رسانیدی بدانکه از احادیث و آیات بسیار
ظاهر میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان میباشد و از بسیاری احادیث ظاهر میشود که اعمال جزو ایمان است
و هر عضوی از اعضا را حصه هست و بهره ایست از ایمان و اعتقادات ایمان دل است و هر عضوی
از اعضای ایمانش این است که فرمان برداری الهی بکند در آنچه متعلق بآن است از تکالیف الهی
و احادیث بسیار هست که مومنی که مرتکب کبیره میشود روح ایمان از او مفارقت مینماید و تصحیح این آیات
و اخبار بیکی از دو وجه میتوان نمود اول آنکه قایل شویم باینکه ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلفه میدارد و آنچه
از اکثر اخبار ظاهر میشود آن است که ایمان را اطلاق میکنند بر اعتقادات حق با ترک کبایر و فعل فرایض
که ترک آنها کبیره است مثل نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد و امثال اینها و یکمعنی دیگر از ایمان اعتقادات
کامل یقینیه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانچه از بعضی اخبار ظاهر میشود و یکمعنی دیگر از
ایمان مرادف اسلام است که همین عقاید ضروریه باشد با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها بظاهر و اسلام را بر اعم از این
هم اطلاق میکنند که همین تکلم بکلمتین نماید گو منافق باشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و از اکثر اخبار
همان معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود اصحاب کبایر مومن نیند
و نه کافر بلکه محل شفاعت اند و مسلمانند و باسانید مستفیضه از حضرت امام رضا و ائمه علیهم السلام منقول است که
ایمان اقرار بزبان است و معرفت بدل است و عمل باعضا و جوارح است و بر هر یک از معنی اسلام و ایمان
ثمره مترتب میشود و اسلام بمعنی گفتن کلمتین است هر که اعتقاد نداشته باشد در آخرت فایده نمیدهد و در
دنیا فایده میدهد که ایشان محفوظ میباشند و نکاح ایشان جایز است و میراث از مسلمانان میبرند
و پاکند اما عذاب ایشان در آخرت ابدست مثل کفار و سنیان و سایر فرقهای اسلام و غیر شیعه دوازده

داخل این فرقه اند و ایمان بمعنی مجموع اعتقادات حق دانستن و اظهار آنها کردن در آخرت این فایده
میکند که همیشه در جهنم نباشند و مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشند و اعمالش صحیح باشد و عباداتش
باطل نباشد و آنچه در اخبار و آیات دلالت بر این میکند که مؤمن مرتکب گناهان کبیره میباشد و
مؤمن در جهنم میباشد باین معنی است و بعضی احادیث که واقع شده است که بارتکاب کبیره از ایمان
بدر میرود محمول بر معنی اول است و بعضی که دلالت میکند که بارتکاب جمیع گناهان از ایمان بدر میرود
محمول بر معنی دویم است و آنچه واقع شده است در احادیث از صفات مؤمن که در غیر انبیا و
اوصیا جمع نمیشود آنها محمول بر معنی سیم است و تحقیق اینش نیست که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع
کمالات و ترک جمیع منهیات و ازالهٔ جمیع صفات ذمیمه و نقایص جمیع اجزای ایمانند اما اجزا اینها مختلف
میباشند بعضی اجزا با انتفای آنها کل منتفی میشود و بعضی نه چنین است مثل اعضای آدمی که سر از جمله
اعضای آدمی است که بزوال آن شخص زایل میشود و همچنین قلب و بعضی اعضای رئیسه و بعضی
چنین است که بزوال آن عمدهٔ انتفاعات آن برطرف میشود و بعضی هست که موجب حسن و کمال
آن شخص است که از فوت آن انتفاع بسیاری فوت نمیشود و همچنین اجزای ایمان مثلا اعتقادات حق
نسبت بایمان از باب آن اعضائیست که بزوال آنها شخص فانی میشود و همچنین ایمان بزوال آنها مطلقا
برطرف میشود و فعل فرایض و ترک کبایر از باب آن است که شخصی را دستش ببرند تا زنده است انسان
و اما ناقص است و حیوتش بسبب این در معرض زوال است اما بمحض این زایل نمیشود و همچنین اگر چشمش
بکنند یا زبانش را ببرند پس کسی که جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را بجای آورد از باب شخصی است
که زبان و گوش و چشم و پایش را بریده باشند و زنده باشد چنین زنده در حکم مرده است و ایمان او از باب حیوة
آن شخص است و همچنانچه حیوة او چندان بکارش نمی آید این ایمان هم چندان ثمره ندارد و چنانچه حیوة چنین
کسی زود برطرف میشود اصل ایمان این شخص هم بانک چیزی زایل میشود زیرا که هر یک از این اعمال حصاری
از برای دفع شیاطین و بلاها که مورث زوال ایمان است چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از آدمی خایف

و ترسان است مادامی که مواظبت بر نمازهای پنجگانه مینماید پس چون ترک آنها کرد یا سبک شمرد بر او مسلط
میشود و او را در بلاها و گناهان عظیم می اندازد زیرا که کسی که این لشکرها و اعوان را از عبادات و توفیقات
الهی که لازم عبادتست از خود دور کرد شیطان او را زود بمهالک می اندازد و این بعینه از باب آن است
که کسی دزد را در بر رویش بگشاید و بخانه رود و بگوید چیزهای بسیل ببر و چیزهای نفیس را بگذار و خود غافل بخوابد
دزد آنچه نفیس است میبرد و این است که ارباب معاصی زود فریب کراه کنند کافر میمیرند و بنا دائی کافر
میشوند و بجهنم میروند و مستحبات و صفات حسنه از باب زینتهای صورت آدمی و غذاهای مقوی است
که باعث قوت روح و ایمان میشود و همچنانکه روح بدنی از گوشت قوتی می یابد روح ایمانی از نماز شب
مثلا قوتی می یابد و حفظ ایمان بیشتر میتواند کرد و وجه دوم آنکه ایمان همان ایمان اصل اعتقادات است
اعتقاد و ایمان در تزاید است و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین را نیز مراتب بسیار است
و هر مرتبه از مراتب یقین و ایمان لازم چند و گواهی چند دارد از اعمال و عبادات مثل آنکه شخصی در خانه
نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید ماری متوجه است و باین خانه می آید تخوفی در نفس او حاصل میشود اما چندان
اعتنائی نمیکند پس اگر بعد از او دیگری بیاید و همین حرف را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند تا
بحدی که میگریزد و از جاهای بلند خود را می اندازد و از ترس آن مار همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب
هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش بامور که موجب ثواب است و حذرش از امور که موجب عقاب است زیاده
میگردد و پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزوها درست نمیتوان کرد و درست شدن ایمان نیست مگر بانکه خالص و صاف باشد
در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند پس بنا بر تحقیق که در باب قلب مذکور شد هر
کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود منبعش در قلب است و باعضا و جوارح جاری میشود و
آثارش از آنها ظاهر میگردد پس چند آنکه علم و یقین بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادات
و حسن آنها و بدی گناهان و قبح آنها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر میشود یقینش کاملتر میشود

و شعبهای که از آن چشمه باعضا و جوارح میرسد بیشتر میشود چنانچه در اعضا و جوارح آنها بیشتر صرف میشود از چشمه
زاینده تر میشود و آبش صافتر میشود و گواراتر میگردد پس عمل باعث کمال علم و ایمان میگردد و
کمال ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال میشود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح گذارده بودند نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه
بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می آید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف
شده و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کردهٔ و چه حال داری حارثه
گفت صبح کردم یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست
حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد
و شبهامرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا بروزه دارد و دل من از دنیا سرد گردانیده و آنچه در دنیا است بیگری
دل من گردیده و یقین بمرتبهٔ رسیده که گویا می بینم عرش خداوندم را که در قیامت برای حساب نصب کرده اند
و خلایق همه محشور شده اند و گویا که من در میان ایشان میباشم و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم میکنند در
بهشت و کرسیهای زرین را بر نشسته اند و آشنائی میکنند با یکدیگر و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و گویا
می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه مینمایند و زاری میکنند و گویا زجر و آواز جهنم در گوش منست
پس حضرت باصحاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس فرمود
که بر این حالی که داری ثابت باش آن جوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند
حضرت دعا فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد و بعد از نه نفر او شهید شد و از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که علم مقرون است با عمل پس هر که دانست عمل میکند و هر که
عمل میکند عالم است و علم آواز میکند عمل را اگر اجابت او کرد و بجانب او آمد علم میماند و اگر عمل نیاید علم میرود
و عمل میماند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود که ای طلب کنندگان علم بدرستی
که علم را فضایل بسیار است پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم آن بیزاری از حسد و گوش او فهمیدن است

و زبانش راست گوئی است و حافظه اش تفحص کردن است و دلش حسن نیت است و عقلش دانستن اسباب است
و دستش رحمت بر خلایق است و پایش زیارت کردن علماست و همتش سلامتی مردم است از فرو
حکمتش ورع و پرهیزکاری است و مستقرش رحمت است و قرارگاهش نجات است و قایده و کشاننده
عافیت است و مرکبش وفا بعهد خدا و خلق خدا است و حربه اش نرمی سخن است و شمشیرش راضی
بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با دشمنان است و لشکرش صحبت داشتن با علماست و
مالش ادبست و ذخیره اش اجتناب از گناهان و توشه او نیکی است و مأوا و محلش مشورت و مصاحبت با خلق است
و راهنمایش هدایت خلق است و رفیقش دوستی نیکان است قاعدهٔ چهارم در بیان آن صنفی از
علماست و صنفی عالمی که متابعت او میتوان نمود از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هرگاه
به بینید عالمی را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دارید بر دین خود و دین خدا را با آن مگذارید بدرستی
که هر که چیزی را دوست میدارد آنچیز را جمع میکند و طلب مینماید که محبوب او است گاه باشد که دین شما را
بدنیای خود ضایع کند بدرستی که خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود که میان من و خود واسطه
مکن عالمی را که فریب دنیا خورده باشد که ترا از راه محبت من برمیگرداند بدرستی که ایشان راهزنان
بندگان منند که رو بمن دارند کمتر چیزی که نسبت بایشان میکنم آن است که شیرینی و لذت مناجات
خود را از ایشان برمیدارم و حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است از حضرت رسول صلع
صلی الله علیه و آله که دو صنفند از امت من که اگر ایشان صالح اند جمیع امت من صالحند و اگر ایشان فاسد اند
جمیع امت فاسد اند صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آن دو جماعت فرمود فقها و پادشاهان و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که میخواهید خبر دهم شما را بکسی که سزاوار فقیه بودن است گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود
که آن کسی است که مردم را از رحمت الهی ناامید نگرداند و از عذاب الهی ایمن نگرداند و بمعصیت خدا مردم را
رخصت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که طالبان علم بر سه قسمند پس بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یک صنف آن است که علم را طلب میکنند

از برای بیخودی و جدال کردن و یکصنف از برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم طلب مینمایند و یکصنف
طلب علم مینمایند از برای دانستن و عمل کردن پس آن صنف اول موذی مردم است و مجادله میکنند
و تعرض مینماید و متعرض گفتگوی میشود و در مجالس دانش و علم خود را بسیار یاد میکند و خشوع را بر خود می بندد
و خالی است از ورع و پرهیزکاری پس خدا از برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند و آنکه از برای
تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر و حیله است و چون با امثال خود از علما میرسد استطاله و گردن
کشی میکند و چون با اغنیا میرسد شکستگی و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشان را میخورد و دین
خود را از برای ایشان ضایع میکند پس خدا بینائی او را کور گرداند و اثر او را از میان علما برطرف
گرداند و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزن است و شبها بعبادت بیدار است و تحت الحنک
می بندد بر کلاهی که در سر دارد و در تاریکی شب بعبادت می ایستد و عبادت بسیار میکند و پیوسته ترسان است
که مبادا عبادتش مقبول نشود و از عقوبت الهی خائف است و پیوسته مشغول دعا و تضرع است و
رو بکار خود کرده متوجه اصلاح احوال خود است و اهل زمانه خود را می شناسد و از معتمدترین برادران
و دوستانش در حذر است که مبادا دینش را ضایع کنند پس خدا ارکان او را محکم گرداند و از خوفهای
قیامت او را امان دهد **قاعدهٔ پنجم در مذمت علم بی عمل** از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که کسی که بی بصیرت و علم عمل میکند مثل کسی است که به بیراهه میرود و هر چند بیشتر میرود از راه دورتر
میشود و ایضا از آنحضرت منقولست که حق تعالی قبول نمیفرماید عملی را مگر با معرفت و قبول نمیفرماید معرفت را
مگر با عمل پس کسی که عارف شد معرفت او را راهنمائی میکند بعمل و کسی که عمل نکند او را معرفت نخواهد بود یا
علم ازو مسلوب میشود بدرستی که اجزای ایمان بعضی از بعضی حاصل میشود و بیکدیگر مربوطند و ایضا از آن
حضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم فسادش از صلاحش بیشتر خواهد بود
و این معنی ظاهر است که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عبادات الهی که موجب نجات است و اگر نه
ارسال پیغمبران بی فایده خواهد بود و هر عبادتی را شرایط بسیار است که بدون هر یک از آنها آن عبادت

باطل است

باطل است پس بدون علم ظاهر است که خدا را چنانچه فرموده است عبادت نمیتوان کرد و هرگاه راههای دنیا را
بدون قایدی و راهنمائی نتوان طی نمود راه بندگی خدا را که خطیرترین راههاست و در هر گام چندین کمین گاه است و در هر
کمین گاهی چندین شیاطین جن و انس در کمین اند چون بدون دلیل و راهنمائی توان رفتن و رهنمای این راه
شرع و امامی است که از انبیا و ائمه علیهم السلام و علمائی که از علوم ایشان بخیر و شر بینا شده باشند و طریق نجات و
هلاک را دانند **قاعدهٔ ششم در مذمت فتوی دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد** بدانکه چنانچه
از آیات و اخبار ظاهر میشود بدترین گناهکاران کبیره افترا بر خدا و رسول خدا بستن است و اگر حکمی از
احکام الهی را کسی که اهلیت فهم آن حکم از آیات و اخبار نداشته باشد بیان کند بدون آنکه نسبت دهد بکسی
که او اهلیت این امر داشته باشد پس اگر کسی خود اهلیت این فهم نداشته باشد اما از عالمی که او در این مرتبه باشد
شنیده باشد از او روایت کند که چنین شنیده ام جایز است و بغیر این دو صورت هر چند بیان
واقع کرده باشد خطا کرده است و گناهکار است و حق سبحانه و تعالی میفرماید که کیست ظالمتر از کسی که افترا
بخدا بندد بدروغ و میفرماید آن جماعتی که افترا بر خدا می بندند رویهای ایشان سیاه خواهد بود در روز
قیامت و آن جماعتی که بغیر ما انزل الله میگویند در یکجا کافر و در یکجا ظالم فرموده و در یکجا فاسق فرموده
و بسند صحیح از عبدالرحمن بن الحجاج منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ترا حذر مینمایم
از دو خصلت که این دو خصلت هلاک کننده است زنهار که فتوی ندهی مردم را برأی خود و زنهار که عبادت
نکنی خدا را بچیزی که ندانی رضای خدا در آن یا بدینی که حقیقت آنرا ندانی و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که هر که فتوی دهد مردم را بغیر علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد لعنت کنند او را ملائکه رحمت
و ملائکه عذاب و باو ملحق شود گناه کسی که بفتوی او عمل نماید و فرمود که حق الهی بر مردم آنست که آنچه میدانند
بگویند و آنچه را ندانند توقف نمایند و ساکت شوند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل بقیاس کند
خود و دیگران را هلاک میکند و هر که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را نداند خود هلاک
شده است و دیگران را هلاک کرده است یا اباذر ان حقوق الله جل ثناؤه اعظم ان یقوم

بها

بِهَا الْعِبَادُ وَإِنَّ نِعَمَ اللهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصِيَهَا الْعِبَادُ وَلَكِنْ أَمْسُوا تَائِبِينَ وَأَصْبِحُوا تَائِبِينَ
ای ابوذر حقوق الهی بر بندگان و آنچه از بندگی او بر ایشان لازم است از آن عظیمتر است که بندگان
بآن قیام توانند نمود و بندگی او چنانچه او را سزاوار است بجا توانند آورد و بدرستی که نعمتهای خداوند
از آن بیشتر است که بندگان احصای آنها توانند نمود پس چون در بندگی و احصای نعمت و شکر آن
عاجز است پس هر صبح و شام توبه کنید تا خداوند عالمیان از تقصیرات شما در گذرد و بدانکه این
فقرات شریفه مشتمل است بر چند خصلت از مکارم اخلاق **خصلت اول عدم غرور بعبادت**
و اعتراف بعجز است بدانکه بدترین صفات ذمیمه عجب است و عمل خود را خوب دانستن و خود را
مقصر ندانستن و این از جهل ناشی میشود زیرا که اگر کسی در شرایط قبول و کمال عبادت چنانچه اشاره
مجملی در اول کتاب به بعضی از آنها شد تفکر بکند و در عیوب خود و پستیها و عجز و نقص خود بدیده
بصیرت نظر نماید و عظمت معبود خود را ببیند بداند که هیچ عبادتی نکرده و اعتماد بر غیر لطف معبود خود
که اکرم الاکرمین است نمیتواند کرد چنانچه منقولست که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بیکی
از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد و اهتمام تمام در عبادت و بیرون مبر هرگز نفس
خود را از حد تقصیر در عبادت الهی و طاعات الهی و همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر
بدان بدرستی که خدا را عبادت نمیتوان کرد چنانچه او سزاوار عبادت است و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام بجابر فرمود که ای جابر خدا هرگز ترا از نقص بیرون نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که
مقصر و ناقصی و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که عابدی در بنی اسرائیل بود که چهل سال
خدا را عبادت کرد بعد از آن قربانی کرد قربانی او قبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی ایشان این
بود که آتشی می آمد و آنرا میسوخت چون قربانیش قبول نشد با نفس خود خطاب کرد که تقصیر همه از تست
و ناقص بودن عمل از تقصیر و گناه تست پس خدا وحی بسوی او فرستاد که مذمتی که نفس خود
کردی در درگاه ما بهتر است از عبادت چهل ساله بود و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

اخلاق

فرمود که

فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی در آن عبادت در پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستی که بندگان
همه در عملها که میکنند در میان خود و خدا مقصرند مگر کسی که خدا او را معصوم گردانیده باشد و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که خدا میداند که گناه از برای مؤمن از عجب بهتر است و اگر نه این بود نمیگذاشت
که هیچ مؤمنی بگناه مبتلا شود و از آنحضرت منقولست که گاه هست که آدمی گناه میکند و از آن نادم و پشیمان
میشود و بعد از آن عمل خیری میکند و مسرور و خوشحال میشود و از آن ندامت و پشیمانی باز میماند پس اگر بر
آن حال اول میماند برای او بهتر بود از آن حال که آخر بهم رسانید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که عالمی
نزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چگونه است گفت کسی از من میپرسد و حال آنکه من سالهاست که عبادت
میکنم پرسید که گریه تو چگونه است گفت آنقدر میگریم که آب از روی من جاری شده است آن عالم گفت اگر
خنده کرده بودی و الحال ترسان بودی بهتر از گریه که باعث اعجاب تو و اعتقاد تو بعبادتت بدرستی که
عبادت کسی که بر عبادت خود اعتماد داشته باشد بالا نمیرود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد و یکی فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود و فاسق عابد و نیکوکار شده
بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده بود و خود را از نیکان میدانست و این عجب در خاطر او بود
و فاسق در فکر گناه خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان خود و از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که روزی شیطان به نزد حضرت
موسی آمد و کلاهی برنگهای مختلف بسر داشت چون نزدیک رسید کلاه از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد
موسی گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانه ترا از خانه ها دور گرداند گفت آمده ام تا ترا سلام کنم
از برای قرب و منزلتی که در نزد خدا داری موسی فرمود که این کلاه چیست که بر سر داری گفت باین میربایم
دلهای بنی آدم را فرمود که بگوی که کدام گناه است که چون فرزند آدم مرتکب آن میشود تو بر وی مسلط میشوی
گفت وقتی که از خود راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهان خود را اندک و خفیف شمارد و پس حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالمیان با داود خطاب کرد که ای داود گناهکاران را بشارت ده

که توبه ایشان را قبول مینمایم و گناه ایشان را عفو مینمایم و ترسیان صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که هرگاه من بمقام حساب درآورم و بعدالت حساب او را بکنم هلاک میشود

خصلت دوم در شکر نعمت است

و شکر از امهات صفات حمیده است و ضدش که کفران است از اصول صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب مزید آن نعمت است و کفرانش موجب حرمان است چنانچه حق تعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاده میکردانم و اگر کفران نمایید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که را چهار چیز داده اند از چهار چیز محروم نکردانیده اند کسی را که دعا داده اند از اجابت محروم نکردانیده اند و کسی را که استغفار داده اند توبه او را قبول کرده اند و کسی را که شکر داده اند از زیادتی نعمت محروم نکردانیده اند و کسی را که صبر کرامت کرده اند او را از اجر و ثواب محروم نخواهند کرد و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر نمیرساند دعا کردن در هنگام شداید و المها و استغفار نزد گناه و شکر در نزد نعمت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طعام خورنده و شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه دار است که از برای خدا روزه داشته باشد و صاحب عافیتی که شکر کند ثوابش مثل ثواب کسی است که ببلا مبتلا باشد و صبر کند و مالداری که شکر کند در ثواب مثل محرومی است که قانع شده باشد و بدانکه شکر نعمت مشتمل بر چند چیز است اول آنکه منعم خود را بشناسد و چیزی که لایق او نباشد در صفات و ذات باو نسبت ندهد و انکار وجود او ننماید و هرچه مقابل این معنی است کفران است چنانچه حق تعالی بسیاری از آیات کافران را بآن مذمت فرموده بکفران نعمت که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریک از برای او قرار داده اند دوم آنکه بداند که این نعمت از جانب الهی است نه از جانب شخص دیگر و نعمتهای خدا را از دیگران نداند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که هست خدا باو نعمتی کرامت کرده است سیم آنکه اظهار آن نعمت کند و ثنای منعم را بزبان بجای آورد چنانچه باسانید معتبره از حضرت علیه السلام منقول است که هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد و خواه بزرگ باید که بنده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است چهارم آنکه آن نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در آنست و حقی که خدا در آن نعمت بر او واجب کردانیده

اداکند

ادا کند مثل آنکه چیزهایی را که عقل آن را برو واجب یا مستحب کردانیده بگوید و او را از چیزهایی که نهی فرموده باز دارد و همچنین است شکر چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال است که او را در مصرفی صرف نماید که منعم بآن راضی باشد و حقوقی که خدا در مال واجب کردانیده ادا کند و شکر علم آنست که بذل کند بطالبانش و علم با عمل باشد و عمل بآن علم بکند و وسیلهٔ باطل نکرداند و در هر یک از اینها هر چند که صرف نماید خدا ایتعالی بروفق وعدهٔ خود عوض از زیاده کرامت میکند و بدانکه هر معصیتی کفران نعمتهای بلمتناهی میکند از نعمتهای الهی بعمل می آید خواه در اصول دین و خواه در فروع دین مثلا وجود پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و بعثت آنحضرت اعظم ترین نعمتهای الهی است بر بندگان که آن حضرت را وسیلهٔ سعادت ابدی و واسطهٔ نعمتهای دنیوی و اخروی کردانیده و هم چنین اوصیای آنحضرت و شکر این نعمت آنست که اقرار به بزرگواری ایشان بکند و اطاعت ایشان در اوامر و نواهی بکند پس انکار ایشان بدترین افراد کفران نعمت ایشان است و بعد از اقرار در هر گناهی کفران و آن علمی که خدا بآن کرامت فرموده است بتبع این عمل آن نیز کفران کرده است و آن گناه البته بعضوی از اعضا میشود پس کفران نعمت آن عضو نیز کرده است و عقل و نفس و مشاعر و قوی و عضلات و سایر ادواتی که در تحریک آن عضو دخل دارند و هر یک نعمتی از نعمتهای الهی اند در غیر مصرف ایشان را صرف کرده اند کفران هر یک از این نعمتها کرده و آن غذایی که خورده باعث این قوت شده که بسبب آن این فعل از و صادر شده با آن امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملایکه و چندین هزار بنی آدم که مدخلیت در تحصیل آن غذا داشته اند همه نعمتهای الهی است و کفران همه کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر نمایی کفران نعمتهای غیر متناهی از خدا بعمل می آید چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک گناه است و تمام شکر آن است که بگوید الحمد لله رب العالمین و بدانکه از جملهٔ شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است و اقرار بآنکه احصای آنها نمیتوان کرد و اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نانی که خدا را چه نعمتها بر او هست از امور کسب ساخته از برای حصول این لقمه که باین حد رسیده که میتوان خورد و بعد از خوردن چه نعمتها دارد برد

اسبابی که در بدن برانگیخته تا فرو برده شود از دست و دهان و دندانها و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه و جاذبه و تدبیراتی که در حالات غذا میفرماید و قسمتهایی که باخلاط اربعه منقسم میشود میکرداند و هر یک از اجزا و عروق و شرائین بمحل خود میفرستد و جزو آن عضو میکردد و اعتراف میکند که ادای شکر نعمتهای الهی کردن محال است بلکه اگر نیکو تفکر نمایی میدانی که هر نعمتی که خدا بر هر فرد از افراد خلق دارد بر تو نیز آنها نعمت است زیرا که آدمی مدنی بالطبع است و هر را بیکدیگر احتیاج است پس هر نعمتی که خدا تعالی بر جولاه بندی دارد از اعضا و جوارح و تغذیه و تنمیه و سایر نعم هم بر تو نعمت است زیرا که اگر این نعمتها نسبت باو نمی شد آن پارچه را نمی بافت که تو با جماعتی که بایشان محتاجی منتفع شوید و هر نعمتی که بر پدران جولاه کرده اند هم بر وجود آن جولاه دخیل پس آنها نیز بر تو نعمت است و از این راه که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان آدم تا زمان تو شده است هم در وجود و بقا و کمالات تو مدخل است و دخل دارد و کسی که بگلستان نعمت و رحمت الهی تفکر نماید الوان گلهای حقایق بفضل الهی بر روی عقل او شکفته میشود و از این دریای بی پایان بهره میبرد و این تفکر است که ممدوح است و امر کرده اند ائمه علیهم السلام که تفکر در نعمتهای الهی بکنید و این تفکر فواید بسیار دارد زیرا که آن موجب مزید معرفت منعم میشود و مزید معرفت عجز و ناتوانی و احتیاج خود میکردد و محرک بر عبادات و صارف از محرمات میشود و موجب رضا بقضای الهی و عدم کفران نعمتهای آن میشود چنانچه از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقول است که سلمان روزی ابوذر را بخانهٔ خود برد و دو کرده نان نزد او حاضر کردانید ابوذر نانها را بدست گرفت و میکردانید و نظر میکرد سلمان گفت ای ابوذر از برای چه ملاحظه میکنی نانها را گفت میخواستم به بینم که خوب پخته است سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار جرأت میکنی که نعمت الهی را سبک میشماری والله که در این نان عمل کرده است آبی که در زیر عرش است و ملایکه عمل کرده اند تا آن آب را بباد داده اند و باد آن را بابر داده و ابر در آن کار کرده تا بر زمین ریخته است و ملایکه در آن عمل کرده اند تا بجای خود قطرهای باران را گذاشته اند و در این نان آب و زمین و چوب و آهن و حیوانات و آتش و هیزم و نمک بکار رفته است و در آن عمل کرده اند و آنچه در آن دخل دارد احصا نمیتوان کرد

پس چگونه تو این شکر را

پس چگونه تو این شکر را میتوانی کرد ابوذر گفت از سخن خود توبه کردم و عذر تو را نیز میخواهم و فرمود که روز دیگر سلمان ابوذر را ضیافت طلبید و پارهٔ نان خشک از انبان بیرون کرد و در چینی آب تر کرد و در نزد ابوذر گذاشت ابوذر گفت چه نیکو نانی است کاشکی با این نان نمکی میبود سلمان رفت و چینی خود را گرو کرد و نمکی گرفت و حاضر کرد ابوذر نمک بر آن نان میپاشید و میخورد و میگفت حمد و سپاس خداوندی را که ما را این قناعت داده است سلمان گفت که اگر قناعت میداشتی چینی من بگرو نمیرفت اشتی و بدانکه چون کمال هر صفتی بکمال در ممکن آن میشود که اقرار بعجز از ادراک آن کمال بکند همچنین در مراتب شکر هر چند آدمی بیشتر شکر میکند چون تفکر مینماید در نعمتهایی که خدا در وقت شکر بر او دارد و بر اینکه او دوات و آلات و آنچه مورث شکر است علاوه این شکر است هم از خدا است و توفیق شکر هم از او است میداند که در هر شکری چندین هزار شکر دیگر بر او لازم میشود و اقرار مینماید که از عهدهٔ شکر آن بیرون نمیتواند آمد چنانچه منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر من است موسی گفت که خداوندا چگونه ترا شکر کنم چنانچه حق شکر تست و حال آنکه هر شکری که ترا کنم آن شکر هم نعمت تست از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال شکر مرا کردی که دانستی شکر هم از من است و از شکر عاجزی

خصلت سیم در بیان توبه است

بدانکه توبه از جملهٔ نعمتهای عظیم است که حق تعالی باین امت کرامت کرده است و ببرکت پیغمبر آخر الزمان و اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین بر این امت آسان کرده است زیرا که در امم سابقه توبهها دشوار بود چنانچه در توبه گوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول کردد و بر این امت در پوشانیدن گناهان و توسعه در توبه ایشان نعمتهای عظیم فرموده است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده ارادهٔ حسنه میکند اگر حسنه را نکرده بمحض آن نیت خدا یک حسنه در دیوان اعمال او بنویسد و چون ارادهٔ گناه کند و اگر بجای آورد تا هفت ساعت او را مهلت میدهد و ملک دست راست که کاتب حسنات است بملک دست چپ که کاتب گناه است میگوید که تعجیل مکن که

شاید چنین بکند که این گناه را بپوشاند زیرا که خدا میفرماید بدرستی که حسنات گناهان و سیئات را برطرف
میکند شاید استغفر الله بگوید پس اگر گوید أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ بر او چیزی ننویسند و اگر
هفت ساعت گذشت و هیچیک از حسنه و استغفار نکرد ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که
بنویس گناه این شقی محروم را و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون کسی توبه نصوح میکند که عزم
داشته باشد که دیگر آن گناه را نکند و تدارک مافات بکند خدا او را دوست دارد در دنیا و آخرت
و آن گناه را برو بسته و قایم مینماید راوی گفت که چگونه برو بسته میکند فرمود که فراموش میکند از خاطر
ملکین آنچه را بر او نوشته‌اند از گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارحش که گناهان او را کتمان نمایند و وحی
فرماید به بقعهای زمین که از گناهان که بر روی شما کرده است کتمان نمایید پس بمقام حساب میرود و هیچ
چیز بر او گواهی ندهد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که شادی و فرح و خشنودی خدا از توبه
بنده‌اش زیاده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که فریب خورد
و گناه کند و هرچند که گناه کند توبه کند و کسی که گناه نکند در اصل بهتر است ولیکن خدا آن گناه کننده توبه
کننده را نیز دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خدا وحی کرد بحضرت داود که برو نزد
بنده من دانیال بگو با او که معصیت کردی و ترا آمرزیدم و دیگر معصیت کردی و ترا آمرزیدم و دیگر معصیت
کردی و ترا آمرزیدم چون داود آمد و تبلیغ رسالت نمود دانیال گفت ای پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی
پس چون صبح شد دانیال با خدا مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالت تو بسوی من آورد
بعزت و جلالت قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه معصیت خواهم کرد و دیگر باز معصیت خواهم
کرد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال توبه‌اش
مقبول است پس فرمود که یکسال بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیکماه توبه او مقبولست پس فرمود که
یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیک هفته خدا توبه‌اش را قبول میکند پس فرمود که یکهفته بسیار است

هر که توبه کند

هر که توبه کند پیش از مردن بیکروز توبه‌اش قبول است پس فرمود که یکروز بسیار است هر که توبه کند پیش
از معاینه امور آخرت توبه‌اش قبول است و منقول است که هر دردی را دوایی هست و دوای
درد گناهان استغفار است و توبه و حضرت صادق علیه السلام فرمود که گاه هست مؤمن گناهی
میکند و همان میکند و بعد از بیست سال بخاطرش میرساند و توبه میکند آمرزیده میشود و کافر گناهی میکند
و همان ساعت فراموش میکند و فرمود که هر که هر روز صد مرتبه استغفر الله بگوید خدا تعالی هفتصد گناه
او را می‌آمرزد و فرمود که خیری نیست در بنده که هر روز هفتصد گناه کند و فرمود که حضرت عیسی علی نبینا
و آله و علیه السلام بر جماعتی بگذشت که میگریستند فرمود که ای جماعت بر چه چیز گریه میکنید گفتند بر
گناهان خود فرمود که ترک کنید تا خدا شما را بیامرزد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچکس
نزد ما محبوب‌تر نیست از مرد و زنی که توبه کنند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که عجب دارم
از کسی که ناامید میشود از رحمت خدا و محو کننده گناهان با او هست پرسیدند که محو کننده گناهان کدام
است فرمود که استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبوی کنید باستغفار تا بوی گناهان شما را رسوا نکند و
منقولست که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد حضرت
فرمود که یا معاذ سبب گریه چیست گفت یا رسول الله در بیرون در جوانی ایستاده و گریه میکند مانند زنی
که بچه‌اش مرده باشد و میخواهد که بخدمت تو بیاید حضرت فرمود که بیاورش چون بیامد سلام کرد حضرت
فرمود که ای جوان چرا گریه میکنی گفت چون نگریم که گناهان کرده‌ام که اگر خدا بسبب بعضی از آنها مرا مؤاخذه
گرداند در جهنم خواهد برد و گمان من اینست که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید حضرت فرمود
که بخدا شرک آورده گفت پناه میبرم بخدا از آنکه مشرک شده باشم فرمود که کسی را بناحق کشته
گفت نه حضرت فرمود که خدا گناهت را می‌بخشد اگرچه مانند کوهها باشد گفت گناهان من از
کوهها عظیم‌تر است فرمود که خدا می‌بخشد اگرچه مثل زمینها است و دریاها و درختان و آنچه در زمین است
از مخلوقات خدا گفت از آنها نیز بزرگتر است فرمود که خدا تعالی گناهت را می‌آمرزد اگرچه مثل آسمانها

و زمینها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد گفت از آنها نیز بزرگتر است حضرت غضبناک
بسوی او نظر فرمود و گفت گناهان تو بزرگتر است یا خدا تعالی گفت خدای من منزه است هیچ
چیز از پروردگار من عظیم‌تر نیست او از همه چیز بزرگتر است حضرت فرمود که ای جوان مگر می‌آمرزد
گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه والله ای رسول الله و ساکت شد حضرت فرمود
که ای جوان یکی از گناهان خود را نمیگویی گفت هفت سال بود که قبرها را میشکافتم و کفن مردها را میدزدیدم
پس دختری از انصار مرد و او را دفن کردند چون شب درآمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون
آوردم و کفنش را از او دزدیدم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم درین حال شیطان مرا وسوسه کرد
که ندیدی سفیدی بدنش را و او را در نظر من زینت میداد و میگفت که آیا ندیدی فربهی رانش را
و مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم و با او وطی کردم و او را بانحال گذاشتم و برگشتم ناگاه صدایی از
پی سر خود شنیدم که میگفت ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من با تو مخاصمه نزد او بایستم
و بگویم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبر بدر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی
که با جنابت محشور شوم پس وای بر تو ای جوان از آتش جهنم پس جوان گفت من با این عملها گمان ندارم
که روی بهشت ببینم هرگز حضرت فرمود که دور شو ای فاسق که میترسم من نیز از آتش تو بسوزم چه بسیار
نزدیکی تو بجهنم حضرت مکرر این را فرمود که تا آن جوان بیرون رفت و ببازار مدینه آمد و توشه برگرفت
و یکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را بر گردن غل کرد و فریاد میکرد
که پروردگارا اینک بنده است در خدمت تو بهلول ایستاده است و دستش را در گردن غل کرده پروردگارا
تو مرا میشناسی و گناه مرا میدانی خداوندا پروردگارا پشیمان شده‌ام به نزد پیغمبرت رفتم مرا دور کرد
و خوف مرا زیاده کرد پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال و عظمت و پادشاهیت که مرا
ناامید مکن و از امید خود ناامید مگردان ای خداوند من دعای مرا باطل مگردانی و مرا از رحمت خود ناامید و
مأیوس مگردانی تا چهل شبانه روز این را میگفت و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند

چون چهل روز

چون چهل روز تمام شد دست بآسمان برداشت و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب
گردانیده‌ای و گناه مرا آمرزیده‌ای به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده‌ام
و میخواهی که مرا عقاب کنی پس آتشی بفرست تا مرا بسوزاند یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز
قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان این آیه کریمه را فرستاد که آنجماعتی که فاحشه میکنند یعنی
زنا و ظلم بر خود میکنند بمرتکب شدن گناهان بزرگتر از زنا و شکافتن قبر و کفن دزدیدن و خدا را یاد می‌آورند
پس استغفار میکنند از گناهان خود یعنی از خدا میترسند و بزودی توبه میکنند و کیست که می‌آمرزد گناهان را بغیر
از خداوند عالمیان میفرماید که یا محمد بنده من به نزد تو آمد و تو او را راندی و دور کردی پس بکجا رود و
رو بکه آورد و از که سؤال کند غیر از من که گناهش را بیامرزد و بعد از آن در آیه فرمود که بعد از آن از گناهان
مصر نشدند بر گناهان خود و بر کردهای خود و میدانند بدی اعمال خود را آنجماعت جزای ایشان آمرزش پروردگار
ایشان است و بهشتها که جاری میشود از زیر آنها نهرها حال آنکه خالداند در آن بهشتها و هرگز از آنها بیرون
نمیشوند و بسیار نیکوست مزد عمل کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند و تبسم
میفرمودند و احوال بهلول را می‌پرسیدند معاذ گفت یا رسول الله شنیدم که در فلان موضع است
حضرت با اصحاب متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند دیدند که آن جوان در میان دو سنگ
ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده و مژهایش از بسیاری گریه ریخته
و میگوید خداوندا مرا نیکو خلق کردی و بصورت خوب آفریدی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده
داری آیا مرا در آتش خواهی سوزانید یا در جوار خود مرا در بهشت ساکن خواهی گردانید الهی احسان
بمن بسیار کردی و نعمت بسیار بمن کرامت فرمودی دریغا که میدانستم آخر من چه خواهد بود آیا بعزت مرا
ببهشت خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از آسمانها و زمینها و کرسی و لوح و قلم بزرگتر است
چه بودی که اگر میدانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد از این باب سخنان
میگفت و میگریست و خاک بر سر میریخت و حیوانات و درندگان بر دورش حلقه زده بودند و مرغان

برسرش صف کشیده و در گریه با او موافقت میکردند پس حضرت بنزدیک او رفت و دستش را از گردن او بازکرد
و خاک را بدست مبارک از سرش پاک میکرد و فرمود که ای بهلول بشارت باد ترا که آزاد کرده خدایی
از آتش جهنم پس بصحابه گفتند که این چنین تدارک گناهان بکنید چنانچه بهلول کرد و آیه را براو خواند و او را
به بهشت بشارت داد و باید دانست که توبه را شرایط و بواعث است و باعث توبه که آدمی را بتوبه
میدارد آنست که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت گناهان که مرتکب
آنها شده است و در عقوبات الهی و شیمهای دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و بعضی از
آنها بعد ازین بیان خواهد شد و تفکر نماید که چه منفعتها و فواید عظیمه بسبب گناهان ازو فوت شده است
تا این تفکرات باعث این شود که تالم و تاسف حاصل شود از فوت آن محبوبات و تحصیل آن عقوبات
و این ندامت او را باعث شود بر سه چیز که توبه مرکب از آنهاست اول آنکه آنها تعلق بحال دارد که حال ترک آن
گناهان که مرتکب آنها بوده است بکند دوم متعلق است بآینده که عزم جزم بکند که بعد ازین عود بآن گناهان نکند
تا آخر عمر و سیم متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشتها و تدارک گذشتها بکند اگر تدارک داشته باشد
و بدانکه گناهانی که از آن توبه واقع میشود بر چند قسم است اول آنکه گناهی باشد که مستلزم حکم دیگر بغیر از عقوبت
آخرت نباشد مانند پوشیدن حریر و در توبه این گناه همین ندامت و عزم برنگردیدن کافی است برای
برطرف شدن عقاب اخروی دوم آنکه مستلزم حکم دیگر هست و آن بر چند قسم است یا حق خداست یا
حق خلق اگر حق خداست یا حق مالیست مثل آنکه گناهی کرده است که میباید بنده آزاد کند پس اگر قادر باشد
تا بعمل نیاورد بمحض ندامت عفو نمیشود واجب است که آن کفاره را ادا کند یا حق غیر مالیست مثلا آنکه نماز
و روزه ازو فوت شده است میباید قضای آنها را بجای آورد و اگر کاری کرده است که حد خدا برای آن
مقرر کرده است مثل آنکه شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد میخواهد
توبه میکند میان خود و خدا و اظهار آن نمیکند و میخواهد نزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزند و اظهار نکردن
بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالی است واجب است که بصاحبش مال را برساند و اگر حق غیر مالی باشد هرگاه کسی را گمراه

کرده است

کرده است میباید او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علما آن است که بمستحق قصاص اعلام کند
که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق قصاص کشتن یا قصاص شده ام و تمکین خود بکند که اگر صاحب
حق خواهد که او را قصاص کند و اگر حدی باشد مثل آنکه فحش گفته است پس اگر آن شخص عالم باشد بآنکه این
اهانت نسبت باو واقع شده است میباید که تمکین خود بکند از برای خود و اگر نداند خلافیست
میان علما و اکثر را اعتقاد آنست که گفتن باو باعث آزار او و اهانت اوست و در کار نیست
و هم چنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور خواهد شد و اکثر علما را اعتقاد آنست
که واجبی چند بر سر خود و شرط توبه نیست و اصل توبه بدون آنها متحقق میشود و به ترک آنها عقاب
خواهد داشت و ظاهر بعضی احادیث این است که آنها شرط قبول توبه اند و توبه کامل آنست که تدارک
مافات را الکل بکند و آنچه از ثمرات گناهان در نفس آن حاصل شده آنها را ازاله نماید چنانچه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در حدیث گذشته اشاره بآن فرمود که اول یکسال تجدید فرمود که در توبه کامل
شرط است که یکسال بعد از ان بریاضات و مجاهدات تدارک مافات بکند و بعد از آن توبه از آن
ناقص ترین مراتب است و هم چنین تا یکروز و اقل مرتبه توبه آنست که معاینه امور آخرت نشده باشد بعد از آنکه
معاینه امور آخرت شده باشد توبه قبول نیست و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که شخصی در حضور
آنحضرت استغفر الله گفت حضرت فرمود که میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمی است
که بر شش چیز اطلاق میکنند و شش چیز دارد اول پشیمانی بر گذشته دوم عزم بر اینکه عود نکنی هرگز سیم آنکه حق مخلوقین
بایشان برسانی که چون خدا را ملاقات کنی پاک باشی و هیچ حق از مردم در ذمه تو نباشد چهارم آنکه هر
واجبی که از تو فوت شده بجا آوری پنجم آنکه گوشتی که از حرام بر بدن تو روییده از اندوه و حزن و مشقت
بگدازی تا پوست باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان بروید ششم آنکه بدن خود الم
طاعت بچشانی آن قدر که لذت معصیت را بآن چشانیده باشی یا باذر اِنَّکَ فِی مَمَرِّ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ فِی آجَالٍ
مَنْقُوصَةٍ وَاَعْمَالٍ مَحْفُوظَةٍ وَالْمَوْتُ یَاْتِی بَغْتَةً وَمَنْ یَزْرَعْ خَیْرًا یُوشِکُ اَنْ یَحْصُلَ

خَیْرًا وَمَنْ یَزْرَعْ شَرًّا یُوشِکُ اَنْ یَحْصُلَ نَدَامَةً وَلِکُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ ای ابوذر تو در گذرگاه
شب و روزی و شب و روز بر تو میگذرند و از اجل و عمر تو کم میکنند و خدا و ملائکه عملهای ترا حفظ
میکنند و ثبت میکنند و مرگ بی خبر و ناگاه میرسد و هر که تخم خیر و نیکی بیکارد در دنیا بزودی در آخرت حاصل
نیکی و سعادت درو میکند و هر که تخم بدی درین دنیا میپاشد عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند
و هر زراعت کننده مثل آنچه زراعت میکند می یابد یا اباذر لا یسبق بطی بحظه و لا یدرک
حریص ما لم یقدر له و من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه ای ابوذر کسی
که سستی ورزد در طلب روزی دیگری بهره او را نمیبرد و کسی که حریص باشد و بسیار سعی کند در طلب رزق
زیاده از آنچه خدا مقرر کرده است باو نمیرسد و هر که خیری باو میرسد خدا باو عطا کرده است و باید
که از جانب خدا داند و کسی که شری و بدی ازو دور میشود باید که از خدا داند و خدا او را حفظ کرده باید که
خدا را شکر کند بدانکه بمقتضای آیات و احادیث بسیار روزی که عبارت از چیزی چند است
که صاحب حیوة بآن منتفع شود خواه خوردنی و خواه پوشیدنی و خواه غیر اینها مقرر است از جانب
حق سبحانه و تعالی از برای هر کس بقدری بروفق حکمت و مصلحت و خلافیست که آیا حرام روزی مقدر است
یا نه و حق این است که خدا از برای هر کس از مصارف حلال روزی مقدر ساخته اگر متوجه حرام نشوند
بایشان برسد و بقدر آنچه از حرام متصرف میشوند از روزی حلال ایشان باز میگیرد و با خیانت میرسد
چنانچه بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجة الوداع
فرمود که بدرستی که روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی نمیمیرد تا روزی مقدر خود را تمام صرف
نکند پس از خدا بترسید و تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود کنید و اهمال کنید در طلب روزی و بسیار
سعی مکنید و اگر چیزی از روزی بشما دیر برسد شما را باعث نشود که از راه حرام طلب کنید و معصیت
خدا را وسیله تحصیل روزی گردانید بدرستی که خدا روزی را حلال قسمت کرده است و حرام قسمت
نکرده است پس کسی که تقوی ورزد و گناهان را ترک نماید و بر تنگ بودن روزی صبر نماید روزی او

از حلال باو میرسد

از حلال باو میرسد و کسی که پرده سر الهی را بدرد و از غیر حلال معاش خود را اخذ کند تقاص میکند
خدا از روزی حلال او و در روز قیامت حساب ازو میطلبد و بدانکه احادیث در طلب رزق
بسیار است و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار است و کسی گمان نکند که چون روزی
مقدر است سعی و دعا بی فایده است زیرا که بعضی از روزی چنان مقدر شده است که بی سعی
حاصل شود و بعضی چنان مقدر شده که با سعی حاصل شود و بعضی مقدر شده است که با دعا بدست
آید پس آدمی میباید که بر موافق فرموده خدا سعی نماید و مبالغه بسیار در سعی نکند و سعی او مانع عبادت
و بندگی خدا نگردد و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشد و بداند که از سعی بدون مشیت الهی چیزی
حاصل نمیشود و زیادتی حرص و سعی کردن و ترک عبادات نمودن چیزی نمی افزاید و دعا ترک نکند
و بداند که دعا دخیل است و از جمله اسباب تقدیر روزی است و اگر ترک تجارت و سعی کردن
مذموم است و احادیث متواتره بمضمون وارد است و ایضا باید که روزی را از جانب خدا داند
و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را ازو داند و باعث این نشود که اگر کسی را خدا واسطه کند و خیر باو
کند شکر احسان او نکند بلکه میباید که هر که از خلق نیکی باو بکند حق نعمت او را بشناسد و شکر او را بکند اما اعتماد
بر او نکند و او را رازق خود نداند و برای خوشنودی او مخالفت خدای خود نکند و بداند که خدا او را واسطه
گردانیده است که این روزی باو رسیده است و اگر خدا نمیخواست او قادر بر ایصال این نعمت نبود چنانچه
از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منقول است که حق تعالی در روز قیامت به بنده از بندگانش فرماید که شکر کردی
فلان شخص را گوید نه بلکه ترا شکر کردم فرماید که چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود که
شکر کننده ترین شما برای خدا کسی است که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که از یقین مرد مسلمان آنست که راضی نگرداند مردم را بغضب الهی و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا باو
نداده بدرستی که روزی را حرص حریص نمیکشاند و نخواستن کسی و کراهت کسی دور نمیگرداند و اگر کسی از
روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را در می یابد چنانچه مرگ او را در می یابد و بسند

معتبر از حسین بن علوان منقول است که گفت در مجلسی بودیم که طالبان علم در آنجا بودند و در بعضی از
سفرها نفقه‌ام منتهی شده بود و بعضی از اصحاب بمن گفت که از برای رفع پریشانی که امید که داری
من گفتم بفلان شخص پس گفت که والله که حاجتت بر آورده نمیشود و بامید خود نمیرسی گفتم چه میدانی
که چنین خواهد بود گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که در بعضی از کتب سماوی خواندم که
خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال و مجد و بزرگواری خودم سوگند میخورم که قطع میکنم امید هر کسی
که از غیر من امید داشته باشد و لباس ناامیدی برا و میپوشانم و خوار میکنم او را نزد مردم و از ساحت
قرب خود دور میگردانم و از فضل خود او را محروم میگردانم آیا در سختیها و شداید امید از غیر من میدارد و حال
آنکه شداید و بلاها بدست منست و امید از غیر من دارد و بفکر خود در دیگری را امید میکوبد و حال آنکه کلید همه
درها بدست من است و درها همه بسته است و درگاه من برای دعا کنندگان باز است که امید بمن گردد
در بلاها و رو بمن آورد که او را محروم کردم و که برای مطلب عظیمی بدرگاه من آمد که امید او را قطع کردم و آرزوها
و مطلبهای بندگان خود را نزد خود حفظ کرده‌ام که در روز احتیاج بایشان برسانم بحفظ من راضی نیستند
و پر کرده‌ام آسمانها را از جماعتی که هرگز از تسبیح من ملال و سستی بهم نمیرسانند و امر کرده‌ام ایشان را که درهای
فیض و رحمت را میان من و بندگان من نه بندند پس اعتقاد بقول من نمیکنند آیا نمیدانند که کسی را که بلایی از
بلاها برو نازل شود کسی غیر از من رفع آن نمیتواند کرد مگر باذن من چرا این بنده چنین از من غافل است
عطا کردم باو بجود و رحمت خود چیزی چند را که از من نطلبیده و چون از و باز گرفتم از من نطلبید که باو رد کنم و از
دیگران سؤال میکند آیا گمانش اینست که من نطلبیده میدهم بعد از طلبیدن و سؤال کردن نخواهم داد آیا
من بخیلم که بنده مرا بخیل میداند آیا جود و کرم از من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست مگر من نیستم محل
آرزوهای خلایق و امیدگاه بندگان پس کی امید ایشان را از من قطع میتواند کرد آیا از من نمیترسند آنهایی که از
غیر من امید دارند و طلب میکنند اگر اهل آسمانها و زمین همه از من حاجت طلبند بهر یک از ایشان آنچه همه
طلبیده‌اند بدهم از ملک و پادشاهی من مثل یک عضو موری کم نمیشود و چگونه کم شود ملکی که پادشاه آن ملک من

باشم

باشم پس بدا حال کسی که از رحمت من ناامید شود و بدا حال کسی که معصیت چون من خداوندی کند و از من نترسد
یا اباذر المتقون سادة و الفقهاء قادة و مجالستهم زیادة ان المؤمن لیری ذنبه کانه
تحت صخرة یخاف ان تقع علیه و ان الکافر لیری ذنبه کانه ذباب مر علی انفه
یا اباذر ان الله تبارک و تعالی اذا اراد بعبد خیرا جعل الذنوب بین عینیه ممثلة
و الاثم علیه ثقیلا وبیلا و اذا اراد بعبد شرا انساه ذنوبه یا اباذر لا تنظر الی
صغر الخطیئة و لکن انظر الی من عصیت یا اباذر ان نفس المؤمن اشد ارتکاضا من
الخطیئة من العصفور حین یقذف به فی شرکه یا اباذر من وافق قوله فعله فذلک الذی
اصاب حظه و من خالف قوله فعله فانما یوبخ نفسه یا اباذر ان الرجل لیحرم رزقه
بالذنب یصیبه ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران بزرگوارانند و فقها و علما قایدان و راهنمای مردمانند
و همنشینی علما کردن موجب زیادتی علم و کمالات است و بدرستی که مؤمن گناه خود را چنان عظیم میبیند
و از آن در حذر است که گویا در زیر سنگی است که میترسد بر سرش فرود آید و بتحقیق که کافر گناه خود را چنان سهل
میداند که گویا مگسی بر بینی او نشسته و گذشت ای ابوذر بدرستی که هر گاه خدا تعالی خیر و سعادت بنده را خواهد
گناهان او را پیوسته در میان دو چشم او ممثل میگرداند که منظور نظر او باشد و گناهان بر او گران و دشوار میگردانم
و اگر سعادت بنده را نخواهد و او شقی باشد گناهان را از خاطر او فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن بکوچکی و خوردی بودن
گناهان و لیکن نظر کن به بزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت او کردی ای ابوذر نفس مؤمن اضطرابش
از گناهان بیشتر است از اضطراب گنجشکی که در دام افتاده باشد ای ابوذر هر که گفتارش با کردارش
موافق بوده باشد پس او بهره خود را از سعادت یافته است و اگر نه چنین باشد که قولش نیکو و کردارش
بد باشد در قیامت خود را سرزنش و ملامت خواهد کرد ای ابوذر بسیار است که کسی از روزی خود محروم میگردد
بسبب گناهی که از و صادر میشود بدانکه تقوی درجه رفیعیست از درجات مقربان و بعد از این مجملی از احوال
متقیان انشاء الله مذکور خواهد شد و مجالست و همنشینی علمای ربانی که بشرایط علم عمل کرده باشند و با آثار آنچه دانسته

متصف شده باشند موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانچه از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است
که با عالم گفتگو کردن و صحبت داشتن بر روی فرشها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن
با جاهل بر روی فرشها و تکیه گاههای زیبا و بسند معتبر منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حواریون
بحضرت عیسی گفتند که با چه جماعت همنشینی کنیم فرمود که با کسی بنشینید که خدا را بیاد شما آورد دیدن
او و علم شما را بیفزاید سخن گفتن او و دیدن عمل او شما را بآخرت راغب کند و منقول است
که لقمان بفرزند خود گفت که بدیده بصیرت نظر کن و از روی بینایی مجالسی را برای خود اختیار کن
پس اگر ببینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع
خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل باشی آن جماعت ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی از خدا نازل گردد
و ترا با ایشان فرا گیرد و اگر جماعتی را ببینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی
چون با ایشان همنشینی علم تو بتو نفع نمیدهد و اگر جاهل باشی جهل ترا زیاده میگردانند و شاید که عقوبتی
بر ایشان نازل گردد و ترا فرا گیرد و مفاسد گناهان هر چند صغیره باشند عظیم است و موجب جرأت
شیطان و سلب توفیق خداوند عالمیان میگردد و باعث قساوت قلب و سیاهی دل و دوری از
رحمت الهی میشود بلکه مکروهات را سهل نمیباید شمرد که ارتکاب مکروهات موجب دخول در محرمات
و گناهان صغیره میشود و بر گناهان صغیره که مصر شدند و از آنها توبه نکردند خود کبیره میشوند زیرا که اصرار
بر صغیره کبیره است و باعث جرأت بر گناهان کبیره نیز میگردد و ارتکاب کبایر آدمی را بکفر میرساند
نعوذ بالله منه پس باید گناهان را خورد نشمارند و نظر بر عظمت پروردگار کنند که معصیت خداوند عظیم سهل نمیباشد
چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که صغیره و خورد نمیباشد چیزی که در روز قیامت نفع دهد و
صغیر نمیباشد چیزی که در روز قیامت ضرر کند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که گناهان
صغیره راهها اند بگناهان کبیره و کسی که در اندک از خدا تعالی نترسد در بسیار هم نمیترسد و اگر خدا تعالی مردم را
به بهشت و دوزخ نمیترسانید واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت او نکنند برای تفضلهایی

که بایشان

که بایشان و احسانهایی که نسبت بایشان کرده و نعمتهایی که بدون استحقاق بر ایشان فرستاده و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حقیر مشمارید چیزی از بدیها هر چند خورد نماید در نظر شما و اعمال خیر خود را
بسیار مدانید هر چند بسیار نماید در نظر شما بدرستی که کبیره باقی نماند با استغفار و صغیره صغیره نیست
با اصرار و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که از جمله گناهانی که آمرزیده نمیشود آن است که کسی بگوید
کاش که مرا مؤاخذه نمیکردند مگر بهمین گناه و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ بنده نیست
مگر آنکه چهل پرده بر او پوشیده است تا هنگامی که چهل گناه کبیره بکند پس تمام آن پردها از و دریده میشود
پس ملائکه حافظان اعمال میگویند که خداوندا این بنده تو پرده‌های ستر تو همه از او گشوده شد خدا
بایشان وحی میفرماید که او را ببالهای خود بپوشانید پس هیچ قبیحی نمیگذارد مگر آنکه مرتکب میشود و خود را
بافعال قبیحه خود در میان مردم میستاید پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده هیچ گناهی ترک نمیکند
و ما را شرم می آید از کارهای او پس خدا امیر میفرماید بالهای خود را از و بر دارید پس بعد از آن اظهار عداوت
ما اهل بیت مینماید و در این هنگام خدا او را در آسمان و زمین رسوا میکند پس ملائکه میگویند خداوندا این
بنده تو چنین پرده دریده و رسوا ماند میفرماید که اگر من چیزی در او میدانستم نمیگفتم که شما بالهای خود را از و
بر دارید و ایضا منقول است که آنحضرت فرمود که ترک گناه کردن آسانتر است از طلب توبه کردن
و چه بسیار شهوت یکساعت که باعث اندوه دور و دراز میشود و مرگ دنیا را رسوا کرده است و از برای
عاقل جای فرح و شادی نگذاشته است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر خدا خیر بنده را خواهد
او گناهی میکند و او را ببلایی مبتلا میگرداند که استغفار را بیاد آورد و توبه کند و کسی را که خیری از و نخواهد
چون گناهی کرد استغفار را از خاطر او محو مینماید و او را در نعمت میدارد چنانچه میفرماید که ما استدراج
و از راه پیش میبریم ایشان را از جهتی که نمیدانند یعنی در هنگام معاصی بایشان نعمت میدهیم و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که از گناهان عظیم رو بدرگاه او آورد و از و طلب آمرزش نماید و دشمن
میدارد بنده را که اندک گناه باشد و آن را حقیر و ضعیف شمارد و ایضا فرمود که بپرهیزید از گناهان حقیر شمرده شده

کز آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که کدام گناهان است فرمود که کسی گناهی کند و گوید که خوشا حال من
اگر غیر این گناه نداشته باشم و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بصحرای خشک بی آب رسیدند
و بصحابه فرمودند که هیزم جمع نمایید صحابه گفتند یا رسول الله درین زمین هیزم نیست فرمود که هر چه بیابید
بیاورید پس آوردند تا بسیار جمع شد حضرت فرمود که گناهان باین نحو جمع میشود پس فرمود که زنهار
سهل مشمارید گناهان را که هر گناهی را طلب کننده هست و جمیع گناهان را نوشته است و در نامه اعمال
کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که آدمی که گناهی میکند در دل او نشان سیاهی پیدا
میشود اگر توبه کرد برطرف میشود و اگر دیگر گناه کرد زیاده میشود تا دلش را تمام فرا میگیرد و بعد از آن
هرگز رستگار نمیشود و حضرت باقر علیه السلام فرمود که گاه هست بنده از خدا سوالی مینماید و نزدیک
میشود که حاجتش برآورده شود پس گناهی میکند خدا وحی میفرماید بملک که حاجت او را بر میاور که
او متعرض غضب من شد و مستوجب حرمان گردید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی باران از سال دیگر
کمتر نمی آید ولیکن خدا هر جا که میخواهد میفرستد بدرستی که هرگاه جماعتی معصیتها کردند آن قدری که از باران
برای ایشان مقدر شده است حق تعالی از ایشان باز میگیرد و در بیابانها و دریاها و کوهها میبارد و گاه
که جعل را خدا عذاب میفرماید در سوراخش بسبب نیامدن باران برای گناهان آن جماعتی که در حوالی آن
جا کرده است و خدا او را راه داده است که بمحله دیگر جا بگیرد و بعد از آن حضرت فرمود که عبرت بگیرید ای
صاحبان   و حضرت صادق علیه السلام فرمود که گاه هست که شخصی گناه میکند و بسبب آن از نماز تهجد
محروم میگردد و بدرستی که عمل بد تاثیرش در صاحبش تندتر است از فرو رفتن کارد در گوشت و فرمود که
کسی که گناهی را اراده کند و بعمل نیاورد که بسیار است که کسی گناهی میکند و همین میکند پس خدا میفرماید که بعزت
و جلال خودم سوگند که ترا نیامرزم هرگز و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرموده که گاه باشد که بنده را
برگناهی از گناهان صد سال در محشر محبوس میدارند و او نظر کند بزنانش که در بهشت متنعمند و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود که حق تعالی قضای حتم فرموده که نعمتی که بنده را کرامت کند از و سلب ننماید تا گناهی از او صادر

نشود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ دردی برای
دلها دردناکتر از گناهان نیست و هیچ خوفی بدتر از مرگ نیست و از برای تفکر احوال گذشتگان کافی است
و مرگ از برای موعظه بس است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود گناهی که تغییر نعمت میدهد
بغی و تکبر و فساد است و گناهی که مورث ندامت میشود قتل نفس است و گناهی که موجب نزول عذاب
الهی است ظلم است و گناهی که موجب رسوایی و دریدن پرده ها است شراب خوردن است و گناهی
که باعث منع روزیست زنا است و گناهی که باعث زود فنا شدن است قطع رحم است و گناهی که
دعا را رد میکند و هوا را تاریک میگرداند عقوق پدر و مادر است یا اباذر دع ما لست منه
فی شیء و لا تنطق بما لا یعنیک و اخزن لسانک کما تخزن ورقک یا اباذر ان الله
جل ثناؤه لیدخل قوما الجنة فیعطیهم حتی یملوا و فوقهم فی الدرجات العلی فاذا اشرفوا
الیهم عرفوهم فیقولون ربنا اخواننا کنا معهم فی الدنیا فلم فضلتهم علینا
فیقال هیهات هیهات انهم کانوا یجوعون حین تشبعون و یظمئون حین تروون
و یقومون حین تنامون و یشخصون حین تحفظون ای ابوذر ترک کن کاری را که از آن
فایده بتو عاید نمیگردد و سخن مگو در امری که از آن منتفع نمیشوی و زبان خود را حفظ کن چنانچه زر خود را
ضبط مینمایی ای ابوذر حق سبحانه و تعالی جمعی را داخل بهشت خواهد کرد و انقدر نعمت بایشان کرامت
خواهد فرمود که نزدیک شود که ایشان از بسیاری نعمت ملال حاصل کرده و بالاتر از ایشان جماعتی باشند در درجات
عالیه بهشت پس ایشان نظر با آن جماعت کنند بشناسند ایشان را و چون حال ایشان را از حال خود بهتر یابند گویند
که پروردگارا ایشان برادران ما بودند و ما در دنیا با ایشان میبودیم بچه سبب ایشان را زیادتی داده اید در جواب
ایشان رسد که هیهات هیهات مرتبه شما کجا و مرتبه ایشان کجا ایشان گرسنه میبودند در هنگامی که شما سیر بودید و تشنه
میبودید در وقتی که شما سیراب بودید و بعبادت ایستاده بودند در اوقاتی که شما در خواب بودید و [illegible]
و از خانها بیرون میرفتند از برای خدا در راههای خیر در هنگامی که شما در رفاهیت و عیش ساکن بودید

بدانکه از زبان بسخن گفتن سعادتها تحصیل میتوان نمود و ممکن است که بیک کلمه شقاوت ابدی برای انکس
حاصل شود یا بحسب دنیا مفاسدی مترتب شود که اصلاح پذیر نباشد چنانچه اگر برده متکلم شود کافر
و برو خلود در جهنم واجب میشود و ممکن است که در مجلس حرف شری بگوید که باعث قتل چندین هزار نفس
بشود و ممکن است که کلمه چندی بگوید که باعث خلاص چندین هزار کس شود از کشتن پس چون مفاسد سخن گفتن
بسیار است و غالب اوقات آدمی بی تفکر سخن میگوید و مفاسد دنیا و آخرت بسیار بر سخن گفتن مترتب میشود
لهذا افضلیت خاموشی بسیار وارد شده است اما مراد خاموشی از سخنی است که خیریت آن را نداند پس اگر
زبانش بذکر و ادعیه و تلاوت قرآن جاری باشد یقین که بهتر از خاموشی است و مورث سعادت ابدی است
و اگر سخنان دیگر بگوید باید که اول تفکر نماید و رعایت فواید و مفاسد آن بکند و بعد از آن که بداند فایده
اخروی یا صلاح دنیوی در آن هست بگوید و الا ساکت باشد که سلامت و نجات درین است چنانچه
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که لقمان بفرزند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که
سخن گفتن از نقره است پس بدان که ساکت بودن از طلا است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نجات
مرد مسلمان در نگاهداشتن زبان خود است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابوذر میگفت که
ای طلب کننده علم این زبان هم کلید خیر است و هم کلید شر است پس بر زبان خود مهر بزن چنانچه بر طلا و نقره
مهر میزنی و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت عیسی میفرمود که بسیار سخن مگویید در غیر یاد خدا بدرستی
که آن جماعتی که بسیار سخن میگویند دلهای ایشان قساوت دارد و نمیدانند و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
فرمود که زبان فرزند آدم هر صبح مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح او و می پرسد که بر چه حال صبح کرده اند
میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را بحال خود بگذاری و ببلا مبتلا نگردانی و او را قسم بخدا میدهند و مبالغه
میکنند که ما را ببلا مبتلا مکن و میگویند که ما بسبب تو ثواب میبریم و بسبب تو معاقب میشویم و روایت
کرده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که
ضبط زبان خود بکن باز گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را نگاهدار باز گفت یا رسول الله

مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که زبان خود را ضبط کن و فرمود که مگر مردم را بر رو در آتش می افکند بغیر از
درو کردهای زبان ایشان و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
فرموده که خدا زبان را در جهنم عذاب خواهد فرمود که هیچ عضوی را آنچنان عذاب نکند پس زبان خواهد گفت
که خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی خطاب رسد که یک کلمه از تو صادر شد و بمشرق
و مغرب عالم رسید و خونهای حرام بسبب آن ریخته شد و مالها بسبب آن بحرام غارت شد بعزت
و جلال خودم سوگند که ترا عذابی بکنم که هیچ یک از جوارح را آن عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که بهیچ چیز سزاوارتر نیست از بسیار حبس کردن زبان و فرمود که خوشا حال کسی که زیادتیهای مال
خود را در راه خدا انفاق نماید و زیادتی سخنش را امساک کند و نگاهدارد و از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که کدام یک بهترند حضرت فرمودند که هر یک را آفتها
هست پس اگر هر دو از آفات سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشی است زیرا که خداوند عالمیان
پیغمبران و اوصیای ایشان را بخاموشی نفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد بخاموشی
و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از آتش جهنم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت و جمیع اینها بسخن
گفتن میشود و هرگز من ماه را با آفتاب برابر نمیکنم تو فضل خاموشی را بسخن بیان میکنی و فضل سخن را
بخاموشی بیان نمیتوان کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که جمیع خوبیها در سه خصلت جمع شده اند
در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد بکار نمی آید و
هر خاموشی که در آن تفکر نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است پس خوشا حال
کسی که نظرهای او همه عبرت باشد و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که بکار او آید و سخن او همه یاد خدا باشد
و بر گناهان خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خواب راحت بدن است
و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی راحت عقل است یا اباذر جعل الله جل ثناؤه
قرة عینی فی الصلوة و حبب الی الصلوة کما حبب الی الجائع الطعام و الی الظمآن الماء

وَاِنَّ الْجَایِعَ اِذَا اَکَلَ شَبِعَ وَاِنَّ الظَّمْآنَ اِذَا شَرِبَ رَوِیَ وَاَنَا لَا اَشْبَعُ مِنَ الصَّلٰوةِ
یَا اَبَا ذَرٍّ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ بِالرَّهْبَانِیَّةِ وَبَعَثَنِی بِالْحَنِیفِیَّةِ
السَّمْحَةِ وَحَبَّبَ اِلَیَّ النِّسَاءَ وَالطِّیبَ وَجَعَلَ فِی الصَّلٰوةِ قُرَّةَ عَیْنِی یَا اَبَا ذَرٍّ اَیُّمَا رَجُلٍ
تَطَوَّعَ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَلَیْلَةٍ اِثْنَتَیْ عَشْرَةَ رَکْعَةً سِوَی الْمَکْتُوبَةِ کَانَ لَهُ حَقًّا وَاجِبًا بَیْتٌ فِی الْجَنَّةِ
یَا اَبَا ذَرٍّ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ یَقُومُ مُصَلِّیًا اِلَّا تَنَاثَرَ عَلَیْهِ الْبِرُّ مَا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْعَرْشِ وَوُکِّلَ
بِهِ مَلَکٌ یُنَادِی یَا ابْنَ آدَمَ لَوْ تَعْلَمُ مَا لَکَ فِی الصَّلٰوةِ وَمَنْ تُنَاجِی مَا انْفَتَلْتَ ای ابوذر خدا
روشنی چشم مرا در نماز مقرر فرموده و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه گرسنه را دوستدار طعام و تشنه را
خواهان آب گردانیده است و بدرستی که چون گرسنه طعام میخورد سیر میشود و میلش از آن برطرف میشود و تشنه
چون آب میخورد سیر آب میشود و رغبتش زایل میگردد و من هرگز از نماز سیر نمیشوم و همیشه خواهان آنم ای ابوذر
خدا عیسی بن مریم را برهبانیت مبعوث گردانیده بود و در شریعت او بود ترک معاشرت خلق و دوری
از زنان و ترک لذتها و مرا مبعوث گردانیده است با دینی پاکیزه و مایل از اعوجاج و انحراف بجانب
استقامت در نهایت آسانی که تکلیفهای شاق در آن نیست و مرا محبت زنان و بوی خوش داده ولیکن شادی
و فرح و روشنی چشم من در نماز است هر که در هر شبانه روزی دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب
بگذارد بر خدا واجب و لازم است که خانه در بهشت باو کرامت فرماید ای ابوذر مادامی که در نمازی در گاه فضل
و رحمت خداوند پادشاه را میکوبی و هر که بسیار در گاه پادشاه را میکوبد البته برای او میگشایند ای ابوذر
هیچ مؤمنی بنماز نمی ایستد مگر آنکه بر او فرو میریزد رحمت الهی از میانه او تا عرش و ملکی را بر او موکل میگرداند که او را
ندا میکند که ای فرزند آدم اگر بدانی که ترا در نماز چه ثوابها و نعمتها هست و با چه خداوندی مناجات میکنی هرگز
از نماز فارغ نشوی و ترک نماز ننمایی و توضیح این مضامین قدسیه در ضمن چند لمعه بظهور می آید لمعه اول

در بیان فضیلت صلوة است بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میگردد بعد از عقاید ایمانی
از افعال بدنی هیچ فعلی بفضیلت نماز نیست و نماز از جمیع افعال افضل است چنانچه حی علی خیر العمل که در اذان

متواتر است

متواتر است بر این معنی دلالت دارد و کسی این را استبعاد نکند که چون میشود که نماز از عملهای بسیار
دشوار افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنه بعقل شوم خود انکار این معنی کرد و نهی کرد مردم را از گفتن حی علی
خیر العمل در اذان زیرا که کمال و نقص عبادات را ما بعقول ناقصه خود نمیتوانیم دانست و حکیم علی الاطلاق میداند
که کدام عمل برای صلاح حال ما و قرب ما بجناب اقدس او بیشتر دخیل است و بسیاری و کمی مشقت را چندان
دخلی در فاضل و مفضول بودن نیست چه ظاهر است که اگر کسی بکوه بسیار صعبی بالا رود و پاهای
خود را به بندد و خود را یکروز بیاویزد از نماز دشوارتر است و هیچ فضیلت ندارد و اگر بقصد ثواب
کند معاقب خواهد بود و مثل آنکه طبیبی گاه باشد که بدوای سهل المؤنه که بقلیلی تحصیل توان نمود بیمار را
معالجه نماید که بدوایی که بصد تومان در مدت ده سال بعمل آورده باشد معالجه نتوان نمود و تغذیه
و تقویتی که از چند لقمه گوشت و برنج حاصل میشود از هیچ معجونی حاصل نمیشود هرچند مبلغهای جواهر در آن
بکار رفته باشد همچنین حکیم علی الاطلاق و طبیب نفوس و ارواح عقول خلایق هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس
و تقویت ایمان و یقین تاثیری داده و از برای هر یک مرتبه و فضلی بیان فرموده که هیچ یک از دیگری
مستغنی نمیشود و هر یک را تاثیری خاص هست که از دیگری متصور نیست پس کسی گمان نکند که چون نماز
بهترین اعمال است پس کار دیگر نباید کرد و از باب مثل کسی گوید که چون گوشت تقویتش بیشتر است پس آب
نباید خورد بلکه هر فعلی را یک مدخلیتی در کمال ایمان هست که دیگری را نیست و همه در کار اند اما نماز فایده اش
زیاده از سایر عبادات است و بیشتر موجب قربت و معراج مؤمن است و آن حدیث مشهور که بهترین اعمال
آنست که دشوارتر باشد ممکن است که مراد از آن این باشد که در هر نوعی از عمل دشوارترش بهتر از آسانترش است
مثل آنکه نمازی که در فعل آن مشقت بیشتر است بهتر باشد از نمازی که آسانتر میسر میشود و روزه که در تابستان
گرم دارند چون دشوارتر است افضل باشد از روزه زمستان که آسانتر است نه از اعمال دیگر و بسند
صحیح از معویه بن وهب منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که کدام عمل است که بیشتر
باعث قرب بنده بخدا میشود و نزد خدا محبوب تر است فرمود که عملی را بعد از معرفت اصول دین بهتر از

نماز نمیدانم نمی بینی که صالح عیسی بن مریم گفت که خدا مرا وصیت کرده است بنماز و زکوة مادامی که زنده باشم
و در حدیث دیگر فرمود که محبوب ترین عملها نزد حق تعالی نماز است و نماز آخر وصیتهای پیغمبران است
پس چه بسیار نیکوست که کسی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا آورد و بکناری رود که کسی او را
نبیند پس خدا او را به بیند که گاه در رکوع است و گاه در سجود و بدرستی که هر گاه بنده سجده میکند و سجده را
طول میدهد شیطان فریاد میکند که وا ویلاه فرزندان آدم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم
و ایشان سجده کردند و من ابا کردم و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که مثل نماز نسبت با ایمان از بابت
عمود خیمه است اگر عمود برپاست نفع میکند طنابها و میخها و پرده خیمه را و چون عمود شکست آنها هیچ
نفع نمیکنند همچنین در ایمان اگر نماز هست اعمال دیگر نفع میدهد و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده
نمی بخشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که پدرم در هنگام وفات فرمود که ای فرزند بدرستی که عقاب(?)
ما نمیرسد بکسی که نماز را سبک شمارد و سبک بجا آورد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مردی پیر را در
روز قیامت بیاورند و نامه اعمالش را بدستش دهند چون نظر کند بغیر از بدی چیزی در آن نه بیند بر او
بسیار دشوار آید پس گوید که خداوندا امر خواهی کرد که مرا بجهنم برند خطاب آید که ای شیخ من شرم میکنم که ترا
عذاب کنم و حال آنکه تو در دار دنیا نماز میکردی ببرید بنده مرا به بهشت و امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که هر که از شیعیان ما بنمازی ایستد احاطه میکنند او را از ملایکه بعدد آنجماعتی که در مذهب مخالف او یند
و در عقب او نماز میگذارند و برای او دعا میکنند تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
روز قیامت بنده را بمقام حساب می آورند اول چیزی که از و سوال میکنند نماز است پس اگر تمام بجا
آورده است نجات می یابد و الا او را در آتش فرو میبرند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر نماز
گذارنده بداند که از جلال و عظمت الهی چه مقدار او را احاطه نموده نخواهد که هرگز سر از سجود بردارد لمعه

دویم در بیان اختلاف شرایع و مذمت بدعت در دین است بدانکه حق سبحانه و تعالی هر پیغمبری از پیغمبران
اولوالعزم را که مبعوث گردانیده شریعتی از برای او مقرر فرموده موافق مصلحت آن زمان و احوال اهل آن عصر

و چون پیغمبر

و چون پیغمبر دیگر از پیغمبران اولوالعزم بعد از و مبعوث میشد و مناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی چند مخالف
حکم است پیغمبر سابق از شریعت و احکام را متبدل میساخت و حکمی چند بود مخالف آنها برای ایشان
مقرر میشد و این العیاذ بالله از باب جهل و نادانی است که یک چیز را مشروع داند و بعد از آن ایشان نامشروع
شود و بر خلاف آن علم بهم رساند چنانچه ملاعین یهود باین سبب منکر نسخ شده اند بلکه باعتبار اختلاف
احوال امت و تبدل حکمت ایشان است چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را در دوای دیگر
میداند و در وسط بیماری تبرید میکند و در آخر تسخین میکند چنانچه مثلا قوم موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرموده مثل
آنکه بول اگر بجایی از بدن ایشان میرسید میبایست آن موضع را مقراض کنند تا پاک شود و در قصاص
ایشان مقرر فرموده بودند اگر کسی دیگری را بکشد البته قصاص و عفو جایز نبود و امت حضرت عیسی چون
مردم بسیار ملایم و هموار بودند جهاد را از ایشان ساقط فرموده و فرمود که ایشان را بموعظه و نصیحت
براه حق دلالت کنند و ایشان را امر برهبانیت و گوشه گیری و سیاحت در زمین فرموده و در کشتن نفس
دیه و عفو برای ایشان مقرر فرموده و امت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله چون وسط بودند احکام ایشان را
وسط مقرر فرمود چنانچه در قتل نفس ایشان را مخیر فرموده در میان قصاص کردن و دیه گرفتن و همچنین
در سایر احکام و سابقا در ابواب نبوت بیان کردیم که عقول خلایق عاجز است از احاطه کردن بجمیع
خصوصیات شریعت پس در هر شرعی آنچه صاحب آن شرع خبر داده بجای باید آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادت
و بدعتهایی نباید کرد که آن موجب ضلالت و گمراهی است و گول شیطان نمی باید خورد که این عبادت است
می آید و این روش عمل کردن مرا بیشتر بخدا نزدیک میکند زیرا که قرب و بعد بخدا معنی نیست که امثال ما
که عقلهای ناقص معیوب بهزار نقص و مخلوط با صد هزار شهوت داریم توانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا
باینها میتواند رسید چنانچه کشیش نصرانی را گمان اینست که بآن عبادت و ریاضتی که میکند او را قرب حاصل
میشود و حال آنکه هرچند عبادت باین طریقه میکند کفر و عنادش بیشتر میشود و از خدا دورتر میگردد بدانکه بدعت

عبارت از آن است که یک امری در دین حرام کنند که خدا حرام نکرده باشد یا امری را که خدا حرام کرده باشد
حلال کنند یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد یا امری را واجب گردانند که خدا واجب نکرده باشد
یا امری را مستحب قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد اگرچه باعتبار یک خصوصیتی باشد مثل آنکه خدا فرموده است
که نماز در همه وقت مستحب است اگر کسی باین عنوان نماز کند که چون همه وقت سنت است و این یکوقتی است
از آن وقتها پس من درینوقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز وقت غروب آفتاب بجا آورد
بعنوان اینکه در خصوص اینوقت خدا این نماز را از من طلبیده است بدعت میشود و حرام است چنانچه
عمر علیه اللعنه در خصوص چاشت شش رکعت نماز مقرر ساخت که درینوقت میباید کرد بعنوان سنت و بانجهت
بدعت و حرام شد و ائمه ما صلوات الله علیهم از آن نهی فرمودند و همچنین اگر کسی نماز سنتی را سه رکعت
بیک سلام بکند چون این هیات در نماز سنت از پیغمبر بما نرسیده بدعت و حرام است یا اگر کسی در هر رکعتی
دو رکوع بجا آورد حرام است و همچنین کلمه طیبه لا اله الا الله همه وقت سنت است و بهترین اذکار است
اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح هزار مرتبه یا پانصد مرتبه سنت است و خصوص این عدد را
درینوقت از جانب شارع مقرر داند یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت داند بدعت است
و بدعت در دین بدترین معاصیست و امتیاز شیعه از سنی همیشه باین بوده است که شیعه پیروی
ائمه خود عمل مینموده اند و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند بعقلهای ضعیف خود
بدعتها در دین میکردند و بآن عمل مینمودند و ائمه صلوات الله علیهم ایشان را باین مذمت میفرمودند چنانچه
کلینی و غیر او بسندهای متواتر از حضرت رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده اند که هر
بدعت ضلالت و گمراهی است و هر ضلالتی راهش بسوی آتش و کلینی بسند معتبر از یونس روایت
کرده است که از حضرت امام موسی علیه السلام پرسید که بچه چیز خدا را بیگانگی بپرستیم فرمود که ای یونس
بدعت در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برأی خود در دین نظر کند هلاک میشود و هر که اهل بیت
پیغمبر فرموده ایشان را ترک کند گمراه میشود و هر که کتاب خدا و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است و از حضرت

امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که فتوی دهد مردم را برأی خود پس خدا را عبادت کرده است
بچیزی که نمیداند و در دین خدا را معارض ساخته است برأی خود بنادانی و هر که چنین کند با خدا اضداد
کرده است و ضد و معارض خدا شده است که حلال و حرام را در پیش خود قرار داده است و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود هر که بدعتی میکند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را
ترک کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود هرگاه
بدعتها در امت من ظاهر گردد باید که عالم علم خود را اظهار کند و بیان کند که آن بدعت است و اگر نه آن [illegible]
بلعنت الهی و فرمود که هر که برود بنزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید سعی کرده است در خرابی اسلام و
فرمود که خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمیکند گفتند یا رسول الله چرا توبه او مقبول نیست فرمود زیرا که
در دل او محبت آن بدعت جا کرده است و از دلش بدر نمیرود و ابن بابویه علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده است که شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا کرد از حلال بدستش نیامد از
حرام نیز طلب کرد او را میسر نشد پس شیطان بنزد او آمد و او را وسوسه کرد که میخواهی ترا بچیزی دلالت کنم
که اگر آن بکنی دنیای تو بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت آری شیطان گفت دینی اختراع کن و مردم را
بسوی آن دین بخوان پس او چنین کرد خلق بسیار او را متابعت کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از مدتی
بفکر خود افتاد که چه کار بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبه من قبول نخواهد شد تا آنها را
که گمراه کرده ام برنگردانم به نزد یک یک هر که می آمد و میگفت که دین من بدعت و باطل بود برگردید در جواب
میگفتند که دروغ میگوئی دین تو حق بود و الحال شک بهم رسانیده در دین و هیچیک برنگشتند چون دید که
ایشان برنگشتند رفت و زنجیری در گردن خود بست و سر زنجیر را بمیخی بست و با خود قرار داد که این را نگشاید
تا خدا توبه اش را قبول کند پس خدا وحی فرمود به پیغمبری که در آن زمان بود که بگو بآن صاحب بدعت که بعزت
و جلال خودم سوگند که اگر آنقدر مرا بخوانی که بندهای تو از هم بپاشد دعای ترا مستجاب نکنم و توبه ترا قبول نکنم
تا زنده کنی آنها را که بر دین تو مرده اند و از آن دین برگردانی و بسند صحیح از حلبی روایت است که از حضرت صادق علیه السلام

پرسیدم که چه چیز است که آدمی بآن کافر میشود فرمود اینکه بدعتی در دین پیدا کند و هر که در آن بدعت
با او همراهی کند دوست دارد و هر که مخالفت او کند از او بیزاری جوید و بسند معتبر دیگر از ابی الربیع
روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که ادنی چیزی که بنده را از ایمان بدر
میبرد کدام است فرمود اینکه برای هر خلاف حقی قایل شود و بر آن بماند و بسند صحیح دیگر از برید عجلی
روایت کرده است که از آنحضرت پرسید که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی بآن کافر میشود حضرت
سنگریزه از زمین برداشتند و فرمودند که آن است که این سنگریزه را بگوید که هسته خرماست یعنی
هر امر که خلاف حق را قرار دهد حق امر سهل و بیزاری جوید از کسی که مخالفت او نماید درین امر و دشمنی
با مخالفان خود در دین باطل بکند پس او ناصبی است و با ما دشمنی کرده است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت فرمود که سنت آن چیزی است که بعد از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پیدا کرده اند و جماعتی که پیغمبر فرموده است که با ایشان میباید بود اهل حق اند اگرچه
اندکی باشند و فرقتی که پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده اهل باطل اند اگرچه بسیار باشند و کلینی علیه الرحمه از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که خدا هیچ امری را که امتان محتاج باشند نگذاشته
مگر اینکه در قرآن فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده و از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده و از
برای هر کس که از آن اندازه بدر رود حدی مقرر ساخته و بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
روایت کرده است که بهترین اعمال نزد حق تعالی آن است که در آن عمل بسنت پیغمبر عمل کنند و اگرچه اندکی
باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که گفتار بکار نمی آید مگر اینکه با کردار نیک باشد و گفتن و کردن هر دو بی فایده است تا نیت درست
نباشد و گفتن و کردن و نیت هر سه بی فایده است اگر موافق سنت پیغمبر نباشد مشهور است که چون شیطان
از سجده حضرت آدم ابا نمود و محل عتاب شد گفت خداوندا مرا از سجده آدم معاف دار و من ترا عبادتی میکنم که هیچ ملکی
مقربی نکرده و پیغمبر مرسلی نکرده باشد حق تعالی فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست از آن راهی که من میخواهم

و میفرمایم مرا عبادت میباید کرد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما باد بمتابعت سنت که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است
از عمل بسیاری که در بدعت کنند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر
بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و بما عرض نمایید تا برای شما شرح نماییم و بیان کنیم و در
این باب احادیث بسیار است و درین کتاب همه را احصا نمیتوان نمود و بعضی احادیث که در این
مطلب دخیل است در بیان علما علم ذکر کردیم و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم پوشیده
نماند که هر عملی هرچند دشوار و مشکل باشد چنین نیست که باعث نجات باشد تا موافق سنت نباشد و عمل بدعت
موجب ضلالت است و کسی که رجوع باخبار اهل بیت علیهم السلام تواند نمود و معنی کلام ایشان را تواند
فهمید باید که نیت خود را خالص گرداند و رجوع بکلام ایشان کند البته بمقتضای آیه کریمه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِينَا ~~لَنَهْدِيَنَّهُمْ~~ سُبُلَنَا حق تعالی او را براه حق هدایت میفرماید و جمعی که این رتبه ندارند خدا برای
ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بجماعتی که راویان اخبار ائمه معصومین علیهم السلام اند و علوم
ایشان را فهمیده اند و تابع دنیا و باطل نیستند چنانچه کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که اسحق بن یعقوب
عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام نوشت که اموری که بر ما مشتبه شود چه کنیم حضرت
زمان همایون نوشتند که در حادثها که بر شما وارد شود و چیزهایی که بر شما مشتبه شود رجوع کنید بروات
کنندگان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است
که در امری که در میان شما منازعت بشود نظر کنید بسوی کسی که حدیث ما را راوی باشد و در حلال و حرام ما نظر
کرده باشد و احکام ما را دانسته باشد راضی شوید و او را حاکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس
اگر او حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک شمرده اید و حکم ما را بر ما رد کرده اید و هر که بر ما رد
کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک بخدا است و باید دانست که خدا ترا در روز قیامت
در متابعت هر کس معذور نمیدارد مگر آنکه بدانی که او عالم است بعلوم اهل بیت و از گفته ایشان خبر میدهد و بدانی

لنهدینهم سبلنا

و در و دینی دارد که کلام ایشان از برای دنیا تاثیر نمیکند چنانچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست
که حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که هرگاه مردی را به بینید که نیکو مینماید علامات و طریقه او و هیئات
او بهیئات اهل خیر مینماید پس زود فریب او را مخورید که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب
شدن محرمات برای سستی نیت و پستی نفس و ترسی که در دل او هست پس دین را دام تحصیل دنیا
حرام میگرداند و مردم را پیوسته بظاهر نیک خود میفریبد پس اگر حرامی او را میسر شد خود را در آن می اندازد
و اگر به بینید که بمال حرام هم که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوات
و خواهشهای خلق مختلف میباشد و چه بسیار است که کسی از مال حرام هر چند بسیار باشد اباء میکند و اما اگر بحرام دیگر از
مشتهیات نفس که میرسد مرتکب میشود و اگر به بینید که از آنها عفت میورزد باز زود فریب او را مخورید
تا آنکه ملاحظه عقل و عملش بکنید زیرا که بسیار است که ترک اینها میکند اما عقل متینی ندارد و آنچه را ابتدا
فاسد میگرداند زیاده از خرابی است که بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقلش را هم متین یابید باز زود
فریبش را مخورید تا آنکه ملاحظه کنید در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب میشود تابع آنها میباشد یا تابع
عقل و به بینید که چون است محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن
و زهد او در ترک ریاستهای باطل در چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زیانکار دنیا
و آخرت شده و دین را از برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او بیشتر است از لذت
اموال و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکند برای ریاست و بزرگی و اعتبار بعد از آن
آیه خواند که مضمونش این است که چون باو میگویند که بترس از خدای بگیرد او را غیرت و حمیت جاهلیت
باینکه مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد مشغول گردد پس
بس است او را جهنم از برای مکافات او و بد فراشی است آتش جهنم برای او پس او از روی جهل و
و تعصب و عناد خبطها میکند و خطاها از او صادر میشود مانند خبط شتری کوری که براهی رود و اول
باطلی که مرتکب میشود او را بنهایت مرتبه زیانکاری و خسارت میرساند پس پروردگار او بسبب بدی کردار

او را منع از لطف

او را منع از لطف خود مینماید و او را در طغیان او میگذارد پس او حلال میکند چیزی را که خدا حرام گردانیده است
و حرام میکند چیزی را که خدا حلال گردانیده است و پروا نمیکند هر قدر از دین او که فوت شود هرگاه
سالم باشد برای او ریاست دنیایی که تقوی و ترس الهی را برای تحصیل آن مردم ظاهر میگرداند پس
این گروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است و ایشان را لعنت کرده است و برای
ایشان عذاب خوار کننده مهیا گردانیده است و لیکن مرد و تمام مرد و بهترین مردان کسی است
که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده خدا گرداند و قوی خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که
با حق و راستی اگر خوار و ضعیف باشد باعث عزت ابدی آخرت است و عزتی که بسبب باطل بهم رسد
زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در دنیا باو میرسد برای تابع حق بودن او را بنعیم ابدی عقبی
میرساند در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال ندارد و بداند که خوشی و سروری که برای متابعت هواها و
خواهشهای نفس باو میرسد زود او را میکشاند بعذابی که انقطاع و انتها ندارد و این چنین کسی
مرد است و تمام مرد است پس باو متوسل شوید و پیروی طریقه او بکنید و ببرکت او بخدا توسل جوئید
که دعای او از درگاه خدا رد نمیشود و حاجات او بر آورده است و بسند معتبر منقولست که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پشت مرا شکستند دو کس در دنیا مرد دانای زبان آور فاسق و مرد
نادان کور دلی که عبادت بسیار میکند اول بزبانی که دارد مردم را بسبب فسق و فجور از راه حق بدر میبرد
و دوم بسبب جهل از راه عبادتی که میکند مردم را از حق باز میدارد و دین خود را پرهیز کنید از علمای فاسق و از جاهلان
متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت هر گمراهی اند بدرستی که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که فرمود هلاک امت من بر دست هر منافق زبان آور دانا میشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که با ابو حمزه ثمالی فرمود که زنهار بپرهیزید از ریاست و متبوع بودن و سرکرده بودن و زنهار
که از پی مردم مروی گفت که فدایت گردم ریاست را میدانم آنرا و ثلث آنچه میدانم آنست که از پی مردم
رفته ام و احادیث شما را از ایشان اخذ کرده ام فرمود که آن مراد نیست که تو فهمیده ای بلکه به روی مردم

آنست که شخصی غیر امام را در پیش خود نصب کنی و هر چه گوید تصدیقش کنی پس چون دانستی که بما بیعت
نکرده هرگز نجات حاصل نمیشود و بهر عملی آدمی مستحق ثواب نمیگردد و بهر مشقتی قرب خدا بدست
نمی آید و نیک و بد را باید از گفته خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام میتوان دانست و پیروی طریقه
ایشان باعث نجاتست در چند لمعه بعد از این بعضی از بدعتها که مخالف شرع است و بعضی از سنن
و طریقه اهل بیت علیهم السلام را بیان میکنیم و از احادیث ایشان بر تو واضح میسازیم و حجت خدا را
بر تو تمام میکنیم و خود را از لعنت الله خلاص میکنیم اگر عمل کنی شاید خدا بفضل خود مرا نیز ثوابی کرامت کند که
باعث این خیر شده ام و اگر عمل نکنی گناه ترا بر من نخواهند نوشت چنانچه حق تعالی میفرماید که قل یا ایها
الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فا
نما یضل علیها و ما انا علیکم بوکیل بگو ای محمد که ای گروه مردم بدرستی که حق از جانب
خدا بسوی شما آمد پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت آن نماید پس بجز
این نیست که هدایت برای خود یافته است و نفعش باو عاید میگردد و هر که گمراه شود و متابعت
حق نکند پس گمراه شده است بر نفس خود و ضرر آن بخودش میرسد و من وکیل شما نیستم که اعمال شما را
از من سؤال نمایند یا باید که من شما را بجبر براه حق بدارم لمعه نهم در بیان آنکه رهبانیت در
این امت نیست و رهبانیت اختیار نمودن درین امت بدعت است بدانکه رهبانیت عبارتست
از ترک زنان و عزلت اختیار نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات
فاخره و در امت حضرت عیسی علیه السلام اکثر اینها ممدوح بوده است و خود را خصی میکرده اند و
در غارها و کوهها جا میگرفته اند و جامه های خشن و کنده میپوشیده اند و سنت پیغمبر ما بر خلاف
اینها جاری گردیده و رهبانیت مذموم است و نکاح کردن و زنان و کنیزان داشتن سنت
مؤکده است چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که در امت من رهبانیت نیست و دنیا گردی و سیاحت و عبادت خاموشی در امت من نیست

و در حدیث دیگر

و در حدیث دیگر فرمود که رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است و خصی کردن امت من روزه
داشتن است و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که
زن عثمان بن مظعون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله عثمان شوهرم روزها
روزه میدارد و شبها عبادت میکند و نزدیک من نمی آید حضرت نعلین خود را برداشته و غضبناک
بخانه عثمان بن مظعون آمدند و دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمود که ای عثمان خدا
مرا برهبانیت نفرستاده است و بدین مستقیم آسان فرستاده است من روزه میدارم و نماز میکنم
و با زنان نزدیکی میکنم پس هر که خواهد بر فطرة اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید و از جمله سنتهای
من نکاح زنان است و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بخانه ام سلمه در آمدند بوی خوشی شنیدند فرمودند که مگر زن حولاء آمده است
ام سلمه گفت بلی و شکایت از شوهر خود دارد پس آن زن بیرون آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد شوهرم
از من دوری میکند حضرت فرمود که دیگر بوی خوش کردن و زینت کردن را زیاده کن شاید بتو رغبت
کند گفت هر بوی خوشی خود را خوشبو کردم فایده نکرد حضرت فرمود که اگر میدانست که نزدیکی تو
چه ثواب دارد هرگز از تو دوری نمیکرد پرسید که چه ثواب در آن هست فرمود که چون رو بتو میکند
دو ملک او را فرا میگیرند و بمنزله کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و چون مشغول جماع
میشود گناهان از او میریزد مانند برگ که از درختان بریزد و چون غسل میکند از جمیع گناهان بیرون
می آید و بسند دیگر از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که سه زن بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمدند و یکی از ایشان گفت شوهر من گوشت نمیخورد و دیگری گفت که شوهر من بوی خوش
نمیکند و دیگری گفت که شوهر من با زنان نزدیکی نمیکند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمدند
و ردای مبارک را از غضب بر زمین میکشیدند تا آنکه بر منبر بر رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چه چیز
باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمیخورند و بوی خوش نمیبویند و نزد زنان خود نمی آیند

بدرستی که من گوشت میخورم و بوی خوش میبویم و به نزد زنان میروم پس هرکه سنت مرا نخواهد و ترک کند
از امت من نیست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از اخلاق پیغمبران است محبت زنان و فرمود که
گمان ندارم کسی را که در ایمان خیر او زیاده گردد مگر آنکه محبت او بزنان بیشتر میشود و بسند صحیح از ابراهیم بن عبد الحمید
منقول است که سکین بن اسحق نخعی متعبد شد و متوجه ریاضت شد و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای
لذیذ کرد و درین باب عریضه بخدمت حضرت صادق علیه السلام نوشت که معلوم کند که این کار او خوب است
یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترک زنان پس میدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه عدد از زنان
داشت و با ایشان معاشرت میفرمود و اما ترک طعام لذیذ پس میدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گوشت و عسل تناول میفرمود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبران است
خود را خوشبو کردن و موهای زیاد را از بدن ازاله کردن و بسیار جماع کردن و باسانید معتبره از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که دو رکعت نمازی که کدخدا بکند برابر است با هفتاد رکعت نماز که
عزب بکند و فرمود که هرکه زن میکند نصف دین خود را حفظ میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت فرمود که بدترین مردهای شما عزبانند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شخصی نزد پدرم
آمد پدرم از او پرسید که آیا زن داری گفت نه پدرم فرمود که دنیا و مافیها از من باشد و من یک شب
بی زن بخوابم پس فرمود که دو رکعت نماز که کدخدا میکند بهتر است از عبادت عزبی که شبها عبادت
بایستد و روزها روزه دارد پس هفت درهم پدرم باو داد که باین زنی بخواه که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که زن بهم رسانید که باعث زیادتی روزی شما است و علی بن ابراهیم روایت کرده است بسند صحیح
در تفسیر این آیه که یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ای گروه مؤمنان
حرام مگردانید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال گردانیده است که این آیه در باب حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قسم خورده بود
که شبها هرگز خواب نکند و بلال قسم خورده بود که همیشه روزها بروزه باشد و عثمان قسم خورده بود که هرگز وطی نکند پس

دوست نمیدارم

پس زن عثمان

پس زن عثمان نزد عایشه آمد و در نهایت جمال و حسن بود عایشه باو گفت چرا زینت نکرده گفت از برای کی
زینت کنم مدتهاست که شوهرم نزدیک من نیامده است و رهبانیت اختیار کرده است و پلاس پوشیده
و ترک دنیا کرده است پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل خانه شدند عایشه حقیقت حال را
عرض کرد حضرت چون این را شنیدند بمسجد آمدند و فرمودند که مردم را ندا کنند که جمع شوند و بر منبر برآمدند
و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا جمعی از امت من چیزهای طیب پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده اند
بدرستی که من در شب خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز روزه نمیباشم پس هرکه
بعد ازین ترک سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست پس آن جماعت برخاستند
و گفتند یا رسول الله ما سوگند خود را چکنیم حضرت فرمود که این آیه را در حق شما خدا فرستاد که شما را مؤاخذه
نمیکند در سوگندهای لغو که بی اختیار از شما صادر شود و در آن کفاره نیست و لیکن مؤاخذه میکند بآنچه
بعمد و بقصد سوگند خورید که در آن کفاره هست و بعد از آن کفاره قسم ایشان فرمود و ابن بابویه روایت
کرده که پسری از عثمان بن مظعون فوت شد و بسیار غمگین و محزون شد حتی آنکه در خانه مسجدی برای خود
قرار داد که در آنجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید او را طلبید و فرمود
ای عثمان خدا بر ما رهبانیت نه نوشته است و رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است

لمعه چهارم
در بیان اعتزال از خلق است بدانکه چنانچه در احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه خلق و بریدن
از ایشان ممدوح نیست چنانچه احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مؤمن و ملاقات ایشان و اعانت
محتاجان ایشان و عیادت بیماران ایشان و حاضر شدن بجنازه های مردهای ایشان و قضای حوائج
ایشان وارد شده است و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود و ایضا باجماع و احادیث متواتره جاهل را
تحصیل مسایل ضروریه واجب است و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است و هیچیک از اینها
با عزلت حاصل نمیگردد چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض کرد که شخصی هست که مذهب تشیع را دانسته است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود نشسته

و بیرون نمی آید و با برادران خود آشنائی نمیکند حضرت فرمود که این مرد چگونه مسایل دین خود را یاد میگیرد و
از آنحضرت روایت کرده است که بر شما باد بنماز کردن در مساجد و با مردم نیکو مجاورت کردن و گواهی
برای ایشان دادن و بجنازه ایشان حاضر شدن بدرستی که ناچار است شما را از معاشرت مردم و تا آدمی
زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همگی بیکدیگر محتاجند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه
که صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته باشد او مسلمان نیست و کسی که بشنود که کسی استغاثه میکند
و از مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت او نکند مسلمان نیست و از آنحضرت پرسیدند که محبوبترین
مردم نزد خدا کیست فرمود کسی که نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که فرمود مسلمان را بر مسلمان هفت حق واجب است که هر یک از آنها را اگر ترک کند از دوستی
خدا و طاعت او بدر میرود و خدا را در او نصیبی و بهره نیست بعد از آن فرمود که کمتر حقی که او را بر تو هست
آنست که از برای برادر مؤمن بخواهی آنچه برای خود میخواهی و از برای او نخواهی آنچه برای خود نمیخواهی حق
دویم آنست که از آزردگی و خشم او احتراز نمائی و پیروی خشنودی او بکنی و اطاعت امر او بکنی حق سیم آنست
که او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست و پای خود حق چهارم آنست که تو سیر نباشی و حال آنکه او
گرسنه باشد و تو سیراب نباشی و او تشنه باشد و تو پوشیده نباشی و او عریان باشد حق پنجم آنکه
دیده او و راهنمای او و آیینه او باشی حق ششم آنکه اگر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته باشد
خادم خود را بفرستی که جامه او را بشوید و طعام او را مهیا گرداند و رختخوابش برای او بگستراند حق هفتم
آن است که قسمش را اجابت کنی و دعوتش را قبول کنی و بیمارش را عیادت کنی و بجنازه اش حاضر شوی و اگر
بدانی که حاجتی دارد پیش از آنکه از تو سؤال کند حاجتش را برآوری پس اگر اینها همه را بکنی ولایت و دوستی
در میان تو و او استوار خواهد بود و در حدیث دیگر فرمود که هرکه زیارت برادر مؤمن خود بکند از برای
خدا خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل گرداند که او را ندا کنند که خوشحال تو و گوارا باد بهشت از برای تو
و بسند معتبر از خیثمه روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم که آنحضرت را وداع

کنم فرمود که ای خیثمه

کنم فرمود که ای خیثمه هرکس از شیعیان و دوستان ما را که ببینی سلام ما را بایشان برسان و ایشان را از جانب
من وصیت کن به پرهیزکاری خداوند عظیم و آنکه نفع رسانند اغنیاء شیعیان بفقراء ایشان و
اعانت نمایند اقویای ایشان ضعفا را و حاضر شوند زندگان ایشان بجنازه مردگان ایشان
و در خانهای خود یکدیگر را ملاقات کنند بدرستی که ملاقات ایشان و صحبت داشتن با ایشان باعث
احیای امر تشیع میشود خدا رحم کناد بنده را که مذهب ما را زنده دارد و حضرت صادق علیه السلام
فرمود با اصحاب خود که با یکدیگر برادران باشید و با یکدیگر از برای خدا دوستی و مهربانی کنید و یکدیگر را ملاقات
نمایید و در امر دین مذاکره کنید و احیای مذهب حق بکنید و در حدیث دیگر فرمود که سعی کردن در حاجت
برادر مؤمن نزد من بهتر است از آنکه هزار بنده آزاد کنم و هزار کس را با اسبان زین و لجام کرده سوار کنم
و بجهاد فی سبیل الله فرستم و بدانکه در هر یک از این امور احادیث متواتره وارد شده است که انشاء الله
بعضی از آنها در این رساله در مواضعشان مذکور شود و ظاهر است که عزلت باعث محرومی از این فضایل است
و بعضی اخبار که در باب عزلت واقع شده است مراد از آنها عزلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت
ایشان موجب هدایت او نگردد و ضرر دینی باو رسانند و اگر نه معاشرت با نیکان و هدایت کردن اشرار
شیوه پیغمبران است و از افضل عبادات است بلکه آن عزلتی که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است و آن معاشرت
که مذموم است در خلوت میسر است زیرا که مفسده معاشرت خلق دنیا و تخلق باخلاق ایشان و تضییع عمر بمعاشرت
اهل باطل و مصاحبت ایشان است و بسیار است که کسی معتزل از خلق است و شیطان در آن عزلت جمیع حواس
او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا گردانیده است و هر چند از ایشان دور است اما بحسب قلب با ایشان معاشرت دارد
و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت میکند و چه بسیار کسی که در میان مجلس دنیا باشد و از اطوار ایشان بسیار دلگیر باشد
و آن معاشرت باعث آگاهی او و باعث نفرت او از دنیا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خدا است از
هدایت ایشان یا غیر آن از اغراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که خوشحال بنده خاموش کم نامی که مردم زمانه خود را بشناسد و ببدن با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در

اعمال ایشان بدل مصاحبت نماید پس و ابظاهر شناسند پس آنچه مطلوبست از عزلت آنست که
دل متفرقه باشد از اطوار ناشایسته خلق و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخداوند خود داشته
باشد و از فواید ایشان منتفع گردد و از مفاسد ایشان محترز باشد. و اگر نه تنها از خلق چاره کار آدمی نمیکند
بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر میکند مانند عجب زیرا که آن گوشه گیر چون بمیان مردم نمی آید گمان او
این است که اکثر صفات ذمیمه را از خود دور کرده است اما اگر بمیان مردم بیاید و در مجلسی او را تعظیم و حرمت
ندارند همان ساعت جمیع اهل المجلس را باطن میزند و تهدید قتل میکند ایشان را و تا قیامت از ایشان راضی نمیشود
و شیطان این را برای مردم توجیه میکند که عالم جلال درویشان است و باعث نقص ایشان نیست و آن
بیچاره که در میان مردم است چون بسیار باین قسم مهالک افتاده است نفس خود را شناخته است و آن عجب را
ندارد و از تکبر این خصلت که باو رسیده است نفس اش ملایم شده است و تکبرش کمتر است و ازین قسم اماتی القدر
از جا بدر نمی آید و همچنان ریا در نفس آن گوشه گیر مخفی و چون کسی را نمی بیند که عبادت خود را باو بفروشد
گمانش اینست که عبادتش خالص شده است و از خیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد و از آن رفرفا غافل است
که شیطان بر گوش دلش میخواند در شبهای تار که مردم میدانند که تو باین گوشه آمده و ترک خلق کرده الله
عبادت میکنی و خوش شهرتی در آفاق کردی و ترا در همه عالم به نیکی یاد میکنند و عنقریب خاک پایت را
به تبرک برخواهند داشت و آن بیچاره که در میان معرکه است چون بسیار از نفس خود آنها را دیده است
پاره نفس خود را شناخته است و چون در میان مردم میباشد مردم بسیار عمل او را مدح نمیکنند بلکه مذمتش میکنند
و مرائی و سالوسش میگویند از آنچه از ریا فارغ تر است و همچنین در باب توکل و عدم توکل معاشرت این
مردم فایده دارد که بمعاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان بی حاصلی مردم براو بیشتر ظاهر میگردد و یاس از
ایشان بیشتر حاصل میشود و همچنین در جمیع صفات اگر کسی تامل کند و بعین بصیرت نظر کند میداند که کسی
که در مقام اصلاح نفس باشد و بخدا توسل نماید بفضل الله در ضمن معاشرت خلق نفس او بکمالات بیشتر متصف میتواند
شد ای که معاشرت نیکان و دیدن اطوار ایشان و شنیدن پندهای پسندیده ایشان چه دوایی است برای

دردهای نفس قطع نظر از آنکه بنده را باینها کاری نیست و مطیع خداوند خود میباید شد و آنچه فرموده میباید
عمل کند و بتصرف خود کار نداشته باشد و بعضی از تحقیق این مقام انشاء الله در باب تحقیق معنی
دنیا بیان خواهد شد

لمعه پنجم در بیان طلب مال از حلال نمودن و قدر انفاق کردن است

بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود طلب مال از ممر حلال نمودن خوبست بلکه واجبست
و لازم اما آن طلب را مانع عمل بسنتهای پیغمبر کردن یا اعتماد بر طلب خود کردن خوب نیست بلکه میباید
عمل بفرایض و سنن الهی بکند و چنانچه فرموده اند قدری از سعی بکند و بداند که با وجود سعی معطی خداست
و از او طلب نماید و بسبب این سعی از یاد او غافل نشود چنانچه حق تعالی مدح کرده است ایشان را که مردانی
که غافل نمیگرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و از اقامت صلوه و دادن زکوه و بعد از تحصیل
بآنچه بهم رسد باید قناعت کرد و از حلال اگر کم بهم رسد بر خود مشقت میباید گذاشت و در این صورت
ترک لذتها کردن و جامهای درشت و کهنه پوشیدن خوبست که متوجه حرام نباید شد و اگر خدا وسعت
و فراخی در روزی او دهد بعد از ادای حقوق واجبه الهی توسعه بر خود و عیال و مومنان و اعانت فقرا و
مساکین باید کرد و در همه باب وسط را رعایت میباید کرد که آنقدر بفقرا ندهد که خود محتاج شود و زیاده
از قدر ضرورت خود هم نگاه ندارد و آنچه را نگاه دارد هم تعلق بآن نداشته باشد و روزی خود را منحصر
در آن نداند و از برای خود صرف کند بر عیال تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند بمومنان و جامهای
نفیس بپوشد و بپوشاند اما بقدری که بحد اسراف نرسد اما اگر قدری از مال داشته باشد که بآن طعام لذیذی تواند
خرید و فقیری از آن محتاج داند و خود بقلیلی قناعت کند و زیادتی آن را بایشان بدهد ایثار کرده است و ایثار درجه
مقربان است و حاصل آنست که اصل ترک لذتها را فی نفسه کمال دانستن خوب نیست که در مجلسی وارد شوند
و بطعام لذیذی ایشان را دعوت نماید نخورند که ما ریاضت میکشیم و اینها را نمیخوریم این مذموم است اما اگر
برای تقرب بخیری یا اعانت مومنی بر خود تنگ گیرد خوبست و هم چنین در مرکب و خانه و غیر اینها از احتیاجات
این کس چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و دید

آنحضرت جامه در سفیدی و نزاکت پوشیده مانند پرده که در زیر پوست تخم میباشد سفیان گفت که این جامه
جامه تو نیست که پوشیده و جامه باین نظافت نمیباید بپوشی حضرت فرمود که بشنو از من و آنچه میگویم
حفظ کن که در دنیا و آخرت از برای تو خوبست اگر بر سنت پیغمبر بمیری و ترک بدعتها بکنی بدانکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار بود و این بود که باین نحو که شنیده
سلوک میکرد اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی در روزی بهم رسد سزاوارترین مردم بصرف کردن نعمتهای او
نیکوکارانند نه فجار و بدان و مومنانند نه فاسقان و مسلمانانند نه کافران پس چرا جامه مرا انکار
کردی ای ثوری والله که با این لباس و احوال که از من می بینی از صبح روزی که خود را شناخته ام هیچ صبح و
شامی بر من نگذشته است که خدا را در من حقی مانده باشد که نداده باشم و بمصرفش صرف نکرده باشم چون
سفیان رفت جمعی دیگر از صوفیه آن زمان که اظهار زهد میکردند و مردم را به ترک دنیا و درشت پوشی میخواندند
چون شنیدند که سفیان از جواب حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت آمدند و گفتند که سفیان
جواب ترا در خاطر نداشت که بگوید و عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای خود را بیان کنید گفتند
که حجت ما از کتاب خداست حضرت فرمود که بگویید کتاب خدا سزاوارتر است بعمل کردن گفتند که
خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ که ترجمه اش اینست که و اختیار میکنند و ترجیح
می دهند دیگران را بر نفس خود و از خود و از خود باز میگیرند و بایشان میدهند هر چند ایشان را نهایت فقر و احتیاج
هست آن چیزی که ایثار میکنند هر که نگاهداشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل ایشان
رستگارانند پس خدا مدح کرده است ایثار او در جای دیگر میفرماید که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ
مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا که ترجمه اش این است که میخورانند طعام را بدوستی خدا یا با دوستی طعام
و احتیاج بآن بمسکین بی چیز و یتیم بی پدر و کسی که در جنگ اسیر کرده اند و گفتند که ما در حجت بتو
همین اکتفا میکنیم حضرت فرمود که ای گروه آیا شما علم دارید بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و متشابه قرآن

که هر که گمراه و هلاک شده است ازین امت بسبب این جهالت شده است گفتند بعضی را میدانیم اما همه را
نمیدانیم حضرت فرمود که باین سبب گمراه شده اید و همچنین است احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد و شما نمیدانید پس آنچه گفتید که خدا جمعی را بایثار مدح کرده است
اول جایز و حلال بود و هنوز ایشان را منع نکرده بود و بکرده خود مثاب شدند و در آخر خدا ایشان را نهی
از آن فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت مصلحت ایشان تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند و در
میان عیال اطفال و مردان پیر و زنان پیر هستند که بر گرسنگی صبر نمیتوانند کرد پس اگر من گرده نان خود را
ایثار کنم و دیگر چیزی نداشته باشم ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد لهذا حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پنج خرما یا پنج قرص نان یا پنج درهم یا دینار که آدمی داشته باشد بهترین
آنها آنست که صرف پدر و مادر شود و دوم را صرف عیال بکند و سیم را صرف خویشان فقیر خود بکند و
چهارم را صرف همسایگان فقیر خود بکند و پنجم را در راه خدا صرف کند و این پنجم ثوابش از آنها کمتر است
و منقولست که یکی از انصار فوت شد و در وقت مردن پنج غلام یا شش غلام داشت آزاد کرده بود
و بغیر از ایشان چیزی را مالک نبود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مرا خبر میکردند نمیگذاشتم که
او را در میان مسلمانان دفن کنند که اطفال صغیر خود را محتاج بگدایی کرده است و پدرم فرمود که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود که نفقه اول ابتدا بعیال خود کن و بعد از آن هر که نزدیکتر باشد
و آنچه خدا در قرآن برخلاف آن آیات فرموده است که ناسخ آنها کرده است این آیت است که وَالَّذِينَ
إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا که ترجمه اش این است که آنجماعتی
که نفقه می دهند و مال را صرف میکنند اسراف نمیکنند که در زیادتی از حد اعتدال بدر روند و تنگ نمیگیرند
در میان این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی میدارند پس نمی بینید که خدا در این آیه بخلاف آنچه
شما مردم را امر میفرمایید مدح کرده است و آنچه شما میگویید اسراف شمرده است و در بسیاری جای از
قرآن فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد پس مردم را از اسراف و تقتیر هر دو

نبی فرموده است پس باید که آنچه فضل دارد بدهد و بعد از آن دعا کند که خدا او را روزی دهد خدا دعاش را
مستجاب نکند موافق آن حدیث که از پیغمبر صلی الله علیه و آله بما رسیده است که چند صنف از امت
من هستند که دعای ایشان مستجاب نمیشود شخصی که بر پدر و مادر خود نفرین کند و شخصی که مالی بکسی دهد
و گواهی نگیرد و مال را ابرد و بر او نفرین کند و شخصی که بر زن خود نفرین کند و شخصی که در خانه خود نشسته
باشد و دعا کند که خداوندا مرا روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خداوند عالمیان میگوید ای
بنده من ترا راه داده ام بطلب روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا و جوارح صحیح بتو داده ام
بایست که برای متابعت من و فرموده من طلب میکردی که اگر مصلحت میدانستم در روزی تو
وسعت میدادم و اگر صلاح میدانستم بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی و شخصی که خدا مال
بسیار او را روزی کند و او همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده حق تعالی در جواب او میفرماید
که من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی حال اگر ترا از اسراف منع کرده
بودم و شخصی که نفرین بر خویشان خود کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید این
سبب که روزی نزد آنحضرت یک اوقیه طلا که چهل مثقال باشد بهم رسید و پیش از شب همه را تصدق فرمودند
و چون صبح شد هیچ چیز نزد آنحضرت نماند سائلی آمد و سوال کرد و چون حضرت چیزی نداشتند که باو بدهند
ملامت کرد حضرت را و حضرت ازین حال آزرده و مغموم شدند که چیزی بآن سایل نتوانستند داد و چون
رحیم و مهربان بودند پس حق تعالی آنحضرت را تعلیم و تادیب فرمود که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى
عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا که ترجمه ظاهرش این است که دست خود را
در گردن خود مبند که هیچ صرف ننمایی و مگشای دست خود را تمام گشودنی که اسراف کنی و همه را صرف نمایی
بنشینی ملامت کرده شده و درمانده و محتاج یعنی که مردمان از تو سوال مینمایند و ترا معذور نمیدارند پس
اگر تمام مال خود را ادا دهی دیگر انفاق نمیتوانی کرد پس این احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که شنیدی
قرآن تصدیق آن میکند و اهل قرآن که عالم بعلوم قرآنند تصدیق آن مینمایند و ابوبکر که شما باو اعتقاد

دارید در وقت

دارید در وقت مردن گفت که خمس مال وصیت میکنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابوذر غفاری
که فضل و زهد ایشان را میدانید اما سلمان چون وظیفه مقرر باو میرسید قوت سال خود را برمیداشت و زیاد
را در راه خدا میداد باو میگفتند که تو با این زهد چنین میکنی گاه باشد که امروز یا فردا بمیری میگفت
که چنانچه احتمال مردن هست احتمال زیستن هم هست ای جاهلان مگر نمیدانید که آدمی اگر قوت خود را
نداشته باشد نفس با او معارضه مینماید و اضطراب مینماید و چون قوت را ضبط کرد اطمینان بهم میرسد
و اما ابوذر پس او شتران و گوسفندان داشت و شیر ایشان را میدوشید و معاش میکرد و در هنگامی
که مردمش گوشت میخواستند یا مهمان برو وارد میشد یکی از آنها را میکشت و اگر میدید که جماعتی با او در
یک آب میبودند و فقیرند از شتر و گوسفند آنقدر میکشت که آن جماعت را کافی باشد و از برای خود مثل
حصه یکی از ایشان برمیداشت آیا ازین دو بزرگ که زاهدتر است و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در شان ایشان فرمود آنچه فرمود باز زهد چنین نکردند که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای
گروه که من از پدرم شنیدم که از پدران خود روایت میکرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی فرمود
که از هیچ چیز آنقدر تعجب نمیکنم که از حال مومن تعجب دارم که اگر در دار دنیا بدنش را بمقراض ببرند از برای او خیر است
و اگر پادشاه مغرب و مشرق عالم باشد که از برای او خیر است و هرچه خدا نسبت باو میکند از برای او خیر است
پس حضرت صادق علیه السلام بعد از چند حجت دیگر فرمودند که پس چه اید که بد مذهبی اختیار کرده اید و مردم را
بآن میخوانید بسبب نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث آنحضرت که کتاب خدا تصدیق آنها
میکند و آن احادیث را رد میکنید بجهالت و نظر در غرایب قرآن نمیتوانید و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه
امر و نهی قرآن را نمیدانید ای گروه چرا نظر در حال حضرت سلیمان علیه السلام نمی کنید که پادشاهی طلبید که
از برای کسی بعد از و سزاوار نباشد و خدا باو کرامت فرمود و حق میگفت و عمل بحق میکرد و خدا او را
از مومنان او را برین امر عیب نکردند پیش از و داود پیغمبر آن پادشاهی و سلطنت داشت و حضرت یوسف
علیه السلام پادشاهی مصر تا یمن داشت و عمل بحق میکرد و هیچکس او را مذمت نکرد و ذوالقرنین بنده بود که خدا

را دوست میداشت و خدا او را دوست میداشت و اسباب را برای او میسر گردانید و پادشاهی
مشرق و مغرب را باو داد و حق میگفت و عمل بحق میکرد و هیچکس او را برین پادشاهی عیب نکرد
پس ای گروه عمل نمایید بآداب الهی که برای مومنان مقرر فرموده است و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید و آنچه بر شما
مشتبه است بگذارید که علم بر آن ندارید و علم را باهلش رد کنید و بنادانی اعتراف نمایید تا ماجور گردیده
نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را و حلال و حرام الهی را یاد گیرید
که شما را این علم بخدا نزدیک میگرداند و از جهل دور میگرداند و جهالت را باهلش واگذارید که اهلش
بسیارند و اهل علم کم اند و خدا فرموده است که بالاتر از صاحب علم دانایی هست و در حدیث دیگر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چه نیکو یاور است بر پرهیزکاری خدا توانگری
و غنا و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خیری نیست در کسی که نخواهد که مال از حلال جمع نماید که روی
خود را از مذلت سوال نگاهدارد و قرض خود را ادا نماید و رحم و خویشان را اعانت نماید و فرمود که چه نیکو
یاور است دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که روزی محمد بن
المنکدر به پدرم برخورد در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی و آنحضرت مرطوب و سنگین
بودند و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند در خاطر گذرانید که سبحان الله مردی پیری از پیران قریش
درین ساعت با این حال و مشقت طلب دنیا میکند میروم که او را موعظه کنم پس گفت نزدیک آمدم
و سلام کردم جواب فرمود و عرق از آنحضرت میریخت گفتم تو پیری از پیران قریش و درچنین وقتی با چنین
حالی بطلب دنیا بیرون آمده اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود که اگر اجل درین حال
برسد در حالی رسیده خواهد بود که بطاعتی از طاعتهای الهی مشغولم و کار میکنم که خود و عیال خود را از تو و دیگران
مستغنی میکنم من در وقتی باید که از مرگ بترسم که در معصیتی الهی باشم پس گفت راست میفرمایی من خواستم
ترا موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت
امیرالمومنین علیه السلام به بیل کار میکرد و زمینها را آبادان میکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هسته خرما بدهان

میبرد و تر میکرد

میبرد و تر میکرد و در زمین میکشت همان ساعت سبز میشد و امیرالمومنین علیه السلام هزار بنده از
کد یمین خود آزاد فرمود و بسند معتبر از اسباط بن سالم منقول است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام
رفتم از احوال عمر بن مسلم سوال نمود گفتم صالح است و خوب است اما ترک تجارت کرده است حضرت
سه مرتبه فرمودند که کار شیطان است مگر نمیدانید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تجارت فرمود
و قافله از شام آمده بود متاع ایشان را خرید و آنقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا نمود و بر خویشان
قسمت فرمود خدا میفرماید که مردانی که غافل نمیگرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة
و دادن زکوة و علمای اهل سنت قصه خوانان میگویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند دروغ میگویند
تجارت میکردند اما نماز را ترک نمیکردند در وقت فضیلت و چنین کسی افضل است از کسی که نماز حاضر
شود و تجارت نکند و بسند معتبر منقول است که عمر بن یزید بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که
شخصی هست میگوید که در خانه خود می نشینم و نماز میکنم و روزه میدارم و عبادت پروردگار خود میکنم و روزی
البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از سه نفر است که دعای ایشان مستجاب نیست و بسند معتبر از معلی
بن خنیس مرویست که حضرت صادق علیه السلام از احوال شخصی سوال فرمود گفتند پریشان است گفت در چه
کار مشغول است گفتند در خانه مشغول عبادت است فرمود که قوتش از کجاست گفتند برادران مومنش باو
میرسانند فرمود که آنهایی که او را قوت میدهند عبادت ایشان بهتر است از او که در خانه عبادت میکند
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که طلب دنیا میکند از برای اینکه محتاج بسوال نباشد و بر اهل خود
توسعه نماید و مهربانی بهمسایگان بکند در روز قیامت که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده
باشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عبادت هفتاد جزو است و بهترین جزوهایش طلب حلال است
و منقول است که سدیر صراف بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که بر آدمی در طلب روزی چه چیز لازم است
فرمود که چون در دکان را گشودی و متاع خود را پهن کردی آنچه بر تو لازم است بجا آورده

لمعه ششم در بیان زینت ملبوسات فاخر و اسبان و خانه‌های نفیس و امثال اینها است

کلینی بسند معتبر از حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست و جمال و زینت را
دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده اش ظاهر باشد و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هرگاه خدا انعامی کرامت فرماید به بنده و پس آن نعمت اظهار کرداند
خود را آن پیرایه ملائکه میگویند که او دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده است و اگر
ظاهر نکند گویند که دشمن خداست و تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دو جامه می پوشیدند در تابستان که پانصد درهم قیمت آنها بود
و بسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و جبه
خزی پوشیده بودم و کلاهی خزی بر سر داشتم پس گفتم که فدایت گردم جبه و کلاه من از خز است چه
میفرمایید فرمود که قصوری ندارد گفتم اگر تار آن ابریشم باشد چون است فرمود که قصوری ندارد و فرمود
که چون که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند جبه خزی پوشیده بودند و آنگاه فرمود که عبدالله
عباس را چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نزد خوارج فرستادند که بر ایشان حجت تمام کند
عبدالله بهترین جامهای خود را پوشید و به بهترین اسبان سوار شد و رفت در برابر ایشان ایستاد آن
خارجیان گفتند که یا ابن عباس تو بهترین ما ما بودی حالا جامه جباران را پوشیده و بر اسبان ایشان
سوار شده عبدالله بر ایشان این آیه را خواند که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات
من الرزق بگو ای محمد که حرام گردانیده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده است و خلق
فرموده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس حضرت فرمود که بپوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکو
و جمال و زینت را دوست میدارد اما باید که از حلال باشد و بسند معتبر روایت کرده است که سفیان
ثوری در مسجد الحرام میگذشت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید که جامهای نفیس با قیمت پوشیده است
گفت والله که میروم و او را بر پوشیدن این جامها سرزنش میکنم پس بنزدیک حضرت آمد و گفت ای
یابن رسول الله پیغمبر مثل این جامها نپوشیده و علی بن ابی طالب و هیچیک از پدرانت چنین لباسی نپوشیدند

حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود لهذا بر خود تنگ
میگرفتند و بعد از آن وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا بصرف کردن نیکوکارانند پس این آیه را
خواندند که قل من حرم زینة الله پس ما سزاوارتریم از دیگران بآنها بعد از آن فرمود که ای ثوری
این جامهها که می بینی از برای لذت نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد از آن دست سفیان را
گرفتند و به نزد خود کشیدند و جامه که بر بالای پوشیده بودند دور کردند و باو نمودند جامه را که ملاصق
بدن ایشان بود و جامه بسیار گنده بود فرمودند که این جامه گنده را برای خود پوشیده ام و آن جامه نفیس را برای
زینت مردم پس دست را انداختند و جامه گنده که سفیان بر بالای جامها پوشیده بود دور کردند
جامه ملاصق بدنش بسیار نرم بود فرمود که این جامه بالا را تو برای ریای مردم پوشیده و جامه نفیس را
برای لذت نفس در زیر پوشیده و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که من
روزی در طواف بودم ناگاه دیدم که کسی جامه مرا میکشد چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت
ای جعفر تو مثل این جامهها را میپوشی در چنین مکانی با آن ربطی که با علی بن ابی طالب علیه السلام
داری گفتم این جامه قرقبی است یعنی جامه کتان که از مصر می آورند و بیک دینار خریده ام و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در زمانی بود که هرچه میپوشید در آن زمان میتوانست کرد که در این زمان نمیتوان
کرد اگر در این زمان مثل آن جامها بپوشم میگویند که مرائی است مثل عباد و منقولست از عبدالله بن
القداح که حضرت صادق علیه السلام تکیه بر من یا پدرم فرموده بودند و در آن حال عباد بن کثیر آمد و حضرت
دو جامه نیکو از جامهای مرو پوشیده بودند عباد گفت تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوک دیگری داشتند
این جامهای با زینت چیست که پوشیده اگر از این پستتر جامها بپوشی بهتر است حضرت فرمود که وای
بر تو ای عباد که حرام کرده است زینتها را که خدا برای بندگانش خلق فرموده است و روزیهای نیکو و پاکیزه را
خدا چون نعمتی به بنده کرامت میفرماید دوست میدارد که اثر آن نعمت را بر آن شخص ببیند و هیچ قصوری
ندارد این زینت وای بر تو ای عباد من پاره تن پیغمبرم مرا آزار مده و عباد دو عبای گنده پوشیده بود

و منقولست از حماد بن عثمان که نزد حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی بآنحضرت عرض نمود که
که شما فرمودید که علی بن ابی طالب جامهای درشت میپوشیدند و پیراهنی بچهار درهم میخریدند و می بینیم
شما جامهای نیکو میپوشید حضرت فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام در زمانی بود که آن جامه نمینمود و اگر
در چنین زمانی میپوشیدند با آن جامه مشهور میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمان است
اما چون حضرت صاحب الامر علیه السلام ظهور خواهد کرد جامه را بروش امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد
پوشید و بسیرت آنحضرت عمل خواهد کرد و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است
که حضرت امام رضا علیه السلام از من پرسیدند که چه میگویی در باب پوشیدن رختهای خشن و درشت
گفتم چنین شنیده ام که پیشتر میپوشیده اند و شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جامه نو را
در آب و میبرده اند و میپوشیده اند حضرت فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
جبه خزی بپانصد درهم میخریدند و میپوشیدند و ردای خزی بپنجاه درهم میخریدند و زمستان در آنها را
میگذرانیدند و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند و بعد از آن این آیه را
خواندند که قل من حرم زینة الله تا آخر آیه و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حساب نمیکند طعامی که میخورد و جامه که
میپوشد و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود
که خدا زینت را دوست میدارد و از بد حالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که اثر نعمت
خود را بر بنده ببیند کسی پرسید که چگونه نعمت را اظهار کند فرمودند که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی خوش
بر خود بریزد و خانه خود را نیکو دارد و ساحت خانه را جاروب کند حتی آنکه چراغ پیش از غروب آفتاب
افروختن فقر را برطرف میکند و روزی را زیاده میگرداند و کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت
کرده اند که در بصره ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حال برادرش عاصم بن زیاد را
که عبا پوشیده و جامهای نرم ملایم را ترک کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش بسبب این بسیار

مغموم و محزونند حضرت او را طلبیدند و چون بیامد رو ترش کردند و فرمودند ای دشمن نفس خود شیطان
ترا حیران کرده آیا حیا از اهل خود نکردی آیا رحم بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا
چیزهای طیبه را بر تو حلال کرده است و کراهت دارد که تو از آنها بهره بری و منتفع شوی تو نزد
خدا از آن پستتری که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که والارض وضعها للانام
فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام که ترجمه اش اینست که زمین را خلق فرمود و مقرر گردانید از برای
انتفاع مردمان و در زمین انواع میوهها و خرماها که شکوفشان در میان غلافها حاصل میشود و آیا نفرموده است
که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و فرموده است که یخرج منهما اللؤلؤ و
المرجان پس اول بمیوهها و خلق آنها بر خلایق منت نهاده و در ثانی بدریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون
می آید منت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بالفعل اظهار کردن و صرف نمودن
نزد خدا محبوبتر است از بیان کردن بقول و حال آنکه فرموده است که واما بنعمة ربک فحدث حدیث
کن نعمتهای پروردگارت و بیان کن آنها را پس عاصم گفت یا امیرالمؤمنین تو چرا در خوردنیها اکتفا
کرده بر طعامهای ناگوار و در پوشش بر جامهای گنده حضرت فرمودند که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده
بر امامان حق که خود را بضعیفان و فقیران بسنجند و بروش ایشان سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زور
نیاورد و چون امام خود را بمثل حال خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عبا را انداخت و جامهای
نرم ملایم پوشید و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق علیه السلام گفت
که اگر خلافت با شما باشد برفاهیت تعیش خواهیم کرد حضرت فرمودند هیهات هیهات ای معلی اگر با ما باشد مدار ما
و تدبیر در شب با عبادت در شب و سیاحت و حرکت در روز جهاد خواهد بود و پوشش با جامهای درشت
و خورش با طعامهای غیر لذیذ خواهد بود پس خلافت ظاهر را از ما غصب کرده اند و گمانشان اینست که بر ما
ستم کرده اند ما را برفاهیت انداخته اند ای عزیز بدانکه احادیث درین باب بسیار است و احادیث
بسیار تر در باب فضل سواری اسبان نفیس و نگاهداشتن غلامان و زینت ایشان واقع شده است تو اهاد

نیز در مدح فقر و فقرا و جامهای کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده است و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بر الاغ سوار میشدند و جامهای زبون میپوشیدند اگر بصیرتی داری از این اخباری
که نقل شد و از معارضات و گفتگوها که در میان ائمه علیهم السلام و صوفیه از زمانهای ایشان شده است استخراجی بنمائی
و میدانی که اصل انهار الکمال دانستن و مقید بانها بودن خوب نیست و هم چنین مقید بر شتها بودن خوب نیست
بلکه اگر خدا توسعه دهد توسعه بر خود و مؤمنان خوبست و اگر فقیر باشد بفقر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه
پوشی پروا نداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد و آنچه حاضر باشد بخورد و همه را از جانب خدا داند
و اگر خواهد تکبر را علاج کند و گاهی برای آن رختهای زبون بپوشد خوبست اما در صورتی که این
زبون باعث زیادتی تکبر او نشود مثلا در زمانی که اعتبار در شال پوشی باشد علاج تکبر بترک شال پوشی است
و در صدر اسلام که نخوت و عصبیت باب بود و این چیزها را اعتبار نمیکردند تواضع و فروتنی در شال پوشی و کهنه
پوشی بود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آخر این وصیت باین معنی اشعار فرموده است که
ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی بهم خواهند رسید که در زمستان و تابستان پشم بپوشند و باین سبب خود را
افضل از دیگران دانند پس ایشانرا لعنت میکنند ملائکه آسمانها و ملائکه زمین و عقل نیز حکم میکند که بنده
میباید که فرمان بردار باشد اگر خز و پرنیان آقا از برایش بفرستد بپوشد و اگر شال بفرستد بپوشد و از
هر دو حال از آقا راضی باشد و بیان خوبی و بدی پشم پوشیدن در ضمن بیان آن فقره شریفه که در آخر حدیث
می آید انشاء الله تعالی خواهد شد **لمعهٔ هفتم در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوی خوش کردن است**
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که شستن سر رفع کثافت و چرک میکند و درد
چشم را دور میکند و شستن جامه غم و حزن را برطرف میکند و پاکیزگی است برای نماز و فرمود که خود را
باب پاکیزه کنید از بویهای بدی که مردم از آن متأذی میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود
باشید و باحوال خود بپردازید بدرستی که خدا دشمن میدارد از بندگان قاذوره را که کثیف و بدبوی را
که در پهلوی او هر کس بنشیند از و متأذی شود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سزاوار نیست که آدمی

هر روز بوی خوش

هر روز بوی خوش کند اگر قادر نباشد یک روز بکند و یک روز ترک کند و اگر قادر نباشد در هر جمعه یکبار بکند
و این را البته ترک نکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا را حقی لازمی هست بر هر بالغی که
در هر جمعه شارب و ناخن بگیرد و بقدری از بوی خوش خود را خوشبو کند و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که بوی خوش از اخلاق پیغمبران است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بوی خوش باعث
قوت دل است و فرمود که یک نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرمود که آنچه
که در بوی خوش صرف میشود اسراف نیست و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاده از طعام
مال صرف میکردند و احادیث در فضیلت طیب و انواع آن و فضل روغنهای خوش بو بر بدن مالیدن
بسیار است و درین رساله بهمین اکتفا می‌نمائیم **لمعهٔ هشتم در مدح مطعومات لذیذه و مذمت
ترک گوشت و حیوانی نمودن است** بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر یافت کلینی و غیر او بسندهای
معتبر از حضرت رسول و ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که سید و بهترین طعامهای دنیا و آخرت
گوشت است و بسند معتبر از عبد الاعلی منقول است که بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که از ما
بما رسیده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی دشمن میدارد خانه پر گوشت را حضرت فرمود
که دروغ میگویند حضرت مذمت گوشت نفرموده است مذمت خانه کرد که در آنجا گوشت مردم را
بغیبت میخورند و پدرم گوشت را دوست میداشت و بسیار تناول میفرمود روزی که فوت شد در آستین
ام ولدش سی درهم بود که برای گوشت خریدن باو داده بود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که گوشت خوردن در بدن گوشت میرویاند و کسی که چهل روز گوشت خوردن را ترک نماید بدخلق میشود
و هر که بدخلق شود اذان در گوشش بگوئید و در حدیث دیگر فرمود که اذان در گوش راستش بگوئید و در
حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ما گروه انبیا گوشت را دوست میداریم
و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که چهل روز او را گوشت میسر نشود قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا مینماید و منقول است

در بوی خوش

که پیغمبری از پیغمبران بخدا از ضعف شکایت کرد وحی آمد که گوشت با شیر بخور و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در نامه که باهل مصر نوشته در هنگامی که محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان
میفرستادند بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان و پرهیزکاران و استدلال بآیات بسیار بر اینکه خدا
بسبب تقوی در دنیا با ایشان نعمتها کرامت میفرماید و در آخرت ایشانرا حساب نمیکند بر آنها
فرموده اند که ای بندگان خدا متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و آخرت را و شریکند با اهل دنیا در دنیای ایشان
و اهل دنیا با ایشان در آخرت شریک نیستند خدا برای متقیان حلال گردانیده است آنچه برای ایشان
کافی باشد و غنی گردانید ایشانرا از دیگران چنانچه فرموده است که بگو ای محمد که کیست که حرام گردانیده است
زینت و آرایشی را که خدا بیرون آورده است برای بندگان خود و کیست که حرام کرده است روزیهای
پاکیزه را بگو این زینت و روزیهای طیب برای آنجماعتی است که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا
و کفار و فجار در طیبت شریک ایشانند و جمیع آنها خالص است برای مؤمنان در روز قیامت
و مخصوص ایشان است و در آن نشأه غیر ایشان با ایشان شریک نیستند چنین تفصیل میکنیم
و بیان مینمائیم آیات خود را برای گروهی که عالمند و می فهمند بعد از ذکر این آیه حضرت فرمود که متقیان
ساکن شدند در دنیا به بهترین مسکنی و خوردند بهترین خوردنیها را و شریک شدند با اهل دنیا در دنیای
ایشان پس خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را که ایشان میخوردند و آشامیدند شربتهای پاکیزه را
که ایشان می آشامیدند و پوشیدند بهترین جامها را که ایشان میپوشیدند و ساکن شدند در بهترین
مسکنها که ایشان ساکن میشدند و تزویج کردند بهترین زنان او سوار شدند بهترین مرکوبات و اسبان را
و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند و در قیامت ایشان همسایگان رحمت الهی خواهند بود و آنچه
از خدا طلبند با ایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ طلب ایشانرا رد نخواهد نمود و لذتهای دنیا هیچ
لذت ایشانرا کم نخواهد کرد ای بندگان خدا بسوی چنین امری مشتاق باشید و از طلب آن نمائید
که آن تقوی و پرهیزکاری از مهمات خدا است و موجب این سعادتها است و بدانکه در مدح

و انواع میوه‌ها

و انواع میوه‌ها و اصناف گوشتها و سایر مأکولات و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار وارد شده است
اما کم خوردن بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن که آدمی سنگین شود و از عبادت
باز ماند و آنکه با سیری طعام خورده شود و حریص در آنها بودن و عمر شریف خود را هم صرف تحصیل آنها
نمودن بد است اما بترک آنها بودن هم خوب نیست و ترک طعامهای مقوی نمودن که بدن و
عقل و قوی ضعیف شود خوب نیست زیرا که بدن آلت و مطیهٔ نفس است در جمیع اعمال و تحصیل کمال
و بدنی که ضعیف شد نفس معطل میشود بلکه در عبادات هم بر بدن زور نمیباید آورد که بسیار ضعیف شود
مثل آنکه شخصی در سفر اسبی داشته باشد اگر روزی پنج فرسخ او را راه برد و در بعضی منازل هم توقفی
برای قوت آن بکند و چیزهای مقوی باو بخوراند او را بمنزل میرساند و اگر در یکروز او را سی فرسخ یا چهل
فرسخ براند در همان روز از کار میماند و بمنزل نمیرسد چنانچه بسند معتبر از صادق علیه السلام منقول است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این دین متین و محکم است پس سیر کنید و قطع مسافت آن نمائید
برفق و مدارا و بسیار بار عبادت بر مردم سنگین مکنید که عبادت خدا را مکروه طبع بندگان خدا
کنید پس از باب کسی مباشید که آنقدر مرکوب خود را براند که باز ماند نه سفر را قطع کرده باشد و نه مرکوب را
باقی گذاشته باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که عبادت خدا را مکروه نفس خود مکنید و در
حدیث دیگر فرمود که پدرم روزی بر من گذشت در اوایل سن من در طواف بودم و بسیار جهد و مشقت
در عبادت میکشیدم و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزند خدا بنده‌ای را که دوست میدارد او را داخل
بهشت میکند و باندک عملی از او راضی میشود و درین باب احادیث بسیار است و ایضا باید عقل را ضعیف
و ضعیف نکنند بترک حیوانی و مثل آنها زیرا که مدار تمیز امور بر عقل است و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل
باطل را میخورند چنانچه در احادیث ترک گوشت اشعار باین بود و ظاهر است که شیطان این عبادت ترک گوشت
و حیوانی را که مخالف طریقهٔ شریعت است از برای همین بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است که چون
چهل روز در سوراخ نشستند و عقل و قوی را ضعیف کردند اوهام و خیالات بر عقل ایشان مستولی میشود و از

راه وهم و خیال ایشان نمی‌رسد از بابت کسی که بمرض برسام مبتلا شده باشد و باعتبار ضعف عقل
گمان میکنند که کمالی است و آنچه بر ایشان گفته است چون پیوسته در آن سوراخ تاریک این معنی
در نظر ایشان است بتدریج باز دیا قوت وهمی و ضعف عقل حالی ایشان میشود و بیرون کراهند
اگر بر میگوید که درویش پنج مرتبه بعرش رفتم تصدیقش میکنند بدون بینه و برهانی و اینها هم از ضعف
عقل است و بدانکه حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که در چهل صباح عمل خود را از
برای خدا خالص کند خدا چشمهای حکمت را از دلش بر زبانش جاری گرداند و در حدیث دیگر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص گرداند تا چنین فرمود که هر
نیکو عبادت را ادا کند در چهل روز خدا او را زاهد گرداند در دنیا و او را بدرد و دوای دنیا بینا گرداند و حکمت را
در دل او جا دهد و زبان او را بالحکمت گویا گرداند بعد از آن حضرت آیه خواندند که ترجمه اش اینست که آنانی
که گوساله را خدای خود اخذ کردند عنقریب بایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار ایشان
و خواری در زندگانی دنیا و چنین جزا میدهیم جماعتی را که افترا بر خدا می بندند پس فرمود که هر صاحب بدعتی را
که می بینی البته ذلیل و بی مقدار است و صاحبان بدعت از روی جهالت این دو حدیث را حجت خود
کرده اند بر اهل حق و نمیدانند که هیچ دخلی بمطلب ایشان ندارد زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی اخلاص
عمل آنست که از ثواب یا عمل را پاک گردانند و سعی کنند که آنچه از و صادر شود از اعمال و افعال و اقوال او
همه موافق رضای الهی باشد و نیت او در آن عملها مشوب بغرضهای فاسد نباشد بلکه عملهای مباح را هم عبادت
کند مثل اگر به بیت الخلا رود با خود نیت را خالص کند و برای این برود که در وقت عبادت پاکیزه باشد و دعا
با حضور قلب کند و باین نیت آن عمل عبادت میشود اگر در نیت صادق باشد و اگر ببازار رود برای این رود
که خدا فرموده است که ببازار روم و طلب روزی بکنم برای فرموده خدا میروم و همچنین در جمیع کارها اخلاص
از برای خدا بکند و اگر کسی بدعتی را از برای خدا بکند خدا از او و از کار او بیزار است پس اول باید دانست که کدام
کار را خدا میخواهد و آخر آن کار را از برای خدا کرد و در فصلهای پیش این معنی را واضح ساختیم پس تقیط چهل روز

بچه کاران

بچه کاران صاحب بدعت می آید چه ظاهر است که اگر کسی چهل روز ورزش کشتی بکند داخل این حدیث
نخواهد بود و حضرت در آخر حدیث دویم که مذمت بدعت فرموده اند اشعار با همین معنی نموده اند بعد از آن
معنی که از اخلاص بر تو بیان کردیم میدانی که باین حال بودن چه بسیار دشوار است و ظاهر است که کسی که
باین سعادت فایز شود که از روی علم و دانایی عملش را برای خدا خالص گرداند و بدعت در اعمال او نباشد
چشمهای حکمت بر زبانش جاری میشود و اگر بر وفق بدعت عمل کند چشمهای ضلالت بر زبانش جاری
میشود از جانب شیطان که عالم را گمراه کند و اگر نه در میان اهل حق همیشه عباد و زهاد بوده اند و ایشان را
داخل صوفیه نمی شمرده اند چون بر طریقه حق مستقیم بوده اند و راه قرب و عبادت و مناجات و
بندگی خدا را دانسته اند مانند سلطان العلماء المحققین و برهان الاصفیاء الکاملین شیخ صفی الدین
و سید الفاضل ابن طاووس و زبدة المتعبدین ابن فهد حلی و شهید سعادتمند شیخ زین الدین رضوان الله
علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت و عبادت و بندگی بقانون شریعت مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله داشته اند و بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق
بوده اند و علوم حقه را درس میگفته و بدعتی از ایشان نقل نکرده اند لهذا املا و مناجات و تسبیحات هیچیک از
ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته با آنکه از آفتاب مشهورتر بوده اند و از آثار و اولاد
و امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردیده و تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن
و در ترویج دین ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم سعیها کردند و جان خود را در راه دین بذل کرده اند و
جماعت دیگر از صوفیه باطل بر خلاف ایشان در خرابی دین سعیها کردند و شنیدی که سفیان ثوری و عباد
بصری و غیر ایشان از صوفیه با ائمه علیهم السلام چه معارضات کردند و بعد از عصر ائمه پیوسته با علمای شیعه
اثنا عشری معارضها و مجادلها میکرده اند و اکنون هم میکنند امید که خدا جمیع طالبان حق را براه حق هدایت
نماید بمحمد و آله الطاهرین **لمعه نهم در بیان حرمت غنا** بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی
نیست و شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمهم الله همه نقل اجماع کرده اند بر حرمتش و همه از مذهب شیعه

میدانند
معلوم بوده است حرمت غنا و در میان سنیان خلاف است بعضی از ایشان بلکه اکثری از ایشان حرام
و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی از علمای ایشان حلال دانسته اند و احادیث در باب حرمت آن
بسیار است و ظاهر بعضی از گناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح و سند حسن از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است در تفسیر آن آیه که حق تعالی مدح میفرماید جمعی را که حاضر نمیشوند
نزد قول زور یعنی گفتار باطل فرمود که مراد غنا است و بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که غنا از گناهانی است که خدا برآنها وعید آتش فرموده است و بعد از آن این آیه را خواندند که
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ که ترجمه اش اینست که از مردمان کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل و غافل کننده
از یاد خدا تا گمراه سازد مردم را از راه خدا بنادانی و استهزا می کند براه خدا و دین حق برای آن گروه
مهیا شده است عذابی خوار کننده و در حدیث دیگر وارد شده است که گناه کبیره آنست که خدا
وعید آتش بر آن کرده باشد پس معلوم میشود که غنا از گناهان کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حضرت فرمود که غنا داخل است در آنچه خدا فرموده است و من الناس من یشتری
لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خانه
که در آن غنا می کنند ایمن نیست آن خانه از نزول بلاهای دردناک و دعا در آنجا مستجاب نمیشود و ملک
داخل آن خانه نمیگردد و بسند صحیح مرویست که ریان ابن الصلت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که هشام
بن ابراهیم از شما نقل میکند که شما رخصت فرموده اید در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ میگوید آن
زندیق او از من پرسید من با و گفتم که شخصی از امام محمد باقر سؤال نمود از غنا حضرت فرمود که اگر حق و باطل
متمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود آن شخص گفت که در طرف باطل فرمود که درست حکم کردی و بسند معتبر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت بسوی اهل آن
مجلس نمیکند و غنا داخل است در آن آیه که ومن الناس من یشتری لهو الحدیث و بسند صحیح از مسعدة

بن زیاد منقول

بن زیاد منقول است که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی عرض نمود که پدر و مادرم
فدای تو باد من داخل بیت الخلا می شوم و همسایگان دارم که ایشان کنیزکان دارند که غنا میکنند
و عود می نوازند و بسیار من طول میدهم نشستن را از برای استماع آواز ایشان حضرت فرمود که چنین
مکن آن شخص گفت من برای این نمیروم همین شنیدنی است که بگوش خود میشنوم حضرت فرمود که تو هرگز
نشنیده که خدا میفرماید که گوش و چشم و دل از همه ایشان سؤال خواهند کرد گفت والله که گویا هرگز این
آیه را نه از عربی شنیده بودم و نه از عجمی و بعد از این دیگر باین عمل عود نخواهم کرد و الحال استغفار و توبه
میکنم حضرت فرمود که برخیز و غسل بکن و نماز بکن که بر کار عظیمی مشغول بودی چه بسیار بد بود حال تو
اگر تو بر آن حال میمردی و خدا را شکر کن و از خدا طلب که توبه ات را قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها و
هر چه خدا آنها را نمیخواهد که خدا هر چیز را که قبیح است نمیخواهد و نهی فرموده است و قبیح را با اهلش بگذار که هر فعلی را
اهلی است که آن فعل مناسب ایشان و از حضرت صادق علیه السلام منقول است در تفسیر این آیه که
فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ اجتناب نمایید از رجس و پلیدی که آن
بتان است و اجتناب نمایید از قول زور و گفته باطل فرمود که مراد از قول زور غنا است و در حدیث
دیگر فرمود که غنا آشیانه نفاق است و در حدیث دیگر فرمود که از آنحضرت پرسیدند از غنا حضرت
فرمود که داخل خانه مشوید که خدا از اهل آنها اعراض فرموده و روی رحمت را از ایشان گردانیده است
و در حدیث دیگر فرمود که شنیدن لهو و غنا در دل میرویاند نفاق را چنانکه آب گیاه را میرویاند و در حدیث
دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بخوانید قرآن را بالحن عرب و صوت ایشان و احتراز
نمایید از لحنهای فسق و فجور و صاحبان گناهان کبیره بدرستی که بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع کنند
آواز خود را بقرآن مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت قرآن ایشان از گردن ایشان بالاتر نخواهد رفت
و دلهای ایشان برگشته و سرنگون است و دلهای جماعتی که کار ایشان خوش شان می آید نیز سرنگون است
و علی بن ابراهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای سلمان بیان

میفرمود خبرهای بدی را که در آخر الزمان بهم خواهد رسید و از علامات قیامت است از آنجمله فرمود که تغنی
بقرآن خواهند کرد و بعضی از آن غنا خواهند خواند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از خریدن کنیزکان
غناکننده فرمود که خریدن ایشان و فروختن ایشان حرام است و تعلیم کردن ایشان کفر است و گوش
کردن خوانندگی ایشان نفاق است و در حدیث دیگر فرمود که زن غناکننده ملعون است و هر که
کسبش را میخورد ملعون است و در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده است که از حضرت امام رضا
علیه السلام پرسیدند از شنیدن غنا حضرت فرمود که اهل حجاز جایز میدانند و آن باطل است و لهو است نشنیده اند
که خدا میفرماید در وصف جماعتی که بلغو میگذرند کریمانه و بزرگانه میگذرند و گوش نمیدهند و از حضرت امام رضا علیه السلام
بسند معتبر منقول است که هر که نفس خود را منزه گرداند از غنا و شنیدن آن در بهشت درختی است
که خدا بادها را امر میفرماید که آن درخت را حرکت دهند پس از آن صدای خوشی خواهد شنید که هرگز نشنیده باشد
و کسی که غنا شنیده باشد آنرا نخواهد شنید و علی بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است
که بحضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که سؤالی میخواهم بکنم و حیا مانع میشود آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمود
که در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت را امر میفرماید که میوزند و از درخت آنقدر نغمهای خوش
میسازند که خلایق بخوبی آن نغمها هرگز نشنیده باشند بعد از آن فرمود که این عوض و ثواب کسی است که ترک شنیدن
غنا در دنیا کرده باشد از ترس خدا و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که غنا مورث نفاق است و باعث فقر میشود و بسند دیگر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که بسیار
گوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانی است و بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردند از معنی قول زور که خدا از آن نهی فرموده است فرمود که از جمله قول زور است آنکه شخصی بکسی که غنا
کند گوید که احسنت خوب خواندی و احادیث دیگر در حرمت غنا وارد است و از برای ارباب انصاف و بصیرت
کمتر از آنچه مذکور شد کافی است و بدانکه اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر کرده اند بترجیع آوازی که شنونده را
بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بتکریر و حرکت آواز در گلو و طرب را گفته اند که حالتی است که آدمی را

از نوشی

از خوشحالی و از اندوه حاصل میشود و بعضی از لغویین و علما بمحض ترجیع اکتفا کرده اند و بطرب آوردن را
در آن اخذ نکرده اند و غنا در فارسی سرود را می گویند و جمیع خوانندگیها را سرود میگویند و در میان
عرب الحال هم میشنویم که کسی را میخواهند بگویند خوانندگی کن میگویند تغن یعنی غنا کن پس ظاهر شد که
از آنچه گذشت که هر خوانندگی که در و تحریر آواز باشد و این کس را بحزن یا فرح آورد حرام است مگر آنچه
استثنا خواهد شد و اگر بطرب هم نیاورد بمذهب جمع کثیری حرام است و چنین فردی ظاهرا
نمی باشد زیرا که مطربی که گفته اند مراد این است که آن نوع از آواز از شأنش این باشد که بطرب آورد
و اگر نه گاه باشد که کسی بهم رسد که از هیچ آوازی بطرب نیاید چنانچه اگر عسل را تعریف کنند که چیزی
شیرینی است که آدمی از آن محظوظ و ملتذ میشود و اگر بندرت کسی را عسل بد آید خللی در آن تعریف
ندارد و بلی یک قسم از آواز هست که اصل جوهر او از خوشی دارد پس اگر قرآن را آراسته بخوانند و تحریکی
در صوت بکنند که در صدا حزنی بهم رسد اما تکریر و تحریر در آن نباشد آن ظاهرا غنا نیست و شاید که
در بعضی احادیث وارد شده است که قرآن را بحزن بخوانید بر این معنی محمول است و همچنین احادیث
که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السلام بحزن تلاوت میفرموده اند و در بعضی احادیث که وارد شده است
که ترجیع آواز بکن بقرآن با آن احادیث معارض مقاومت نمیتواند کرد و محمول بر تقیه است و کسی از
علمای ما ندیده ایم که قرآن را استثنا کرده باشد و بدانکه اکثر علما حدی خواندن را برای راندن شتر استثنا
کرده اند و چون در سندش ضعفی هست بعضی از علمای ما نیز آنرا حرام میدانند و همچنین خلافست در
صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان در میان ایشان داخل نشوند و جمعی از علما این را
حلال دانسته اند و ابن ادریس و علامه در تذکره این را نیز حرام دانسته اند و لیکن حلیتش حدیث معتبر دارد
و هم چنین نوحه زنان در ماتمها اگر دروغ نگویند تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث وارد و شیخ علی علیه الرحمه ذکر
کرده است که بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام را جایز دانسته اند بتحریر و احتیاط در این است
که از همه اینها اجتناب کنند بمقتضای عموم احادیث بسیار که گذشت

لمعه دهم در بیان ذکر است

بدانکه ذکر در لغت یاد کردن است و یاد کردن خدا انواع دارد و یکی یاد خدا است در هنگامی که خواهد
مرتکب معصیت شود خدا را بیاد آورد و برای خدا ترک نماید دوم یاد خدا است در وقت
طاعات که خدا را بیاد آورد و بسبب آن مشقت طاعت بر او آسان شود و بجا آورد سیم یاد خدا است
در هنگام رفاهیت و نعمت که وفور نعمتها او را از یاد خدا فراموش نکند و شکر آن نعمت را بجا آورد
چهارم یاد خدا است در هنگام بلا و محنت که در آن حالت بخدا تضرع نماید و بر آن صبر نماید پنجم ذکر
بدل که تفکر در صفات کمالیه الهی و در آلاء و نعمای او بکند و تفکر در دین حق و معنای قرآن و احادیث رسول و
اهل بیت علیهم السلام و تفکر در امور آخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که خدا امر فرموده
است و انبیا همه ذکر الهی است ششم ذکر بزبان است و آن انواع دارد مثل مذاکره علوم حق و آیات و اخبار
و درس گفتن آنها و ذکر آنچه سابقا مذکور شد و فضایل اهل بیت را بیان کردن و قرآن خواندن و دعا
خواندن و اسماء الهی که از شارع متلقی شده است مداومت نمودن اما باید که با دابی باشد که پسندیده
شارع است و بعنوان بدعت نباشد و دل آگاه باشد از آنچه بزبان جاری میگردد و در این مضامین احادیث
متواتره وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که اطاعت
خدا میکند یاد خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه اش کم باشد و هر که معصیت خدا میکند خدا را
فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که فرمود که دشوارترین اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود که از برای مردم
از نفس خود نپسندی مگر چیزی را که برای نفس خود از مردم می پسندی و با برادران مؤمن مواسات نمودن
در مال و برادرانه در میان خود و ایشان قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن و بس بلکه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده باشد بجا آوری
و اگر چیزی بر تو وارد شود که نهی فرموده باشد ترک نمائی و در حدیث دیگر فرمود که در توریت نوشته است
که ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام غضب و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود

که هیچ

که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمیکند مثل زیارت برادران مؤمن از برای رضای خدا
بدرستی که دو مؤمن چون با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد مینمایند و بعد از آن ما اهل بیت را
یاد میکنند گوشتهای روی شیطان تمام میریزد و از بسیاری المی که باو میرسد بفریاد می آید که ملائکه آسمانها
و خازنان بهشت حال او را می یابند و بر او لعنت میکنند و هیچ ملکی مقربی نمیماند مگر آنکه او را لعنت میکند
پس بر زمین می افتد و امانده و رانده شده و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که صبر
دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت و آن نیکو و جمیل است و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهایی است که
خدا حرام گردانیده است و ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر از آن یاد خدا است در وقتی
که حرامی رو دهد که مانع از آن گردد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا
یاد نکنند و ما را یاد نکنند آن مجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جمله ذکر خدا است
و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطان است و در حدیث دیگر فرمود که صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند
پرسیدند که ذاکر کیست فرمود کسی که صد آیه از قرآن بخواند پس چون حقیقت ذکر معلوم شد بدانکه دو نوع
ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعت است و بهترین عبادات میدانند و خلاصه اوقات خود را
در آنها ضایع میکنند و مردم را گمراه میکردانند اول ذکر جلی و آن مشتمل بر چند چیز است اول این نحو عبادات
از شارع متلقی نشده است و در آیات و اخبار کیفیت ذکر بر خلاف این وارد شده است زیرا که
حق سبحانه و تعالی فرموده است که ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ یعنی بخوانید
پروردگار خود را از روی زاری و پنهان بدرستی که حق تعالی دوست نمیدارد آنها را که از حد اعتدال بدر
میروند و جای دیگر میفرماید که وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ که ترجمه اش اینست که یاد کن پروردگار خود را در خاطر خود از روی
ترس و بیست ترا از بلند گفتن در اول و زوال و آخر روز و مباش از جمله غافلان و نقل کرده اند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله شنید که جمعی فریاد برآورده اند بتکبیر و تهلیل ایشان را از آن منع بلیغ نمود و فرمود که ندا میکنید

کسی را که نشنود یاد و در بیابان و با سایه صحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت موسی
علی نبینا و آله و علیه السلام از خداوند خود سؤال نمود که ای پروردگار من تو نزدیکی که بروش پنهان
با تو راز گویم یا دوری که چون ترا خوانم بلند خوانم خطاب رسید که من همنشین آنکسی ام که مرا یاد میکند
یعنی فریاد در کار نیست و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که شیعیان جماعتی اند
که در خلوت و تنها خدا را بسیار یاد می کنند و بسند معتبر دیگر منقولست از آنحضرت که حق سبحانه و تعالی
میفرماید که هرکه مرا آهسته و پنهان یاد نماید من او را علانیه یاد کنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که هرکه خدا را در پنهانی یاد کند خدا را بسیار یاد کرده است بدرستی که منافقان خدا را آشکارا
ذکر میکردند و در تنها ذکر نمیکردند خدا در وصف ایشان فرمود که بریائی مردم کار میکنند و یاد خدا نمیکنند
مگر اندکی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود ذکری که آدمی در خاطر خود بکند ثواب آنرا غیر از خدا کسی
نمیداند از بزرگواری آن پس ازین آیات و احادیث معلوم شد که باین نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن
در شرع پسندیده نیست و در تعریف بدعت دانستی که این قسم امور که از شارع واقع نشده است خوب
دانستن و بعنوان عبادت کردن بدعت است دویم آنکه تحریر یا و غنا میکنند و ذکر را بتغنی ظاهر میگردانند
و در میان آن اشعار عاشقانه و ملحدانه بنغمه و ترانه میخوانند و این باجماع علما حرام است چنانچه دانستی
در باب غنا قطع نظر از اعمال شنیعه که در ضمن آن میکنند از دست بر دست زدن بنغمه و اصوات و خدا
کفار را در قرآن بآن مذمت فرموده است و رقص کردن که شرعاً مذموم است و عقل هم کس حکم بقباحت آن
میکند سیم آنکه این اعمال را در مساجد میکنند و شعر خواندن در مسجد مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود اگر بشنوید که کسی در مسجد شعر میخواند بگوئید که خدا دهنت را بشکند مسجد را
برای قرآن خواندن ساخته اند و ایضاً نهی کرده اند از آواز بلند کردن در مسجد و اکثر ایشان این اعمال را در شب
جمعه واقع میسازند و شعر خواندن در شب جمعه مطلقاً مکروه است و در روز جمعه نیز مکروه است چنانچه در حدیث
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه در روز جمعه یک بیت شعر بخواند نصیب و بهره او از ثواب

آن روز همان

آن روز همان بیت خواهد بود و چون با ایشان میگوئی که این اعمال بدعت و تشریع است جواب میگویند که
ما را ازین قرب دیگر حاصل میشود و فریادها میکنند و مانند حیوانات کف میکنند و این را در نظر عوام کالانعام
از کمالات خود مینمایند و در باب قرب نیز معلوم شد که این خبرها نیست که با توهم خود یابیم و راه قرب
منحصر است در راه متابعت شرع و آن حرکاتی که از ایشان صادر میشود و حالش نام میکنند بر چند قسم است
یک قسم آنست که خیالات باطله در نفس ایشان از عشق مجازی هست این صداهای خوش را که میشنوند آن
معنی طغیان میکند و باعث اضطراب ایشان میشود و آن خصوصیتی با ایشان ندارد و در مجلس شراب
و ساز و چنگ آن شور و وجد و رقص میباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که از آبای طاهرین خود صلوات الله علیهم روایت فرمود که شیطان به نزد انبیا می آمد از زمان آدم تا
هنگامی که حضرت عیسی مبعوث شدند و با ایشان سخن میگفت و سؤالها از ایشان میکرد و بحضرت
یحیی زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت روزی حضرت یحیی باو فرمود که ای ابومره مرا بتو حاجتیست گفت
که قدر تو از آن عظیمتر است که حاجت ترا رد توان نمود آنچه خواهی سؤال نما که آنچه خواهی مخالفت نخواهم کرد
حضرت فرمود میخواهم که دامها و تلهای خود که بنی آدم را بآن صید مینمائی بمن بنمائی آن ملعون قبول کرد و بروز دیگر
وعده کرد چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی علیه السلام در خانه نشست و منتظر او بود ناگاه دید که
صورتی در برابرش ظاهر شد رویش مانند روی میمون و بدنش مثل بدن خوک و چشمهایش در طول رویش
و همچنین دهانش در طول رویش و ذقن ندارد و ریش ندارد و چهار دست دارد و دو دست در سینه و دو دست
در دوش او رسته پاهایش در پیش و انگشتان پایش در عقب و قبائی پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته و بر آن
کمربند رشتها بالوان مختلف آویخته بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز و بهر رنگی رشته در آن میان هست
و زنگ بزرگی در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بر آن خود قلابها آویخته و چون حضرت یحیی علیه السلام
او را باین هیئت مشاهده کرد پرسید که این کمربند چیست که در میان داری گفت این گبری و مجوسی است
که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود که این رشتهای الوان چیست گفت این اصناف زنان است

که مردم را بالوان مختلفه و رنگ آمیزیهای خود میربایند فرمود که این زنگ چیست که در دست داری گفت این
مجموعه است که همه لذتها در آنجا است از طنبور و بربط و طبل و نای و سرنا و غیر آنها و چون جمعی بر شراب
خوردن مشغول شدند و لذتی نمی یابند از آن من این جرس را حرکت میدهم آن گروه مشغول خوانندگی و ساز
میشوند پس چون صدای آنرا شنیدند از طرب و شوق از جا بدر می آیند و یکی رقص میکند و دیگری
بانگشتان صدا میکند و دیگری جامه بر تن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیز بیشتر باعث روشنی چشم
تو میشود گفت زنان که ایشان تلها و دامهای منند و چون نفرینها و لعنتهای صالحان بر من جمع میشود
به نزد زنان میروم و از ایشان دلخوش میشوم حضرت فرمود که این خود چیست که بر سرت گفت باین خود
خود را از نفرینهای صالحان حفظ میکنم فرمود که این قلابها چیست که بر آن آویخته است گفت باین دلهای
صالحان را میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود که هرگز یکساعت بر من ظفر یافته گفت نه ولیکن در تو یک
خصلت میبینم که مرا خوش می آید فرمود که کدام است گفت اندکی بیشتر گرسنگی میخوری در هنگام افطار
و این موجب سنگینی تو میشود و دیرتر بعبادت برمیخیزی حضرت یحیی فرمود که با خدا عهد کردم که هرگز از
طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم شیطان گفت من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم تا خدا را
ملاقات کنم پس بیرون رفت و دیگر بخدمت حضرت یحیی نیامد و یکقسم دیگر آنست که از باب مکر و فریب
و ساختگی است چنانچه بسیار دیده ایم که اگر در آنحالت بر کنار بامی باشند در هنگام اضطراب و شور
خود را بطرف دیگری اندازند و آثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است و یکقسم دیگر مرضی است که باعتبار
ترک حیوانی و ضبط نفس و ذکر خفی و سایر بدعتهای ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سوداست
حاصل میشود که باندک صدای خوشی یا صدای موحشی یا زیادتی حزنی مدهوش میشوند و بی تابانه از ایشان
حرکات از ایشان صادر میشود و آن باعتبار مرضی است که در بدن ایشان حاصل میشود و آنرا به تنقیه
و جلاب و ترک آن بدعتها و خوردن دواهای مقوی علاج میباید کرد و در زنان و جمعی که باعتبار بیماریها
مزاج ایشان ضعیف میشود این حالات میباشد اما فرقی که هست آنست که آنها کمال نمیدانند و سعی در زیادتیش

نمیکنند

نمیکنند و یکقسم دیگر آنست که مبداش اختیاری ایشان است و آخرش بی اختیار میشوند بسبب آنکه گریه را در آدمی
برای این مقرر کرده اند که اگر حزنی یا شوقی در آدمی زیادتی کند بآن دفع کند چنانچه عباد در مقام مناجات
و راز گفتن با قاضی الحاجات این طریقه دارند و گاه هست که شوری و شوقی دارند که از اول شب تا صباح زاری
میکنند و هیچ حالات ایشان را رو نمیدهد زیرا که براه بندگی درست رفته اند شیطان بر ایشان دست ندارد
و از ائمه ما علیهم السلام این طریقه را نقل کرده اند و اما این جماعت میگویند که گریه کار پیرزنان است و
کمال نیست و خود را از گریه منع میکنند و خود را بدست شوق و خیالات میدهند تا بیهوش میشوند و
حرکات از ایشان صادر میشود و آخر علاجش اینکه گریه میکنند و اگر اول خود را بگریه دهند بآنجا منتهی
نمیشود چنانچه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از جابر روایت کرده اند که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
عرض نمودم که جمعی هستند که هرگاه چیزی از قرآن را یاد کردند و یا کسی بر ایشان خواند بیهوش میشوند و
چنین مینمایند که اگر کسی دست و پای ایشان را ببرد خبر نمیشوند حضرت فرمود که سبحان الله این
از شیطان است خدا ایشانرا باین امر نفرموده است چیزی که بآن مامور شده اند و بکار ایشان می آید
نرمی و رقت و گریه و ترس است ای عزیز شاهدی برای بدعت بودن این اطوار ازین بهتر نیست
که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل نکرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و
ائمه صلوات الله علیهم و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای ملت ایشان هرگز مطربی داشته
باشند که برای ایشان زمزمه میکرده است یا حلقه ذکری منعقد میساخته اند یا اصحاب خود را بآن امر میکرده اند
و اگر این عبادت چنین اهتمام در شان آن میبود چرا ایشان باصحاب خود نمیفرمودند بلی بدعتها شیرین میباشد
و عبادات بر نفس گران نمی بینی که اگر بجماعه فاضل عادل بگویند که متواتر است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده است که هرکه در شب جمعه نماز جعفر بگذارد گناهانش آمرزیده میشود و فضایل نامتناهی دارد و دوازده هزار
کس یک کس بآن رغبت نمیکنند و اگر بشنوند که چند جلف فریاد میکنند که یارب من یارب من در حلقه ایشان
داخل میشوند و برغبت تمام تا صباح برمیجهند تو خود با نفس خود اندیشه نمیکنی که کدام روز نفس تو چنین راغب

بخراف بوده و چرا در یک امر خیر این اهتمام را ندارد و از انصاف بگذرد هر گاه از اهل بیت رسالت علیهم السلام
قریب بصد هزار حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه وارد شده است چنانچه ابن طاوس علیه الرحمه
کتابی در خصوص این مطلب نوشته است و در آن دعاها و اعمال چندین هزار راه قرب و بندگی تعلیم کرده
باشند و تو هیچ یک را نظر نکنی و تمام آن شب و روز را در خبری صرف نمایی که تمام علمای عصر گویند که حرام است و خود اعتراف
داشته باشی که خدا نفرموده است در روز قیامت چه عذر خواهی گفت و بچه حجت امید ثواب خواهی داشت
در هنگامی که میروی تعقیب نماز بخوانی چون اصل تعقیب سنت است چند بدعت با آن ضم میکنی که مبادا از تو
سنت خالصی بعمل آید و نعوذ بالله مستحق ثواب شوی زیرا که با آنکه به برکت اهل بیت رسالت صلوات الله
علیهم قریب بصد هزار از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد منقول است همه را ترک میکنی و اوراد
که چند سنی جمع کرده اند میخوانی که بحسب معنی رتبه ندارد و بحسب عربیت و اعراب اکثرش غلط است این چند
جاهل سنی مناجات و ذکر خدا را به از پیشوایان دین و برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحای روی
زمین میدانند که پیغمبران آرزو میکردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعه ایشان باشند ترا ننگ می آید که پیروی
ایشان بکنی و باز آن اوراد را بنغمه و آهنگ میخوانی که شاید غنا بعمل آید و از گناه خالی نباشد و منقول است
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت دعایی اختراع کرده ام حضرت فرمود که اختراع
خود را بگذار و آنچه من میگویم بخوان اول ذکر خفی است و ذکر خفی باین معنی که سابقا مذکور شد خوب است
و بهترین عبادات است که دل آدمی پیوسته بیاد خدا باشد بتفصیلی که گذشت اما نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند
هیئات مخصوصی است و چنین هیئتی تا باید معتبری از شارع رسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعت است
چنانچه در تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه آن هیئات وارد نشده است و در
حدیث سنیان نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند که این را معروف کرخی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده است و این بچند وجه باطل است وجه اول آنکه معروف نیست که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام
رسیده باشد و آنکه میگویند که دربان حضرت بوده است البته غلط میباید باشد زیرا که جمیع خدمتکاران و ملازمان

آنحضرت را

آنحضرت را از سنی و شیعه در کتابهای رجال با ضبط کرده اند و سلیمان متوجه بخدمت آنحضرت تردد
داشته اند و روایت حدیث میکرده اند نامشان را ذکر میکرده اند اگر این مرد دربان آنحضرت میبود البته
نقل میکردند وجه دویم آنکه پیر طریقت او را در تذکرهای داود طائی نقل کرده اند و احوال او معلوم است
که از متعصبین اهل سنت بوده است و هرگز توسلی بخدمت ائمه علیهم السلام نداشته است وجه سیم آنکه
سندی که باعتقاد ایشان باین منتهی میشود در این باب جمعی در آن سند هستند که اگر قبایح اعمال
و اعتقادات ایشان را ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی
کرد که من مهدی صاحب الزمانم و گفت اعتقاد اهل دل بر این شده است و غیر او از جماعتی که همیشه
بتعصبات و بدعتها معروفند وجه چهارم آنکه از مشایخ ایشان شنیده ایم انواع مختلفه
دارد ذکر خفی که هر طایفه یک نحو آن را از پیران خود اخذ کرده اند و اگر مشغول باشی یکی از آنها مشغول
وجه پنجم آنکه این چنین عبادتی را که بهترین عبادات میدانند و میگویند بیش از نماز از آن فیض
حاصل میشود ائمه ما علیهم السلام چرا اخفا میکردند و بهمین معروف کرخی میگفتند و بیک کس دیگر از
اصحاب نمیگفتند و اگر میگویند که دیگران قابل نبودند هر گاه در میان صد هزار کس از اصحاب حضرت
امام رضا علیه السلام همین یک معروف قابل بوده و بزرگان اصحاب قابل نبودند پس شما چرا هر لری را تعلیم میکنید
وجه ششم آنکه هر گاه چنین سری را معروف قابل بود و سلمان و ابوذر قابل نبودند پس از ایشان بهتر خواهد بود
پس بایست که بازای پانصد حدیث بلکه هزار حدیث که در شان سلمان وارد شده است و حدیثی
هم در شان معروف وارد میشد و یک پیر او را از خواص آنحضرت میشمردند وجه هفتم آنکه بر تقدیری
که این وارد شده باشد یک حدیث مجهولی خواهد بود و شرط دین داری نیست که عملی چند که متواتر باشد
از ائمه علیهم السلام ترک کنند و متمسک بعملی شوند که مجهولی چند روایت کرده باشند و ما در این باب بهمین اکتفا
میکنیم که تطویل سخن موجب ملال است و کسی که خود را از غرضهای نفسانی و وسوسهای شیطانی و محبت جاه
و اعتبار این دنیای فانی مصفا گردانیده و بدیده انصاف نظر نماید آنچه در این ده لمعه بر وجه اختصار بیان شد

برای هدایت او کافی است و اگر بنای تعصب و عناد و لجاجت بمیان آید زیاده از این هم فایده نمی دهد
چه ظاهر است که این مطلب را واضح تر از حقیقت مذهب تشیع نمیتوان کرد و اکثر مسلمانان
بسبب عناد و تعصب از دیدن حقیقت کورند و از راه رستن بجهنم میروند و چندین برابر مسلمانان
ارباب مذاهب باطل هستند که بجهنم میروند بکفر و عناد و اگر شیطان ترا فریب دهد که اکثر عالم باین
راه میروند و رفته اند این دلیل بطلان است نه حقیقت چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
میفرماید که وحشت مگیرید از راه هدایت بسبب کمی اهل آن که پیوسته اهل باطل بسیار بوده اند و اهل حق
اندکی بوده اند و حق تعالی در اکثر قرآن قلیل را مدح فرموده است و کثیر را مذمت فرموده است
و حق تعالی شاهد است و کفی بالله شهیدا که این ذره حقیر را با هیچ یک از سالکان آن طریقت
عداوت دنیوی نبوده و نیست و از راه اعتبارات ظاهر مشارکتی در میان ما و ایشان نیست
و در نوشتن این امور و بیان این مطالب غیر رضای جناب مقدس ربانی منظوری نیست و چون غرض دنیوی
منظور تواند بود در مخالفت اکثر خواص و عام از فضل کریم لایزال چنین امیدوارم که باین مواعظ
وافیه و نصایح شافیه بسیاری از سالکان مسالک ضلالت را هدایت فرماید و ما و ایشان و جمیع
مؤمنین را بدرجات سعادات و کمالات فایز گرداند انه علی کل شیء قدیر یا اباذر
طوبی لاصحاب الالویة یوم القیمة یحملونها فیسبقون الناس الا وهم السابقون الی المساجد
بالاسحار وغیر الاسحار یا اباذر الصلوة عماد الدین واللسان اکبر والصدقة تمحو الخطیئة
واللسان اکبر ای ابوذر خوشا حال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت که آن علمها را
برخواهند داشت و بر مردمان پیشی خواهند گرفت ببهشت که ایشان جماعتی اند که سبقت میگیرند
در رفتن بمسجدها در سحرها و غیر سحرها ای ابوذر نماز ستون دین است و زبان بزرگتر است
یعنی آنچه از زبان صادر شود از عقاید حق و شهادتین و ذکر خدا بزرگتر از نماز است و این اشاره است
بآنچه حق تعالی فرموده است ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر که بزرگتر یعنی

از مفسرین

از مفسرین مراد این است که نماز نهی و منع مینماید از گناهان و بدیها و یاد خدا بزرگتر است از نماز و تصدق
کردن محو مینماید گناهان را و زبان بزرگتر است یعنی آنچه بر زبان صادر میشود از امر بخیرات و مبرات
و بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق است و فوایدش بیشتر است بدانکه مساجد را حق تعالی خانه خود خوانده است
و چون خداوند عالمیان را امکان نمیباشد جاهایی را که محل قرب و رحمت خود مقرر فرموده اظهار را خانه
خود فرموده است چنانچه اگر کسی از مخلوقی توقع عطا دارد بخانه او میرود پس در مساجد رحمت و فیض سبحانی بیشتر
از جاهای دیگر میباشد و در نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در واقع ساختن آنها در مساجد
چنانچه در زکوه واجب بعلانیه دادن آن بهتر است زیرا که در حق واجب در دین لازم ادا نمودن بریا
نمیباید باشد و در نماز سنت و تصدق سنت ظاهر اکثر احادیث آنست که مخفی کردن بهتر باشد چنانچه در
بعضی از احادیث ظاهر میشود که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است و از این احادیث و از بعضی احادیث
دیگر ظاهر میشود که نافله شب بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و ممکن است که خصوص نماز شب را
در مسجد کردن بهتر باشد و اگر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حضرت جبرئیل پرسیدند که کدام یک از بقعهای
زمین محبوبتر است نزد خدا جبرئیل گفت مسجدها و محبوبترین اهل مسجدها بسوی خدا آن کسی است که پیش
از دیگران داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود و منقول است که در توریت نوشته است که
حق تعالی میفرماید که بدرستی خانهای من در زمین مسجدها است پس خوشا حال بنده که در خانه خود طهارت
بگیرد و مرا در خانه من زیارت کند بدرستی که بر زیارت کرده شده البته لازم است که گرامی دارد زیارت
کننده خود را البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب بسوی مسجدها می آیند که در روز قیامت ایشان را
نوری ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بر شما باد به آمدن
در مسجدها بدرستی که آنها خانهای حق تعالی است در زمین و کسی که با طهارت بمسجد در آید خدا او را از
گناهانش پاک گرداند و او را از زیارت کنندگان خود بنویسد پس بسیار در مساجد نماز و دعا بکنید و در مسجدها

درجاهای مختلف نماز کنید که هر بقعه در روز قیامت برای نمازگذارنده شهادت میدهد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که قرآن سخن او و مسجد خانه او باشد خدا در بهشت برای او خانه‌ها کند
و فرمود که چون حق تعالی جماعتی را می‌بیند که گناهان بسیار میکنند و سه نفر از مؤمنان در میان ایشان هست
ایشان را ندا می‌کند که ای گروهی که معصیت من بسیار میکنید اگر نه در میان شما جمعی از مؤمنان بودند که
بجلال من با یکدیگر مهربانی میکنند و زمین من و مسجدهای مرا بنماز خود معمور میکردند و در سحرها استغفار
میکنند از ترس من هر آینه عذاب خود را بسوی شما میفرستادم و پروا نمیکردم و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که سه چیز در روز قیامت بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نکنند و عالمی
که در میان جاهلان باشد و حرمت او ندارند و مصحفی که غبار بر آن نشیند و از آن تلاوت نکنند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در مسجد نشستن عبادت است مادامی که غیبت مسلمانان نکنند و حضرت امیر المؤمنین
فرمود که همسایه مسجد را نمازش مقبول نیست تا برای نماز واجب بمسجد حاضر نشود در صورتی که شغلی
نداشته باشد یا ضرورت صحیحی باشد و بسند معتبر منقولست از افضل بقباق که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ای فضل نمی‌آید بمسجد از هر قبیله مگر بهتران قبیله و از هر اهل بیتی مگر بزرگ و نجیب ایشان ای فضل
برنمیگردد کسی که بمسجد میرود مگر از یکی از سه چیز یا دعائی که میکند و خدا بآن سبب او را داخل بهشت
گرداند یا دعائی میکند و بسبب آن بلائی از بلاهای دنیا از او دفع شود یا برادری از برای او بهم رسد و فرمود
که هر کس برود بسوی مسجدی از مساجد پای خود را بر هر تر و خشکی که بگذارد برای او تسبیح گویند تا زمین
هفتم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یک نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابر است و نماز در
مسجد جامع بزرگ شهر با صد نماز برابر است و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است و نماز
در مسجد بازار با دوازده نماز برابر است و نماز در خانه یک نماز محسوب است و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است و نماز در مسجد پیغمبر با ده هزار نماز برابر است و نماز
در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که مسجدی بنا کند خدا خانه در

بهشت از برای او

بهشت از برای او بنا کند و حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرموده
که هر که مسجدی را جاروب کند حق تعالی ثواب یک بنده آزاد کردن از برای او بنویسد و کسی که خاکروبه از
مسجد بدر برد بقدر دارویی که بچشم میپاشند خدا او را بهره عظیم از رحمت با کرامت فرماید و در حدیث
دیگر فرمود که هر که مسجدی را در روز پنجشنبه و شب جمعه جاروب کند و بقدر داروی چشم خاکروبه
بدر برد حق تعالی گناهانش را بیامرزد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مسجدهای خود را اجتناب
نمایید از خریدن و فروختن و از داخل شدن دیوانگان و خورد سالان و فریاد زدن برای گم شده و
احکام جاری کردن و حد زدن و صدا بلند کردن و فرمود که هر که آب دهان را برای حرمت مسجد فرو
برد و بمسجد نیندازد موجب دفع دردهای او گردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در
مسجدی از مساجد چراغی برافروزد پیوسته ملائکه و حاملان عرش برای او استغفار کنند تا روشنی از آن چراغ
در مسجد باشد و بدانکه احادیث بسیار در فضیلت تصدق و انواع آن وارد شده است و درین کتاب
بایراد چند حدیث اکتفا مینمائیم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که نیکی بپدر و مادر و خویشان
و تصدق نمودن بر فقیران فقر را برطرف میکند و عمر را زیاده میگرداند و هفتاد نوع از مرگ بد را
دفع میکند و در حدیث دیگر فرمود که یک حج بکنم دوست تر میدارم از آنکه هفتاد بنده آزاد کنم و اگر یک اهل خانه از
مسلمانان را گرسنه ایشان را سیر کنم و عریان ایشان را بپوشانم و روی ایشان را از سؤال خلق نگاهدارم دوست تر
میدارم از آنکه هفتاد حج بکنم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع
نمایید بلاها را از خود بدعا و روزی بجانب خود فرود آورید بتصدق که تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون
می‌آید که هر یک مانع آن میشوند و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از تصدق کردن بر مؤمن و اول بدست
خدا در می‌آید یعنی قبول میفرماید پیش از آنکه بدست سائل درآید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زمین
قیامت همه آتش است بغیر از سایه مؤمن که تصدق او را سایه می‌افکند و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که مستحب است که بیمار بدست خود بسائل چیزی بدهد و از او دعا طلب نماید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که بامداد تصدق کنید که بلا از آن درنمیگذرد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
یهودی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو باد
حضرت در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفتند که بر تو سلام مرگ کرد و مرگ از برای تو طلبید فرمود
که من نیز آنرا از برای او طلبیدم امروز پشت مار او را خواهد گزید و خواهد مرد و آن یهودی هیزم کش بود
پس رفت بصحرا و پشته هیزمی جمع کرد و بر پشت بست و برگشت چون بیامد حضرت فرمود که این پشته
هیزم را بر زمین گذار چون بگذاشت ماری در آن میان بود که چوبی بدندان داشت حضرت
فرمود که ای یهودی امروز چه کار کردی گفت بغیر ازین کاری نکردم که دو گرده نان داشتم یکی را بسائلی
دادم و یکی را خوردم حضرت فرمود که بهمان تصدق خدا آن بلا را از تو دفع گردانید که چوب دهان آن
مار را گرفت پس فرمود که صدقه دفع مینماید مرگهای بد را از آدمی و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد که خدا دفع نماید نحوست روز را باید که در
ابتدای آن روز افتتاح نماید بتصدق و هر که خواهد که نحوست شب از او زایل شود باید که در اول شب
افتتاح نماید بتصدق از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که تصدق پنهان آتش غضب خداوند عالمیان را فرو می‌نشاند و در حدیث دیگر بعمار ساباطی
فرمود که ای عمار تصدق پنهان به از تصدق آشکار است و همچنین عبادت پنهان بهتر از عبادت
آشکار است و منقول است که حضرت صادق علیه السلام چون نماز خفتن می‌گذاردند و پاره‌ای از شب
میگذشت انبانی پر از نان و گوشت و زر بر میگرفتند و بخانهای فقرای مدینه میگشتند و بر ایشان
قسمت مینمودند و کسی آنحضرت را نمی‌شناخت و چون آنحضرت از دنیا رحلت فرمودند آن چیزها
منقطع شد دانستند که از آنحضرت بوده و بسند معتبر منقول است از معلی بن خنیس که شب تاری
که بارشی شده بود حضرت صادق علیه السلام از خانه بیرون آمدند و متوجه ظله بنی ساعده شدند
و من از عقب آنحضرت آهسته روان شدم در اثنای راه چیزی از آنحضرت افتاد فرمود که بسم الله

خداوندا

خداوندا بما برگردان و درین حال من نزدیک آمدم و سلام کردم فرمود که تویی معلی گفتم بلی فدایت شوم فرمود
که بدست تفحص نما و آنچه بیابی بمن ده چون دست مالیدم دیدم نان بسیار پراکنده شده است آنچه
می‌یافتم بحضرت میدادم و دیدم که انبان بزرگ پر از نان با آنحضرت هست که من نمیتوانم برداشت
گفتم فدایت گردم بده که من برگیرم فرمود که من سزاوارترم بر داشتن از تو و لیکن با من بیا که با ظله بنی ساعده
رسیدیم و دیدیم جماعتی خوابیده‌اند و حضرت در زیر بالین هر یک یک گرده و دو گرده نان میگذاشتند
تا بهمه رسانیدند و برگشتیم پس عرض کردم که فدایت گردم اینها حق را میشناسند و شیعه‌اند فرمود که اگر
شیعه میبودند با ایشان مواسات میکردم در مال که مال خود را مساوی میان خود و ایشان قسمت
میکردم حتی در نمک و بدانکه خدا هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آنکه خزینه داری و حافظی بر آن مقرر
فرموده است بغیر از تصدق که خدا خود آنرا حفظ میفرماید و پدرم هرگاه تصدق میفرمود چیزی را در کف
سائل میگذاشت پس میبرداشت و میبوسید و میبوسید و باز در دست او میگذاشت بدرستی که تصدق
شب فرو می‌نشاند خشم پروردگار را و محو می‌کند گناهان عظیم را و آسان میگرداند حساب قیامت را
و تصدق روز مال و عمر را زیاد میکند بدرستی که حضرت عیسی علیه السلام بر کنار دریا گذشت و
یک گرده نان از قوت خود در آب انداخت بعضی از حواریان گفتند که یا روح الله چرا چنین کردی این
قوت تو بود فرمود که چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثوابش نزد خدا عظیم است و در حدیث
دیگر فرمود که تصدق باعث ادای دین و زیادتی برکت میشود و فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سؤال نمودند که کدام تصدق بهتر است فرمود که تصدق بر خویشی که دشمنی کند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که تصدق ده برابر ثواب میدهد و قرض هیجده برابر و صله و احسان به برادران مؤمن بیست برابر
و صله رحم و اعانت خویشان بیست و چهار برابر و بسندهای معتبره روایت کرده‌اند که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
انبانهای نان بر دوش میگرفتند و در شب بخانهای فقرا میرسانیدند و در هنگام عطا فرمودن روی را
میپوشیدند که آنحضرت را نشناسند و در بعضی روایات آنست که صد خانه در مدینه بود که در هر خانه جمعی

بسیار میبودند که معاش ایشان به تصدق شبهای حضرت علی بن الحسین علیهما السلام میگذشت و نمیدانستند
چون حضرت به عالم بقا رحلت فرمود آنها قطع شد دانستند که آنحضرت می آورده اند و بسیار بود که
بر در خانهای ایستاده اند و انتظار میبردند چون حضرت پیدا میشدند شادی میکردند که صاحب انبان آمد
و در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون آنحضرت را غسل میدادند بر کتف مبارک آنحضرت پینها دیدند
مانند پینه که بر زانوی شتر میباشد از بسیاری بارهای گران که بر دوش بخانه فقرا میبردند و از برای همسایگان
و فقرا در شبها آب میکشیدند و منقولست که آنحضرت روزی که روزه میداشتند امر میفرمودند که گوسفندی را
میکشتند و پاره پاره میکردند و می پختند پس چون شام میشد رو بر آن دیگ میداشتند و از بوی آن مرق
قوت می یافتند پس میفرمودند که کاسها بیاورید و آنرا بر فقرا و همسایگان قسمت میفرمودند و
خود با نان و خرما افطار میکردند یا اباذر ان للدرجة فی الجنة فوق درجة کما بین السماء
والارض وان العبد لیرفع بصره فیلمع له نور یکاد یخطف بصره فیفزع لذلک فیقول ما هذا فیقال
هذا نور اخیک فیقول اخی فلان کنا نعمل جمیعا فی الدنیا وقد فضل علی هکذا فیقال له
انه کان افضل منک عملا ثم یجعل فی قلبه الرضا حتی یرضی ای ابوذر بلندی درجه بهشت
از درجه دیگر مانند بلندی آسمان است از زمین و بدرستی که بنده نظر بجانب بالا میکند نوری
از برای او لامع میشود که از بسیاری روشنی نزدیکست که دیده او را برباید و کور کند پس ترسان میشود و
میگوید که این چیست میگویند که این نور فلان برادر مؤمن تست میگوید که ما و او در دنیا با یکدیگر
عبادت میکردیم چرا در اینجا این قدر بر من زیادتی دارد میگویند که عمل او از عمل تو بهتر بود پس در دل
او خوشنودی میگذارند که بمرتبه خود راضی باشد و الم نداشته باشد یا اباذر الدنیا سجن المؤمن و
جنة الکافر وما اصبح فیها مؤمن الا حزینا وکیف لا یحزن وقد اوعده الله جل ثناؤه
انه وارد جهنم ولم یعده انه صادر عنها ولیلقین امراضا ومصیبات وامورا تغیظه
ولیظلمن فلا ینتصر یبتغی ثوابا من الله تعالی فما یزال فیها حزینا حتی یفارقها فاذا

فارقها

دنیا

فارقها افضی الی الراحة والکرامة یا اباذر ما عبد الله علی مثل طول الحزن ای ابوذر
زندان مؤمنان است و بهشت کافران است و هیچ مؤمنی صبح نمیکند مگر محزون و مهموم
و چگونه محزون نباشد و حال آنکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و وعده نفرموده
که از آن بیرون خواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات مینماید و باو میرسد مرضها و دردها
و مصیبتها و امری چند که او را بخشم می آورد و ظلم بر او میکنند و کسی نصرت و یاری او نمیکند و در آن
مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن با این جهت همیشه در دنیا حزین است تا از دنیا مفارقت
نماید پس چون از دنیا بیرون رفت میرسد براحت و کرامت و نعمت ای ابوذر هیچ عبادتی از عبادتها نزد
خدا ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه بدانکه حق سبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مؤمن خلق نکرده
و در خور مراتب ایمان بلاها و احزان بایشان میرسد و برای دانستن حقیقت این مطلب نظر در احوال انبیا
و اوصیا و محنتهای اهلبیت رسول خدا صلوات الله علیهم کافی است بلکه بتجربه معلوم است که هیچ چیز
نفس آدمی را اصلاح نمیکند و هموار و ملایم نمیگرداند مانند بلاها و مصائب و موجب زهد در دنیا و توجه
بجناب اقدس ایزدی میگردانند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرماید و چون خدا بنده را دوست میدارد او را
ببلای عظیم مبتلا میگرداند پس اگر راضی باشد او را نزد خدا رضا و خوشنودی خواهد بود و اگر سخط آید
برای او سخط الهی خواهد بود و عبدالله بن بکیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید که آیا مؤمن مبتلا میشود
بخوره و پیسی و مثل این مرضها فرمود که مقرر نکرده اند بلا را مگر از برای مؤمن و در حدیث دیگر فرمود
که خدا ایمان مؤمن را گرفته است بر آنکه قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق ننمایند و از دشمنش انتقام
نتواند کشید و خشم خود را فرو نتواند نشانید مگر بفضیحت خود زیرا که در دنیا او ممنوع است از انتقام و
در حدیث دیگر فرمود که مؤمن از چهار خصلت خالی نمیباشد همسایه که او را آزار کند و شیطانی که در مقام
گمراه کردن او باشد و منافقی که پیروی او نماید و مؤمنی که حسد او را برد و این آخر از همه بر او دشوارتر است

زیرا که قولی را برای او می بندد و مردم قبول میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی
میفرماید که اگر نه این بود که من شرم میدارم از بنده مؤمن خود اگر نه بر او کهنه نمیگذاشتم که عورتش را با آن ستر
نماید و بنده که ایمانش کامل شد او را مبتلا میگردانم بضعف قوت و کمی روزی پس اگر بسیار دلتنگ شد
باز بر میگردانم و اگر صبر نمود با او مباهات میکنم با ملائکه خود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در کتاب
امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته است که مبتلاترین مردم ببلاها پیغمبرانند و بعد از ایشان اوصیای ایشان پس
هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلاتر است و مبتلا میشود بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که ایمانش درست و
عملش صحیح است بلایش شدید و صعب است زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده است و عقوبت
کافر را در دنیا مقرر نفرموده است و هر که دینش سست است و عملش ضعیف است ابتلایش کم است و بلا زودتر است
بمؤمن پرهیزکار از باران بزمینهای پست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر مؤمن در قله کوهی باشد که الله
حق تعالی کسی را بسوی او برمی انگیزاند که او را آزار کند تا او را ثواب دهد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حق تعالی دو ملک را بسوی زمین فرستاد در هوا یکدیگر را ملاقات کردند یکی بدیگری گفت که بچه
مطلب میروی گفت حق تعالی مرا فرستاده است بدریای ایل که جباری از جباران ماهی آرزو کرده ماهی را برانم
و بدام صیاد آن جبار در آورم که برای او شکار کند تا آن کافر در دنیا بمنتهای آرزوهای خود برسد پس او دیگری
پرسید که ترا بچه کار فرستاده اند گفت از کار عجیب تر از تو فرستاده است بیک بنده مؤمنی که روزها روزه
میدارد و شبها عبادت میکند و دعای او و صدای او در آسمانها معروفست دیگی برای افطار خود بر بار کرده است
میروم تا دیگ او را سرنگون کنم تا آن مؤمن بسبب ایمانش بنهایت مرتبه ابتلا و امتحان برسد و حضرت صادق ع
فرمود که حق تعالی دوستان خود را در دنیا نشانه تیر بلای دشمنان کرده است و از سماعه منقول است که در خدمت
حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی آمد و از پریشانی با آنحضرت شکایت کرد حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب
خدا فرجی میدهد پس بعد از ساعتی از آن شخص پرسیدند که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار تنگ و بدبوست اهلش
بدترین حالها گرفتارند فرمود که تو در زندانی و میخواهی در راحت و نعمت باشی مگر نمیدانی که دنیا زندان مؤمن است

و در حدیث دیگر

اگر

و در حدیث دیگر فرمود که خدا را در زمین بندگان خالص هست که هیچ تحفه بزمین نمیفرستد مگر
آنکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلا نمیفرستد مگر آنکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود که چون خدا بنده را دوست
میدارد او را فرو میبرد در بلا فرو بردنی و ما و شما شیعیان صبح و شام در بلائیم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که هرگاه خدا بنده را دوست دارد غوطه میدهد او را در بلا غوطه دادنی و بر او فرو میریزد بلا را
ریختنی پس چون دعا میکند حق تعالی میفرماید که لبیک ای بنده من من قادرم که آنچه میطلبی زود بتو دهم
ولیکن اما اگر از برای تو ذخیره کنم بهتر است از برای تو و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چهل شب
و روز بر مؤمن نمیگذرد مگر آنکه او را امری عارض میشود که باعث اندوه او شود و سبب آن متذکر و آگاه
شود و در حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دعوت نمود چون بخانه او
درآمدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای دیوار تخم کرد و آن تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و بر زمین
نیفتاد و نشکست پس حضرت از این حال تعجب فرمودند آن شخص گفت از این تخم تعجب میفرمایید بحق آن خدایی که
ترا براستی فرستاده است که هرگز نقصانی بمن نرسیده است حضرت چون این را شنیدند برخواستند
و از طعام او تناول نفرمودند و گفتند که هر که نقصی باو نرسد خدا را در او حاجتی نیست و در او خیری نیست
و بدانکه قطع نظر از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت است هم که دنیا سجن اوست زیرا که نسبت
بنعمتها و منازلها که حق تعالی در آخرت برای او مقرر فرموده اگر تمام دنیا را باو دهند برای او زندان است
و اگر کافر بجمیع بلاها مبتلا باشد نسبت بآن عذابها که در آخرت برای او مهیا شده است بهشت او خواهد بود چنانچه
منقول است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با جمعی از خویشان و اصحاب با جامهای فاخر بر اسبان سوار شده
براهی میرفتند در عرض راه یهودی خارکشی برخورد و گفت ای فرزند رسول پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان
مؤمن و بهشت کافر است پس تو چرا با این رفاهیت سواری و من با این محنت گرفتارم حضرت فرمود
که اگر جای مرا در آخرت مشاهده نمایی میدانی که این برای من زندان است و اگر جای خود را ببینی
میدانی که این حال را برای تو بهشت است و اما آنچه جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که

که وارد جهنم خواهد شد اشاره است بآنکه حق تعالی میفرماید که وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا
مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا که ترجمه اش بقول اکثر مفسرین اینست
که نیست از شما احدی مگر آنکه وارد جهنم میشود و این ورود و درآمدن بر جهنم بر پروردگار تو حتم و لازم است
و حکم کرده شده است بر آن یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم پرهیزکاران را و
میگذاریم ستمکاران را در آتش در حالتی که بزانو درآمدگان باشند از شدت و هول آن و اکثر خلافست که
ورود درانجا بمعنی دخول است همه کس از مؤمن و کافر داخل جهنم خواهند شد ولیکن بر مؤمنان برد و سالم
خواهد بود و بایشان ضرر نخواهد رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ورود بمعنی دخول است و هیچ کافر و فاجر نماند مگر آنکه در دوزخ درآید
ولیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام بود و بعد از آن مؤمنان را
بیرون آورند و کافران را در آن بگذارند و بعضی گفته اند که مراد از ورود آنست که برکنار جهنم حاضر شوند و
باین مضمون بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت فرمود که نمی شنوی از عرب
که میگویند ورد بنی فلان یعنی برکنار آن رسیدیم نه که داخل شدیم و بعضی گفته اند که مراد از ورود عبور بر صراط
گذشتن است که بر روی جهنم است و آنچه حضرت فرموده اند که وعده بیرون رفتن از آن نکرده است
بنابراین است که درین آیه متقیان را وعده نجات فرموده است و هر مؤمنی جزم نمیتواند کرد که از جمله
متقیان است و اکثر مفسران متقی را تفسیر کرده اند بمتقی از شرک و کفر والله اعلم یا اباذر من اوتی
من العلم ما لا یبکیه لحقیق ان یکون اوتی علما لا ینفعه لان الله عزوجل نعت العلماء
فقال ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان
ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعا یا اباذر
من استطاع ان یبکی فلیبک و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتباک ان القلب القاسی
بعید من الله ولکن لا تشعرون ای ابوذر هر که را علمی دهند که باعث خوف و گریه او نشود او را

بایکه علمی داده شده

بانکه علمی داده شده باشد که از آن منتفع نگردد زیرا که خداوند عزوجل وصف نموده است علما را بآنکه
فرموده است که آنانکه علم بایشان داده بودند و متصف بعلم گردیده بودند پیش از نزول قرآن یعنی ایمان
داشتند بکتابهای پیغمبران سابق و عالم بودند بآنها مانند نجاشی و اصحاب او و غیر ایشان مثل سلمان
و ابوذر چون خوانده میشود قرآن بر ایشان می افتند بر زنخهای خود بسجده برای امر الهی یا بجهة شکر برانجاز
وعده الهی که در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه و آله و انزال قرآن و سجده بر زنخ یا بجهة
ایشان بوده پیش از نزول قرآن یا مراد سجده بر رویست و باین عنوان تعبیر برای این است که ابتدا او
زنخ از سایر اعضای رو بزمین نزدیکتر میگردد و میگویند منزه است پروردگار ما از آنکه مشرکان نسبت باو
میدهند یا از خلف وعده که در کتب سابقه کرده است بدرستی که وعده پروردگار ما واقع است و تخلف
نمیدارد و می افتند بر زنخهای خود در سجده و میگریند در حالت سجود و زیاد میگرداند شنیدن قرآن
خشوع و فروتنی ایشان را ای ابوذر کسی که قادر بر گریه باشد باید که از خوف الهی بگرید و کسی که قادر نباشد حزن
و اندوه را شعار دل خود کرده و خود را بجهد بگریه بدارد بدرستی که دل سخت و با قساوت دور است از خدا
ولیکن سنگدلان نمیدانند بدانکه از جمله صفات حمیده و پسندیده رقت قلب و تضرع و گریه است و اکثر
یاد مرگ و عذابهای الهی و اهوال قیامت و احتراز نمودن از اموری که در اخبار وارد شده است که موجب
قساوت قلب است حاصل میشود و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب گناهان و معاشرت و مصاحبت اهل
دنیا و بدان است چنانچه احادیث درین باب گذشت و اقرب راهها قرب بسوی خداوند عالمیان را
تضرع و استغاثه و مناجات و گریه موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوبات است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام
منقولست که حضرت موسی علیه السلام در هنگام مناجات از حق تعالی سؤال کرد که الهی چیست جزای کسی که چشم او از
ترس تو گریان شود وحی رسید که ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه میدارم و از خوف و فزع روز قیامت
او را ایمن میگردانم و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چشمان او پر اشک شود از خوف
الهی خدا بازای هر قطره که از دیده او میریزد قصری در بهشت با کرامت فرماید که مزین باشد بمروارید و جواهر و در آن

قصر از نعمتهای الهی بوده باشد آنچه چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی خطور نکرده باشد و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که بسیار است که میان آدمی و بهشت زیاده از تا این تحت الثری تا عرش دوری هست
از بسیار گناهان پس گریه میکند از ترس الهی و از روی پشیمانی از گناهان تا آنکه نزدیکتر میشود به بهشت از پلک چشم
بچشم و در حدیث دیگر فرمود که چه بسیار کسی که بلهو و لعب خنده او در دنیا بسیار باشد و در روز قیامت گریه او
و چه بسیار کسی که در دنیا بسیار بر گناهان خود گریه و ترسان باشد و در روز قیامت در بهشت شادی و خنده
او بسیار باشد و در حدیث دیگر فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه کیلی و وزنی از برای آن هست مگر قطرات اشک که
قطره از آن دریاهای آتش را فرو می نشاند و چون چشم کسی پر از آب شود بر روی او هرگز مذلت و خواری
نرسد و چون بر رو جاری گردد خدا آن رو را بر آتش جهنم حرام گرداند و اگر بنده در میان امتی گریه کند
خدا آن امت را ببرکت آن گریه رحم نماید و حضرت باقر علیه السلام فرمود که هیچ قطره محبوب تر نیست
نزد حق تعالی از قطره اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی بیرون آید و غرض از آن غیر خدا نباشد
و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر دیده گریان است در روز قیامت مگر سه چشم
دیده که پوشیده باشد از ترس عذاب الهی از چیزهایی که خدا حرام کرده است و دیده که بیداری کشیده باشد
در طاعت الهی و دیده که گریسته باشد در دل شب از ترس الهی و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که بحضرت
صادق علیه السلام عرض کردم که میخواهم بگریم و گریه نمی آید و بسیار است که بعضی از مردگان خود را یاد میکنم که مرا
رقت حاصل شود و گریه بیاید آیا جایز است این فرمود که بلی ایشان را یاد کن و چون بگریه درآمدی خدا را بخوان
و در حدیث دیگر فرمود که اگر ترا گریه نیاید خود را بگریه بدار پس اگر اشک بیرون آید مثل سر مگس بسیار خوبست
و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خوف داشته باشی یا حاجتی پیش خدا داشته باشی پس اول بتعظیم و حمد و ثنای
الهی چنانچه سزاوار است بکن و صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بفرست و حاجت خود را بطلب و خود را بگریه بدار اگر
چه بقدر سر مگسی باشد بدرستی که پدرم میگفت اقرب احوال بنده بخدای عزوجل وقتی است که در سجده باشد
و گریان باشد و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که هیچ قطره نزد خدا محبوب تر نیست از دو قطره قطره خونی

که در راه خدا

که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری گردد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هفت کسند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که سایه بغیر آن نباشد امام عادل و جوانی
که در عبادت نشو و نما کرده باشد و شخصی که بدست راست تصدق بدهد و از دست چپ مخفی دارد و شخصی
که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده اش از خوف الهی جاری گردد و شخصی که برادر مؤمن خود را ببیند و گوید
که ترا از برای خدا دوست میدارم و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که باز بسوی مسجد برگردد و
شخصی که زن صاحب جمالی او را بنزدیک خود بخواند و او گوید که از پروردگار عالمیان میترسم یا اباذر
یقول الله تبارک و تعالی لا اجمع علی عبد خوفین و لا اجمع له امنین فاذا امننی فی الدنیا
اخفته یوم القیامة و اذا اخافنی فی الدنیا امنته یوم القیامة یا اباذر ان العبد لیعرض علیه
ذنوبه یوم القیامة فیقول اما انی کنت مشفقا فیغفر له یا اباذر ان الرجل لیعمل الحسنة
فیتکل علیها و یعمل المحقرات حتی یاتی الله و هو غضبان و ان الرجل لیعمل السیئة فیشفق
منها فیاتی الله عزوجل امنا یوم القیامة یا اباذر ان العبد لیذنب فیدخل به الجنة فقلت و کیف
ذلک بابی انت و امی یا رسول الله قال یکون ذلک الذنب نصب عینیه تائبا منه فارا
الی الله عزوجل یدخل الجنة یا اباذر الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع
نفسه و هواها و تمنی علی الله عزوجل الامانی ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمیکنم
بر بنده خود دو خوف و جمع نمیکنم برای او دو ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز
قیامت او را میترسانم و اگر از من ترسان است در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی
مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید آنرا حقیر شمارد و ترسان باشد از آنکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت
ای ابوذر بدرستی که بنده را عرض میکنند بر او گناهانش را در روز قیامت پس او میگوید که پیوسته ترسان بودم
ازین گناهان پس بسبب این خدا او را می آمرزد ای ابوذر بدرستی که بنده حسنه میکند و اعتماد بر آن میکند و
گناهان میکند و حقیر و سهل میشمارد تا آنکه روز قیامت چون بنزد خدا می آید خدا بر او خشمناکست و بدرستی که

شخصی گناهی میکند و از آن میترسد و در حذر است پس در قیامت ایمن نزد خدا می آید و باک ندارد ای ابوذر بدرستی
که اگاه است که بنده گناهی میکند و بسبب آن داخل بهشت میشود ای ابوذر گفت که چگونه چنین میشود پدر
و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که آن گناه پیوسته در برابر چشمان اوست و از آن توبه میکند و از عذاب
آن بخدا میگریزد و پناه میبرد تا بسبب آن داخل بهشت میشود ای ابوذر زیرک آنکسی است که نفس خود را تابع دارد
و کار کند از برای احوال بعد از مرگ و عاجز آنکسی است که متابعت نفس و خواهشهای آن کند و بر خدا آرزو
و با متابعت هوا آرزوی بهشت و مراتب عالیه داشته باشد از این کلمات قدسیه که از شجرهٔ طیبهٔ رسالت صادر
گردیده چند ثمره عارفان را حاصل میشود **ثمرهٔ اول خوف و رجاست** بدانکه مؤمن را اتصاف باین دو خصلت
چاره نیست و میباید که در دل مؤمن خوف و رجا هر دو بر وجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری و ناامید بودن
از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جملهٔ گناهان کبیره است و باید فرق کرد میان رجا و مغرور شدن
و خوف و مأیوس بودن بدانکه رجا عبارتست از امید داشتن برحمت الهی و طالب آن بودن و آثار صدق
رجا در اعمال ظاهر میشود پس کسی که دعوی رجا میکند و ترک اعمال خیر میکند او کاذبست در آن دعوی بلکه این
غرور است و از بدترین صفات ذمیمه است مثال آنکه اگر زارعی زراعت نکند و تخم نکند و تخم نپاشد و گوید
که من امید دارم که این زراعت برآید این عین سفاهت است نه رجا و امید و اگر آنچه از زراعت ضرور است
بعمل آورد و تخم بپاشد و آب بدهد و هر روز بر سر زراعت خود برود و گوید که امید دارم که حق تعالی برکت
فرماید امید او بجا است و در دعوی خود صادق است همچنین در زراعتهای معنوی کسی که اعمال صالحه را با شرایط
بجا آورد و اعتماد بر عمل خود نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاست و همچنین در خوف اگر خوف با
یأس از خدا شود و ترک عمل کند این ناامیدی از رحمت الهی است و در مرتبهٔ ترکیست زیرا که هر که از چیزی خایف
و ترسان است البته از آن گریزان است و آن شقی اول مثل ازو بابت آنست که شخصی نزد شیری ایستاده
و دست در دهان او کند و گوید من ازو میترسیم پس کسی که راست گوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری
چند میشود که موجب عذابست و آدمی میباید طبیب نفس خود باشد اگر رجا و امید را بر خود غالب داند و ترسد که موجب

بیستی در عمل

سستی در عمل گردد و تفکر در عقوبات و تذکر آیات و احادیث خوف خود را اشد گرداند و اگر خوف بر او
غالب شود و ترسد که باین سبب ترک عمل نماید با آیات و اخبار و تفکر در فضل الهی خود را امیدوار گرداند
و کسی توهم نکند که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که محل خوف و رجا یکی نیست که زیادتی
هر یک دیگری را کم گرداند بلکه محل رجا جناب ایزدی است و او محض فضل و رحمت است و از و هیچگونه خوف نمیباشد
و محل خوف نفس آدمی و شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای اوست پس آدمی از خود میترسد و از خدا امید
میدارد و چندانکه در بدیها و عیوب خود تفکر مینماید خوفش زیاده میگردد و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای او تفکر
میکند امیدش زیاده میگردد چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در دعاها در بسیار جا اشاره باین معنی فرموده
که ای مولای من هرگاه گناهان خود را می بینم ترسان میشوم و چون در عفو تو می نگرم امیدوار میشوم و براین
مضمون احادیث و آیات بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی ترا
عذاب خواهد کرد و از او چنان امید بدار که اگر با گناه جن و انس بدرگاه او روی ترا رحم خواهد کرد و بعد از آن حضرت
فرمود که پدرم میگفت که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور است یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر
یک را اگر با دیگری بسنجند بر آن دیگری زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که ای اسحق چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند پس اگر گمان
میکنی که او ترا نمی بیند کافر میشوی و اگر میدانی که در همه حال ترا می بیند و احوال ترا میداند و در حضور او معصیت میکنی
پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل تر شمرده و در حدیث دیگر فرمود که هر که از خدا ترسید خدا همه چیز را از او میترساند
و در حدیث دیگر فرمود که هر که خدا را شناخت از او خایف و ترسان میباشد و هر که از خدا میترسد نفس او بدنیا
نمیکشد شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان میکنند و میگویند
که ما امید برحمت خدا داریم حضرت فرمود که دروغ میگویند ایشان شیعه ما نیستند بآرزوهای نفس خود مایل شده اند
و گمان میکنند که امیدوارند هر که امید چیزی میدارد از برای تحصیل آن کار میکند و هر که از چیزی میترسد از آن گریزان

میباشد و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن در میان دو خوف میباشد ترس از گناهان گذشته که نمیداند خدا با او
آمرزیده است یا نه و ترس از آینده عمرش که نمیداند که گناهان مهالک کسب خواهد کرد یا نه پس او در هیچ روزی
صبح نمیکند مگر خایف و ترسان و او را باصلاح نمی آورد مگر خوف حق تعالی و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن
بایمان فایز نمیگردد تا ترسان و امیدوار نباشد و ترسان و امیدوار نمیباشد تا کار نکند برای آنچه از آن
میترسد و امید میدارد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که حق تعالی شانه میفرماید که اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستی که
اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هر آینه مقصر خواهند بود و بکنه عبادت
من نرسیده خواهند بود و مستحق نخواهند بود آنچه را طلب مینمایند از کرامتها و ثوابهای من و مستحق بهشت
و درجات عالیه آن نخواهند بود ولیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد و امیدوار بفضل من باشند و بگمان
نیکی که بمن دارند مطمئن نشوند که در این حال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خوشنودی من با ایشان میرسد
و آمرزش من جامه عفو در ایشان میپوشاند بدرستی که منم خداوند بسیار بخشندهٔ مهربان و در حدیث
دیگر فرمود که در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر منبر فرمود که بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که بمؤمنی خیر دنیا و آخرت نمیرسد مگر بحسن ظن و گمان
نیکی که بخداوند خود دارد و امیدی که از پروردگار خود دارد و حسن خلق در معاشرت مردم و ترک غیبت مؤمنان
کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار
مگر بسبب گمان بدی که به پروردگار خود داشته و در امید بخدا تقصیر نماید و بد خلقی با مردم و غیبت مؤمنان
کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که هیچ بنده گمانش بخدا نیکو نیست مگر آنکه خدا با او موافق گمان
او با او عمل مینماید زیرا که حق تعالی کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و نیکیها و حیا میکند و
شرم میدارد از اینکه بنده مؤمن با او گمان نیک داشته باشد و بخلاف ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند
پس بخداوند خود گمان نیکو بدارید و بثوابهای او بطاعات و عبادات رغبت نمائید و از حضرت صادق علیه السلام

منقولست

منقولست که هر که را گناهی یا شهوتی رو دهد و از آن اجتناب نماید از خوف الهی خدا بر او آتش جهنم را حرام
گرداند و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گرداند و آنچه در قرآن وعده کرده است با او کرامت فرماید
چنانچه فرموده است وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ کسی که از مقام حساب و ایستادن نزد
خداوند خود بترسد او را دو بهشت هست که حق تعالی باو کرامت خواهد فرمود و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام
فرمود که در حکمتهای آل داود وارد شده است که ای فرزند آدم چگونه بکلام هدایت متکلم میشوی و حال آنکه
بیدار نشده از مستی گناهان و بدیها ای فرزند آدم صبح کرده است دل تو با قساوت و تو عظمت
پروردگار خود را فراموش کرده اگر به پروردگار خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را میشناختی
همیشه از و ترسان بودی و وعدهای او را امیدوار بودی ای بیچاره فرزند آدم چرا یاد نمیکنی
لحد خود را و تنهایی خود را در آن مکان و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از خدا امیدی
که ترا بر معاصی جرأت ندهد و بترس از او ترسی که ترا از رحمت خود ناامید نگرداند و در حدیث دیگر
فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آخر بنده را که حق تعالی امر فرماید که باتش جهنم
برند بنده باشد که چون او را برند بجهنم نگاهی بعقب کند پس حق تعالی فرماید که برش گردانید پس از او سؤال
نماید که چرا بعقب نظر میکردی گوید که خداوندا من این گمان بتو نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان
بمن داشتی گوید پروردگارا گمان من بتو این بود که گناهان مرا بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی
پس خداوند جبار تعالی شانه فرماید که ای ملائکه بعزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت و شان
خود سوگند میخورم که این بنده یک ساعت از عمر خود گمان نیک بمن نداشته است و اگر یک ساعت این
گمان بمن میداشت او را باتش و رنج نمیرسانیدم این دروغی که میگوید او را بهشت برید پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر بنده که ظن نیکو به پروردگار خود داشته باشد خدا با او بگمان او
عمل مینماید چنانچه حق تعالی میفرماید که ذَلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْدَاکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِینَ
که ترجمه اش اینست که این گمان بدیست که به پروردگار خود داشتید شما را هلاک کرد پس گردیدید از جملهٔ زیانکاران

ست

زیان کاران **ثمرهٔ دویم در بیان بعضی از قصص خایفان** که ذکر احوال ایشان موجب تنبیه مؤمنان است
کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که شخصی با اهل خود
بکشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته
بند شد و بجزیره از جزایر بحر افتاد و مرد راهزن فاسقی در آن جزیره بود که از هیچ فسقی نمیگذشت
چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انسی یا جن گفت از انسم پس دیگر با آن زن سخن نگفت
و بر او چسبید بهیئات مجامعت و چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب میکند
و میلرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره باسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید که
هرگز مثل این کار کرده گفت بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نکرده ام گفت تو هرگز چنین کاری
نکرده چنین از خدا میترسی و حال آنکه باختیار تو نیست و ترا جبر باین کار داشته ام پس من اولایم
بترسیدن و سزاوارترم بخایف بودن پس برخواست و ترک آن عمل نمود و هیچ با آن زن سخن
نگفته بسوی خانه خود روان شد و در خاطر خود داشت که توبه کند و پشیمان بود از کردهای
خود در اثنای راه براهبی برخورد و با او رفیق شد چون پاره راه رفتند راهب با آن جوان گفت
که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه کند جوان گفت که مرا نزد
خدا حسنه نیست و کار خیری نکرده ام که جرات کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت که من دعا
کنم تو آمین بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن میرفتند
چون بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد جوان براهی رفت و راهب براه دیگر و آن ابر با جوان
روان شد و راهب در آفتاب ماند راهب با او گفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو
مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد بگو چه کار کرده که مستحق این کرامت شده جوان قصه خود را نقل
کرد راهب گفت که چون از خوف الهی ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته ترا آمرزیده است
و سعی نما که بعد ازین خوب باشی **ثمرهٔ سیم** کلینی بسند معتبر از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

برادری

روایت کرده است که پادشاهی در میان بنی اسرائیل بود و آن پادشاه قاضی داشت و آن قاضی برادری
داشت که بصدق و صلاح موسوم بود و آن برادر زن صالحه داشت که از اولاد پیغمبران بود و پادشاه
شخصی را میخواست که بکاری بفرستد بقاضی گفت مرد ثقه معتمدی را طلب کن که بآن کار بفرستم قاضی
گفت که کسی معتمدتر از برادر خود گمان ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف آن امر باو نمود او ابا کرد
و گفت من زن خود را تنها نمیتوانم گذاشت قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد
گفت ای برادر من بهیچ چیز تعلق و اهتمام ندارم مثل زن خود و خاطر من بسیار متعلق است پس تو خلیفه
من باش در امر او و بامور او برس و کارهای او را بساز تا من برگردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت
و آن زن از رفتن شوهر راضی نبود پس قاضی بمقتضای وصیت برادر مکرر به نزد آن زن می آمد و از حوائج
او سوال مینمود و بکارهای او اقدام مینمود و محبت آن زن بر او غالب شد و او را تکلیف بزنا کرد و آن زن
امتناع و ابا کرد قاضی سوگند خورد که اگر قبول نمیکنی من بپادشاه میگویم که زن برادرم زنا کرده است
و نزد من ثابت شده است گفت آنچه میخواهی بکن من این کار را قبول نخواهم کرد پس قاضی بنزد پادشاه
رفت و گفت زن برادرم زنا کرده است و نزد من ثابت شده است پادشاه گفت که او را سنگسار
کن قاضی بنزد زن رفت و گفت پادشاه امر کرده است که ترا سنگسار کنم اگر قبول میکنی میگذارم
والا ترا سنگسار میکنم گفت من اجابت تو نمیکنم آنچه خواهی بکن قاضی مردم را خبر داد و آن زن را بصحرا برد
و گودی کند و او را سنگسار کرد تا وقتی که گمان کرد که او مرده است بازگشت و در آن زن رمقی مانده
بود چون شب شد حرکت کرد و از گو بیرون آمد و بر روی خود راه میرفت و خود را می کشید تا بدیری رسید
که در آنجا دیرانی بود بر در آن دیر خوابید چون صبح شد دیرانی در را گشود آن زن را دید از قصه او سوال
نمود زن قصه خود را باز گفت دیرانی بر او رحم کرد و آن دیرانی پسر خوردی داشت غیر او فرزند
نداشت و مال و جمعیتی داشت پس دیرانی آن زن را مداوا کرد تا جراحتهای او مندمل شد و فرزند
خود را باو داد که تربیت کند و دیرانی غلامی داشت که او را خدمت میکرد و آن غلام عاشق آن زن

ممکن

و با او در آویخت و گفت اگر بمباشرت من راضی نمیشوی جهد در کشتن تو میکنم گفت آنچه خواهی بکن این امر
نیست که از من صادر شود پس آن غلام بیامد و فرزند دیرانی را بکشت و بنزد دیرانی آمد و گفت این
زناکار را آوردی و فرزند خود را باو دادی الحال فرزند ترا کشته است دیرانی بنزد زن آمد و گفت این چه
کردی میدانی که با تو چه نیکیها کردم زن قصه خود را باز گفت دیرانی گفت که دیگر نفس من راضی نمیشود که
تو درین دیر باشی بیرون رو و بیست درهم برای خرجی باو داد و در شب او را از دیر بیرون کرد و گفت این
زر را توشه کن و خدا کافی باشد پس آن زن در شب بیرون رفت تا صبح بدهی رسید دید مردی را بر دار کشیده اند
و هنوز زنده است از سبب آن حال سوال نمود گفتند که بیست درهم قرض دارد و نزد ما قاعده چنان است
که هر که بیست درهم قرض داشته باشد و ادا نکند او را بر دار میکشند تا ادا کند او را فرو نمی آرند پس آن زن آن بیست
درهم را داد و آن مرد را خلاص کرد آن مرد گفت که ای زن هیچکس بر من مثل تو حق نعمت ندارد مرا از
مردن نجات دادی هر جا که میروی در خدمت تو می آیم پس همراه بیامدند تا بکنار دریا رسیدند
و در کنار دریا کشتیها بود و جمعی بودند که میخواستند بر آن کشتیها سوار شوند مرد گفت که در اینجا
توقف کن تا من بروم و برای اهل این کشتیها مزد کاری کنم و طعامی بگیرم و بنزد تو آورم
پس آن مرد بنزد اهل کشتیها آمد و گفت درین کشتی شما چه متاع است گفتند انواع متاعها و جواهر
و عنبر و سایر چیزها هست و این کشتی دیگر خالی است ما خود سوار میشویم گفت قیمت این متاعهای شما
چند میشود گفتند بسیار میشود حساب آن نمیدانیم گفت من چیزی دارم که بهتر است از مجموع آنچه در کشتی
شماست گفتند چه چیز داری گفت کنیزکی دارم که هرگز بآن حسن و جمال ندیده اید گفتند بما بفروش گفت
میفروشم بشرط آنکه یکی از شما برود و او را ببیند و برای شما خبر بیاورد و شما از آنجا که او هست نگذرید
و زر بمن دهید تا من بروم و آخر او را تصرف کنید ایشان قبول کردند و کس فرستادند چون او را دید گفت
که چنین هرگز کنیزکی ندیده ام پس آن زن را به ده هزار درهم با ایشان فروخت و زر گرفت و چون از او
برفت و ناپیدا شد ایشان بنزد آن زن آمدند و گفتند که برخیز و با کشتی بیا گفت چرا گفتند ترا از آقای تو

خریدیم

بکنار

خریدیم گفت و آقای من نبود گفتند اگر نمی آیی ترا بزور میبریم ناچار برخواست و با ایشان
دریا رفت و چون بنزدیک کشتیها رسیدند هیچیک از ایشان از دیگران ایمن نبود که از برای آن
روی کشتی متاع سوار کردند و خود همه بکشتی دیگر در آمدند و کشتیها روان کردند چون بمیان
دریا رسیدند خدا تعالی بادی فرستاد و کشتی ایشان با اهل آن غرق شدند و کشتی زن با متاعها سالم
نجات یافت و باد او را بجزیره برد از کشتی فرود آمد و کشتی را بست و بر گرد جزیره برآمد دید
خوشی است و آبها و درختان میوه دارد با خود گفت که درین جزیره میباشم و ازین آب و میوه ها
میخورم و عبادت الهی میکنم تا مرگ در رسد پس خدا وحی فرمود به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که در آن
زمان بود که برو نزد پادشاه و بگو که در فلان جزیره بنده از بندگان من هست باید که تو و اهل مملکت
همه نزد او بروید و بگناهان خود نزد او اقرار کنید و از او سوال کنید که از گناهان شما در گذرد تا من
گناهان شما را بیامرزم چون پیغمبر آن پیغام را بآن پادشاه رسانید پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی آن
جزیره رفتند و در آنجا همان زن را دیدند پس پادشاه بنزد او رفت و گفت این قاضی نزد من آمد و گفت
زن برادرم زنا کرده است و من حکم کردم او را سنگسار کنند و گواهی نزد من گواهی نداده بود میترسم که
بسبب آن حرامی کرده باشم میخواهم برای من استغفار نمایی زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین پس شوهرش
آمد و او را نشناخت و گفت من زنی داشتم در نهایت فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او راضی
نبود در رفتن من و برادرم را بر او گماشتم چون برگشتم و از احوال او سوال کردم برادرم گفت که او
زنا کرد و او را سنگسار کردیم میترسم که در حق آن زن تقصیر کرده باشم از خدا طلب کن که مرا بیامرزد زن گفت
که خدا ترا بیامرزد بنشین و او را در پهلوی پادشاه نشاندند پس قاضی آمد و گفت که برادرم زنی داشت
و عاشق او شدم و او را تکلیف بزنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه رفتم و او را بزنا متهم ساختم و بدروغ او را
سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن گفت خدا ترا بیامرزد پس رو بشوهرش کرد و گفت بشنو پس دیرانی
آمد و قصه خود را نقل کرد و گفت در شب او را بیرون کردم میترسم که درنده او را دریده باشد

از برای من استغفار کن گفت خدا ترا بیامرزد بنشین پس غلام آمد و قصهٔ خود را نقل کرد زن به برادر گفت
بشنو پس گفت خدا ترا بیامرزد پس آمرزد و اکشیده آمد و قصهٔ خود را نقل کرد زن گفت که خدا ترا بیامرزد
چون او بسبب نیکی در برابر بدی کرده بود پس آن زن عابده بشوهر خود رو کرد و گفت من زن تو ام و آنچه
هم قصه من بود و مرا دیگر احتیاج بشوهر نیست میخواهم که این کشتی با مال امتعه از تو باشد و مرا در این جزیره
بگذاری که بعبادت خدا مشغول باشم که از دست مردان محنت کشیده ام پس شوهر او را گذاشت و کشتی را
با مال متصرف شد و پادشاه و اهل مملکت همه برگشتند ثمرهٔ ششم ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت
علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبر مردم را
می شکافت و کفن مردگان را میدزدید پس یکی از همسایگان او بیمار شد و ترسید که بمیرد و آن کفن دزد
کفن او را ببرد او را طلبید و گفت من با تو چون بودم در همسایگی گفت همسایگی نیکو بودی برای من گفت
بتو حاجتی دارم گفت بگو چه حاجت داری که حاجت تو برآورده است پس دو کفن بر او نمایان کرد و گفت
هر یک را که میخواهی و بهتر است برای خود بردار و دیگری را بگذار که مرا در آن کفن کنند و چون
مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف و کفن مرا مبر پس آن نباش از گرفتن کفن ابا کرد و بیمار مبالغه کرد تا آن کفن
بهتر را برداشت و چون آن شخص مرد و او را دفن کردند نباش با خود گفت که این مرد بعد از مردن
چه میداند که من کفنش برداشتم یا گذاشتم پس آمد و قبر شکافت ناگاه صدایی شنید که کسی بانگ بر او زد
که مکن پس او ترسید و کفن را گذاشت و برگشت و بفرزندان خود گفت که من چون پدری بودم برای شما
گفتند نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم حاجت مرا برآورید گفتند بگو که آنچه فرمایی چنان
خواهیم کرد گفت میخواهم که چون بمیرم مرا بسوزانید و چون سوخته شوم استخوانهای مرا بکوبید و در هنگامی
که باد تندی آید نصف آن خاکستر را بجانب صحرا بباد دهید و نصفی دیگر را بجانب دریا گفتند چنین خواهیم
کرد و چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند در آن حال حق تعالی بصحرا فرمود که آنچه در تست جمع
کن و بدریا فرمود که آنچه در تست جمع کن پس آن شخص را زنده کرد و باز داشت و فرمود که ترا چه باعث شد

که چنین وصیت

که چنین وصیت کردی گفت بعزت تو که از ترس تو چنین کردم حق تعالی فرمود که چون از خوف من
چنین کردی خصمان ترا از تو راضی میگردانم و خوف ترا بایمنی مبدل میسازم و گناهان ترا
می آمرزم ثمرهٔ چهارم ابن بابویه نقل کرده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سایه
درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد و جامههای خود را کند و در زمین گرم میغلطید
گاهی پشت خود و گاهی شکم و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بچش
که عذاب الهی از این عظیمتر است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو نظر میفرمود پس جامههای خود را
پوشید حضرت او را طلبیدند و فرمودند که ای بندهٔ خدا کاری از تو دیدم که از دیگری ندیدم چه چیز
ترا باعث برین شد گفت ترس الهی مرا باعث این شد و به نفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند
عذاب الهی را که از این شدیدتر است و تاب ندارد پس حضرت فرمود که از خدا ترسیده آنچه حق ترسیدن
و بدرستی که پروردگار تو مباهات کرد بتو با ملائکه سموات پس باصحاب خود فرمود که نزدیک این
مرد روید تا برای شما دعا کند چون نزدیک او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی را
توشهٔ ما گردان و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان ثمرهٔ پنجم ابن بابویه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که در زمان پیش سه نفر راهی میرفتند در میان راه ایشان را باران گرفت بغاری
پناه بردند ناگاه سنگی از کوه فرود آمد و در غار را فرو گرفت و راه ایشان را بست و دیگر یکی از ایشان
گفت که شما را از این مهلکه بغیر از راستی نجات نمیدهد باید هر یک از ما عملی بدرگاه خدا عرض کنیم که خدا
داند که راست میگوییم پس یکی از ایشان گفت که خداوندا اگر تو میدانی که من مزدوری داشتم که برای من
کار کرده بود که قدری از برنج در عوض بگیرد و مزد خود را نا گرفته رفت آن برنج را برای او زراعت
کردم و حاصل آن را برای او گاو و ما خریدم و چون مزد خود را از من طلب کرد گفتم این گاوها را از آن تست
گفت من از تو اندکی برنج طلب دارم گفتم این گاوها هم از حاصل آن برنج بهم رسیده است و همه مال تست و همه
بتصرف او دادم خداوندا اگر میدانی که آن کار را از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن اندکی آن سنگ دور شد

دیگری گفت که خداوندا اگر میدانی که من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب شیر گوسفندان
خود را برای ایشان و عیال خود می آوردم شبی دیر آمدم پدر و مادرم بخواب رفته بودند
و اهل و عیالم از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادرم نمیخوردند بایشان نمیدادم
پس نخواستم که ایشان را بیدار کنم و نخواستم که پیشتر بفرزندان دهم و نرفتم که مبادا ایشان بیدار
شوند و مرا خواهند حاضر نباشم پس تا صبح با آن حال انتظار ایشان کشیدم خداوندا اگر میدانی
که آن کار را از ترس تو کردم ما را فرجی کرامت فرما پس آن سنگ اندکی دورتر شد سیم گفت خداوندا
اگر میدانی که من دختر عمویی داشتم و بسیار او را دوست میداشتم و خواستم او را فریب دهم گفت تا
صد دینار زر باو ندهی تن در نمیدهم پس صد دینار زر بهم رسانیدم و باو دادم و چون راضی شد در میان
پای او نشستم گفت از خدای بترس و مهر خدا را بناحق مشکن پس برخاستم و از صد دینار گذشتم اگر
میدانی که از ترس تو کردم این بلا را از ما دور گردان پس آن سنگ دور گردید ثمرهٔ ششم کلینی بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
با جمعی از اصحاب نشسته بودند شخصی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا امیر المؤمنین با پسری عمل قبیحی
کرده ام مرا پاک گردان و حد الهی را بر من جاری کن حضرت فرمود که برو بخانه شاید جنونی ترا
طاری شده که چنین سخنی میگویی تا چهار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد در مرتبه چهارم که ثابت شد فرمود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مثل تو سه حکم مقرر فرموده هر کدام که میخواهی اختیار کن گفت آن سه
حکم کدام است فرمود که یا یک ضربت شمشیر که بر گردنت بزنند یا دست و پا بسته از کوهی میندازند
یا ترا بآتش بسوزانند گفت یا امیر المؤمنین کدام یک دشوارتر است فرمود که بآتش سوزانیدن
گفت من آن را اختیار میکنم که دشوارتر است یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که مهیا شو که حد بر تو جاری
کنیم پس برخاست و دو رکعت نماز گذارد و چون فارغ شد گفت خداوندا گناهی کرده ام که
میدانی و از عقاب تو ترسیدم و نزد وصی و پسر عم پیغمبرت آمدم و از او سؤال کردم که مرا پاک کند

بحدی از

بر او حد جاری گردانید میان سه صنف از عذاب خداوندا من دشوارتر را اختیار کردم خداوندا از تو
سؤال مینمایم که این را کفارهٔ گناه من گردانی و مرا بآتش آخرت نسوزانی پس گریان برخاست
و رفت در میان گودی که از برای او کنده بودند و آتش بدور آن برافروخته بودند نشست پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب گریان شدند و حضرت فرمود که برخیز ای جوان که
ملائکه آسمانها و ملائکه زمین را بگریه در آوردی و خدا توبهٔ ترا قبول فرمود برخیز و دیگر چنین کاری
مکن ثمرهٔ هفتم بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که زن زناکاری در میان
بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود روزی بعضی از آن جوانان
گفتند که اگر فلان عابد مشهور این زن را ببیند فریفتهٔ او خواهد شد آن زن چون این سخن را شنید
گفت والله که بخانه نروم تا او را از راه نبرم پس همان شب قصد خانهٔ آن عابد کرد و در را کوفت و
گفت ای عابد مرا امشب پناه ده که در سرای تو شب را بروز آورم عابد ابا نمود زن گفت که بعضی از
جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام اگر در نگشایی ایشان میرسند و فضیحت
بمن میرسانند عابد چون این سخن را شنید در را گشود پس چون آن زن بخانه در آمد جامههای خود را
افکند چون عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق او دلش بی اختیار شد و دست باو رسانید و در
حال متذکر شد و دست از او برداشت و دیگی بر بالا داشت که آتش در زیر آن میسوخت رفت و دست
خود را در زیر دیگ گذاشت زن گفت که چه کار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای آن خطایی که از او
صادر شد پس زن بیرون رفت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند
دستش تمام سوخته بود ثمرهٔ هشتم بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که عابدی در
بنی اسرائیل بود و شبی زنی مهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد و هر چند بر او زور آورد یک انگشت
از انگشتان خود را بآتش میداشت تا آن خیال از نفسش بیرون میرفت و پیوسته در آن کار بود تا
صبح شد بآن زن گفت که بیرون رو که بد مهمانی بودی تو از برای ما ثمرهٔ نهم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

منقولست که زهد حضرت یحیی علیه السلام را بمرتبه بود که در بیت المقدس آمد نظر کرد بعباد و رهبانان
و احبار که پیراهنها از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته اند و زنجیرها در گردن کرده و بر
ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود بنزد مادرش آمد و گفت ای مادر از برای
من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد
و رهبانان مادرش گفت که صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا
آمد سخن یحیی را از برای او نقل نمود زکریا گفت ای فرزند چه چیز ترا باعث شده است که این اراده نمایی
و هنوز طفل خوردی یحیی گفت که ای پدر مگر ندیده از من خوردتر سال ترکه شربت مرگ چشیده اند
گفت بلی پس زکریا بمادر یحیی گفت که آنچه میگوید چنان کن پس مادر کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت
و پوشید و رفت به بیت المقدس با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پیراهن مو بدنش را خورد
پس روزی نظر کرد ببدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست پس خطاب الهی باو رسید که ای یحیی آیا گریه
میکنی که بدنت کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یکنظر بجهنم کنی پیراهن از آهن خواهی پوشید بجای
پلاس پس حضرت یحیی گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد بحدی که دندانهای مبارکش نمودار شد
چون خبر بمادرش رسید با زکریا بنزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل گرد او درآمدند و او را خبر دادند که
روی تو مجروح و کاهیده شده است گفت با خبر نشدم زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا
فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی و گفتی که در میان بهشت و
دوزخ عقبه ایست که نمیگذرند از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند من چنین
گفتم که جهد و سعی کن در بندگی خدا که ترا بامر دیگر امر کرده اند پس مادرش برخاست و گفت ای فرزند رخصت میدهی که
دو پاره نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب چشمت را
جذب نماید گفت تو اختیار داری پس او دو پاره نمد از برای او ساخته بر رویش گذاشت و آن [illegible]
ها پر شد از اشک چشمان ترش بود که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا علیه السلام آن

حال را مشاهده کرد گریان شد و روی بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا این فرزند منست
و این آب دیده اوست و تو از همه رحم کنندگان رحیم تری پس هرگاه که زکریا میخواست که بنی اسرائیل را
موعظه بگوید بجانب چپ و راست نظر میفرمود پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ نمیبرد پس روزی
حضرت یحیی حاضر نبود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود را در عبا پیچیده آمد و در میان مردم نشست و
حضرت زکریا او را ندید فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست
که آنرا سکران مینامند و در پایین کوه وادی هست که آنرا غضبان میگویند زیرا که از غضب
الله افروخته شده است و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق آن است و در آن چاه
تابوتها از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها و جامها و زنجیرها و غلها از آتش هست چون یحیی
این را شنید سر برداشت و فریاد برآورد که واغفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران و برخاست
و بیخودانه متوجه بیابان شد پس زکریا از مجلس برخاست و بنزد مادر یحیی رفت و فرمود که یحیی را
طلب نما که میترسم او را نبینی مگر بعد از مرگ او پس مادر بطلب حضرت یحیی بیرون رفت تا بجمعی از
بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند که ای مادر یحیی بکجا میروی گفت بطلب فرزند خود میروم
که نام جهنم را شنیده و رو بصحرا رفته است پس رفت تا بجایی رسید از و سوال نمود که آیا جوانی را
باین صفات که وصف میدهی گفت بلکه یحیی را میخواهی گفت بلی گفت الحال او را در فلان عقبه گذاشتم
که پاهایش با آب دیده اش فرو رفته بود و سر بآسمان بلند کرده میگفت بعزت تو ای مولای من که آب سرد
نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را نزد تو ببینم پس چون مادر بیامد و نظرش بروی افتاد بنزدیک
او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت و او را بخدا سوگند داد که با او بخانه رود پس با او بخانه
رفت و مادر از او التماس نمود که ای فرزند التماس دارم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم بپوشی که آن نرم
تر است یحیی قبول فرمود و پیراهن پشم پوشید و مادر از برای او عدسی پخت و آنحضرت تناول فرمود و
خواب او را ربود تا هنگام نماز شد پس در خواب او ندا رسید که ای یحیی خانه بهتر از خانه من و همسایه بهتر از من طلبیدی

چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخاست و گفت خداوندا از لغزش من درگذر بعزت تو سوگند
که دیگر سایه ای طلب نکنم بغیر سایه بیت المقدس و بمادرش گفت ای مادر پیراهن مو را بیار مادر پیراهن مو را
باو داد و در او آویخت که مانع رفتن شود حضرت زکریا باو گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پرده
دلش را گشوده اند و بعیش دنیا منتفع نمیشود پس برخاست حضرت یحیی و پیراهن موئین و کلاه پشمینه
را پوشید و به بیت المقدس رفت و با احبار و راهبان عبادت میکرد تا شهید شد

ثمره نهم

ابن بابویه از عروة بن الزبیر روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله با جمعی
از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر را و اهل بیعت رضوان را ابو درداء گفت
ای قوم میخواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده
بود گفتند کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السلام پس این را گفت همگی رو از وی گردانیدند پس
شخصی از انصار باو گفت که سخنی گفتی که هیچ کس با تو موافقت نکرد ابو درداء گفت من آنچه دیده بودم
گفتم شما نیز هر چه دیده اید از دیگران بگویید من شبی در نخلستان بنی النجار بخدمت آنحضرت
رسیدم دیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان شده بود و
باواز حزین و نغمه دردناک میفرمود که الهی چه بسیار گناهان که از دوش من برداشتی و در برابر آن
نعمتها فرستادی و چه بسیار بدیها که از من صادر شد تو کرم کردی و رسوا نکردی الهی عمر من در
معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد پس من بغیر آمرزش تو امید ندارم
و بغیر از خوشنودی تو آرزو ندارم پس از پی آن صدا رفتم دانستم که حضرت امیر المؤمنین است پس
در پشت درختان پنهان شدم و آنحضرت رکعات بسیار نماز گذاردند و چون فارغ شدند مشغول دعا
و گریه و مناجات شدند و از جمله آنچه میفرمودند این بود الهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم گناه
بر من آسان میشود و چون عذاب عظیم ترا یاد می آورم بلیه خطاها بر من عظیم میشود آه اگر
بخوانم در نامهای عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگویی بگیرید

که بگیرید او را

که بگیرید او را پس وای بر چنین گرفته شده و اسیری که خویشان او را نجات نمیتوانند بخشید و قبیله
او بفریاد او نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم میکنند پس آه از آتشی که جگرها را بریان
میکند آه از آتشی که جمیع احشا را فرو میبرد آه از دریاهای افروخته از آتشهای جهنم پس بسیار گریست
تا دیگر صدا و حرکت از آنحضرت نشنیدم با خود گفتم که البته خواب بر آنحضرت غالب شده از بسیاری
بیداری به نزدیک آنحضرت رفتم که برای نماز صبح آنحضرت را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حرکت
ننمود و بمثابه چوب خشک جسد مبارکش بر زمین افتاده بود گفتم انا لله و انا الیه راجعون و دویدم
بجانب خانه آنحضرت و خبر را بحضرت فاطمه علیها السلام رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض کردم
فرمود که ای ابو درداء این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو میدهد پس آب آوردم
و بر روی مبارک آنحضرت پاشیدم بهوش باز آمدند و نظر بسوی من فرمودند من میگریستم فرمود که
از چه میگریی ای ابو درداء گفتم از آنچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود که اگر ببینی که مرا بسوی حساب بخوانند
در هنگامی که گناهکاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه شدید مرا احاطه
کرده باشند و نزد خداوند جبار مرا بدارند و جمیع دوستان مرا در آن حال گذارند و اهل دنیا همه بر من رحم
کنند هر آینه در آن روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوند ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده
نیست پس ابو درداء گفت والله جل شانه که چنین عبادتی از هیچیک از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله ندیدم

ثمره دهم

در مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن و مذمت متابعت هواهای نفس بدانکه نفس اماره
انسان ضررش زیاده از شیطان است چنانچه حق تعالی میفرماید که حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام
فرمود که بدرستی که نفس امر کننده است ببدی مگر آنکه خدا رحم فرماید و در جای دیگر میفرماید که هر که از
خداوند عالمیان و ایستادن در محاسبه نزد او بترسد و نهی کند نفس را از خواهشهای او پس بدرستی که بهشت
ماوای اوست و در جای دیگر میفرماید که در قیامت شیطان بگمراهان خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود
بغیر آنکه شما را خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت مکنید نفسهای خود را ملامت کنید و بدانکه مجاهده

با نفس و شیطان افضل است از جهاد کردن با دشمنان ظاهر و دشوارتر است از آن و کمتره ثمرات
مجاهده نفس جهاد با کفار است و مجاهده نفس آنست که بعقل مستقیم با نفس و اعوان آن که مخالف شرع
باشد معارضه نماید و استعانت الهی و تذکر آیات و احادیث و مواعظ او را منقاد حق گرداند
و تابع شرع سازد و مانند اسب چموشی که او را بتدبیر و تعلیم راهوار گردانند و تحمل بارهای تکالیف
بر آن ایشان شود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله لشکری بجهاد فرستادند چون برگشتند فرمودند که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچکتر را بجا
آوردند و جهاد بزرگتر بر ایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرگتر کدام است
فرمود که جهاد نفس که بهترین جهادها است جهاد کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پهلوی
اوست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود حذر نمایید از هواها و خواهشهای خود
چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود بدرستی که هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان از متابعت
هواهای خودشان و درو کردهای زبانشان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال و بزرگواری و نور
و علو شان و رفعت مکان خود سوگند میخورم که هیچ بنده اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش
و فرموده من مگر آنکه امور او را متفرق میسازم و دنیا را برو مشتبه میگردانم و دل او را مشغول میگردانم
و نمیرسانم باو مگر آنچه از برای او مقدر کرده ام از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خودم سوگند که هیچ بنده
اختیار نمیکند فرموده مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را حفظ او موکل میگردانم و آسمانها و زمینها را کفیل
روزی او میکنم و تجارت هر تاجر را بسوی او میفرستم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نفس را
با خواهشهای خود مگذارید بدرستی که خواهش نفس در هلاک نفس است و نفس را با هوا گذاشتن موجب
و افزار نفس است و نفس را از خواهشها خود باز داشتن دوا و درمان دردهای نفس است یا اباذر
إِنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ يُرْفَعُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ الْأَمَانَةُ وَالْخُشُوعُ حَتّٰى لَا يَكَادُ يُرٰى خَاشِعاً ای ابوذر

اول چیزی که ازین امت برداشته میشود امانت و خشوع است تا با هیچیک از ایشان خشوع و شکستگی
و تضرع نمیتوان دیدن بدانکه امانت عبارت است از عفت ورزیدن در اموال و عرضهای مردم است
و خیانت در برابر آن است و امانت اشرف صفات کمال است و خیانت موجب نقص و وبال
چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر آنکه امر فرمود
امر فرمود براستی در سخن و ادا کردن امانت به نیکوکار و بدکار و باسانید معتبره از آنحضرت منقولست
که نظر مکنید بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیزیست که عادت بآن کرده اند و اگر ترک کنند
بهم میرسد و لیکن نظر کنید براستگویی و ادا کردن امانت مردم با ایشان و حضرت امام زین العابدین
علیه السلام فرمود که بر شما باد با دا کردن امانت بحق آن که اگر کشنده پدرم مرا امین کند بر شمشیری
که پدرم را بآن کشته باشند آن شمشیر را من بسیار داده باو رد مینمایم و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که هر که را امین کنند بر امانتی و بصاحبش رد نماید هزار عقده از عقدهای آتش از گردن خود گشوده است
پس مبادرت نمایید بادای امانت بدرستی که امانتی که بکسی میسپارند ابلیس صد شیطان از لشکر
از اعوان خود بر او مگماره که او را گمراه کنند و وسوسه نمایند تا او را هلاک کنند مگر کسی که خدا او را نگاهدارد
و در حدیث دیگر فرمود که هر که حق مومنی را حبس نماید خدا او در روز قیامت پانصد سال او را بر پا
ایستاده بدارد تا آنکه نهرها از عرق او جاری شود و منادی از جانب خدا ندا کند که این ظالمی است
که حق خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را سرزنش کنند پس او را بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که ظلم کند بر مزد و مزدوری و مزدش را ندهد خدا ثواب عملهای او را حبط نماید و بوی بهشت را بر او
حرام گرداند با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و کسی که از همسایه اش یک شبر از زمین را خیانت
کند و داخل خانه خود کند خدا آن زمین را تا هفتم طبقه زمین طوق کند در گردن او در روز قیامت و آن
بیابات بمقام حساب درآید و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و بصاحبش ندهد تا مرگ او را
دریابد بغیر ملت من مرده است و خدا را که ملاقات نماید از و خشمناک باشد و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را

یا بخرد و داند که این مال خیانت است او مثل کناه آن کس است که آن خیانت کرده است و فرمود که
هر که حق مسلمانی را حبس کند و بصاحبش ندهد خدا برکت روزی را بر او حرام گرداند و فرمود که هر که حق
کسی در نزد او باشد و صاحبش طلبد او تاخیر کند و ندهد هر روز بر او گناهی نوشته میشود و بسند صحیح از امام
جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که چیزی از مال برادر مومنش را بظلم متصرف شود و باو پس ندهد پاره
از آتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مال مومنی را بغصب متصرف شود پیوسته
حق تعالی از رحمت خویش دور گردانیده و اعمال او را دشمن دارد و او را بر کار خیرش ثواب ندهد تا توبه کند
و مالی که گرفته است بصاحبش رد نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که ظلمی بر کسی کند
البته خدا او را بگیرد در جانش یا در مالش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد چون توبه کند خدا
او را می آمرزد و در حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسم است ظلمی که خدا می آمرزد و ظلمی که خدا نمی آمرزد
و ظلمی که خدا آن را نمیگذارد و نمیگذراند اما ظلمی که نمی آمرزد آن شرک است از برای او قرار دادن است و اما
ظلمی که می آمرزد ظلمی است که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمی که نمیگذارد و نمیگذراند آن
حق الناس است که مردمان از یکدیگر میطلبند یا اباذر وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا
كَانَتْ تَعْدِلُ عِنْدَ اللّٰهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ أَوْ ذُبَابٍ مَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ يَا أَبَا ذَرٍّ
الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَا ابْتُغِيَ بِهِ وَجْهُ اللّٰهِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللّٰهِ
تَعَالٰى مِنَ الدُّنْيَا خَلَقَهَا ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا فَلَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهَا وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهَا حَتّٰى تَقُومَ السَّاعَةُ
وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْإِيمَانِ بِهِ وَتَرْكِ مَا أَمَرَ أَنْ يُتْرَكَ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ
اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى أَوْحٰى إِلٰى أَخِي عِيسٰى يَا عِيسٰى لَا تُحِبَّ الدُّنْيَا فَإِنِّي لَسْتُ أُحِبُّهَا وَأَحِبَّ الْآخِرَةَ
فَإِنَّمَا هِيَ دَارُ الْمَعَادِ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ جَبْرَئِيلَ أَتَانِي بِخَزَائِنِ الدُّنْيَا عَلٰى بَغْلَةٍ شَهْبَاءَ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ
هٰذِهِ خَزَائِنُ الدُّنْيَا وَلَا يَنْقُصُكَ مِنْ حَظِّكَ عِنْدَ رَبِّكَ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا

إِذَا شَبِعْتُ شَكَرْتُ رَبِّي وَإِذَا جُعْتُ سَأَلْتُهُ يَا أَبَا ذَرٍّ إِذَا أَرَادَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْراً فَقَّهَهُ
فِي الدِّينِ وَزَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَبَصَّرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ يَا أَبَا ذَرٍّ مَا زَهِدَ عَبْدٌ فِي الدُّنْيَا إِلَّا أَثْبَتَ اللّٰهُ
الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِماً إِلٰى
دَارِ السَّلَامِ يَا أَبَا ذَرٍّ إِذَا رَأَيْتَ أَخَاكَ قَدْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا فَاسْتَمِعْ مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلَقَّى إِلَيْكَ الْحِكْمَةَ فَقُلْتُ
يَا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَزْهَدُ النَّاسِ قَالَ مَنْ لَمْ يَنْسَ الْمَقَابِرَ وَالْبِلٰى وَتَرَكَ فَضْلَ
زِينَةِ الدُّنْيَا وَآثَرَ مَا يَبْقٰى عَلٰى مَا يَفْنٰى وَلَمْ يَعُدَّ غَداً مِنْ أَيَّامِهِ وَعَدَّ نَفْسَهُ فِي الْمَوْتٰى ای ابوذر
بحق آن خداوندی که جان محمد بدست قدرت اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با پر پشه یا
پر مگسی کافر را از دنیا یک شربت آب نمیداد ای ابوذر دنیا ملعون است و آنچه در دنیاست ملعون است
مگر چیزی که مطلب از آن رضای الهی باشد و هیچ چیز را خدا دشمن نمیدارد مانند دنیا حق تعالی دنیا را خلق فرمود
و از آن اعراض فرمود و نظر لطف بسوی آن نفرمود و نخواهد فرمود تا قیام قیامت و هیچ چیز
نزد خدا پسندیده تر و محبوب تر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن چیزی چند که خدا امر فرموده است
بترک آنها ای ابوذر حق تعالی وحی فرمود به برادرم عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام که ای عیسی دوست
مدار دنیا را بدرستی که من آن را دوست نمیدارم و دوست دار آخرت را که بازگشت همه با نجات
ای ابوذر جبرئیل نزد من آمد و خزینهای دنیا را برای من آورد و بر استر اشهبی سوار بود پس گفت
ای محمد خزینهای دنیاست بتو میدهم و از بهره تو نزد خدا و نعیم آخرت تو چیزی کم نمیشود پس
متصرف شدن خزاین دنیا من گفتم ای حبیب من جبرئیل مرا احتیاجی باین خزاین نیست هر گاه که سیر میشوم
پروردگار خود را شکر میکنم و چون گرسنه میشوم از و سوال مینمایم ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بنده را
خواهد او را بمسایل دین خود دانا گرداند و رغبت او را از دنیا برطرف میکند و او را آگاه میگرداند
و او را بعیبهای نفس خود دانا میکند ای ابوذر هیچ بنده زهد و ترک دنیا متصف نمیگردد مگر آنکه حق تعالی علوم
و حکمتها را در دل او ثابت میگرداند و زبان او را بحکمت و معارف گویا میسازد و بیناو دانا میگرداند

اورا بعیبها و دردهای دنیا و اورا بسلامت از کفر و معاصی از دنیا بیرون میبرد و بخانه سلامتی که بهشت است
داخل میگرداند ای ابوذر چون برادر مؤمن خود را ببینی که ترک دنیا کرده است و رغبت بآن ندارد سخن
اورا گوش کن که او را حکمت و علوم ربانی را ابو تلقا میکنند من گفتم که یا رسول الله کیست که زاهد در دنیا است
فرمود که کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را و ترک کند زیادتی زینتهای دنیا را و اختیار
کند و ترجیح دهد نعمتهای آخرت را بر لذتهای فانی دنیا و فردا را از عمر خود حساب نکند و خود را از مردگان شمارد
و در توضیح این فصل باب ایراد مینمایم **باب اول در مذمت دنیا** بدانکه هر چند بدیها و عیبهای
دنیا از آن ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان آن را آراسته است
و غفلت عقل و مشاعر را از ملاحظه قبایح آن منصرف نموده است ذکر بعضی از مواعظ و امثال که از
مقربان ذو الجلال وارد شده است موجب بیداری و هشیاری میشود از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حق تعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آنخانه را زهد در دنیا گردانیده و فرموده
که حرام است بر دلهای شما که خوشی شیرینی و لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که هیچ خلقی معین و یاور دین نیستند مانند ترک دنیا و زهد در آن و فرمود که علامت رغبت
بثواب آخرت ترک زینتهای دنیاست بدرستی که زهد کم نمیکند از آنچه خدا از برای این کس قسمت فرموده
و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاد نمیکند آنچه را خدا برای ایشان قسمت فرموده است پس مغبون کسی است
که بهره آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
محزون از خانه بیرون آمدند ملکی بر آنحضرت نازل شد و کلیدهای خزاین و گنجهای دنیا را و آنچه در دست آورد
که آنچه خواهی بردار از مرتبه تو چیزی نزد ما کم نمیشود حضرت فرمود که دنیا خانه کسی است که در آخرت
خانه نداشته باشد ملک گفت بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده است که همین سخن را از ملکی شنیدم
که در آسمان چهارم میگفت در هنگامی که کلیدها را بمن میدادند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول
گذشتند بر بزغاله مرده گوش بریده که در مزبله افتاده بود پس باصحاب خود فرمود که این نزد صاحبش چند

ارزد گفتند

می ارزد گفتند اگر زنده میبود چیزی نمی ارزید حضرت فرمود که بحق آن پروردگاری که جان من
در دست اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که هرگاه حق تعالی خیر بنده را خواهد اورا در دنیا زاهد میگرداند و بمسائل دین خود او را عالم
میگرداند و عیبهای دنیا را باو می شناساند و کسی اگر خدا این کرامتها را باو دهد باید خیر دنیا و آخرت
و فرمود که هیچکس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از راه ترک دنیا و این ضد آنچیزیست که طلب
میکنند دشمنان حق از رغبت در دنیا پس فرمود که کجاست صبر کننده صاحب کرمی که در این
چند روز اندک از سر دنیا بگذرد و بدرستی که مزه ایمان را نمی یابید شما و حرام است لذت ایمان
بر شما تا زهد در دنیا نورزید و فرمود که هرگاه مؤمن خود را از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه میگردد
و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی محبت الهی را می یابد و او نزد اهل دنیا چنان است که گویا دیوانه
شده است و عقلش مخلوط شده است و لیکن نه چنین است بلکه شیرینی محبت الهی با دل او مخلوط
شده است باین سبب بغیر خدا مشغول نمیشود و فرمود که دل اگر از محبت دنیا و کدورتها صاف
و خالص شد زمین بر آن تنگ نمیشود تا میل بآسمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طلب دنیا با آخرت ضرر میرساند پس بدنیا ضرر رسانید که آن سزاوارتر است
بضرر رسانیدن و بسند معتبر منقول است که جابر جعفی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد
حضرت فرمود که ای جابر والله که من محزونم و دلم مشغول است جابر گفت فدایت شوم مشغولی دل و
اندوه تو از چه چیز است فرمود که ای جابر کسیکه خالص و صافی دین خدا در دل او در آمد مشغول میگرداند
دل او را از غیر خدا ای جابر چه چیز است دنیا و چه چیز میتواند بود دنیا مگر چه است بغیر طعامی که بخوری یا
که بپوشی یا جامه که بپوشی یا زنی که با او مقاربت نمائی ای جابر بدرستی که مؤمنان مطمئن نمیباشند
بدنیا و دل نمی بندند بماندن در دنیا و در هیچ وقت از مرگ مطمئن نیستند ای جابر آخرت خانه بقا است
و دنیا خانه فنا و نیستی و لیکن اهل دنیا در غفلتند و مؤمنان پیش از این زمان دانایانند و اهل فکر و عبرت

بودند ایشان از یاد خدا اگر نمیگردید چیزهایی که از امور دنیا می شنیدند و کور نمیگردانید ایشان را چیزهایی که از
زینتهای دنیا میدیدند پس چنانچه باین علم فایز شده بودند بثواب آخرت فایز گردیدند و بدانکه
ای جابر که اهل تقوی و پرهیزکاران مؤمن اند و خرج ایشان از اهل آسان تر است و اعانت و یاری
ایشان نسبت بتو بیشتر است اگر تو در یاد خدا باشی ترا بر آن یاری میکنند و اگر خدا را فراموش میکنی ترا
آگاه میکنند و بیادت می آورند بیان کنندگان امرهای خدا را عمل کنندگان اند بآنها بمحبت خدا قطع
محبت از غیر کرده اند و از دنیا وحشت گرفته اند بسبب طاعت و بندگی آقای خود و بدلهای خود نظر بخدا
و دوستی او انداخته اند و میدانند که چیزی که سزاوار است منظور داشتن و دل باو بستن خدا وند عظیم
عظیم الشان است پس دنیا را بمنزله منزلی دان که فرود آیی و بار کنی یا مالی که در خواب یابی و چون بیدار
شوی چیزی در دست تو نباشد این مثل را برای تو باین سبب بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم ارباب
سایه درختی است که لحظه در آن قرار گیری و بر طرف شود ای جابر پس حفظ کن آنچه را خدا فرموده است ترا
برعایت آنها از دین و حکمت او و سؤال مکن از آنچه تو نزد او داری از روزی و بطلب توفیق بکارگیر
که او از تو میطلبد و منقولست که ابوذر گفت که ای طلب کننده علم ترا فرزندان و مال از حال خود مشغول
نسازد بدرستی که روزی که از ایشان مفارقت میکنی مانند مهمانی خواهی بود که شب در خانه بمانی و روز
بمنزل دیگر روی و دنیا و آخرت بمنزله دو منزل است که از یکی بار کنی و بدیگری نزول نمائی و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی نمود که ای موسی دل خود را بدنیا مایل مگردان مثل میل
کردن ظالمان و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را مانند پدر و مادر خود اخذ کند ای موسی
اگر تو آنرا بگذاری که اصلاح نفس کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی پیشی گیر در
خیرات و طاعات بر اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه را باو احتیاج نداری و دیده خود را مفکن بسوی
هر که فریب دنیا خورده است و او را بخود واگذار و بدان بدرستی که هر فتنه ابتدای آن محبت
دنیاست و آرزو مکن حال کسی را که مال بسیار دارد که با بسیاری مال گناه بسیار میشود بسبب حقوق واجبی که خدا بر مال

دارد و آرزو مکن

دارد و آرزو مکن حال کسی را که مردمان از او راضی اند تا ندانی که خدا از او راضی است و آرزو مکن
حال کسی را که مردم اطاعت او مینمایند بدرستی که اطاعت کردن مردم او را و متابعت او نمودن بر خلاف
حق باعث هلاک او و متابعان اوست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
به بعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت میکنم ترا و خود را بتقوی و پرهیزکاری کسی که معصیت او حلال
نیست و امید از غیر او نمیتوان داشت و بی نیازی حاصل نمیشود مگر بفضل او بدرستی که کسی که از
خدا بپرهیزد عزیز و با قوت میشود و عقلش از عقول اهل دنیا برتر میشود و بدنش با اهل دنیاست و دل و
عقلش مشغول معاینه آخرت است فرو می نشاند بنور دلش آنچه چشمهایش می بیند از زینت دنیا پس حرام
دنیا در نظر او قبیح و نجس است و از شبهای دنیا اجتناب میکند و از حلال خالص خود را اختیار نمیکند
مگر بقدر ضرورت از پاره نانی که پشتش بآن قوت یابد و عبادت تواند کرد و جامه که عورت خود را بآن
بپوشاند از هر قسم که بیابد اگر چه کهنه و درشت باشد و بر آن قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد بلکه
اعتماد و امید او بر خالق اشیاست و چندان جد و سعی در عبادت میکند که دندانهای او ظاهر گردیده است
و دیدهای او در سرش فرو رفته است پس خدا العوض آنچه از قوت خود در عبادت خدا صرف کرده است
قوتی از جانب خود ببدن او کرامت فرموده و عقل او را محکم گردانیده است و آنچه در آخرت برای او
مقرر فرموده زیاده از آنهاست که در دنیا باو عوض داده است پس ترک کن دنیا را که محبت دنیا آدمی را از
حق کور و کر و گنگ میکند و گردن را ذلیل میگرداند و تدارک کن در بقیه عمر خود و تاخیر مکن عمل را امروز و پس فردا
بدرستی که هلاک شدند آنها که پیش از تو بطول امل و آرزوها و تاخیر اعمال خیر میکردند تا آنکه مرگ ناگاه بایشان رسید
و ایشان غافل بودند پس بر چوبها ایشان را بر داشتند و بقبرهای تاریک و تنگ نقلشان کردند و فرزندان و
اموال ایشان را ترک نموده بحال خود پرداختند پس بخدا از خلق منقطع شو با دلی ترک دنیا کرده و به پروردگار خود
پیوسته با عزمی درست که در آن سستی و شکستگی نباشد خدا ما را و ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد
ما را و ترا بر چیزی چند که موجب خوشنودی اوست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که عیسی بن

مریم

بحواریان گفت که ای بنی اسرائیل آزرده مباشید بآنچه از دنیای شما فوت میشود چنانچه اهل
دنیا آزرده نمی‌باشند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود که چگویم در وصف خانه که اولش مشقت و عنایت است و آخرش مردن و فنا است و در حلالش
حساب است و در حرامش عقاب است هر که غنی میشود در آن مفتون است و هر که محتاج میشود محزون است
و هر که از برای آن سعی میکند بدستش نمی‌آید و هر که ترکش میکند رو بآن می‌آورد و هر که خواهد از احوال او
عبرت گیرد و بینا شود او را بعیوب خود بینا میگرداند و کسی که برغبت بسوی او نظر نماید کورش
میکند و در خطبه دیگر فرمود که نظر کنید بسوی دنیا بدیده زهد و از آن اعراض نمائید که بخدا سوگند که بعد از
اندک زمانی ساکنان خود را اگر در محل اقامت در آن افکنده اند بیرون میکند و آنانکه بنعمتها مغرور گردیده
ایمن اند بفجایع و مصیبتها مبتلا میگرداند و آنچه از دنیا پشت کرد و رفت برنمیگردد و آنچه آینده است
نمیتوان دانست که چه مقدار است که انتظار آن توان برد و شادی و سرورش آمیخته با اندوه و حزن
و حلاوت و قوت شجاعانش مایل است بسستی و ضعف پس فریب او شما را به بسیاری آنچه شما را خوش
می‌آید از زینتهای آن اندک زمانی با شما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرت گیرد
پس بعیبهای دنیا بینا شود آنچه از دنیا در پیش است عنقریب از آن اثری نمانده است و آنچه از آخرت
در پیش است بزودی میرسد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد مکن که هر چه بعد در می‌آید بزودی بسر می‌آید
و آنچه آینده است بزودی حاضر میشود و نزدیکست و در خطبه دیگر فرمود که شما را حذر میفرمایم از دنیا
بدرستی که آن شیرین است و سبز و خوش آینده است و مردم را بخود میگرداند با اندک لذتهای
عاجل که با ایشان میرساند و باندک زینتی خود را خوش مینماید و با امیدها و آرزوها زیور خود ساخته است
و بحیله و فریب خود را زینت کرده است نعمت و زینت آن بقا ندارد و از مصیبتهای او ایمن نتوان
بود فریب دهنده است ضرر رساننده است مانع از خیرات است متغیر و زایل میگردد و فانی است ...
میخورد راه روانش را ... هیچکس از آن بزینتی آرایش نشد مگر آنکه بعد از آن او را عبرت دیگران کرد

و در بحسنی نیاورد و راحت مگر اینکه پشت کرد بسوی آن محنت چه بسیار کسی که بر آن اعتماد کرد و دل او را
بدرد آورد و چه بسیار کسی که بآن مطمئن شد او را بر زمین زد و بسی صاحب شوکت را بخواری انداخت
و بسی صاحب نخوت را ذلیل ساخت پادشاهیش منقلب است و عیشش ناگوار است و شیرینی آن تلخ است
و غذایش سم است زنده اش در معرض موت است و صحیحش در معرض بلا است پادشاهی آن بزودی
برطرف میشود و عزیزترش مغلوب میگردد و کسی که از آن بسیار جمع کرده منکوب میشود و کسی که بآن پناه برد
مخذول میشود آیا شما نیستید در مسکنها و منزلها جماعتی که پیش از شما بوده اند که عمر ایشان از عمرهای شما درازتر
بوده و آثار ایشان بیشتر باقی مانده و املهای ایشان درازتر بوده و لشکر و تهیه ایشان فراوان تر بوده
دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی و آن را اختیار کردند چه اختیار کردنی پس چون بدر رفتند توشه با ایشان
نداد که بمنزل رسند و مرکوبی نداد که ایشان را بآنجا رساند هیچ شنیده اید که دنیا جانی فدای ایشان کرده باشد
یا اعانتی با ایشان در مصاحبتی نیکو کرده باشد بلکه بر ایشان فرود آورد بلاهائی که از او است
... ایشان را بغصه‌ها و متزلزل ساخت اساس ایشان را بمصیبتها و بینی ایشان را بمذلت بر خاک مالید و ایشان را
پامال حوادث گردانید و یاری نمود مرگ را بر ایشان بدرستی که دیدید جزای منکر را اگر جمعی را که منقاد
او بودند داد و او را اختیار میکردند و امید اقامت دراز داشتند که از آن مفارقت نکنند توشه نداد
بغیر از گرسنگی و تشنگی و نفرستاد ایشان را مگر بتنگی و تاریکی و برای ایشان حاصل نکرد مگر ندامت ... آیا این چنین
بیوفائی را اختیار میکنید و یار خود می‌پندارید و دلها را بآن می‌بندید و بر آن حرص میورزید پس منزل بدیست دنیا را
این خانه برای کسی که او را اعتماد ندارد و از آن ترس و اندیشه نداشته باشند ... و خود هم میدانید که آن را
ترک خواهید کرد و از آن بخانه دیگر بار خواهید کرد پند بگیرید در این دنیا از احوال جمعی که میگفتند که کیست از ما قوی‌تر
از ما بیشتر ایشان را بقبرها بردند و در زیر خشت و خاک پنهان کردند و همسایه استخوانهای پوسیده شدند
پس ایشان همسایه چندند که بفریاد یکدیگر نمیرسند و دفع ضرری از یکدیگر نمیتوانند نمود و در لحد مطلع اند و یک
... و همسایه یکدیگراند و دورند نزدیکانند که بزیارت یکدیگر نمیروند و مجاورانند که بنزد یکدیگر نمی

آیند حلیمان و بردبارانند که کینه‌هاشان برطرف شده است و جاهلانند که حقدهای ایشان مرده است از
ضرر ایشان ترسی نیست و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند بزیر زمین و از
وسعتها بتنگی رفته اند و از روشنائی بدر رفته بظلمت قرار گرفته اند و باز بزمین برخواهند گشت بنحوی که مفارقت
کرده اند با برهنه و عریان و با اعمال خود بار خواهند کرد بسوی خانه باقی چنانچه حق تعالی میفرماید که چنانچه ابتدا
کردیم در اول خلق ایشان را بر خواهیم گردانید وعده است بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد و ابن بابویه علیه الرحمه
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از سفری مراجعت میفرمودند اول بخانه حضرت
فاطمه علیها السلام تشریف میبردند و مدتی میماندند و بعد از آن بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی سفرهای آنحضرت
حضرت فاطمه دو دست برنجن و قلاده و دو گوشواره از نقره ساخته و پرده بر در خانه آویخته چون آنحضرت
از سفر مراجعت فرمودند و بخانه حضرت فاطمه داخل شدند و صحابه بر در خانه توقف نمودند چون آنحضرت
آن حال را مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند و بمسجد درآمدند و بر نزد منبر نشستند حضرت فاطمه علیها السلام
گمان بردند که برای آن زینتها حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین بغضب آمدند پس گردن بندی و دست
رنجنها و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و همه را بنزد حضرت فرستادند و بآن شخص گفتند که اینها را ببر و بگو
دخترت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده چون بنزد حضرت آوردند سه مرتبه فرمود که ...
کرد که میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه میبود خدا
در دنیا کافر را شربتی از آب نمیداد پس برخواستند و بخانه حضرت فاطمه داخل شدند و روایت کرده اند که روزی
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از باغها بیلی در دست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند ناگاه زنی
پیدا شد در غایت حسن و جمال گفت ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمائی ترا غنی میکنم از این مشقت و دلالت
میکنم بگنجهای زمین و تا زنده باشی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیا است
حضرت فرمود که برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که ترا در من بهره نیست و باز مشغول بیل زدن شدند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که غافلترین مردم در دنیا کسی است که از تغییر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در دنیا

عظیم‌تر

عظیم تر است که دنیا را نزد او قدری نباشد و فرمود که حق تعالی وحی فرمود بدنیا که تعب انداز کسی را
که ترا خدمت کند و خدمت کن کسی را که ترا ترک کند و فرمود که رغبت داشتن در دنیا موجب ...
دل و بدن است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاها است و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت او را واجب میشود و هر که سالم
باشد از داخل شدن در دنیا و متابعت نفس و خواهشها و شهوت شکم و شهوت فرج

باب دویم

در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در مذمت دنیای فانی برای تنبیه غفلت زدگان مسالک حیرت بیان فرموده اند
اول در بیان آنکه هر چند آدمی بدنیا بیشتر مشغول میگردد خلاصی از آن دشوارتر است از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مثل کسی که حریص است بر
جمع کردن دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود می‌تند راه بیرون رفتنش بسته‌تر میشود و خلاصیش مشکل
تر است تا بحدی که در آن میان از غم میمیرد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که از موعظه‌هائی که حضرت
لقمان پسرش را فرمود این بود که ای فرزند مردم برای اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه آنها که جمع کردند باقی ماند
و نه کسانی که برای ایشان جمع میکردند و بدرستی که تو بنده مزدوری که ترا بکار چند امر کرده اند و مزدی برای
آنها بتو وعده کرده اند پس عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش در این دنیا از بابت گوسفندی که
در زراعت سبز بیفتد و بخورد تا فربه شود و او را بکشند و هلاکش در فربهی آن باشد و لیکن دنیا را بمنزله پلی دان
که بر نهری بسته باشند که از آن پل بگذری و آن را بگذاری و هرگز بسوی آن برنگردی دنیا را خراب کن و عمارت
آن مکن بدرستی که ترا امر بآبادانی او نکرده اند بدانکه فردا چون بنزد حق تعالی بایستی از چهار چیز از تو سوال خواهند
کرد از جوانیت که در چه چیز آن را کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز آن را فانی کردی و از مالت که از کجا کسب کردی
و در کجا خرج کردی پس مهیا شو و تهیه جواب بجهة آن ... مکن و محزون مباش از آنچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستی
که اندک دنیا بقا ندارد و بسیارش بلاهای بسیار دارد و تهیه آخرت خود را بگیر و سعی کن در بندگی و پرده غفلت را
از رو بگشا و خود را در معرض نیکیها و احسانهای پروردگار خود درآور و در دل خود توبه تازه کن و تا فارغ در عبادت

سعی کن پیش از آنکه اجل بتو آورد و قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و آنچه اراده داری
حایل گردد **مثل دویم** در بیان آنکه هر چند تحصیل دنیا بیشتر مینمائی حرص بر آن زیاده میشود بسند معتبر
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که مثل دنیا مثل آب شور دریاست که هر چند آدمی بیشتر میخورد
تشنه‌تر میشود تا هنگامی که او را بکشد **مثل سیم** در بیان آنکه ظاهر دنیا خوش آینده است و باطنش
کشنده است بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که در کتاب حضرت امیر المؤمنین ع
نوشته است که مثل دنیا مثل مار گزنده است که پوستش در نهایت نرمی و ملایمت است و شکمش
پر است از زهر کشنده عاقل از زهرش حذر مینماید و طفل نادان بنرمی و خط و خالش میل میکند و با آن
بازی میکند **مثل چهارم** در بیان فنا و سرعت انقضای دنیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که مرا چه کار است با دنیا مثل من و دنیا مثل سواره ایست که در روز بسیار گرمی بدرختی برسد
و در سایه آن درخت قیلوله کند و برود و آن درخت را بگذارد **مثل پنجم** در بیان بیوفائی دنیا
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که دنیا از برای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام
متمثل شد در صورت زن ازرقی حضرت از او پرسید که چند شوهر کرده گفت بسیار پرسید که همه ترا
طلاق گفتند گفت نه همه را کشتم حضرت عیسی فرمود که وای بر حال شوهران باقی مانده که عبرت
نمیگیرند از حال شوهرهای کشته شده است **مثل ششم** در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دریائیست
عمیق و گروه بسیار درین دریا غرق شده‌اند پس باید که کشتی درین دریا تقوی و پرهیزکاری باشد
و آنچه در کشتی بار کنی از توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و بادبان آن توکل باشد که بدون توکل
آن کشتی براه نمیرود و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم باشد و لنگرش صبر باشد **مثل هفتم** در بیان پستی
دنیا و آنکه سربلندی درین خانه نیست بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که دنیا بمنزله
خانه ایست که سقفش را پست پوشیده باشند اگر سر بلند میکنی و تکبر مینمائی سر بطاق می‌آید و می‌شکند و اگر سر بزیر

می‌افکنی و تواضع و شکستگی میکنی بسلامت بدر میروی **مثل هشتم** در بیان بدی عاقبت دنیا از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی تناول مینماید در هنگام خوردن
لذیذ است و چون بمعده رسید متعفن و بدبو میشود و هر چند طعام لذیذتر و چرب‌تر و شیرین‌تر است
مدفوعش بدبوتر و کثیف‌تر است و آزار و مفسده خوردنش بیشتر است و درد و الم ترکش بیشتر
ظاهر میشود همچنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر از آن متصرف میشوی در هنگام مردن که وقت دفع آنست
بدی عورش بیشتر ظاهر میشود و یا مانند خانه که دزد بر آن زند هر چند متاع آنخانه بیشتر و نفیس‌تر است حسرت
صاحبش بیشتر است همچنین دزد اجل که بر خانه مال میزند هر چند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش
شدیدتر و صعب‌تر است **مثل نهم** در بیان آنکه دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمیشود و محبت
دنیا مانع تحصیل خیرات و سعادات است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مثل صاحب دنیا
مثل کسی است که در میان آب راه رود چنانچه هر که در آب راه میرود البته قدمش تر میشود همچنین هر که داخل
دنیا میشود البته آلوده میشود و دروغ میگوید کسی که دعوی مینماید که من داخل دنیا میشوم و از آن احتراز
مینمایم و منقول است که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که بحق و راستی بشما میگویم که چنانچه بیمار بسوی طعام
نظر میکند از مرض و الم آن میل نمینماید همچنین بیمار محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمی‌یابد بحق
و راستی بشما میگویم که اسب را تا سواری نکنی و رام نکنی چموشی آن برطرف نمیشود همچنین دل را تا
نرم نکنی بیاد مرگ و مشقت عبادت قساوتش برطرف نمیشود و منقاد حق نمیگردد **حکایت لطیفه** در
بیان قصه بلوهر و بوذاسف و ذکر تمثیلات که مشتمل است بر توضیح عیبهای بسیار از دنیا و درین مقام قصه بلوهر و بوذاسف را
که مشتمل بر حکم شریفه انبیاست علیهم السلام و مواعظ لطیفه حکماست ایراد مینمائیم و چون بر فوائد بسیار مشتمل است
بسبب طول قصه ناظران این کتاب را از برکات آن محروم نمیگردانیم ابن بابویه علیه الرحمه و الرضوان در کتاب کمال الدین
و تمام النعمه بسند خود از محمد بن زکریا روایت کرده است که پادشاهی بود در ممالک هندوستان با لشکر فراوان
و مملکت وسیع و مهابت عظیم از او در نفوس رعیت او قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می‌یافت و با این جلال

حرص عظیم داشت در شهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب و از متابعت هواهای نفس خود دقیقه فرو نمیگذاشت
و محبوب‌تر و خیرخواه‌ترین مردم نزد او کسی بود که او را بر این اعمال ناشایست ستایش مینمود و قبایح او را در
نظر او زینت میداد و دشمن‌تر و بدخواه‌ترین مردم نزد او کسی بود که او را بترک آنها امر مینمود و او در
ابتدای جوانی بمنصب فرمانروائی فایز گردیده و صاحب رای اصیل و زبان بلیغ بود و در تدبیر امور و ضبط
احوال رعیت بغایت عارف بود و چون مردم او را باین اوصاف شناخته بودند لاجرم همگی منقاد او گردیده
بودند و هر سرکش و رامی او را خاضع و مطیع بود و برای او جمع گردیده بود مستی جوانی و مستی سلطنت و صاحب
و مستی شهوت و خودبینی و ظفر یافتن او بر دشمنان و اطاعت و فرمان برداری اهل مملکتش بموجب طغیان
و زیادتی آن مستیها گردیده بود پس تکبر و تطاول مینمود و مردمان را حقیر میشمرد و بسبب وفور مدح و ستایش مردم عجب او
بر تمامی عقل و رای خود زیاده میشد و او را همتی و مقصودی بغیر از دنیا نبود با آنکه او را میسر میشد آنچه را میطلبید و
میخواست از دنیا و لیکن فرزند پسر نداشت و جمیع فرزندان او دختر بودند و پیش از پادشاهی او امر دین در
مملکت او شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس چون شیطان دشمنی دین و اهل دین را در نظر او زینت
داده همت بر آزار ایشان گماشت و از ترس زوال ملک خود ایشان را از مملکت خود دور گردانید و بت پرستان را
مقرب خود گردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت و ایشان را تفضیل و تشریف بر دیگران داد و بتهای
ایشان را سجده کرد پس چون مردم این حال را از او مشاهده فرمودند مسارعت نمودند بعبادت بتان و استخفاف
اهل دین پس روزی پادشاه سوال نمود از حال شخصی از اهل بلاد خود که آن مرد را قرب عظیم و منزلت پسندیده نزد
پادشاه بود و غرض پادشاه آن بود که با او استعانت جوید بر بعضی از امور خود و با او احسان نماید جواب گفتند که ای
پادشاه او لباس خواهش دنیا را از بر کنده و از اهل دنیا خلوت اختیار نموده و بعبادت پیوسته است پس این سخن بر پادشاه
بسیار گران آمد و او را طلب نمود و چون حاضر شد و نظرش بروی افتاد او را در زی عباد دید او را منع کرد و
دشنام داد و گفت تو از بندگان من و از اعیان من و از اشراف اهل مملکت من بودی خود را رسوا کردی و اهل
و مال خود را گذاشتی و تابع اهل بطالت و بیکار شدی و خود را در میان مردم مضحکه و مثل ساختی و حال آنکه من

ترا برای کارهای عظیم خود مهیا ساخته‌ام و میخواستم بتو استعانت جویم بر اموری که مرا پیش آید عابد گفت که
ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست ولیکن عقل ترا بر تو حق هست پس استماع سخن مرا بی آنکه بخشم آئی بعد از آن
امر کن بآنچه خواهی بعد از فهمیدن آنچه میگویم و تفکر نمودن در آن بدرستی که ترک تأمل و تدبر دشمن عقل است و
حایل میشود میان آدمی و فهمیدن اشیا پادشاه گفت که آنچه خواهی بگو عابد گفت میپرسم از تو ای پادشاه
که آیا عتاب با من برای گناهی است که بر نفس خود ضرر رسانیده‌ام یا در خدمت تو تقصیری و جرمی
دارم پادشاه گفت که جرم تو بر نفس خود نزد من بدترین گناهان است و من چنین نیستم که هر که از رعیت
من که خواهد خود را هلاک کند او را بگذارم بلکه هلاک کردن خودش نزد من مثل آنست که دیگری
از رعیت را هلاک کرده باشد و چون من اهتمام رعیت دارم حکم میکنم بر تو از برای تو زیرا که ضایع کرده خود را
عابد گفت که ای پادشاه از حسن ظنی که بتو دارم گمان دارم که مرا مواخذه ننمائی مگر بحجتی که بر من تمام سازی
و حجت جاری نمیشود مگر نزد قاضی و حاکم و کسی از مردم بر تو حاکم نیست و لیکن نزد تو قاضیان هستند و
تو حکم ایشان را جاری میسازی و من به بعضی از آن قاضیان راضیم و از بعضی ترسانم پادشاه گفت که
کدامند آن قاضیان که می‌گوئی عابد گفت که اما آن قاضی که من بحکم آن راضیم عقل تست و اما قاضی که از او
ترسانم هوا و خواهشهای نفس تست پادشاه گفت که آنچه خواهی بگو و راست بگو خبر خود را بمن که در چه وقت
این رای ترا پاسخ شد و که گمراه گردانید ترا عابد گفت که اما خبر من بدرستی که در حداثت سن سخنی شنیدم
و در دل من جا کرد آن سخن مانند دانه که بکارند و پیوسته نشو و نما کند تا درختی شود چنانچه می‌بینی و این قصه چنان بود
که از شخصی شنیدم که میگفت نادان امری را که اصل ندارد و بکار نمی‌آید چیزی میداند و بان اعتقاد دارد و امری را
که اصل دارد و بکار می‌آید ناچیز و باطل می‌انگارد و تا آدمی امر باطل و ناچیز را ترک ننماید بآن امر ثابت و اصیل
نمیرسد و کسی که نیکو نبیند و ادراک ننماید حقیقت آن امر حق و ثابت را ترک آن ناچیز و باطل بر او گوارا
نمیشود و آن امر اصیل و ثابت آخرتست و آن امر ناچیز و باطل دنیاست پس چون این کلمه حق را شنیدم در نفس من مستقر
گردید زیرا که چون تأمل کردم حیات دنیا را مرگ یافتم و توانگری دنیا را فقر و درویشی دیدم و شادی دنیا را

اندوه دانستم و عزت دنیا را خواری دیدم و چگونه حیات آن مرگ نباشد و حال آنکه زندگانی آن برای
مردنست و آدمی در آن زندگانی یقین بمردن دارد و بی اعتمادست بر زندگی و پیوسته مترصد رحلت
و چگونه توانگری دنیا فقر و درویشی نباشد و حال آنکه آنچه از دنیا برای آدمی حاصل میشود برای اصلاح آن
بچیزی دیگر محتاج می شود بلکه بچیزهای بسیار احتیاج بهم میرساند که برای آن چیز اول ناچار است
از آنها مثل آنکه آدمی برای سواری بچارپایی محتاج میشود چون تحصیل آن نمود محتاج میشود بعلف آن و
بمهتر و طویله و یراق ضروری آن چارپا و بسبب هر یک از اینها بچندین چیز دیگر محتاج میشود پس کی تنها
میرسد حال کسی که بر این حال باشد و چگونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال آنکه دنیا چشم هر کرا که بحصول
مطلوبی روشن گردانید در کمین اوست که چندین برابر خوشحالی اندوه و غم باو برساند چنانچه اگر کسی بوجود
فرزند شاد شود آنچه اندیشه میبرد از اندوه در مرگ آن فرزند و بیماری او و پراکندگی احوال او چندین برابر
شادیست که باو رسیده بسبب وجود او و اگر بمالی خوشحال گردد از بیم تلف آن مال اندوه باو رو میدهد
زیاده از سروری که بآن مال بهم رسانیده است پس هرگاه حال دنیا چنین باشد سزاوارترین مردم بهر کسی در دنیا
کسی است که شناخته باشد دنیا را باین حال و چگونه تندرستی دنیا بیماری نباشد و حال آنکه تندرستی در دنیا از
اخلاط اربعه است و صحیح‌ترین اخلاط و دخیل‌ترین آنها در حیات خون است و در هنگامی که آن قوی‌تر است
و اعتماد آدمی بر آن بیشتر است سزاوارتر است آدمی از آن بمرگ ناگهان و ورم گلو و طاعون و خوره و درد
سینه و چگونه قوت دنیا ضعف نباشد و حال آنکه اسباب قوت همگی موجب ضرر و هلاک میشوند و چگونه عزت دنیا
خواری نباشد و حال آنکه هرگز کسی عزتی در دنیا ندیده است که بعد از آن خواری و مذلتی نباشد و ایام عزت کوتاه است
و ایام خواری دراز پس سزاوارترین مردم بمذمت دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای او گشوده باشند و حاجتهای
خود را از دنیا یافته باشد زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه ترسان است از آنکه آفتی بمال او
برسد و آنرا آفاتی گرداند یا ناگاه ملک بخویشان و دوستان او برسد و ایشان را بربادی یا فتنه بر جمعیت او بخورد
و بغارت برد یا مصیبتی در رسد و بناهای او را از بیخ برکند یا مرگ او را در رسد و او را از یاد آورد و از مفارقت

هر چیزی که او بحل میسور زیدوری بر دل او گذارد پس مذمت میکنم بسوی تو ای پادشاه دنیایی را که آنچه را
عطا کرد باز میگیرد و وبال آن بر گردن آدمی میگذارد و بر هر که جامه پوشانید از و میکند و او را عریان
عریان میگرداند و هر که را بلند کرد پست میکند و بجزع و بیتابی می افکند و عاشقان و طالبان خود را ترک
میکند و بشقاوت و محنت میرساند گمراه کننده است کسی را که اطاعت آن کند و مغرور آن شود و غدار
و بازی دهنده است هر کسی را که ایمن باشد از آن و اعتماد بر آن داشته باشد بدرستی که دنیا مرکبی است
سرکش و بدرگ و مصاحبی است خاین و بیوفا و راهی است لغزنده و منزلی است در غایت گودی و پستی
گرامی دارنده است کسی را که گرامی نداشته است کسی را مگر آنکه عاقبت خوار گردانیده است او را و محبوب است که هرگز
محبت بکسی نداشته است ملازمت کرده شده است که لازم هیچکس نگشته است با آن وفا میکنند و آن غدر
و مکر میکند کج است با کسی که با او راستی کند و راستی کند با کسی که مطمئن خاطر است و آن در اثنای
آنکه طعام و غذا امید هر کسی را ناگاه او را طعمه دیگری میکند و در هنگامی که او را خدمت میکند ناگاه او را
خادم دیگران میگرداند و در اثنای آنکه میخندد او را ناگاه بر او میخندد و در زمانی که او را بر دیگران حمایت
میفرماید ناگاه بر او شماتت میکند و در اثنای آنکه او را بر دیگران میگریاند ناگاه دیگران را بر او میگریاند که
دست او را بعطای گشاید و گاهی بسؤال در عین عزت ذلیل میگرداند و در هنگامی که او را گرامی دارد ناگاه بخواری
و مذلت میرساند و در اثنای بزرگی حقیر میسازد و در اثنای رفعت به پستی می اندازد و بعد از اندک فرمان
برداری نافرمانی میکند و بعد از سرور بحزن و اندوه می افکند و بعد از سیری بگرسنگی مبتلا میگرداند و در
اثنای زندگی میمیراند پس اف باد بر خانه که حال این باشد و کردار او بر این منوال بوده باشد تاج سرور
بر سر شخصی میگذارد صبحگاه و روی او را بر خاک مذلت میمالد شبانگاه صبح دستش را بدست گنج طلا زینت
میدهد و شام دستش را در بند میکشد بامداد او را بر تخت پادشاهی اش می نشاند و پسین بزندانش میکشاند
شب فرش مخمل برایش میگستراند و روز بر خاک خواریش می نشاند در اول روز آلات لهو و لعب برایش
مهیا میکند و در آخر روز نوحه گران را بنوحه اش میدارد و شب او را بجایی میدارد که اهلش یاد و تقرب نجویند

و روز او را بمحلتی می افکند که اهلش از و گریزانند بامداد او را خوشبو میدارد و شبانگاه او را گندیده
میگرداند پس آدمی در دنیا پیوسته در بیم سطوتها و قهرهای نکبت و از بلاها و فتنهای آن نجات ندارد
برخوردار میگردد بعضی از خبرهای تازه دنیا و دیده از امور خوش آینده دنیا و دست از جمعیت و اسباب دنیا
پس نزدیکی مرگ در میرسد و خالی میماند و دیده خشک میشود و گذشتنی میگذرد و باطل شدنی باطل
میشود و هلاک میشود و دنیا جمعی که هلاک کرد دیگران را عوض ایشان میگیرد و هر کس را امل هر کسی را نهی
میکند و از رحلش کس بیچ و انداز و گروهی را در خانهای گروه دیگر جا میدهد و وامانده جمعی را بجمعی میخوراند
و اراذل را بجای افاضل و حاضر را در مکان دور اندیشان جا می نشاند و گروهی را از تنگی حیرت بفراخی
نعمت میکشاند و از پیاده روی بمرکب می نشانند و از شدت محنت و از تعب باستراحت میرسانند و چون
ایشان را غرق این نعمتها و راحتها گردانید ناگاه میگیرد از احوال ایشان را و لباس نعمت را از ایشان میکند
و قوت ایشان را بعجز مبدل میگرداند و ایشان را به نهایت بلا و فقر و احتیاج مبتلا میگرداند و اما آنچه گفتی
ای پادشاه در ضایع گردانیدن من اهل خود را و ترک کردن ایشان خطا گفتی من ضایع نکرده ام اهل خود را
و ترک ایشان نکرده ام بلکه پیوند کرده ام با ایشان و لیکن مدتی بر دیده من پرده جهل و غفلت آویخته بود گویا
و گویا دیده مرا بسحر و جادو بسته بودند و اهل و غریب را از یکدیگر نمیشناختم و دوست و دشمن خود را نمیدانستم
پس چون پرده سحر از پیش دیده من برخاست و دیده من صحیح و بینا گردید تمیز کردم میان دوست و دشمن
و یار و بیگانه و دانستم آنهایی را که اهل و دوست و برادر میشمردم جانوران درنده بودند که همگی در مقام آزار من بودند
و همت ایشان بدریدن و خوردن من مصروف بود و لیکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر رسانیدن بحسب
اختلاف قوت و ضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی و شدت و بعضی مانند گرگ بودند در غارت
کردن و بعضی مانند سگ بودند در فریاد زدن و بعضی مانند روباه بودند در حیله و دزدی پس همگی را مقصود
آزار من بود و لیکن از راههای مختلف ای پادشاه بدرستی که تو با این عظمت و رسیسی که داری از ملک و پادشاهی
و بسیار فرمان بران از اهل و لشکر و حوالی و حواشی و اطاعت کنندگان اگر نیک نظر نمایی در حال خود میدانی که

تنها و بیکسی و یک یار و دوست نداری از جمیع روی زمین زیرا که میدانی جمعی که فرمان بردار تو هستند
از جمیع طوایف دشمن تواند و این جمعی که رعیت تواند و فرمان بردار تواند حشوی چند اند از اهل عداوت
و نفاق که دشمنی ایشان مرترا زیاده است از عداوت جانوران درنده و خشم ایشان مرترا از آن طوایف
دیگر که مطیع تو نیستند بیشتر است پس اگر نیکو تأمل نمایی و نظر کنی در حال جمعی که یاری دهندگان و خویشان تواند
می یابی که ایشان جمعی اند که کار تراشی کنند برای مزد و همگی در مقام این اند که کار ترا کمتر کنند و مزد را بیشتر گیرند
و چون نظر نمایی بمخصوصان و خویشان بسیار نزدیک خود گروهی را یابی که تو جمیع مشقت و زحمت و
کار و کسب خود را برای ایشان بر خود گذاشته و نسبت بایشان بمنزله غلامی گردیده که آنچه کسب کند
قدر مقرر با قای خود دهد و با این حال هیچیک از ایشان از تو راضی نیستند هر چند جمیع مال خود را برایشان
قسمت نمایی و اگر مقرری ایشان را از ایشان باز گیری البته با تو دشمن خواهند شد پس معلوم شد ترا ای پادشاه
که بیکس و تنهایی و بی مال و اسباب و اما من پس بدرستی که صاحب اهل و مال و برادران و دوستانم
که مرا نمی خورند و برای خوردن مرا نمی خواهند من دوست ایشانم و ایشان دوست منند و هرگز دوستی
من و ایشان بر طرف نمیشود و ایشان ناصح و خیرخواه منند و من ناصح و خیرخواه ایشانم و نفاق در میان
ما و ایشان نمیباشد و یاری یکدیگر میکنیم و دشمنی در میان ما نیست در بلاها یکدیگر را فرو نمیگذاریم طلب
مینمایند خیر و خوبی را که اگر من با ایشان طلب نمایم خوف آن ندارند که من بر ایشان غلبه کنم و خیر ایشان را از
ایشان باز گیرم و به تنهایی متصرف شوم بلکه آنچه بهم میرسد بی آنکه از دیگری کم شود و آن خیر و سعادت ابدی است
و این سبب در میان ما و ایشان فسادی و نزاعی و حسدی نیست ایشان برای من کار میکنند و من برای ایشان
کار میکنم بسبب اخوت و برادری ایمانی که هرگز بر طرف شدن ندارد و این یاری هرگز از میان ما زایل نمیگردد و اگر
من گمراه شوم هدایت من میکنند و اگر نابینا شوم دیده مرا نور می بخشند و اگر دشمنی قصد من کند حصار منند
و اگر تیری بسوی من آید سپر منند و یاری دهند کمال منند و اگر از دشمن ترسم من و ایشان در فکر خانه دیگر
نیستیم و خواهش آنرا از دل بدر کرده ایم و ذخیرها و اسباب دنیا را ترک کرده ایم و برای اهل دنیا گذاشته ایم

پس در کثرت مال با کسی نزاع نمیکنیم و بر کسی یکبار ظلم نمیکنیم و دشمنی و حسد که لازم دنیاست از میان برانداخته است
پس از آنجا عقده ای پادشاه اهل و برادران و نزدیکان و دوستان من که دوست میدارم ایشان را
و از دیگران قطع کردم و با ایشان پیوند کرده ام و ترک کرده ام جماعتی را که بدیده جادو رسیده بان
نظر میکردم چون ایشان را شناختم سلامتی جستم در ترک ایشان ای پادشاه این است حقیقت دنیا
که خبر دادم که تا چه راست و این است ننگ و حسب دنیا و عاقبت آنست که شنیدی چون دنیا را با این
اوصاف شناختم ترک آن کردم و امر اصیل باقی را که آخرت است اختیار کردم اگر خواهی ای پادشاه که تعریف
کنم برای تو آنچه را دانسته ام از اوصاف آخرت که آن امر باقی است پس مهیای شنیدن آن شو تا بشنوی
غیر آنچه شنیده باشی پس این سخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید و گفت دروغ میگویی و چیزی
نیافته و بغیر رنج و تعب و مشقت بهره نبرده بیرون رو و در مملکت من مباش که تو خود فاسدی
و دیگران را نیز فاسد میگردانی و متولد شد در این ایام از پادشاه بعد از آنکه نا امید شده بود از فرزند پسری
پسری که ندیده بودند اهل روزگار مثل او باشند او در حسن و جمال و چندان از حصول آن فرزند شاد شد که
نزدیک بود از غایت سرور هلاک شود و گمان کرد که بتان که در آن ایام بعبادت آنها مشغول بود آن فرزند
را باو بخشیده اند پس جمیع خزاین خود را بر بتخانها قسمت کرد و امر نمود مردم را بعیش و شادی یکسال تمام
و اسفناه نهاد و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع مولود او بعد از تأمل و ملاحظه عرض
کردند که از طالع این فرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبه ای برسد که هیچکس باین مرتبه نرسیده باشد
هرگز در زمین هند و همه منجمان بر این سخن اتفاق کردند الا یکی از منجمان که گفت گمان من اینست که این
شرف و بزرگی که در طالع این پسر است نیست مگر شرف و بزرگی آخرت و گمان میبرم که پیشوای اهل دین
و عباد بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه بوده باشد زیرا که این شرافتی که در طالع او مشاهده
میکنم شرافتهای دنیا نمیماند پس پادشاه از این سخن چندان محزون گردید که نزدیک بود که شادی او بحصول آن فرزند
باطل شود و منجمی که این سخن از او صادر شد نزد پادشاه از جمیع منجمان معتمدتر و راستگوتر بود و ...

پس پادشاه

پس پادشاه امر کرد که شهری برای آن پسر خالی کردند و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایگان و خدمتکاران
برای او مقرر فرمود و سفارش نمود بایشان که در میان خود سخن مرگ و آخرت و اندوه و مرض و فنا و
زوال مذکور نسازند تا آنکه زبان ایشان بترک این سخن معتاد شود و این معانی از خاطر ایشان محو گردد
و امر کرد ایشان را که چون او بسر حد تمیز رسید از این باب سخنان نزد او مذکور نسازند که مبادا در دل او تاثیر کند
و باموردین و عبادت راغب گردد و مبالغه تمام در اجتناب از این قسم سخنان بخدمتکاران نمود تا
بحدی که هر یک را بر دیگری جاسوس و نگهبان کرد و در آن هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده
گردید از ترس آنکه مبادا پسر او را بجانب ایشان راغب گردانند و آن پادشاه را وزیری بود که متکفل امور او گردیده
بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده بود و با او خیانت نمیکرد و با او دروغ عرض نمینمود و بر خیرخواهی
او هیچ چیز اختیار نمیکرد و در هیچ امری از امور او سستی و تکاهل نمینمود و هیچ کاری از کارهای او را ضایع
و مهمل نمیگذاشت و مرد لطیف الطبع خوش زبانی بود و بخیر و خوبی معروف بود و همگی رعیت از او خشنود بودند
و او را دوست میداشتند ولیکن امرا و مقربان پادشاه حسد او را میبردند و بر تفوق می طلبیدند و قرب و منزلت
او نزد پادشاه بر طبع ایشان گران بود روزی از روزها پادشاه بعزم شکار بیرون رفت و آن وزیر در خدمت
او بود پس وزیر در میان دره بمردی رسید که زمین گیر شده و پای در حشی افتاده بود و یارای حرکت نداشت
وزیر از حال او سؤال نمود گفت جانوران درنده مرا ضرر رسانیده اند و باین حال افکنده اند پس وزیر رو
گردانید و گفت که ای وزیر مرا با خود ببر و محافظت نما بدرستی که از من نفع عظیم خواهی یافت وزیر گفت
من ترا محافظت مینمایم هر چند امید نفعی از تو نباشد ولیکن بگو که چه منفعت از تو متصور است که مرا بان وعده
میکنی آیا کاری میکنی یا علمی داری گفت که من رخنه سخن را می بندم که از راه سخن بر صاحبش فسادی و ضرری
نشود پس وزیر بسخن او اعتنا نمود و امر فرمود که او را بخانه بردند و معالجه او نمودند تا آنکه بعد از مدتی بر زبانی امرا
پادشاه شروع در حیله کردند برای دفع وزیر و تدبیرها بر اندیشیدند تا آنکه رای همگی بر این قرار گرفت که
در پنهانی یکی از ایشان بپادشاه گفت که این وزیر طمع دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود و پیوسته احسان

میکند بمردم و تهیه این مطلب را درست میکند و اگر خواهی که صدق این مقال بر تو ظاهر گردد بوزیر بگو که مرا اراده
سانح گردیده است که ترک پادشاهی کنم و باهل عبادت بپیوندم پس هرگاه که این سخن را با وزیر بگویی
از شادی و سرور او باین اراده راستی سخن من بر تو ظاهر گردد بهونه بجگه و این تدبیر را برای این کردند
که رقت قلب او را میدانستند در هنگام ذکر فنای دنیا و مرگ و میدانستند که اهل دین و عباد را تواضع بسیار
میکند و محبت بسیار با ایشان دارد پس چنین گمان بردند که از این راه بر وزیر ظفر می یابند پس پادشاه گفت
اگر من از وزیر چنین حالت مشاهده کنم دیگر با او سخن نگویم و جزم کنم براستی سخن تو پس وزیر بخدمت پادشاه
آمد پادشاه گفت تو میدانستی که چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا و طلب ملک و پادشاهی و در این وقت
یاد کردم ایام گذشته خود را هیچ نفعی از آن با خود نمی یابم و میدانم که آینده نیز مثل گذشته خواهد بود
عنقریب همه را این خواهد گردید و در دست من هیچ چیز نخواهد ماند اکنون اراده دارم که از برای تحصیل
آخرت سعی نمایم مثل آن سعی که از برای تحصیل دنیا میکردم و میخواهم که با اهل عبادت ملحق شوم و پادشاهی را
باهلش واگذارم ای وزیر رای تو در این باب چیست پس وزیر از استماع این سخنان رقت قلبش کرد و گفت ای
پادشاه آنچه باقی است و زوال ندارد اگر چه بدشواری بدست آید سزاوار است و هر چه فانی است اگر
بآسانی بدست آید سزاوارتر است بترک کردن ای پادشاه نیکو رایی دیده امیدوارم که حق تعالی
برای تو شرف دنیا و آخرت را جمع کند پس این سخن بسیار گران آمد بپادشاه و کینه او را در دل گرفت اما
اظهار نکرد ولیکن وزیر آثار گرانی طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود و بخانه خود غمگین باز
گشت و ندانست سبب این واقعه چه بوده که این مکر را برای او ساخته بودند و فکرش بجایی نرسید
پس تمام شب از دلگیری و تفکر خوابش نبرد پس بیادش آمد سخن آن مرد که میگفت من شکاف سخن را می بندم
او را طلب نمود و گفت تو یکروزی میگفتی که من رخنه سخن را سد میکنم آن مرد گفت بلی بگو چه چیز احتیاج شده
وزیر گفت خبر میدهم ترا که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از پادشاهی و در زمان سلطنت
فرمانروایی او در خدمت او من دلگیری ام نرسانیده زیرا که امید انیست که من خیرخواه و مشفق او بوده ام و در

امور خیر او را

امور خیر او را بر خیر خود اختیار میکردم ولیکن در این روز او را از خود بسیار منحرف یافتم و گمان ندارم
که بعد از این با من بر سر شفقت آید آن مرد گفت از برای این بی توجهی هیچ سببی و علتی گمان میبری
وزیر گفت بلی و آنچه گذشته بود نقل کرد آن مرد گفت که اکنون رخنه این سخن را دانستم و آن رخنه را
سد میکنم که فسادی از آن حاصل نشود انشاء الله تعالی بدان ای وزیر که پادشاه گمان برده است که تو میخواهی
پادشاهی را از سلطنت بر دارد و تو پادشاه شوی بعد از این متصرف شوی چاره اش آنست که چون
صبح شود جامها و رختهای خود را بیندازی و کهنه ترین لباس عبادت کنندگان را در پوشی و موی سر خود را
تراشی و با این حال بدر خانه پادشاه روی بدرستی که ترا پادشاه خواهد طلبید و از علت این فعل از تو سؤال
خواهد کرد پس جواب بگو که همان چیزیست که دیروز مرا بآن میخواندی و سزاوار این است که کسی را که با برادر
دوستی و مصاحبت خود پسندد و خود با آن موافقت نماید و بر مشقت و آزار صبر کند و گمان من اینست
که آنچه بآن دعوت نمودی دیروز محض خیر و صلاح است و بهتر است از اینحالی که دارم ای پادشاه من مهیا
شده ام هر وقت که اراده میفرمایی بر خیز که متوجه آن کار شویم پس وزیر بفرموده آن مرد عمل نمود و رفع آن از دل
پادشاه بدر رفت آنچه از او گمان برده بود پس پادشاه امر فرمود که جمیع عباد را از بلاد او بیرون کنند و وعید
کشتن نمود ایشان را و همگی گریختند و مخفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار بیرون رفت با خشم برده
شخص از دور امر باحضار ایشان کرد چون بیاوردند ایشان را او عابد بودند با ایشان گفت که چرا از بلاد من
بیرون نرفته اید ایشان گفتند که رسولان تو امر نرسانیدند و اینک ما عزم بیرون رفتن داریم پادشاه
گفت چرا پیاده میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و چهارپا و توشه نداریم باین سبب دیر از ملک تو بیرون میرویم
پادشاه گفت کسی که از مرگ میترسد چنین شتاب میکند در بیرون رفتن بی توشه و مرکب ایشان گفتند که ما
از مرگ نمیترسیم بلکه سرور و روشنی چشم ما از مرگ است پادشاه گفت که چگونه از مرگ نمی ترسید و حال آنکه خود میگویید
که رسولان تو آمدند و وعده کشتن بما دادند و ما اینک در عزم بیرون رفتنیم همین است گریختن از مرگ است ایشان
گفتند که گریختن ما از مرگ نه از ترس مرگ است گمان مبر که ما از تو میترسیم ولیکن از آن میگریزیم که مبادا خود را بدست

خود بکشتن دهیم و نزد خدا معاقب گردیم پس پادشاه در غضب شد و فرمود که آن دو عابد را باتش
بسوختند و امر کرد بگرفتن عابدان و اهل دین در مملکت خود و فرمود که هرجا که ایشان را ببینند باتش
بسوزانند پس بیشتر بت پرستان همگی همت خود را مصروف گردانیدند بر طلب عباد و زهاد و جمعی
کثیر از ایشان را باتش سوختند و باین سبب شایع شد در مملکت هند که مردگان خود را باتش بسوزانند و تا امروز
باقی مانده است آن سنت در میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عباد و اهل دین ماندند که نخواستند
از آن بلاد بروند و غایب و مختفی شدند که شاید قلیلی از مردم را که قابل باشند هدایت نمایند پس پسر پادشاه
بزرگ شد و نشو و نما کرد با نهایت قوت و قدرت و حسن و جمال و علم و کمال ولیکن هیچ خبر یاد و تعلیم ننموده
بودند مگر خبری چند که پادشاهان بان محتاج میباشند از آداب سلوک و دیگر مرگ و فنا و نیستی در نظر
او مذکور نساخته بودند و حق تعالی آن پسر از دانش و عقل و دریافت و حفظ مرتبه کرامت کرده بود که عقلها
در آن حیران بود و مردم از آن تعجب مینمودند و پدر او نمیدانست که از این حالت و مرتبه پسر خوشحال
باشد یا آزرده زیرا که میترسید این فهم و قابلیت باعث حصول امری شود که آن منجم دانا در شان
او خبر داده بود پس چون پسر بفراست دریافت که او را در آن شهر محبوس گردانیده اند و از بیرون
رفتن او مضایقه مینمایند و از گفت و شنید مردم بیگانه او را منع مینمایند و با سپاهیان بحراست و حفظ
او قیام نموده اندیشگی در خاطر او بهم رسید و در سبب آن حیران ماند و ساکت شد و در خاطر خود گذرانید
که این جماعت صلاح مرا بهتر میدانند و چون سن و تجربه اش زیاده شد و علمش افزون تر شد با خود اندیشه
کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانایی نیست و مرا در امور تقلید ایشان نمودن سزاوار نیست
پس اراده کرد که چون پدر نزد او آید این امر را از او سؤال نماید باز اندیشه کرد که این امر البته از جانب پدر است
و او مرا بر این سر مطلع نخواهد گردانید پس باید که از کسی معلوم کنم که امید استکشاف این امر از و داشته
باشم و در خدمت او مردی بود که از سایر خدمتکاران مهربان تر بود نسبت باو و پسر پادشاه باو اعتماد
تمام داشت و امید داشت که این خبر را از او معلوم تواند نمود پس ملاطفت و مهربانی را نسبت باو زیاده کرد و در

شبی از شبها

شبی از شبها با نهایت همواری و ملایمت با او آغاز سخن کردن کرد و گفت تو مرا بمنزلهٔ پدری و مخصوص
ترین مردمی بمن و بعد از آن سخن گاهی از روی تطمیع و گاه از روی تهدید میگفت تا آنکه گفت که
گمان من آنست که پادشاهت بعد از پدر بمن تعلق خواهد داشت و در آنحال تو نزد من یکی از دو حال
خواهی داشت یا منزلت و قدر تو نزد من از همه بیشتر خواهد بود یا بدحال ترین مردم خواهی بود نزد من
آنمرد گفت که من بچه سبب خوف داشته باشم که بدترین مردم باشم نزد تو گفت اگر امری از تو سؤال کنم و
حقیقت آنرا بمن نگویی و از دیگران معلوم کنم بدترین عقابها که بر آن قادر باشم از تو انتقام بکشم آنمرد آثار
صدق از فحوای کلام پسر پادشاه استنباط نمود و یافت که وفا بوعدهٔ خود خواهد نمود پس حقیقت حال احکام
گفتهٔ منجمان و سبب منع کردن پدر او را از بیرون رفتن و از مردم بیگانه نزد او عرض نمود پسر پادشاه او را شکر
و تحسین نمود و این سر را اخفا کرد تا روزی که پدر نزد او آمد گفت ای پدر اگرچه من کودکم اما تحقیق که میدانم
و می بینم خود را و اختلاف احوال خود را و میدانم که پیوسته بر این حال نخواهم ماند و تو نیز بر این منوال پایدار
نخواهی ماند زود باشد که روزگار ترا از حال خود بگرداند پس اگر مراد تو این است که امر فنا و زوال و نیستی را
از من مخفی داری این امر بر من پوشیده نیست و اگر حبس کرده مرا از بیرون رفتن و مانع شده مرا از امتزاج
مردم که تا مشتاق نشود نفس من بغیر آنچه حالت که دارم پس بدان که نفس من بیقرار است از شوق انچیزی که میان
من و آن حایل شده بحدی که هیچ خیال دیگر بغیر آن ندارم و دل من بهیچ چیز بغیر آن آرام نمیگیرد ای پدر مرا از این زندان
خلاصی ده و بگو که در بیرون رفتن من چه مفسده دانسته تا من از آن احتراز نمایم و رضای ترا بر همه چیز اختیار
کنم چون پادشاه از پسر این سخنان را استماع نمود دانست که او از حقیقت احوال آگاه گشته است و حبس و
منع او موجب زیادتی حرص و خواهش او بر خلاصی میگردد پادشاه گفت ای پسر مطلب من از منع کردن تو این بود
که آزاری بتو نرسد و چیزی که مکروه طبع تو باشد بنظر تو درنیاید و نبینی مگر چیزی را که موافق طبع تو باشد و
نشنوی مگر چیزی را که باعث سرور و خوشحالی تو گردد و هرگاه خواهش تو در غیر این است من هیچ چیز را بر رضای تو
اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت زینت و دور گردانند از راه او هر امر ناخوش قبیحی را و در

تمام راه برای او اسباب لعب و طرب از دف و نی و غیر آنها مهیا کنند پس چنین کردند و سوار شد و
بعد از آن بسیار سواری شد روزی موکلان از و غافل شدند براهی عبور نمود دو کس را از گدایان دید
که یکی از آنها ورم کرده بود بدنش و رنگش زرد شده بود و آب رنگش رفته بود و منظرش بسیار قبیح و سمج
گردیده بود و دیگری نابینا گردیده و کسی دست او را گرفته براه میبرد و چون پسر پادشاه ایشان را دید
برخود بلرزید از حال ایشان سؤال نمود گفتند که آن صاحب ورم دردی در اندرون دارد که آن حالت در رو
ظاهر گردیده است و آن دیگری آفتی بدیده های او رسیده و نور چشمش برطرف شده است پرسید که آیا این گونه بلاها
و علتها در میان مردم بسیار میباشد گفتند بلی گفت آیا کسی باشد که از این بلاها ایمن باشد گفتند نه پس از آن روز غمگین
و محزون و گریان شد بخانه باز آمد و بزرگی خود و پادشاهی پدرش در نظر او بسیار سهل شده بود چند روز
در این خیال و اندیشه بود بعد از چند روز دیگر که سوار شد در اثنای راه مرد پیری را مشاهده نمود که از پیری
منحنی شده بود و هیاتش متغیر شده مویهایش سفید گردیده بود و رنگش سیاه شده بود و پوستهای
بدنش درهم کشیده شده بود و گامها را کوتاه میگذاشت از ضعف پیری از دیدن او بسیار متعجب شد و از
حال او پرسید گفتند این حالت پیری است گفت در چه وقت آدمی باین مرتبه میرسد گفتند در صد سال یا مثل
آن پرسید که بعد از این دیگر چه حال میباشد گفتند مرگ گفت پس آدمی آنچه از عمر خواهد او را میسر نیست گفتند نه
در اندک وقتی باینحال میشود که می بینی پسر پادشاه گفت ماه سی روز است و سال دوازده ماه است و انقضای
عمر آدمی صد سال است پس چه زود تمام میکنند روزها را و چه زود تمام میکنند ماه و سال را و چه بسرعت طی میکرد
سال عمر را این بخانه باز گردید و این سخن را مکرر میگفت و در تمام شب خواب نکرد و او دل زنده با عقل مستقیمی
داشت که بفکر امری که می افتاد از آن غافل نمیشد و فراموش نمیکرد پس باین حزن و اندوه بر او غالب شد و
دل برکند از دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت و با آن حال با پدر خود مدارا میکرد و حال خود را از و مخفی میداشت
ولیکن هرکه سخنی میگفت گوش میداد که شاید سخنی بشنود که موجب هدایت او گردد پس روزی خلوت نمود
با آن مردی که راز خود را از و پرسیده بود گفت آیا کسی را میشناسی که حال او غیر حال ما باشد آنمرد گفت بلی

جماعتی بودند

جماعتی بودند که ایشان را عباد می گفتند ترک دنیا کرده بودند و طلب آخرت میکردند و ایشان را سخنان
و علمها بود که دیگران آشنای آن نبودند ولیکن مردم با ایشان عناد ورزیدند و دشمنی کردند
و ایشان را باتش سوختند و پادشاه همگی ایشان را از ملک خود بیرون کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان
در بلاد ما ظاهر گردد زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند که تا چون بعنایت
الهی امر دین رواج گیرد ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند و پیوسته دوستان خدا در زمان دولتهای باطل
چنین بوده اند و سنت و طریقهٔ ایشان همین بوده است پس پسر پادشاه بسیار دلتنگ شد برای این خبر
و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند کسی بود که چیزی را گم کرده باشد که بدون آن چیز چاره نداشته باشد
و در تفحص آن باشد و آوازهٔ عقل و علم و کمال و تفکر و تدبر و فهم و زهد و ترک دنیای آن پسر در اطراف عالم منتشر
شد و این خبر بمردی رسید از اهل دین و عبادت که او را بلوهر میگفتند در زمین سراندیب و آنمردی بود
عابد و حکیم و دانا پس بر دریا نشست و بجانب سولابط آمد و قصد در خانهٔ پسر پادشاه کرد و لباس اهل عبادت را
از خود انداخت و در زی تجار برآمد و آمد و شد میکرد در در خانهٔ پسر پادشاه تا آنکه شناخت جماعتی را
که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزد او تردد داشتند پس چون بر حکیم ظاهر شد که آنمرد صاحب
سر پسر پادشاه و تقربش نزد او زیاده از دیگران است سعی در آشنایی او نمود و در خلوتی باو گفت که من
مردی ام سوداگر از سراندیب و چند روز است که باین ولایت آمده ام و متاعی دارم بسیار گران بها و بر قیمت
و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل اعتمادی میخواستم که این را با او اظهار کنم و ترا برای اظهار این معنی پسندیدم
و متاع من بهتر است از گوگرد احمر که اکسیر است کور را بینا میکند و کر را شنوا میگرداند و دوای همه دردها است
و از ضعف آدمی را قوت می آورد و از دیوانگی حفظ میکند و بر دشمن یاری میکند و کسی را از او بهتر ندیدم باین
متاع از این جوان که پسر پادشاه است اگر مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او بکن اگر متاع من بکار او آید
مرا نزد او ببر تا باو بنمایم که اگر متاع مرا ببیند قدر آن را خواهد دانست آنمرد بحکیم گفت تو سخنی میگویی که ما
هرگز از کسی این نوع سخن نشنیده ایم و نیکو عاقل مینمایی ولیکن مثل من کسی تا حقیقت خبر را نداند نقل نمیکند

تو خود را از این جماعت اگر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت من مردی ام طبیب و دیده
تو ضعفی مشاهده میکنم میترسم که اگر بمتاع من نظر کنی دیده تو تاب دیدن او نیاورد و ضایع شود
ولیکن پسر پادشاه دیده اش صحیح است و جوان است در دیده او این خوف ندارم نظری بجنبد
بمتاع من اگر او را خوش آید در قیمت با او مضایقه نمیکنم و اگر نخواهد نقصانی و تعبی برای او نخواهد بود
و این متاع عظیم است و گنجایش ندارد که پسر پادشاه را از آن محروم گردانی و این خبر را با در پسر پادشاه
پس آن مرد پیش پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد پسر پادشاه را در دلش افتاد که همان مطلب که دارد
از بلوهر حاصل میشود و گفت چون شب شود البته آن مرد تاجر را به نزد من آور و در پنهانی او را بیاور که این
چنین امر عظیمی را سهل نمیتوان شمرد پس آن مرد امر کرد بلوهر را که مهیا شو برای ملاقات پسر پادشاه
بلوهر با خود بر داشت سبدی را که کتابهای خود را در آن سبد گذاشته بود و گفت متاعهای من در این
سبد است پس او را برد بخدمت پسر پادشاه چون داخل شد سلام کرد پسر پادشاه در نهایت تعظیم
و تکریم سلام او را جواب گفت و آن مرد بیرون رفت و حکیم بخلوت در خدمت پسر پادشاه نشست
و گفت ای پسر پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل بلادت تحیت فرمودی پسر پادشاه گفت
ترا برای این تعظیم فرمودم که امید داری عظیم از تو دارم حکیم گفت که اگر تو این گونه با من سلوک کردی
پس مردی که پادشاهی بود در بعضی از آفاق زمین که بخیر و خوبی معروف بود روزی با لشکر خود
میرفت در عرض راه دو کس را دید که جامهای کهنه پوشیده اند و اثر فقر و درویشی بر ایشان ظاهر بود
چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود آمد و ایشان را تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد چون
وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و به نزد برادر پادشاه آمدند و چون او بسیار جرأت
داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن گفتند که امروز پادشاه خود را خوار و خفیف کرد و اهل مملکت
خود را رسوا کرد و خود را از مرکب خود انداخت برای دو مرد دنی پس سزاوار است که او را اعلام
نمایی در این عمل که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه گفته وزرا را عمل نمود و پادشاه را ملامت کرد او در جواب

سخنی گ

سخنی گفت که او را معلوم نشد که بسمع رضا شنید یا از سخن او رنجید و برادر بخانه خود برگشت تا چند روز
بر این گذشت پس پادشاه امر کرد منادی خود را که او را منادی مرگ میگفتند که ندای مرگ در خانه
برادرش در دهد و طریقه آن پادشاه چنان بود که هر گاه اراده کشتن کسی داشت چنین میکرد پس از این ندا
نوحه و شیون در خانه برادر پادشاه بلند شد و او جامه مرگ پوشیده بدر خانه پادشاه آمد و میگریست
و موی ریش خود را میکند چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود چون حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد و واویلاه
و وامصیبتاه برآورد و بلند کرد دست خود را بتضرع و زاری پادشاه او را نزد خود خواند و
گفت ای بیخرد جزع مینمایی از منادی که ندا کرده است بدر خانه تو با مخلوقی که خالق تو نیست و برادر
تست و بتحقیق میدانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن باشی و با این حال مرا ملامت میکنی که چرا
بر زمین افتادم در هنگامی که منادی پروردگار خود را دیدم و من داناترم از شما بگناهانی که نزد پروردگار
خود دارم برو که من دانستم که وزرای من ترا برانگیخته اند و فریب داده اند و زود باشد که خطای ایشان
بر ایشان ظاهر گردد پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از چوب ساختند و امر فرمود که دو تا را بطلا
زینت کردند و دو تا را بقیر اندودند پس دو تابوت قیر را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساخت و دو تابوت
طلا را از مردار و خون و فضله و مو پر کرد و سر هر دو را محکم بست پس جمع نمود وزرا و اشراف را که گمان
میبرد که ایشان او را بر این عمل ملامت کرده اند و تابوتها را بر ایشان عرض نمود و فرمود که اینها را قیمت
کنند ایشان گفتند بحسب ظاهر حال و دریافت ما این دو تابوت طلا قیمتی ندارند از زیادتی قیمت
و خوبی و آن دو تابوت قیر قیمتی ندارند بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت که این علم شما برای آن مرتبه است
از علم که شما دارید و اشیا را بآن علم میدانید پس امر فرمود که تابوتهای قیر را گشودند پس بسبب جواهری که در
آنها بود خانه روشن شد پس گفت مثل این دو تابوت مثل آن دو کس است که شما حقیر و خوار شمردید لباس
ایشان و ظاهر ایشان را مهمل دانستید و حال آنکه باطن ایشان پر علم بود و حکمت و راستی و نیکویی و سایر صفات
کمال که آن کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که تابوتهای طلا را

گشودند اهل مجلس از کثافت و رذالت آنچه در اندرون آن بود و بلرزیدند و از گند و تعفن آنها متاذی شدند
پس پادشاه گفت که این دو تابوت مثل قومی است که زینت یافته است ظاهر ایشان بجامه و لباس
و باطن ایشان مملو است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی بدتر
و شنیع تر و بدنماتر است از این مردارها پس همه وزرا و اشراف گفتند که منظور ترا یافتیم و خطای
خود را فهمیدیم ای پادشاه بعد از آن بلوهر گفت این بود مثل تو ای پسر پادشاه در آن تحیت و اکرامی
که مرا فرمودی پسر پادشاه تکیه زده بود چون این سخن را شنید راست نشست و گفت یاد دیگر کن
مثلی از برای من ای حکیم بلوهر گفت که دهقانی بیرون می آورد تخم نیکویی را برای کشتن پس چون کفی
از آن بر گرفت و پاشید بعضی از آن دانها بر کنار راه می افتد و بعد از اندک زمانی مرغان آنها را میچینند
و بعضی از آن بر سنگی می افتد که اندک خاکی بر روی آن نشسته است پس سبز میشود و بحرکت می آید چون
ریشه آن بسنگ رسید خشک میشود و باطل میگردد و بعضی بر زمین پر خار می افتد که چون میروید و خوشه
میکند و نزدیک میرسد ببار دادن خارها بر آن میپیچد و آنرا ضایع و باطل میکند و آنچه از آن تخم بر زمینی
افتاد که پاکیزه است هر چند اندکی باشد سالم میماند و بر و منفعت میکند ای پسر پادشاه دهقان مثل
حامل حکمت است و تخم مثل انواع سخنان حکمت است و اما آنچه افتاد بر کنار راه و مرغان از او ربودند
مثل آن سخنی است که گوش کسی آنرا بشنود و خوش آید او را و دل او بدو در یابد و بفهمد آنرا و او انضباط ننماید
و مالک آن نشود اما آنچه روییده و خارها آنرا باطل گردانید مثل سخنی است که شنونده آنرا دریابد و ضبط نماید
و چون هنگام آن شود که بآن عمل نماید خار و خاشاک شهوات و خواهشها آنرا فرا گیرد و او را مانع گردند از عمل نمودن
بآن و حکمت را باطل گردانند و آنچه سالم ماند و بار آمد مثل سخنی است که عقل او را دریابد و حافظه او را
ضبط نماید و عزم نیکو او را جاری سازد بعمل آوردن و این در وقتی میشود که ریشه شهوات و خواهشها و صفات
ذمیمه را از دل برکنده باشد و مصفا گردانیده باشد نفس خود را از بدیها یوذاسف گفت ای حکیم من امید
وارم که آن تخم حکمتی که در دل من کشتی از آن قسمی باشد که نمو کند و سالم باشد و نفع دهد و آفت نداشته باشد

پس مثلی برای

پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بیان فرما بلوهر گفت که شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا
بود و از آن میگریخت و فیل از پی او می شتافت تا اینکه نزدیک باو رسید آن مرد مضطر شد و خود را
در چاهی آویخت و دو شاخ در کنار آن چاه روییده بود در آنها چنگ زد و پاهای او بر سر چند ماری
واقع شد که در میان آن چاه سر برآورده بودند و چون بآن دو شاخ نظر کرد دید که دو موش بزرگ مشغول اند
بکندن ریشهای آن دو شاخ یکی سفید و دیگری سیاه و چون نظر در زیر پای خود کرد دید که چهار افعی از
سوراخهای خود سر بیرون کرده اند و چون نظر بقعر چاه انداخت دید که اژدهایی دهان گشاده که چون
در چاه در افتد او را فرو برد چون نگاه ببالا کرد دید که در آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است پس
مشغول لیسیدن آن عسل شد و لذت و شیرینی آن عسل او را فارغ گردانید از آن مارها که نمیداند که چه وقت
او را خواهند گزید و از فکر آن اژدها که نمیداند حال او چه خواهد بود وقتی که در کام او در افتد اما آن چاه دنیاست
که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ عمر آدمی است و آن دو موش شب و روز اند که عمر
آدمی را بزودی از بیخ میکنند و فانی میگردد و آن چهار افعی اخلاط چهارگانه اند که بمنزله زهرهای کشنده اند
از سودا و صفرا و بلغم و خون که نمیداند آدمی که در چه وقت هیجان میکنند صاحب خود را هلاک کنند و آن
اژدها مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که او فریفته شده بود و از همه
چیز او را فارغ گردانیده بود لذتها و شهوتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست از لذت خوردن
و آشامیدن و بوییدن و لمس کردن یوذاسف گفت این مثل بسیار عجیب است و بسی مطابق است
باحوال دنیا دیگر مثلی بفرما برای دنیا و اهل آن که فریب آنرا خورده اند و سهل و حقیر میشمارند در دنیا چیزی
چند را که بایشان نفع می بخشد بلوهر گفت که نقل کرده اند که مردی را سه رفیق بود که آن مرد یکی از ایشان را
برگزیده بود بر جمیع مردم و برای خاطر او مرتکب سختیها و شدتهای بسیار میشد و برای او خود را بمهلکها
می افکند و شب و روز در کار او مشغول بود و رفیق دویم در منزلت نزد او از اول پست تر بود
اما دوست میداشت او را و گرامی و ملاطفت میفرمود با او و خدمت و اطاعت او مینمود و از کار او

نداشت

غافل نبود و رفیق سیم را جفا میکرد و حقیر میشمرد و بر خاطرش گران بود و آن رفیق از محبت مال او بهره
کمر اندکی بنا گاه آن مرد را واقعه رو داد که محتاج باعانت از رفیقان شد و میران غضب پادشاه رسید
که او را بحضور پادشاه برند آن مرد پناه برد برفیق اول و گفت میدانی که من ترا چگونه برگزیده بودم و همگی
اوقات خود را صرف تو مینمودم امروز روزیست که مرا بتو احتیاج افتاده است چه مدد از تو بمن میتواند
رسید رفیق گفت که من مصاحب تو نیستم و مرا مصاحبان دیگر هست که گرفتار ایشانم و امروز ایشان
سزاوارترند بمن از تو لیکن نزد من دو جامه هست که از آن منتفع میتوانی شد شاید آن دو جامه را
بتو بدهم پس پناه برد برفیق دویم و گفت بر تو معلوم است که مرتبه ملاطفت من نسبت بتو و تو
مسرت و شادی ترا طلب مینمودم و امروز روز احتیاج من است بتو نزد تو چه نفع هست بجای
من آن رفیق گفت آنقدر بکار خود گرفتارم که بتو نمیتوانم پرداخت خود فکری از برای خود بکن و دادای
که آشنائی میان من و تو نماند و بریده شد الحال طریقه آشنائی شاید که من بگامی چند با تو رفاقت
کنم که نفعی از آن بتو عاید نگردد و بعد از آن برگردم و مشغول امری چند شوم که با نها اهتمام بیش از تو دارم
پس پناه برد برفیق سیم که با او جفا میکرد و او را حقیر میشمرد و با او التفات نداشت در ایام وسعت
و راحت و با او گفت که من بسی از تو شرمنده ام و منفعلم ولیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو آورد
آیا درین روز بمن چه نفع میرسد گفت که همراهی و محافظت تو مینمایم و از تو غافل نمیباشم پس
بشارت باد ترا و چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که ترا فرو نمیگذارم و دلگیر مباش از تقصیری که در
باب ملاطفت و احسان من کرده بدرستی که آنچه از تو عاید شده است برای تو ضبط نموده ام بلکه
بهمین راضی نشده تجارت از برای تو کرده ام و نفعهای بسیار بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر
آنچه بمن داده از برای تو نزد من موجود است بشارت باد ترا که امیدوارم آنچه نزد من است از تو
باعث رضای پادشاه گردد از تو درین روز و باعث خلاصی تو شود از بلیه عظیم که ترا پیش آمده است
پس چون آن مرد احوال رفیقان را مشاهده نمود گفت نمیدانم بر کدام یک ازین دو ام حسرت بیشتر خورم

بر تقصیری

بر تقصیری که در باب رفیق نیک کرده ام یا برنج و مشقتی که در کار رفیق بد برده ام پس بلوهر گفت که رفیق
اول مال است و رفیق دویم اهل و عیال و رفیق سیم عمل صالح بود یوزاسف گفت این سخن حق است
و ظاهر پس دیگر مثلی بفرما برای دنیا و اهل دنیا که فریب آنرا خورده اند و دل بدو بسته اند بلوهر گفت
که شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا
میکردند و بر خود یکسال پادشاه و فرمان فرمای کردند و آن مرد چون بر احوال ایشان اطلاع نداشت
گمان میبرد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت او را از شهر خود عریان و دست
خالی و بی خبر بدر میکردند و ببلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی او در آن
مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او میگردید پس اهل آن شهر در یکسال مرد غریبی را بر خود پادشاه
کردند آن مرد بفراستی که داشت دید در میان ایشان بیگانه و غریبست با ایشان انس
نمیگرفت و طلب نمود مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال آن شهر با خبر بود در باب معامله خود با
اهل آن شهر مصلحت دید آن مرد گفت که بعد از یکسال این جماعت ترا ازین شهر بیرون خواهند کرد و بفلان
مکان خواهند فرستاد و صلاح تو در آنست که آنچه میتوانی و استطاعت داری از اموال و اسباب
خود را درین عرض سال بیرون فرستی بآن مکان که ترا بعد از یکسال بآنجا خواهند فرستاد که چون
بآنجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی پس آن پادشاه
بفرموده آن شخص عمل کرد و چون سال بگذشت او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و بعیش
و نعمت روزگاری میگذرانید پس بلوهر گفت ای پسر پادشاه امیدوارم که تو آن مرد باشی که بغریبان
و بیگانگان انس نگیری و بپادشاهی چند روزه فریب نخوری و من آنکس باشم که برای دانستن صلاح
خود طلب کرده باشی و من ترا راهنمائی میکنم و احوال دنیا و اهل دنیا را بتو می شناسانم و ترا مدد و معونت
میکنم یوزاسف گفت راست گفتی ای حکیم بدرستیکه من همان پادشاه غریبم و تو آنکسی که من جوینده
در طلب تو بودم پس وصف کن از برای من احوال آخرت را که بجان خود سوگند میخورم که آنچه در باب دنیا گفتی

محض صدق و واقع است و من نیز از احوال دنیا امری چند مشاهده کردم که دانستم زوال و فنای او را و ترک
آن در خاطرم قرار گرفته و در نظرم بسیار حقیر و بی قدر گردیده است بلوهر گفت که ای پسر پادشاه ترک
دنیا کلید درهای سعادت آخرتست هر که طلب آخرت نماید و در شرافت ترک دنیاست باید بزودی بابهای
آن شاهراهی یابد و چگونه زهد نورزی در دنیا و حال آنکه حق تعالی چنین عقلی بتو کرامت کرده است و
میدانی که هر چند دنیا بسیار شود جمع کردن آن برای این بدنهای فانی است و بدن نه ثبات دارد و نه
قوام و هیچ ضرری از خود دور نمیتواند کرد گرمی او را می گدازد و برودت آن را منجمد میسازد و بادهای
سموم از اجزاء او میپاشاند و آب غرقش میکند و آفتاب میسوزاندش و هوا تحلیلش میبرد و جانوران درنده
او را می درند و مرغان بمنقار او را سوراخ می کنند و با آهن بریده میشود و بصدمها درهم می شکند و قطع نظر
از عوارض خارجی مجبول است مرکب از انواع بیماریها و دردها و المها و مرضها و در گرو این بلاهاست و منتظر
آنهاست و پیوسته از اینها ترسان است و سلامتی خود را با حتمال نمیداند و ایضاً بهفت آفت قرین است
که از آنها خلاصی ندارد هیچ بدنی یعنی گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرگ اما آنچه سؤال کردی
از امر آخرت پس میرسی که امیدوارم آنچه را اندک یابی در این دنیا بسیار یابی در آخرت یوزاسف
گفت گمان میبرم که آن جماعتی که پدرم ایشان را باتش سوزانید و از بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند
و طریقه ترا داشتند گفت بلی یوزاسف گفت که شنیده بودم جمعی مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت
ایشان بلوهر گفت که چنین بود یوزاسف گفت که آیا سبب چه بود ای حکیم بلوهر گفت اما آنچه گفتی در
بدگوئی مردم نسبت با ایشان چه توانند گفت در باب جماعتی که راست گویند و دروغ نگویند و دانا
باشند و جاهل نباشند و آزار ایشان بمردم نرسد و نماز بسیار کنند و خواب کم کنند و روزه گیرند
و افطار کم کنند و بانواع بلاها مبتلا شوند و صبر نمایند و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت گیرند و دل از مال
و اهل بسته باشند و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند یوزاسف گفت که چگونه اهل دنیا در عداوت
ایشان متفق شدند و حال آنکه در میان خود گمان اختلاف و نزاع ندارند بلوهر گفت مثل ایشان درین باب

مثل سگی چند است

مثل سگی چند است مختلف در رنگها و رنگ که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن آن مردار و بر روی
یکدیگر فریاد کنند و بر یکدیگر زنند و درین هنگام مردی به نزدیک ایشان رسد همگی دست از نزاع
بردارند و متفق میشوند و بر آن مرد حمله می آورند و بر روی او می جهند و فریاد می کنند با آنکه
آن مرد را با مردار ایشان کاری نیست و با ایشان منازعه در آن جیفه ندارد و لیکن چون آن مرد را بیگانه
و غریب دیدند از طور خود او وحشت می کنند و با یکدیگر انس و الفت میگیرند و با یکدیگر اتفاق میکنند
هر چند پیشتر در میان خود نزاع و اختلاف داشتند پس بلوهر گفت که آن مردار مثل متاع دنیاست
و آن سگهای رنگارنگ مثل اهل دنیاست که برای دنیا با یکدیگر نزاع میکنند و خون یکدیگر را میریزند
و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات آن صرف مینمایند و آن شخصی که سگان برو حمله می آورند و او را
بجیفه ایشان کاری نیست مثل صاحب دینی است که ترک دنیا کرده است و از دنیا بکنار رفته است
و با ایشان در امر دنیا منازعه ندارد و دنیا را با ایشان گذاشته است و با این حال اهل دنیا با او دشمنی
می کنند برای بیگانگی که از ایشان دارد ای پسر پادشاه اگر تعجب میکنی تعجب کن از اهل دنیا که جمیع همت
ایشان مصروفست بر جمع دنیا و بسیاری آن و مفاخرت کردن باعتبارات آن و غلبه جستن در آن
و چون کسی را ببینند که دنیا را در دست ایشان گذاشته است و از دنیا دوری کرده است با او منازعه
و غیظ و خشم بیشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر دنیا منازعه میکنند پس چه حجت باشد اهل دنیا را در منازعه
این جماعت یوزاسف گفت ای حکیم بر سر مطلب من آی و از آنگونه سخن بگوی بلوهر گفت که چون طبیب
که بدن را اخلاط فاسد ضایع کرده است و خواهد که تقویت بدن کند و او را فربه گرداند اول مبادرت نمینماید
بغذاهای که مورث قوت و مولد گوشت و خون است زیرا که میداند با وجود اخلاط فاسده در بدن این
غذاهای مقوی باعث قوت مرض و زیادتی فساد بدن میشود و نفعی برای قوت نمی بخشد بلکه اول او را
امساک و پرهیز میفرماید و برای دفع اخلاط فاسده دواها برای او تدبیر میکند و چون اخلاط فاسده را از بدن
او زایل گردانید با او تجویز طعامهای مقوی میکند و درین هنگام مزه طعام را می یابد و فربه میشود و قوت میگیرد

و متحمل بارهای گران میتواند شد بمشیت الهی یوذاسف گفت ای حکیم مرا خبر ده از چگونگی اکل و شرب خود
بلوهر گفت که حکما نقل کرده اند که پادشاهی بود با مملکت وسیع و لشکر بسیار و مال بیشمار و برای
زیادتی ملک و مال متوجه جنگ و قتال شد با پادشاه دیگر و با جمیع لشکر و اسباب و اثقال و اموال و
زنان و فرزندان بجانب ملک آن پادشاه روان شد و بعد از انعقاد معرکه قتال پادشاه مخالف
بر او ظفر یافت و بسیاری از ایشان را کشته و پادشاه با بقیه لشکر منهزم شدند و با زن و فرزندان
خود گریختند تا چون شب درآمد در نیستانی که در کنار نهری بود با عیال خود پنهان شدند و اسبان
خود را رها کردند که مبادا از آواز اسبان بر مکان ایشان مطلع گردند و شب با نهایت خوف در آن
نیستان بسر بردند و هر لحظه صدای سم اسبان دشمن بگوش ایشان میرسید و موجب زیادتی خوف
ایشان میشد و چون صبح شد در آنجا محصور ماندند که بیرون نمیتوانستند آمد زیرا که عبور از آن نهر
ممکن نبود و از ترس دشمن بجانب صحرا بیرون نمیتوانستند آمد پس او و عیالش در آن جای تنگ ماندند
با نهایت آزار و مشقت از سرما و گرسنگی و طعامی و توشه با خود نداشتند و فرزندان از سرما و گرسنگی
میگریستند و فریاد میکردند و دو روز در این حال ماندند تا آنکه یکی از فرزندان او از شدت سرما هلاک
شد او را در آب انداختند و یکروز دیگر بر این حال گذرانیدند پس آن پادشاه با زن خود گفت که ما همه
مشرف بر هلاک شده ایم اگر بعضی از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از آنکه همه بمیریم مرا بخاطر رسیده که
یکی از این اطفال را بکشیم و او را قوت خود و باقی اطفال خود کنیم تا خدا ما را از این بلیه نجات بخشد و
اگر این امر را بتأخیر اندازیم همگی طفلان لاغر و ضعیف میشوند که از گوشت ایشان سیر نتوان شد و چندان
ضعیف شویم که اگر فرجی رو دهد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم پس آن زن رای پادشاه را
پسندید و یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان گذاشته گوشت او را خوردند بلوهر گفت ای پادشاه زاده
چه گمان داری در چنین حالتی این مرد مضطر آیا بسیار خواهد خورد از باب گرسنه که بطعام فراوان رسیده یا
اندکی خواهد خورد مانند مضطری که بضرورت لقمه ای خورد یوذاسف گفت که گمان من اینست که اندکی از آن را

با نهایت

با نهایت دشواری خواهد خورد حکیم گفت که خوردن و آشامیدن من در دنیا بهمین نحو است یوذاسف گفت
که ای حکیم بگو این امری که تو مرا بسوی آن میخوانی آیا چیزیست که مردم آنرا بعقل خود یافته اند و بر هم
چیز اختیار کرده اند از برای خود یا حق سبحانه و تعالی مردم را بآن خوانده است و اجابت او کرده اند
بلوهر گفت این امری که من ترا بآن دعوت میکنم از آن بلندتر و لطیف تر است که از اهل زمین ناشی
تواند شد یا ایشان بعقل خود تدبیر او توانند کرد زیرا که کار اهل دنیا این است که مردم را باعمال دنیا
و زینتها و عیش و رفاهیت و وسعت و نعمت و لهو و لعب و خواهشها و لذتهای آن بخوانند بلکه آنچه
من میگویم امریست بیگانه از اطوار اهل دنیا و دعوتی است آسمانی از جانب حق تعالی ظاهر و هویدا و
بداهتی است براه راست که اعمال اهل دنیا را درهم میشکند و مخالف طریقه ایشان است و زشتی و بدی
اعمال ایشان را ظاهر میگرداند و ایشان را از هوس و خواهشها خود بعبادت پروردگار خود میکشاند
و کسی که ادراک این امور نموده و خدا او را هدایت نموده است این امر نزد او بسیار ظاهر و روشن است
ولیکن از غیر اهلش مخفی میدارد و پنهان کرده اند از آنکه حق تعالی حق را ظاهر و هویدا گرداند و بعد از پنهانی
و خفی دین حق را رفعت بخشد و بلند گرداند و مذاهب باطل اهل جهال و فساد را پست گرداند و بر خاک مذلت
نشاند یوذاسف گفت راستی ای حکیم بلوهر گفت که بعضی از مردم هستند بفطرت مستقیم و فکر درست میشناسند
آمدن پیغمبران حق را می یابند و بآن راغب میگردند و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت ایشان
اطاعت مینمایند و تو ای پسر پادشاه آن کسی که بعقل و فراست خود ره بمقصود اصلی کرده بود یوذاسف گفت که آیا
جمع دیگر هستند غیر از گروه شما که مردم را بترک دنیا خوانند بلوهر گفت که در این بلاد گمان ندارم اما در غیر
این بلاد جمعی هستند که بزبان اظهار حق مینمایند و اعمال ایشان باعمال اهل حق نمیماند و باین سبب راه او
ایشان مختلف است یوذاسف گفت بچه سبب حق تعالی شما را اینچنین سزاوار گردانیده است از ایشان و حال آنکه آن امر
غریب شما از یک محل و منبع بشما رسیده بلوهر گفت که جمیع راههای حق از جانب خداست و حق تعالی جمیع کافه را
بسوی خود خوانده است پس جمعی قبول کرده اند و بشرایط آن عمل نموده اند و دیگران آنرا بآن حق تغیر نموده اند

نموده اند ظلم نمیکنند و خطا نمیکنند و دقیقه از دقایق شرع و دین را فرو نمیگذارند و جمعی دیگر قبول کرده اند
اما آنرا چنانچه باید بر پا نمیدارند و بشرایط آن عمل نمینمایند و باهلش نمیرسانند و ایشان از اقامت حق
و عمل نمودن بشرایع ملت غرضی و اهتمامی نیست پس آداب ملت و قوانین شریعت را
ضایع میکنند و بطبعهای ایشان گرانست و فرق در میان این دو گروه بسیار است زیرا که کسی که دین را
ضایع کند مثل کسی نیست که آنرا محافظت نماید و کسی که امور ملت را فاسد گرداند مثل کسی نیست که
آنها را باصلاح آورد و کسی که بر شدتها صبر نماید در راه حق مثل کسی نیست که جزع کند و بسبب آنها ترک حق
نماید و از این جهت است که ما بحق سزاوارتریم از آن جماعت باز بلوهر بر سر این سخن آمد و گفت بر زبان آن
جماعت جاری نمیشود امری از امور دین و ترک دنیا و دعوت نمودن مردم بسوی خدا مگر آنکه فرا
گرفته اند آنها را از اهل حق چنانچه ما از ایشان اخذ کرده ایم ولیکن فرق در میان ما و ایشان آنست که ایشان
بدعتها در دین احداث کرده اند و طالب دنیا گردیده اند و دل باعتبارات آن بسته اند و تفصیل این
حال و حقیقت این مقال آنست که پیوسته سنت الهی چنین جاری بود که پیغمبران بسوی خلق میفرستاد و هر
قرنی از قرنهای گذشته بزبانهای مختلف که خلایق را بدین حق دعوت میکردند و چون دین ایشان
رواج میگرفت و اهل حق با ایشان میگرویدند همه بر یک امر مستقیم میبودند و راه حق واضح بود و دین
و شریعت آن پیغمبر در میان ایشان ظاهر بود و هیچگونه اختلاف و نزاع در میان ایشان نبود و چون
آن پیغمبر رسالتهای پروردگار خود را تمام بخلق میرسانید و حجت الهی را بر ایشان تمام میکرد و معالم دین
و احکام شریعت را برای ایشان برپا میداشت و ظاهر میگردانید و چون اجل آن پیغمبر منتهی میشد حق تعالی
او را بجوار رحمت خویش میبرد و اندک زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر امت او بر طریقه او میماندند و دین او را
تغییر نمیدادند و بعد از مدتی مردم تابع شهوتهای نفس گردیده بدعتها در آن دین احداث میکردند و اهل
جهالت بر اهل علم غالب میشدند و عالم فاضل کاملی که در میان ایشان بود از خوف و بیم فجار اهل جهالت
خود را پنهان میگردانید و علم خود را ظاهر نمیگردانید و چنان بود که نامش را میدانستند و بمنزل او و آثار او

پی نمیبردند

پی نمیبردند و قلیلی از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشان را سبک میشمردند و با ایشان
سبب زور و علم پنهان می شد و جهل ظاهر میگردید و هر چند قرنها بیشتر میگذشت و بعد عهد آن پیغمبر
زیاده میشد جهالت زیاده میشد هر چند که مردم بغیر جهل راهی نداشتند و جهال غالب تر میشدند و علما
کمتر و مخفی تر میشدند پس معالم دین الهی و احکام شریعت آن رسول را تغییر میدادند و از جاده شریعت
منحرف میگردیدند و با این حال دست از کتاب و دین بر نمیداشتند و اقرار بکتاب الهی
مینمودند اما بتأویلات باطل موافق غرضهای باطله خود معانی آنرا تحریف میکردند و اصل دین را
دعوی میکردند و حقیقت آنرا ترک میکردند و احکام شریعت را ضایع میکردند و باین سبب پیوسته
اختلاف در میان اهل دین بهم رسیده است پس هر ملتی و عبادتی که پیغمبران آورده اند در اصل آن
ما با آن جماعت اتفاق داریم ولیکن در کیفیت و احکام و سیرت آن با ایشان مخالفیم و در هر امری که مخالفت
نموده اند ما را بر ایشان حجتهای واضح هست در بطلان طریقه ایشان گواهان عادل داریم از کتابهای
که خدا فرستاده است و در دست ایشان است پس هر یک از ایشان که بحکمتی متکلم میشود آن حجت ماست
بر ایشان و آنچه از آثار دین و کلمات حکمت بیان میکنند گواه ماست در بطلان ایشان زیرا که آن
هم موافق سیرت و صفت و طریقه ماست و مخالف آداب و طریقه ایشان است پس از کتاب الهی نمیدانند
مگر لفظی را و از یاد خدا نمیدانند مگر اسمی را و حقیقت دین را نمیدانند که آنرا بر پا توانند داشت
یوذاسف گفت که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث میشوند و در بعضی زمانها مبعوث نمیشوند چرا
در هر عصر پیغمبری نمیباشد بلوهر گفت مثل این مثل پادشاهی است که زمین خرابی داشته باشد که هیچ
آبادانی در آن نباشد و اراده تعمیر و آبادانی آن زمین نماید و مرد کاردان ساعی امین خیرخواهی را بآن زمین
فرستد و او را امر نماید که آن زمین را آباد کند و اصناف درختان بکارد و انواع زراعتها بعمل آورد و
بخصوصی چند و تخم معینی چند باو دهد و مبالغه نماید که بغیر آنچه پادشاه فرموده دیگر چیزی در آن زمین بعمل نیاورد
و بفرماید که در آن زمین نهری جاری گرداند و حصاری بر گرد آن زمین برآورد و از فساد و خرابی مفسدان آنرا

محافظت نماید پس آن مرد بیاید و آن زمین را بحلیهٔ آبادانی درآورد و موافق فرموده پادشاه درختان و زراعت
بکارد و نهری بسوی آن جاری گرداند و درختان و زرع را اعتبار رویده و بیکدیگر متصل گردد و بعد از اندک
زمانی آن مرد را مرگ در رسد و کسی را خلیفه و جانشین خود نماید و وفات کند پس جمعی بعد از وی بهم رسند و
اطاعت آن جانشین نکنند و در خرابی آن زمین بکوشند و نهر را پر کنند و بخشکد درختان و زرع و عمارتهای
آن زمین پس چون خبر شود پادشاه را از نافرمانی آن جماعت و خرابی آن زمین رسول دیگر تعیین نماید که
احیای آن زمین نماید و بآبادانی اول برگرداند و بر همین منوال است فرستادن حق تعالی پیغمبران را که چون یکی
رفت و بعد از و امور مردم فاسد شد باز دیگری را برای اصلاح ایشان میفرستند بوذاسف گفت
که آیا آنچه انبیا و رسل از جانب خدای آورند مخصوص جمعی است یا شامل جمیع خلق است بلوهر گفت
که هر گاه انبیا از جانب خدا مبعوث گردیدند و جمیع مردم را دعوت مینمایند پس هر که اطاعت ایشان
کرد داخل زمرهٔ ایشان میگردد و هر که نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست و هرگز خالی نمیباشد
زمین از فرمانبرداری که در جمیع امور اطاعت حق تعالی نماید از پیغمبران و اوصیای ایشان و برای
این امر مثلی است که مرغی در ساحل دریا که از اقدام مینمایند و تخم بسیار میگذاشت و بسی حریص
بود بر جوجه بر آوردن و بسیار از و در بعضی از زمانها او را امیر نبود تعیش نمودن در آن جزیره پس چاره
خود را در آن دید که جلای وطن نموده بزمین دیگر سفر کند تا آن زمان منقضی شود و از خوف آنکه مبادا نسل
او منقطع شود تخمهای خود را متفرق گردانید بر آشیان مرغان دیگر پس آن مرغان تخم او را با تخمهای خود در زیر
بال گرفتند و جوجهای آن مرغ نیز با جوجهای مرغان دیگر برآمدند و چون مدتی بر آمد آن جوجها بقدم الفت گرفتند و در
میان ایشان مؤانست بهم رسید و چون ایام فرار قدم از وطن منقضی شد و بمأوای خود مراجعت نمود و شب
زمین خود آمد و بر آشیانهای آن مرغان عبور مینمود و آواز خود را بگوش جوجهای خود و جوجهای دیگر رسانید
پس چون جوجهای او صدای پدر را شنیدند از پی او رفتند و جوجهای مرغان دیگر هم که الفت گرفته بودند با جوجهای
آن از پی آن رفتند و آنچه از مرغان که جوجهٔ او نبودند و با جوجهها الفت نداشتند از پی آواز او نرفتند و چون قدم

محبت از

محبت فرزند بسیار داشت جوجهای خود و جوجهای دیگر را که از پی جوجهایش آمده بودند با خود گردانید
و با خود الفت داد همچنین پیغمبران دعوت الهی را بر همهٔ مردم عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل اجابت ایشان
مینمایند زیرا که فضیلت و رتبهٔ حکمت را می دانند پس مثل آن مرغ که آواز زد مرغان دیگر را مثل پیغمبران است
که همهٔ مردم را براه حق میخوانند و مثل آن تخمهای که متفرق گردانید بر آشیانها مثل حکمت است و آن جوجهاکه
از تخمهای آن حاصل شدند مثل علما و دانایانی است که بعد از غیبت پیغمبر به برکت او بهم میرسند و مثل سایر
جوجهاکه بجوجهای آن مرغ الفت گرفتند مثل جماعتی است که دعوت علما و حکما و دانایان می نمایند قبل از بعثت
پیغمبران زیرا که حق تعالی پیغمبر را از جمیع خلق تفضیل داده است و از برای ایشان از حجتها و براهین و معجزات
کرامتی چند مقرر فرموده است که بدیگران نداده است تا اگر رسالات ایشان در میان مردم ظاهر گردد
و حجتهای ایشان بر خلق تمام شود و لهذا ابعد از بعثت پیغمبران جمعی میگرویدند با ایشان که پیشتر اجابت علما و دانایان
اهل دین نمیکردند و این برای آنست که حق تعالی دعوت پیغمبر را از انوار و روشنی و وضوح و تأثیر دیگر داده است
که در دعوت دیگران نیست بوذاسف گفت ای حکیم تو گفتی که آنچه پیغمبران می آورند کلام الهی است
آیا کلام خدا و ملائکه نیست بکلام مردم بلوهر گفت که نمی بینی که چون مردم میخواهند که بعضی از حیوانات
یا مرغان بفهمانند که نزدیک آیند یا دور شوند یا رو کنند یا پشت و حیوانات و مرغان سخن ایشان را نمی فهمند
صدای چند برای فهمانیدن آنها در اصوات وضع میکنند که باین وسیله مطلب خود را بایشان بفهمانند
و اگر بلغت خود سخن گویند آنها نخواهند فهمید همچنین بندگان چون عاجز بودند از فهمیدن کنه کلام مقدس جناب ایزدی
و ملائکه و دانستن حقیقت و کمال و لطف و مرتبهٔ آن سخن لهذا اشیا سخنان ایشان کلام خود را با بیان ایشان
فرستاده و بان سخنان که در میان ایشان شایع است حکمت را بایشان فهمانیده است مانند آنکه ما از الفاظ
که مردم برای فهمانیدن حیوانات و مرغان وضع کرده اند و امثال این اصطلاحات که در میان ایشان جاریست این
دقایق حکمت را برای ایشان واضح و لایح گردانیده است و حجت خود را بر ایشان تمام گردانیده است پس این
کلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بمنزلهٔ بدنی است و مسکنی است و حکمت و حقایق برای کلمات

و اصوات جانی و روحی است ولیکن اکثر مردم بغور و کنه کلام حکمت نمیتوانند رسید و عقل
ایشان بان احاطه نمود و باین سبب تفاوت و تفاضل میان حکما می باشد و هر عالمی علم از عالم
دیگر اخذ نموده است تا اگر منتهی میشود بعلم الهی که از و بخلق رسیده است بعضی از علما را ان قدر از علم
و دانش کرامت میفرماید که او را از جهل نجات می بخشد و تفاوت ایشان بقدر زیادتی علم ایشان است
و نسبت مردم بعلوم و حقایق که از آنها منتفع میشوند و بکنه آنها نمیرسند از باب نسبت انسان است
بآفتاب که از روشنائی و حرارت آن منتفع میشوند در تقویت ابدان و تمشیت امور معاش خود
و دیده ایشان از دیدن قرص آفتاب عاجز است مثل دیگر این حکمتها و علوم مانند چشمه ایست که آب
جاری و ظاهر باشد و منبعش معلوم نباشد مردم از آب آن چشمه منتفع میشوند و حیات می یابند و
باصل و منبع آن پی نمیبرند مثل دیگر مانند ستارهای روشن است که مردم از نور آنها هدایت مییابند
و نمیدانند که از کجا بر می آید و در کجا پنهان میشود و بدرستی که حکمت و علم حق شریفتر و رفیعتر و بزرگتر است
از جمیع آنچه ما از ایان وصف کردیم و تشبیه نمودیم کلید درهای جمیع خیرات و خوبیهاست و
موجب نجات و رستگاری از جمیع شرور و بدیهاست آب حیاتیست که هر که از آن بیاشامد هرگز نمیرد و شفای
جمیع دردهاست که هر که خود را از آن مداوا نماید هرگز بیمار نگردد و راه راستیست که هر که بان راه رود
هرگز گمراه نشود و ریسمان محکمی است از جانب خدا آویخته که هرگز کهنه نمی شود و هر که در دست دارد
آنرا هرگز کور نگردد و هر که چنگ در آن زند رستگار گردد و هدایت یابد و بسوی خدا و با حق تعالی هرگز
نگسلد بوذاسف گفت که چرا این حکمت و علم که از آبا این درجه از فضل و شرف و رفعت و قوت و نفع
منفعت و کمال و وضوح و صفت کردی جمیع مردم از آن منتفع نمیگردند حکیم گفت که مثل حکمت مثل
آفتاب است که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچک و بزرگ طالع میگردد پس هر که خواهد از آن منتفع
گردد نفع خود را از آن منع نمی نماید و از دور و نزدیک هر که باشد او را از روشنی خود محروم نمیگرداند پس
اگر کسی نخواهد که از آفتاب منتفع شود او را بر آفتاب حجتی نخواهد بود زیرا که آفتاب منع فیض خود از کسی نکرده است

و لیکن انتفاع

و لیکن انتفاع مردم از آن متفاوتست چنانچه مردم از انتفاع بنور آفتاب بر دو قسمند بعضی بینااند و دو قسمند
روشن و بینااند و از حرارت آفتاب بر وجه کمال منتفع می یابند و اشیا را از آن می بینند و بعضی کورند و
احساس نور نمی کنند بحدی که اگر چندین آفتاب بتابد از آنها بهره نمیبرند و بعضی ضعیف البصر اندکه نه
ایشان را از کور میتوان شمرد و نه بینا همچنین سخن حق و کلام حق حکم آفتاب است که بر دلهای می تابد بعضی که
صاحب بصیرتند و دیدهٔ دل ایشان روشن است از آن می یابند و بان عمل مینمایند و از اهل علم و حکمت و
معرفت میگیرند و بعضی که دیده دل ایشان کور است انکار حق سخن حق را قبول نمیکنند و بان عمل
نمینمایند مانند آن کور بچشم ظاهر که از آفتاب بهره نمیبرد و بعضی که دلهای ایشان بآفتهای نفسانی
بیمار گردیده و دیدهٔ دل ایشان ضعیف و کند گردیده است از نور خورشید علم و حکمت بهرهٔ ضعیفی
میبرند و علم ایشان بیشتر از عمل اندکست و چندان تمیز میان نیک و بد و حق و باطل نمیکنند و بدانکه اکثر
مردم در بینائی خورشید علوم و معارف کورانند که از آن هیچ بهره نمیبرند بوذاسف گفت آیا کسی
میباشد که اول سخن حق را بشنود اجابت نماید و انکار کند و بعد از مدتی اجابت نماید و قبول کند بلوهر گفت بلی
حال اکثر مردم نسبت بحکمت چنین است بوذاسف گفت که آیا پدر من هرگز از این سخنان حکمت چیزی
شنیده است بلوهر گفت گمان ندارم که شنیده باشد شنیدن درستی که در دل او جا کرده باشد و خیرخواه
مهربانی در این باب با او سخن گفته باشد بوذاسف گفت که چرا حکما در این مدت مدید پدر مرا بر این حال
گذاشته اند و امثال این سخنان حقرا با و نگفته اند بلوهر گفت زیرا که ایشان محل سخن خود را امیدانند و
بسا باشد که ترک کنند گفتن سخن حکمت را از کسی که از پدر تو بهتر شنود و طبعش ملایمتر باشد و بیشتر قبول
کند برای آنکه او را قابل این سخن ندانند و بسیار است که دانایی با کسی در تمام عمر معاشرت نماید و در میان
ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی باشد و در میان ایشان در هیچ چیز جدائی نباشد الا در دین
و حکمت و آن حکیم را ان غم خورد بر او و مال او و غمگین باشد و بسبب آنکه او را قابل نداند اسرار حکمت را با او نگوید
چنانچه نقل کرده اند که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطرت و مهربان بود بر رعیت و پیوسته در اصلاح امور ایشان

صلاح
می‌کوشید و با مور ایشان میرسید و آن پادشاه وزیری داشت موصوف بصدق و راستی و
و در اصلاح امور رعیت اعانت مینمود و محل اعتماد و مشوره او بود و وزیر در کمال عقل و دین و رای
و ورع و پرهیزکاری بود و بترک دنیا راغب بود و بخدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود
و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود و فضل و بزرگی ایشان را بدل و جان قبول کرده بود و او را نزد پادشاه
قرب و منزلت عظیم بود و پادشاه هیچ امری را ازو مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال سلوک
مینمود و لیکن از امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزی با او اظهار نمی‌نمود و بر این حال سالها گذرانیده بود
و وزیر هرگاه بخدمت پادشاه می‌آمد بظاهر سجده بتان میکرد و تعظیم آنها مینمود و غیر آن از امور باطل
و لوازم کفر را ارتکاب مینمود از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه و وزیر از غایت اشفاق و
مهربانی که بپادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر بود تا آنکه روزی با برادران و یاران خود
که اهل دین و حکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشوره نمود ایشان گفتند در حذر باش که مبادا
تأثیری در او نکند و ضرر بتو و اهل دین تو برساند پس اگر بینی که قابل هدایت است و سخن تو در او تأثیر خواهد کرد
در امر دین با او سخن بگو و از کلمات حکمت او را آگاه گردان و اگر نه با او سخن مگوی که موجب ضرر او و تو و اهل
دین تو میگردد زیرا که پادشاهان مغرور میباشند و از قهر ایشان ایمن نمیباید بود و بعد از آن پیوسته
وزیر در اندیشه بود و با پادشاه اظهار خیرخواهی و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود که در محلی مناسب
او را نصیحتی کند و او را هدایت نماید و پادشاه با آن کفر و ضلالت در نهایت هواری و ملایمت بود
و پیوسته در مقام رعیت‌پروری و اصلاح امور و تفقد احوال ایشان بود و بعد از مدتی که حال میان پادشاه
و وزیر بر این منوال گذشت شبی از شبها بعد از آنکه مردم همگی بخواب رفته بودند پادشاه با وزیر گفت بیا سوار
شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال چیست و مشاهده نماییم آثار بارانهایی که در این ایام بر ایشان باریده است
وزیر گفت بسیار نیکست پس هر دو سوار شدند و در نواحی شهر میگشتند در اثنای سیر بمزبله‌ای رسیدند
نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف آن مزبله میتافت بوزیر گفت از پی این روشنایی میباید رفت که

خبر این را معلوم

خبر این را معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند به نقبی که از آنجا روشنایی
میتافت چون نظر کردند مرد درویش بدقیافه‌ای را دیدند که جامه‌های بسیار کهنه پوشیده از
جامه‌هایی که در مزبله‌ها انداخته‌اند و متکایی از فضله و سرگین برای خود ساخته بر آن تکیه زده است و در
پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته مینواخت و زنی
در زشتی هیئت و بدی خلقت و کهنگی لباس شبیه بخودش در برابرش ایستاده است هرگاه شراب
میطلبید آن زن ساقی او میشود و هرگاه طنبور مینوازد آن زن برایش میرقصد و چون شراب سرگرم میشد
آن زن او را تحیت و ثنا میگوید بنوعی که پادشاهان را ستایش میکنند و آن مرد نیز زن خود را تعریف میکند
سیدة النساءاش میخواند و بر جمیع زنان تفضیل میدهد و آن هر دو یکدیگر را بحسن و جمال میستایند و
در نهایت سرور و خنده و طرب عیش میکنند پادشاه و وزیر مدتی مدید چنین بر پا ایستاده بودند
و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان از آن حال کثیف تعجب مینمودند بعد از آن
برگشتند و پادشاه بوزیر گفت که گمان ندارم که ما و ترا در تمام عمر این قدر لذت و سرور و خوشحالی
رو داده باشد که این مرد و زن از این حال خود دارند در این شب و گمان دارم که هر شب در این کار
باشند پس وزیر چون این سخن را از پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرده گفت ای پادشاه میترسم
که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که با این لذتهای دنیا داریم در نظر جماعت
که پادشاه دائمی را امیدوارند مثل این مزبله و این دو شخص نماید و خانه‌هایی که ما سعی در بنا و استحکامش
میکنیم در نظر آن جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما
چنین می‌نماید و بدنهای ما نزد آنها که پاکیزگی و نضارت و حسن و جمال معنوی را فهمیده‌اند چنان
که این دو بدقیافه از زشتی در نظر ما مینماید و تعجب آن سعادتمندان از لذت و شادی ما بعیشهای دنیا مانند
تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال ناخوشی که دارند پادشاه گفت که آیا میشناسی جمعی را که باین صفت
بیان کردی موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه گفت که کیستند ایشان وزیر گفت که ایشان جمعی‌اند که

بدین الهی گرویده‌اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذت آن را دانسته‌اند و پیوسته طالب سعادتهای آن شده‌اند
پادشاه گفت که ملک آخرت کدام است وزیر گفت که آن نعیم و لذتی است که شدت و جفا بعد از آن
نمیباشد و توانگری‌ای است که بعد از آن فقر نمیباشد و شادی‌ای است که اندوهی که در عقب او در آید
نیست و صحتی است که بیماری از پیش نیست و خوشنودی‌ای است که هرگز باندوه و خشم زایل نمیگردد و
ایمنی است که بترس مبدل نمیشود و زندگی است که مرگ بعد از آن محال است و پادشاهی بی‌زوال است
آخرت خانه هستی و بقاست و دار زندگی و حیات بی‌انتهاست تغیر احوال در آن نمیباشد خدا ایشان را
دار آخرت بدور داشته است از درد و پیری و تعب و جفا و بیماری و گرسنگی و تشنگی و مرگ ای پادشاه
این است صفت ملک آخرت که بیان کردم پادشاه گفت آیا بجهت داخل شدن آن خانه راهی و وسیله‌ای
و حیله میدانی وزیر گفت بلی آن خانه مهیاست برای هر که آن را از راهش طلب نماید و هر که از درگاهش
در آید البته بآن ظفر می‌یابد پادشاه گفت تو چرا پیش از این چنین خانه‌ای مرا راه نمی‌نمودی و اوصاف
آن را برای من بیان نمیکردی وزیر گفت از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر میکردم پادشاه گفت که
اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست که ما آن را ضایع کنیم و خود را از آن محروم
گردانیم و سعی در تحصیل آن ننماییم بلکه باید جهد کنیم و بآن ظفر یابیم وزیر گفت رخصت میفرمایی که مکرر صفت
آخرت را برای تو بیان نمایم تا یقین تو زیاده گردد پادشاه گفت بلکه ترا امر میکنم که روز و شب در این کار باشی
و نگذاری که من بامر دیگر مشغول گردم و دست از این کار بردارم بدرستی که این امر عجیب و غریبی است که
آن را سهل نمیتوان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد و بعد از سخنان وزیر پادشاه راه نجات
پیش گرفته بسعادت ابدی فایز گردید بوذاسف گفت من از اندیشه این راه نجات بکار دیگر هیچ امری
مشغول نخواهم شد تا آن را بدست آورم و با خود اندیشه کرده‌ام که در میان شب با تو بگریزم هر جا که تو روی
رفتن نمایی بلوهر گفت که ترا طاقت آن هست که با من بیایی و کی صبر میتوانی کرد بر رفاقت و مصاحبت
من و حال آنکه مرا خانه و ماوایی نیست و چارپایی و باربرداری ندارم و مالک نقره و طلایی نیستم و از قوت

چاشت و شامی

چاشت و شامی با خود بر نمیدارم و بغیر از آن کهنه که پوشیده‌ام جامه ندارم و در شهرها قرار نمیگیرم مگر اندک زمانی
و از شهر بشهر میگردم و هرگز از منزلی گرده نانی با خود بمنزل دیگر نمیبرم بوذاسف گفت که امیدوارم که
که بتوانایی صبر بر این احوال داده است بمن نیز کرامت فرماید بلوهر گفت که البته مصاحبت مرا
اختیار میکنی و بغیر آن راضی نمیشوی مانند آن توانگری خواهی بود که دامادی آن مرد فقیر را اختیار
نمود بوذاسف گفت که آن قصه را بیان فرما که چون بوده است بلوهر گفت نقل کرده‌اند که جوانی بود
از فرزندان اغنیا و دختر عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش اراده نموده بود که
آن دختر را بعقد او در آورد و آن جوان از این معنی کراهت داشت و عدم رضای خود را به پدر اظهار نمود
و پنهانی از شهر بیرون رفت و متوجه شهر دیگر شد و در عرض راه گذر آن جوان بخانه مرد فقیری افتاد
و در آن خانه دختری را دید که ایستاده است و جامه کهنه در بر دارد آن دختر او را خوش آمد و از او سوال نمود
که تو کیستی گفت من دختر مرد پیری‌ام که در این خانه میباشد آن جوان مرد پیر را طلب نمود و چون پیر نزد او
آمد دختر او را برای خود خواستگاری نمود آن مرد گفت که تو از فرزندان اغنیا و توانگرانی و دختر فقرا و مسکینان را
نمیتوانی خواستن جوان گفت که دختر تو مرا بسیار خوش آمده است و دختری صاحب حسب و مال و جمال را
میخواستند که بمن تزویج نمایند من از آن گریخته‌ام برای آنکه او را نمیخواستم و دختر ترا پسندیده‌ام دختر خود را
بعقد من در آور که ان شاء الله تعالی از من خیر و نیکی مشاهده خواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم بود مرد
پیر گفت که چگونه دختر خود را بتو دهم و حال آنکه ما راضی نمیشویم که دختر ما را از پیش ما بیرون بری جوان گفت
من نزد شما میمانم و دختر شما را بیرون نمیبرم پیر گفت که پس زینت و زیور خود را بیفکن و جامه‌ای در خور ما در پوش
و بخانه ما در آ آن جوان چنین کرد و چند کهنه از جامه‌های ایشان گرفته پوشید و با ایشان نشست پس آن مرد پیر از
احوال او سوال نمود و با او صحبت میداشت که تا عقل و دانشش را بیازماید تا آنکه بر او ظاهر شد که عقلش کامل است
و آن کار را از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس با او گفت که چون تو ما را اختیار نمودی و در بودن با ما
راضی شدی و درویشی ما را پسندیدی برخیز و با ما بیا پس او را بسردابه‌ای برد چون جوان بسردابه در آمد دید که

در پشت خانه آن مرد پیر خانها و مسکنها بیت در نهایت وسعت و غایت زینت که در مدت عمر خود مثل آنها
ندیده بود و او را بر سر خزانها برد که آنچه آدمی بآن محتاج میشد در آنها مهیا بود و پس کلید تمام خزاین خود را بآن
جوان داد و گفت جمیع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب تعلق بتو دارد و اختیار همه با تست و آنچه
خواهی بکن که نیکو جوانی هستی و آن جوان بسبب ترک خواهش بتمام خواهشها رسید یوذاسف گفت که امید
دارم که من نیز مثل آن جوان باشم و طریقه او را اختیار نمایم و آن مرد پیر عقل آن جوان را آزموده چنین می یابم که تو نیز
در مقام تفتیش عقل من هستی بفرما که در باب عقل من چه خبر بر تو ظاهر گشته است بلوهر گفت که اگر این
امر بدست من میبود از امتحان عقل تو بمحض دیدن تو اکتفا میکردم ولیکن بر گردن من لازم گردیده است متابعت
طریقه که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند که در استعلام تو میش مرکز تو بنهایت
باید رسید و رازهای مکنون سینه‌ها را بلطایف حیل و جاروب استعلام باید نمود و من میترسم که اگر مخالفت
سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم و من امشب تا اینجا میروم و هر شب در خانه
تو می آیم پس تو با خود تفکر نما و از سخنانی که از من شنیدی پند بگیر و از روی فهم و عقل تفکر نما و بسیار بر
کن و هر چیز را زود تصدیق مکن و بهر مکری زود راضی مشو تا آنکه بعد از تأمل و تأنی و تفکر بسیار حقیقت آن
امر بر تو ظاهر گردد و در حذر باش که مبادا اهوای نفسانی و شبهه‌های شیطانی ترا از راه بکشانند و بباطل
و در مسائلی که ترا در آن شبهه عارض شود بعد از تأمل بسیار با من مطارحه کن و هر گاه که عازم بیرون رفتن
شوی مرا اعلام بخش و در این شب بهمین الفاظ نموده یوذاسف وداع نموده بیرون رفت و شبی دیگر
نزد او آمد و بر او سلام کرد و او را دعا کرد و بنشست و از جمله دعاهای او این بود که سؤال میکنم از خداوندی که
اول است و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخر است و بعد از همه چیزها خواهد
بود و هیچ چیز با او باقی نمیماند باقی است که هرگز فنا باو راه نمی یابد و عظیم بزرگواریست که عظمت او را نهایت
و یکتا و یگانه ایست که احدی در خداوندی با او شریک نیست و قاهر یکتایی که او را همتا نیست و از نبود
آورنده ایست که در آفرینش کسی را شریک خود نساخته است و قادر و توانائی است که ضدی و معارضی

مر او را ضد نیست

هرگز نداشته است صمدیست که همه کس را باو احتیاج است و مانند و شبیهی ندارد و پادشاهی است که
در پادشاهی معاون ندارد که ترا پادشاه عادل گرداند و پیشوا و هادی اهل دین بسازد و بگرداند
ترا قاید مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش مردم از کوری و ضلالت و گمراهی و ترک
و زهد دنیا ترا کرامت فرماید و ترا دوستدار صاحبان عقل و خرد و دشمن ارباب بطالت و جهل
گرداند تا آنکه برساند ما و ترا بآنچه وعده فرموده است بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیه بهشت و
منازل رفیعه رضا و خوشنودی بدرستی که امید ما از خداوند خود ظاهر و هویداست و احوال ترس او در دل
ما مکنون و مخفی است و دیدهای ما بسوی کرامت او باز است و گردنهای ما نزد اطاعت او خاضع
و ذلیل است و جمیع امور ما بتوفیق و هدایت اوست پس یوذاسف را از استماع این سخنان رقت
عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی خیر و کمال زیاده گردید و از کمال حکمت و دانایی آن حکیم متعجب گردیده
پرسید که ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال گذشته است گفت دوازده سال یوذاسف از این سخن
متعجب شد و گفت فرزند دوازده ساله طفل میباشد و من ترا در سن کهولت و شصت سالگی می بینم
حکیم گفت که از ولادت من نزدیک به شصت سال گذشته است ولیکن تو از عمر من سؤال نمودی
عمر زندگانی است و زندگانی نمیباشد مگر در دین حق و عمل بخیرات و ترک دنیا و از آن زمان که
باین حالت موصوف گردیده ام تا حال دوازده سال است و پیش از آن بسبب جهالت و قلت
عمل از مردگان بودم و ایام مرگ را از عمر خود حساب نمیکنم پس پادشاه گفت ای حکیم چگونه
کسی که میخورد و می‌آشامد و حرکت میکند مرده میخوانی حکیم گفت از برای آن مرده اش میخوانم که
با مردگان شریک است در کوری و کری و گنگی و ضعیف بودن حیات و قلت بی نیازی پس در صفات ظاهر با
با مردگان شریک است در نام هم میباید موافق ایشان باشد یوذاسف گفت که هرگاه تو این حیات را
حیات نمیدانی و این قسم زندگانی چندان سرور و هستی میباید که برطرف شدن این حیات را هم مرگ ندانی
و از آن کراهت نداشته باشی با وجود حیات معنوی که داری بلوهر گفت که اگر باین زندگانی اعتنا میبودم

و از زوال این کراهت میداشتم خود را چنین هلاک نمی افکندم که بنزد تو آیم و با وجود آنکه میدانم که پدر تو
چه مقدار بر اهل دین ما خشم دارد و در مقام آزار و قمع ماست پس از این بدان که این مرگ را که نمیدانم
و این زندگی را حیات نمیشماریم و از مرگ کراهت نداریم و چگونه رغبت در حیات داشته باشد کسی که
ترک لذتها و بهره‌های خود از آن زندگی کرده باشد و چگونه گریزد از مرگ کسی که نفس خود را بدست خود کشته باشد
ای پسر پادشاه مگر نمی بینی آنانکه در دین کامل شده اند چیزهایی را که مردم زندگی دنیا برای آنها
میخواهند از اهل و مال ترک کرده اند و از مشقت عبادت چندان متحمل شده اند که جز بمرگ از آن
نمی آسایند و فارغ نمیگردند پس کسی که از لذتهای زندگانی متمتع نگردد در زندگانی بجز کار او می آید و هیچ
او را راحت نباشد مگر از مرگ چرا از مرگ گریزان باشد یوذاسف گفت که راست میگویی ای حکیم
آیا مسرور میشوی که فردا ترا در یابد بلوهر گفت که اگر امشب در کرا بیابم خوشحالتر میشوم از آنکه فردا
بمن رسد بدرستی که کسی که نیک و بد را فهمید و جزای هر یک را از نزد حق تعالی دانست البته ترک میکند عمل بد را
از بیم عقاب و بعمل می آورد عمل نیکو را بامید ثواب و کسی که یقین بوجود خدا و یگانه دارد و بوعدهای
او تصدیق کرده است البته مرگ را دوست میدارد برای امیدوارهایی که بعد از مرگ از فضل پروردگار
خود دارد و دنیا را نمیخواهد و از آن کراهت دارد از ترس آنکه مبادا شهوتهای دنیا فریفته گرداند و در
معصیت حق تعالی شود پس مرگ را زودی میخواهد که از فتنه دنیا ایمن گردد و بسعادت حقیقی فایز گردد یوذاسف
گفت که چنین کسی که تو میگویی گنجایش دارد که پیش از اجل خود را اهلاک کرده اند برای امید نجات و سعادت
بسعادات ای حکیم مثلی بیان فرما از برای مردم روزگار و اهتمام ایشان در عبادتهای خود بلوهر گفت
که مردی باغی داشت و در آبادانی آن میکوشید و سعی تمام در خدمت آن باغ مینمود ناگاه روزی
گنجشکی را دید که بر روی درختی از درختهای بستان او نشسته و میوه آن را میخورد مرد از آن بخشم آمد و تله
نصب کرد و آن گنجشک را شکار کرد چون قصد کشتن آن نمود حق تعالی بقدرت کامله خود آن گنجشک را بسخن
در آورد و بصاحب باغ گفت که تو قصد کشتن من کرده‌ای و در من آنقدر گوشت نیست که ترا از گرسنگی

برگرداند یا از ضعف

برگرداند یا از ضعف قوت بخشد بیا ترا هدایت نمایم بامری که از برای تو بهتر باشد از کشتن من گفت
آن چه چیز است گنجشک گفت مرا رها کن تا من سه کلمه ترا تعلیم نمایم و سه نصیحت کنم که اگر آنها را حفظ کنی
از برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو آن مرد وعده کرد که چنین خواهم کرد مرا خبر ده از آن سخنان گنجشک گفت
که آنچه بتو میگویم حفظ نما و عمل کن اندوه مخور بر آنچه از تو فوت شود و باور مکن آنچه محال است و از
عقل دور است و طلب مکن چیزی را که بدست تو نیاید و تحصیل آن نتوانی نمود آن مرد چون سخنان را شنید
گنجشک را رها کرد پس پرواز کرد و بر شاخ درخت نشست و با آن مرد گفت که اگر بدانی که از رها کردن
من چه چیز از دست تو بدر رفت هر آینه خواهی دانست که از چیزهای بسیار عظیم گرانمایه محروم
گشته آن مرد گفت که آنچه چیز است گنجشک گفت که اگر مرا می کشتی از حوصله من مروارید بیرون
می آوردی بقدر تخم غاز و بسبب آن در تمام عمر بی نیازی شدی و سرمایه عظیم بهم میرسانیدی
آن مرد چون این سخن شنید از رها کردن آن ندامت بسیار برد و غمگین گشت ولیکن اظهار نمود و گفت
از گذشته سخن مگو که گذشته گذشت بیا تا من ترا بخانه برم و ترا گرامی دارم و جای نیکو برای تو تعیین
نمایم گنجشک گفت که ای جاهل من میدانم که چون بر من ظفر یابی مرا نگاه نخواهی داشت و از آن
سخنان که من بفدای خود بتو گفتم هیچ منتفع نشدی من گفتم که بر گذشته تأسف مخور و امری که شدنی
نیست تصدیق مکن و آنچه را بآن نتوانی رسید تصدیق مکن والحال تو اندوه میخوری بر امری که گذشته
و از دست بدر رفته است و طلب میکنی بازگشت مرا بسوی خود و میدانی که ترا میسر نمیشود و تصدیق
میکنی که در حوصله من مرواریدی باشد بقدر تخم غاز و حال آنکه جمیع بدن من بقدر تخم غاز نیست
بلوهر گفت که همچنین این گروه گمراه بتها بدست خود ساخته اند و می گویند که اینها ما را خلق کرده اند و خود
محافظت آن بتها مینمایند از ترس آنکه مبادا دزد آنها را ببرد و گمان میکنند که بتان حافظ و نگهدارنده ایشان اند
و اموال و مکاسب خود را خرج اصنام میکنند و گمان می کنند که بتان رازق ایشان اند پس طلب مینمایند
از بتان چیزی چند را که از ایشان حاصل نمیگردد و بآنها نمیرسند و بامر محالی که حکم ببطلانش میکند تصدیق

گفت

مینماید پس آنچه بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت بر ایشان نیز لازم می آید یوذاسف
گفت اگر راست میگویی ای حکیم بدرستی که من همیشه حال این تهار را بعقل خود میدیده ام و هرگز میل بعادت ایشان
نکردم و امید خیری از ایشان نداشتم پس خبر ده مرا از آن خبری که مرا بسوی آن میخوانی و برای خود
آنرا پسندیده آن چه خبر است بلوهر گفت که مدار آن دینی که ترا بآن میخوانم بر دو خبر است یکی
شناخت حق جل و علا و دیگری عمل نمودن بامری چند که موجب خشنودی او است یوذاسف گفت که
خدا تعالی را چگونه باید شناخت حکیم گفت که ترا دعوت میکنم که بشناسی خداوند خود را بآنکه یکتا است
و شریک ندارد و همیشه در یگانگی خود یگانه بوده و آنچه غیر او است همه زیست کرده اویند و آفریدگار
و آنچه غیر او است همه مخلوق و آفریده اویند و آنکه او قدیم است و هرچه غیر او است حادث است و آنکه
او صانع اشیا است و هرچه غیر او است همه مخلوق و آفریده اویند و آنکه او باقی است و آنچه غیر او است
فانی است و او عزیز است و غیر او خوار و ذلیل است و آنکه او خواب ندارد و غافل نمیشود و نمیخورد
و نمی آشامد و ضعیف نمیشود و کسی بر او غالب نمیشود و عاجز نمیگردد و آنچه خواهد می یابد و آسمان و
زمین و هوا و صحرا و دریا و جمیع اشیا در تحت قدرت و فرمان اویند و آنکه اشیا را از کتم عدم بی ماده و
مدت خلق نموده است و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود و فنا و زوال بر او راه ندارد و محل حوادث
نمیباشد و احوال مختلفه در او بهم نمیرسد و بگذشتن زمانها تغییری در او حادث نمیشود و از جایی بجایی نمیگردد
و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکان نیست و بنسبت بجمیع مکانها مساوی است و بمکانی نزدیکتر از مکان
دیگر نیست دانایی است که هیچ چیز بر او مخفی نیست توانایی است که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست
و باید که بدانی مهربان و رحیم و عادل است و برای اطاعت کنندگان خود ثوابها مهیا گردانیده است و برای
عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید که عمل نمایی باموری که موجب رضا و خشنودی او می گردد و اجتناب
نمایی از چیزهایی که باعث غضب و خشم او میشود یوذاسف گفت که کدام عمل است که موجب رضای خداوند
یگانه آفریننده اشیا میگردد بلوهر گفت رضای الهی در آنست که اطاعت او کنی و معصیت و نافرمانی او نکنی و

برسانی

برسانی آنچه توقع داری که ایشان بتو رسانند و از مردم باز داری آنچه را میخواهی که از تو باز دارند
و عدالت نمودن با خلق موجب خشنودی او است و متابعت آثار انبیا و رسل نمودن و از سنت
و طریقه ایشان بدر نرفتن عین رضای پروردگار است یوذاسف گفت که ای حکیم دیگر باره در باب
زهد و ترک دنیا سخن بگو و مرا از احوال آن با خبر گردان بلوهر گفت چون دیدم دنیا را که در تغییر و زوال است
و تقلب احوال است و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای مصائب و حوادث و بلااند و بعضی
در گرو مرگ و فنااند و دیدم صحت دنیا را که بعد از آن بیماری هست و جوانیش به پیری و غنا و توانگریش
بفقر و درویشی مبدل میگردد و فرحش باندوه و عزتش بمذلت و راحتش بشدت منتقل میگردد و امنیتش
بخوف و حیاتش بموت منتهی میشود و دیدم عمرها بسیار کوتاه است و مرگ در کمین است و قدر
اندازان تقدیرات ایزدی تیرهای قضا بسوی هر کس در کمان پیوسته اند و بدنها در نهایت ضعف و سستی
و ناتوانی اند و از هیچ بلایی امتناع و ابا ندارند و دفع هیچ بلیه از خود نمیتوانند کرد از مشاهده این احوال بعقل
دانستم که منقطع و زایل است و کهنه میگردد و فانی میشود و با آنچه از دنیا دیدم دانستم احوال آنچه را ندیدم
و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح و معلوم و آشکار و نهانش را شناختم و از گذشته اش
حال آینده اش را مشخص کردم پس چون دنیا را شناختم از آن حذر کردم و چون بعیبهای آن بینا گشتم از آن گریختم
ای یوذاسف چون می بینی کسی را در دنیا پادشاهی و نعمت و شادی و راحت و عیش و غرور حاصل است که مردم
بر حال او رشک میبرند در شادی و جوانی و بطراوت بدن و شادمانی و رشک فرمای عالمیان در زیبایی
سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت ملک و نعمت که ناگاه دنیا از او بر میگردد در هنگامی
که در عین سرور و بهجت و زینت و راحت است و از همه احوال خوش وقت تر است پس زایل میکند عزتش را
بمذلت و شادیش را باندوه و نعمتش را ببدحالی و توانگریش را بدرویشی و فراخی نعمتش را به تنگی و شدت و
جوانیش را به پیری و عیشش را به پستی و حیاتش را بمرگ پس او را می افکند در سوراخ تنگ پر وحشت تنها و بی
کس و غریب و از دوستان جدا میگرداند و ایشان از و مفارقت مینمایند و برادران و یاران او را وا می گذارند

نمی نماید

و از ایشان حمایتی نمی یابد و فریب خورده بود از دوستی دوستان و درین حال دفع مفارقت از او
و عزت ملک و پادشاهی و اهل و مال او را بغارت میبرند آنکسی که بعد از او بر سریر ملک می نشیند و چنان
از خاطرها فراموش میگردد که گویا هرگز در دنیا نبوده و هرگز نامش بر زبانها جاری نگردیده و هرگز او را
جاهی و منزلتی در دنیا نبوده و هرگز با ملک بهره از زمین نبوده ای پسر پادشاه دنیا را خانه خود
و مسکن خود قرار مده و مزارع و مساکن او را ترک کن اف بر او و تف بسوی او باد یوذاسف گفت
که اف بر دنیا و بر کسی که فریب آنرا بخورد و با این رسوایی که احوال او است و رقت تمام نمود و گفت ای
حکیم دیگر سخن بگو که سخن تو شفای دردهای سینه من است بلوهر گفت که بدرستی که عمر بسی کوتاه است و شب و روز
بزودی از آن طی میکنند و رحلت از دنیا بزودی و بسرعت میرسد و عمر هر چند دراز باشد آخر مرگ میرسد
و هر که در دنیا رحل اقامت انداخته البته بسفر آخرت رحلت مینماید پس آنچه جمع کرده است پراکنده میشود
و آنچه برای دنیا سعی کرده است ضایع میشود و بناهایی که محکم ساخته خراب میگردد و نام او از زبانها و یادش
از دلها برطرف میشود و بدنش میپوسد و شرفش به پستی مبدل و نعمتهای دنیا وبال و میشود و گناهان دنیا
باعث زیانکاری او میشود و پادشاهی او بمیراث بدیگران میرسد و فرزندانش بخواری مبتلا میشوند
و زنانش را دیگران بتصرف در می آورند و امانتها و پیمانهایش شکسته میشود و آثارش مندرس میگردد
و مالش را قسمت میکنند و بساطش را بر میچینند و دشمنانش شاد میشوند و ملکش خراب میگردد و تاج سلطنتش را
دیگری بر سر میگذارد و بر سریر دولتش دیگری می نشیند و از خانهای خود بیرونش میبرند و برهنه و خوار
و بی معاون و یار در گودال قبرش میگذارند در تنهایی و غربت و تاریکی و وحشت و بیچارگی و مذلت و از خویشان
جدا گشته و دوستان او را تنها گذاشته و هرگز از آن وحشت بدر نمی آید و از آن غربت نمی آساید بدان
ای پسر پادشاه که مرد عاقل دانا را سزاوار آنست که در سیاست و تادیب نفس خود مانند امام عادل
دور اندیش باشد که تادیب کند عامه خلق را و باصلاح می آورد امور رعیت را و امر میفرماید باموری که
صلاح ایشان در آنها است و نهی میفرماید ایشان را از چیزهایی که موجب فساد ایشان است و عقاب میکند کسی را

که مخالفت

که مخالفت و عصیان او ورزد و نوازش کند کسی را که فرمان او برد همچنین سزاوار آنست که عاقل
نفس خود را تادیب نماید در جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای او و بدارد او را بر اموری که نفع
نفع می بخشد هر چند از آن کراهت داشته باشد و بر او دشوار باشد و جبر نماید او را بر اجتناب کردن از
اموری که باو ضرر میرسانند و باید که برای نفس خود ثواب و عقابی مقرر سازد که چون امر خیری از او صادر
شود خوشحال و مسرور گردد و چون امر شری از او صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را ملامت نماید
و از جمله چیزهایی که لازم است بر صاحب عقل آنست که نظر نماید و تفکر کند در اموری که بر او وارد
میشود و بعد از تفکر آنچه را که موافق حق و ثواب داند بآن عمل نماید و آنچه را خطا داند ترک نماید و خود را
از آن منع نماید و باید که علم و رای و دانش خود را حقیر شمارد تا بر او عجب و خودبینی مستولی نگردد و بدرستی
که حق تعالی مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت فرموده است اهل جهل و خودبینی را بعقل هر چیز را ادراک میتوان
نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک میشوند مردم و معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقول آن چیزیست که عقل ایشان
ادراک آن نموده باشد و تجربهای ایشان باو رسیده باشد و بعبرتهای ایشان از او دریافته باشند در
هنگامی که ترک خواهشهای نفسانی کرده باشند و عقل با هوای نفس ممزوج نباشد و صاحب عقل سزاوار است
که آنچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و بعمل تواند آورد حقیر شمارد و ترک کند هر گاه قدرت داشته
باشد بر زیاده بر آن بلکه آنچه از اعمال خیر میسر و مقدور گردد می باید که غنیمت شمارد و این یکی از حربهای مخفی
و سلاحهای پنهانی شیطان است که نمی بیند و ادراک نمینماید آنرا مگر کسی که نیکو در فکرهای او تدبر نماید و از آن
بسلامت نمی رهد مگر کسی که حق تعالی او را نگاه دارد و از جمله سلاحها و حربهای کشنده شیطان دو حربه است
که کشنده تر از حربهای دیگر او است یکی انکار عقل است که در دل مرد عاقل وسوسه مینماید که تو عقل و بصیرتی
نداری و از عقل و دانایی نفعی بتو عاید نمیگردد و غرض شیطان از این وسوسه آنست که محبت علم و طلب علم را از
خاطر او بیرون کند و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید و زینت دهد برای او مشغول شدن بغیر علم
از لهو و لعب دنیا پس اگر آدمی از این راه فریب او را خورد و متابعت او نماید بر او ظفر می یابد و دیگر از دست او

بسیار مشکل است و اگر دین قبول وسوسه او ننموده و فریب او را نخورد و عقل خود را بر شیطان
غالب گرداند بجر به دیگر قصد او مینماید باینکه چون آدمی عملی از اعمال خیر و قصد تحصیل کمالی از
کمالات کرد که عقلش بآن احاطه نموده و قادر بر تحصیلش هست بر او عرض مینماید بسیاری از اعمال
و کمالات و علوم را که فوق طاقت ادراک اوست تا او را بعدم ادراک آنها غمگین و دلتنگ
گرداند و باین سبب او را وسوسه میکند که عقل تو ضعیف و طاقت ادراک این امور نداری و بریاضت تو
اعتمادی نیست پس عبث خود را رنج میفرمایی و ثمره بر عمل تو مترتب نمیشود و باین وسیله او را
باز میدارد از تحصیل کمالی چند که در خور حوصله و طاقت اوست و باین حربه و سلاح بسیاری
از مردان این میدان را بر زمین افکنده است و از فضایل و کمالات محروم گردانیده است پس ای
یوذاسف بر حذر باش از شر شیطان و ترک مکن طلب علومی را که نمیدانی و در آنچه دانسته‌ای
شیطان را مگذار که عمل بآنها ننمایی بدرستی که تو در خانه ساکنی که شیطان با الوان حیلهای گوناگون بر اهل آن خانه
مستولی گردیده است و بانواع مکرهای ایشان را اکراه گردانیده است و بعضی را پرده‌ها بر گوشها و عقلها
و دلهای ایشان آویخته است که ادراک حق نمیکنند و بر ضلالت خود مانده‌اند و بهره که
جاهلند طلب علم آن ننمایند مانند حیوانات و بدرستی که عامه خلق را مذهبها و طریقهای
مختلف هست بعضی از ایشان سعی تمام در ضلالت خود مینمایند بحدی که خون و مال مردم را بر خود حلال
گردانیده‌اند و گمراهی و باطل خود را در لباس حق بمردم مینمایند بحدی که دین مردم را بر ایشان
مشتبه گردانند و زینت میدهند ضلالت خود را در نظر جمعی که ضعیف العقلند و از دین حق ایشان را
برمیگردانند پس شیطان و لشکرهای او اهتمام تمام میورزند در هلاک گردانیدن مردم و گمراهی
ایشان و ایشان را ملال و سستی در این کار نمیباشد بغیر از حق تعالی کسی احصا نمیتواند نمود و بغیر توفیق و عون الهی در
زدن در متابعت دین حق دفع مکرهای ایشان نمیتوان نمود پس از خدا سؤال مینمایم که ما را توفیق
طاعت خود کرامت فرماید و بر دشمنان خود ما را نصرت دهد بدرستی که یاری بر ترک معاصی و فعل طاعات

از جانب حق تعالی

از جانب حق تعالی است و بدون توفیق او از کسی میسر نمیگردد و یوذاسف گفت ای حکیم حق تعالی شانه را برای من بخوبی
وصف کن که آنچنان نزد من ظاهر گردد که گویا او را می‌بینم بلوهر گفت که خدای عز و جل بدیهی نیست
به این موصوف نمیگردد و عقلها بکنه وصف او نمیرسند و زبانها بآنچه سزاوار مدح و ستایش اوست نمیرسند
و بندگان احاطه بعلمهای او نمیتوانند کرد مگر چیزی چند را که او نقل ایشان نماید بر زبان پیغمبران
از آنچه از صفات کمالیه خود و غیر آن بیان کرده است و وهمهای خلایق ادراک عظمت و بزرگی
او نمیتوانند نمود جناب مقدس او از آن رفیعتر و ممتنع‌تر و بزرگوارتر و لطیفتر و پاکیزه‌تر است که
عقلها و وهمها نزدیک بارگاه جلال و کبریاء معرفت و ثنای شایستش توانند کرد پس بتوسط پیغمبران
از علوم خود بر مردمان ظاهر گردانیده است آنچه خواسته و صلاح ایشان در آن دانسته است
و از وصف ذات و صفات مقدس خود بیان فرموده است آنچه اراده فرموده و عقلهای
خلایق طاقت ادراک آن داشته است و ایشان را بر شناختش و دریافت پروردگاری خود راه نمایی
فرموده است با ایجاد اشیا از کتم عدم و معدوم گردانیدن آنچه ایجاد فرموده یوذاسف گفت که چه حجت است
بر وجود پروردگار بلوهر گفت که هر گاه ببینی امر مصنوعی ساخته شده را و نبینی آن کسی را که آن را
ساخته است البته عقل تو حکم میکند که کسی آن را ساخته است همچنین آسمانی و زمینی و آنچه در آنهاست
دلالت میکند بر صانعی که ایشان را ساخته است و آفریده است و چه حجت از این قوی‌تر و ظاهرتر میباشد
یوذاسف گفت که بفرما ای حکیم که آیا بقضا و قدر الهی است آنچه بمردم میرسد از بیماریها و دردها و فقر
و احتیاج و مکروهات یا نه بلوهر گفت که اینها هم بقضا و قدر الهی است یوذاسف گفت که بفرما که کارهای
بد و گناهان مردم هم بقضا و قدر است یا نه بلوهر گفت که حق تعالی از اعمال سیئه ایشان بیزار است زیرا که ثواب
عظیم برای مطیعان مقرر فرموده و عقاب شدید برای عاصیان وعده نموده یوذاسف گفت که بفرما
کیست عادلترین مردم و کیست سعادتمندترین مردم حکیم گفت عادلترین مردم کسی است که ظلم و جور خود را
عدل داند و اهل عدل را جور و ظلم شمارد و زیرکترین مردم کسی است که تهیه استعداد آخرت خود را درست کند

و بیخردترین مردم کسی است که همگی همت خود را صرف خود نماید و گناهان و خطاها کار او باشد و
سعادتمندترین مردم کسی است که عاقبت احوال او بخیر باشد و شقی‌ترین مردم کسی است که ختم
اعمال او بشری باشد که موجب غضب و خشم پروردگار او گردد پس حکیم گفت که با مردم بنحوی معامله نماید
خوار و به ایشان اگر با او آن معامله نمایند و جزا دهند او را باعث هلاک و ضرر او نگردد و او خدا
خود را بخشم آورده و مخالفت رضای او نموده است و کسی که با مردم چنان معامله نماید که اگر با او آن
معامله نمایند باعث صلاح او باشد او مطیع خداوند خود است و تحصیل رضای الهی یافته است و از غضب او
اجتناب نموده است بعد از آن گفت که زنهار امر نیک و حسن را بد مشمار هر چند نزد او بدان بینی و کار قبیح
و بد را نیک مدان هر چند در نیکان مشاهده نمایی یوذاسف گفت بفرما که کدام یک از مردم سزاوارترند
بسعادت و کدام یک سزاوارترند از ایشان ببدبختی و شقاوت بلوهر گفت که سزاوارترین مردم بسعادت
کسی است که بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب کند و سزاوارترین مردم بشقاوت کسی است
که معصیتهای الهی را بجا آورد و طاعتهای الهی را ترک نماید و شهوتهای نفس خود را بر رضای الهی اختیار کند
یوذاسف گفت که کدام یک از مردم خدا را فرمانبردارترند بلوهر گفت که آنکس که بیشتر متابعت فرموده
الله کند و در دین حق راسخ‌تر باشد و از گناهان و اعمال قبیحه از همه کس دورتر باشد یوذاسف گفت که
بیان فرما حسنات و سیئات را بلوهر گفت که حسنات صدق و راستی نیت و گفتار و کردار است و سیئات
بدی نیت و بدی گفتار و کردار است یوذاسف گفت که نیکی و صدق نیت کدام است بلوهر گفت که
اعتدال و میانه‌روی در قصد و همت است یوذاسف گفت که چیست بدی گفتار گفت دروغ گفتن بود
که چیست بدی کردار گفت معصیت پروردگار نمودن یوذاسف گفت که بفرما که چگونه حاصل میشود
میانه‌روی در قصد و همت گفت باینکه متذکر زوال و فنای دنیا باشی و همت بگماری بر ترک اموری
که موجب غضب الهی و وبال اخروی میگردد یوذاسف گفت که سخاوت کدام است گفت که سخاوت
و جوانمردی صرف کردن مال است در راه رضای الهی یوذاسف گفت که چه چیز است موجب گرامی

بودن کرم

بودن گفت که تقوی و پرهیزکاری از آنچه خدا از آن نهی فرموده است یوذاسف گفت که کدام است
بخل گفت که منع کردن حقوق از اهلش و گرفتن اموال از غیر محلش پرسید که حرص کدام است گفت
که میل کردن است بسوی دنیا و نظر انداختن بسوی چیزهایی که باعث فساد دین میشود و عقاب الهی
بر آنها مترتب میشود پرسید که راستی کدام است گفت آنست که خود را فریب ندهی و با خود دروغ
نگویی پرسید که حماقت کدام است گفت آنست که دل بر بنای فانی بندی و آخرت که دایم و
باقی است ترک نمایی پرسید که دروغ چیست گفت آنکه آدمی با خود دروغ گوید و خود را بآن فریب دهد
و پیوسته بهواها و شهوات نفس خود مشغوف و خوشحال باشد و امور دین خود را بتاخیر اندازد و بطول
امل پرسید که کدام یک از مردم کاملترند در صلاح و شایستگی گفت آنکس که عقلش کاملتر است
و نظر در عواقب امور بیشتر کند و دشمنان خود را بهتر می‌شناسد و خود را از شر ایشان محافظت
مینماید پرسید که آن عاقبت که گفتی در آن نظر میباید کرد چیست و آن دشمنان که گفتی از ایشان
حذر باید کرد کیستند گفت عاقبت آخرت است و آن دشمنان حرص و غضب و حسد و حمیت و شهوت و
ریا و لجاجت در باطل است پرسید که کدام یک از این دشمنان قوی‌تر است و احتراز از آن
دشوارتر است گفت که حرص که خشنودی نمیباشد و موجب شدت غضب میگردد و غضب جور
غالب است اندک و کم موجب عداوت و دشمنی بسیار میگردد و حسد موروث فساد دین است
و بدگمانی بخداوند خود میگردد و حمیت باعث لجاجت عظیم و گناهان شنیع میشود و کینه سبب طول
عداوت و سلب رحم و شفقت و شدت قهر و سطوت میباشد و ریا از همه مکرها پنهان‌تر است و بسیار مخفی
میباشد و از همه دروغها بدتر است و لجاجت نیز آدمی را از خصومت عاجز میکند و حجت او را قطع مینماید
پرسید که کدام یک از مکرهای شیطان در هلاک کردن مردم تمامتر و تاثیرش بیشتر است گفت آنکه سبب
شبهات بغنا بر مردم مشتبه و مخفی گرداند نیک و بد را و ثواب و عقاب را و امور ناشایسته را پرسید که حق
چه قوت آدمی کرامت فرموده است که بآن غالب تواند شد بر صفات ذمیمه و اعمال قبیحه و خواهشهای

هلاک کننده گفت آن قوت عقل و علم است و عمل کردن بهر دو و صبر کردن نفس بر ترک خواهشهای خود
و امید داشتن بثوابهای که در شرع وارد شده است و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرگ
و پیوسته در حذر بودن که بسبب امور فانی دنیا امور باقی آخرت از اینکس فوت نشود و عبرت
گرفتن از عاقبتهای بدی که بر امور گذشته دنیا مترتب گردیده و خود را برآداب و سنن اهل
عقل داشتن و نفس را از عادتهای بد باز داشتن و بعادتهای نیک و خلقهای حسن عادت
فرمودن و طول امل را از خود دور کردن و صبر بر شداید نمودن و بقدر کفاف از روزی
قانع شدن و بقضاهای الهی راضی بودن و تفکر در شداید عقوبات آخرت نمودن و دل
دادن خود بر خیرهایی که در دنیا از آدمی فوت میشود و ترک ارتکاب اموری که باتمام
نمیرسد و مبتلا شدن باموری که بازگشت او بانهایت از امور آخرت در راه سعادت را
بر راه ضلالت اختیار نمودن و یقین داشتن که بر کار خیر و شر ثواب و عقاب است و دانستن
حقوق الهی و خلق و نیکخواه مردم بودن و نفس را از متابعت هواها و مرتکب شدن شهوتها نگاه
داشتن و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن که اگر فسادی بر آن مترتب شود چون تفکر و
تدبیر نموده معذور باشد اینهاست قوتها و لشکرهایی که بانها بر آن دشمنان غالب میتوان شد
یوذاسف گفت که کدام یک از اخلاق پسندیده تر و نایاب تر است بلوهر گفت که تواضع و
فروتنی و نرمی سخن با برادران مؤمن پرسید که کدام یک عبادت بهتر است گفت که دل با یاد
خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضل است گفت محبت صالحان پرسید که کدام
سخن بهتر است گفت امر بمعروف و نهی از منکر و بدیها پرسید که کدام دشمن است که دفع او
دشوارتر است گفت گناهان پرسید که کدام یک از فضیلتها افضلیت گفت راضی شدن بانچه
کافی باشد از روزی پرسید که کدام یک از آداب بهتر است گفت آدابی که از دین شرع ظاهر
شود پرسید که کیست که خطاکارتر است گفت پادشاه ظالم و دلی که در او رحم نباشد پرسید که چه چیز

کم نهایت

که بنهایت نمیرسد گفت چشم صاحب حرص که هرگز از دنیا سیر نمیشود پرسید که کدام است چیزی که عاقبتش از
همه چیز بدتر است گفت متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که موجب غضب الهی است پرسید که کدام چیز است
که زودتر از حالها بحالها میگردد و ثبات نمیدارد گفت دل پادشاهانی که کارهای ایشان برای دنیا باشد
پرسید که کدام از گناهان رسواتر است گفت پیمان الهی شکستن و بلا خدا انکار کردن پرسید که چه چیز است که
زودتر منقطع میگردد گفت محبت عاشق پرسید که کدام چیز خاین تر است گفت کسی که زبان دروغگو پرسید که
چه چیز پنهان میباشد گفت شری را که بکنند و که مردم را بظاهر خود فریب دهد پرسید که چه چیز شبیه تر است باحوال
دنیا گفت خوابهای پریشان پرسید که کدام یک از مردم پسندیده تر است گفت آنکس که گمانش به پروردگار
خود نیکوتر باشد و ترک محرمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ و کوتاهی عمر کمتر باشد پرسید
که چه چیز در دنیا موجب روشنی چشم و خوشحالی میگردد گفت فرزند صاحب ادب و زن سازگار موافقی که یاور
او باشد بر تحصیل آخرت پرسید که کدام درد است که علاجش مشکل تر است در دنیا گفت فرزند بد و زن
بد که خلاصی از این دو با حاصل نمیشود پرسید که در کدام آسایش راحت میسر است گفت راضی بودن
آدمی به بهره خود در دنیا و در تحت حمایت و فرمان پادشاه صالح بودن یوذاسف گفت ای حکیم خاطر
خود را ایمن دار که میخواهم از تو سؤال نمایم از چیزی که اهتمام من بان از همه بیشتر است بعد از آنکه حق تعالی انکار خود
بینا گردانیده و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمیدانستم و روزی کرده مرا از امور دین خود چیزی چند که از
آنها نا امید بودم بلوهر گفت بپرس آنچه خواهی یوذاسف گفت که مرا خبر ده از حال کسی که در طفولیت
بپادشاهی رسیده باشد و دین او بت پرستی باشد و بلذات دنیا پیوسته پرورش یافته باشد و با آنها معتاد
شده باشد و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد تا سن پیری و در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد
بلکه پیوسته همت او مصروف بان باشد که هر لذتی را بنهایت رساند و اقتضای مراتب شهوتی را بتحصیل
خواهشهای نفس را بر همه چیز ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر آنها نداند و چندانکه عمرش زیاده شود
حرصش بر این امور زیاده گردد و بدنیا فریفته تر گردد و آن دین باطل در نفسش راسخ تر گردد و اهل دین باطل خود را

دوست دارد و امر آخرت را نداند و غافل باشد از آن و فراموش کرده باشد از اسباب قیامت و تلف و بدی
نیت و فساد اعتقاد و روز بروز عداوتش زیاده گردد نسبت بجماعتی که مخالف دین اویند و بر دین
حق ثابت اند و از ترس او حق را اظهار نمینمایند و از ظلم و عداوت او خود را پنهان کرده اند و انتظار
فرج میکشند آیا چنین شخصی با این اوصاف را امید هست که در آخر عمر از آن مذهب باطل برگردد
و از آن اعمال قبیحه نجات یابد و میل کند بجانب امری که فضیلت آن ظاهر است و حجت حقیقت آن
واضح است و فواید و بهرهای آن بسیار است یعنی احتیاط نماید آنچه را تو میدانی در دین حق و برسد بمرتبه
که گناهان گذشته اش آمرزیده شود و امید ثواب اخروی داشته باشد بلوهر گفت دانستم که این اوصاف
و دانستم که این سؤال از بهر چه کردی یوذاسف گفت که این دریافت و فراست از تو بعید نیست از آن روح
فهم که خدا بتو کرامت فرموده و از رتبه علمی که ترا بان مخصوص گردانیده بلوهر گفت که صاحب آن اوصاف
پادشاهی است که پدر تست و باعث تو بر این سؤال محبتی است که با او داری و اهتمامی است که در او
بعمل میآوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت حق او و از ترس آنکه مبادا معذب شود در آخرت بعذابهایی
که حق تعالی مثل او را وعده فرموده است و میخواهی که مثاب شوی درین اهتمام و ادای حق را که حق تعالی
برای پدر بر تو لازم گردانیده است از شفقت بر او و گمان دارم که در خاطر داری که نهایت سعی و کد
و اهتمام بجا آوری در هدایت پدر خود و خلاصی از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی و رسانیدن او
بسلامت و راحت و نعمت ابدی که حق تعالی در ملکوت سموات برای مطیعان مقرر فرموده است یوذاسف
گفت که یک حرف خطا نکردی و آنچه در خاطر من بود بیان فرمودی پس آنچه اعتقاد داری در امر پدرم
بیان فرما که میترسم او را مرگ فرا رسد و بحسرت و ندامت گرفتار شود در هنگامی که پشیمانی او را
هیچ ثمره نبخشد و از من هیچ نفعی باو نتواند رسید پس مرا در این امر صاحب یقین گردان و این
عقده را از خاطر من بگشا که بسیار غمگینم و چاره این امر را نمیدانم بلوهر گفت که اعتقاد ما در این باب است
که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار خود دور نمیدانیم و هیچکس را ناامید از لطف و احسان او نمیگردانیم

و امید هدایت

و امید هدایت بهمه کس داریم تا زنده است هر چند سرکش و طاغی و گمراه باشد زیرا که حق تعالی خود را
از برای ما وصف نموده است برحمت و مهربانی و شفقت و ما باین نحو او را شناخته ایم و بان اوصاف
ایمان باو آورده ایم و امر فرموده است جمیع عاصیان را باستغفار و توبه و باین سبب ما امید
واری عظیم در حصول مقصود تو داریم اگر مشیت الهی بان تعلق گرفته باشد و بدان ای یوذاسف که نقل
کرده اند که پادشاهی بود در زمانهای گذشته که صیت علم و دانش او در آفاق منتشر گردیده بود و
بسیار ملایم و عادل و مهربان بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان می کوشید و مدتی در
میان ایشان بانهایت خیر و صلاح و نیکی زندگانی و جهانبانی کرد پس چون اجل او در رسید و بدار
بقا رحلت نمود رعیت بسیار بر او جزع کردند و او را فرزندی نبود اما یکی از زنان او حامله بود
منجمان و کاهنان حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان کسی را بر خود پادشاه نکردند و انتظار ولادت
آن پسر میبردند و وزرای پادشاه سابق امور مملکت را جاری ساختند پس موافق قول منجمان پسری
متولد شد و اهل آن مملکت بشادی و سرور که ایشان را از تولد آن پسر حاصل شد تا یکسال بلهو و لعب
و سازها و تنعمات تعیش کردند و بفسوق و معاصی روزگاری گذرانیدند تا آنکه جمعی از علما و دانشمندان
و حق شناسان که در میان ایشان بودند بان گروه گفتند که این فرزند عطیه بود که حق تعالی بشما کرامت
فرموده بود و سزاوار این بود که در برابر این نعمت شما حق تعالی را شکر کنید که معطی این نعمت است
شما بازای شکر او کفران نعمت کردید و مخالفت او نمودید و شکر شیطان کردید و او را راضی گردانید
و خدا را بخشم آوردید اگر اعتقاد شما این است که غیر خدا این نعمت را بشما عطا کرده است پس شکر او
بکنید آن گروه در جواب گفتند که این عطیه را از خدا میدانیم و او بر ما باین نعمت منت گذاشته علما گفتند
پس اگر میدانید که خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده پس چرا او را بخشم می آورید و دشمن او را راضی
می کنید رعیت گفتند ای دانایان الحال آنچه ما را باید کرد بفرمایید تا نصیحت شما را قبول کنیم و بفرموده شما
عمل نماییم علما گفتند میباید ترک نمایید عمل شیطان را و خوردن مسکرات و مشغول گردیدن سازها

ولهو و لعب و بطالتها و عبادات اطاعت خشنودی خدای خود بکنید چند برابر آنچه شکر شیطان و اطاعت
او کرده اید شکر خداوند خود بجا آورید تا حق تعالی گناهان شما را بیامرزد و رعیت در جواب ایشان گفتند
که بدنهای ما تاب تحمل جمیع آنچه شما گفتید ندارد علما گفتند که ای اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت
کردید کسی را که هیچ حق بر شما نداشت و معصیت میکنید کسی را که حق واجب و لازم بر شما دارد و چون
بود که قوت داشتید بر فعل کارهایی که سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی میکنید در اعمالی که نیکو و پسندیده
و سزاوار است ایشان گفتند که ای پیشوایان علم و حکمت شهوتها در نفس ما عظیم و قوی گردیده و لذتهای
دنیا بر ما غالب شده و چون این دواعی در نفس قوی است کارهایی که بر ما آسان شده است و متحمل
آنها میتوانیم شد و نیات خیر در نفس ما ضعیف است و باین سبب مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است پس
از ما راضی شوید که بتدریج روز بروز از یک یک اعمال ناشایست خود برگردیم و بطاعت رو آوریم و
بار را بر ما گران نکنید علما گفتند که ای گروه بیخردان شما فرزندان اهل جهالت و برادران اهل
ضلالتید و شبیه ایشانید لهذا شقاوت و بدبختی بر شما آسان است و سعادت و فیروزی بر شما
گران است رعیت گفتند که ای دانایان و پیشوایان و حکیمان راهنما از سرزنش شما بآمرزش پروردگار خود
پناه میبریم و از شدت و عنف شما به پرده عفو الهی میگریزیم پس شما سرزنش نکنید ما را بضعف و سستی
و عیب مگویید ما را بجهالت و بیتی(?) زیرا که پروردگار ما کریم و مهربان و آمرزنده است پس اگر طاعت
او نمایم از گناهان ما عفو میفرماید و اگر اطاعت او کنیم عبادات ما را مضاعف میگرداند پس ما سعی میکنیم
در عبادت و بندگی او بقدر آنچه مخالفت او کرده ایم و پیروی خواهشهای خود نموده ایم تا اگر حق تعالی
ما را بآرزوهای دنیا و عقبی برساند و بر ما رحم فرموده خلعت مغفرت بر ما بپوشاند چنانچه بی طلب
بر ما لباس هستی پوشانید و از ظلمت آباد عدم بساحت وجود کشانید پس چون چنین گفتند علما اقرار بصدق
ایشان نمودند و جمیع ایشان راضی شدند پس ایشان یکسال تمام روزه داشتند و نماز و عبادت
کردند و مالها در راه خدا صرف کردند و چون یکسال منقضی شد کاهنان گفتند که آنچه این گروه برای این

مولود گردند

مولود گردند دلالت بر این میکند که این پادشاه مدتی فاجر و بدکردار باشد و مدتی صالح و نیکوکار
و در زمانی جبار و متکبر باشد و بعد از آن تواضع و شکستگی شیوه او گردد و منجمان نیز با ایشان
در این قول اتفاق نمودند از ایشان پرسیدند که این حال از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر شد
کاهنان گفتند که چون رعیت این مولود در اول مشغول لهو و لعب و باطل گردیدند و در آخر
بعبادت و بندگی رو آوردند دانستیم که این مولود نیز حالش چنین خواهد بود و منجمان گفتند که چون
در مولود زهره و مشتری هر دو در قوت بودند و زهره تعلق باهل طرب و بطالت دارد و مشتری
تعلق باهل علم و عبادت دارد دانستیم که این دو حالت در او خواهد بود پس آن طفل در نهایت دولت
و شومندی نشو و نما کرد و چون بمرتبه پادشاهی یافت آغاز بدمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم
و جور و فساد و تعدی و تطاول نمود و محبوبترین مردم نزد او کسی بود که در این امور با او موافقت نماید
و دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید و مغرور شده بود بجوانی
و صحت و توانایی و ظفر بمطالب و نصرت بر دشمنان و نخوت و خودمنی و سرور و شادی او
بنهایتی رسید که آنچه میخواست و آرزو داشت از دیدنیها و شنیدنیها دید و شنید تا آنکه سن وی دو(?)
سالگی رسید پس گرد خود زنان بسیار و پسران بیشمار که از اولاد پادشاهان نزد او جمع شده بودند
و بردگیان حرم خود را از کنیزان باحسن و جمال و اسبان نفیس و مرکبهای فاخر و کنیزان و خدمتکاران
خالص خود را همگی حاضر نمود و فرمود که خود را بانواع لباسهای الوان و زینتها بیارایند و امر فرمود که مجلس
در مقابل مطلع آفتاب از برای او بنا کنند که زمینش از صفحه های طلا باشد و اصناف جواهر در آن بکار برند
و طول آن مجلس صد و بیست ذرع و عرض آن شصت ذرع باشد و فرمود که سقف و دیوارهای آن را بطلا
زینت دهند و بالوان جواهر مرصع گردانند و امر فرمود که آنچه در خزاین او بود از نفایس اموال و جواهر و اسباب
بیرون آورند و در مجلس به ترتیب چینند و فرمان داد که جمیع لشکری و امرا و سپهسالاران و نویسندگان
و پیادگان و دربانان و اشراف و بزرگان و علما و دانشمندان اهل مملکت او همگی با نهایت زیب و زیور
حاضر شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران لشکرش بر اسبان نفیس او سوار شوند و از برای هر صنف از صنوف

امرا و زراد(?) و لشکری و رعایا و عام خلق مکانی مقرر فرمودند که صفها برکشیده در جاهای خود قرار گیرند
غرض او این بود که بر منظر رفیع برآید و عظمت پادشاهی و سلطنت و جمعیت خزاین و وسعت مملکت
و کثرت جنود و عساکر خود را بنظر در آورد و تا سرور و عیش و طرب او زیاده گردد پس چون چنین مجلسی را
مرتب ساختند بمجلس در آمد و بر تخت خود بالا رفت و بر تمام اهل مملکت خود مشرف شد و همگی او را سجده
کردند و او را از مشاهده آن اسباب بی پایان و کثرت مطیعان و فرمانبرداران سروری عظیم ظاهر گردید پس
به بعضی از غلامان خاص خود گفت که مملکت و رعیت خود را باحسن وجوه مشاهده نمودم و شاد گردیدم
اکنون میخواهم که منظر خویش را بنظر در آورم و از مشاهده جمال خود مسرور گردم پس آینه طلب نمود و در آن نظر کرد
آنگه در آن می نگریست نظرش بر موی سفیدی افتاد که در میان موهای ریش او ظاهر گردیده بود مانند
زاغی سفیدی که در میان زاغهای سیاه نمودار باشد از مشاهده آن حال بسیار خایف و هراسان و غمگین و ترسان
گردید و آثار اندوه بر جبینش ظاهر گردید و شادیش باندوه مبدل شد و با خود اندیشه کرد که این نشانه این است
که جوانی باخر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی بنهایت انجامیده و این موی سفید رسول ناامیدیست
که خبر زوال پادشاهی را بر من میخواند و پیش آهنگ مرگیست که خبر مردن و پوسیدن را بگوش جانم میرساند هیچ
دربانی مانع آن نتوانست شد تا آنکه بمن رسید و خبر مرگ و زوال پادشاهی را بمن رسانید و بزودی(?) خبر
مرا باندوه بدل خواهد کرد و شادی و عیش مرا زایل خواهد گردانید و بنای توانایی مرا درهم خواهد شکست و حصارهای
محکم و لشکرهای فراوان برای دفع این نفع نخواهد بخشید این است پاینده جوانی و قوت و زایل کننده توانگری
و عزت این است باطل کننده عیشها و مکدر سازنده لذتها و خراب کننده عمارتها و متفرق سازنده جمعیتها
این است پراکنده کننده جمعیت عزیزان و قسمت کننده میراث میان دوستان و دشمنان این است
کننده مصاحبان ... و خار کننده اصحاب عزت و شوکت اینک در رسیده و بار خود را فرود آورده و در در
خانه من و دام خود را برای صید من گسترده در کاشانه من پس آن پادشاه که در مجلسها بر دوش گرفته بر روی
تختش نشانده بودند بپای برهنه مضطرب از تخت خود فرود آمد و لشکری خود را جمع نمود و معتمدان خود را
بنزدیک خود خواند و گفت ای گروه من چگونه پادشاهی بودم شما را و با شما چه نوع سلوک کردم و در ایام دولت

من شما

من شما بر چه حال بود ایشان در جواب گفتند که ای پادشاه پسندیده اطوار نیکوکردار حق نعمت بر ما بسیار داری
و از شکر احسانهای تو عاجزیم و آنکه جانهای خود را در راه فرمانبرداری گذاشته ایم آنچه میخواهی بفرما که بجان
قبول میکنیم گفت دشمنی که از او نهایت خوف و بیم دارم برای من در آمده و هیچیک از شما او را مانع نشدید
تا بر من مستولی گردیده با آنکه شما معتمدان من بودید و بشما امیدها داشتم ایشان گفتند که ای پادشاه آن دشمن
در کجاست و او را میتوان دید یا نه پادشاه گفت که خودش دیده نمیشود اما آثار و علامتش را میتوان دید ایشان
گفتند که ما برای دفع دشمنان تو مهیا گردیده ایم و حق نعمتهای ترا فراموش نکرده ایم و در میان ما صاحبان عقل
و تدبیر بسیارند دشمن خود را بما بنما تا دفع شر او از تو بکنیم پادشاه گفت که من فریب عظیم از شما خورده بودم و
بر شما اعتماد کرده بودم و شما را ذخیره پیری میدانستم برای دفع دشمنان خود و مالهای گرانمایه بر شما بخشیدم و شما را
بر همه کس برگزیدم و شما را بخود اختصاص تمام دادم که مرا از دشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت نمایید و
برای اعانت و یاری شما بر این شهرهای محکم بنا کردم و قلعه ها استوار گردانیدم و اسلحه که برای دفع عادی(?) مهیا
در کار است شما عطا کردم و غم تحصیل مال و روزی را از شما برداشتم که شما را اندیشه بغیر محافظت من نباشد و
گمان من این بود که با وجود شما آسیبی بمن نخواهد رسید و با آنکه شما بر گرد من باشید رخنه بر بنیان من راه
نخواهد یافت و اکنون با وجود جمعیت شما چنین دشمنی بر من ظفر یافته است اگر این از سستی و ضعف شما است
که قدرت دفع آن ندارید پس من در استحکام کار و فکر روزگار خود خطا کرده ام که شما را با این ضعف یاور خود
گردانیده ام و اگر شما قادر بر دفع آن بوده اید و غافل شده اید پس شما خیرخواه و متعلق من نبوده اید ایشان گفتند
که ای پادشاه خیری که ما طاقت دفع آن داشته باشیم بسلاح و حربه و اسبان و قوت تهیه خود بمشیت الهی نخواهیم(?)
گذاشت که ضرر آن بتو برسد تا ما حیات داریم و اما خیری که بدیده در نیاید و ما علم بآن نداریم و قوت بر دفع
آنها و غانمیکند(?) پادشاه گفت که آیا من شما را اگر فته ام که دفع دشمنان من از من بکنید گفتند بلی پادشاه گفت که
پس باید هر قسم دشمنان مرا محافظت نمایید از دشمنی که ضرر بمن رساند یا از دشمنی که ضرر بمن نتواند رسانید گفتند
از دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت اینک رسول مرگ در رسیده و خبر خرابی و پوسیدگی بدن و زوال ملک و پادشاهی من

میدهد و میگوید که من میخواهم که آنچه تو آباد کرده ویران گردانم و آنچه بنا کرده خراب کنم و آنچه جمع کرده پراکنده
گردانم و آنچه باصلاح آورده فاسد کنم و آنچه اندوخته قیمت کنم و کردهای ترا برهم زنم و شهرهای ترا باطل گردانم
و این رسول خبر آورده است از جانب مرگ که عنقریب دشمنان را بر تو شاد خواهم کرد و از فنای تو دردها و
کینهای سینه ایشان را دوا خواهم کرد و زود باشد که لشکر ترا پراکنده کنم و انس ترا بوحشت مبدل کنم و ترا بعد از
عزت خوار گردانم و فرزندان ترا یتیم گردانم و متفرق سازم جمعیت ترا و بمصیبت تو نشانم برادران و اهل و
خویشان ترا و پیوندهای من ترا از هم بپاشم و دشمنان ترا در خانهای تو بنشانم آن گروه گفتند که ای پادشاه
ترا از شر مردم و جانوران درنده و خطرات زمین محافظت مینمائیم اما مرگ و کهنگی و زوال را چاره نمیتوانیم
کرد و قوت دفع آن نداریم و از خود نیز آن را منع نمیتوانیم کرد پادشاه گفت که آیا چارهٔ دفع این دشمن هست
گفتند نه پادشاه گفت که دشمنان دارم از این دشمن خوردتر آیا دفع آنها میتوانید کرد گفتند کدامند آنها گفت
دردها و بلاها و غمها و المها گفتند ای پادشاه این بتقدیر خداوند عظیم الشان نازل میشود و اسباب آن از
بدن و نفس برانگیخته میشود و هیچکس بر دفع آنها قادر نیست و بحاجب و دربان و حارس و نگهبان ممنوع نمیگردد
پادشاه گفت آیا قادر هستید بر دفع اموری که بقضا و قدر الهی بر من مقدر شده است گفتند ای پادشاه
کیست که پنجه در پنجه قضا افکند و مغلوب آن نگردد و کیست که با قدر حق تعالی ستیزه نماید و مقهور آن نشود
پادشاه گفت که پس هر گاه شما چاره قضا و قدر نمیتوانید نمود و جمیع امور بقضا و قدر است پس چه نفع از شما
بمن میتواند رسید ایشان گفتند که ما قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم و تو توفیق یافته و بحقایق امور پی برده
و آنچه میگویی حق است اکنون بگو که چه اراده داری پادشاه گفت که اراده دارم که بعوض شما اصحابی
بگیرم که مصاحبت ایشان با من دائمی باشد و وفا در عهد و پیمان ایشان باشد و برادری ایشان همیشه با من باقی
و مرگ پیوند من و ایشان را قطع نکند و بعد از مندرس شدن بدن صحبت من و ایشان باقی باشد و مرا بعد از
مرگ تنها نگذارند و در زندگی ترک یاری من هرگز ننمایند و این دفع نمایند ضرر چیزی را که شما از دفع آن عاجز
کران مرگیست گفتند ای پادشاه کیستند آن جماعت که اوصاف ایشان را بیان کردی گفت ایشان گروهی چند

که ایشان را برای اصلاح شما فاسد کردم گفتند که احسان خود را از ما باز مگیر و با ما و ایشان هر دو نیکی و ملاطفت
کن که ما پیوسته اخلاق ترا پسندیده و کمال و مهربانیهای ترا عظیم و شامل یافته ایم گفت صحبت شما سم قاتل
و اطاعت شما موجب کری و کوریست و موافقت شما زبان را لال میگرداند گفتند چرا چنین است
پادشاه گفت زیرا که مصاحبت شما با من در بسیاری ملک و اموال و اسباب دنیاست و موافقت
شما با من در جمع خزاین و اسباب عیش و تمتعهاست و اطاعت شما مرا در اموریست که موجب غفلت است
از امور آخرت و شما مرا از فکر آخرت دور افکندید و دنیا را در نظر من زینت دادید اگر خیرخواه من بودید
مرگ را بیاد من می آوردید و اگر بمن مشفق و مهربان می بودید زوال و نیستی و فنا و کهنگی را در خاطر من جا میدادید
و امر باقی را برای من تحصیل مینمودید و مرا بامر فانی مشغول نمی ساختید بدرستی که آنچه شما نفع من میدانید
برای من ضرر است و آنچه گمان دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع اموری که شما برای من تحصیل
کرده اید همه را بشما گذاشتم و مرا بآنها حاجت نیست و بکار من نمی آید گفتند ای پادشاه پسندیده کار
نیکوکردار سخن ترا فهمیدیم و عزم داریم که آنچه بفرمایی اجابت کنیم و ما را اصلا بر تو حجت نیست زیرا که حجت تو
تمام غالب است و لیکن ساکت شدن ما در برابر سخن تو موجب فساد مملکت ما و باطل شدن دنیای ما و شماتت
دشمنان ما میگردد و بر ما بسیار کار دشوار شده است و در چارهٔ کار خود حیران شده ایم بسبب تغیر رأیی
که ترا سانح گردیده و این امر که تازه بر او عازم شده پادشاه گفت که آنچه شما را بخاطر میرسد بگویید و ایمن
باشید از ضرر من و هر حجت که دارید بیان فرمایید و از من هیچ ترس مدارید که من تا امروز مغلوب حمیت تعصب
بودم و امروز بر هر دو غالبم و تا امروز هر دو بر من مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط گردیده ام و تا
امروز پادشاه شما بودم و لیکن بندهٔ بودم و امروز از بندگی آزاد شدم و شما را نیز از فرمان برداری خود
آزاد کردم گفتند کیست اگر تو در زمان فرمان فرمایی بندهٔ او بودی گفت من در آن زمان بندهٔ خواهشهای
نفسانی خود بودم و مقهور و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم و بندگی و فرمان برداری شهوتهای خود
میکردم و امروز این بندگیها و اطاعتها را از خود بریدم و به پشت سر خود افکندم و آزاد شدم گفتند بجوای

ای پادشاه که اکنون چه عزم داری گفت عزم دارم که بقدر ضرورت قناعت نمایم و در خلوتی
مشغول تحصیل عبادت خدا گردم و دنیای فریبنده را ترک نمایم و این بارهای گران را از دوش خود
بیندازم و مهیای مرگ شوم و تهیهٔ سفر آخرت را بگیرم که اینک پیک مرگ در رسیده و میگوید که مژده
که از تو جدا نشوم و با تو باشم تا مرگ خود در رسد گفتند ای پادشاه آن پیک که از جانب مرگ آمده
کدام است که ما او را نمی بینیم و او مقدمهٔ مرگ کیست گفت رسول مرگ این موی سفید است که در میان موهای
سیاه ظاهر گردیده و بانگ زوال و فنا در جمیع جوارح و اعضا در داده و همه اجابت او نموده اند و اما مقدمهٔ
مرگ آن ضعف و سستی و شکستگی است که این موی سفید نشانهٔ آنست گفتند ای پادشاه چرا مملکت خود را
باطل میکنی و رعیت خود را مهمل و سرگردان میگذاری و از وبال و گناه این نمیترسی که این گروه را معطل و
ضایع بگذاری مگر نمیدانی که بهترین ثوابها باصلاح آوردن خلق است و سر نیکیها و بهترین عبادتها تعهد
امت و جماعت است و چگونه نمیترسی که گناهکار باشی و حال آنکه در ضایع گردانیدن عام خلق گناه تو زیاده از آن
ثوابی است که در اصلاح نفس خود از خدا تعالی توقع داری آیا نمیدانی که بهترین عبادتها عملی است که دشوار
تر است و دشوارترین عملها سیاست رعیت است بدرستی که ای پادشاه بعدالت در میان رعیت
سلوک کرده و پیوسته تدبیر صواب خود اصلاح امور ایشان نموده و بقدر آنچه امور ایشان باصلاح
تو مستحق مزد و ثواب گردیده ای پادشاه صلاح این گروه در دست تست و اکنون میخواهی که ایشان را مهمل گذاری
که فاسد شوند و از فساد ایشان گناه تو عاید میشود زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح خود بتنهایی تحصیل مینمایی
مگر نمیدانی ای پادشاه که علما و دانشمندان گفته اند که هر که شخصی را ضایع و فاسد کند موجب فساد نفس
خود گردیده و هر که شخصی را باصلاح آورد موجب صلاح نفس خود گردیده و کدام فساد ازین شاملتر و بیشتر میباشد
که تو ترک مینمایی جمیع این رعیت را که تو پیشوای ایشانی و بدر میروی از میان گروهی که تو باعث انتظام
امور ایشانی زنهار که از خود میفکن لباس این سلطنت را که وسیله شرف دنیا و آخرت تست پادشاه گفت
فهمیدم آنچه گفتید و ادراک کردم آنچه بیان کردید اگر میان شما من پادشاهی اختیار کنم برای آنکه عدالت در

میان شما جاری سازم و از خدا امر و طلب نمایم در اصلاح شما نجات است و خوبیها اعوان و یاران که با من
مهربانی کنند ولی وزرا که بعضی از امور مرا متکفل شوند و ایشان نیز در آن مطلب خیریار و معاون
من باشند گمان ندارم که بتنهایی چنین مطلبی را در میان شما براه توانم برد حال آنکه همگی شما مایل
بدنیا و راغب گردیده اید بشهوتها و لذتهای آن و با این حال شما اگر من در میان شما باشم از حال خود
ایمن نیستم که مایل گردم بدنیایی که اکنون امید دارم که از آن ترک نمایم و باهلش واگذارم و فریفتهٔ آن
گردم تا هنگامی که ناگاه مرگ در رسد و مرا از تخت پادشاهی بزیر زمین رساند و بعد از جامهای حریر و دیبا
و لباسهای مطرز بطلا جامهٔ خاک در من پوشاند و بعوضهای جواهر گران اهل سنگ و کلوخ بر من اندازند
و بعد از منازل رفیع و وسیع در قبر تنگ ساکن گرداند و بپوشاند بمن بعد از خلع لباس کرامت جامهٔ خواری و بد
پس در آنجا مانم تنها و بیکس و هیچیک از شما با من نباشید و مرا از آبادانی بدر برید و بمحل خرابی و ویرانی
تنها میگذارید و بدن مرا جانوران زمین از مورچه و غیر آن واگذارید که گوشت و پیه مرا بخورند و بدن
من تمام کرم و مردار و گندیده شود و عزت از من بیگانه و خواری با من یار گردد و دوستترین شما
نسبت بمن کسی باشد که زودتر مرا دفن کند و مرا با کردهای من خود واگذارد و برود و در الحال نیز حسرت و
ندامت ثمرهٔ بر این دوستان و یاران مترتب نشود و شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان ضرر
رساننده را از من دفع نمایید و اکنون اعتراف مینمایید که نفعی از شما بمن نمیرسد و قادر بر دفع ضرری
از من نیستید و چارهٔ برای من نمیدانید پس ای گروه من امروز چارهٔ کار خود می کنم چون شما با من مکر
گردیده و راههای مکر برای من گسترده خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که ای پادشاه نیکوکردار
ما آن نیستیم که پیشتر بودیم چنانچه تو آن نیستی که پیشتر بودی ای کسی که ترا از حال بحال نیک آورده حال ما را نیز
مبدل ساخته و راغب بخیر و خوبی گردانیده پس تو ما را قبول فرما و خیرخواهی ما را ترک مفرما پادشاه گفت
که تا شما بر سر قول خود هستید من در میان شما میباشم و هر گاه که برخلاف این وعده عمل نمایید از میان
شما بیرون میروم پس آن پادشاه در ملک خود ماند و لشکر او همگی بسیرت او عمل نمودند و بعبادت و بندگی

خدا تعالی مشغول گردیدند پس حق تعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان ایشان را
مخذول گردانید و مملکت آن پادشاه زیاده شد و سی و دو سال دیگر بر این سیرت نیکو در میان
ایشان پادشاهی کرد و برحمت ایزدی پیوست و عمر او شصت و چهار سال بود که نصف آن را
بظلم و فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح و سداد و یوذاسف گفت که شنیدن این مثل بسیار مسرور
گردیدم از این باب مثلی دیگر بیان فرما که موجب زیادتی سرور من گردد و شکر الهی را زیاده بجای آورم
بلوهر گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شدت و تنگی
و فقر و پراکندگی بود و دشمنان بر ایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان و آن
پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و سداد و حق شناسی و خداپرستی و رعیت را بخوف
الله و پرهیزکاری از گناهان ترغیب میگردانید و امر میفرمود ایشان را بیاد کردن خدا در جمیع احوال و
بردن باو و در دفع دشمنان و رفع شدائد و چون پدرش از دنیا رفت و او بر سریر سلطنت مستقر گردید
حق دشمنان او را منکوب گردانید و رعیتش برفاهیت و امنیت مجتمع گردیدند و ملک ایشان آبادان
و معمور گردید و امور پادشاهی اش منتظم شد و وفور این نعمتهای بی پایان باعث طغیان و غفلت و
فساد او گردید بحدی که بندگی خدا را ترک کرد و نعمتهای خدا را کفران مینمود و هر که با او عبادی و زرید
مبادرت بقتلش مینمود و بر اضمحلال پادشاهی او بطول انجامید و روز بروز فساد او و در رعیت او زیاده
تا همگی فراموش کردند آن حقی را که پیش از پادشاهی او داشتند و آنچه او امر میفرمود از باطل و ظلم
اطاعت او مینمودند و در ضلالت و گمراهی مبادرت میکردند و بر این حال ماندند تا اگر فرزندان ایشان
بر این جهالت نشو و نما کردند و عبادت الهی در میان ایشان بالکلیه برطرف شد و نام مقدس الهی
بر زبان ایشان جاری نمیشد و در خاطر ایشان خطور نمیکرد که خداوندی و معبودی بغیر از پادشاه
دارند و آن پادشاه در زمان حیات پدرش میگفت که اگر او پادشاه شود اطاعت الهی بنحوی بکند
که هیچیک از پادشاهان گذشته نکرده باشند و فرمان برداری چنان بکند که فوق طاقت هیچ کس باشد

بلی چون بپادشاهی رسید

پس چون بپادشاهی رسید غرور سلطنت آن نیت را از خاطرش محو کرد و مستی فرمان روائی خدا
او را بیهوش کرد که چشم نگشود بجانب حق اصلا نظر نمیکند و در میان امرای او مرد صالحی بود که
قرب و منزلتش نزد آن پادشاه زیاده از دیگران بود و دل آن مرد بسیار بدرد آمده بود و دلتنگ شد از آن
گمراهی و ضلالت و مستی و بطالت که در آن پادشاه میدید و میخواست که بیاد پادشاه بیاورد
پیمانی را که با خداوند کرده بود و او را پند و نصیحت کند ولیکن از شدت و صولت و غفلت او حذر مینمود
و جرأت نمیکرد و از اهل دین و صلاح در مملکت آن پادشاه کسی نمانده بود بغیر او و شخص دیگر که در اطراف
مملکت آن پادشاه مخفی بود و کسی نام و نشانش را نمیدانست پس روزی آن مرد مقرب عزیمت کرد و کله
مرده پوسیده برداشت و بر جامه پیچیده بمجلس پادشاه در آمد و بر جانب راست آن پادشاه نشست و آن
کله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت و پا بر آن میزد تا ریزهای استخوان تمام مجلس را کثیف کرد و پادشاه
از آن عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند و جلادان شمشیرها کشیدند و منتظر فرمان پادشاه
بودند که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند و پادشاه با آن شدت و غضب و خشمی که او را از جا در
آورده بود ضبط خود مینمود و امر بقتل او نفرمود و پادشاهان آن زمان شیوه ایشان این بود که با وجود
کفر و ضلالت و تجبر و تکبر نهایت حلم و بردباری مینمودند و مبادرت بسیاستها و تادیبها نمیکردند
برای تألیف دلهای رعیت و آبادانی مملکت زیرا که انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان
سلطنت میگردد و خرابی مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاهان میشود و باین سبب پادشاه
ساکت بماند تا از مجلس برخاست و آنمرد روز دیگر در مجلس پادشاه همان عمل کرد و پادشاه باز هیچ
در این باب سخن نگفت و چون آنمرد دید که پادشاه از سبب آن کار هیچ نمیپرسد در روز چهارم همان کله را
برگرفت با ترازوی و قدری از خاک و چون بمجلس در آمد با کله آن کرد که هر روز میکرد و ترازو برگرفت و در یکی
گذاشت و در کفه دیگر خاک ریخت آنقدر که برابر آن درم شد پس آن خاک را در چشم آن کله ریخت و در آن حال
پادشاه را دیگر طاقت صبر نماند و بیتاب شد و گفت میدانم که باعث جرأت تو بر این اعمال در مجلس من [illegible]

قرب و منزلتی است که تو در نزد من داری و میدانی که ترا عزیز و گرامی میدارم و از تو میکشم چیزی چند را
که از دیگران نمیکشم و گمان دارم که در این اعمال غرضی و مطلبی داری پس آنمرد برخاست و در افتاد و پای پادشاه را
بوسید و گفت ای پادشاه ساعتی رو بمن دار و عقل خود را همگی متوجه من گردان که با تو سخنی دارم مثل
سخن حکمت مثل تیر است که اگر بر زمین نرمی اندازند می نشیند و جا میکند و اگر بسوی سنگ سخت اندازند
تاثیر نمیکند و جا نمیگیرد و بر میگردد و همچنین کلمه حق مانند باران است که اگر بر زمین نرم که قابل زراعت
باشد ببارد از آن گیاه میروید و اگر بر زمین شوره ببارد ضایع میشود و بدرستی که در مردم هواها و خواهشها
مختلف میباشد و پیوسته در دل آدمی عقل نورانی با خواهشها معارضه و مجادله مینماید پس اگر خواهشهای نفس
بر عقل غالب گردید حق را قبول نمیکند و از جا بدر می آید و سفاهت و تندی میکند و اگر عقل بر خواهشها
غالب شد آدمی حق را می یابد و او را لغزش و خطا حاصل نمیشود و بدانکه از هنگام طفولیت تا حال دوست دار
اهل دانش و علوم بودم و بتحصیل علوم راغب بودم و بر همه چیز آن را اختیار مینمودم پس هیچ علمی نماند مگر آنکه
از آن بهره وافی اخذ نمودم تا آنکه روزی در میان قبرستان میگردیدم این کله پوسیده را دیدم که بر روی زمین
افتاده بود از قبرهای پادشاهان و چون بپادشاهان محبت عظیم دارم از مشاهده این کله بر اینحال از
بدن جدا گردیدن و افتادن آن بر خاک بذلت و خواری متأثر شدم پس آن را برداشتم و در بر گرفتم
و بخانه خود بردم و دیبا و حریر بر او پوشانیدم و گلاب بر او پاشیدم و بر روی فرش نیکو گذاشتم و با خود
گفتم که اگر این کله از سرهای پادشاهان است این اکرام در او تاثیر میکند و حسن و جمال خود بر میگردد و اگر از
سرهای فقرا و درویشان است بر همین منوال میماند و اکرام او نفعی نمیبخشد پس چند روز با او چنین سلوک
کردم و در اکرام و احترام و زینت آن اهتمام کردم هیچ تغییر در آن نشد و هیچ جمالی او را حاصل نگردید و چون
دیدم که گرامی داشتن در آن تاثیر نمیکند طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان نزد من کم قدرتر بود و
فرمودم که خواری پیش از پیش بآن سر رسانید دیدم که این حالت نیز در او هیچ تاثیر نکرد دانستم که اکرام نمودن
و اهانت فرمودن با او یکسان است پس چون اینحالت را در او مشاهده کردم نزد حکما و دانایان رفتم

و از احوال آن

و از احوال آن کله از ایشان پرسیدم ایشان نیز علمی باحوال آن نداشتند و چون میدانستم که پادشاه
منتهای دانش و علم و معدن بردباری و حلم است بخدمت تو آمدم که سؤال نمایم و از جان خود
میترسیدم و جرأت سؤال نمینمودم تا آنکه خود سؤال نمودی اکنون التماس دارم که مرا خبر دهی که این کله
سر پادشاهان است یا گدایان و بدرستی که چون درمانده شدم در تفکر حال این کله اندیشه کردم که
دیده پادشاهان را هیچ چیز پر نمیکند و حرص ایشان بمرتبه ایست که اگر تمام زمین را بایشان دهند
بآن قانع نمیگردند و همت بر تسخیر بالای آسمان میگمارند و دیده این کله را که ملاحظه کردم از روزن آن
خاک پر شده و همچنین نظر کردم بدهان این کله که اگر دهان پادشاهان باشد بهیچ چیز پر نمیشود و چون
ملاحظه کردم از بیخ گوشت خاک پر شده پس اگر میگوئی که این سر مسکین است حجت بر تو تمام میکنم که این را
از قبرستان پادشاهان برداشته ام و اگر باور نمیکنی میروم و کله های پادشاهان و مسکینان را همه بیرون
می آورم و نزد تو حاضر میگردانم اگر فضیلتی و شرفی در کله های پادشاهان بر من ظاهر میسازی من بحقیقت
تو قائل میشوم و اگر میگوئی که این کله سر پادشاهی است پس بدانکه آن پادشاه که این کله اوست از زینت
پادشاهی و زینت و رفعت و عزت مثل آنچه تو داری در حال حیات خود داشته است و اکنون
باین حال رسیده و نمی پسندم ترا ای پادشاه روز زیرا که تو نیز باین حال افتاده باشی و پامال دوست
و دشمن گردیده باشی و کرم بدنت را خورده باشد و جمعیت به تنهائی و عزت بخواری بدل شده باشد
و ترا در خاک جا دهند مگر از چهار زرع و پادشاهیت را بمیراث ببرند و یاد تو از میان مردم برود و
ملکهای تو تمام بهم خورد و فاسد گردد و هر که را گرامی داشته باشی خوار گردد و هر که را خوار کرده باشی گرامی
گردد و دشمنان تو شاد گردند و یاران تو گریزان شوند و خاک بر روی تو بریزند و بهلاکت گرفتار شوی و اگر
ترا آواز دهند نشنوی و اگر ترا گرامی دارند نیابی و اگر ترا خوار گردانند بخشم نیائی و فرزندانت یتیم گردند
و زنانت بیکس شوند و گاه باشد که شوهران دیگر گیرند پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد و
از چشمش فرو ریخت و فریاد و واویلاه بر آورد و بسیار بگریست و چون آنمرد دید که سخنش در پادشاه تاثیر کرد

دیگر از امثال این سخنان بسیار گفت پس پادشاه گفت که خدا ترا جزای خیر دهاد و این جمعی که برگرد من
برآمده اند از بزرگان ایشان از ابتدا بابتلای بد گرفتار کرداند بجان خود سوگند میخورم که مطلب ترا فهمیدم
و بخیر خود مبنا کردم پس ترک شهوات و معاصی نمود و بطاعات و خیرات راغب گردید و آوازه
نیکی و صلاح او در آفاق منتشر شد و اهل فضل و علم از هر طرف رو باو آوردند و عاقبت او بخیر و صلاح
انجامید و در این حال ماند تا از دنیا مفارقت نمود دیو اسف گفت که دیگر از اینگونه مثل بفرما بلوهر گفت
که نقل کرده اند که در ازمنه گذشته پادشاهی بود و بسیار خواهش داشت که از او فرزندی حاصل شود و
هرگونه علاجی که گمان می برد برای خود کرد فایده نمی بخشید تا آنکه در آخر عمر یکی از زنان او حامله شد
و پسری از او متولد گردید چون نشو و نما کرد و براه افتاد روزی گامی برداشت و گفت بروز معاد
خود جفا مکنید پس گامی دیگر برداشت و گفت پیر خواهید شد و گام سیم برداشت و گفت بعد از آن
خواهید مرد پس بحال خود بازگشت و بطور اطفال مشغول لهو و بازی گشت پادشاه از مشاهده این حال
بسی متعجب شد و منجمان و علما را طلبید و حال آن فرزند را نقل کرد و گفت طالع فرزندم را ملاحظه نمائید
و در این اطوار تأمل کنید و احوال او را برای من بیان کنید و آن گروه آنقدر در استعلام احوال او
اندیشه کردند که مانده شدند و از احوال او خبری استنباط نتوانستند نمود پس چون پادشاه دانست
که ایشان نیز در امر او حیران شده اند او را بدایگان داد که بشیر دادن او مشغول شدند و یکی از منجمان گفت که
این طفل پیشوای از پیشوایان دین خواهد شد پس پادشاه نگهبانان بر آن فرزند گماشت که از او جدا
نشوند تا آنکه آن پسر بسن شباب رسید روزی خود را از دست پاسبانان خلاص کرد و ببازار آمد ناگاه
نظرش بر جنازه افتاد پرسید که این چه چیز است گفتند آدمی است مرده است پرسید که چه چیز باعث
مرگ او شده گفتند که پیر شد و ایام عمرش بسر آمد و اجلش در رسید و مرد پرسید که پیش صحیح و زنده بود
و میخورد و می آشامید و راه میرفت گفتند بلی چون پاره دیگر راه رفت نظرش بر مرد پیری افتاد
ایستاده و نظر تعجب بر او میکرد و ملاحظه احوال او مینمود پس پرسید که این چه چیز است گفتند مرد پیری است

که سن بسیار دارد و پیری او را دریافته و اعضا و قوایش ضعیف و باطل گردیده است پرسید که این مرد اول طفل بود
و باین حال رسیده است گفتند بلی پس از آن درگذشت ناگاه بمرد بیماری رسید از حال او پرسید گفتند
مرد بیمار شده است گفت اول صحیح بوده و بعد از آن بیمار شده است گفتند بلی گفت و الله که اگر شما
راست میگوئید آنچه میگوئید مردم عالم دیوانه اند ناگاه پرستاران و پاسبانان بفکر آن پسر افتادند
و تفحص کردند او را در خانه نیافتند بیازار آمده او را گرفته بخانه بردند چون بخانه در آمد بپشت خوابید
پس نظرش بچوبهای سقف خانه افتاد پرسید که اول این چوبها چگونه بوده گفتند اول نهالی بوده از زمین
روییده و بعد از آن بزرگ شده و درختی شده و بعد از آن بریده اند و دیوارهای خانه را بلند کرده اند
و این چوبها را بر روی آنها انداخته اند و در این سخن بودند که پادشاه فرستاد نزد موکلان که ملاحظه نمایید
که پسر من گویا شده است و بسخن آمده گفتند بلی سخنی میگوید از بابت سخن سودائیان و وسواسیان پس چون
این سخنان را بپادشاه نقل کردند علما و منجمان را بار دیگر طلبید و از حال او سؤال نمود ایشان حیران ماندند
مگر همان منجم اول که باز گفت که او پیشوا و رهنمای اهل دین خواهد شد پادشاه را سخن او خوش نیامد بعضی
از دانایان گفتند که ای پادشاه اگر زنی را تزویج او در آوری این حالت سودا از او زایل میگردد و عاقل
میشود و بکار خود و دنیا میشود پادشاه سخن ایشان را پسندید و تفحص نمود در اطراف زمین و زنی با نهایت
حسن و جمال که از او بهتر نتواند بود برای او بهم رسانید و بعقد او در آوردند و برای زفاف او مجلسی آراست
و سازندگان و نوازندگان و بازیگران بسیار جمع کردند و هر یک بکار خود مشغول گردیدند و چون نغمها
و ترانهای ایشان بلند گردید پسر پرسید که این صداها چیست گفتند اینها ارباب نغمه و ترانه و لهو و لعب و
بازی و طرب اند که برای عروسی تو ایشان را جمع کرده اند که خاطر تو شاد گردد پسر ساکت شده جواب
نگفت و چون شب شد پادشاه زن آن پسر را طلب نمود و گفت من فرزندی بغیر این پسر ندارم و بسیار
او را عزیز میدارم میخواهم که چون ترا نزد او ببرند بشیوه مهربانی و ملاطفت و بافسون شیرین زبانی و
حسن مصاحبت دل او را بسوی خود مایل گردانی پس چون زن را نزد او بردند و خلوت شد زن نزدیک او

و شروع در مهربانی کرد و ملاطفت بسیار نمود و پرده حیا از پیش برداشت و دست در گردنش در آورد پسر گفت
که شتاب مکن شب دراز است و ایام صحبت بسیار است خدا بر تو مبارک گرداند این مواصلت را
صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم و بصحبت مشغول شویم پس آن جوان مشغول طعام خوردن شد و زن مشتاق
شراب خوردن گردید آنقدر صبر کرد آن جوان که مستی او را فرو گرفت و بخواب رفت پس دربانان
و پاسبانان را غافل کرد و از خانه بیرون آمد و بشهر در آمد و در کوچها میگردید تا آنکه به پسری هم سن خود از
اهل آن شهر برخورد و جامهای خود را انداخت و بعضی از جامهای آن پسر را پوشید که کسی او را نشناسد
و آن پسر را برداشت و با یکدیگر از آن شهر بیرون رفتند و در تمام آن شب راه رفتند و چون نزدیک
صبح شد ترسیدند که از عقب ایشان بیایند در گوشه پنهان شدند و چون صبح شد خدمتکاران پسر پادشاه
بنزد دختر آمدند او را در خواب یافتند و پسر را ندیدند از عروس پرسیدند از احوال او او گفت الحال نزد من
بود و من بخواب رفتم نمیدانم بکجا رفته است چندانکه او را طلب کردند نیافتند پس چون شب در آمد
پسر پادشاه با رفیق از کمین خویش بیرون آمده براه آوردند و پیوسته چنین میکردند که روزها مختفی
می شدند و شبها طی مسافت مینمودند تا آنکه از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند و بملک پادشاه دیگر داخل
شدند و آن پادشاه را دختری بود در نهایت حسن و جمال و از بسیاری محبتی که بآن دختر داشت عهد
کرده بود با او که او را بشوهر ندهد مگر بکسی که او بپسندد و اراده نماید و باین سبب غرفه بسیار رفیع و عالی برای او
بنا کرده بود که بر شارع مشرف بود که آن دختر پیوسته در آنجا نشسته بود و بر مردمی که بر آن شارع عبور
مینمودند نظر میکرد که اگر کسی را بپسندد و پدر خود را اعلام نماید که او را بعقد او در آورد ناگاه نظرش
بر پسر پادشاه افتاد که با آن جامهای کهنه با رفیق خود سیر میکند چون نور نجابت صوری و معنوی از جبین
آن پسر ساطع بود محبت او در دل آن دختر قرار گرفت و نزد پدر فرستاد که اینک من کسی را برای شوهری خود
اختیار کرده ام اگر مرا بکسی تزویج خواهی کرد باین جوان بده و الا بدیگری راضی نخواهم شد در آن حال
مادر دختر نزد او آمد باو گفتند که دخترت شخصی را پسندیده است برای شوهری خود و میگوید بدیگری راضی نخواهم

مادر از استماع این سخن مسرور گردید و او نیز نظر کرد و آن پسر را مشاهده کرد و بسرعت تمام بخدمت پادشاه رفت
و حقیقت حال را عرض نمود پادشاه نیز خوشدل شد و بقصر دختر بر آمد و گفت آن جوان را بمن نمائید چون او را
نشان دادند او را مشاهده نمود و از قصر فرود آمد و تغییر لباس نمود و نزد پسر آمد و با او سخن گفت و از
احوال او سؤال نمود که تو کیستی و از کجا آمده گفت ترا با من چکار است و چه سؤال از من میکنی من مردی ام
از فقرا و مساکین پادشاه گفت که تو غریب مینمائی و رنگ تو برنگ مردم این شهر نمیماند پسر گفت که من
غریب نیستم پادشاه هر چند سعی نمود که او راستی احوال خود را بیان نماید ابا نمود و بیان حال خود نکرد پس
پادشاه جمعی موکل او گردانید که از احوال او با خبر باشند بنحوی که او نداند و مطلع باشند که بکجا میرود و در
کجا قرار میگیرد و بحرم سرای خود بازگشت و گفت جوانی را دیدم در نهایت عقل و فراست و گویا پسر پادشاهی است
و چنان می یابم که او را میلی و خواهشی نباشد بآنچه شما او را برای آن میخواهید پس بطلب او فرستاد که او را
حاضر گردانند ملازمان پادشاه بنزد او آمدند که پادشاه ترا می طلبد پسر گفت که مرا با پادشاه چکار است
و برای چه مرا میخواهد که مرا با او حاجتی نیست و او مرا نمیشناسد ملازمان سخن او را گوش نکردند و باکراه او را بمجلس
پادشاه حاضر ساختند پادشاه او را گرامی داشت و فرمود که کرسی گذاشتند و او را بر کرسی نشاندند
و پادشاه فرمود که دختر و زنش در پس پرده آمدند و به پسر گفت که ای جوان ترا برای کار خیری طلبیده ام
و دختری دارم ترا برای شوهری خود پسندیده و میخواهم که او را بعقد تو در آورم و از فقر و بی چیزی پروا
مکن که ما ترا غنی میگردانیم و شرافت و بزرگی بتو ارزانی میداریم پسر گفت که مرا آنچه میگوئی احتیاجی نیست
ای پادشاه اگر میخواهی برای تو مثلی بیان کنم پادشاه گفت بگو آن جوان گفت نقل کرده اند که پادشاهی بود
و پسری داشت و آن پسر مصاحبان و دوستان داشت روزی آن مصاحبان طعامی مهیا کردند و پسر
پادشاه را بضیافت طلبیدند چون بمجلس ایشان در آمد بشراب خوردن مشغول شدند تا آنکه همگی مست
شدند و افتادند پسر پادشاه در نصف شب بیدار شد و هوای اهل خانه خود بر سرش افتاد و بیرون آمد
که بخانه خود باز گردد و هیچیک از آن مصاحبان بیدار نکرد و مستانه براه میرفت در عرض راه گذارش

بر قبری افتاد در عالم مستی و بیهوشی بنظرش چنان در آمد که آن قبر خانهٔ اوست پس بآن قبر داخل شد و کفن مرده بمشامش رسید از غایت بیهوشی و بیخبری گمان کرد که بوهای خوشی است که در خانهٔ او برای او مهیا کرده اند و استخوانهای پوسیده که در آن قبر بنظرش آمد گمان کرد که فرشهای بزرگانه است که در منزل او از برای او گسترده اند و دید که مرده تازهٔ در آن قبر دفن کرده اند و متعفن گردیده چنان بخیالش در آمد که معشوق اوست دست خود را در گردن او آورد و تمام شب او را می بوسید و با او بازی میکرد و چون صبح شد و بهوش آمد نظر کرد دست خود را در گردن مردهٔ گندیده دید و جامهای خود را از انواع کثافات از چرک و ریم و خون آلوده یافت و آلودگی میان بسته و از آنحال وحشت عظیم بهم رسانید بیرون آمد با نهایت بدحالی متوجه خانه شد و از شرمندگی و انفعال آنحال با خویش خود را از مردم پنهان میکرد تا بخانهٔ خود در آمد و بسی شاد شد که کسی او را بر آنحال مشاهده نکرد پس جامهای خود را افکند و خود را پاکیزه گردانید و جامهای نو در پوشید و بوهای خوش خود را خوشبو کرد خدا ترا عمر دهد ای پادشاه گمان داری کسی که چنین حالی بر او گذشته باشد دیگر باختیار خود بچنین جائی میرود و چنین حالی را اختیار مینماید پادشاه گفت نه گفت حال من نیز مثل حال آن پیر پادشاه است پس پادشاه بجانب زن و دختر التفات نمود و گفت نگفتم که این جوان بآنچه شما میخواهید رغبت نمینماید مادر دختر گفت که اوصاف کمالات دختر را چنانچه باید برای او بیان نکردی باین سبب او رغبت نمود اگر رخصت دهی بیرون آیم و با او سخن گویم پادشاه با آن پیر گفت که زن من میخواهد برابر تو آید و با تو سخن گوید تا امروز بحضور کسی نیامده پیر گفت اگر خواهد بیاید پس زن بیرون آمد و نشست و گفت ازین معامله با ما کن که حق تعالی خیر فراوان و نعمت بی پایان بسوی تو فرستاده و چنین نعمتی سزاوار نیست قبول کن که دختر خود را بعقد تو در آورم بدرستی که اگر بینی که پروردگار چه قدر از حسن و جمال و زیبائی باو کرامت فرموده است قدر این نعمت را خواهی دانست و اگر او را اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی شد پس رو بپادشاه کرد که میخواهی برای این حال مثلی بیان کنم پادشاه گفت بگو جوان گفت جمعی از دزدان با یکدیگر اتفاق کردند که بخزانهٔ پادشاه روند بدزدی پس نقبی زدند و از زیر دیوار خزانه

داخل شدند متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند و در میان آنها سبوئی بزرگی بود از طلا و مهری از طلا بر آن زده اند با یکدیگر گفتند که در میان متاعهای خزانه ازین سبو بهتر چیزی نیست از طلا ساخته اند و مهر طلا بر آن زده اند و آنچه درین سبو است البته از سایر امتعهٔ این خزانه بهتر خواهد بود پس آن سبوی طلا را برگرفتند و بردند به بیرون شهر و همگی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند پس چون در آن سبو را گشودند خیار افعی کشنده در آن سبو بود بر آن جماعت حمله کرد و همگی را کشت خدا ترا عمر دهد ای پادشاه گمان داری که کسی احوال آن جماعت را شنیده باشد و حال آن سبو را اندیگر بر سر آن سبو میرود پادشاه گفت نه گفت حال من همین حال است پس دختر بپدر خود گفت که مرا رخصت فرما که بیرون آیم و با او سخن گویم زیرا که اگر بیند که حق تعالی چه مرتبه از حسن و نیکوئی و دلبری و زیبائی بمن عطا فرموده است البته باختیار قبول و آشکارا من خواهد کرد پادشاه بآن جوان گفت که دختر من میخواهد بحضور تو آید و بی حجاب با تو سخن گوید و تا امروز برابر کسی نیامده و با بیگانه سخن نگفته آن جوان گفت اگر خواهد بیاید پس آن دختر با نهایت حسن و جمال و غنج و دلال از پس پرده بیرون خرامید و بآن پیر گفت که آیا هرگز مثل من دیده در نیکوئی و خوشروئی و بهجت و رفتار و حسن و طراوت و من ترا پسندیده ام و محبت ترا بجان خریده ام با من جفا مکن و چون منی را بفراق خود مبتلا مکن جوان رو بپادشاه کرد و گفت میخواهی برای تو مثلی که شاهد حال من باشد بیاورم پادشاه گفت بگو جوان گفت نقل کرده اند که پادشاهی بود و دو پسری داشت پس آن پادشاه هر ایام پادشاه و دیگر مجارا برود و در هیچگاه یکی از آن دو پسر آن پادشاه دیگر شد پس فرمود که آن پسر را در خانه حبس کنند و حکم فرمود که هر که بر او بگذرد سنگی بر او بزند و آن پسر درین حال مدتی در حبس ماند پس برادر آن پسر بپدر خود گفت که رخصت بده که بروم بجانب برادر خود شاید بحیلهٔ او را خلاص توانم کرد پادشاه گفت برو و آنچه خواهی از اموال و امتعه و اسبان با خود ببر پس تهیهٔ سفر خود را درست کرد و اسبان و امتعهٔ بسیار و زنان و نوازندهٔ بی شمار با خود برداشت و متوجه ملک آن پادشاه شد و چون نزدیک بشهر آن پادشاه رسید پادشاه از قدوم او باخبر شد و مردم شهر را امر فرمود که او را استقبال نمایند و در بیرون شهر منازل مناسب

برای او تعیین فرمود و چون پسر پادشاه در آن منزل قرار گرفت متاعهای خود را گشود و غلامان خود را امر فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش شوند و در سودا و معامله با ایشان مساهله نمایند و متاعها را بقیمت ارزان با ایشان بفروشند و چون همگی مردم شهر بمعامله مشغول شدند پسر پادشاه از ایشان غافل گردید و در شهر در آمد و زندان برادر خود را دانسته بود و بدر آن زندان آمد و سنگریزهٔ برداشت و در آن زندان افکند که معلوم نماید که برادرش حیات دارد یا نه چون سنگریزه بر او خورد فریاد بر آورد که مرا کشتی پس زندانبانان بر سر او جمع شدند و پرسیدند که چرا فریاد کردی و ترا چه شد که چنین جزع نمودی و در مدت ما ترا عذابها و سیاستهای عظیم کردیم و مردم بر تو سنگهای گران انداختند جزع نکردی و بفریاد نیامدی اکنون از سنگریزهٔ اینقدر چرا بفریاد آمدی گفت آنها بیگانه بودند و مرا نمی شناختند و این مرد آشنا مینماید پس برادرش بمنزل خود برگشت و بمردم شهر گفت که فردا نیز بیائید متاعی برای شما بگشایم که هرگز مثل آن ندیده باشید چون روز دیگر شد تمام مردم آن شهر بسوی او شتافتند برای سود او فرمود که متاعها نیز برای ایشان گشودند و سازندگان و نوازندگان و بازیگران و لعبت بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب را فرمود که هر یک بشیوهٔ مردم را مشغول خود گردانند و چون مردم همگی مشغول سودا و خرید و عیش و تماشا گردیدند بنسبت روز گذشته عمل نمود و مخفی بشهر در آمد و بزندان برادر داخل شد و زنجیرها و بندهای او را برید و گفت غم مخور که ترا مداوا میکنم و جراحتهای ترا مرهم میگذارم و او را از زندان بیرون آورده بر جراحتهای او مرهم گذاشت و چون اندکی باصلاح آمد و قدرت حرکت بهم رسانید او را بر سر راه آورد و گفت برو ازین راه بدرستی که بدریا میرسی و کشتی مهیا کرده ام برای تو بر آن کشتی بنشین و بجانب وطن خود روانه شو چون آن برادر بجهوسی قدری راه آمد بطالع منحوس خود راه را گم کرد و در چاهی در افتاد که در آنجا اژدهای عظیمی بود و در آنجا درختی بود چون نظر بآن درخت افکند دید که بر سر آن درخت دوازده غول ماوا دارند و بر ساق درخت دوازده شمشیر تعبیه کرده اند و ممکن نیست بر آن درخت بالا رود تا از چاه و اژدها نجات یابد پس سعی بسیار کرد

وبانواع حیلها از ساق آن درخت بالا رفت و خود را بشاخی از شاخهای آن درخت رسانید و بعد از آن غولان خلاصی یافت و خود را براه رسانید و بدریا رسید و بر کشتی سوار شد و بخانه خود رسید خدا عمر ترا دراز گرداند ای پادشاه گمان داری که چنین کسی دیگر باختیار خود را بچنین مهلکه بیفکند پادشاه گفت نه جوان گفت حال من نیز مثل حال آن جوان است که حالش را شنیدی پس پادشاه و زن و دختر همگی از قبول آن جوان مایوس شدند درین حال پیری که رفیق پسر پادشاه شده بود نزدیک پادشاه آمد و سر در گوش او گذاشت و گفت هرگاه تو این دختر را قبول نمیفرمائی التماس دارم که برای من خواستگاری نمائی شاید بنکاح من در آید پس بپادشاه گفت که رفیق من میگوید که اگر پادشاه مصلحت میداند این سایهٔ مرحمت را بر سر من افکند و دختر خود را بعقد من در آورد پس گفت مثل این رفیق من بآن میماند که مردی رفیق جمعی شده بود پس همگی بکشتی نشستند و کشتی را روانه کردند و چون پارهٔ راه رفتند کشتی ایشان شکست نزدیک جزیرهٔ که در آنجا غولان بودند و رفیقان آن مرد همگی غرق شدند و او را دریا بآن جزیره افکند و آن غولان بر دریا مشرف شده بودند و نظر بآن میکردند پس غول مادهٔ نزدیک آن مرد آمد و او را دید و عاشق او شد و خود را بنکاح او در آورد و با او صحبت داشت تا صبح و چون صبح شد آن مرد را کشت و قسمت کرد اعضای او را در میان یاران و مصاحبان خود و بعد از زمانی مثل این واقعه روداد و شخصی دیگر بآن جزیره افتاد و دختر پادشاه غولان عاشق او شد و او را برد و در آن شب با روز او را تکلیف مباشرت مینمود و چون آن مرد از واقعهٔ مرد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب نکرد و چون صبح شد آن غول بتهیهٔ قتل او برخواست آن مرد گریخت و خود را بساحل دریا رسانید اتفاقا کشتی در کنار آن جزیره حاضر شده بود پس فریاد زد و اهل کشتی را و با ایشان استغاثه نمود ایشان بر او رحم کردند و او را سوار کشتی کردند و با خود بردند و او را باهلش رسانیدند و چون صبح غولان بجانب آن غول آمدند و پرسیدند که چه شد آن مردی که شب او را بروز آوردی گفت آن مرد گریخت غولان تکذیب او نمودند و گفتند البته او را تنها خورده و بمصاحبه نداده ما ترا عوض او می کشیم اگر او را

حاضر سازی نزد ما پس آن غول ناچار بر روی آب سفر کرد تا بخانهٔ آن مرد آمد و به نزد او نشست و گفت ای زن تو
چون گذشت گفت درین سفر بلای عظیمی رو داد و حق تعالی بفضل خود مرا بخشید و قصهٔ غول را از اول
کرد آن غول گفت که اکنون از ایشان مشخص خلاص شده و خاطر جمع کرده گفت بلی گفت من همان غولم که
شب نزد من بودی آمده‌ام که ترا ببرم آن مرد شروع بتضرع و استغاثه کرد و آن غول را سوگند داد که از کشتن من
بگذر من بعوض خود ترا بکسی دلالت میکنم که به از من باشد آن غول بر او رحم کرد و التماس او را قبول نمود و با یکدیگر
بخانهٔ پادشاه رفتند غول گفت که ای پادشاه سخن مرا بشنو و میان این مرد و من محاکمه کن من زن این مردم
و او را بسیار دوست میدارم و او از من کراهت دارد و از صحبت من دوری میکند ای پادشاه میان
من و این مرد موافق حق حکم کن چون پادشاه آن زن را با نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار او را پسندید و فریفته
و عاشق او شد و آن مرد را الحال طلبید و گفت اگر تو این زن را نمیخواهی بمن واگذار که من بسیار فریفته و عاشق
او شده‌ام گفت هرگاه پادشاه را میل صحبت او هست من دست از او برمیدارم و الحق لیاقت صحبت پادشاه
دارد و چنین کسی مناسب پادشاهان هست و امثال ما مردم فقیر قابل صحبت او نیستیم پس پادشاه او را بخانه برد
و شب با او عیش کرد و چون شب پادشاه بخواب رفت غول او را کشت و پاره پاره کرد و گوشت او را بخورد
و میان یاران خود قسمت نمود ای پادشاه آیا گمان داری کسی که چنین حالها را داند باز بآن موضع برگردد پادشاه
گفت نه چون آن پسر این سخنان را از پسر پادشاه شنید گفت من از تو جدا نمیشوم و این فقر را نمیخواهم بگذار
من نمی‌آیم پس هر دو از نزد پادشاه مرخص شدند و بیرون آمدند و پیوسته عبادت حق تعالی میکردند و در اطراف
زمین سیاحت مینمودند و از احوال جهان عبرت میگرفتند تا آنکه حق تعالی بوسیلهٔ ایشان گروه بسیار را
براه دین هدایت فرمود و درجهٔ آن پسر بسیار بلند شد و آوازهٔ علم و عبادت و زهد و ورع و کمالات
او در آفاق منتشر شد پس بفکر پدر خود افتاد که او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشد و رسولی نزد پدر خود
فرستاد و چون رسول نزد پدر او آمد گفت فرزندت سلامت میرساند که حق تعالی مرا دین حق کرامت فرموده
و ما بتوفیق الهی گروه بسیار را بدین حق در آورده‌ایم و به بندگی الهی راه نمایی کرده‌ایم سزاوار نیست که تو در ضلالت

بجهالت بمانی

و جهالت بمانی و از این سعادت محروم گردی پس پدر قبول نمود و با اهل مملکت خود بخدمت پسر شتافت و بدین او
در آمدند و طریقهٔ او را پیش گرفتند و بسعادت اخروی باز گردیدند پس چون بلوهر سخن را بانجا رسانید یوذاسف را
وداع نمود و بمنزل خود مراجعت کرد و چند روز دیگر بخدمت او می‌آمد تا آنکه دانست که ابواب خیر و فلاح و
هدایت و صلاح بر روی او گشاده شد و براه حق و دین مبین هدایت یافته پس او را بالکلیه وداع نمود و بمنزل
خود مراجعت نمود و از آن دیار بیرون رفت یوذاسف تنها و دلگیر و غمگین ماند تا هنگام آن شد که بجانب اهل
دین و عبادت رود و عامهٔ خلق را هدایت نماید پس حق تعالی ملکی را از ملائکه بسوی او فرستاد و در خلوت
بر او حاضر شد و نزد او ایستاد و گفت بر تو باد خیر و سلامتی از جانب حضرت ایزدی بدرستی که تو انسانی در میان
بهایم و حیوانات گرفته شده که همه بفسق و ظلم و جهالت و ضلالت گرفتار اند آمده‌ام بسوی تو با تحیت و سلام
از جانب حق جل و علا که پروردگار جمیع خلایق است فرستاده است مرا بسوی تو که ترا بشارت دهم بکرامتهای الهی
و ترا تعلیم نمایم امری چند را که پنهان است از امور دنیا و آخرت پس بشارت مرا قبول کن و مشورت مرا اختیار نما
و از گفته من بیرون مرو و لباس دنیا را از خود بیفکن و شهوتهای دنیا را از خود دور کن و ترک کن پادشاهی زایل
و سلطنت غدار را که ثبات و دوام ندارد و عاقبت او بجز پشیمانی و حسرت نیست و طلب کن پادشاهی را که زوال
ندارد و شادی را که هرگز منقضی نمیشود و راحتی را که هرگز متغیر نمیگردد و در راستی کوباش در اقوال و افعال و عدالت را
پیشه کن بدرستی که تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که ایشان را بسوی بهشت دعوت نمایی چون یوذاسف آن
ملک آن بشارتها را شنید بسجده در افتاد و حق تعالی را شکر کرد و گفت من در آنچه پروردگارم فرماید اطاعت
میکنم و از فرمودهٔ او تجاوز نمی‌کنم پس آنچه صلاح من میدانی مرا امر فرما که ترا حمد میکنم و پروردگار خود را که ترا
برای اصلاح من فرستاده است شکر میکنم زیرا که او بمن رحم و مهربانی فرموده و مرا از شر دشمنان نجات
بخشیده و من پیوسته در اندیشهٔ همین امر بودم که تو برای آن نازل گردیده ملک گفت که من بعد از چند روز
دیگر نزد تو خواهم آمد و ترا بیرون خواهم برد مهیا باش از برای بیرون رفتن پس یوذاسف عزم بیرون رفتن را
با خود درست کرد و همگی همتش بر آن مصروف بود و هیچکس را بر این معنی مطلع نساخت پس چون وقت بیرون

رفتن در آمد آن ملک در نصف شب بر او نازل شد در هنگامی که مردم همه در خواب بودند و گفت برخیز
که دیگر تاخیر جایز نیست یوذاسف برخاست و افشای آن را با احدی نفرمود بغیر از وزیر خود چون
خواست که سوار شود جوان زیبا رویی که حاکم بعضی از بلاد ایشان بود بنزد او آمد و او را سجده کرد و گفت
کجا میروی ای پسر پادشاه که ما را درین ایام شدت و تنگی رو خواهد داد بدرستی که تو مصلح احوال محبت
و دانا و کامل بودی رعیت و ملک و بلاد خود را میگذاری و ما را بمحنت می‌اندازی نزد ما باش که از آن روز
که تو متولد شده تا حال ما با سایش و فراوانی نعمت گذرانیده‌ایم و بلا و آفتی و تنگی بما نرسیده یوذاسف
تسلی فرموده ساکت گردانید و گفت تو در بلاد خود باش و با اهل مملکت خود نیکو سلوک نما و با ایشان مدارا کن
و مرا بانجا که فرستاده‌اند میباید رفت و بامری که فرموده‌اند عمل باید نمود اگر تو مرا در آن امر مدد و همراهی کنی
از عمل من بهره و نصیبی خواهی داشت این را گفت و سوار شد و آنقدر راه که مامور شده بود که سواره
برود رفت و بعد از آن از مرکب فرود آمد و پیاده براه افتاد و وزیر اسب او را میکشید و با آواز بلند میگریست
و بیتابی میکرد و میگفت بچه رو پدر و مادر ترا ببینم و چه جواب با ایشان بگویم آیا بچه عذاب مرا ایشان
نمایند و بچه خواری مرا بکشند و تو چگونه طاقت تلخی و مذلت و آزار خواهی داشت که هرگز بآن
عادت نکرده و چگونه بر وحشت و تنهایی صبر خواهی کرد که هرگز یکروز تنها نبوده و بدن نازک تو چون
تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی کلوخ خوابیدن خواهد داشت پس یوذاسف او را ساکت گردانید و تسلی
خاطر او داد و اسب و کمربند خود را باو بخشید و وزیر بپای یوذاسف افتاد و پاهایش را می بوسید و میگفت
ای سید و آقای مرا مگذار و با خود ببر بهر جا که میروی که مرا بعد از تو کرامتی و حرمتی در میان این قوم نخواهد بود
و اگر مرا بگذاری و با خود نبری بصحرا بیرون خواهم رفت و هرگز بخانه نخواهم رفت که آدمی در آنجا باشد
بار دیگر یوذاسف او را دلداری نمود و تسلی فرمود و گفت بدی بخاطر خود راه مده که انشاء الله تعالی [illegible]
نخواهد رسید و بغیر خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی نزد پادشاه خواهم فرستاد و سفارش ترا باو و پیغام خواهم
کرد که ترا گرامی دارد و با تو نیکویی و احسان نماید پس جامهای پادشاهانهٔ خود را از بر خود کند و بوزیر بخشید

وگفت جامهای

و گفت جامهای مرا بپوش و باو داد یاقوت گران بهایی را که پیوسته بر سر میزد و گفت اسباب و مرکب و لباس
مرا بردار و ببر نزد پادشاه و چون برسی او را از روی تعظیم سجده کن و این یاقوت را باو بده و سلام
مرا باو و همگی اشراف و امرا برسان و بگو با ایشان که چون من در حال دنیای فانی و آخرت باقی نظر کردم
در میان آنها متردد شدم و در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم و چون اصل و حسب خود را دانستم
و دوست و دشمن خود را شناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم دشمنان و بیگانگان را ترک کردم و با اصل
خود پیوستم و بدانکه پدرم چون این یاقوت را ببیند خاطرش جمع میشود و خوشحال میگردد و چون جامهای مرا
بر تو ببیند یاد می‌آورد مرا و محبت مرا نسبت بتو و این معنی او را مانع میشود از آنکه آسیبی و مکروهی
بتو رساند پس وزیر بسوی شهر برگشت و یوذاسف و براه آورد تا آنکه بصحرای گشاده رسید و درختی
عظیم در آنجا دید که بر لب چشمه رسته چون نزدیک آمد چشمهٔ دید در نهایت صفا و پاکیزگی و درختی مشاهده کرد
در غایت نیکویی و رعنایی که هرگز آن خوبی درختی ندیده بود و آن درخت شاخهای بسیار داشت
و چون میوهٔ آن درخت را چشید از جمیع میوه‌های عالم شیرین‌تر یافت و دید که مرغان بیحد و حصر بر آن درخت
جمع آمده‌اند از مشاهدهٔ آن احوال بسی شاد شد و در زیر آن درخت ایستاد و با خود تعبیر این حال میکرد پس
تعبیر نمود درخت را ببشارت نبوت که باو رسیده بود و چشمه را بحکمت و علم و مرغان را بمردمی که در نزد
او جمع شوند و از او حکمت و دانش آموزند و باو هدایت یابند یوذاسف درین اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را
دید که در پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند و او از عقب ایشان روان شد پس او را بلند کردند بسوی
آسمان و حق تعالی از علوم و معارف آنقدر بر او افاضه نمود که احوال نشأهٔ اولی که عالم ارواح است و نشأهٔ
وسطی که عالم ابدان است و نشأهٔ اخری که قیامت است همه بر او ظاهر گردید و احوال امور آینده را او دانست
پس او را بزمین فرود آوردند و یکی از آن چهار ملک را حق تعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد و مدتی در آن بلاد
بود و مردم را بحق هدایت کرد و بعد از آن برگشت بزمین سولابط که مملکت پدرش بود و چون پدرش خبر قدوم
او را شنید با اشراف و امرا و اعیان مملکت باستقبال او بیرون آمد و او را گرامی داشتند و توقیر و تعظیم نمود

و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل آن بلد جمیع بخدمت او آمدند و بر او سلام کردند و نزد او نشستند
پس سخنان بسیار با ایشان گفت و موانست و مهربانی نسبت بهمه نمود و گفت گوشهای خود را بمن
دارید و دلهای خود را از غرضهای فاسد فارغ سازید برای استماع سخنان حکمت بالغه که نوربخش جانها و قوت
باید بعلمی که دلیل و راهنمای شماست براه نجات و عقلهای خود را از خواب غفلت بیدار سازید و بفهمید سخنی
را که جدا کننده حق و باطل و ضلالت و هدایت است و بدانید که آنچه من شما را بآن دعوت مینمایم دین حقی است
که حق تعالی بر انبیا و رسل فرستاده است در قرنهای گذشته و خدا ما را درین زمان امتیاز داده و مخصوص
گردانیده بسبب رحمت و شفقت و مهربانی که بر من و سایر اهل این زمان دارد و بمتابعت این دین خلاصی
از آتش جهنم حاصل میشود و بدرستی که کسی باسمانها نمیرسد و مستحق دخول بهشت جاوید نمیگردد مگر بایمان و
عمل صالح پس جهد کنید در این امر تا دریابید راحت دائمی و حیات ابدی را و هر که از شما ایمان آورد باید که
ایمان او از برای طمع زندگانی دنیا یا امید پادشاهی زمین یا طلب عطاها و بخششهای دنیوی نباشد بلکه
باید ایمان شما برای تحصیل ملکوت سموات و پادشاهی نشاه باقی آخرت و امید خلاص از عذاب
الهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن براحت و آسایش آخرت باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی
آن زایل و فانی است و لذتهای آن بزودی منقطع میگردد پس هر که فریب دنیا و لذات آن خورد
بزودی هلاک میشود و رسوا میگردد در هنگامی که نزد جزا دهنده روز جزا بایستد بدرستی که او جزا میدهد
بحق و عدالت و بدانید که مرگ قرین بدنهای شماست و پیوسته در کمین شکار جانهای شماست که از
بدنها برباید و بدنها را استخوان در گورها در اندازد و بدانید که چنانچه مرغ قادر بر زندگانی و نجات
از شر دشمنان نیست از امروز تا فردا مگر بقوت پا و دو بال و دو پا همچنین کسی قادر بر حیات ابدی و
نجات دائمی نیست مگر بایمان و اعمال صالحه و نیات خالصه پس اندیشه کنید و تفکر نمایید ای پادشاه و ای
اکابر و اشراف در آنچه شنیدید و بعقل درست بفهمید و از دریا عبور کنید تا کشتی حاضر و مهیاست و میتوانید
و راه را قطع کنید مادامی که راهنما و توشه و مرکب دارید و درین ظلمت آباد تا چراغ دارید غنیمت شمارید

و منازل را طی کنید و بمعاونت اهل دین و عبادت برای خود گنجها مهیا سازید و شریک ایشان شوید در اعمال صالحه
و عبادات شایسته و نیکو متابعت ایشان نمایید و مددکار ایشان باشید و شاد گردانید ایشان را که درهای
نیکی خود تا شما را بعالم نور و سرای سرور برسانند و فرایض و واجبات الهی را محافظت نمایید و باداب
و شرایط بجا آورید و بر عملها و آرزوهای دنیا اعتماد مکنید و بپرهیزید از شراب خوردن و زنا کردن و
از سایر اعمال قبیحه که حق تعالی از آنها نهی فرموده است که آنها هلاک جان و بدنند و بپرهیزید از حمیت و
تعصب و غضب و عداوت و آنچه را راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت بدیگری واقع مسازید
و دلهای خود را از صفات ذمیمه طاهر و مصفا گردانید و نیتهای خود را خالص و درست سازید تا چون شما را
اجل دریابد بر راه راست باشید پس از آنجا سفر کرد و بشهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت فرمود تا آخر بشهر
کشمیر رسید پس زمین کشمیر را آبادان کرد و تمام مردم آن ولایت را هدایت نمود و در آنجا ماند تا آنکه اجلش
در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نمود و بعالم انوار پیوست قبل از فوتش شاگردی از شاگردان
خود را طلبید که او را یابد می گفتند و پیوسته در خدمت آن بزرگوار میبود و در علم و عمل کامل گردیده بود و وصیت
باو کرد و گفت چون روح من بعالم قدس نزدیک شده است باید که محافظت نمایی فرایض الهی را و در میان
خود و اهل حق باطل میل مکنی و جنگ نینداز بعبادت و بندگی الهی پس یابد را امر فرمود که برای مدفن او
عماری بسازد و سر خود را بجانب مغرب گذاشت و پاهای خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا رحلت
نمود ای عزیزان این قصه شریف بر حکم ظریفه و امثال وافیه مشتمل است و گنجی است از گنجهای حکمت ربانی
اگر در مواعظ و حکمتهای او نیکو تامل کنی و تدبر نمایی و بدیده بصیرت در آن نگری برای قطع محبت دنیا
و رفع علایق آن و دانستن معاد او کافی است و حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان فرموده اند
این قسم حکمتها و سخنان حق بوده است که موجب نجات از عقوبات و فوز بمثوبات و زهد دنیا
و رغبت بآخرت میگردیده است نه دانستن مسئله هیولی و صورت و مانند آنکه موجب تضییع عمر و تحصیل
شقاوت ابدی گردد چنانچه حق تعالی لقمان را بالحکمة توصیف فرموده از حکمتهای او که نقل نموده معنی حکمت ظاهر شود

که چیست و حکیم کیست امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را از قفل هوا و هوسها و دیده بینا و گوش شنوا و زبان
بحقایق گویا کرامت فرماید تا ازین معارف و حکمتها منتفع گردند بمحمد و آله الطاهرین

فصل اول در بیان معنی دنیاست

بدانکه اکثر عالم مذمت دنیا میکنند و خود گرفتار او هستند و بسیاری را
که امر حقی را دنیا نام می کنند و از آن مذمت مینمایند و امر باطلی را ترک دنیا نام میکنند و خود را بآن
می ستایند پس تحقیق معنی دنیایی که مذمت آن در شرع وارد شده است باید نمود تا حق و باطل از
یکدیگر ممتاز شود بدانکه مردم از دنیا چند معنی فهمیده اند و آنها خطاست اول حیات دنیا و زنده
بودن درین نشاه است و نه چنین است که زندگانی درین نشاه بد باشد یا آنکه آنرا دشمن
باید داشت بلکه آرزوی مرگ کردن و طلب آن نمودن خوب نیست و مذموم است و کفران نعمت
الهی است بلکه آنچه مذموم است آن است که آدمی زندگانی را برای امور باطل خواهد یا آنکه اعتماد بسیار
براین زندگانی داشته باشد و آرزوهای دور و دراز کند و مرگ را فراموش کند و بسبب آن اعمال صالحه را
بتاخیر اندازد و مبادرت باعمال نمیاید بآرزوی آنکه آخر توبه خواهم کرد یا کارهای دور و دراز پیش گیرد
و اموال بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید بسبب اعتمادی که بسوی تسویلات
شیطان بر عمر ناقص خود دارد و باین سبب از اموری که بکار آخرت می آید غافل شود و پیوسته عمر خود را
صرف تحصیل این امور نماید برای استمتاع دنیا و از مرگ کراهت داشته باشد بسبب تعلقی که باولاد
و اموال و اسباب خود بهم رسانیده و زندگانی دنیا را برای این خواهد که از آنها متمتع شود یا از خدا گردن خود را
در راه خدا برای محبت زندگی ابا نماید و ترک جهاد نماید یا ترک طاعات و عبادات کند برای آنکه مبادا اعضا
و جوارح و قوتهای او ضعیف شود و این چنین زندگانی را برای این امور خواستن دنیاست و بد است
و موجب شقاوت است اما اصل زندگانی این نشاه مایه تحصیل سعادات ابدیست و جمیع معارف و عبادات
و علوم و کمالات و خیرات و سعادات درین زندگانی بهم میرسد و زندگانی را برای تحصیل این امور خواستن
و از خدا طلب نمودن مطلوب است چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام میفرماید که خداوندا عمر ده مرا

که عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان گردد و متابعت او نمایم بزودی قبض
روح من بکن پیش از آنکه مستحق غضب و عقاب تو گردم و دعای طلب درازی عمر بسیار است و
منقول است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شنید که شخصی مذمت دنیا میکند فرمودند
که ای مذمت کننده دنیا که فریفته او گردیده و بازی او را خورده آیا فریبش را میخوری و بعد از آن مذمتش
میکنی دنیا میتواند که جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بر او جرم اثبات میتوانی کرد کی ترا غافل گردانید
از احوال خود و به چه چیز ترا فریب داد و حال آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان را بتو نمود
و بجایگاه مادران تو در زیر خاک ترا عبرت فرمود و چه بسیار بیماران از امتوجه معالجه ایشان شدی و بدست
خود بیمار داری ایشان کردی و برای ایشان شفا طلب مینمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی
و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفعی بایشان نبخشید و چندانکه حیله کردی بمطلب خود نرسیدی و چندانکه سعی کردی
ایشان را از چنگ اجل رهایی نتوانستی داد پس دنیا چون ترا فریب داده است و حال آنکه حال آن بیمار را مثلی
برای حال تو گردانید که تو از حال او بر حال خود آگاه شوی و از نفع نکردن چاره و تدبیر در حال او بر حال خود تدبیر
و بمردن او مردن خود بیاد آوری بدرستی که دنیا نیکو خانه است برای کسی که پندهای او را باور کند و خانه
عافیتی است برای کسی که در احوال او تدبر نماید و بفهمد و خانه توانگری است برای کسی که توشه آخرت خود را
از آن برگیرد و محل تنبیه و آگاهی است برای کسی که از اوضاع او پند گیرد و دنیا محل پیغمبران خدا است و وحیهای الهی
در آنجا نازل شده و ملائکه حق تعالی را درین خانه عبادت کرده اند و دوستان خدا درین نشاه خدا را پرستیده اند
و برتبه محبت فایز گردیده اند و بندگان خالص خدا در دنیا سوداگری کرده اند و باعمال خود رحمت الهی را خریده اند
و بهشت را سود سوداهای خود برده اند پس که مذمت دنیا میتواند کرد و حال آنکه پیوسته مردم را از جدایی خود
خبر میدهد و باواز بلند ندای نیستی و فنای خود را در میان مردم میزند و بدیهای خود را و اهلش را برای
مردم بزبان حال بیان میکند و بلاها و دردها و شدتهای خود و بلاهای آخرت را برای مردم مثل میزند و بلذتها و
شادیهای خود عیشهای آخرت را بمردم می شناساند و ایشان را مشتاق آنها میکرداند پس کسی را بعافیت میدارد

و باد او بمصیبت و محنت می اندازد و گاه امیدوار میگرداند و گاه میترساند و گاهی تخویف مینماید و گاهی
پس جمعی که پندهای آنرا شنیده اند و از موعظه‌های آن آگاه نگردیده اند در روز ندامت و حسرت آنرا
مذمت خواهند کرد و گروهی که از آن پندها گرفته اند و از آن توشه‌ها برداشته اند در روز قیامت آنرا مدح
خواهند کرد زیرا که آنچه در دنیا یاد داشتان آورد از آن متذکر و آگاه شدند و آنچه از فنا و نیستی و بدیهای
خود با ایشان گفت باور کردند و تصدیق آن نمودند و از موعظه‌های آن پند گرفتند و فایده‌ها بردند فصل دوم
دنیا زر و درهم است و اسباب و اموال است و اینها نیز چنین نیست که هر قسمی از آن دنیا باشد
چنانچه سابقا مجملی از آن مذکور شد بلکه آنچه از آن آدمی را از خدا غافل گرداند و سبب تحصیل امری که حرام است
گردد یا محبت بسیار بآن داشته باشد که بآن سبب در راه خدا از آن صرف ننماید و حقوق الهی را از آن ادا ننماید
آن دنیاست و بد است اما برای کسی که از او وسیله تحصیل آخرت کرده اند از بهترین خیرهاست چنانچه حق تعالی
بسیار جماعتی را در قرآن ستایش فرموده که مالهای خود را در راه خدا صرف مینمایند و بهشت را از آن
پس اینها مایه است برای تحصیل سعادت آخرت و اصل اینها بد نیست بلکه محبت اینها داشتن و بسبب آن
ترک آخرت نمودن بد است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود نیکو یاوریست
توانگری بر تحصیل تقوی و پرهیزکاری و در احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام
منقولست که فرمودند که نیکو یاوریست توانگری بر تحصیل آخرت و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت
حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من دنیا طلب مینمایم و دوست میدارم که دنیا رو بمن آورد حضرت فرمود
که برای چه میخواهی آنرا گفت میخواهم که صرف خود و عیال خود نمایم و بآن خویشان خود را نوازش کنم و تصدق
کنم در راه خدا و بوسیله آن حج و عمره بجا آورم حضرت فرمود که این طلب دنیا نیست طلب آخرت است و در اخبار
معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیاست دنیایی هست که آدمی را بآخرت میرساند و دنیایی هست که
ملعون است و درین باب اخبار بسیار است و بعضی را در لمعات بیان کردیم سیم متمتع شدن از مستلذات
دنیا و معاشرت کردن با مردم و خانه‌ها و اسبان نفیس داشتن و جامه‌های فاخر پوشیدن است و تحقیق اینها نیز در لمعات گذشت

پس هرگاه دانستی که دنیا اینها نیست که عوام بعقل ناقص خود دنیا نام می کنند و دنیا و آخرت با یکدیگر بسیار
مشتبه میباشد زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا مینماید و عین آخرتست و عبادت
کافران و نماز تراویح سنیان و اعمال صاحبان بدعت و عبادت مرائیان آخرت مینماید و عین
دنیاست پس باید که اول دنیا و آخرت را معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی پس از دنیا رو بگردانی و بآخرت
رو کنی و اگر ندانی بهر راه روی که باشد که از آخرت رو بدنیا آوری و ندانی پس بدانکه چنانچه از آیات و اخبار
معلوم میشود دنیا امریست مرکب از جمیع اموری که آدمی را از خدا و محبت او و تحصیل آخرت باز دارد و دنیا
و آخرت در برابر یکدیگر اند پس هر چیز که باعث قرب بخدا میشود و موجب ثواب آخرت میگردد و آن آخرت
است اگرچه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هر چیز که برخلاف این باشد دنیاست پس بسا باشد که تاجری تجارت
کند و غرض او تحصیل نفقه واجب یا اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای اخروی باشد و آن تجارت او عین آخرت
باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا گویند و بسا باشد که شخصی پیوسته عبادت کند که عبادت او بدعت
باشد یا غرض او از آن عبادت تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد آن عبادت او عین دنیاست و گاه باشد
که عابدی بظاهر ترک دنیا کرده باشد و در کناری نشسته باشد و غرض او مکر و فریب باشد و خدا منظورش نباشد
و هر تاری از تارهای خرقه او دام تزویری باشد برای دلهای مردم و ریسمان وحدتش کمندی باشد برای جذب
جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول بدعت چند باشد که موجب وزر و وبال او گردد و بمردم نماید که من
ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا باشد و علم که اشرف کمالاتست بسا باشد که عالمی آنرا وسیله دنیای خود
سازد و از جمیع اشقیا بدتر باشد و بسا باشد که فقیری مال نداشته باشد و محبت مال زیاده از کسی داشته باشد
که مال بسیار داشته باشد و تعلق بآنها نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا و آخرت خصوصیت بوضعی و عملی و جایی
ندارد و قاعده کلیش همانست که بیان کردیم و سابقا معلوم شد که آن قانون را از شریعت مقدس نبوی
میتوان دانست پس آنچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته و طلبیده و موجب خشنودی او می گردد اگر با شرایطش و اخلاص
بجا آورند آن آخرتست خواه نماز باشد و خواه تجارت باشد و خواه مجامعت و معاشرت مردم باشد و دنیا آن

چیزیست که غیر اینها باشد و آن بر چند قسم است دنیای حرامی میباشد که آدمی بسبب ارتکاب آن مستحق عقوبت الهی
میگردد و آن بآن میشود که مرتکب یکی از محرمات الهی گردد خواه در عبادت و خواه در معاشرت و خواه
در جمع اموال و ارتکاب مناصب و غیر آن و دنیای مکروهی میباشد که مرتکب امری چند شود که خدا از اینها منع
کراهت فرموده و حرام نگردانیده و تحصیل زیادتیهای اموال و اسباب و مساکن از ممر حلال که آدمی را از
کمالات محروم گرداند و وسیله تحصیل آخرت نگردد از این باب است و دنیای مباح مرتکب لذتهای مباح
شدن است و غیر آن از چیزهایی که نه خدا بآن امر فرموده و نه نهی کرده است بلکه حلال گردانیده و اینها نیز
غالب اوقات چون مانع تحصیل کمالات و سعادات اخرویست بقسم دویم بر میگردد و گاه باشد که کسی
اینها را به نیتهای صحیح خود وسیله عبادتی و سعادتی گرداند و بقصد قربت واقع سازد و عبادت شود
و اکثر مباحات را بقصد قربت عبادت میتوان کرد و گاه باشد که کسی ترک این مباحات را بلکه مستحبات را از اباطیل
پیش خود عبادت قرار دهد و او را ترک دنیا نام کند و بسبب آن معاقب شود که بدعت در دین کرده
باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود زهد در دنیا آن نیست که مال خود را
ضایع کنی و نه اینکه حلال را بر خود حرام گردانی بلکه زهد و ترک دنیا آنست که اعتماد تو بآنچه در دست داری زیاده
نباشد از اعتماد تو بر خدا و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود زهد در دنیا آن است که طول
امل را از خود دور گردانی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات الهی پرهیز کنی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدند از معنی زهد فرمود که آنست که محرمات الهی را ترک نمایی و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
که مردم بر سه قسم اند زاهد و صابر و راغب اما زاهد پس اندوه و شادی دنیا از دل او بدر رفته پس بچیزی از دنیا
که او را حاصل شود شاد نمیشود و بر چیزی از دنیا که از او فوت شود تاسف نمیخورد و محزون نمیشود و اما صابر
پس آرزوهای دنیا در دل او هست و چون میرسد نفس خود را لجام میکند و منع مینماید از آن از برای عاقبت
بدی که از دنیا میداند باین سبب از او منع میدارد و اما راغب پس پروا ندارد که از کجا دنیا بیابد
از حلال یا حرام و پروا نمی کند که در تحصیل دنیا عرضش باطل شود یا نفسش هلاک شود یا مروتش باطل شود پس

این جماعت در گرداب دنیا افتاده اند و پیوسته دست و پا میزنند و اضطراب میکنند پس کسی که خواهد ترک دنیا
نماید باید که تحصیل علم اول بکند و معلوم کند که خدا کدام عمل را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و آثار پیغمبر
و اهل بیت او صلوات الله علیهم را تتبع نماید یا از اهلش معلوم کند و سنت و طریقه ایشان را پیش گیرد و
واجبات و سنتها را بعمل آورد و محرمات و مکروهات را ترک نماید و در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع
در آن باب چه تکلیف نموده آنرا بعمل آورد و مباحات خود را به نیتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم
عبادت بکند و چون در ارتکاب این امور شهوات نفسانیه و وساوس شیاطین جن و انس معارض آدمی
میگردند باید که بتوسل بجناب اقدس ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل بر مشقت طاعات نفس را رام
و منقاد شرع گرداند و خیالات که مخالف شرع است در هر باب بمعارضه و مجادله از نفس بیرون کند تا راه
حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد و اگر نه اکثری تارکان دنیا طالبان دنیا اند و بسبب جهالت و نادانی خود را
موفق میدانند و تفصیل این مطلب موقوفست بر بیان تفاصیل آداب و سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام
و آن درین کتاب میسر نمیشود ان شاء الله کتابی جدا درین باب نوشته شود و غرض از ذکر این مجمل این بود که
اکثر عوام از این راه فریب میخورند که کسی را بر وضع غریبی مخالف وضعهای متعارف می بینند بی آنکه ملاحظه
کنند که آن وضع مخالف شرع است و پسندیده حق است متابعت مینمایند و بسبب آن گمراه میشوند که شاید
کسی را که خدا هدایت او را خواسته باشد باین کلمات هدایت یابد اما اکثر الجمعی که ضلالت در نفس ایشان قرار گرفته
باینها هدایت نمی یابند و باعث زیادتی رسوخ ایشان در باطل میگردد وَاللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی
صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ یا اباذر انّ الله تبارک و تعالی لم یوح الیّ ان اجمع المال و لکن اوحی الیّ
ان سبّح بحمد ربّک و کن من الساجدین و اعبد ربّک حتی یاتیک الیقین یا اباذر انی البس
الغلیظ و اجلس علی الارض و العق اصابعی و ارکب الحمار بغیر سرج و اردف خلفی فمن رغب
عن سنتی فلیس منی یا اباذر حب المال و الشرف اذهب لدین الرجل من ذئبین ضاریین فی زرب
الغنم فاغارا فیها حتی اصبحا فماذا ابقیا منها ای ابوذر حق تعالی بسوی وحی نفرستاده که من مال جمع نمایم

ولیکن بسوی من وحی فرستاده که تسبیح کن پروردگار خود را و منزه دان و بپاکی یاد کن از هر چیز که در ذات
و صفات و افعال شایسته او نیست و تسبیح را با حمد پروردگار خود بجا آور که او را بر جمیع نعمتها که بتو کرامت
فرموده بزبان و دل و اعضا و جوارح شکر نمایی یا اگر چون توفیق یافتی از جانب خدا بدان و او را برین
نعمت شکر کن و از جمله نماز گذارندگان باش یا از جمله سجده کنندگان باش در نماز و غیر نماز و عبادت پروردگار
خود بکن بر هر حالتی تا وقتی که در رسد ترا مرگ و متیقن است رسیدن آن بهر زنده از مخلوقات ای ابوذر
ترک بنیکی مکن ای ابوذر من جامهای کنده می پوشم و بر روی خاک می نشینم و انگشتان خود را می لیسم در هنگام
طعام خوردن و بر الاغ بی زین و پالان سوار میشوم و دیگری را با خود ردیف میکنم پس هر که سنت مرا ترک
نماید و از آن کراهت داشته باشد از من نیست ای ابوذر محبت مال و شرف و بزرگی دنیا دین امر را
بیشتر تلف و ضایع می کند از تلف کردن دو گرگ بسیار گرسنه درنده که در رمه گوسفندی شب در آیند و تا
صبح غارت کنند آن دو از آن رمه گوسفند آن باقی نخواهد گذاشت همچنین این دو گرگ درنده که یکی محبت
مال است و یکی محبت جاه درین شب تار غفلت و ضلالت دین آدمی را چنین بغفلت میبرند و چون
پردهای غفلت از دیده برمیگیرند بعد از مرگ صبح آگاهی طلوع میکند و بمقتضای النَّاسُ
نِیَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا از خواب غفلت بیدار می شوند معلوم میشود که چه ضررها بدین ایشان رسانیده
این کلمات شریفه مشتمل است بر بیان دو خصلت اول محبت مال و جمع کردن درهم و دینار از روی حرص
و این بدترین صفات ذمیمه است و موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان و فساد می شود و محبت
الهی را از دل بیرون می کند و پیوسته در جمیع کارها منظور او همین میباشد و همین است معنی مال پرستیدن چنانچه
در باب نیت بیان کردیم و علاج این خصلت باین میشود که بعد از توسل بجناب مقدس الهی در فنا و بیوفائی دنیا
تفکر نماید و ملاحظه نماید که آنچه جمع مینماید بکار او نمی آید و آنچه را در راه خدا صرف می کند ابدالاباد بکار او
خواهد آمد و در عظمت رتبه علم و عبادات و کمالات و آثاری که در دنیا و آخرت بر آنها مترتب میشود
فکر کند تا بر او معلوم شود که این امر سهل باطل را که بزودی از آدمی جدا میشود مانع تحصیل آنقسم کمالات

ابدی که همیشه با اینکس خواهد بود نمیتوان نمود و تأمل نماید در عقوبتهای که خدا برای کسب مال حرام مقرر فرموده
و در اینکه مال حلال را هم حساب می باید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا که یکی را ده عوض میدهند
و در روزی که دست آدمی از همه چیزها و وسیلهها کوتاه شده باشد و بداند که حق تعالی ضامن رزق است
و اعتماد بر او بیست نه بر مال و عبرت گیرد از احوال جمعی که مالهای بسیار جمع کردند و هیچ بکار ایشان
نیامد و مالش از برای ایشان ماند و جمعی متوجه عبادت و تحصیل آخرت شدند و روزگار ایشان
باحسن وجوه گذشت چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود کسی که یقین داند که حساب قیامت
حق است جمع مال چرا میکند و در حدیث دیگر فرمود که در میان بنی اسرائیل در زمانی قحط عظیمی بهم رسید
بحدی که قبرهای مردگان را شکافتند و گوشتهای ایشانرا خوردند در یکی از آن قبرها لوحی یافتند که
بر آن نوشته بود که من فلان پیغمبرم و قبر فلان حبشی من خواهد کرد و بدانید که آنچه را پیش فرستاده
بودیم یافتیم و آنچه را صرف کردیم در وجه طاعت سود بردیم و آنچه از عقب خود گذاشتیم زیان کردیم و بما
نفعی نداد و از عبدالله عباس منقول است که اول درهم و دیناری را که بر روی زمین سکه زدند شیطان
نظر بر آنها افتاد پس برداشت و بر دیده گذاشت و بر سینه گرفت و از شادی فریادی زد و آنها را
در بر گرفت و گفت شماها باعث روشنی چشم منید و میوه دل منید و بنی آدم که شما را دوست دارند دیگر
پروا ندارم از اینکه بت نپرستند و مرا از ایشان همین کافی است که شما را دوست دارند و از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه منقول است که جمع نمیشود مال مگر به پنج خصلت به بخل بسیار و امل دور و دراز
و حرصی که بر او غالب میباشد و قطع کردن رحم و اختیار کردن دنیا بر آخرت و منقول است بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بصحابه فرمودند که کدام یک از شما مال وارث را از مال خود بیشتر دوست
میدارید گفتند یا رسول الله هیچیک از ما چنین نیستیم فرمود بلکه همه این حال دارید و بعد از آن فرمود که فرزند
آدم میگوید که مال من مال من آیا از مال تو غیر ازین است که طعامی را بخوری و فانی کنی و جامه را بپوشی
و کهنه کنی یا مالی را تصدق کنی و از برای خود ذخیره کنی و آنچه غیر اینهاست مال وارث است و در حدیث دیگر

فرمودند که هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر نیست از بیرون کردن حقوق اموال و فرمود که دینار و درهم هلاک
کرد جمعی را که پیش از شما بودند و شما را نیز هلاک خواهد کرد و فرمود که هر که محبت این دو منکر را بر محبت
خدا ترجیح دهد با اینها محشور خواهد شد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود سه
چیز است که باعث فتنه و ضلالت مردم میشود اول محبت زنان و آن شمشیر شیطان است دویم
شراب خوردن است و آن دام شیطان است سیم محبت دینار و درهم است و آن تیر شیطان است
پس کسی که زنان را دوست دارد بیاطل از زندگانی خود منتفع نمیشود و کسی که شراب را دوست دارد بهشت
بر او حرام است و کسی که دینار و درهم را دوست دارد پس او پرستار دنیا است و فرمود که حضرت
عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود که دینار درد دین است و عالم طبیب دردهای دین است پس چون
ببینید که طبیب درد را بسوی خود می کشد او را متهم دارید و بر عالمی که محبت دینار و درهم داشته باشد
اعتماد مکنید و بدانید که هرگاه خیر خود را نخواهد خیرخواه دیگران نخواهد بود دویم محبت جاه و اعتبارات
باطله دنیاست و این فرد نسبت بخواص زیاده از محبت دینار و درهم است و در نفس مخفی میباشد
و بسیار کسی باشد که گمان کند که این معنی را از نفس خود زایل کرده و بعد از مجاهده بسیار بر او ظاهر شود
که در نفس او این معنی کامل است و این نیز از امهات صفات ذمیمه است و اعمال را باطل میکند
و آدمی را مردم پرست میکند و بمهالک عظیمه می اندازد و در کتب مناسب باطل میگرداند و دین حق را
و خدا را در نظر سهل میکند و اعتبارات دنیا را در نفس قوی میکند و بتدریج آدمی را بکفر میرساند
و علاج این نیز بعد از توسل بجناب مقدس الهی آنست که در بطالت مردم تفکر نماید و تفکر کند که هیچ
بنا بد که ایشان مالک ضرر و نفع او نیستند و در دنیا و آخرت کار او با پروردگار او است و بداند که
اعتبارات دنیا فانی است و بزودی زایل میشود و عبرت گیرد از احوال جمعی که دنیا رو داد ایشان را بر
و بزودی بر خاک مذلت می اندازد و بعد از مردن آن اعتبارات واقعی که از علم و عمل بهم میرسد
هرگز زوال ندارد و پیوسته باقی است و در احادیث اهل بیت علیهم السلام که درین باب وارد شده است

تفکر نماید و از پندهای ایشان متعظ شود چنانچه منقول است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
پرسیدند که کدام عمل نزد حق تعالی افضل است فرمود که هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه
صلوات الله علیهم بهتر از دشمنی دنیا نیست و بدرستی که دنیا را شعبهای بسیار هست پس اول معصیتی
که خدا را کردند تکبر بود و در هنگامی که شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و تکبر کرد و از جمله کافران
شد دیگر حرص بود که آدم و حوا را باعث شد با اینکه حق تعالی با ایشان فرمود که از هر چه خواهید از میوه های
بهشت بخورید و نزدیک شجره منهیه مروید که از جمله ستمکاران خواهید بود و اگر از آن تناول نمایید
پس با آنکه احتیاج بمیوه آن درخت نداشتند خوردند و این معنی در میان فرزندان ایشان بهم رسید
تا روز قیامت چنانچه می بینی اکثر آنچه هایی که فرزندان آدم مرتکب آنها میشوند چیزی چند است
که بآنها احتیاج ندارند و دیگر حسد بود که از فرزند آدم قابیل صادر شد که برادر خود را کشت از روی حسد
و رشک پس از این شعبها بهم رسید از محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرگی و محبت راحت
و محبت سخن گفتن باطل و محبت رفعت و تفوق بر مردم و محبت بسیاری اموال و اسباب پس اینها هفت
خصلت بدند و همگی جمع شده اند در محبت دنیا پس چون پیغمبران و علما این را دانستند گفتند محبت
دنیا سر همه گناهان است و دنیا دو دنیاست یکی دنیایی که آدمی را کافی باشد و زیاده بر آن ملعون است
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که طلب نماید ریاست و سرکرده بودن را
هلاک میشود و در حدیث دیگر فرمود زنهار که بپرهیزید از جماعتی که ریاست می طلبند و بزرگی را
بخود می بندند والله که صدای کفش بر پشت سر کسی بلند نمیشود دیا طل مگر اینکه خود هلاک میشود و
دیگران را هلاک میکند و بسند صحیح منقول است که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مذمت جمعی برد
فرمودند که آن ریاست را دوست میدارد و بعد از آن فرمود که دو گرگ درنده که در گله گوسفندی
بیفتند که شبانان حاضر نباشند ضرر بآن گله نمیرسانند آنمقدار که طلب ریاست ضرر بدین مسلمانان
میرسانند و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که سرداری و ریاست مردم کند

ملعون است و هر که طلب آن نماید ملعون است و هر که در خاطر آن را دوست داشته باشد و محبت آن در دلش
باشد ملعون است و بسند صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که گمان
مکنید که من نیکان و بدان شما را نمی شناسم والله که بدترین شما کسی است که دوست دارد که مردم
از پی او راه روند و سرکرده ایشان باشد بدرستی که چنین کسی در دو غلو است یا بی عقل است و
بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که اول چیزی که خدا را با آن معصیت کردند
شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب و محبت
راحت و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که بسفیان بن خالد فرمود که زنهار طلب ریاست مکن
که هیچکس آن را طلب نکرد مگر آنکه هلاک شد گفت که فدایت گردم پس ما همه هلاک شده ایم زیرا که هیچکس از
ما نیست مگر آنکه میخواهد که نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند و حدیث از او اخذ نمایند حضرت
فرمود که آن مراد نیست که فهمیدی آنچه بد است آن است که شخصی را بغیر از امام بحق از برای خود
پیشوا قرار دهی و آنچه از پیش خود گوید تصدیقش نمایی و مردم را بمتابعت او بخوانی قسم سیم
تواضع و فروتنی و شکستگی است نزد خدا و خلق و دفع تکبر از خود نمودن و این از بهترین صفات
کمال است زیرا که ممکن ناچیز و فانی و ذلیل است و عزت و رفعت و بزرگواری مخصوص
خداوند عالمیان است و چندانکه آدمی شکستگی بیشتر می کند خدا او را بلندتر میکند و قابل کمالات
بیشتر میشود چنانچه خاک باعتبار پستی و شکستگی که دارد معدن صد هزار الوان معادن و نباتات
و میوه ها و گلها و شقایق گردیده و از او انسان بظهور آمده که گلستان انواع کمالات و معارف
و حقایق است و مسجود ملائکه سموات گردید و اشرف مخلوقات در میان ایشان بهم رسید و اساس
کار آن سرکشی و نخوت و رفعت بود و از آن شیطان بهم رسید و مردود ازلی و ابدی شد پس آدمی
میباید که در جمیع امور از پوشیدن و خوردن و آشامیدن و نشستن و برخاستن و با مردم معاشر
کردن و بندگی پروردگار خود کردن در مقام شکستگی و تواضع باشد و در هیچ امری رفعت طلب نباشد و

و تفوق در آن امر نطلبد و نظر باصل و نسب و حسب خود بکند و ملاحظه نماید که اصلش منی گندیده بوده
و در مدت غذایش خون حیض بوده و بعد از آن تا زنده است حامل انواع کثافات و نجاسات
از خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط که هر یک از اینها که از و جدا میشود خود از اینها نفرت میکند و آخر
کارش آنست که جیفه گندیده میشود که هیچ چیز از آن متعفن تر نمیباشد و تمام بدنش چرک و ریم و کرم میشود
اینها کثافتهای بدن آدمی است و کثافت روح بسبب اخلاق ذمیمه و جهل و نادانی بصد هزار مرتبه
از اینها بدتر است پس چنین کسی را کمال آنست که بنقص و عجز و شکستگی خود همیشه اعتراف داشته باشد
و چندانکه آدمی کاملتر میشود علم او بپستی و زبونی و بیچارگی او بیشتر میشود و در تواضع و فروتنی او بیشتر میشود
چنانچه از اطوار انبیا و اوصیا علیهم السلام معلوم است و چون شکستگی کار بنده است و رفعت و بلندی
کار خداوند است چندانکه بنده در کار خود بیشتر می افزاید خداوند کار خود را افزونتر میکند و او را
بلندتر میکند و اگر خواهد که خود را بلند کند کار او نیست چندانکه سعی بیشتر میکند پست تر میشود چنانچه در
خبر صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی دو ملک موکل گردانیده که هر که از برای خدا
فروتنی نماید او را بلند کنند و هر که تکبر کند او را پست کنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت
داود علیه السلام وحی نمود که ای داود چنانچه نزدیکترین مردمان نزد من تواضع کنندگانند همچنین
دورترین مردمان از من متکبرانند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی علیه السلام
که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان سایر مردم برگزیدم و کلیم خود گردانیدم موسی گفت بچه سبب
حق تعالی فرمود که در میان مردمان نظر کردم نیافتم کسی را که مذلت و شکستگی او نزد من زیاده از تو
باشد ای موسی وقتی که نماز میکنی پهلوی روی خود را نزد من بر خاک میگذاری و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که از جمله تواضع آنست که در مجالس پست تر از مکان خود راضی شوی و
بهر که برخوری بر او سلام کنی و ترک جدل کنی هر چند محق باشی و نخواهی که مردم ترا ستایش کنند بر پرهیزکاری
خدا و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که تواضع آنست که از حق مردم آنقدر که میخواهی از

حق تو ادا کنند و در حدیث دیگر منقول است که از آنحضرت پرسیدند که کدام است اندازه تواضع که
بنده هرگاه بآن متصف شود او را متواضع گویند فرمود که تواضع را درجات بسیار هست از
جمله اینها آنست که آدمی قدر خود را بشناسد و خود را بلندتر از مرتبه خود قرار ندهد و دل خود را از
کبر و عجب سالم دارد و نخواهد بکسی برساند مگر خیری را که خواهد مردم باو برسانند و اگر بدی از مردم
ببیند تدارک آن بنیکی و احسان بکند و خشم خود را از مردم فرو خورد و از بدیهای مردم عفو کند
و خدا نیکوکاران را دوست میدارد و در حدیث معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام
نظر فرمود بشخصی از اهل مدینه که از برای خود چیزی خریده بود و خود برداشته بخانه میبرد و چون آنشخص حضرت را
دید شرم کرد حضرت فرمود که برای عیال خود خریده و از برای ایشان برداشته که بخانه برسانی
والله که اگر من از زبان اهل مدینه نمیترسیدم دوست میداشتم که خود چیزی بخرم و از برای ایشان ببرم
و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که روزی حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما گذشتند
بر جماعتی که مبتلا بخوره بودند و حضرت بر الاغی سوار بودند و ایشان مشغول چیز خوردن بودند حضرت را
تکلیف کردند بطعام خود حضرت فرمود که اگر من روزه نمیبودم اجابت شما مینمودم چون حضرت
بخانه تشریف آوردند فرمودند که طعام نیکویی برای ایشان مهیا کردند و ایشان را طلبیدند
و با ایشان تناول فرمودند و منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حضرت امام حسن ع
را وصیت فرمودند که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین عبادتهاست و باسانید بسیار از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هیچکس تواضع و فروتنی نکرد مگر آنکه خدا او را بلند گردانید و حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام فرمود که حسبی نیست هیچ قرشی و عربی را مگر بتواضع و بسند معتبر منقولست از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام که چون حضرت نوح بکشتی نشستند و آنچه در کار بود در آنجا جا داد کشتی مامور
شد که بهر جا خدا فرماید برود پس نزد خانه کعبه رسید و هفت شوط کرد و آن طواف نسا بود و دیگر روان
پس حق تعالی وحی فرمود بکوهها که من کشتی بنده خالص خود نوح را بر یکی از شما ها قرار خواهم داد پس

همه سر بلندی کردند و گردن فرازی کردند و هر یک را گمان این بود که کشتی بر بالای او خواهد نشست
جودی که تل نجف اشرف است تواضع و شکستگی کرد و گفت من اهل این نیستم که قابل آنم که کشتی بر روی من
قرار گیرد پس بامر الهی آمد و کشتی خود را بر جودی گذاشت پس در آن وقت حضرت نوح بلغت سریانی
گفت بزبان سریانی که یا ماری اتقن یعنی ای پروردگار کار ما را باصلاح آور و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که در هنگامی که حضرت جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر
و یارانش را طلب نمود چون نزد او آمدند دیدند که بر روی خاک نشسته و جامه های کهنه پوشیده است
جعفر فرمود که چون او را بآن حال مشاهده نمودیم ترسیدیم پس چون دید که رنگهای ما از خوف
متغیر شد گفت شکر و سپاس میکنیم خداوندی را که حضرت پیغمبر را بر دشمنانش نصرت داده و دیده او را
روشن گردانیده میخواهید شما را بشارت دهم گفتیم بلی ای پادشاه گفت که در این ساعت یکی از
جاسوسان من از جانب ولایت شما آمده و خبر آورد که حق تعالی پیغمبرش را بر دشمنانش نصرت داده و
دشمنان او را هلاک کرده و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر شده و ملاقات
ایشان در وادی واقع شده است که آن را بدر مینامند و درخت اراک بسیار در آنجا هست و گویا آن
موضع الحال در نظر من است که آقایی داشتم از بنی ضمره و گوسفندان او را در آن وادی میچرانیدم پس جعفر
گفت ای پادشاه چرا بر خاک نشسته و این جامه های کهنه را پوشیده گفت ای جعفر از جمله آدابی که حق تعالی
بحضرت عیسی فرستاده آنست که بدرستی که از جمله حقوق الهی بر بندگان آنست که خدا با ایشان نعمتی
تازه و کرامتی فرماید ایشان تواضع و شکستگی بسیار بدرگاه او ببرند پس چون حق تعالی چنین نعمتی
به پیغمبر ما کرامت فرموده من این فروتنی و شکستگی بسیار نزد خدا اظهار مینمایم پس چون این خبر بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله رسید باصحاب خود گفت بدرستی که صدقه باعث زیادتی و کثرت مال میشود پس
بسیار تصدق کنید تا خدا شما را رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع و شکستگی پیشه
خود کنید تا خدا در دنیا و آخرت شما را بلند مرتبه گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزت است پس

از جرمهای مردم عفو نماید تا خدا ایشان را عزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
منقول است که شان و منزلت آنکس نزد خدا عظیم است که حق برادران مؤمن خود را بیشتر
شناسد و حرمت ایشان را بیشتر دارد و کسی که در دنیا فروتنی و تواضع کند برای برادران خود از نزد
خدا تعالی از جمله صدیقان است و از شیعه خاص حضرت امیر المؤمنین است بدرستی که پدری و پسری
از مؤمنان بخانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدند پس حضرت برخواستند و ایشان را
گرامی داشتند و در صدر مجلس ایشان را جا دادند و نزد ایشان نشستند و طعامی فرمودند که برای
ایشان حاضر کردند چون ایشان تناول کردند قنبر طشت و ابریقی چوبین آورد و دستمالی که دست را
خشک کنند پس حضرت برخواستند و ابریق را گرفتند که آب بر دست پدر بریزند آنمرد بر خاک
افتاد و گفت یا امیر المؤمنین من چون راضی شوم که خدا ببیند که تو آب بر دست من بریزی حضرت
فرمود که بنشین و دست بشو که می خواهم خدا ببیند که برادر مؤمن تو خدمت میکند ترا تا حق تعالی
او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدمتکاران و غلامان پس آنمرد نشست حضرت
فرمود که قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم که با طمینان خاطر دست بشو چنانچه اگر قنبر ترا دست میشست
مطمئن میبودی پس چون حضرت فارغ شدند ابریق را بمحمد بن حنفیه دادند و فرمودند که ای فرزند اگر این
پسر با پدرش همراه نمیبود آب بر دست او میریختم ولیکن خدا راضی نیست که پدر و پسر را در حرمت یکسان
گردانم چون بایکدیگر باشند پس چون پدر آب بر دست پدر ریخت باید که پسر آب بر دست پسر بریزد
پس حضرت محمد حنفیه آب بر دست پسر ریخت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که هر که متابعت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کند درین باب شیعه اوست حقا و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که جامه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کهنه شده بود شخصی دوازده درهم بخدمت آنحضرت
آورد بهدیه حضرت فرمود که یا علی این دراهم را بگیر و برای من جامه بخر که بپوشم حضرت ببازار رفتند و
بآن دوازده درهم پیراهنی خریدند و بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند حضرت فرمود که یا علی

جامه ازین بهتر خواهی خوشتر می آید گمان داری که صاحبش این جامه را پس بگیرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که نمیدانم شاید راضی شود ببازار رفتند و گفتند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این جامه را نپسندیدند
و جامه ازین کم قیمت تر میخواهد اگر راضی هستی جامه را بگیر و زر را بده آنمرد راضی شد و زر را داد حضرت
آنرا بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند و جناب مقدس نبوی با آنحضرت باتفاق متوجه بازار
شدند در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته است و گریه میکند حضرت رسول صلی الله علیه و آله ازو پرسیدند
که سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله صاحب من چهار درهم بمن داد که برای او چیزی بخرم و گم
کردم و اکنون از ترس بخانه نمیتوانم رفت حضرت چهار درهم را باو دادند و فرمودند
که بخانه خود برگرد و ببازار تشریف بردند و پیراهنی بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی را
بجا آوردند و چون از بازار بیرون آمدند مرد عریانی را دیدند که میگوید هر که بمن جامه بپوشاند حق تعالی
از جامهای بهشت برو بپوشاند حضرت آن پیراهن را کندند و بسائل دادند و ببازار برگشتند و پیراهن
دیگر بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند و بجانب منزل روان شدند در عرض راه دیدند که همان
کنیزک نشسته است ازو پرسیدند که چرا بخانه نرفتی گفت یا رسول الله دیر کرده ام و میترسم که مرا بزنند حضرت
فرمودند که پیش باش و راه خانه را بمن بنما تا بیایم و ترا شفاعت کنم حضرت رفتند تا بر در خانه ایشان ایستادند
و گفتند السلام علیکم ای اهل خانه ایشان جواب نگفتند بار دیگر فرمودند ایشان جواب نگفتند در بار سیم گفتند
علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمودند که چرا در مرتبه اول و دویم جواب من نگفتید گفتند
چون سلام ترا شنیدیم خواستیم که از برای برکت سلام تو مکرر باد گردد پس حضرت فرمودند که این کنیزک دیر
بخانه آمده است ایشان گفتند یا رسول الله از برای قدم مبارک تو او را آزاد کردیم حضرت فرمود که الحمد لله
من هیچ دوازده درهمی ندیدم که برکتش ازین دوازده درهم بیشتر باشد خدا باین زر دو تن را پوشانید
و یک بنده را آزاد کرد و بسند معتبر منقولست از محمد بن مسلم که روزی بخدمت حضرت امام محمد باقر
علیه السلام رفتم حضرت طعام تناول میفرمودند مرا تکلیف نمودند و بعد از آن فرمودند که مگر گمان داری

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از روزی که مبعوث شدند تا روزی که از دنیا رفتند هرگز تکیه زده
چیزی تناول نفرمودند نه والله هرگز کسی ندید آنحضرت را که در حال طعام تکیه فرموده باشند بعد از آن
فرمود که گمان داری که آنحضرت از نان گندم سه روز پی در پی سیر تناول فرموده باشند والله سه روز
متوالی از نان گندم سیر نشدند از روزی که مبعوث برسالت شدند تا وقتی که برحمت ایزدی پیوستند
من نمیگویم که حضرت را مقدور نبود بلکه گاه بود که بیک کس صد شتر عطا میکردند اگر میخواستند که سیر بخورند
طعامهای لذید تناول فرمایند میتوانستند و بدرستی که جبرئیل علیه السلام کلید گنجهای زمین را برای آنحضرت
آورد سه مرتبه و مخیر گردانید او را در قبول و رد و گفت که اگر قبول کنی خدا از درجه تو در قیامت چیزی
کم نخواهد کرد و در هر مرتبه آنحضرت تواضع و شکستگی را نزد خدا اختیار فرمود و هرگز از آنحضرت چیزی
سؤال نکردند که نفرمایند نه بلکه اگر میبود عطا میفرمود و اگر نبود میفرمود که چون بهم رسد خواهیم داد
و هرگز چیزی را از جانب حق تعالی عطا نفرمود که عطای او را امضا نکند و گاه بود که بهشت را ضامن می
شدند و عطا میفرمودند و حق تعالی برای او تسلیم مینمودند محمد بن مسلم میگوید که بعد از آن حضرت
دست مرا گرفتند و فرمودند که امام شما امیر المؤمنین علیه السلام بروش بندگان می نشستند و بروش
بندگان طعام تناول میفرمودند و دو پیراهن کنده سنبلانی میخریدند و بهتر را بغلام خود میپوشانیدند
و زبون تر را خود می پوشیدند و اگر آستینها از انگشتان میگذشت میبریدند و اگر از کعب بلندتر بود
کوتاه میکردند و هرگز دو امر بر آنحضرت وارد نمی شد مگر آنکه آنچه بر بدن دشوارتر بود اختیار میفرمودند
و چهل سال پادشاهی مردم کردند و از برای خود آجری بر بالای آجری و خشتی بر بالای خشتی نگذاشتند
و هرگز زمینی را باقطاع خود نگرفتند و سرخ و سفیدی از آنحضرت بمیراث نماند مگر هفتصد درهم که از
عطاهای آنحضرت زیاده مانده بود که میخواستند برای اهل خود کنیزی بخرند و هیچکس طاقت عبادت
آنحضرت نداشت و حضرت علی بن الحسین علیه السلام مطالعه میفرمود کتاب احوال حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را و بر زمین میگذاشت و میفرمود که طاقت این عمل را که دارد بنده دیگر

منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی به نزد بزازی رفتند و فرمودند که دو جامه
بمن بفروش آنمرد گفت یا امیر المؤمنین آنچه شما میخواهید من دارم چون دیدند که آنشخص حضرت را شناخت
بدکان دیگر رفتند که پسری در آن دکان بود و حضرت را نمی شناخت دو جامه خریدند یکی بسه درهم که
بحسب این زمان صد و هشتاد و چهار دینار میشود و یکی را بدو درهم پس بقنبر فرمودند آنرا که بسه درهم
خریده ایم تو بردار و آنرا که بدو درهم خریده ایم من میپوشم قنبر گفت یا امیر المؤمنین آنکه بهتر است
تو بآن سزاوارتری زیرا که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخوانی حضرت فرمود که تو جوانی و جوانان را
خواهش این امور میباشد و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود بر تو زیادتی دهم و از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود از آنچه می پوشید بغلامان خود بپوشانید و از آنچه
میخورید بایشان بخورانید چون پیراهن را پوشیدند آستینش را کشیدند دراز بود بریدند و فرمودند که کلاهی
برای فقرا از آن بدوزند پس پدر آن پسر بدکان آمد یافت که حضرت بان دکان تشریف آورده
بودند و جامه خریده اند دو درهم را برگرفت و بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که پسر من شما را نشناخت
بود دو درهم را از شما نفع گرفته است حضرت نفرمود بقیمتی راضی شدیم و خریدیم دیگر چیز را پس نمیگیریم
و منقولست که روزی عمرو بن حریث در هنگام چاشت بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آمد دید که فضه انبانی آورد که مهر مبارک حضرت بر آن بود چون آنرا گشود نان خشک پر سبوسی بیرون
آورد عمرو گفت که ای فضه چرا آرد این نان را نبیخته و پاکیزه نکرده گفت پیشتر میکردم مرا نهی کرد و گاهی طعام
لذیذی در آن میان داخل میکردم برای همین اکنون بر آن مهر میزند پس حضرت آن نان خشک را در کاسه
ریزه کردند و آب بر آن ریختند و نمک بر آن پاشیدند و تناول فرمودند بعد از آن فرمودند که ای عمرو اجل
نزدیک شده است و دست بر محاسن مبارک کشیدند و فرمودند که این محاسن را برای خوردن بآتش جهنم
آشنا نمیکنم و این مرا کافی است و در حدیث دیگر منقولست که سوید بن غفله در روز عیدی بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و دید که نان خشکی و اردی با شیر بجنبه نزد حضرت گذاشته است گفت یا امیر المؤمنین

در روز عید چنین خبر برادر نزد خود که گذشته فرمود که عید است از برای کسی که از گناه آمرزیده شده باشد
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هیزم و آب بدوش خود بخانه می آوردند
و خانه را جاروب میکردند و حضرت فاطمه الزهرا علیها السلام آسیا میکردند و خمیر میکردند و نان می پختند و بسند
دیگر مرویست که حضرت در کوفه خرما خریده بودند و در کنار ردا کرده بودند و بخانه میبردند اصحاب چون دیدند
مبادرت نمودند که از آنحضرت بگیرند و بخانه رسانند حضرت فرمود که صاحب عیال سزاوارتر است بیار
ایشان برداشتن از دیگران و بروایت دیگر فرمود که از کمال کامل چیزی کم نمیشود که نفعی خود بعیال خود
برساند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در پنج وقت پای برهنه میرفتند
و نعلین را بدست چپ میگرفتند در عید فطر و اضحی که بمصلی میرفتند و در روز جمعه که بنماز میرفتند و در هنگامی
که بعیادت بیمار یا تشییع جنازه میرفتند و میفرمودند چون از برای خدا میروم میخواهم که پای برهنه باشم
و منقولست که پیاده و تنها در بازارها راه میرفتند اگر کسی راه گم کرده بود بر سر راهش میرسانیدند و اگر ضعیفی
بر میخورد اعانتش میفرمودند و اگر از مردم بازار کسی قرآن را غلط میخواندند می ایستادند تا تعلیمش میفرمودند
و این آیه را میخواندند که مضمونش این است که ما خانه آخرت را برای جماعتی مقرر فرموده ایم که بلندی و فساد
در زمین نطلبند و عاقبت نیکو از برای پرهیزکاران است و منقولست که ابراهیم بن العباس گفت ندیدم و
نشنیدم کسی که افضل تر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه باشد هرگز با کسی بخلاف ادب معاشرت ننمودند و
هرگز سخن کسی را قطع نمیفرمودند که در میان سخن او سخن گویند و هرگز حاجت سائلی را رد نمینمودند و هرگز در حضور
پا دراز نفرمودند و در مجلس تکیه نمیفرمودند و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نمیدادند و هرگز در
خندهٔ آنحضرت صدا ظاهر نمیشد و غلامان و مهتران و دربانان و خدمتکاران خود را بر سر خوان خود
می نشانیدند و خواب بسیار کم میفرمودند و اکثر شبها را تمام بعبادت احیا میکردند و روزه بسیار میداشتند
و تصدق بسیار مینمودند و اکثر تصدقات آنحضرت در شبهای تار بود و از محمد بن عباد منقولست که حضرت
امام رضا علیه الصلوة و السلام در تابستانها بر روی حصیری می نشستند و در زمستانها بر روی پلاس و جامهای کنده

میپوشیدند

میپوشیدند و چون بمجلس مردم می آمدند زینت میفرمودند و روایت کرده اند که روزی حضرت امام رضا
صلوات الله علیه داخل حمام شدند شخصی در حمام بود که آنحضرت را نمی شناخت بحضرت خطاب کرد
که بیا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمودند و مشغول کیسه کشیدن او شدند بعد از زمانی مردم در آمدند
و حضرت را شناختند و آن شخص مشغول معذرت شد حضرت دلداری او فرمودند و مشغول بودند تا کیسه
او را تمام کشیدند و اخبار در بیان تواضع ایشان زیاده از آنست که درین کتاب احصا توان نمود
قَالَ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللهِ الْخَائِفُونَ الْخَاضِعُونَ الْمُتَوَاضِعُونَ الذَّاکِرُونَ اللهَ کَثِیراً هُمْ
یَسْبِقُونَ النَّاسَ اِلَی الْجَنَّةِ فَقَالَ لَا وَلٰکِنْ فُقَرَاءُ الْمُسْلِمِینَ فَاِنَّهُمْ یَتَخَطَّوْنَ رِقَابَ النَّاسِ
فَیَقُولُ لَهُمْ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ کَمَا اَنْتُمْ حَتّٰی تُحَاسَبُوا فَیَقُولُونَ بِمَ نُحَاسَبُ فَوَاللهِ مَا
مَلَکْنَا فَنَجُورَ وَنَعْدِلَ وَلَا اُفِیضَ عَلَیْنَا فَنَقْبِضَ وَنَبْسُطَ وَلٰکِنَّا عَبَدْنَا رَبَّنَا حَتّٰی دَعَانَا فَاَجَبْنَا
ابوذر گفت بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردم که یا رسول الله آیا جمعی که از خدا خائف و ترسانند
و پیوسته در مقام تواضع و شکستگی باشند با خدا و خلق و یاد خدا بسیار میکنند ایشان پیش از دیگران داخل بهشت
خواهند شد حضرت فرمودند که نه ولیکن فقرا مسلمانان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد
بدرستی که ایشان در محشر بار گردن مردم خواهند گذاشت و صفهای ایشان را خواهند شکافت و در
بهشت روانه خواهند شد پس خازنان بهشت بایشان خواهند گفت باشید تا حساب شما را بکنند ایشان
در جواب خواهند گفت که بچه چیز با ما حساب خواهند کرد حکومت و پادشاهی و منصب نداشتیم که از ما بپرسند
که عدالت کرده ایم یا جور و ظلم کرده ایم و مال زیادتی بما نداده بودند که ما را حساب کنند که عطا کرده ایم یا نگاه
داشته ایم ولیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کرده ایم تا وقتی که خدا ما را بسوی خود خواند بر اجابت او
کردیم و از دنیا بیرون آمدیم بدانکه احادیث در مدح فقر و فقرا و همنشینی ایشان و حرمت داشتن ایشان و مذمت
اهانت و خواری ایشان بسیار است و احادیث نیز در مدح فقر وارد شده است و همچنین در باب غنی
احادیث بمدح و مذمت آن وارد شده است و اکثر محققین جمع میان احادیث باین نحو کرده اند که

فقری که ممدوح است فقر الی الله است و فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنایی که ممدوح است
غنای نفس است و غنایی که مذموم است غنای بکثرت مال است که حرص و طمع باشد و از بعضی
احادیث ظاهر میشود که فقری که مذموم است آنست که آدمی در دین شک مایه باشد و تحقیق این مقام
آنست که هر چیز حق سبحانه و تعالی در دنیا خلق فرموده و در میان مقرر ساخته هم لطف و رحمت است
و چون عالم تکلیف و اختیار است هر چیز را جهتی است و حق تعالی آن چیز را برای جهت خیر مقرر فرموده و مردم آنرا وسیلهٔ
جهت شر میگردانند مثل آنکه مال را در دنیا خلق فرموده که آنرا وسیله قوت بر عبادات و تحصیل سعادات
گردانند و جمعی بسبب ترک آن بانواع کمالات فائز گردند پس اگر مال نمیبود قوت بر عبادات بهم
نمیرسید و ثوابی که بر تصدقات و خیرات مترتب میشود حاصل نمیشد و اگر مال نمیبود ثوابی که بر ترک مال
حاصل نمیشد ولیکن این مال را فتنه هم ساخته است که بآن تحصیل آخرت و دنیا از و میتوان نمود و این خیر را
در آن برای این مقرر فرموده است که بر ترکش مثاب شوند اما جمعی آنرا وسیله غیر آن کاری میکنند
که برای آن مخلوق شده است و باعث شقاوت ایشان میشود پس هر جا که مذمت مال و غنی واقع
شده است بسبب آن جهت شریست که در آن هست و مردم آنرا جهت شر میکنند و اگر نه اصل آن جهت را
حق تعالی برای وسیله خیر مقرر فرموده است و هر جا که مدح آن واقع شده است بسبب آن جهات خیریت
که در آن هست و همچنین فقر و احتیاج وسیله است برای تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید
و بثوابهای عظیم فائز گردد و رو بخدا آورد و از خدا طلب نماید و بسبب آن او را قرب حاصل شود و دعاهایش
مستجاب بشود و از برای خدا ترک نماید و باعلی درجهٔ زهد و ورع برسد ولیکن گاه هست که بر آن
صبر نمیکنند و بسبب آن مرتکب سؤال از مخلوق میشوند و آن از بدترین نقایص و عیبها است و گاهی بسبب آن
مرتکب محرمات میشوند و گاهی بسبب آن بخداوند خود بدگمان میشوند نسبت جور و ظلم بخدا میدهند و
بسبب آن کافر میشوند چنانچه در حدیث وارد شده است که فقر نزدیک است که کفر شود پس معلوم شد
که اصل فقر نعمت و رحمت است ولیکن گاه هست که آدمی باختیار خود آنرا وسیلهٔ شقاوت میگرداند پس هر جا که

مدح آن وارد

مدح آن وارد شده است جهت خیرش را مدح فرموده اند ولیکن چون نسبت باکثر نفوس فقر و احتیاج
موجب صلاح است و غنا و توانگری مورث طغیان و فساد لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است
و مذمت غنا بیشتر نموده اند چنانچه حق تعالی میفرماید بدرستی که آدمی طغیان بهم میرساند چون خود را
مستغنی و بی نیاز دید یا گمان کرد که بی نیاز است و فقیر را درین نکته بخاطر رسیده که چون محال است
که آدمی بی نیاز شود بلکه هر چند غنی تر میشود احتیاجش بیشتر میشود لهذا نفرمود که وقتی که مستغنی میشود بلکه
فرمود وقتی که خود را مستغنی دانست و گمان کرد که مستغنی شده است و همچنین عبادات را حق تعالی برای
این مقرر فرموده که وسیله سعادات گردانند گاه باشد که کسی عبادتی را وسیله شقاوت گرداند و معاصی را
برای این مقرر فرموده که بترک آن بعالیه کمالات فائز گردند اگر معصیت نمیبود که مردم بترک آن مثاب
میشدند و آن شکستگی و انکسار و عجز توبه کاران از کجا بهم میرسید و اگر ترک اولای حضرت آدم و حضرت
داود و سایر انبیا نمیبود آن گریها و زاریها که موجب قرب و کمالات نامتناهی گردید از کجا حاصل میشد
چنانچه وارد شده است که اگر شما گناه نمیکردید و قادر بر گناه نبودید خدا خلق دیگر میفرمود که قادر بر گناه
باشند و گناه از ایشان صادر شود سخن درینجا بسیار نازک میشود و عقلها اکثر از ادراک این مقام قاصر است
مجملا اگر درست تفکر نمایی یابی که هر چه حق تعالی درین عالم مقرر فرموده همه عین صلاح بندگان است
و همه لطف و رحمت ولیکن بندگان بعضی آنها را صرف میکنند مثلا اگر بزرگی خانه برای کسی بسازد و بفرماید
و ایوان خانه نفیسی برای او مقرر سازند و آبریزی در آنجا بفرماید که برای آن بسازند و انواع مایحتاج او
از مساکن بسازند اگر دیوانه آنخانه را آبریز کند و آبریز را مسکن خود کند و برود و در میان آبریز بنشیند از صاحب
خانه تقصیری نخواهد بود و درین مسائل که از فروع مسائل قضا و قدر است تفکر نمودن و مجادله نمودن کم
خدا تعالی علیم و حکیم است و ظالم نیست و آنچه می کند عین عدالت و حکمت است اولی است زیرا که تفکر در
باب موجب لغزش است و عقل اکثر مردم بآن احاطه نمیتواند کرد و ائمه علیهم السلام ما را از تفکر درین
باب نهی فرموده اند و چون جمع میان اخبار بر وجه اجمال باین نحو شد بعضی از اخبار را نیز نقل کنیم بسند معتبر

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فقراء مؤمنان در باغهای بهشت خواهند گردید
و تنعم خواهند کرد پیش از اغنیای ایشان بعد از چهل سال بعد از آن فرمود که برای تو مثلی بیان کنم مثل فقرا
و اغنیا مثل دو کشتی است که بر عشاری بگذرند و نظر کند یکی را ببیند که خالی است و هیچ چیز ندارد
میگوید این را روانه کنید که برود و نظر کند بدیگری ببیند که پر متاع است میگوید این را نگاه دارید
عشورش را حساب کنیم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دو چیز است که فرزند آدم
از آنها کراهت دارد مرگ را کراهت دارد و راحت مؤمن از بلاها و فتنهها در مرگ است و از کمی مال
کراهت دارد و هر چند مال کمتر است حساب کمتر است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
هلاک کرد مردم را دو چیز خوف درویشی و فقر و طلب بزرگی و فخر و بسند معتبر از حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه منقولست که خفیف و سبک مشمارید فقیران شیعیان علی بن ابی طالب
و فرزندانش را بدرستی که یکی از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم اند
از قبایل عرب و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مصیبتها و بلاها عطاهای حق تعالی است و
فقر را حق تعالی از برای مؤمن در خزاین خود ضبط مینماید و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت فرمود که فقر امانتی است که حق تعالی بخلق می سپارد و کسی که آنها را پنهان دارد خدا او را
مثل ثواب کسی بدهد که روزها روزه باشد و شبها بعبادت ایستد و کسی که آن را اظهار نماید بکسی که قادر
باشد بقضای حاجت او و نکند پس بدرستی که او را کشته است و نمیگویم که او را بشمشیر کشته است
ولیکن بسبب جراحتی که بر دل او رسانیده او را کشته است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر چند ایمان آدمی زیاده میشود تنگی معیشت او زیاده میشود و فرمود که اگر نه این بود که مؤمنان
در طلب روزی الحاح مینمودند هر آینه ایشان را از حالی که دارند بحالی تنگتر و دشوارتر نقل میفرمود
و فرمود که حق تعالی دنیا را بکسی عطا نفرمود مگر برای عبرت و از کسی دور نفرمود مگر برای آزمایش
و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی برای شیعیان ما در دولتهای باطل مقرر نفرموده است مگر قدرت

قوت ضروری

قوت ضروری ایشان را اگر خواهند بمشرق روند و اگر خواهند بمغرب روند زیاده از این بایشان
نمی آید و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقراء شیعیان
مانند کسی که معذرت از جمعی خواهد و در حدیث دیگر فرمود که مانند برادری که از برادری عذر طلبد
میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که شما را فقیر نگردانیدم در دنیا برای آنکه شما نزد من خوار و ذلیل
بودید و امروز خواهید دید که با شما چه لطفها خواهم کرد هر کس که بشما در دار دنیا توشه داده است و نیکی
بشما کرده است دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا گوید که پروردگارا اهل دنیا در دنیای
خود عیشها کردند زنان خوب خواستگاری نمودند و جامههای ملایم نفیس پوشیدند و طعامهای لذیذ
خوردند و در خانههای نفیس نشستند و بر اسبان مشهور پر قیمت سوار شدند امروز بما عطا کن آنچه بایشان
فرموده بودی حق سبحانه و تعالی فرماید که برای تو و هر یک از یاران تو و امثال تو از فقرا مقرر ساختهام
هفتاد برابر آنچه باهل دنیا عطا فرموده بودم از روزی که دنیا را آفریدهام تا هنگام انقضای دنیا
و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که روزی شخص مالداری که جامههای پاکیزه در بر داشت
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و نشست و بعد از او مرد پریشانی آمد که جامههای چرکین در بر داشت
در پهلوی او نشست آن مرد غنی جامههای خود را جمع کرد و از زیر دامن او کشید حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که ترسیدی از فقر او چیزی بتو بچسبد گفت نه فرمود که ترسیدی که از توانگری تو چیزی باو برسد
گفت نه فرمود که ترسیدی که جامهات کثیف و چرکین شود گفت نه فرمود پس چرا چنین کردی گفت یا
رسول الله مرا قرینی هست که آن شیطان یا نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر من زینت میدهد
و هر حسن و نیکویی را در نظر من قبیح و زشت مینماید و اینک بتدارک این عمل نصف مال خود را باین
مرد عطا کردم حضرت از آن مرد پریشان پرسیدند که قبول میکنی گفت نه آن غنی از او پرسید که چرا
قبول نمیکنی گفت میترسم که بآن مبتلا شوم که تو شدهای و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت موسی
علیه السلام وحی فرمود که ای موسی هرگاه بینی که فقر رو بتو آورده است بگو مرحبا بشعار صالحان

و چون بینی که توانگری رو بتو آورده است بگو گناهی کردهام مرا در دنیا بعقوبت آن گرفتار کردهاند
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که خوشا حال مساکینی که بر فقر صبر کنند ایشانند
جمعی که ملکوت آسمانها و زمین را مشاهده میکنند و فرمود که ای گروه مساکین بفقر خود راضی و خشنود
باشید و چنان کنید که خدا از دل شما رضا را بیابد تا حق تعالی شما را ثواب عظیم دهد بر فقر شما و اگر چنین نکنید
چندان ثواب نخواهید داشت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون روز قیامت شود
منادی از جانب حق تعالی ندا کند که کجایند فقرا پس گروهی بسیار از مردم برخیزند پس حق تعالی ندا فرماید که ای بندگان
من گویند لبیک ای پروردگار ما پس فرماید که من شما را در دنیا فقیر کردم نه برای آنکه رتبه شما نزد من پست
بود ولیکن میخواستم که درجه شما را امروز بلند کنم بروید و رویهای مردم را ملاحظه کنید هر کس که بشما نیکی
و احسانی کرده است آن احسان را بمن کرده است از جانب من بشما بهشت را بمکافات ایشان بدهید
و از محمد بن الحسین جواز منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که آیا بسیار از میوهها
و غیر آنها از چیزها که میفروشند و تو قادر بر خریدن آن نیستی آرزو میکنی گفتم بلی فرمود بعدد هر چیزی که تو
قدرت بر خریدن آن نداری یک حسنه در نامه عملت مینویسند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که چون روز قیامت میشود گروهی از مردم از صحرای محشر بر میخیزند و میآیند تا در بهشت و در را
میکوبند پس خازنان بهشت بایشان میگویند که شما کیستید میگویند که ما فقرائیم بایشان میگویند که آیا پیش
از حساب میخواهید داخل بهشت شوید میگویند که چیزی بما نداده بودید که ما را بر آن حساب کنید در این
حال از جانب رب العزت ندا در رسد که راست میگویند ایشان را داخل بهشت کنید و حضرت امام موسی کاظم
فرمود که حق سبحانه و تعالی میفرماید که من توانگر را غنی نکردهام برای آنکه نزد من گرامی بودند و فقیر را
فقیر نگردانیدم برای آنکه نزد من بیمقدار بودند ولیکن فقرا را وسیله امتحان و ابتلای اغنیا گردانیدم
و اگر فقرا در دنیا نمیبودند اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مالداران
شیعیان ما امینان مایند بر محتاجان ایشان پس از برای ما فقرا را محافظت نمایید تا خدا شما را محافظت نماید

و بسند صحیح

و بسند صحیح منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فقر مؤمنان را زیاده
زینت میدهد از لجام نفیسی که عذار اسب را زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که فقر
مرگ بزرگیست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که فقر مرگ سرخ است راوی عرض کرد که
فقر دینار و درهم را میفرمایید فرمود نه ولیکن مراد فقر از دین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که سبک شمارد و خفیف کند فقیر مسلمانی را بدرستی که حق خدا را سبک شمرده است
و خدا او را در روز قیامت سبک و خفیف میدارد مگر آنکه از این عمل توبه کند و هر که فقیر مسلمانی را گرامی
دارد چون خدا را در روز قیامت ملاقات نماید از او راضی باشد و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند بر خلاف سلامی که با اغنیا میکند چون در
قیامت خدا را ملاقات نماید یعنی بمقام حساب آید خدا از او در خشم باشد یا اباذر ان الدنیا مشغلة
للقلوب و الابدان و ان الله تبارک و تعالی سائلنا عما نعمنا فی حلاله فکیف
بما نعمنا فی حرامه یا اباذر انی قد دعوت الله جل ثناؤه ان یجعل رزق
من احبنی الکفاف و ان یعطی من یبغضنی کثرة المال و الولد ای ابوذر بدرستی که
دنیا مشغول کننده دلها و بدنهاست از یاد خدا و کار خدا و بدرستی که حق تعالی از ما سؤال خواهد کرد
از آنچه تنعم کردهایم در حلال او پس چگونه از ما سؤال نماید از آنچه تنعم کرده باشیم در حرام او ای ابوذر من
از خدا سؤال کردم که بگرداند روزی هر کس که مرا دوست دارد بقدر کفاف و عطا فرماید بکسی که مرا
دشمن دارد بسیار مال و فرزند بدانکه این حدیث دلالت میکند بر آنکه بر حلال نیز حساب میباشد و سابقا
احادیث گذشت که بر صرف کردن حلال مؤمنان را حساب نمیکنند و ممکن است که مراد از مؤمنان در آنجا
مؤمنان خالص باشد و در اینجا مراد از آنکه از ما سؤال میکند از بعضی از ایشان و مسلمانان سؤال کند یا
اگر مراد از حساب کردن آن باشد که تقاص از حسنات ایشان بازای آن نمیکنند و مراد اگر در این
باشد که تفحص آنها میفرماید و بدانکه احادیث در مدح کفاف بسیار وارد شده است چنانچه منقولست که حضرت

علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشتند بشبانی که شتر چند میچرانید از و شیر طلبیدند در جواب گفت آنچه در پستان شتران است چاشت مردم قبیله است و آنچه در ظرفها است پسین میخورند حضرت فرمود که خداوندا مال و فرزندانش را زیاده کن پس گذشتند بشبانی دیگر که گوسفندان خود را میچرانید از و نیز شیر طلبیدند او آنچه در پستانهای گوسفندان بود دوشید و با آنچه در ظرفها بود بخدمت حضرت فرستاد و یک گوسفند نیز بهدیه فرستاد و گفت این نزد ما حاضر بود اگر زیاده احتیاج هست دیگر بفرستیم حضرت فرمود که خداوندا بقدر کفاف او را روزی بده بعضی از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله آنکسی که سؤال ترا رد کرد دعایی فرمودی که ما همه آنرا میخواهیم و برای آنکسی که حاجت ترا بر آورد دعایی فرمودی که ما همه از آن کراهت داریم حضرت فرمود که آنچه از دنیا کم باشد و کافی باشد بهتر است از آنچه زیاده شود و آدمی را از یاد خدا غافل گرداند خداوندا محمد و آل محمد را بقدر کفاف روزی بده و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا روزی ده محمد و آل محمد را و هر که محمد و آل محمد را دوست دارد عفت از محرمات و شبهات و کفاف در روزی و روزی کن کسی را که دشمن محمد و آل محمد باشد بسیاری مال و فرزند و بسند دیگر از آنحضرت علیه السلام منقولست که خداوند عز و جل میفرماید که بنده مؤمن من محزون میشود از اینکه من روزی برا او تنگ میکنم و حال آنکه باعث زیادتی قرب او میشود بسوی من و خوشحال میشود بنده من که روزی برا او فراخ گردانم و حال آنکه باعث دوری او میشود و در حدیث دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستی که خوشحال ترین مردم و مقرب ترین ایشان نزد من بنده مؤمنی است که بهره عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردگار خود کند و در پنهانی بندگی خدا کند و در میان مردم کم نام باشد و انگشت نما نباشد و روزی او بقدر کفاف باشد و صبر کند بران و بزودی مرگ او را در رسد و میراثش کم باشد و گریه کنندگانش کم باشند یا اباذر طوبی للزاهدین فی الدنیا و الراغبین فی الآخرة الذین اتخذوا ارض الله بساطا و ترابها فراشا و ماءها طیبا و اتخذوا

کتاب الله

کتاب الله شعارا و دعاءه دثارا یقرضون الدنیا قرضا یا اباذر حرث الآخرة العمل الصالح و حرث الدنیا المال و البنون ای ابوذر خوشا حال جمعی که زهد در دنیا اختیار نموده اند و ترک لذات دنیا کرده اند و بسوی آخرت و اعمالی که موجب سعادت آخرت است رغبت نموده اند ایشان گروهی اند که زمین خدا را بساط خود ساخته اند و خاک زمین را فرش و بستر خود قرار داده اند و از بوی خوش آب قناعت کرده اند که خود را از آب از بویهای بد پاک میکنند و کتاب خدا را پیراهن تن خود گردانیده اند و پیوسته تلاوت میکنند و بآن عمل مینمایند و دعا و تضرع بدرگاه خدا را لباس خود ساخته اند هرگز از خود جدا نمیکنند و دنیا را از خود بریده اند بریدنی یا آنکه قرض میدهند قرض دادنی که در آخرت عوض گیرند ای ابوذر زراعت آخرت عمل صالح است و زراعت دنیا مال و فرزندان حضرت درانجا اشاره فرمودند بتفسیر این آیه که من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب که ترجمه اش اینست که هر که اراده نماید در دنیا کشت آخرت را یعنی عمل چندرا که موجب ثواب آخرت باشد و در این نشأه تحصیل نماید و تخم ایمان در بستان دل بکارد و بآب اعمال صالحه آنرا پرورش دهد تا در عرصه قیامت حاصل آنرا بردارد زیاده کنیم برای او در کشت او یعنی بدهیم او را بعوض آن از ده تا هفتصد و زیاده بران یا آنکه او را توفیق زیادتی خیرات کرامت کنیم و هر که اراده نماید زراعت و کشت دنیا را در اعمال و افعال و پیوسته غرضش تحصیل دنیا باشد میدهیم او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضی حکمت و مصلحت و او را در آخرت بهره نخواهد بود و حاصلش آنست که هر که عمل برای آخرت کند در عمل خود موفق میشود و میان برکات آن بروزگار او عاید میگردد و در آخرت حسنات او مضاعف میگردد و هر که عمل او از برای دنیا باشد روزی مقدر با و میرسد اما نه بروجه که مدعای او باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا می یابد و او را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود لهذا افعال مرائیان و اصحاب بدعت در دنیا چند روزی بمدد شیطان با ایشان نفعی میرساند و در آخرت محروم مند و جمعی که نیت خود را برای خدا خالص کرده اند غالب اللیل در

مشوب
دنیا بر اعمال ایشان ثمره مترتب نمیشود تا مزد خود را در آخرت کامل بیابد و در دنیا عمل ایشان باغراض فاسده دنیوی نباشد زیرا که هیچ عملی را حق تعالی فرد نکرده است حتی کافران هند که زحمتها و ریاضات شاقه برای امور فاسده دنیا می کشند چنانچه میشنویم بآن مطلب فاسد میرسند مثل آنکه میخواهند که ایشان از اکثف سفلیات حاصل شود و گاه هست که بآن مطلب خود میرسند چون از سعادت آخرت محرومند و بسا باشد که مسلمانی از روی اخلاص خدا را سالها عبادت کند و حق تعالی این معنی را باو ندهد زیرا که ثواب او را در آخرت ذخیره فرموده و مصلحت او را در این نمیداند که در دنیا این را باو دهد زیرا که غالب این است که این معنی باعث کثرت و عجب آدمی میشود و از خدا باز ماند حتی آنکه در حدیث وارد شده است که ایمان مؤمن که کامل است حق تعالی او را خواب دیدن را هم برا و مسدود میگرداند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است بدرستی که مؤمن نیکی میکند مردم شکر او نمیکنند و احسان او در میان خلق مشهور نمیشود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی و معروف او باسمان بالا میرود و در زمین پهن نمیشود و نیکی و احسان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف و نیکی او از برای مردم است و در میان مردم منتشر میشود و باسمان بالا نمیرود و مقبول الله نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کفران نعمت مینمودند و شکر احسان او نمیکردند با آنکه حق نعمت و احسان بر قریشی و عرب و عجمی داشت و که معروف و نیکیش بر خلق بیشتر از آنحضرت بود و همچنین ما اهل بیت را کفران میکنند و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمیدارند و نیکان مؤمنان نیز چنین اند که احسان و نیکیهای ایشان را کسی شکر نمیکند و ایضا منقولست که مفضل بن عمر بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که جمعی از علمای عامه که نزد ما اند میگویند که حق تعالی چون بنده را دوست داشت ملکی برای روشناسان او ندا میکند که خدا فلان شخص را دوست میدارد پس محبت او در دلهای مردمان می افتد و هر بنده را که دشمن داشت منادی از آسمان ندا میکند که حق تعالی

فلان شخص را

این را
فلان شخص را دشمن میدارد دشما او را دشمن دارید پس عداوت او در دلهای مردم می افتد چون این را گفتم حضرت رهت نشیشد و سه مرتبه بدست اشاره فرمودند و گفتند نه چنین است که ایشان میگویند ولیکن چون حق تعالی بنده را دوست داشت مردم را در زمین والی گذارد که بعداوت و دشمنی او مشغول میشوند و بدی او را میگویند پس آنها گناهکار میشوند و موجب ثواب و اجر او میشود و چون بنده را دشمن دارد او را محبوب مردم میگرداند که بناحق مدح او کنند و او و مدح کنندگانش هر دو گناهکار باشند بعد از آن فرمود که نزد خدا محبوبتر از یحیی بن زکریا بود و مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند و که نزد خدا محبوبتر از علی بن ابی طالب بود و از مردم آن آزارها کشید که میدانید و که نزد خدا محبوبتر از حسین بن علی بود و مردم آزار او کردند تا او را شهید کردند و بدانکه در این فقرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشعار فرموده اند بتفضیل قرآن بر دعا زیرا که فرمودند که قرآن را شعار خود گردانیده اند و دعا را دثار خود گردانیده اند و شعار جامه ملاصق بدن را می گویند و دثار جامه دیگر که بر بالای آن پوشند اطلاق میکنند و جامه ملاصق بدن اختصاصش بآدمی بیشتر میباشد و احادیث درین باب اختلافی دارد از بعضی احادیث افضلیت قرآن ظاهر میشود و از بعضی افضلیت دعا و بعضی چنین جمع کرده اند که اگر معنی قرآن باید قرآن بهتر است و اگر نه دعا و بعضی بر عکس گفته اند و آنچه این خاکسار را بخاطر میرسد آنست که نسبت باحوال مختلف میباشد و آدمی میباید طبیب نفس خود باشد و در حالی آنچه مناسب او داند او را بآن بدارد و گاه هست که آدمی را حالتی بهم میرسد که قرآن بیشتر او را مرغوب است و گاه هست که دعا بیشتر آدمی را باصلاح می آورد و گاه هست که در میان دعاها دعای خاصی هست که آدمی را باعث قرب میشود مثل آنکه گاه هست که آدمی در مقام خوف است اگر خوفی سهل دارد مناسب آنست که دعاهایی که مشتمل بر تخویف است بخواند تا چون ماده اش مستعد شود باعث کمال آن صفت گردد و اگر خوف بسیار دارد دعاهای رجا بخواند که خوف بسیار بیأس می انجامد و همچنین در باب رجا و سایر صفات نفسانی و همچنین در باب قرآن

خواندن بسیار هست که آدمی آیه و دعایی را مکرر خوانده است و چندان در او تأثیر نکرده است
و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان در او تأثیر میکند که فوق آن متصور نیست و چندان
از آن معارف بر او فایض میشود که احصا نمیتوان نمود و در این باب سخن بسیار است و عرصه تنگ است
اگر خدا خواهد در محل مناسب بیان شود ان شاء الله تعالی یا اباذر ان ربی اخبرنی فقال و
عزتی وجلالی ما ادرک العابدون درک البکاء عندی وانی لابنی لهم فی
الرفیق الاعلی قصرا لا یشرکهم فیه احد قال قلت یا رسول الله ای المؤمنین
اکیس قال اکثرهم للموت ذکرا واحسنهم له استعدادا یا اباذر اذا دخل النور القلب انفسح
القلب واستوسع قلت فما علامة ذلک بابی انت وامی یا رسول الله قال الانابة
الی دار الخلود والتجافی عن دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزوله ای ابوذر بدرستی
که پروردگار من مرا خبر داد و فرمود که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که نمی یابند عابدان از عملی آنچه از
گریه می یابند از ثواب و قرب و بدرستی که من از برای ایشان بنا میکنم در اعلای مراتب بهشت در
جوار پیغمبران و مقربان خود قصری را که هیچکس در آن مرتبه با ایشان شریک نباشد ابوذر گفت عرض کردم که یا
رسول الله کدام یک از مؤمنان زیرکتر و عاقلترند فرمود آنانکه یاد مرگ بیشتر میکنند و تهیه آن بیشتر
میکنند ای ابوذر چون نور در دل آدمی داخل شد آن دل گشاده و فراخ میشود ابوذر گفت علامت این
حالت چیست پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که علامت منور بودن و گشادگی دل میل آدمی است
بسوی آخرت که خانه جاوید است و رجوع کردن بکاری که برای آن خانه بکار آید و پهلو تهی کردن از دنیا
که خانه فریب و مکر و غفلت است و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از آنکه در رسد بدانکه احادیث
در باب فضل گریستن برای خدا سابقا ایراد نمودیم و از عقل و شعور معلوم است که تضرع بدرگاه بی نیاز
مورث سعادت دنیا و آخرت است و گریه را مراتب بسیار است و هرکسی در خور مرتبه خود از آن بهره
میبرد یکی میگرید و نان از خدا می طلبد و دیگری بهشت میطلبد و دیگری می طلبد تا مرتبه بجایی که هر قطره

صد هزار لذت

صد هزار لذت میبرد و هیچ لذتی را با این برابر نمیکنند و چنانکه در آخرت کسی شریک قصر ایشان نیست در دنیا
نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد و احادیث در باب یاد مرگ کردن و با اعمال صالحه مهیای ورود آن
شدن که چون در رسد آدمی را حسرت نباشد پیشتر گذشت و معنی دل را نیز بیان کردیم و روشنی دل بعلم و
معرفت و محبت و نیات صادقه و صفات حسنه میباشد زیرا که چنانچه روشنیهای ظاهری دیده ظاهر را
بینا میکند که تمیز کند میان اشیا و حقیقت الوان و اشخاص را بداند و راههای ظاهر را گم نکند همچنین
علوم و معارف موجب بینایی دیده دل میباشد و نفس ناطقه است که از آن تعبیر بقلب می کنند تمیز میان
نیک و بد میکند و راه حق را می یابد و گم نمیکند و همچنین هر یک از صفات حسنه و نیات صحیحه که او را باعمال شایسته راه
نمایی می نمایند بمنزله چراغی و مشعلی بلکه خورشیدی اند برای نفس و باین انوار در دلهای کاملان چراغانی است
از علم و معرفت و انواع کمالات و فراخی و گشادگی دل کنایه از استعداد قبول علوم حق و معارف الهی است
زیرا که دلهای اشقیا مانند ظرفیست میان پر که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد لهذا هیچ هدایتی در آن
داخل نمیشود و قبول هیچ حقی نمیکند و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف مختلف است بسبب کمال و
نقص ایشان در مراتب ایمان بعضی از باب پیاله است که گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد و اگر
زیاده از قدر حوصله اش بر آن بریزند از سر بدر میرود و از بسیاری عبادات و کمالات وسعت زیاده میشود
و استعداد قبول معارف بیشتر میشود تا آنکه بمنزله دریایی میشود که هر چند نهرهای حقایق بر او بریزند مطلقا
اثر از جا بدر نمی آورد و آن انوار معنوی سبب این گشادگی میشود و این گشادگی سبب قبول حق میگردد
که قبایح دنیا و بدیهای را بداند و ترک آنها نماید و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعه آخرت و کمالات
معنویه را دانسته طالب آنها شود و بتحصیل آنها خود را مستعد مرگ گرداند یا اباذر اتق الله
ولا تری الناس انک تخشی الله فیکرموک وقلبک فاجر یا اباذر لیکن لک فی کل
شیء نیة حتی فی النوم والاکل یا اباذر لیعظم جلال الله فی صدرک فلا تذکره کما
یذکر الجاهل عند الکلب اللهم اخزه وعند الخنزیر اللهم اخزه ای ابوذر از خدا پرهیز

و از خدا بترس و بمردم چنین منما که از خدا میترسی برای اینکه ترا گرامی دارند و دلت مایل بفجور و بدیها
باشد ای ابوذر باید ترا در هر کاری که کنی نیت قربتی باشد که جمیع کارها را از برای خدا کنی حتی خواب
کردن و چیزی خوردن را ای ابوذر باید که در سینه تو جلال و بزرگواری خدا اعظم باشد و خدا را یاد
نکنی چنانچه جاهلان سگ را دیدند میگویند خداوندا او را خوار کن و چون خوک ببینند میگویند
که خداوندا او را خوار کن و احادیث در مذمت ریا در اول کتاب ایراد نمودیم و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
منقولست که حضرت عیسی علیه السلام بحواریان فرمود که بحق و راستی میگویم که بکار شما نمی آید که ظاهر خود را
نیک کنید که خوش آینده باشد و دلهای شما فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای شما کثیف
و پر چرک باشد و مباشید از باب غربال که آرد خوب را از خود بیرون میکند و نخاله و سبوس را در میان
خود نگاه میدارد ای بندهای دنیا مثل شما مثل چراغ است که مردم را روشنی میدهد و خود را می سوزاند
ای گروه بنی اسرائیل بمجالس علما خود را در آورید و باید که بر زانو راه روید و خود را با آن مجالس برسانید
که حق تعالی زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمینهای مرده را بباران بهار
قطره و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که خوشا حال بنده کم نامی که مردم اعتنا
بشان او نکنند و او مردم را بشناسد و مردم او را نشناسند و حق تعالی او را بشناسد و از خشنودی
و این جماعت چراغهای راه هدایت اند که حق تعالی ببرکت ایشان دفع می کند هر فتنه تاریک کننده
که مردم را بشبهه اندازد و برای ایشان می گشاید در هر رحمتی را ایشان افشای اسرار ائمه خود نمی کنند
و جفاکار و ریاکننده نیستند و بدانکه کسی که عظمت الهی در نفس او مستقر گردیده و پستی دنیا و اهل دنیا
بر او ظاهر گردیده و قدر اوقات عمر عزیز خود را دانسته و هر امری تا رضای خدا را در آن ندانند و نداند
که بکار آخرت آدمی آید متوجه آن کار نمیشود و عمر خود را ببطالت ضایع نمی کند پس اگر خواهد که چیزی
بخورد چون منظور اصلی او تحصیل سعادت آخرت است برای آن طعام میخورد که از عبادت الهی
ضعیف نشود و او را قوت بندگی بهم رسد و اگر بمقتضای طبع واقع منظور او باشد محض گذرانیدن خاطر

نباشد طعام خوردن

نباشد طعام خوردن باین نیت عبادت میشود و این طعام هم نور میشود و قوتی که از آن حاصل
میشود صرف بندگی خدا میشود و همچنین خواب را برای این میکند که در هنگام عبادت حضور
قلب داشته باشد و عمل بغیر موده الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف نشود و اگر بیت الخلا
میرود برای این میرود که خود را از کثافات و نجاسات پاکیزه کند که در وقت عبادت نیز مطهر
و مصفا باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد و مجملی از تحقیق این مقام در اول کتاب گذشت و
در این مقام جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله باین معنی اشاره فرموده اند که باید ترا در هر کار
نیتی باشد و هیچ کار را بی نیت قربت بجا نیاوری حتی در خواب کردن و طعام خوردن و آنچه
حضرت فرموده اند باید که عظمت الهی را بجا آوری و ملاحظه نمایی و خدا را در مقامهای نااهل
ذکر نکنی مراد این است که از روی بی اعتنایی در هر مقام خدا را یاد نکنی مگر که غرض تو یاد خدا یا
توسل باو باشد و اگر نه گذشت که ذکر خدا در همه حال خوب است و در احادیث وارد است که
در صغیر و کبیر امور باید که بخدا متوسل باشند و از و استعانت جویند و جمیع حاجات خود را از خورد
و بزرگ از و سؤال نمایند و این معنی عین تعظیم الهی است که خود را و قدرت و توانایی خود را عاجز
دانند و در جمیع امور خود را محتاج خداوند خود دانند و بدانند که کوچک و بزرگ نزد قدرت او یکی است
و یکنسبت دارد و تفصیل این معنی ان شاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد یا اباذر ان لله
ملائکة قیاما من خیفته ما رفعوا رؤوسهم حتی ینفخ فی الصور النفخة الآخرة فیقولون
جمیعا سبحانک وبحمدک ما عبدناک کما ینبغی لک ان تعبد ولو کان لرجل عمل سبعین
نبیا لاستقل عمله من شدة ما یری یومئذ ولو ان دلوا صب من غسلین فی مطلع
الشمس لغلت منه جماجم من فی مغربها ولو زفرت جهنم زفرة لم یبق ملک مقرب
ولا نبی مرسل الا خر جاثیا لرکبتیه یقول رب نفسی نفسی حتی ینسی ابراهیم اسحق علیهم السلام
یقول یا رب انا خلیلک ابراهیم فلا تنسنی ای ابوذر بدرستی که حق تعالی ملکی چند هست که

پیوسته ایستاده‌اند از خوف الهی و سر بالا نمیکنند تا روزی که در صور بدمند و میدن آخر که همگی خلق
بآن زنده میشوند پس جمیع ملائکه در آن حال میگویند که خداوندا ترا منزه میدانیم از جمیع نقایص و عیبها
و از اینکه عبادات ما قابل درگاه تو باشد و ترا بر جمیع نعمتها شکر میکنیم و عبادت تو نکرده‌ایم چنانچه
سزاوار است که ترا عبادت کنند و اگر شخصی عمل هشتاد پیغمبر داشته باشد هر آینه عمل خود را سهل خواهد
شمرد از شدت اهوالی که در آن روز مشاهده مینماید و اگر دلوی از غسلین اهل جهنم که چرک و ریم است
که قرنها در ریگهای جهنم جوشیده است در مشرق آفتاب بریزند هر آینه از شدت حرارت آن
بجوش آید مغز سر آن جماعتی که در مغرب آفتابند و چون جهنم در صحرای محشر حاضر شود و بصدا آید نماند
احدی نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه بزانو در افتد و هر یک استغاثه کنند که پروردگارا نفس مرا
رحم کن و مرا نجات بخش و همه در اندیشه خود باشند حتی ابراهیم خلیل خدا اسحق فرزند خود را فراموش
کند و بحال خود مشغول باشد و گوید ای پروردگار من خلیل توام ابراهیم مرا در این روز از رحمت خود
فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر بدانکه از جمله عقایدی که اقرار بآنها واجب است و از ضروریات
مذهب است و انکار آنها کفر است اقرار کردن به بهشت و دوزخ است و باید اعتقاد داشت
که بهشت و دوزخ الحال موجودند چنانچه بسند معتبر منقولست که ابو الصلت هروی از حضرت
علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا سؤال نمود که بهشت و دوزخ آیا اکنون موجود هستند فرمود
بلی بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شدند و جهنم را مشاهده فرمودند در شب
معراج ابو الصلت عرض کرد که جمعی میگویند که حق تعالی مقرر فرموده است که موجود سازد بهشت
و دوزخ را و هنوز خلق نفرموده است حضرت فرمود که جمعی که این سخن را میگویند از ما نیستند
و ما از ایشان نیستیم و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر کرده است و تکذیب
ما کرده است و از ولایت ما هیچ بهره ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد بود و بعد از آن حضرت
استدلال بآیات و احادیث فرمودند که دلالت بر خلق آنها میکنند و بسند معتبر منقولست از

محمد بن مسلم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که والله بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان
از روزی که خدا آنرا خلق کرده است و آیات و اخباری که دلالت بر این مطلب کنند
بسیار است و باید اعتقاد داشت که کفار مخلدند در عذاب جهنم و هرگز از ایشان برطرف
نمیشود و سنیان و غیر ایشان از فرقه‌های که غیر شیعه اثنی عشری اند هر یک که در مذهب متعصب
و راسخند و عقل ایشان کامل است و حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلدند
و خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت
اهل بیت داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف العقلند و چندان تمیز میان حق و باطل نمیتوانند
کرد حال ایشان موقوفست بامر الهی و ممکن است که حق تعالی بفضل خود ایشان را از جهنم نجات دهد
و فساق و صاحبان گناه کبیره از شیعیان اثنی عشری ایشان مستحق شفاعت و رحمت هستند و ممکن است
که حق تعالی بفضل کامل خود ایشان را بیامرزد و اگر بجهنم روند البته مخلد نخواهند بود و آخر نجات خواهند
یافت و داخل بهشت میشوند و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد مثل وجوب نماز و
روزه و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از اموری که ضروری دین شده است
و هر که صاحب آن دین است آنرا شنیده است او کافر است و مرتد است و مخلد در آتش
جهنم است هرچند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و تفصیل این کلام را اینجا گنجایش ندارد و بسند صحیح از ابو بصیر
منقولست که بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که ای فرزند رسول خدا مرا ترسان
از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده است فرمود که ای ابو بصیر مستعد باش برای
زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرتست و آنرا نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه آنرا
درست کن بدرستی که جبرئیل علیه السلام روزی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد رو ترش کرده
و آثار اندوه از چهره‌اش ظاهر بود و پیش از آن هر گاه که می‌آمد متبسم و خوشحال و خندان می‌آمد پس
حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده جبرئیل گفت امروز دمهای را

که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند حضرت فرمود که دمهای آتش جهنم حیثیت ای محمد
حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد
پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق
اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب با اهل
جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیر
که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر
پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی آن هلاک شوند
چون حضرت جبرئیل اینها را بیان فرمودند با حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر دو بگریه در آمدند پس
حق تعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید که شما را ایمن
گردانیدم از اینکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه جبرئیل بخدمت
آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود و پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آن روز اهل آتش
عظمت عذاب اله را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را میدانند و چون اهل جهنم داخل
جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند
ملائکه گرزهای آهن را بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر
میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب بر ایشان بیشتر تأثیر کند پس حضرت
با ابو بصیر گفت آنچه گفتم ترا کافی است گفت مرا کافی است و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان از
شدت آنچه میرسد بایشان از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشان را مرگ
نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه
باشند و کران و گنگان و کوران باشند و رویهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب

کرده پروردگار

تخفیف

کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان
افروزند و از حمیم گرم جهنم ایشان را بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای
آتش بدنهای ایشان را آورند و گرزهای آتش بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید
ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و برو ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را
در زنجیر میکشند و در غلها و بندها ایشان را امقید میسازند اگر دعائی کنند دعای ایشان مستجاب
نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود و این است حال جمعی که بجهنم میروند و منقولست در تفسیر این
آیه که حق تعالی میفرماید که جبار معاند را بعد از زندگانی دنیا بجهنم میبرند و بخورد او میدهند از آبی
که روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم از چرک و ریم و زرداب که از تن دوزخیان حل شده بتکلف
و رنج تمام جرعه جرعه میخورند آن را و بگلویش فرو نمیرود و از غایت تلخی و گندگی و از همه طرف مرگ بر او
میرسد و لیکن مرگ نمیباشد و آرزوی مرگ میکنند و لیکن او را مرگ نمیباشد و نمیمیرد و بعد از هر
عذابی عذاب سخت تر برای او هست و فرمود که چون آن صدید جهنم را نزدیک او می آورند رویش
بریان میشود و پوست و گوشت رویش در آن میریزد و چون میخورد جمیع امعا و احشایش پاره پاره
میشود و بزیرش میریزد و از هر یک از ایشان مانند رودخانه از چرک و ریم روان میشود و بقدر
می گریند که از آب دیده ایشان نهرها جاری میشود و در رویهای ایشان جویها بهم میرسد بعد از آن
اشک منقطع میشود و خون بجای اشک میبارند بحدی که کشتیها در آب دیده ایشان جاری میتوان
کرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که جهنم را هفت در است از یکدر فرعون و
هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یکدر مشرکان و کافران
داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یکدر دیگر باب لظی است
و یکدر دیگر باب سقر است و یکدر دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در
جهنم فرو میرود و پس جهنم جوششی میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند

و در ابد الاباد حال ایشان در جهنم این است و یکدری است که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده
و هر که یاری ما نکرده از آن در داخل جهنم میشود و این در بزرگترین درها است و گرمی و شدتش از همه
بیشتر است و منقولست از ابن عباس که دو یهودی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند
و پرسیدند که بهشت و دوزخ در کجا اند حضرت فرمود که بهشت در آسمان است و جهنم در زمین است
و بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند از معنی فلق فرمود که
دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار تابوت است و در هر تابوتی
هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره
گذار می آید و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا است یک جزو است از هفتاد جزو آتش
جهنم که هفتاد مرتبه آن را خاموش کرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت
نزدیکی آن نمیداشت و بدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن
بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه
در آیند و در حدیث دیگر منقول است که غساق وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است
و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری
سیصد و سی عقوبت است و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر
خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم
هفت است مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند
دیگ بجوش می آید و مرتبه دیگر لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است
دست و پای مشرکان را با پوست سر ایشان بجانب خود میکشد و کسی را که پشت کرده بر حق و روگردان شده
از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن بیرون نکرده
مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت

و عروق و اعصاب

و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزانند و حق تعالی آن اجزا را باز میگرداند و آتش دست
بر نمیدارد و باز میسوزانند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران ظاهر و هویدا است
برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن
شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا میروند و هر که را در آن
افکنند او را در هم می شکنند و میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمینماید و چون مانند
سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشان را بحالت اول برمیگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آن گروهی
هستند که فریاد می کنند ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از
آتش برمیگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقهایی که از بدن ایشان جاری شده مانند مس
گداخته و بایشان میخورانند پس چون نزدیک روی ایشان می آورند پوست و گوشت روی ایشان
در آن میریزد از شدت حرارت آن چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم
آتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند
بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند رویهای ایشان را بد شرابی است
مهل و بد تکیه گاهی است آتش برای ایشان و هر کرا در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود
و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن
سیصد سراپرده از آتش است و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از
آتش هست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها
و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که مهیا کرده ایم
برای کافران زنجیرها و غلها از آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجا است و آنجا چاهی است
در جهنم که در آنرا می گشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود ا
کوهی است از مس در میان جهنم و آثام وادی است از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست

و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سقر مینامند از آن روز که خدا آنرا خلق کرده است نفس نکشیده است
و اگر خدا آنرا رخصت فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است
بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میگیرند از حرارت و گند و بدی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنجا
عذاب برای اهلش مهیا فرموده از عذاب خود و در آن وادی کوهی هست که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند
بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عذابهائی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه
دره هست که اهل آن کوه بخدا استعاذه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن
و در آن دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آنچاه بخدا
پناه میبرند و در آنچاه ماری هست که جمیع اهل آنچاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا
در نیشهای او از زهر مقرر فرموده بخدا استعاذه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که
آنها جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر
خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم علیه السلام منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میکردانم
و فرعون است که دعوی خدائی کرد و یهود است که یهود را گمراه کرد و یونس است که نصاری را
گمراه کرد و در این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و بسند صحیح از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که شبی که بمعراج
میرفتیم در عرض راه صدای مهیبی شنیدم که از آن خائف شدم جبرئیل گفت شنیدی یا محمد گفتم بلی
گفت این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودم اکنون بقعرش رسیده است
و فرمود که بعد از آن آنحضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت نمود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا رسیدم بملکی از ملائکه
که از آن عظیمتر ملکی ندیدم با هیئتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا

نسبت بمن بجا

نسبت بمن بجا آوردند او نیز بجا آورد و لیکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت
از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم گفت گنجایش
داشت که از او بترسی ما همه از او ترسانیم این مالک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است
و از روزی که حق تعالی او را والی جهنم گردانیده است تا حال هر روز خشم و غضبش بر دشمنان
خدا و اهل معصیت زیاده میگردد و خدا از این ملک انتقام خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر
بخنده باکسی ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد البته بر روی تو میخندید و از دیدن تو اظهار
فرح مینمود پس من بر او سلام کردم و رد سلام بمن نمود و مرا بشارت داد به بهشت پس من
بجبرئیل گفتم چون جمیع اهل سموات او را اطاعت مینمودند که بفرما آتش دوزخ را بمن بنماید جبرئیل
گفت ای مالک بمحمد بنما آتش جهنم را پس پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم را گشود ناگاه
از آن زبانه بآسمان بلند شد و ساطع گردید و بخروش آمد که من در بیم شدم پس گفتم که بگو که پرده را
بیندازد فی الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که بجای خود برگرد پس برگشت و در حدیث دیگر
وارد شده است در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که بریده شده است برای کافران جامها
از آتش و این آیه از برای بنی امیه نازل شده است که آتش ایشانرا فرا گیرد چنانچه جامه آدمی را
فرا گیرد پس لب زیرین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان
بمیان سر ایشان برسد و بعد از آن حق تعالی میفرماید که بریزند از بالای سر ایشان آب جوشان که
بگدازد از غایت حرارت آنچه در شکم ایشان است از امعا و احشا و پوستهای ایشانرا و برای
ایشان گرزها از آهن آماده کرده اند که هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش از شدت و الم برگردانند
ایشانرا بآن گرزها در آتش و گویند بایشان که بچشید عذاب آتش سوزانرا و در حدیثی وارد
شده است که اگر گرزی از آن گرزها را در زمین گذارند و جمیع انس و جن جمع شوند و خواهند که
آنرا بردارند نتوانند برداشت و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود از برای

اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشانرا در زنجیر کرده اند و دستهای ایشانرا
در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش
بریده اند و بر ایشان بسته اند در میان عذاب گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای
جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود
و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان
همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی می شود و نه عمر ایشان بسر می آید بمالک استغاثه میکنند
که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند او در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در جهنم جائی هست که اهل جهنم از آن استعاذه
مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت
نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد علیهم السلام و فرمود که کسی در جهنم عذابش از دیگران سهلتر
باشد کسی است که در دریای آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلین هم از آتش
باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم
عذابش سختتر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر است و در حدیث دیگر وارد شده است
که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود
که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آنچاه
از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و در آن تابوتی است که در آن تابوت
شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را
کشت و نمرود که حضرت ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین
خود کرد و آنکس که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان
گمراه کرد و اما آن شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم

علیه اللعنه

علیه اللعنه و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود در این مسجد صد نفر یا زیاده باشند
و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد و
فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان چون کسی را میگزد چهل سال
یا چهل قرن در دردآن میماند و عقربها هست بدرشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز این قدر از مدت میماند
و از عبد الله عباس منقولست که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و بر هر
کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است
و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه
راه است و نیشهای آن مارها بمثابه نخلهای طولانی است می آید نزد یک فرزند آدم و میگیرد پلک
چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانهایش میکشد پس چون میگریزد از آن مار
در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی هیچکس را خلق ننموده است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی
در جهنم برای او مقرر فرموده است پس چون اهل بهشت در بهشت قرار میگیرند و اهل جهنم در جهنم
ساکن میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند و نظر
میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشانرا در جهنم بایشان مینمایند که این منزلیست که اگر معصیت الهی میکردید
داخل این منازل میشدید پس چندان ایشانرا فرح و شادی رو دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند
از شادی آنکه از چنین عذابی نجات یافته اند پس منادی ندا کند اهل جهنم را که نظر کنید بجانب بهشت
چون نظر کنند منازل ایشانرا در بهشت و نعمتهائی که در آنجا مقرر شده بایشان بنمایند و بگویند
بایشان که اگر اطاعت میکردید این منازل را متصرف میشدید پس ایشانرا حالتی رو دهد از اندوه که اگر
مرگ باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم
به بدکاران دهند و این است تفسیر این آیه که حق تعالی در شان اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان

که بمیراث میبرند بهشت را و در آن مخلد و پایدار خواهند بود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم درآیند منادی از جانب
رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت وای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها درآید او را خواهید
شناخت گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاهی و در میان بهشت و دوزخ بدارند
و بایشان بگویند که این مرگست پس حق تعالی وحی فرماید که آنرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت
همیشه در بهشت خواهید بود وای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و
این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشانرا از روز حسرت در روزی
که کار هر کسی منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود این روز است
که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشانرا نباشد و در
آنروز اهل جهنم حسرت داشته باشند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد یا اباذر لو ان
امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت من سماء الدنیا فی لیلة ظلماء لاضاءت
لها الارض افضل مما یضیء بالقمر لیلة البدر ولوجد ریح نشرها جمیع اهل الارض
ولو ان ثوبا من ثیاب اهل الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق من ینظر الیه وما
حملته ابصارهم ای ابوذر اگر زنی از زنان بهشت از آسمان اول مشرف شود و در دنیا
نظر کند در شب تاری هر آینه زمین از نور جمال او روشن میشود بهتر از آنکه از ماه شب چهارده
روشن میشود و هر آینه بوی خوش برسد بمشام جمیع اهل زمین و اگر جامه از جامهای اهل بهشت را
امروز در دنیا بگشایند هر آینه هر که بسوی آن نظر نماید مدهوش شود و دیده او تاب دیدن آن
نیاورد و بسند صحیح از ابوبصیر منقولست که بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمود
که یابن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق گردانی فرمود که ای ابو محمد
بدرستی که بوی بهشت از هزار ساله راه میشنوند و پست ترین اهل بهشت آنقدر میدهند که

اگر جمیع انس و جن

اگر جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب بخورند همه را کافی باشد و از آن چیزی
کم نشود و پست ترین اهل بهشت چون داخل بهشت میشود سه باغ بنظر او می آید چون داخل
پست ترین باغ میشود در آن مشاهده مینماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوهها آنقدر که
خدا خواهد پس حمد و شکر الهی بجا می آورد و میگویند با او که بجانب بالا نظر کن چون نظر میکند
در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده مینماید که در باغ اول ندیده است پس گوید که پروردگارا این را
بمن کرامت فرما خطاب در رسد که اگر این را بدهیم شاید که باز دیگری را طلبی او گوید که نه همین مرا
کافی است و از این بهتر نمیباشد پس چون بآن حدیقه درآید مسرت و شادی او عظیم شود و بسیار
و شکر الهی را بجا آورد پس خطاب برسد که در جنة الخلد را برروی او بگشایید چون در را بگشایند
اضعاف آنچه در بهشت دویم دیده بود در آنجا مشاهده نماید و سرور و فرحش مضاعف گردد و بگوید
پروردگارا مر تراست حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بر من به بهشتها و نجات
بخشیدی مرا از آتش ابوبصیر گفت چون این بشارتها را شنیدم گریستم و گفتم فدایت شوم دیگر بفرما
و شوق مرا زیاده گردان فرمود ای ابومحمد در بهشت نهری هست که در اطراف آن نهر کنیزکان از
زمین روییده است چون مؤمن بیکی از آن کنیزکان بگذرد و او را خوش آید یکی از آنها را از زمین
میکند و حق تعالی بجای او دیگری میرویاند ابوبصیر گفت فدایت گردم دیگر بفرما فرمود که مؤمن را
در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حور العین کرامت میفرمایند ابوبصیر
گفت فدایت گردم هشتصد دختر باکره باو میدهند فرمود بلی هرگاه با یکی از آنها مقاربت مینماید باکره اند
گفت فدایت گردم حور العین را از چه چیز خلق کرده اند فرمود که از تربت نورانی بهشت مخلوق
شده اند که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد حله نمایان است و جگر مؤمن آینه حور العین است
و جگر حور العین آینه مؤمن است که از غایت لطافت و صفا چهره خود را در آن مشاهده مینماید
گفت فدایت گردم آیا حور العین را سخنی هست که بآن تکلم نماید فرمود بلی سخنی میگویند که هرگز خلایق

بآن خوشی سخنی نشنیده اند گفت سخن ایشان چیست فرمود که میگویند مائیم خالدات که پیوسته
خواهیم بود و مردن ما را نمیباشد و مائیم ناعمات و شادمانان که هرگز ما را اندوه و بدحالی نمیباشد و مائیم
که در سرای خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از آن بدر نمیرویم و مائیم که پیوسته راضی و خوشنودیم و هرگز در هیچ
حال بغضب و خشم نمی آییم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده است و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم
مائیم آنها که اگر یکتار زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن دیدهها را خیره کند و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود بهشت را هشت در است از یک در پیغمبران و صدیقان
داخل میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل میشوند و از پنج در دیگر شیعیان و دوستان ما داخل
میشوند و من می ایستم بر صراط و دعا میکنم و میگویم خداوندا سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا
و هر که مرا یاوری کرده و بامامت من اعتقاد داشته است در دار دنیا در آنحال ندا از میانهای عرش الهی در رسد
که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا شفاعت دادیم در شیعیان تو پس هر یک از شیعیان و دوستان من
و آنانکه یاوری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند بکردار یا بگفتار شفاعت کنند هفتاد هزار
کس از همسایگان و دوستان و خویشان خود را و از در هشتم سایر مسلمانان داخل میشوند از آنها
که اقرار بشهادتین داشته باشند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و بسند صحیح
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود بدرستی که حق سبحانه و تعالی در بهشت برای بندگان
مؤمن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده پس چون روز جمعه میشود حق تعالی ملکی را نزد بنده مؤمن
میفرستد با حله چون آن ملک بدر بهشت آن مؤمن میرسد بدربانان میگوید از مؤمن رخصت
بگیرید تا من نزد او آیم پس دربانان نزد مؤمن می آیند و میگویند فرستاده پروردگارت
بر در ایستاده و رخصت میطلبد پس او بزنان خود میگوید که مرا چه باید کرد ایشان میگویند که
ای سید و بزرگ ما بحق آن خداوندی که بهشت را بتصرف تو داده است که کرامتی برای تو از
این بهتر نیست که پروردگار تو پیک و رسول بنزد تو فرستاده پس آن ملک درآید و حله را بد

مؤمن بیارد

مؤمن یکی را بر کمر بندد و یکی را بر دوش افکند و با پیک حق تعالی روان شود و بر هر چه که گذرد از نور او روشن
شود و بیاید تا وعده گاه رحمت و کرامت پس در آنجا مؤمنان همگی مجتمع شوند و حق تعالی
انوار از جلال و عظمت خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان بسجده درآیند خطاب در رسد
که ای بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و
تکالیف را از شما برداشته ام پس ایشان گویند که ای پروردگار ما چه چیز از این بهتر میباشد که ما را
کرامت کرده و بهشت را بما عطا فرموده جواب فرماید که بشما عطا فرمودم هفتاد برابر آنچه اکنون
دارید از جمیع نعمتها و کرامتها پس در هر جمعه مؤمن برمیگردد با هفتاد برابر آنچه داشته است پس از آن
جمعه و این است که حق تعالی میفرماید که نزد ما زیادتیهای رحمت و کرامت هست و روز مزید روز
جمعه است و شبش بسیار سفید و پر نور است و روزش بسیار نورانی است پس خدا را در این شب
و روز بسیار تسبیح کنید مانند گفتن سبحان الله و به بزرگی یاد کنید مثل گفتن الله اکبر و لا اله الا الله بسیار
بگویید و حمد و ثنای الهی بسیار کنید مثل گفتن الحمد لله و غیر آن از ثناهای الهی و صلوات بر محمد و آل محمد
بسیار بفرستید پس چون بنده مؤمن از وعده گاه برمیگردد و بهر چیز که میگذرد آنرا از نور خود
روشن میکند تا آنکه نزد زنان خود می آید زنانش میگویند که بحق آن خداوندی که بهشت را برما
مباح گردانیده است ای سید ما هرگز ترا بحسن امروز ندیده ایم او در جواب گوید که از تجلی نور و جلال
پروردگار خود نور و بها و حسن یافته ام بعد از آن حضرت فرمود که زنان بهشت رشک نمیبرند
و حایض نمیشوند و بدخویی نمیدارند راوی گفت که فدایت گردم میخواهم از چیزی سؤال نمایم و شرم میکنم
از آن آیا در بهشت غنا میباشد حضرت فرمود بدرستی که در بهشت درختی هست که حق تعالی
امر میفرماید بادها را که بر آن درخت میوزند و آنرا بحرکت می آورند و از آن نغمه چند صادر میشود
که خلایق هرگز بخوبی آن نشنیده اند پس حضرت فرمود که آن جزای کسی است که در دنیا ترک
شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد راوی میگوید گفتم فدایت گردم دیگر بفرما از اوصاف بهشت فرمود

که حق تعالی بهشتی بید قدرت خود خلق فرموده است که هیچ چشمی آنرا ندیده و مخلوقی بر آن مطلع
نگردیده و پروردگار عالم هر صبح آنرا میگشاید و میفرماید که شمیم و بوی خوش خود را از برای اهل بهشت
زیاده بفرست این است که حق تعالی میفرماید پس نمیداند نفسی آنچه مخفی شده است برای ایشان
از چیزهایی که موجب روشنی چشم و سرور ایشان است بجزای کارهای خیر که در دنیا میکردند و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانهٔ پیغمبر است و
هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آنکه در خانهٔ او شاخی از آن درخت هست که خواهش هر چیز که در خاطر
در آید از آن شاخ حاضر میسازد برای او و اگر سوار تندروی در سایهٔ آن درخت صد سال بتازد بدر نمیتواند
رفت و اگر کلاغی از تهٔ آن درخت پرواز کند آنقدر که پیر شود و از پیری بیفتد ببالای آن درخت
نرسد پس سعی نمایید در تحصیل چنین کرامتی و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که در بهشت
درختی هست که از بالایش میروید و از پایینش اسبان ابلق زین و لجام کرده بیرون می آیند که بالها
دارند و سرگین و بول ندارند پس دوستان خدا بر آن اسبان سوار میشوند و آنها پرواز میکنند بهر
جا که ایشان خواهند پس میگویند جماعتی که در مرتبه از ایشان پست ترند که پروردگارا چه عمل این
بندگان ترا باین کرامتی رسانیده است خداوند جلیل میفرماید که شبها بعبادت بسر میخواستند
بیدار میکردند و روزه میداشتند و در روز چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهادی کردند و
نمیترسیدند و تصدق مینمودند و بخل نمیورزیدند و بسند صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که طوبی درختی است در بهشت در خانهٔ امیر المؤمنین علیه السلام و در خانهٔ هر شیعه شاخی از آن درخت
هست و برگهای آن یک امت را سایه می افکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت فاطمه را علیها السلام بسیار میبوسیدند و این امر بر طبع عایشه گران بود روزی در این باب اعتراض
کرد حضرت فرمودند که ای عایشه شبی که مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم جبرئیل مرا از نزدیک درخت
طوبی برد و میوه از آن درخت بمن داد تناول نمودم پس حق تعالی آن میوه را نطفه گردانید در صلب من چون

بزمین آمدم

بزمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم و بفاطمه حامله شد پس هر مرتبه که فاطمه را میبوسم بوی درخت
طوبی از او میشنوم و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوری ایست انسی صورت پس هر گاه مشتاق
بوی بهشت میشوم فاطمه را میبوسم که از او بوی بهشت بشنوم و از عبدالله عباس منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حلقهٔ در بهشت از یاقوت سرخ است و بر روی صفحهٔ طلا آویخته
پس هرگاه آن حلقه را بر صفحه میکوبند صدا میکند که یا علی و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم در آنجا
ملکی چند دیدم که بناها میکردند یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و گاه دست باز میگرفتند گفتم با ایشان
که چرا گاهی مشغول میباشید و گاهی دست باز میگیرید گفتند دست باز میگیریم و انتظار خرجی
میکشیم پرسیدم که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن در دنیا این کلمات را سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ
لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر هر گاه این کلمات را میگوید ما از برای او بنا میکنیم و چون ترک
میکند ما ترک میکنیم و از جابر عبدالله انصاری منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که بر در بهشت نوشته اند که لا اِلهَ اِلّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ اَخُو رَسُولِ اللهِ یعنی علی برادر
رسول خداست و این را بر در بهشت نوشته اند پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافریند بدو هزار سال
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی در بهشت
عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده است و بر سر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد
هزار غرفه است آنرا برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیگر دوستی کنند و بزیارت
یکدیگر روند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال نمود از تفسیر این آیهٔ کریمه که حق تعالی میفرماید لکِنِ الَّذینَ اتَّقَوا
رَبَّهُم لَهُم غُرَفٌ مِن فَوقِها غُرَفٌ مَبنِیَّةٌ تَجری مِن تَحتِهَا الاَنهارُ وَعدَ اللهِ لا
یُخلِفُ اللهُ المیعادَ که ترجمهٔ ظاهرش این است که لیکن آنانکه پرهیز کردند از مناهی پروردگار خود و از عذاب

او حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفها که از بالای آن غرفها غرفها بنا شده و
از آن رفیع ترست که در غایت استحکام باشد جاری میشود از زیر آن غرفها نهرهای بهشت
حق تعالی این منازل و درجات را بمتقیان وعده فرموده و خلاف نمیکند خدا وعدهٔ خود را و سؤال نمود
که از برای که این غرفها را بنا کرده اند یا بچه چیز بنا کرده اند یا رسول الله حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی این غرفها را حق تعالی بنا کرده است از برای دوستانش بمروارید و یاقوت و زبرجد
و سقفهای آنها از طلاست و بنقره منقش و مزین ساخته اند و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری
ملکی دربانست و در آن غرفها فرشهای عالی بر روی یکدیگر گسترده اند که بسیار بلند شده است از
حریر و دیبا برنگهای مختلف و در میان آن فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند چون
مؤمن را در بهشت باین منازل در آورند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند و حلهای مطرز
از طلا و نقره در او پوشانند و در زیر تاج اکلیلی مکلل بیاقوت و مروارید بیفکنند و هفتاد حله از حلهای
مختلف مطرز بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند پس چون مؤمن بر تخت
خود نشیند تخت از شادی بحرکت آید و بر خود ببالد پس چون مؤمن در منازل خود قرار گیرد رخصت
طلبد ملکی که موکلست بباغهای او که در آید و او را تهنیت گوید بکرامتهای الهی پس گویند بآن ملک
خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که در اینجا زمانی باش که دوست خدا تکیه فرموده و زوجهٔ
حور العین او مهیای ملاقات او شده صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود پس حوریه که برای او
در این منزل مهیا کرده اند از خیمهٔ خود بیرون آید و رو بتخت مؤمن بخرامد و کنیزکانش بر دور او احاطه
کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد بافته بیاقوت و مروارید و زبرجد و حلهایش را بمشک و عنبر
رنگین کرده باشند و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکلل بیاقوت و مروارید در
پا کشیده و بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته چون نزدیک دوست خدا رسد و او اراده نماید
که از شوق برای او برخیزد گوید که ای دوست خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز که من از برای توام

و تو از برای منی

و تو از برای منی و چون نزد او آید و با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچیک را ملال
حاصل نشود پس چون نظر کند بر روی حوریه افکند در گردنش طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ
و در وسطش لوحی باشد که بر آن لوح نوشته باشد که تو ای دوست خدا محبوب منی و من محبوب توام
شوق من بر تو بنهایت رسیده و شوق تو برای من بنهایت رسیده پس حق تعالی هزار ملک
بفرستد که او را تهنیت بهشت بگویند و حوریه را بتزویج او در آورند پس بدر اول از درهای بهشت
آن مؤمن برسند گویند بملکی که بآن در موکل است که برو و از دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند
عالمیان ما را فرستاده است که او را تهنیت و مبارکباد بهشت بگوییم آن ملک گوید که باشید تا
من بحاجب بگویم تا بمؤمن عرض کند که شما آمده اید پس آن ملک بیاید نزد حاجب و میان او و حاجب
سه باغ فاصله باشد و بگوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که پروردگار عالمیان ایشان را بتهنیت دوست
خدا فرستاده است و ایشان رخصت دخول میطلبند حاجب گوید که بر من بسیار دشوار است که در
اینحال رخصت دخول گیرم بر دوست خدا بطلبم و او با زوجهٔ حوریهٔ خود خلوت کرده است و میان حاجب و
مؤمن دو باغ فاصله است پس حاجب آید نزد قیم و گوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که جناب رب العزة
ایشان را برای تهنیت فرستاده است رخصت از برای ایشان از دوست خدا بطلب پس قیم آید نزد
خدمتکاران خاص و گوید که رسولان خداوند جبار بر در ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند که حق تعالی ایشان را
برای تهنیت فرستاده بود با خدا عرض کنید چون ایشان عرض کنند رخصت فرماید که داخل شوند پس ایشان
نزد غرفه و آن غرفه را هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس چون ملائکه را رخصت دخول غرفه دهند هر ملکی از آن
در را که موکلست بگشاید پس قیم هر ملکی را از دری از درهای غرفه در آورد و هر یک از ایشان رسالت پروردگار
خود را برسانند و اشاره باین حالت است آنچه حق تعالی میفرماید که وَالمَلائِکَةُ یَدخُلُونَ عَلَیهِم مِن کُلِّ بابٍ
سَلامٌ عَلَیکُم بِما صَبَرتُم فَنِعمَ عُقبَی الدّارِ که ترجمه اش اینست که ملائکه داخل شوند بر ایشان از هر
دری از درهای منازل ایشان و گویند سلام الهی بر شما باد بسبب آنچه بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها

و محنتها صبر کردید در دار دنیا پس چه نیکوست عاقبت این سرای شما و اشاره باین کرامتست آنچه
حق تعالی در سورهٔ هل اتی فرموده است وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی
و چون نظر نمائی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف نگنجد و ملک بزرگ و متسع یا پادشاهی
عظیم حضرت فرمود که مراد ازین نعیم پادشاهی است که حق تعالی بدوستان خود کرامت میفرماید که
ملائکه از جانب حق تعالی شانه برسالت نزد او می آیند ولی رخصت براو داخل نمیشوند پس فرمود که نهرها
از زیر مساکن ایشان جاریست چنانچه حق تعالی میفرماید که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ و میوه ها با ایشان
نزدیکست بحیثیتی که هر میوه را که مؤمن طبعش بآن مایل شود و بدهان خود از آن میتواند گرفت چنانچه
کرده است ملی اگر حرکت کند و بدرستی که انواع میوه ها بسخن می آیند و بدوست خدا میگویند
هر یک از ایشان که اول مرا تناول نما پیش از آنکه دیگری را تناول نمائی و فرمود که هیچ مؤمنی در بهشت نیست
مگر آنکه او را باغهای بسیار هست بعضی داربست کرده و بعضی درختانش بر زمین خوابیده و نهرهای
کرامت کرده اند از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون دوست خدا غذائی
میل نماید ملی آنکه بگوید آنچه خواهش کرده نزد او می آورند گاهی با برادران مؤمن خود خلوت میکنند
و صحبت میدارند و گاهی بهمین یکدیگر میروند و از باغهای خود متنعم میشوند و سیر مینمایند و هوای آن بهشت
پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح است و طلوع آفتاب و از آن بسیار نیکوتر و خوشتر آینده تر و هر
مؤمنی را هفتاد زوجه از حوران میدهند و چهار زن از آدمیان ساعتی با حوریه صحبت میدارد
و ساعتی با زن دنیا و ساعتی خلوت میکند با خود و بر کرسیها تکیه زده اند و با یکدیگر صحبت میدارند
و گاه هست که مؤمنی بر تخت خود تکیه زده ناگاه شعاع نوری او را فرا میگیرد در آنحال بخدمتکاران
خود میگوید که این شعاع تابان از کجا بود ایشان میگویند که این نور حوریه است که هنوز تو او را ملاقات
نکرده از خیمه خود سر بیرون کرده بتو نظر کرد از شوق لقاء تو خواهان تو شده است و محبت تو براو
غالب گردیده و چون ترا دید که بر تخت تکیه داده از کثرت شوق و فرح متبسم شد و آن شعاعی که

مشاهده

مشاهده نمودی نوری است که ترا و از کثرت سفیدی و صفا و پاکی و نزاکت دندانهای او بود
پس دوست خدا گوید که او را رخصت دهید که از منزل خود فرود آید و نزد من آید چون دوست
خدا این را فرماید هزار غلام و هزار کنیز مبادرت نمایند و این بشارت را بحوریه دهند و او از خیمه
خود فرود آید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره و مزین بمروارید و یاقوت و زبرجد و ملون بمشک و زعفران
و عنبر برنگهای مختلف در بر داشته باشد و از لطافت بحدی باشد که مغز استخوان
ساقش از زیر هفتاد حله نماید و قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض کتفهایش ده ذراع
باشد و چون نزدیک دوست خدا رسد خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و مروارید
و زبرجد بیاورند و نثار او کنند و دست در گردن یکدیگر آورند مدتها و ایشان را ملال حاصل نشود
بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتهائی که حق تعالی در قرآن
یاد فرموده جنت عدن است و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و در میان این
بهشتها خدا را بهشتهای دیگر هست و بمؤمن از جنتها و باغستانها میدهند آنقدر که خواهد و
در آنها متنعم میکند بهر روش که خواهد و هر چیز که مؤمن در بهشت خواهد طلب کردن آنش همین است
که بگوید سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ و همین که این را گفت خادمان مبادرت مینمایند و آنچه خواهد بدون
طلب نزد او حاضر میسازند چنانچه حق تعالی میفرماید دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ
فِيهَا سَلَامٌ یعنی خواندن ایشان در بهشت خدا را یا خبر را که خواهند چنانچه ازین حدیث ظاهر
میشود باین وجه باشد که سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ یعنی بپاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست
و تحیت و درود ایشان در بهشت بر یکدیگر سلام است حضرت فرمود که یعنی تحیت خدمتکاران
بر ایشان سلام است وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و آخر دعای ایشان
آنست که بگویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حضرت فرمود که مراد آنست که آنچه طلب نموده اند
و برای ایشان حاصل شد و از آن لذت خود را یافتند از جماع و خوردن و آشامیدن بعد از آنکه

فارغ شدند حمد الهی را بجا می آورند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که از حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه که فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ فرمود که ایشان زنان
مؤمن عارف شیعه اند که داخل بهشت میشوند و ایشان را بمؤمنان تزویج مینمایند و آنجا که فرموده است
که حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ مراد حوران بهشتند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان
باریکست در میان خیمه های در و یاقوت و مرجان نشسته اند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد
دختر باکره رسیده ایستاده اند که دربان ایشانند و هر روز از خدا کرامتی برای ایشان میرسد و از برای
این پیشتر خلق فرموده که مؤمنان را بایشان بشارت فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که فرمود گمان نیک بخداوند خود داشته باشید بدرستی که بهشت را هشت
در است و عرض هر دری چهل ساله راه است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هیچ
درختی در بهشت نیست مگر ساق آن از طلاست و فرمود که اهل بهشت را بول و غایط نمیباشد
بلکه از عرق از ایشان دفع میشود از مشک خوشبوتر و فرمود که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا
و طراوت زیاده میشود چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحت منظر زیاده میگردد و فرمود که پست
ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم میدهند و نود و دو مرتبه از مراتب عالیه بهشت را برای او مقرر
میسازند و بسند معتبر منقولست که ملحدی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و سؤالهای بسیار
نمود و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جملهٔ سؤالهای او این بود که چگونه است که اهل بهشت
هر میوه که از درختان بهشت تناول مینمایند باز آن میوه بهمان هیئت بر میگردد حضرت فرمود که بلی
از بابت چراغیست که هر چند از آن چراغ برافروزند از نور آن چیزی کم نمیشود اگر چه عالم را از آن چراغ
شود پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و می آشامند و ایشان را فضله نمیباشد فرمود زیرا که
غذای ایشان نازک و لطیف است و از آن فضله نمیباشد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود
پرسید که چون است که هر چند حوریه را وطی میکنند باز باکره می یابند او را فرمود که از طینت پاکیزه

مخلوق شده است

مخلوق شده است و با او آفتی و جراحتی نمیرسد و در سوراخ او چیزی داخل نمیشود و حیض و کثافات از او
دفع نمیشود پس پیوسته رحم بیکدیگر چسبیده است مگر هنگام مقاربت گشوده نمیشود و از حضرت
پرسید که چون میشود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد فرمود که درهمی را میان آب صافی بیندازند
که یک نیزه عمق آن باشد بسبب لطافت مینماید و بسند معتبر از عبدالله بن علی منقولست که بخدمت بلال
مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و از وصف بهشت از او سؤال نمود بلال گفت که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که حصار بهشت خشتی از طلاست و خشتی از نقره و خشتی از
یاقوت و بجای گل در میان آن مشک خوشبو کار کرده اند و کنگره های حصار از یاقوت سرخ و زرد و سبز است
پرسید که درهای بهشت از چه چیز است بلال گفت که درها مختلف است باب الرحمه از یاقوت سرخ است
و باب الصبر در کوچکیست یک لنگه از یاقوت سرخ و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است
دو لنگه دارد و وسعت آن در پانصد ساله راه است و آن در را صدائی و ناله هست میگوید که خداوندا
اهل مرا بمن برسان و باب البلا جمعی که در دنیا ببلا مبتلا گردیده اند مانند مصیبتها و دردها و مرضها و
جزع و غیر آن از آن در داخل میشوند از یاقوت زرد است و یک لنگه بیش نیست و بسیار کم است که از آن
در داخل شوند زیرا که اجر بلاها را بجزع ضایع میکنند گفت دیگر بغیر گفت اما در بزرگ پس بندگان شایسته
خدا که ترک دنیا کرده اند و از محارم الهی ورع داشته اند و پیوسته بسوی خدا رغبت داشته اند و خدا را
انیس خود ساخته اند از آن در داخل میشوند پرسید که چون داخل بهشت میشوند چه کار میکنند گفت بکشتیها
می نشینند و در دو نهر عظیم بهشت سیر میکنند و کشتی از یاقوتست و آنچه کشتی را بآن میرانند از مروارید است
و در آن کشتیها ملائکه از نور نشسته اند و جامه های بسیار سبز در بر دارند پرسید که اسم آن نهر چیست گفت جنت المأوا
پرسید که آیا در میان آن بهشت بهشتی دیگر هست گفت جنت عدن در وسط آن واقع است و حصارش
از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است پرسید که آیا دیگر بهشت هست گفت بلی جنت الفردوس
پرسید که حصارش از چه چیز است گفت دیوار و غرفه هایش همه از نور ربست که حق تعالی خلق فرموده ای عزت

رحمت الهی امیست و شدت غضب الهی اگر شنیدی و این عیبهای بصد هزار کدورت آلوده این روزه
فانی قابل این نیست که خود را از چنین رحمتی محروم گردانی و بچنان عذابی و شدتی مبتلا گردانی و
هیچکس را راه نجاتی بغیر عمل صالح نداده اند و از شریف و وضیع و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده اند
اگر بر رحمت الهی خاطر جمع میکنی کاو باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم و اگر بشفاعت اعتماد میکنی چه
میدانی که قابل شفاعت هستی و اگر میگویی که شیعه ام کدام یک از اوصاف شیعیان را که بیان کرده اند
داری شیعه بمعنی پی رو است و در چه چیز متابعت پیشوایان خود چنانچه باید کرده ایم و تا روزها
و غفلتها عمر خود را فانی میکنیم چون اجل در رسید پشیمانی چاره ندارد و آخر فکر میکنی که این بدنی که تاب
گرمی آفتاب ندارد چگونه طاقت آن عذاب خواهد داشت و اگر خاری بدست میرود و یا زنبوری
بر تو نیش میزند فریاد میکنی چگونه تاب تحمل زهر ثمارها و عقربها خواهی داشت امید که حق تعالی
جمیع مؤمنان را از غفلت و حیرت آگاه سازد و راه نجات و طریقه سعادت هدایت نماید بحق
محمد و آله الطاهرین یا اباذر اخفض صوتک عند الجنائز و عند القتال و عند القرآن
یا اباذر اذا اتبعت جنازة فلیکن عملک فیها التفکر و الخشوع و اعلم انک
لاحق به ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازه‌ها و نزد قتال با دشمنان و نزد خواندن
قرآن ای ابوذر چون از پی جنازه روی باید که کار تو در آن وقت تفکر و خضوع و شکستگی باشد
که تفکر نمایی در فنای دنیا و از حال آن جنازه متنبه شوی و بدانی که عنقریب با او ملحق خواهی شد
و بدانکه ممکن است که مراد از پستی صدا آهسته گفتن باشد و در این وقت چون هنگام تنبه و آگاهی است
فریاد زدن دلالت بر غفلت و بیباکی میکند یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه
منقولست از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن نزد قرآن خواندن
و نزد گفتن اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات صف مسلمان با صف کافران و نزد دعا کردن مظلوم
که دعای مظلوم را هیچ چیز مانع نمیشود تا بعرش میرسد و احتمال دارد که کنایه از ساکن شدن مطلق باشد.

چون نزد جنازه

چون نزد جنازه و وقت قتال هنگام تفکر و اعتبار است پس باید که در دل تفکر کنند و یاد خدا
باشند و نزد خواندن قرآن باید ساکت باشند و گوش دارند زیرا که ظاهر آیه کریمه و بعضی احادیث
آنست که در هنگامی که دیگری قرآن خواند واجبست خاموش شدن و گوش دادن و حرام است
سخن گفتن و اکثری علما را اعتقاد آنست که وجوبش مخصوص کسی است که اقتدا به پیش نماز کرده باشد
و امام قرائت بلند خواند و جهت خاموش شدن و اگر واجب نباشد البته سنت مؤکد است
گوش دادن و خاموش شدن هر وقت که قرآن خوانند ثواب عظیم دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بدون آنکه بخواند حق تعالی
یک ثواب برای او کتابت نماید و یک گناه از نامه اعمالش محو فرماید و یک درجه در بهشت برای او
بلند گرداند و در خصوص جنازه احتمال دارد که مراد ترک جزع و فریاد و ناله کردن باشد که منافی صبر
و رضا بقضا است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دو صدا است که خدا دشمن
دارد یکی ناله و فریاد کردن در مصیبت و دیگری ساز نواختن در هنگامی که خدا نعمتی کرامت فرماید و
منقول است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که مردم مشایعت جنازه می کنند و میخندند
فرمودند که گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته اند و گویا حق الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است
و گویا که این مردها را که می بینیم مسافری چند اند که در اندک زمانی بسوی ما بر میگردند خود ایشان را در
قبرها جا میدهیم و میراث ایشان را میخوریم و گمان میکنیم که همیشه بعد از ایشان خواهیم بود فراموش کرده ایم
هر واعظ پند دهنده را با آنکه بهر بلیه و مصیبتی گرفتار شده ایم خوشا حال کسی که نفس خود را ذلیل شمارد
و کسبش از حلال باشد و باطنش شایسته باشد و خلقش نیکو باشد و زیادتی مالش را انفاق نماید و زیادتی
سخنش را نگاه دارد و شر خود را از مردم دور گرداند و بسنت پیغمبر عمل نماید و میل به بدعت ننماید یا اباذر
اعلم ان فیکم خلقین السوء الضحک من غیر عجب و الکسل من غیر سهو ای ابوذر بدانکه در
میان شما دو خلق بد است خندیدن عبث در غیر هنگام تعجب و کسل و سستی در عبادت دانسته بدون

سهو و فراموشی در این فقره دو خصلت را حضرت مذمت فرموده اول بسیار خندیدن بعبث و این از
غفلت ناشی میشود و اگر نه کسی که باحوال خود و گناهان خود مطلع باشد و از اهوالی که در پیش دارد در حذر
باشد البته خنده او کم و حزن او بسیار میباشد چنانچه در باب صفات مؤمن وارد شده است که خوشحالی
او در رو و اندوه او در دل او است و این صفت نیز مذموم است که آدمی پیوسته ترش رو باشد که مردم از او متنفر باشند
بلکه مؤمن میباید که گشاده رو و متبسم باشد و خوش طبعی و مزاح قدری از آن مطلوب است
اما زیادتی در خنده و مزاح هر دو بد است و مذموم است بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که بسیار مزاح آبرو را میبرد و بسیار خنده ایمان را محو میکند و بسیاری دروغ بهای حسن را
میبرد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مزاح مکن که نورت میبرد و در حدیث دیگر
فرمود که حضرت داود علیه السلام بحضرت سلیمان گفت که ای فرزند بسیار خنده مکن که بسیاری
خنده آدمی را در قیامت فقیر میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که باعث غضب
خدا میگردد خواب کردن بدون بیداری و خندیدن در غیر تعجب و با سیری چیزی خوردن و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که عجب دارم از کسی که یقین باتش جهنم دارد چگونه میخندد
و فرمود که احتراز کنید از بسیاری خنده که دل را میمیراند حضرت صادق علیه السلام فرمود که چه بسیار کسی که
خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لهو و طرب و در روز قیامت گریه او بسیار باشد و چه بسیار
کسی که گریه او بر گناهانش بسیار باشد از خوف عذاب الهی و در بهشت سرور و خنده او فراوان باشد و فرمود
که خنده رسول صلی الله علیه و آله تبسم بود که صدا از آن ظاهر نمیشد و روزی بجماعتی از انصار گذشتند
ایشان سخن میگفتند و دهانها از خنده میگشودند فرمود که ای گروه هر کسی که از شما که طول امل او را مغرور کرده
باشد و در اعمال خیر عملش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد
و مرگ را یاد کند که شکننده جمیع لذتهاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیاری خنده ایمان را
میگدازد چنانچه آب نمک را میگدازد و فرمود که از جهالت است خندیدن بی تعجب و مکرر میفرمود که دندان خود را

بخنده مگشا

بخنده مگشا و حال آنکه کارهای کننده کرده‌ای و ایمن نیستی از شبیخون مرگ یا عذاب الهی کسی که گناهان کرده است
و فرمود کسی را که دوست داری با او مزاح مکن و با او منازعه و مجادله مکن و فرمود که قهقهه از شیطان است
و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که زنهار مزاح مکنید که باعث حقد و کینه
میشود و مزاح دشنام کوچک است و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه بعضی از فرزندان خود را
وصیت فرمودند که بپرهیز از مزاح که نور ایمانت را میبرد و مروت و انسانیت را سبک میکند و بسند
صحیح از معمر بن خلاد منقولست که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که گاه هست که شخصی
در میان جماعتی میباشد که مزاح میکنند و خنده میکنند فرمود که باکی نیست تا بفحش نرسد بعد از آن
فرمود که اعرابی بود و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمد و هدیه می آورد و میگفت یا رسول الله
قیمت هدیه مرا بده یعنی تبسم فرما و حضرت میخندیدند و وقتی که غمی رو میداد میفرمودند که اعرابی چه حالت
کارش می آمد و مرا میخندانید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در او دعابه
است پرسیدند که دعابه چیست فرمود که مزاح و خوش طبعی منقولست از یونس شیبانی که حضرت صادق علیه السلام
از من پرسیدند که چون است مداعبه و مطایبه شما شیعیان با یکدیگر گفتم که کم است فرمود که چنین مکنید
که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است و تو بمداعبه سرور و خوشحالی در دل برادر مؤمن خود داخل میکنی و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بود که با کسی خوش طبعی میفرمودند که او را مسرور سازند و در حدیث دیگر فرمود که خنده
مؤمن تبسم است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون قهقهه کنی در خنده چون
فارغ شوی بگو اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا مرا دشمن مدار و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
منقولست که حضرت یحیی بن زکریا بسیار میگریست و خنده نمیکرد و حضرت عیسی گاه میگریست و گاهی خنده
میکرد و آنچه عیسی میکرد بهتر بود از آنچه یحیی میکرد

فصل اول

کسل و سستی در عبادت و کسل
از صفات منافقان است و از ضعف ایمان و یقین ناشی میشود و موجب محرومی از سعادت ابدی میگردد
بلکه مؤمن میباید در عبادت صاحب نشاط باشد و مردانه متوجه عبادت شود و کارهای خیر را بزودی بجا آورد

وتأخیر مینداز که در تأخیر آفت بسیار است چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که هرگاه
اراده خیری نمایی مبادرت کن بآن زیرا که نمیدانی بعد از این چه خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه
قصد کار خیری کنی آنرا بتأخیر مینداز بدرستی که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود بر بنده که او بطاعتی مشغول است
میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که بعد از این عملش را عذاب نکنم هرگز و اگر گناهی را قصد کنی زنهار که
آنرا ترک کن که بسیار است حق تعالی مطلع میشود بر بنده و او مشغول معصیتی است میفرماید که بعزت و
جلال خودم سوگند که بعد از این عملش را نیامرزم هرگز و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که کسی که قصد عمل
خیری نماید باید آنرا بزودی بجا آورد که هر خیری که در آن تأخیری باشد شیطان را در آن اندیشه و مهلتی هست
و در حدیث دیگر فرمود که خدا خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانچه در قیامت در میزان اعمال
سنگین است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بپرهیز از دو خصلت از زود دلتنگی
و از کسل و تنبلی بدرستی که اگر دلتنگی میکنی بر هیچ حقی صبر نمیتوان کرد و اگر کسل میورزی هیچ عبادتی
را نمیتوان کرد یا اباذر رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام لیلة والقلب
ساه یا اباذر الحق ثقیل مر والباطل خفیف حلو ورب شهوة ساعة تورث
حزنا طویلا یا اباذر لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری الناس فی جنب الله تعالی
امثال الاباعر ثم یرجع الی نفسه فیکون هو احقر حاقر لها یا اباذر لا تصیب
حقیقة الایمان حتی تری الناس کلهم حمقی فی دینهم عقلاء فی دنیاهم ای ابوذر
دو رکعت نماز میانه که بسیار طولانی و بسیار سبک بجا نیاوری که با حضور قلب و تفکر باشد بهتر است از ایستادن
یک شب بعبادت که با فراموشی دل باشد و از آنچه گویی و کنی دلت غافل باشد ای ابوذر حق بر طبعها گران و تلخ است
و باطل سبک و آسان و شیرین است و بسیار است که شهوة یکساعت باعث حزن طولانی آخرت میگردد ای ابوذر
فقیه نمیباشد آدمی تمام فقه و چنانچه باید دانا نمیشود تا آنکه مردم در جنب جلال و عظمت الهی نزد او بمنزله شتران
باشند پس رجوع بنفس خود کند و خود را از همه کس حقیرتر شمارد ای ابوذر بحقیقت ایمان نمیرسی تا همه مردم را احمقانی

که احمقند در دین خود و عاقلند در دنیای خود در اول کتاب تحقیق بعضی از شرایط عبادات و حضور قلب
گذشت و بر همگی ظاهر است که کردن و شنیدن حق هر دو بر آدمی گران و دشوار است چنانچه اکثر
مردم عالم اگر کسی خیر ایشان را بایشان میگوید هر چند دانند که صلاح ایشان در آنست آزرده میشوند
و کردن باطل خواه در معاصی و شهوات و خواه در اعمال بدعت بر طبعها گوارا و در کامها شیرین است
و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش می آید چنانچه خوشامد گفتن ارباب عزت را خوش می آید هر چند دانند
که دروغ است و کارهای بد ایشان را به نیکی یاد کردن و ایشان را بخیر و صلاح ستودن ملایم طبع ایشان است
هر چند میدانند که این گفتن برای خوبی ایشان و کار ایشان نفعی نمیدهد و دفع عذاب از ایشان نمیکند
و بدانکه بی اعتنائی بشان مردم بودن دو جهت دارد یکی ممدوح است و دیگری مذموم آنچه ممدوح است و
از انواع کمالاتست آنست که خدا را مالک نفع و ضرر خود داند و مردم را بی دخل داند و در عبادات ایشان را
منظور ندارد و در امر خیری که مرتکب شود از ملامت ایشان پروا نکند و در حالی که میان رضای الهی و رضای
مخلوق متردد شود رضای خدا را اختیار نماید و اینمعنی از راه شناختن عظمت حق تعالی حاصل میشود و چندانکه
یقین بعظمت او زیاده میشود این صفت کاملتر میگردد و آنچه مذموم است آنست که از راه تکبر مردم را
سهل و بی قدر داند و حقیر شمارد و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن
بخود ناشی میشود و این از بدترین صفات ذمیمه است و حضرت درین کلام معجز نظام بهر دو معنی اشاره
فرموده اند که مردم را در جنب خدا از بابت شتران داند که در هنگام طاعت الهی ایشان را ملحوظ ندارد چنانکه
اگر کسی در جایی نماز کند و شتری چند در آنجا باشند البته ایشان را منظور نمیدارد و پس باید که در جنب عظمت
خدا عظمت مردم را سهل داند و بعد از آن اشاره بمعنی دویم فرمودند که چون بخود رجوع کند خود را از همه کس
حقیرتر شمارد و پس او بر عدم اعتنا بشان مردم علم داشتن بخودش نباشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که هر که صاحب سلطنتی را راضی کند بچیزی که خدا را از آن بخشم آورد از دین خدا بدر رود و از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که دینی نیست کسی را که عمل کند بطاعت مخلوقی در معصیت خالق

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که طلب نماید خشنودی مردم را بچیزی که موجب سخط الهی میشود
حق تعالی چنین کند که آن جمعی که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر فرمود
که بخشم میاورید خدا را بسبب رضای احدی از خلق او و تقرب مجویید بسوی احدی از خلق بچیزی که موجب
دوری از خدا است بدرستی که میان خدا و احدی از خلق وسیله نیست که بسبب او خیری برساند
یا شری را برگرداند مگر اطاعت او و طلب خشنودی او بدرستی که طاعت الهی موجب فیروزیست
بهر خیری که طلب نمایند و موجب نجاتست از هر شری که از آن حذر کنند و بدرستی که خدا نگاه
میدارد از بدیها کسی را که مطیع او باشد و از عذاب و کسی که معصیت او کند خود را حفظ نمیتواند نمود
و کسی که از خدا گریزد گریزگاهی نمی یابد زیرا که امر الهی بجاری او نازل میشود هر چند جمیع خلایق کراهت
داشته باشند و حضرت امیرالمؤمنین و خواص او را مدح کرده که جهاد میکنند در راه خدا و نمیترسند از
ملامت ملامت کنندگان پروا مکنید تا خدا دفع شر دشمنان از شما بکند و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که حقیر شمارد مؤمنی را خواه مسکین باشد و خواه غیر مسکین پیوسته حق تعالی تحقیر او نماید
و از او در خشم باشد تا از آن برگردد و احادیث این مطلب بعضی سابقا مذکور شد و بعضی بعد از این
مذکور خواهد شد و آنچه حضرت فرمودند که مردم را باید احمق در دین و عاقل در دنیا دانست مراد
غالب مردم است یا مراد از ناس اهل دنیاست والله یعلم یا اباذر حاسب نفسک قبل ان
تحاسب فهو اهون لحسابک وزن نفسک قبل ان توزن وتجهز للعرض
الاکبر یوم تعرض لا تخفی علی الله منک خافیة ای ابوذر محاسبه نفس خود بکن پیش
از آنکه با تو محاسبه کنند که حساب در قیامت بر تو آسان شود و نفس خود را بسنج در مرتبه نقص و
کمال پیش از آنکه در روز حساب ترا بسنجند و مهیا شو برای عرض اکبر قیامت در روزی که ترا
و اعمال ترا بر خداوند عرض کنند که هیچ پنهانی از تو بر او پوشیده نیست بدانکه اگر کسی خواهد که از عذاب
الهی نجات یابد و بسعادت ابدی فایز گردد باید که از نفس خود ایمن نباشد و فریب او را نخورد و پیوسته در

مقام عیبجویی او باشد چنانچه دشمنی عیب دشمن خود را تفحص نماید زیرا که عیوب در نفس مخفی میباشد
و هر عیبی را که شکافت و در مقام ازاله آن در آمد چندین عیب دیگر بر او ظاهر میشود چنانچه
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که آدمی هیچ عیبی را از خود نفی نمیکند مگر آنکه عیب دیگر
بر او ظاهر میشود و پس باید که پیوسته در مقام محاسبه نفس خود باشد و تفکر نماید که روزی خواهد بود که حساب
اعمال او بکنند پس درین روز حساب خود را با خود درست کند و جواب هر سؤال را مهیا کند زیرا که
خود را غافل کردن برای دفع محاسبه آخرت فایده نمیدهد از بابت مرغی که چون میروند او را شکار کنند
چشم خود را بهم می گذارد و بداند که این عمر مایه ایست که باو داده اند که بهر دقیقه آن سعادت ابدی
تحصیل میتواند نمود و پس در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر دقیقه را صرف چه کار کرده اگر صرف طاعتی
کرده سود مند شده و اگر صرف معصیت کرده زیان کار شده و اگر صرف هیچیک نکرده آنرا تلف
کرده و بدزد شیطان داده پس در صورت اول او را تحسین نماید و ترغیب زیادتی او بکند و در صورت
دوم و سیم او را ملامت و آزار کند هر قدر که مقدور باشد از او تاوان بگیرد از توبه و انابه و تدارک آنچه فوت
شده بمایه باقی مانده اگر چه تدارک گذشته نمیباشد زیرا که هر زمانی را بهره ایست از اعمال خیر پس عملی که در
آن زمان کنی حق آن زمان ادا شده و گذشته از کیسه ات رفته است و اگر قبول نکند با او مجادله و مجاهده کنی
و بتفکرات صحیح و تذکر آیات و اخبار وعده و وعید او را هموار گردانی زیرا که نفس آدمی بمثابه
کور چموش سرکشی است که در صحرایی رود که چندین چاه در هر قدمی در جانب چپ و راست او بوده
باشد که اگر یک لحظه از آن غافل میشوی وقتی خبر میشوی که خود را در قعر چاه ضلالت می بینی چنانچه بسند معتبر
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که فرمود از ما نیست کسی که محاسبه نفس خود نکند هر روز پس
اگر عمل خیری کرده باشد از خدا زیادتی آنرا طلبد و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که فرمود بشخصی که بدرستی که ترا طبیب نفس خود کرده اند و درد را از برای تو بیان
کرده اند و علامت صحت را بتو شناسانیده اند و ترا بدوا راهنمایی کرده اند پس نظر کن که چگونه بکار خود قیام مینمایی

و در حدیث دیگر فرمود که دل خود را قرین مصاحب نیکوکار یا فرزند مهربان خود دان و عمل خود را پدر دان که متابعت او نمایی و نفس خود را دشمنی دان که با او مجاهده کنی و مال خود را عاریه دان که باید بصاحبش رد نمایی و در حدیث دیگر فرمود که نفس خود را حبس کن و منع فرما از چیزی که با او ضرر میرساند پیش از آنکه از تو مفارقت نماید و سعی کن که نفس خود را از گرو بدر آوری چنانکه سعی مینمایی در طلب معاش و در پستی که نفس تو در گرو کردهای تو هست و در حدیث دیگر فرمود که از نفس خود در بخش از بیماری و در قوت پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که صغیر و خورد مبینید چیزی که در قیامت نفع دهد و صغیر و خورد مبینید چیزی که در قیامت ضرر میکند پس در آنچه شما را خبر داده است بمنزله کسی باشید که بچشم خود معاینه دیده باشد و در روایتی که حضرت امام حسن علیه السلام فرموده میفرماید که ای فرزند من مؤمن را سه ساعت میباشد در یکساعت با پروردگار خود مناجات میکند و در ساعت دیگر محاسبه نفس خود میکند و در ساعت سیم مشغول لذتی میشود که حلال باشد و او را آن حمد کنند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نفس خود را محاسبه کنید پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سال نگاه میدارند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که کسی که نقصهای نفس خود را پیدا نکند و تفحص ننماید هوا و خواهشها بر او غالب میشود و کسی که پیوسته در نقص باشد مرگ از برای او بهتر از زندگی است و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که ای فرزند آدم پیوسته احوال تو بخیر و نیکی مقرونست مادامی که واعظی از نفس خود داشته باشی و واعظ خود باشی و همت تو بمحاسبه نفس تو مصروف باشد و خوف الهی را شعار و پیراهن تن خود کرده باشی و اندوه را لباس خود ساخته باشی ای فرزند آدم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد و ترا نزد پروردگار تو بحساب باز خواهند داشت از اعمال تو سؤال خواهند کرد پس امروز جواب برای آنروز مهیا کن یا اباذر استحیی من الله فانی والذی نفسی بیده لا اظل حین اذهب الی الغائط متقنعا بثوبی استحیی من

من

الملکین الذین معی یا اباذر اتحب ان تدخل الجنة قلت نعم فداک ابی و امی قال فاقصر الامل و اجعل الموت نصب عینیک و استحیی من الله حق الحیاء قال قلت یا رسول الله کلنا نستحیی من الله قال لیس کذلک الحیاء و لکن الحیاء ان لا تنسی المقابر و البلی و الجوف و ما وعی و الرأس و ما حوی و من اراد کرامة الآخرة فلیدع زینة الدنیا فاذا کنت کذلک اصبت ولایة الله ای ابوذر از خدا حیا و شرم بدار بدرستی که من بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که چون به بیت الخلا میروم جامه خود را بر سر و روی خود میکشم از شرم دو ملکی که با منند ای ابوذر میخواهی که داخل بهشت شوی گفتم بلی پدر و مادرم فدایت باد فرمود که پس امل و آرزوی خود را در دنیا کوتاه کن و مرگ را در برابر چشم خود بدار که پیوسته در یاد مرگ باشی و از خدا حیا بدار چنانچه سزاوار حیا داشتن است گفتم یا رسول الله ما همه از خدا شرم و حیا میداریم فرمود که حیا داشتن چنین نیست ولیکن حیا از خدا آنست که فراموش نکنی قبر و پوسیدن و کهنه شدن در قبر را و فراموش نکنی جوف را و آنچه شکم و فرج را از حرام و شبهه نگاهداری و فراموش نکنی سر را و آنچه در سر است یعنی گوش و زبان و اندیشه و خیال خود را از معصیت باز داری و بطاعت مصروف گردانی و کسی که کرامت و بزرگی آخرت را خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هرگاه چنین باشی ای ابوذر بدرجه ولایت الهی میرسی و دوست خدا میگردی و در این مقام حضرت سید الانام بچندین خلق از اخلاق کریمه اشاره فرموده اند اول حیاست و حیا عبارت از تأثر نفس است از امری که قباحت آن امر بر او ظاهر باشد و این باعث انزجار او میگردد از آن عمل و این بر دو قسم است یکی از افضل صفات کمال است و موروث سعادات و دیگری نقص است و موجب حرمان از کمالات است اما آنچه کمال است آنست که بعد از آنکه بعلم تمیز میان نیک و بد و حق و باطل کرده باشد از خدا و خلق شرم کند در ترک کردن عبادات و محاسن آداب شریعت و از مرتکب شدن معاصی و قبایح آداب که از شرع قباحت آنها معلوم شده باشد و مجملی از تفسیر حیا در اول کتاب مذکور شد و ظاهر است که کسی متصف بصفت حیا باشد البته هر قبیحی را که اراده نماید اگر تفکر نماید که حق تعالی حاضر است و بر فعل او مطلع است

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام بر فعل او مطلع میشوند و هر روز اعمال امت را بر ایشان عرض مینمایند و دو ملک که پیوسته ملازم او یند البته بر عمل او مطلع میشوند و اگر حق تعالی پرده از روی برگیرد ملائکه سموات بر فعل او مطلع میشوند و در قیامت در حضور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و گروه بیحد و احصا از ملائکه و سایر عباد رسوا خواهد شد و این معنی از روی یقین و ایمان جا کند او گرد البته متوجه آن نخواهد شد و همچنین در فعل طاعات و آنچه از حیا مذموم است آنست که امر حقی را بعقل ناقص خود قبیح شمارد و ترک آن کند و این از جهل ناشی میشود مثل آنکه مسئله بر او مشکل شده است نمی پرسد و حیا میکند و در جهالت میماند یا عبادتی را ترک میکند برای اینکه در نظر جمعی انتقاد نماید و این حیا موجب محرومی از سعادات است و حق تعالی میفرماید که ان الله لا یستحیی من الحق بدرستی که حق تعالی حیا نمیکند از بیان حق و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حیا دو حیاست حیای عقل است و حیای حماقت و حیای عقل از علم ناشی میشود و باعث علم میشود و حیای حماقت از جهل و نادانی ناشی میشود و باعث جهالت میگردد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حیا از ایمان است و ایمان موجب دخول بهشت است و فرمود که حیا و ایمان هر دو در یک ریسمان بسته است هر یک که از آدمی جدا شد آن دیگری با او میرود و در حدیث دیگر فرمود که ایمان ندارد کسی که حیا ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار خصلت است که در هر که باشد اگر سرتاپای او گناه باشد خدا گناهان او را بحسنه مبدل میکند راستگویی و حیا و حسن خلق و شکر و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که روی او تنک است علم او کم است پس در طلب علم حیا خوب نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که از امثال حکما و دانایان پیش نمانده است مگر این مثل که اگر حیا نداری آنچه خواهی بکن یعنی ترک حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح میشود و در حدیث دیگر فرمود که حیا بر دو وجه است یکی از ضعف عقل و سستی رای است و دیگری قوتست و اسلام است و ایمان است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که

حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام میفرمود که کسی که در خانه خود بخلوت نشیند باید که پرده خانه را بیاویزد و بدرستی که حق تعالی حیا را در میان خلق قسمت فرموده و ازین حدیث شریف ظاهر میشود که سنت است کسی که به بیت الخلا رود جامه بر سر بیندازد و یا به بیچد که سر و رو را فرا گیرد و چون حالت ناخوشی است مناسب حیا این است که روی خود را بپوشد با آنکه چون در آن حالت بر عیوب ظاهر خود از فضلات و کثافات ظاهری مطلع میشود باید که عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند و از آنها شرم کند که ازین کثافتهای ظاهری بدتر است و در دعاهای آداب خلوت اشاره باین معنی است و اکثر علما در آداب خلوت نقل کرده اند که سنت است سر را پوشیدن که سر برهنه نباشد و بعضی هر دو معنی را از سنتها شمرده اند و این معنی متضمن آن نیز هست زیرا که در تقنیع که درین حدیث وارد شده است سر پوشیدن هم بعمل می آید و فایده بدنی هم دارد که بوی های بد بدماغ سرایت نکند فصل دویم در ورع و عفت است ورع اجتناب از محرمات و مکروهات و شبهات و عفت واجب آنست که از خوردن حرام اجتناب نماید و عفت از چیزهایی که نهی کراهت از آن فرموده اند از شبهها که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال بودن حرام در میان آنها غالب باشد مثل مال جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرام است مانند ارباب مناصب مستحب است و این تکلیف از اعظم تکالیف الهی است و سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارها است چنانچه وارد شده است که حلال قوت برگزیدگان است و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر سر انبان غذای خود مهر میزدند که شبهه داخل آن نشود و بدانکه غذا را در اعمال و قرب و بعد بخدا مدخلیت عظیم است زیرا که قوتهای بدن آدمی از روح حیوانی است و روح حیوانی بخاریست که از خون بهم میرسد پس چون غذای حلال قوت آن باعضا و جوارح در آمد هر یک را بکاری که پسندیده است میفرماید و همه آن قوت صرف عبادات میشود و لقمه حرام که در بدن در آمد و قوت آن باعضا و جوارح سرایت کرد آن قوتها که از حرام بهم رسیده اند حرام زاده اند و از حرام زاده کار خوب بعمل نمی آید چون سر از دریچه چشم بدر میکند چشم را بمعاصی میدارد و هزار فساد میکند و اگر سر از دریچه

کوشت بدن میکند او را شنیدن انواع باطلها میدارد و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و اگر نطفه میشود
فرزندی که از آن حاصل میشود بیک معنی حرامزاده است و مایل ببدیها میباشد و آن حدیث که
واقع شده است که کسی که رغبت بغیبت مسلمانان کند حلالزاده نیست ممکن است که بر این معنی
محمول باشد و لقمهٔ حلال هم نور معرفت و عبادت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دل را منور
میکند و این معنی بتجربه نیز معلوم شده است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که خواهد
که دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که بهترین عبادتهای خدا عفیف داشتن شکم و فرج است و منقولست که شخصی بآنحضرت عرض
نمود که عمل من بسیار ضعیف است و روزه کم میدارم اما گمان من اینست که نمیخورم مگر از حلال حضرت فرمود
که کدام عبادت بهتر است از عفت شکم و فرج و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بیشتر چیزی که
امت من بسبب آن داخل جهنم میشوند دو چیز میان تهی است شکم و فرج و بسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت از برای او واجب میشود
از داخل شدن در دنیا و متابعت نمودن هواهای نفس و شهوت شکم و فرج و بسند معتبر منقولست که حضرت
صادق علیه السلام به نجم فرمود که ای نجم تمام شما شیعیان در بهشت با ما خواهید بود اما چه بسیار قبیحست
که یکی از شما وقتی داخل بهشت شود که پرده اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده باشد نجم گفت فدایت شوم
شیعهٔ شما چنین خواهد شد فرمود بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بیشتر چیزی که بر امت خود میترسم بعد از خود این کسبهای حرام است و شهوتهای مخفی و
ربا و سود در بیع و قرض و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کسی که مالی از غیر کسب حلال کسب کند
و با آن حج رود و تلبیه گوید ندا باو میرسد که لا لبیک و لا سعدیک یعنی لبیک گفتن تو و اجابت
کردن و خدمت کردن تو مقبول درگاه ما نیست و اگر مال از حلال کسب کند و حج رود و تلبیه گوید در
جواب او لبیک و سعدیک میگویند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که دنیا بر جمعی

مشرف شد

مشرف شد و حلال را بر ایشان جلوه داد و عرض کرد آن حلال محض را قبول نکردند تا از دنیا رفتند
پس بر جماعتی حلال و شبهه را با هم عرض کرد گفتند ما را بشبهه احتیاج نیست و حلال را بوسعت
مقرر کردند و برای جمعی حرام و شبهه را جلوه داد ایشان گفتند ما را بحرام احتیاج نیست و در شبهه
بفراخی عیش کردند و خود را بحرام برای جماعتی جلوه داد از پیش رفتند و بآنچه میخواستند رسیدند
و مؤمن در دنیا میخورد بقدر حاجت مثل کسی که بخوردن میته مضطر شده باشد و از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام فرمود که حرام نمو نمیکند و زیاد نمیشود و اگر نمو کند برکت نمیدارد و هر چه را در راه خدا
انفاق میکند ثواب نمی یابد و هر چه در عقب خود میگذارد توشهٔ اوست بسوی آتش جهنم و بسند معتبر
منقولست از سماعه که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی از صاحب اعمال بنی امیه
مالی بهم رسانیده است و از آن مال تصدق و صله و احسان میکند بخویشان و حج می کند که آن کارها شاید
را خدا بیامرزد و میگوید خدا فرموده است حسنات گناهان را برطرف میکند حضرت فرمود که گناه
از مال مردم تصرف مینماید گناه و گناه را برطرف نمیکند و لیکن ثواب را برطرف میکند و منقولست در
تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا
که ترجمهٔ ظاهرش اینست که قصد کردیم بسوی آنچه کرده بودند از اعمالی که بصورت عمل خیر بود پس
گردانیدیم آن عمل را مانند ذره های پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که والله اعمال ایشان از جامه های سفید مصری سفیدتر و نورانی تر خواهد بود پس حق تعالی میفرماید باو باش
پس پراکنده و باطل میشود برای اینکه چون بحرامی میرسیدند آنرا میگرفتند

فصل سیم عفت فرج است

از محرمات و مکروهات و شبهات و این نیز از تکالیف شاقهٔ الهی است و تحقیقش همان است
که گذشت که احتراز از زنای فرج واجبست و زنا از گناهان کبیره است و مکروهاتی که در شرع
معلوم شده است عفت از آنها مستحب است و شبهها بر دو قسم است یکی باعتبار اشکال در مسئله است
و احتراز از آنها بنا بر مشهور مستحب است و بعضی این احتیاط را واجب میدانند مگر اگر طرف حرمت بسیار ضعیف باشد

و قسم دویم شبهه بال بر میگردد مثل آنکه بزر شبهه کنیزی خریده باشد یا زر شبهه را مهر کرده باشد یا مهر زنرا غصب کند
و در دادن با قدرت مضایقه کند زنا بر اعضا و جوارح منقسم میشود و زنای فرج معلوم است
و زنای چشم نگاه کردن به پسران بشهوت و بزنان غیر محرم است و زنای گوش شنیدن آواز است
که باعث شهوت شود و زنای دست بازی کردن با نامحرم است و همچنین در سایر اعضا و انهای
تیر حرامی و شبهه میدارد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست
که فرمودند که هیچکس نیست مگر آنکه بهره از زنای یابد و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان
بوسیدن است و زنای دستها لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا بکند و خواه تکذیب
کند یعنی خواه زنای فرج متحقق شود و خواه نشود و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که بدترین مردم در عذاب روز قیامت مردیست که نطفهٔ خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد
و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که فرمود به پرهیزید از زنا که روزی را برطرف میکند
و دین را باطل میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از برای زناکار شش خصلت میباشد سه عقوبت
در دنیا و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیاست نور رو را میبرد و فقیر میکند و فنا و نیستی را
نزدیک میکند و آنچه در آخرتست غضب پروردگار است و دشواری حساب و خلود در جهنم و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون زنا بعد از من در میان امت بسیار شود مرگ ناگاه بسیار میشود
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت یعقوب بفرزند خود میگفت که ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی
زنا کند پرهایش میریزد و در حدیث دیگر فرمود که حواریان در خدمت حضرت عیسی جمع شدند و گفتند که
ای معلم خیرات ما را ارشاد کن حضرت عیسی فرمود که حضرت موسی کلیم خدا شما را امر کرد که قسم دروغ بخدا
نخورید و لکن امر میکنم شما را که نه قسم راست بخورید و نه دروغ و موسی پیغمبر خدا شما را امر کرد که زنا مکنید
و من شما را امر میکنم که در خاطر خود هم مگذرانید چه جای آنکه بجای آورید بدرستی کسی که در خاطر خود
خیال زنا میگذراند بمنزلهٔ کسی است که در خانهٔ مزین طلاکاری آتش بر افروزد و آن نقشها و زینتها را

باطل کند

باطل کند هر چند خانه نسوزد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بمفضل بن عمر فرمود که ای
مفضل میدانی که چرا گفته اند که هر که زنا بحرمت مردم میکند روزی زنا بحرمت او نیز خواهند کرد پس
فرمود که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود و مردی هم در میان ایشان بود که بسیار بقصد زنا نزد
آن زن میرفت در روز آخر که نزد آن زن آمد خدا بر زبان او جاری کرد که بخانهٔ خود که میروی مردی را
با زن خود خواهی دید آن مرد با خاطر مشوش از خانهٔ آن زناکار بیرون آمده در غیر وقتی که همیشه بخانه میرفت
داخل خانه شد ناگاه مردی را در فراش زن خود دید هر دو را بخدمت حضرت موسی آورد در آن حال
حضرت جبرئیل نازل شد و گفت هر که زنا کند روزی با حرمت او زنا میکنند پس حضرت موسی نظر بایشان
کرد و فرمود که عفت بورزید از زنان مردم تا زنان شما باعفت باشند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود و عاق پدر و مادر و قطع کنندهٔ رحم
و مرد پیر زناکار نمیشنوند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که دروغ میگوید کسی که گمان
میکند که حلالزاده است و زنا را دوست میدارد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نیکی کنید با
پدران خود تا فرزندان شما با شما نیکی کنند و عفت ورزید از زنان مردم تا عفت ورزند زنان شما
و فرمود که ولد الزنا سه علامت دارد مردم را در حضور ایشان آزار میکند و مشتاق است بزنا و بغض ما
اهل بیت دارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار چیز است که داخل خانه نمیشود مگر آنکه آن خانه
خراب میشود و هرگز ببرکت آباد نمیشود خیانت در امانت کردن و شراب خوردن و دزدی
و زنا کردن و در حدیث دیگر فرمود که در شب معراج گذشتم بزنان چند که ایشان را به پستانها آویخته بودند
پرسیدم از جبرئیل که ایشان کیستند گفت اینها زنان چندند که زنا کرده اند و فرزندان بهم رسانیده اند و
بشوهرهای خود ملحق ساخته اند و مال شوهرها بمیراث بایشان رسیده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که بحرام در دبر زنی جماع کند یا با مردی یا پسری اعلام کند خدا او را در روز قیامت محشور گرداند
مردار گندیده تر که مردم از بوی آن متأذی باشند تا داخل جهنم شود و خدا قبول نکند از و هیچ عملی از اعمالش را

جبط نماید و او را در تابوتی داخل کند و بفرماید که او را بمیخهای آهن بدوزند و در غذابی باشد اگر رگی از رگهای او را
بر چهارصد کس بگذارند همه بمیرند و از همه کس عذابش بیشتر باشد و کسی که زنا کند با زن یهودی یا نصرانی یا
مجوسی یا مسلمان خواه آزاد و خواه بنده خدا بر قبر او سیصد هزار در از جهنم بگشاید که از آن درها مارها و
عقربها و شهابها از آتش در قبر او داخل شوند و بسوزد تا روز قیامت و چون محشور شود اهل قیامت
از گند فرج او متأذی باشند تا داخل جهنم شود و کسی که بخانهٔ همسایه نظر کند و نظرش بعورت مردی
یا گیسوی زنی یا بدن او افتد خدا او را داخل جهنم کند با منافقان که تتبع امور مخفی مسلمانان میکردند و از دنیا
بیرون نرود تا رسوا نشود و در آخرت عیوبش فاش شود و کسی که قدرت بر زنی یا کنیزی یا که بر او حرام باشد
بهم رساند و از خوف الهی آن را ترک نماید حق تعالی آتش جهنم را بر او حرام گرداند و او را از خوف عظیم قیامت
ایمن گرداند و او را داخل بهشت سازد و کسی که بحرام دست بدست زنی رساند چون بصحرای محشر درآید
دستش در گردنش بسته باشد و کسی که با زن نامحرمی خوش طبعی کند حق تعالی بهر کلمهٔ هزار سال او را در محشر
حبس نماید و اگر زنی راضی شود که مردی بحرام او را در بر گیرد یا ببوسد یا بحرام با او ملاقات نماید یا با او خوش
طبعی کند بر آن زن نیز گناه آن مرد باشد و اگر مرد او را مجبور سازد گناه هر دو بر مرد باشد و کسی که چشمهای
خود را پر کند از دیدنی بحرام خدا در قیامت بر چشمهایش میخها بدوزد و چشمش را پر از آتش کند تا از
حساب خلایق فارغ شود پس بفرماید که او را بجهنم برند و هر که با زن شوهرداری زنا کند از فرج او و فرج آن زن
رود خانهٔ از چرک و ریم روان شود بپانصد ساله راه و جمیع اهل جهنم از گند ایشان متأذی باشند و غضب الهی
شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بغیر محرم خود کند و اگر چنین کند خدا ثواب اعمالش را حبط
نماید و اگر زنی مرد بیگانه را بفراش شوهر خود درآورد بر خدا لازم است که او را بآتش بسوزاند بعد از آنکه
او را در قبر عذاب کرده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود حرمت اغلام زیاده
از زناست زیرا که حق تعالی باغلام امتی را هلاک کرد و کسی را در دنیا بزنا هلاک نکرد و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که با پسری جماع کند در روز قیامت جنب محشور شود و

آبهای دنیا او را

راضی

آبهای دنیا او را پاک نکند و خدا او را غضب کند و برای او جهنم را مهیا کند و بد محلّ بازگشتی است
جهنم برای او و حضرت صادق صلوات الله علیه و آله فرمود که مردی که بر پشت مردی میرود عرش
الهی بلرزد و مردی که بگذارد که با او چنین عمل قبیحی بکنند خدا او را بر روی جسر جهنم حبس نماید تا از
حساب مردم فارغ شود پس بفرماید که او را بجهنم برند و او را در هر طبقه عذاب کنند تا بطبقهٔ
زیرین جهنم برسد و از آنجا بدر نیاید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که لواطان آنست
که در پایین کعبتین با او مباشرت کردن و در دبر کفر است بخدا و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که بر استبرق و حریر بهشت
نمی نشیند کسی که در دبر او وطی کنند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که چون قیامت
قایم شود زنانی را که بمثل خود مساحقه کرده اند جامهها از آتش در بر و مقنعهها از آتش بر سر و زیر جامهها از
آتش پوشیده و عمودها از آتش در جوف ایشان داخل کنند و ایشان را بجهنم برند و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که هر که پسری بشهوت ببوسد حق تعالی در قیامت آتشی بر سر او کند

فصل چهارم در نگاه کردن

چشم از محرمات و مکروهات و از چشم مفاسد عظیم در نفس آدمی راه می یابد بلکه دریچهٔ اکثر معاصی چشم است
و از آنجا خیال بسیاری از معاصی در نفس حاصل میشود و نظر کردن بزنان نامحرم و بفرج غیر زن و ملکه
و کنیزی که بملک یا بتحلیل وطیش حلال باشد و اطفال بسیار خورد حرام است و همچنین نظر کردن بپسر
ساده مرلف بالذت حرام است و موجب عشق مجاز که بحقیقت کفر است میگردد زیرا که بت
پرست میشود و در جمیع احوال آن معشوق در نظرش مهیا شد و از خدا دور میشود و هر فسقی و کفری که
معشوقش او را بآن مأمور سازد اطاعت میکند چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام
منقول است سینه از عشق حضرت فرمود که دلهایی که از یاد الله خالی است حق تعالی محبت غیر خود را با آن
دلها میچشاند و بسند معتبر منقولست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که زنهار حذر نمایید و بپرهیزید
از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا و پادشاهان که فتنهٔ ایشان بدتر است از فتنهٔ دختران

دوران بیش

که در پرده ها میباشند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نظر کردن تیریست از تیرهای زهرآلود شیطان
و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر او حق تعالی با و ایمانی کرامت فرماید که طعم
و لذت آن ایمان را بیابد و در حدیث دیگر فرمود که مکرر نظر کردن شهوتها را در دل آدمی میکارد
و از برای فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کردن کافی است و در حدیث دیگر فرمود که ای جماعت
که نظر بر پشت سر زنان مردم می افکنید از اینکه مردم نظر بعقب زنان ایشان کنند و از جمله نظرها
که بد است و مورث فساد میشود از روی خواهش نظر کردن بزینتهای دنیا و اهل دنیاست که باعث میل
بدنیا و مرتکب شدن محرمات میگردد چنانچه حق تعالی میفرماید که ولا تمدن عینیک الی ما متعنا
به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر و ابقی خلاصه مضمونش
آنست که باز مکن چشمان خود را و نظر مکن بسوی چیزهایی که ممتع و برخوردار ساخته ایم صنفی چند از اصناف
مردم را از زینت و بهجت زندگانی دنیا تا بیازماییم ایشان را در آنچیزها و روزی پروردگار تو که روزی
بروز بتو میرساند یا روزی غیر متناهی که در آخرت برای تو مقرر ساخته یا روزیهای معنوی از معارف
و کمالات برای تو بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار دنیا که بآن متمتعند باقی تر و پاینده تر است و
تکالیف زبان و گوش و سایر جوارح آنها محیط است بعضی گذشت و بعضی انشاء الله از آن در محل مناسب
بیان خواهد شد یا باذر من الدعاء مع البر ما یکفی الطعام من الملح یا باذر مثل الذی
یدعو بغیر عمل کمثل الذی یرمی بغیر وتر ای ابوذر کافی است از دعا با نیکی و اعمال خیر بقدر
که طعام را کافی است از نمک ای ابوذر مثل کسی که دعا میکند بی آنکه عمل صالحی داشته باشد مانند مثل
کسی است که تیر اندازد بی زه توضیح و تنویر این مطلب عالیه بوسیله نجم بحصول می پیوندد نجم اول
در بیان فضیلت دعا و فواید آنست بدانکه افضل عبادات و نزدیکترین راههای قرب بنده بجناب الهی
قاضی الحاجات طریقه دعا و تضرع و مناجات است و بکثرت دعا و مناجات یقین بذات و صفات کمالیه الهی زیاده
میگردد و توکل و تفویض بجناب مقدس او بیشتر میشود و موجب قطع طمعها و علایق از خلق میشود و بهمین تقریب

از ائمه ما

از ائمه ما علیهم السلام منقول است که بعد از ادای فرایض و سنن پیوسته مشغول تضرع و مناجات بوده اند خصوصا حضرت سید الساجدین علیه السلام چنانچه میفرماید حق تعالی که وقال ربکم ادعونی
استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین
یعنی گفت پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما را مستجاب کنم بدرستی که جماعتی
که تکبر مینمایند و سرکشی میکنند از عبادت در این آیه دعاست پس حق تعالی اول بدعا امر فرموده و دیگر
وعده دخول جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که واذا سالک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون
که ترجمه اش اینست که چون سوال نمایند از تو بندگان من از صفت من یا نزدیکی و دوری من یا کیفیت
دعا کردن من که چگونه دعا کنند یا بلند پس بگو با ایشان که من نزدیکم با ایشان بعلم و احاطه و لطف
و رحمت مستجاب میگردانم دعای دعا کننده را در هنگامی که مرا خوانند پس باید که بندگان اجابت کنند
مرا در دعا کردن که از ایشان طلبیده ام یا آنکه چون من اجابت کنم در دعا باید که ایشان اجابت من کنند
در جمیع تکالیف من و باید که ایمان آورند بوعده در اجابت دعا یا در ایمان خود ثابت باشند شاید
که راه راست یابند و برشد و صلاح خود پی برند و بسند معتبر منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
پرسیدند که کدام عبادت بهتر و افضل است حضرت فرمود که هیچ عبادتی بهتر نیست نزد حق تعالی
از آنکه از او سوال نمایند و از رحمتهای غیر متناهی که نزد اوست طلب نمایند و هیچکس نزد خدا دشمن تر و
بدتر نیست از کسی که تکبر کند از عبادت الله که دعاست و از عطاها و رحمتهای الهی سوال ننماید و از میسر
بن عبد العزیز منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای میسر دعا بکن و مگو که هرچه مقدر
شده است خواهد شد بدرستی که منزلتی هست که بآن نمیتوان رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان
خود را ببندد و دعا نکند و سوال ننماید از خدا چیزی باو نمیدهند پس بطلب تا عطا کند ای میسر هر که
دری را بسیار میکوبد البته بر رویش میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که هر که از فضل خدا سوال ننماید

فقیر میشود و فرمود بر شما باد بدعا بدرستی که شما را قرب بخدا حاصل نمیشود بعبادتی مثل دعا
و ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچکی را برای خوردی آن حاجت بدرستی که حاجت
کوچک و بزرگ هم بدست خداست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
میفرمود که محبوبترین اعمال نزد حق تعالی در زمین دعاست و فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
دعا بسیار میکردند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دعا حربه مؤمن است
برای دفع دشمنان و عمود دین است که بآن دین مؤمن برپاست و نور آسمان و زمین است
و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که بصحابه فرمودند که میخواهید دلالت کنم شما را بر حربه و سلاحی
که شما را نجات دهد از شر دشمنان شما و روزی شما را زیاد گرداند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و
بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستی که حربه مؤمن دعاست و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمود که بر شما باد بحربه پیغمبران که آن دعاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بر شما باد
بحربه پیغمبران که آن دعاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دعا از نیزه و تیر کارگرتر است و فرمود
که دعا رد میکند قضا را هرچند از آسمان نازل شده باشد و محکم گردیده باشد و فرمود که بسیار دعا کنید که
دعا کلید جمیع رحمتهاست و موجب فیروزی بهمه حاجتهاست و بکرامتها نمیتوان رسید مگر بدعا
و هر دری را که بسیار می کوبند البته بر روی او میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد بدعا که شفای
جمیع دردهاست و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که هر بلایی که بر بنده مؤمن نازل
گردد و خدا او را دعا الهام نماید البته آن بلا زود زایل میشود و هر بلایی که بر مؤمن نازل شود و توفیق
دعا نیابد البته آن بلا بطول می انجامد پس بر شما باد بدعا و تضرع بسوی خداوند عالمیان و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع کنید انواع بلاها را بدعا و حفظ کنید مالهای
خود را بدادن زکوة بدرستی که هیچ مرغی بدام نمی افتد مگر آنکه تسبیح خدا را ترک نماید و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که دفع کنید موجهای بلاها را از خود بدعا پیش از آنکه بلا نازل گردد و بحق

آن خداوند

آن خداوندی که دانه را شکافته و انواع گیاهها را از آن بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده که بلا بسوی
مؤمن تندتر می آید از سیلی که از بالای کوه بپایین آید و از دویدن اسبان تندرو و هیچ نعمتی
و طراوتی از بندگان کم نمیشود مگر بگناهان ایشان و اگر استقبال کنند بلاها را بدعا و تضرع و انابت
و توبه بر ایشان نازل نخواهد شد و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل شود بخدا پناه برند
و تضرع نمایند با نیتهای درست و سستی نورزند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند البته
خدا هر فاسدی را برای ایشان باصلاح می آورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب نموده بایشان برمیگرداند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها
و شدتها و استغفار کردن بعد از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
روزیهای مؤمنان را از جایی چند مقرر فرموده که گمان نداشته باشند زیرا که بنده هرگاه نداند که روزیش
از کجا میرسد دعا بسیار میکند و در حدیث دیگر فرمود که هر کرا چهار چیز عطا فرمایند او را از چهار چیز محروم
نمیگردانند هر که را دعا دادند از اجابت محروم نمیسازند و هر کرا استغفار کرامت کردند توبه از قبول
میسر نمایند و هر کرا شکر عطا کردند نعمتش را زیاده میکنند و هر کرا صبر دادند از اجر و ثواب محروم نمیگردانند
نجم دویم در توضیح مجملی از شرایط و آداب دعاست بدانکه چون دعا مکالمه و سخن گفتن و عرض نیاز کردن است
بحضرت قاضی الحاجات باید که آدمی معنی دعا را بداند و فهمیده و با حضور دعا کند و لااقل آدابی که در حاجت
طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی مثل اویند رعایت مینماید همان قدر را در حاجت طلبیدن از
خداوند عظیم الشان که خالق و رازق و مالک جمیع امور است رعایت کند و ظاهر است که اگر کسی حاجتی
بمخلوقی عرض کند البته چند چیز را رعایت میکند اول آنکه بداند که چه میگوید و اگر از روی مستی و بیخبری حرفی
گوید با بزرگی و دولتش از آنچه میگوید خبر نداشته باشد از آنچه بر زبانش جاری میشود و از روی جد و جهد و اهتمام
طلب نماید و بحاجت خود بی اعتنا نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حق تعالی
قبول نمیفرماید دعایی را که از دل غافل صادر شود و فرمود که چون برای میت خود دعا کنید چنین دعا کنید که

دل شما از آن غافل باشد و خبر نداشته باشد ولیکن باید که جهد و سعی کنند از برای او

دل شما از آن غافل باشد و خبر نداشته باشد ولیکن باید که جهد و سعی کنند از برای او در دعا و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعایی را که با دل فراموشکار غافل کنند پس هرگاه دعا کنند
دل خود را با خدا دارید پس یقین کنید که دعای شما مستجاب است **دویم آنکه** کسی را که تخصیص برای دفع
شدائد پناه باو میبرد البته پیوسته ملازمت او میکند و در غیر حال شدت پناه باو میبرد تا در هنگام شدت
بلایی که رو دهد روی آن داشته باشد که باو پناه برد و همچنین باید که در درگاه خالق در حالت نعمت دعا و
تضرع کند و خدا را بسبب وفور نعمت فراموش نکند تا در حال شدت تنها و سختیها که پناه باو برند حاجت
بزودی برآورده شود با آنکه هیچ آنی نیست که بنده را صد هزار گونه احتیاج در امور دنیا و آخرت بجناب
مقدس ایزدی نباشد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که کسی که پیش
از نزول بلا پیوسته دعا کند چون بلا نازل شود دعایش مستجاب است ملائکه میگویند که این صدای آشنایی است
و دعای او را از آسمان منع نمیکنند و کسی که پیش از نزول بلا دعا نکند بعد از بلا دعایش مستجاب نیست
و ملائکه میگویند که ما این صدا را نمی‌شناسیم و در حدیث دیگر فرمود که میگویند پیش از امروز کجا بودی
و در حدیث دیگر فرمود که کسی که از نزول بلایی ترسد و پیش از نزول بلا دعا کند برای دفع آن بلا خدا آن
بلا را هرگز باو ننماید و در حدیث دیگر فرمود که کسی که خواهد دعای او در شدتها مستجاب شود باید که در هنگام
رجا و نعمت دعا بسیار بکند و بر این مضمون احادیث بسیار است **سیم آنکه** کسی که بمخلوقی حاجتی دارد خدمات
شایسته برای او میکند که مرضی طبع او باشد و از چیزهایی که او کراهت دارد اجتناب مینماید تا چون حاجتی از او
بخواهد برآورد و همچنین در درگاه خدا هرکه عبادت و بندگی و اطاعت الهی بیشتر کرده است دعایش باجابت
نزدیکتر است چنانچه جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در این حدیث فرمودند که دعای بی عمل
از باب تیر انداختن از کمان بی زه است و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که بهترین
دعاها آنست که صادر شود از سینه پاکیزه از عیبها و صفات ذمیمه و دل پرهیزکار و در مناجات سبب نجات
و با اخلاص در اعمال خلاصی از عقاب حاصل میشود پس هرگاه که فزع و خوف شما بسیار شود پناه بخدا برید

حرر

وبسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه آمده عرض نمود که حق تعالی
فرموده که دعا کنید تا دعای شما را مستجاب کنم و ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود حضرت فرمود
که دعای شما برای این مستجاب نمیشود که وفا نمیکنید به پیمانهایی که حق تعالی از شما گرفته است در
عمل نمودن باوامر و ترک نمودن مناهی و حق تعالی میفرماید که وفا کنید بعهد و پیمان من تا وفا کنم بعهد و
پیمان شما والله که اگر شما وفا کنید برای خدا خدا نیز وفا میکند از برای شما و از نوف بکالی منقول
که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت عیسی علیه السلام که بگو بگروه بنی اسرائیل که داخل
خانه از خانهای من نشوند مگر با دلهای پاک و طاهر و دیدهای خاشع و دستهای پاکیزه از کثافت حرام
و بشنو و بگو بایشان که بدانید که از هیچیک از شما دعائی اجابت نمیکنم هرگاه مظلمه کسی نزد او باشد و مال کسی
بظلم در ذمه او باشد و در ابواب سابقه گذشت حدیثی که هرکه خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را
حلال کند و این امر بسی ظاهر است که هرچند آدمی را قرب بیشتر زیاده میشود دعایش بقبول نزدیکتر است
چنانچه نزد پادشاهان ظاهر هرکه قربش بیشتر است حاجتش رواتر است و ایضا چنانچه سابقا تحقیق
کردیم هرچند مناسبت میان فاعل و قابل بیشتر میشود و قابلیت رحمت زیاده میشود و فیض بیشتر فائض میشود
چهارم از شرایط استجابت دعا کمال معرفت بخداوند است که از او حاجت میطلبد و سابقا بجملی
اشاره کردیم که هرکس خدا را بقدر معرفت شناخته و در خور آن معرفت از او فیض میبرد و از خداوند شناخته
خود سؤال میکند پس هر قدر که در مراتب قدرت و رحمت و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمامتر و کاملتر
میشناسد تاثیرات آن صفات باو زیاده عاید میگردد و باین معنی اشاره دارد آن حدیث که باسانید
بسیار منقول است که من نزد گمان بنده مؤمن خودم که بمن دارد و هر قدر که گمان او بمن نیکوتر است من با او نیکوتر
معامله مینمایم و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که جماعتی از حضرت امام جعفر صادق ع
سؤال نمودند که چه علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود حضرت فرمود زیرا که شما کسی را دعا
میکنید که او را نمی‌شناسید و از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که چون دعا کنی گمان کن که حاجت تو

در خانه نشست و در حدیث دیگر فرمود که اگر کسی از شما خواهد که از خدا هر حاجتی که سؤال نماید باو عطا کند باید
که از همگی مردم مأیوس و ناامید باشد و امید از خدا داشته باشد پس چون خدا این حالت را از دل
او یابد هر چه سؤال نماید باو عطا فرماید و این معنی در باب سؤال از مخلوقین هم ظاهر است که هرکه عظمت
پادشاهی بیشتر میداند و وسعت ملک و خزانه و کرم او را بیشتر میداند توقع عطا از او زیاده دارد و پادشاه
نیز در خور توقع او و شناسایی او باو عطا میکند و در این باب سخن بسیار است و این رساله گنجایش
تفصیل آن ندارد **پنجم آنکه** از شرایط استجابت مبالغه و الحاح در دعاست و الحاح نزد مخلوقین
باعتبار تنگی حوصله و قلت کرم ایشان بد نماست اما حق تعالی دوست میدارد بسبب وسعت لطف
و رحمت نامتناهی که نزد او در سؤال مبالغه و الحاح نمایند چنانچه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقول است که والله الحاح نمینماید بنده مؤمنی بخدا در حاجت خود مگر اینکه حق تعالی حاجت او را برمی آورد و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی مکروه و دشمن میدارد الحاح کردن مردم را بر یکدیگر در سؤال و از برای
خود این را پسندیده و دوست میدارد که از او سؤال نمایند و از آنچه نزد اوست طلب نمایند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی رحم کند بنده را که طلب نماید از حق تعالی حاجتی را پس الحاح نماید در دعا
خواه مستجاب شود و خواه نشود و حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که بنده چون دعا کند
حق تعالی پیوسته در مقام برآوردن حاجت اوست مادامی که استعجال نکند و در حدیث دیگر فرمود
که حق تعالی امر او بندگان خود را میداند در هنگامی که او را دعا میکنند و لیکن دوست میدارد که حاجتهای
خود را بیان کنند و ذکر کنند نزد او **ششم آنکه** از آداب دعا مخفی گردانیدن دعاست زیرا که
کریمان مخفی حاجت طلبیدن را دوست‌تر میدارند و دعای پنهان باخلاص نزدیکتر و از ریا دورتر است
چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که یک دعا که مخفی بجا آوری بهتر است از هفتاد
دعا که اظهار نمایی و علانیه بجا آوری و اگر حاجت عظیمی داشته باشد و استعانت بدعای مؤمنان بجوید
و در مجامع ایشان دعا کند نیز خوبست و اگر منظور تاخیر داشتن خود و حقیر شمردن دعای خود باشد و از ریا

وخود را

باشد در مجامع دعا کردن بهتر است و برکات انفاس ایشان و اجتماعات مؤمنان بسیار است
در میان جمعهای عامی که بر ایشان نازل میشود داخل گردانیدن فوز عظیم است چنانچه از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که چهل نفر جمع شوند و دعا کنند البته دعای ایشان مستجاب است
و اگر چهل نفر بهم نرسید چهار نفر که هریک ده مرتبه خدا را در حاجتی بخوانند البته حق تعالی دعای ایشان
را مستجاب میکند و اگر چهار نباشند یکنفر چهل نفر خدا را در حاجتی بخواند البته خداوند عزیز جبار دعا را
مستجاب میگرداند و در حدیث دیگر فرمود چهار نفر جمع نمیشوند برای دعا مگر آنکه وقتی که متفرق میشوند
دعای ایشان مستجاب شده است و فرمود که پدرم را حاجتی که رو میداد زنان و اطفال را جمع میفرمود
و دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند و در حدیث دیگر فرمود که دعا خواننده و آمین گوینده در ثواب شریکند
هفتم آنکه رعایت نمودن اوقاتی است که مظنه استجابت دعاست زیرا که حق تعالی بعضی از زمانها
و مکانها را در استجابت دخیل گردانیده است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که طلب
نمایید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و گردیدن سایه‌ها یعنی اول پیشین و نزد آمدن باران و
نزد ریختن اول قطره از خون مؤمنی که شهید شود بر زمین بدرستی که درهای آسمان در این اوقات
میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که دعا در چهار محل مستجاب است در نماز وتر و بعد از نماز ظهر و بعد از
نماز شام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که غنیمت شمارید دعا را در چهار وقت نزد خواندن
قرآن و نزد اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات دو صف برای شهادت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که بهترین وقتها که خدا را بخوانند سحرهاست و منقول است که چون حضرت صادق علیه السلام
اراده طلب حاجتی داشتند نزد زوال شمس طلب مینمودند و چون این اراده را میفرمودند اول تصدق
میکردند و خود را ببوی خوش خوشبوی ساختند و بمسجد میرفتند و حاجت خود را می طلبیدند و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حق تعالی از بندگان خود دوست‌تر میدارد هر بنده را که بسیار دعا کند
پس بر شما باد بدعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب بدرستی که این ساعتی است که درهای آسمان گشوده میشود

و روزیها قسمت میشود و حاجتهای عظیم برآورده میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در شب ساعتی هست که هر که توفیق یابد که در آن ساعت نماز کند و خدا را بخواند البته دعایش مستجابست در هر شبی که باشد و آن بعد از نصف شب است تا بقدر سدس شب بگذرد و در حدیث دیگر فرمود که سه وقتست که حاجت بنده از خدا محجوب نمیشود بعد از نماز واجب و نزد آمدن باران و نزد ظاهر شدن معجزه از حجتهای خدا در زمین و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کسی را که بسوی پروردگار خود حاجتی باشد در سه ساعت طلب نماید در ساعتی در روز جمعه ساعتی که زوال شمس میشود که در آنوقت بادهای رحمت میوزد و درهای آسمان گشوده و رحمت الهی نازل میگردد و خروس باواز می آید و یکساعت در آخر شب نزدیک طلوع صبح بدرستی که در سحر دو ملک ندا کنند از جانب حق تعالی که آیا کسی هست که در اینوقت توبه کند تا توبه اش را قبول کنم آیا کسی هست که سوال کند تا باو عطا کنم آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا گناهش را بیامرزم آیا کسی هست که حاجتی داشته باشد و عرض کند تا حاجتش را برآوریم پس اجابت نمایید در آنوقت داعی خدا را و طلب نمایید روزیرا در ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب که آن وقت خیلی تر است در روزی از سفرها کردن برای تجارت و آن ساعتی است که خدا قسمت روزی میان بندگان خود می فرماید و فرمود که درهای آسمان از برای شما گشاده میشود در پنج وقت نزد آمدن باران و نزد جهاد فی سبیل الله و نزد اذان و نزد خواندن قرآن و نزد زوال آفتاب و نزد طلوع صبح و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ساعتی که در آنساعت دعا مستجاب میشود در روز جمعه وقتی است که امام از خطبه فارغ میشود تا وقتی که نماز برمیخیزند و ساعتی دیگر آخر روز جمعه است تا فرو رفتن آفتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت استجابت اول زوال است و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در آنساعت چیزی از خدا طلب نماید البته باو عطا میفرماید گفتم یا رسول الله کدام ساعتست فرمود وقتی که نصف قرص

آفتاب فرو رود

آفتاب فرو رود پس حضرت فاطمه غلام خود را گفت بر بلندی و چون ببینی که نصف قرص آفتاب غروب کرد مرا اعلام کن تا من دعا کنم و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود بر تو باد بدعا کردن در وقتی که در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا نزدیکتر است هشتم از شرایط و آداب دعا تضرع و زیادتی مذلت و شکستگی است چنانچه از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هرگاه شما را رقت حاصل شود دعا کنید که دل را رقت حاصل نمیشود مگر وقتی که از برای خدا خالص گردد و متوجه خدا گردد و آن علامت استجابتست و در حدیث دیگر فرمود که چون بن بقشعریره آید و بلرزد و چشمانت گریان شود پس دعا اهتمام کن که رحمت الهی متوجه تو گردیده و هنگام اجابتست و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خایف باشی و حاجتی بخدا داشته باشی پس خدا را به بزرگی و عظمت یاد کن و بر او ثنا کن چنانکه اورا سزاوار است و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را طلب و خود را بگریه بدار و سعی کن که گریه کنی اگرچه بمقدار سر مگسی باشد بدرستی که پدرم میفرمود که نزدیکترین حالات بنده بخدا در هنگامی است که در سجده باشد و گریان باشد و تضرع آنکه بدست میباشد در حالت دعا موافق احادیث معتبره نیست که اگر هنگام رغبت و رجا باشد کف دست را بسوی آسمان کنی چنانچه دست پیش کسی میداری که چیزی بدست و هد و اگر حالت خوف و بیم باشد پشت دستهارا باسمان میداری یعنی من از اعمال خود ناامید شده ام و از کثرت بدی اعمال روی طلب از تو ندارم و در حالت تضرع انگشت سبابه راست را بجانب راست و چپ حرکت میدهی که نمیدانم از اصحاب یمینم یا از اصحاب شمال و از نیکوکارانم نزد تو یا از بدکاران و در هنگام تبتل و انقطاع انگشت سبابه دست چپ را بلند میکنی و پست میکنی مانند کسی که با برام چیزی طلبد یا اشاره بآنست که نمیدانم مرا بلند خواهی کرد یا پست خواهی کرد در آخرت و در هنگامی که گریه بسیار شود و اسباب و علامات اجابت ظاهر گردد دستهارا از جانب سر خود بلند میکنی یا از پیش روی خود به پیش میبری که گویا حاجتم را داده اند و دست فراز میکنم که بگیرم ای عزیز بیقین که

حق تعالی با آن مرتبه جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی با گدایان خوان احسانش چه نحو سلوک کرده و ایشانرا چه رخصت گستاخیها داده و با آن بعثشان خود را چه نزدیک گردانیده و باین وسایل بندگانرا بآشنایی خود خوانده و بندگان با نهایت احتیاج و پستی چه مستغنیانه با پروردگار خود سلوک مینمایند و روا از چنین خداوند کریمی که پیوسته خوان احسانش را برای نیکوکاران و بدکاران کشیده رو باعاجزان و ذلیلان بمکنات میبرند و از رحمتهای خدا خود را محروم میگردانند نهم آنکه کسی را که حاجتی بدرگاه بزرگی باشد اول بیاولان و دربانان آن درگاه را از خود خشنود میگرداند که دخول مجلس پادشاه او را باسانی حاصل و حاجتش زودتر برآورده شود و دربانان درگاه مالک الملوک فقرا و مساکین اند باید که پیش از طلب حاجت تصدقی بکند تا حاجتش زودتر برآورده شود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود هرگاه احدی از شما بیمار میشود طبیب را میطلبد و باو چیزی میدهد و اگر حاجتی بپادشاهی دارد رشوه بدربانان میدهد پس اگر حاجتی بخدا داشته باشد باید تصدقی بکند خواه کم و خواه بسیار دهم آنکه اگر کسی حاجتی دارد و کاه هست که در درگاه کریمان حاجت دیگر را وسیله حاجت خود میکند باینکه اول حاجت دیگری را مقدم میدارد که آن کریم را خوش آید و اهتمام بشان دیگران زیاده از خود دارد و باین معنی موجب زیادتی روا شدن حاجت او است یا آنکه آن حاجتی که خود دارد برای دیگران میطلبد تا کریم بداند که با وجود احتیاج خود آن حاجت را برای دیگران میطلبد پس آن حاجت را برای او نیز بر وجه اکمل روا کند یا آنکه در هنگام حاجت خواستن دیگرانرا با خود شریک میکند و این معنی نیز خوش آینده طبع کریمان است که آدمی همین در فکر خود نباشد و دیگرانرا در وقتی که احسان باو میرسد فراموش نکند چنانچه حق تعالی در سوره فاتحه چنین تعلیم فرموده است بندگانرا که در عرض عبادت و طلب استعانت دیگرانرا با خود شریک کنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون یکی از شما دعا کند عام بکند و مخصوص خود نگرداند که دعا باستجابت نزدیکتر میشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ دعائی زودتر

مستجاب

مستجاب نمیشود از دعای غایبی از برای غایبی و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که نزدیکترین دعاها باجابت دعای مؤمنی است که از برای برادر مؤمن خود بکند غایبانه پس ملکی که موکل است بدعای او می گوید آمین از برای تو خدا او برابر آنچه از برای برادر خود دعا کردی عطا می فرماید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دعا از برای برادر مؤمن خود غایبانه کردن باعث زیادتی روزی میشود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر مؤمنی که از برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند خدا ابعد هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد از اول دنیا تا آخر دنیا مثل آنچه از برای ایشان کرده است باو برگرداند و بدرستی که بنده را در قیامت امر کنند که بجهنم برند پس ملائکه او را کشند که بجهنم برند در آنحال مؤمنین و مؤمنات گویند که پروردگارا این بنده در دنیا برای ما دعا کرد ما را شفاعت ده در حق او پس خدا ایشانرا شفیع او کند و او بشفاعت ایشان نجات یابد و از ابراهیم بن هاشم منقولست که گفت ابراهیم بن جندب را در عرفات دیدم که هیچکس وقوفی از او بهتر ندیده بودم و پیوسته دستها باسمان بلند کرده بود و آب دیده اش بر اطراف رویش جاری بود بحدی که بر زمین میریخت و چون مردم از وقوف فارغ شدند و برگشتند باو گفتم که هرگز وقوفی بخوبی وقوف تو ندیده ام گفت والله که دعا نکردم مگر از برای برادران مؤمن خود زیرا که از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که میفرمود هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند در غیبت او از عرش او را ندا کنند که از برای تو باد صد برابر آنچه از برای او دعا کردی و نخواستم که صد برابر محقق مضمون را ترک کنم برای یکی که ندانم مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که هرگاه ملائکه می شنوند که مؤمنی برای برادر مؤمن خود دعا میکند غایبانه یا او را به نیکی یاد میکند میگویند باو که نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود دعای خیر از برای او میکنی و او از تو غایب است و او را به نیکی یاد میکنی حق تعالی بتو عطا فرمود دو برابر آنچه از برای او دعا کردی و بتو ثنا گفت دو برابر آنچه تو به برادر خود ثنا گفتی و تراست فضل و زیادتی بر او و اگر بشنوند که برادر خود را ببدی یاد کند و بر او نفرین کند باو میگویند که بد برادری هستی

برادر خود باز ایستاد از بدگویی و نفرین او ای آنکسی که خدا گناهان و عیبهای ترا پوشیده است متوجه احوال
خود شو و بعیوب خود نظر کن و خدا را شکر کن که عیبهای ترا پوشیده است و بدان که خداوند بنده
خود را به از تو می‌شناسد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ظلمی که بر کسی واقع شود و او
نفرین کند بر کسی که بر او ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید که شخص دیگر هست که گمان میکند که تو بر او
ظلم کرده و ترا نفرین میکند اگر میخواهی نفرین ترا و او را هر دو مستجاب کنم و اگر میخواهی در هر دو تاخیر
کنم تا عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد یازدهم از جملهٔ آداب دعا آن است که خدا را پیش از طلب حاجت
به بزرگواری و عظمت و جود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بجود و بر دیگران یاد کند و او را از آن نعمتها
شکر کند چنانچه اگر کسی نزد بزرگی میرود که مطلبی عرض کند از آداب نیست که ابتدا شروع بمطلب کند
بلکه آداب آنست که پیش از مطلب او را ستایش در خور بزرگواری او بکند و حق تعالی در سوره کریمه
حمد این آداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده و خود را به رحمانیت
و رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت فرموده و بعد از آن عبادت او بوسیلهٔ امام طلب حاجت
عرض کرده زیرا که حاجت طلبان از متعارف خود توانایی گذرانیدن مناسب است و بعد از آن طلب
استعانت و یاری را تعلیم فرموده و ایضا حمد الهی بر نعمتهای خود نمودن موافق وعدهٔ الهی
موجب مزید نعمت است و حسن طلب است که خداوندی که پیوسته احسان کرده اکنون نیز احسان نماید
بعید نیست و نعمتهای خدا را بر دیگران یاد کردن نیز حسن طلب است که چون به عالم احسان
کرده سزاوار است که بمن نیز هم احسان کنی چنانچه شخصی نزدیک بزرگی میرود و قصیده‌ها در مدح
بر او میخواند و کرمهای او را یاد میکند که بر او نیز کرم کند و لهذا وارد شده است که بهترین دعاها حمد است
و ایضا چون گناهان آدمی موجب محرومی از خیرات و سعادات است پیش از دعا استغفار از گناهان
باید کرد تا موجب رفع موانع شود و بحمد و ثنا او را قرب بجناب مقدس الهی حاصل شود که حاجتش بزودی
بر آورده شود و بر این مضامین احادیث بسیار است چنانچه منقول است که مفضل بحضرت

صادق علیه السلام عرض نمود که دعای جامعی تعلیم من فرما حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد
الهی کردی هر که نماز میکند برای تو دعا میکند میگوید که سمع الله لمن حمده یعنی خدا مستجاب کرد
دعای حمد کنندگان خود را و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد که از خداوند خود حاجتی
سؤال نماید از حاجتهای دنیا و آخرت باید که ابتدا نماید به ثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات
بر محمد و آل محمد بفرستد بعد از آن حاجت خود را بطلبد و در حدیث دیگر فرموده که اول خدا را
بصفات کمال مدح کن پس ثنا بگو به نعمتها و شکر کن پس اقرار بگناهان خود کن بعد از آن سؤال
کن والله که هیچ بنده از گناه بدر نمی‌آید مگر باقرار بگناهان خود و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه
حاجتی داشته باشید حمد و ثنای پروردگار خود بگویید بدرستی که کسی که حاجتی از پادشاهی
طلب مینماید از برای او مهیا میکند از ستایش بهترین سخنها را که بر آن قدرت داشته باشد که او را بآن
سخن بستاید و فرمود بدرستی که شخصی داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد و دو رکعت
نماز گذارد و از خدا حاجتی سؤال کرد حضرت فرمود که این بنده تعجیل کرد بر خداوند خود و دیگری آمد
و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد حضرت فرمود که حاجت
خود را بطلب که خدا عطا می‌فرماید دوازدهم از شرایط دعا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است اول و آخر
زیرا که اگر کسی حاجتی بدرگاه پادشاهی دارد مناسب این است که تحفه برای مقربان آن پادشاه
بفرستد تا ایشان شفیع ایشان باشند و اگر ایشان هم شفاعت نکنند چون آن پادشاه مطلع
میشود که با ایشان تحفه داده و مقربان او را نوازش نموده او را خوش می‌آید و حاجتش را روا میکند
و ایضا کسی که محبوب بزرگواری است نزد آن بزرگوار مدح او کردن و از برای مطلب طلبیدن اگر
محتاج آن مطلب نباشد آن محبوب آن بزرگوار را خوش می‌آید که محبوب او را ستایش میکنند
و باین اسباب صلوات موجب قبول دعا میگردد و نکتهٔ لطیفهٔ کاملی در این باب در بیان سابق
گذشت و تفصیل این سخن را در شرح صحیفهٔ کامله بیان کرده‌ایم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است

که دعا محجوب است از آسمان و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل محمد نفرستند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که دعا کند و پیغمبر را یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده است و بال میزند و چون
صلوات فرستاد بالا میرود و در حدیث دیگر فرمود که هر که را بخدا حاجتی باشد اول صلوات بر محمد
و آل محمد بفرستد و بعد از آن حاجت خود را بطلبد پس دعای خود را ختم کند بصلوات بر محمد و آل
محمد بدرستی که خدا کریمتر است از اینکه دو طرف دعا را قبول فرماید و میان را رد کند زیرا که صلوات
بر محمد و آل او البته مقبولست و رد نمیشود و فرمود که چون نام پیغمبر مذکور شود بسیار بر او صلوات فرستید
که هر که یک صلوات بر آنحضرت بفرستد حق تعالی هزار صلوات بر او بفرستد در هزار صف از ملائکه
و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات فرستند بسبب صلوات خدا و ملائکه بر او پس کسی که بچنین چیزی
رغبت ننماید او جاهل و غافل است و خدا و رسول و اهل بیت از او بیزارند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را برطرف میکند و بروایت دیگر فرمود که صداهای
خود را بلند کنید بصلوات بر من که نفاق را زایل میگرداند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که صد مرتبه بگوید یا رب صل علی محمد و آل محمد صد حاجت او بر آورده شود
که سی حاجت از حاجتهای دنیا باشد و بروایت دیگر فرمود که هیچ عمل در میزان اعمال سنگین
تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست بدرستی که شخصی را در قیامت اعمالش را بمیزان میگذارند سبک
می‌آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله صلوات خود را در میزان او میگذارد سنگین میشود و بر
اعمالش زیادتی میکند و بسند صحیح منقولست که حضرت صادق علیه السلام بصباح بن سیابه فرمود
که میخواهی ترا چیزی تعلیم نمایم که خدا بسبب آن روی ترا از آتش جهنم نگاهدارد گفت بلی فرمود که بعد از
نماز صبح صد مرتبه بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد تا خدا روی ترا از آتش جهنم نگاهدارد و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد
حق تعالی شصت حاجت او را بر آورد سی حاجت در دنیا و سی حاجت در آخرت و بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقولست که چون شب جمعه میشود نازل میشوند از آسمان ملائکه بعدد ذرات
هوا با بعدد مورچگان و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و نمی‌نویسند تا روز شنبه
عملی بغیر از صلوات بر محمد و آل محمد پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید و فرمود که
سنت مؤکد است که هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت او هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روزهای
دیگر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد
و بسند دیگر منقولست که هر که بعد از عصر روز جمعه بگوید اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد الاوصیاء المرضیین
بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک والسلام علیه و علیهم و رحمة الله
و برکاته حق تعالی صد هزار حسنه در نامهٔ اعمال او ثبت نماید و صد هزار گناه از او محو نماید و صد هزار
حاجتش را بر آورد و صد هزار درجه برای او بلند کند و در روایت دیگر آنست که اگر هفت مرتبه بخواند
خدا بعدد هر بنده حسنه باو عطا فرماید و عملش در آن روز مقبول گردد و چون در قیامت مبعوث شود
در میان دو چشمش نوری ساطع باشد و در بعضی احادیث این زیادتی هست که والسلام علیه
و علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته و هر که بخواند خوبست و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که هر که قادر نباشد بچیزی که کفارهٔ گناهان خود را بدهد صلوات بر محمد
و آل محمد بسیار بفرستد که گناهان را از او در هم می‌شکند و حضرت امام علی نقی علیه السلام فرمود که حق تعالی
حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه صلوات بر محمد و آل محمد بسیار میفرستاد و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که باین نحو بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد که صلوات الله و صلوات
ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد والسلام علیه و علیهم
و رحمة الله و برکاته از گناهان پاک میشود مانند روزی که از مادر متولد شده است و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بسندهای معتبر منقولست که چون عطسه کنید بگوید الحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی محمد و اهل بیته و بسند دیگر منقول است که کسی که صدای عطسه را بشنود حمد الهی گوید

و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستند هرگز بدرد دندان و درد چشم مبتلا نشود و بسندهای بسیار از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که هر که صلوات فرستد بر من و صلوات
نفرستد بر آل من بوی بهشت را نشنود و با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود
و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بشارت میدهم ترا
که جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که کسی از امت من صلوات بر من فرستد و بعد از آن صلوات بر آل من
بفرستد درهای آسمان برای او گشاده میشود و ملایکه هفتاد صلوات بر او میفرستند اگر گناهکار
باشد گناهانش میریزد چنانچه برگ از درختان میریزد حق تعالی میفرماید که لبیک ای بندهٔ من و
سعدیک ترا اجابت کردم و مدد و اعانت تو مینمایم و بملایکه میفرماید که ای ملایکهٔ من شما هفتاد
صلوات بر او فرستادید من هفتصد صلوات بر او میفرستم و اگر بر من صلوات بفرستد و بر اهل بیت
من نفرستد میان صلوات او و آسمان هفتاد حجاب بهم رسد و حق تعالی فرماید که لا لبیک و لا سعدیک
اجابت تو نمیکنم و ترا مدد و اعانت نمینمایم ای ملایکهٔ من دعای او را بالا میاورید مگر آنکه به پیغمبر من
عترت او را ملحق گرداند پس دعای او پیوسته در حجاب است تا ملحق گرداند بمن اهل بیت مرا و ظاهر
احادیث معتبره آنست که هر وقت نام مبارک آنحضرت مذکور شود صلوات بر او و بر آل اطهار
او فرستادن واجب است و در احادیث معتبره فرمود کسی که من نزد او مذکور شوم و صلوات
بر من نفرستد که گناهانش آمرزیده شود پس او دور است از رحمت الهی و در حدیث دیگر فرمود
که بخیل و بدترین بخیلان کسی است که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث
دیگر فرمود که هر که صلوات را فراموش کند راه بهشت را گم کرده است و بسند معتبر از مالک جهنی
منقولست که گفت من گلی بدست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دادم حضرت گرفتند و بو
کردند و بر دیدهای خود گذاشتند و بعد از آن فرمودند که هر که گلی را بگیرد و بو کند و بر چشمانش
گذارد و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد هنوز آن گل را بر زمین نگذاشته خدا او را بیامرزد

نکتهٔ دهم در بیان مستجاب نشدن بعضی از دعاها با آنکه حق سبحانه و تعالی وعده فرموده است
که دعاهای بندگان خود را مستجاب گرداند البته خلف در وعدهٔ الهی نمیباشد پس اینکه بعضی
دعا اثر استجابتش ظاهر نمیشود بجهت چیست و چه جواب میتوان گفت اول آنکه چون حق تعالی حکیم و علیم است
کارهای او منوط بحکمت و مصلحت میباشد پس وعده که فرموده مشروط بحکمت است یعنی اگر مصلحت
شما باشد مستجاب میکنم چنانچه اگر کریمی گوید که هر که از من چیزی میطلبد عطا میکنم و شخصی آید
و بگوید افعی گشندهٔ بدست من بده یا زهر قاتلی را بده تا بخورم و آن سایل نفهمد که آنها را اندو دادن
باو موجب هلاک او گردد البته عطا نکردن در چنین حالی بکرم انسب است بلکه عطا کردن جور است
و ظاهر است که اکثر آرزوهای خلایق موجب ضرر ایشان است و نمیدانند و از روی جهالت
سؤال مینمایند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام در دعای طلب حاجات صحیفهٔ کامله باین
معنی اشاره فرموده که خداوندی که متبدل نمی سازد حکمت او را وسیلهها اگر کسی گوید که هرگاه چنین
باشد دعا چه فایده دارد زیرا که هرچه صلاح بندگان در آنست البته حق تعالی بعمل می آورد جواب
میگوییم که ممکن است که یک امری بدون دعا مصلحت در عطای او نباشد و مصلحت مشروط بدعا
باشد پس امور بر سه قسم است بعضی آنست که بدون دعا مصلحت در عطای او هست از ابتدا بدون
دعا کرامت میفرماید و بعضی هست که با دعا نیز مصلحت در دادن آن نیست از اصلا قاطع میفرماید
و بعضی هست که با دعا مصلحت در عطای آن هست ولی بی دعا مصلحت نیست چنین امری عطایش
موقوف بدعا است و چون آدمی بسیار امور بعقل خود نمیتواند کرد باید که در جمیع امور محتمله بعقل
خود خوب داند دعا بکند و اگر حاصل نشود از دعا مأیوس نشود و بداند که البته صلاح او در دادن آن چیز
نبود که حق تعالی دعایش را مستجاب نکرده با آنکه اصل دعا کردن عبادتیست بهترین عبادتها و موجب
قرب میشود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که دعا کن و مگو که آنچه مقدر شده است خواهد شد
بدرستی که دعا عبادتست و تفصیل این کلام بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد دویم آنست که

که هر چیز را شرطی چند میباشد و مانعی چند میباشد که تا آن شرایط بعمل نیاید و آن موانع برطرف نشود ثمره
بران فعل مترتب نمیشود مثل آنکه حق تعالی فرمود که نماز کنید تا شما را بیامرزم و نماز را شرایط است
اگر بدون آن شرایط بعمل آورد مقبول نیست پس اگر کسی نماز بی وضو بکند نماز نکرده است و مستحق
آمرزش نیست و همچنین مانعی چند از تاثیر میدارد چنانچه فرموده اند که نماز موجب قربت است اگر
کسی نماز کند و جمیع قبایح را بجا آورد تاثیر آن قبایح که موجب حرمان است مانع است از تاثیر
نماز در قرب و هم چنین اگر طبیب گوید که ریوند مسهل است یعنی اگر با شرایطی که مقرر است
بخورند و چیزی که منافی عمل او باشد بجا نیاورند اسهال میکند پس اگر کسی ریوند را بدون سحق که یکی
از شرایط آنست یا با یک مثقال تریاک که منافی عمل آنست بخورد و عمل نکند گفته طبیب خطا نشده
خواهد بود و هم چنین دعا را شرایط چنانچه سابقا دانستی از تضرع و زاری و اهتمام و خدا شناسی
و عبادت و ترک معاصی و خوردن حلال و تقدیم حمد و ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط و
رفع موانعی که گذشت پس بهر که از آنها که اخلال کند و دعایش مستجاب نشود منافات با وعدهٔ
الله ندارد و چون این معنی در ضمن احادیث که سابقا در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوسته
بهمین اکتفا مینماییم سیم آنست که گاه هست حق تعالی دعائی را مستجاب میفرماید و مصلحت
در تاخیر آن میداند یا برای آنکه در آن وقت باو ضرر میرساند یا میخواهد که او دعا کند و درجات او در
مراتب قرب زیاده گردد و اگر زود حاجت او را بر آورد ترک دعا میکند و بآن درجات
عالیه فایز نمیگردد و بسا باشد که حاجت مؤمنی را مستجاب گردانند و بعد از چندین سال باو بدهند
چنانچه منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آیا میشود دعای کسی مستجاب شود
و در رسانیدن باو تاخیر شود فرمود بلی تا بیست سال و در حدیث دیگر فرمود که از وقتی که
موسی و هارون علیهما السلام بر فرعون و قومش نفرین کردند و حق تعالی فرمود که دعای شما
مستجاب شد تا وقتی که خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال گذشت و بسند صحیح منقولست که ابن ابی نصر

بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که چندین سال است که حاجتی از خدا سؤال
میکنم و روا نمیشود و از دیر شدن این حاجت در دلم چیزی بهم رسیده حضرت فرمود که ای
احمد زنهار که شیطان را بر خود راه مده که ترا از رحمت خدا نا امید گرداند بدرستی که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام میفرمود بدرستی که مؤمن از حق تعالی حاجتی سؤال مینماید و خدا تاخیر مینماید
استجابت او را برای اینکه دوست میدارد شنیدن آواز دعا و ناله و زاری او را پس حضرت
امام رضا علیه السلام فرمود که والله آنچه تاخیر میکند خدا از مؤمنان از آنچه میطلبند و منع میفرماید در دنیا در
آخرت بایشان میدهد بهتر است از برای ایشان از آنچه در دنیا بایشان میدهد بدرستی
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود که سزاوار است دعای مؤمن در هنگام نعمت و
رخا مثل دعای او باشد در وقت شدت و بلا و چنین نباشد که همین که باو عطا کنند سست شود
از دعا و الم کند پس باید که مؤمن را هرگز از دعا ملال حاصل نشود بدرستی که دعا را رتبه و منزلت عظیم
نزد خدا هست و بر تو باد بصبر کردن در بلاها و نیکیها و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن
و زنهار که بپرهیز از عداوت نمودن و معارضه کردن با مردم بدرستی که ما اهل بیت صله میکنیم با
کسی که از ما قطع میکند و احسان میکنیم با کسی که با ما بدی میکند پس والله که در این امر عاقبت ما
نیکو مشاهده مینماییم و بدرستیکه صاحب نعمت در دنیا اگر سؤال کند و باو عطا کنند دیگر چیزی از غیر او
سؤال خواهد کرد و نعمت آنکه در نظر او سهل خواهد شد و چون نعمت الهی بر مسلمانان بسیار شد او را
خطر عظیم هست بجهت حقوقی که از خدا بر او واجب میشود و بیم آن هست که فریفته شود و حقوق
الهی را ادا ننماید و موجب طغیان او گردد و بگو بمن که اگر من سخنی بتو بگویم اعتماد بر گفته من خواهی کرد
گفتم فدایت گردم اگر نفرموده تو اعتماد نکنم بفرموده که اعتماد خواهم کرد و حال آنکه تو حجت خدائی بر خلق
پس فرمود اعتماد بگفته خدا بیشتر داشته باش بدرستی که خدا بتو وعده کرده و آیا خدا نفرموده
که چون بندگان از تو سؤال نمایند از حال من بگو که با ایشان نزدیکم مستجاب میکنم دعای دعا کننده که

مرا بخواند و میفرمود که ناامید مشوید از رحمت خدا و میفرماید که خدا وعده میکند بمغفرت
عظیم از جانب خود و فضل بسیار پس باید که اعتماد شما زیاده بر خدا باشد از اعتماد
بر دیگران و در خاطر خود راه مدهید بغیر از گمان نیک بخداوند خود تا گناهان شما آمرزیده
شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسیار است حق تعالی دعای شخصی را مستجاب
میفرماید و تاخیر مینماید تا مدتی تا او زیاده دعا کند و در حدیث دیگر فرمود که گاه هست که بنده
دعا میکند پس حق تعالی میفرماید بدو ملکی که موکلند باو که من حاجت او را مستجاب کردم ولیکن
الحال باو مدهید تا او دعا کند که من دوست میدارم که آواز او را بشنوم و گاه هست که بنده دعا
میکند پس حق تعالی میفرماید بآن دو ملک که موکلند باو که زود حاجتش را بدهید که من صدای او را
دشمن میدارم و در حدیث دیگر فرمود که پیوسته مؤمن با خیر و حالت نیکوست و امیدوار رحمت
حق تعالی است مادامی که استعجال نکند که ناامید شود و ترک دعا کند راوی گفت که چگونه استعجال
نکند فرمود که استعجال آنست که گوید اینقدر مداومت دعا کردم و اجابت را نمی بینم و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که روزی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در کوه بیت
المقدس میگشت که چراگاهی از برای گوسفندان خود پیدا کند ناگاه صدای شخصی بگوشش رسید
از پی صدا رفت دید که شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده شبر است چون فارغ شد حضرت
خلیل از او پرسید که ای بنده خدا از برای که نماز میکنی گفت از برای خدای آسمان حضرت
ابراهیم علیه السلام پرسید که آیا بغیر از تو کسی از قوم تو باقی مانده است گفت نه پرسید که خوراک تو
از کجا بدست می آید گفت در تابستان میوه این درخت را جمع میکنم و در زمستان بآن معاش
میکنم فرمود که منزل تو کجاست اشاره بکوهی کرد که در برابر بود حضرت ابراهیم فرمود که مرا
با خود نمیبری که امشب با تو بسر بریم گفت در میان راه آب عظیمی هست که نمیتوان گذشت
حضرت فرمود که تو چگونه عبور مینمایی گفت بر روی آب میروم حضرت فرمود که مرا با خود ببر

شاید که خدا

شاید که خدا بمن هم این کرامت بفرماید که بر روی آب راه روم چنانکه بتو کرامت فرموده پس
عابد دست حضرت را گرفته باهم رفتند و چون بآن آب رسیدند هر دو بر روی آب روان شدند
و گذشتند پس بخانه عابد رسیدند حضرت ابراهیم گفت که کدام روز عظیمتر است عابد گفت
روز جزا که مظالم بنده را از یکدیگر میگیرند حضرت فرمود که بیا دست برداریم و خدا را بخوانیم که
ما را از شر آن روز ایمن گرداند عابد گفت مرا چه میکنی والله که سه سال است که برای مطلبی دعا
میکنم و هنوز مستجاب نشده است حضرت ابراهیم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم که برای چه دعای
ترا حبس کرده اند گفت بلی فرمود که حق تعالی چون بنده را دوست میدارد دعای او را حبس مینماید
و زود برنمی آورد تا او بسیار مناجات کند و از جناب مقدس او سؤال نماید و تضرع کند و چون
بنده را دشمن میدارد دعایش را زود مستجاب میکند یا ناامیدی در دل او می افکند که دیگر دعا
نکند بعد از آن فرمود که حاجت تو چه چیز بود گفت که روزی گله گوسفندی بر من گذشت و
پسر نیکوروئی با آن گله بود و آن پسر گیسوی مشکینی مشکبو داشت پرسیدم که این گوسفندان از کیست
گفت از ابراهیم خلیل الرحمن پس من دعا کردم که خداوندا اگر ترا در زمین خلیلی و دوستی هست
بمن بنما ابراهیم گفت خدا ایتعالی دعای ترا مستجاب گردانیده منم ابراهیم دوست خداوند رحمن
پس حضرت با او معانقه فرمودند و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شدند مصافحه مقرر
شد چهارم آنست که حق سبحانه و تعالی بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن
باشد اضعاف مضاعف آن حاجت را در دنیا و آخرت بایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان را
رد نفرموده و حاجت ایشان را بروجه اکمل روا کرده است چنانچه اگر کسی از پادشاهی فلسی طلب نماید و
آن پادشاه در عوض جواهری باو عطا کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد هیچ عاقل نمیگوید
که حاجت او را رد کرده است بلکه او را مدح می کنند که اضعاف آنچه آن سائل طلبیده باو عطا فرموده
پس در درگاه پادشاه پادشاهان این گدایان جاهل و سائلان نادان مطالب خسیسه را منظور نظر خود

خود میگردانند و از حق تعالی سؤال مینمایند و آن کریم علی الاطلاق نعمتهای بی انتها و نعمتهای بی عدد
و احصا در برابر عطا میفرماید و قدر آنها را نمیدانند و از عدم حصول آن مطلب خسیس شکایت مینمایند
اما آنچه در آخرت بایشان کرامت میفرماید درجات رفیعه و مراتب عالیه بهشت است که نامرد
محرومان حاجات دنیا و ناکامان عرصه هستی و فنا گردانیده چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که بدرستیکه گاه هست که بنده در حاجتی خدا را میخواند و حق تعالی میفرماید که اجابت
دعای او را تاخیر کنید که من مشتاق آواز و دعای اویم پس چون روز قیامت میشود حق تعالی میفرماید
که ای بنده من مرا خواندی در دنیا و اجابت ترا تاخیر کردم فلان ثواب را بعوض برای تو مقرر ساختم
و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان ثواب عظیم را بعوض تو دادم
پس آن مؤمن از بسیاری عطاها و ثوابها که مشاهده نماید آرزو کند که کاشکی هیچ دعای من در دنیا
مستجاب نمیشد و اما آنچه در دنیا عطا میفرماید مراتب قرب و کمالات نامتناهی است که لازم
دعاست ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی بندگان نادان را از روی غایت لطف و مهربانی با طمع
حصول ایشان مدارا مینماید و بدام و دانه خواهشهای طبع سرکش ایشان از روی حکمت ایشان را
بساحت کبریای خودی کشاند چنانچه بلا تشبیه بازی را پادشاه خواهد شکار کند اگر اول بار گوید که بیا من ترا
بر سر دست خودم میگیرم و شهباز اوج عزتت میگردانم هیچ فایده در تسخیر آن نمیکند بلکه اول
او را بدانه و طعمه آشنای دام خود میگرداند و چون قابل شد بر روی دست خودش جا میدهد و بهر جا
که میفرستد بزودی برمیگردد و اگر پدر مهربان طفلی را خواهد که بمکتب علوم و حقایق فرستد اگر
صد هزار دلیل و برهان برای او بگوید فایده نمیکند بلکه او را بجوز و مویز و وعده قبای رنگین و
عبای زرین بمکتب آشنا میکند و چون لذت فهم حقایق و حکمتها را یافت بسیاستهای عظیم او را
از آن شغل باز نمیتوان داشت همچنین این حیوانات عدیم الشعور و طفل طبعان مغرور چون
فضیلتی و کمالی و لذتی و بهرهٔ بغیر از خوردنی و پوشیدنی و دنیا رو درهم و خیل و حشم و سایر لذات

چشیده نیافته اند

چشیده نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال با نهایت رتبه عظمت و استغنا و جلال ایشان را بدرگاه خود
خوانده که هر چه خواهید از من بطلبید و نمک آش خود را از من بخواهید و سبزی طعام را
از من بطلبید تا آنکه از این راه بدرگاه او رو آورند و از بسیاری دعا و توسل و مناجات
با نهایت بیگانگی بمرتبه آشنایی و قرب فایز گردند و لذت مناجات او را بیابند و از
خلق رو برتافته در جمیع امور رو باو داشته باشند زهی کریم بی اشتباه که بدام و دانه نمک و سبزیها
بساحت قرب خود میرساند و بوسیله خواهشهای نفسانی مقرب حضرت یزدانی میگرداند
و آن جاهل نادان که شبهه میکند و گله است که حاجتش برآورده نشده است ان الا
نسان لربه لکنود مگر نمیدانی که اصل دعا کردن عبادتی است و در این ضمن بندگی
خدا کرده و با مالک الملوک مناجات کرده و ثوابهای آخرت تحصیل نموده و پا بر بساط
قرب خداوند جبار گذاشته و خداوند عالم را انیس و همراز خود گردانیده و بسمع یقین و ایمان
لبیکها از عرش رفعت شنیده و اگر معنی مناجات و لذت او را بفهمی و رازهای نهانی را بگوش دل
بشنوی و دلداریها و بنده نوازیهای آن محبوب حقیقی را در هنگام تضرع و دعا ادراک نمائی
حاجتها و آرزوهای خود را بلکه خود را گم خواهی کرد اگر رخصت دخول مجلس پادشاهان عاجز دنیا
بیابی و گوشه چشمی التفات از ایشان ببینی تمام حاجتهای خود را فراموش میکنی هیهات هیهات
جسم خاکی را همین بس نیست که او را با جناب رب الارباب بمشافهه رخصت مکالمه و عرض حاجت
داده اند و کلیدهای خزاین رحمت را بزبانش سپرده اند و متکفل امور و مصالح او گردیده اند و
حضرت رب العزت میفرماید که تو دعا بکن و خیر خود را بمن بگذار و او سرکشی میکند و از روی علم
ناقص و جهل کامل خود در آن جناب گستاخی میکند و تهکم مینماید اگر غفلت عقلها را پریشان نکرده بود
بایست که کسی این احادیث متواتره را بشنود که حضرت عزت میفرماید که حاجت او را بر میاورید
که من آواز او را دوست میدارم و مشتاق ناله اویم در ناکامی حاجت از شوق بکام دل میبرد

و مطلب

و دیگر دوست جانش خواهشی دامانی بگیرد و چون سخن باز کشد و عبارت بار ساست
وسیع است سخن را مختصر کرده ختم میکنیم این مبحث را بذکر جماعتی که دعای ایشان مستجاب است
و جمعی که دعای ایشان مستجاب نیست بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که پنج کسند
که دعای ایشان مستجابست کسی که بحج بیت الله الحرام رود دعایش مستجابست تا برگردد با حوال
بازماندگان ایشان برسید تا در حق شما دعا کنند و کسی که بجهاد فی سبیل الله رود دعا بکند خلافت
کنید در اهل ایشان و کسی که بیمار باشد دعایش مستجابست پس او را بخشم میاورید و دلتنگ مکردانید
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پنج دعاست که از خداوند عالم محجوب نمیگردد دعای
امام عادل و دعای مظلوم حق تعالی باو میفرماید که انتقام ترا میکشم اگرچه بعد از مدتی باشد و دعای فرزند
صالح در حق پدر و مادرش و دعای پدر صالح در حق فرزندش و دعای مؤمن از برای برادر مؤمنش غائبانه
حق تعالی فرماید که ترا دو برابر آن کرامت کردم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از حجابها میگذرانند تا آنکه حق تعالی بسوی آن نظر میفرماید
و میگوید که بلند کنید که دعای او را من مستجاب میکنم و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر تندتر است
و در حدیث دیگر فرمود که چهار کسند که دعای ایشان رد نمیشود تا آنکه درهای آسمان برای
ایشان گشوده میشود و دعای ایشان بعرش میرسد دعای پدر از برای فرزند و نفرین مظلوم
بظالم و دعای کسی که بعمره رفته باشد تا برگردد و دعای روزه‌دار تا افطار نماید و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که سه دعاست که از حق تعالی محجوب نمیگردد دعای پدر از برای
فرزند اگر باو نیکی کند و نفرین پدر بر فرزند اگر عاق باشد و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم
برای کسی که او را یاری کند و حق او را از ظالم بگیرد و دعای مؤمنی که در حق برادر مؤمنی دعا کند
که با او مواسات و احسان کرده باشد برای خشنودی ما اهل بیت رسول صلوات الله علیهم و نفرین
مؤمنی که بر کسی کند که محتاج او شده باشد و مضطر باشد و او قدرت بر مواسات و احسان باو داشته باشد

و نکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که پنج کسند که دعای ایشان مستجاب نیست مردی که
حق تعالی طلاق زنش را بدست او گذاشته آن زن او را آزار میکند و دارد مالی که مهر او را بدهد و او را
رها کند نمیکند و بر او نفرین میکند و شخصی که غلامش سه مرتبه بگریزد و دعا کند که خدا او را برگرداند
و شخصی که در زیر دیوار خم شده شکسته گذرد و دور نشود و دعا کند که بر سرش نیاید و شخصی که مالی
بکسی بقرض بدهد و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مالش را باو برساند و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته
باشد و در خانه خود بنشیند و طلب نکند و گوید خدایا مرا روزی بده یا اباذر ان الله یصلح بصلاح
العبد ولده وولد ولده ویحفظه فی دویرته والدور حوله ما دام فیهم ای ابوذر بدرستی
که حق تعالی اصلاح می کند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزندانش و فرزندان فرزندانش را و حرمت او را
رعایت میفرماید در اهل خانهای او و در خانهای همسایگان او و ماوائی که در میان ایشان است و بلاها را
از ایشان دفع مینماید و عذاب خود را بر سر ایشان نازل نمیگرداند مفاد این کلمه شریفه ترغیب در
صلاح و نیکی و عبادت و بندگی است که کسی که بنده شایسته خداست برکت او فرزندانش را هم
بصلاح و نیکی میدارد که نام خیرش در دنیا و آخرت باقی بماند و ثمره نیکی ایشان باو عاید گردد و برکت
او رفع بلا از خویشان و دوستان و همسایگان او میفرماید بلکه برکت نیکان دفع بلا از دیار ایشان
میفرماید چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون حق تعالی میبیند اهل شهری را
که ایشان از حد تجاوز میکنند در نافرمانی و معصیت و در آن شهر سه کس از مؤمنان صالح هستند حق تعالی
ایشان را ندا میفرماید که ای اهل معصیت من اگر در میان شما نمیبودند این مؤمنان که با یکدیگر بجلال من دوستی
مینمایند و بصلاح و نیکی و عبادت خود زمین و مسجدهای مرا معمور میدارند و در سحرها از ترس من استغفار
مینمایند هر آینه عذاب خود را بر شما نازل میگردانیدم و پروا نمیکردم یا اباذر ان ربک عز وجل
یباهی الملائکة بثلثة نفر رجل وامعا فی ارض قفر فیؤذن ثم یقیم ثم یصلی
فیقول ربک للملائکة انظروا الی عبدی یصلی ولا یراه احد غیری فینزل سبعین

الف ملک یصلون وراءه ویستغفرون له الی الغد من ذلک الیوم ورجل قام من اللیل
فصلی وحده فسجد ونام وهو ساجد فیقول الله تعالی انظروا الی عبدی روحه عندی
وجسده ساجد ورجل فی زحف یفر اصحابه وثبت هو یقاتل حتی یقتل
ای ابوذر بدرستی که پروردگار عزیز بزرگوار تو مباهات مینماید با ملائکه به سه نفر اول شخصی که در بیابانی
تنها اذان و اقامت بگوید و نماز گذارد پس پروردگار تو بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که نماز
میگذارد و هیچکس غیر از من او را نمیبیند و بر نمازش اطلاع ندارد پس حق تعالی هفتاد هزار ملک او را میفرستد
که در عقب او نماز گذارند و از برای او استغفار نمایند تا فردای آن روز دوم شخصی که در شب برخیزد
نماز شب بگذارد تنها پس سجده رود و خوابش ببرد در آن حال حق تعالی بملائکه وحی میفرماید که نظر کنید بسوی
بنده من که روحش نزد من است و بدنش در سجده است سیم شخصی که در جنگی باشد که در راه خدا جهاد
کند و رفیقانش بگریزند و او ثابت قدم بماند و قتال کند تا شهید شود و بدانکه احادیث در مدح اخفاء و
پنهان کردن عبادت وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هرچند عبادت مخفی‌تر است اجرش بیشتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که عمل
صالح را چون بنده از خلق پنهان می کند و مخفی میدارد خدا البته آن را برای مردم ظاهر میگرداند که او را
در دنیا زینت بخشد با آنچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب آخرت و از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که محبوبترین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی نماز است و آن آخر وصیت پیغمبران است
پس چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا آورد پس بکناری رود که هیچ
انسی او را نبیند پس حق تعالی بر او مطلع گردد که گاهی در رکوع است و گاهی در سجود بدرستی که هرگاه
بنده سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد میکند که واویلاه فرزندان آدم اطاعت خدا نمودند
و من عصیان او کردم و ایشان سجده کردند و من از سجده ابا کردم و احادیث بسیار دلالت میکند بر آنکه
عبادات واجبه مانند نماز واجب و زکوة واجب و غیر آن علانیه کردن بهتر است که آدمی متهم بترک واجبات

نشود و موجب رغبت دیگران گردد و ایضا ریا در آن بسیار نمیباشد چون حق لازم و واجبست و در ادای
حقوق لازم چندان فخری و ریائی نمیباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هرچه را خدا فرض و واجب گردانیده علانیه کردنش بهتر است از پنهان کردن و هرچه سنت است پنهان
کردنش بهتر است از علانیه کردن و اگر کسی زکوة مالش را بر دوش بگیرد و علانیه قسمت نماید هر آینه
نیکو و جمیل خواهد بود و بر این مضمون احادیث بسیار است خصوصا نماز واجب که بجماعت واقع
ساختن در مساجد و مجامع بجا آوردن فضیلت نامتناهی دارد پس احادیثی که در باب اخفاء عبادات
واقع شده است مراد از آنها عبادتهای سنت است یا مراد آنست که از باب سمعه خود بمردم نشنوانند
و افتخار بآنها نکند و آنچه در این حدیث وارد شده است چون مشتمل بر اذان و اقامت است پس حمل میکنیم
که در صورتی که در چنین صحرائی تنها مانده باشد با وجود تنهائی خدا را فراموش نکند و با آداب و شرایط
متوجه عبادت شود و حق تعالی بسبب اینکه اذان اقامت گفته تدارک آن میفرماید و ملائکه را برای او میفرستد
که با او اقتدا کنند تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشد نه اینکه آدمی خود دانسته ترک جماعت کند و بصحرا
رود که کسی نباشد و خود را از فضیلت محروم گرداند و بدانکه نماز شب سنت و طریقه پیغمبران است و از
دوستان خدا است و مشتمل بر فضایل بی‌انتهاست و هنگام راز گفتن با قاضی الحاجات است و چون آدمی را
در روز بسبب متوجه شدن بمشاغل دنیوی تشویش بسیار بهم میرسد در اعمال روز حضور قلب کمتر
میباشد و چون مردم نیز بر افعال این کس مطلع میگردند اخلاص در آن دشوارتر است و چون آدمی در
اول شب خوابید چون برمیخیزد در آخر شب نفس از خیالات و وساوس خالی است و حضور قلب آسانتر است
و کسی چندان مطلع نیست عمل با اخلاص نزدیکتر است چنانچه حق تعالی میفرماید که ان ناشئة اللیل
هی اشد وطأ واقوم قیلا که ترجمه‌اش اینست بدرستی که نفسی که در شب بعبادت الهی قیام مینماید
یا عبادتی که در شب حاصل میشود یا ساعتهائی که در شب ناشی میشوند ثابت قدم‌تر و در زبان در آن
دشوارتر است چون ترک خواب نمودن و بعبادت برخاستن دشوار است یا آنکه موافقت دل با زبان

و در آن بیشتر است و دل خبردار داز آنچه بر زبان جاری میگردد و سخنش درست تر است یعنی دعوی اخلاص که در بندگی خدا مینماید صادق تر است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه وارد شده که مراد آن است که آدمی برخیزد از رخت خواب خود و اراده اش رضای خدا باشد و غیر او منظورش نباشد با آنکه حق تعالی در آن تاریکی شب نورها و فیضها و رحمتها هست که لذت آنها را متعبدان می یابند و بسا باشد بسیار از نبی و ائمه اطهار صلوات الله علیهم منقول است که شرف مؤمن برخاستن او است بنماز شب و عزت مؤمن باز داشتن شر خود است از مردم و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که بر شما باد بنماز شب بدرستی که آن سنت پیغمبر شماست و آداب صالحان پیش از شماست و دفع کننده دردها است از بدنهای شما و فرمود که نماز شب رو را سفید میکند و خوشبو میگرداند و سبب مزید روزی میگردد و در حدیث دیگر فرمود که مال و فرزندان زینت زندگانی دنیاست و هشت رکعت نماز که بنده میگذارد زینت آخرتست و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و شکایت از احتیاج و بی چیزی کرد و افراط کرد در شکایت تا آنکه نزدیک بود از گرسنگی شکایت کند حضرت فرمودند که آیا نماز شب میگذاری گفت بلی حضرت باصحاب التفات نمودند و فرمودند که دروغ میگوید کسی که شب نماز کند و روز بگوید که گرسنه ام حق تعالی نماز شب را ضامن قوت روز گردانیده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نماز شب موجب صحت بدن است و سبب خشنودی پروردگار میشود و تمسک باخلاق پیغمبران است و متعرض شدن رحمت الهی است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که گاه هست که بنده برمیخیزد در شب و خواب بر او غالب میشود و او را بجانب راست و چپ میل میدهد و در و قنش بسینه اش می چسبد پس حق تعالی امر میفرماید که درهای آسمانها را میگشایند و بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که چون رحمت بخود میرساند در تقرب جستن بمن در چیزی که بر او واجب نگردانیده ام و از من امید یکی از سه چیز دارد یا گناهش را بیامرزم یا توبه اش را تازه گردانم یا روزیش را زیاد کنم ای

میکند

ملائکه شما را گواه میگیرم که هر سه را باو کرامت کردم و در حدیث دیگر فرمود که نماز شب رو را نیکو میکند و خلق را نیکو میکند و آدمی را خوشبو میکند و روزی را زیاده میکند و باعث ادای قرض میشود و غم ها را زایل میکند و چشم را جلا میدهد و در حدیث دیگر فرمود که خانهایی که در آنجا نماز شب میکنند و تلاوت قرآن در نماز شب میکنند اهل آسمان را روشنی میدهد چنانچه ستارهای آسمان اهل زمین را روشنی میدهند و بروایت دیگر فرمود در تفسیر آن آیه کریمه که حق تعالی فرماید که حسنات و نیکیها بدیها و گناهان را برطرف میکنند مراد این است که نماز شبی که مؤمن میکند گناهان روزش را برطرف میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر کرا خدا نماز شب روزی فرماید از مردان یا زنان و برخیزد خالص از برای خدا و وضوی کامل بسازد و از برای خدا نماز کند با نیت صادق و دل سالم از بدیها و بدن باخشوع و چشم گریان حق تعالی در عقب او نه صف از ملائکه مقرر فرماید که عدد آنچه در هر صفی از ملائکه باشند بغیر خدا احصا نتواند نمود و یک طرف هر صف در مشرق و طرف دیگر در مغرب پس چون فارغ شود بعدد آن ملائکه از برای او درجات بنویسند و دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که چون بنده در میان شب تاریک با خداوند خود خلوت کند و با او مناجات کند و راز بگوید حق تعالی نوری در دل او ثابت گرداند و هرگاه گوید یا رب یا رب خداوند جلیل بزرگوار او را ندا فرماید که لبیک ای بنده من از من سؤال کن تا عطا کنم و بر من توکل کن تا امورت را کفایت نمایم پس بملائکه میفرماید که ای ملائکه نظر کنید بسوی بنده من که بخلوت و تنها بدرگاه من آمده در میان شب تاریک در هنگامی که بطالون از من غافلند و غافلان در خوابند گواه باشید که گناه او را آمرزیدم و در حدیث دیگر فرمود که جبرئیل پیوسته مرا بنماز شب وصیت میفرمود تا آنکه گمان کردم که نیکان امت من بخواب نخواهند کرد که مبادا نماز شب از ایشان فوت شود و فرمود که سه خصلت است که موجب فرح و شادی مؤمنان است در دنیا ملاقات کردن برادران مؤمن و افطار نمودن از روزه و تهجد کردن در آخر شب و فرمود که حق تعالی

ابراهیم را خلیل خود گردانید برای اینکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب نماز میکرد در هنگامی که مردم در خواب بودند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که شب او بسر نیاید مگر با نماز وتر و منقولست که شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض نمود که یا امیر المؤمنین من محروم شده ام از نماز شب فرمود که مردی که گناهان ترا در بند کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دو رکعت نماز که در میان شب بکنم محبوبتر است نزد من از دنیا و آنچه در دنیاست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که مادر سلیمان علیه السلام با آنحضرت گفت زنهار که در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب شب آدمی را در قیامت فقیر میگرداند و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از فضیلت نماز کردن در شب و قرآن خواندن در آن سؤال نمود حضرت فرمود بشارت باد ترا که هر که ده یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص و غرضش محض رضای الهی باشد حق تعالی بملائکه فرماید که برای این بنده بنویسید آنچه از آب روید در نیل میروید از دانه و برگ و بعدد هر دانه درختی و شاخی و مرغی که بر روی زمین میروید و کسی که نه یک شب را نماز کند حق تعالی ده دعای او را مستجاب گرداند و در قیامت نامه اش را بدست راستش دهند و کسی که هشت یک شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب شهیدی که در جنگ ثابت مانده باشد و با نیت راست و درست جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد باو کرامت فرماید و او را اهل و بیت و یارانش در قیامت شفاعت کرامت فرماید و هر که هفت یک شب را نماز کند چون از قبرش مبعوث شود رویش مانند ماه شب چهارده باشد و از صراط بگذرد با ایمان و هر که شش یک شب را نماز کند حق تعالی او را از توبه کاران بنویسد و گناهان گذشته او را بیامرزد و هر که پنج یک شب را نماز کند حق تعالی او را در قبه ابراهیم خلیل الرحمن در بهشت ساکن گرداند و هر که چهار یک شب را نماز کند در قیامت داخل اول فایزان و رستگاران باشد تا از صراط بگذرد مانند باد تند و داخل بهشت شود بی حساب و هر که

سه یک شب را نماز کند هیچ ملکی نماند که آرزوی منزلت او نزد خدا ننماید و در قیامت باو گویند که از هر دری از درهای بهشت که خواهی داخل شو و هر که نصف یک شب را نماز کند اگر هفتاد مرتبه روی زمین را پر از طلا کنند و باو دهند با ثواب آن برابری نکند و این عمل نزد خدا بهتر باشد از آزاد کردن هفتاد بنده از فرزندان اسمعیل و هر که دو ثلث یک شب نماز کند حق تعالی باو کرامت فرماید از ثواب حسنه بعدد ریگ بیابان عالج که حصه کمترش از کوه احد ده مرتبه سنگین تر باشد و هر که یک شب تمام را نماز کند که گاهی تلاوت قرآن نماید و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود باشد و گاهی در ذکر خدا باشد آنقدر از ثواب باو عطا فرماید که کمترش آن باشد که بسبب آن از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده و بعدد خلق خدا حسنات در نامه عملش بنویسند و مثل آن درجات از برای او بلند کنند و قبر او را حق تعالی منور گرداند و کینه و حسد را از دل او بردارد و او را از عذاب قبر پناه دهد و برات بیزاری از آتش جهنم برای او بنویسد و در قیامت با ایمنان از اهوال قیامت محشور شود و حق تعالی بملائکه فرماید که ای ملائکه من نظر نمایید به بنده من که یک شب را بعبادت احیا کرد برای طلب خشنودی من او را در جنت الفردوس ساکن گردانید و در آن بهشت باو بدهید صد هزار شهر و در هر شهری جمیع آنچه نفوس خواهش آن دارند و دیده ها از آن لذت یابد و بخاطر کسی خطور نکرده باشد برای او مقرر کنید سوای آنچه من از برای او مهیا کرده ام از کرامتها و مزید الطاف جناب مقدس خود و در این باب اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاهای آن در کتابهای دعا و حدیث مذکور است باید که بآنها رجوع نمایند و والد فقیر علیه الرحمة و الرضوان رسالهای کبیر و صغیر در این باب تألیف نموده اند باید که آنها را تحصیل نمایند و اگر در این کتاب متوجه کیفیات و احکام عبادات شویم بسیار بطول میکشد یا اباذر ما من رجل یجعل جبهته فی بقعة من بقاع الارض الا شهدت له یوم القیمة و ما من منزل ینزله قوم الا و اصبح ذلک المنزل یصلی علیهم او یلعنهم یا اباذر ما من صباح و لا رواح الا و بقاع الارض

لله
يُنَادِي بَعْضُهَا بَعْضاً يَا جَارَتِي هَلْ مَرَّ بِكِ ذَاكِرٌ لِلَّهِ أَوْ عَبْدٌ وَضَعَ جَبْهَتَهُ عَلَيْكِ سَاجِداً لِلَّهِ
فَمِنْ قَائِلَةٍ لَا وَمِنْ قَائِلَةٍ نَعَمْ فَإِذَا قَالَتْ نَعَمْ اهْتَزَّتْ وَانْتَهَجَتْ وَتَرَى أَنَّ لَهَا
الْفَضْلَ عَلَى جَارَتِهَا ای ابوذر هیچکس پیشانی خود را بر بقعه از بقعهای زمین بسجده نمیگذارد مگر اینکه
شهادت میدهد آن بقعه زمین برسجده او در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در آنجا فرود
آیند مگر اینکه چون صبح میشود آن منزل بر ایشان صلوات میفرستد اگر عبادت الهی کرده باشند
یا بر ایشان لعنت میکند اگر معصیت خدا بر روی آن کرده باشند ای ابوذر هیچ صبحی و پسینی نیست
مگر اینکه بقعهها و قطعهای زمین بعضی از آنها دیگر را ندا میکنند که ای همسایگان من آیا کسی بر شما گذشت
که یاد کند حق تعالی را یا بنده پیشانی خود را بر روی شما گذاشت که از برای خدا سجده کند پس بعضی گویند نه
و بعضی میگویند بلی پس آن قطعه زمین که میگوید بلی بر خود می بالد و شادی میکند و افتخار مینماید
و خود را بر همسایگان خود تفضیل میدهد بسبب اینکه عبادت الهی بر روی آن شده است
بدانکه غفلت آدمی را بجوی مغرور گردانیده که جمادات از و هشیارترند و قدر عبادت و بندگی را از و
بیشتر میدارند و توجیه این اخبار بچند وجه میتوان نمود اول آنکه محمول بر حقیقت باشد و جمادات را
یکنحو شعوری ضعیف بوده باشد چنانچه حق تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مگر آنکه حق تعالی را تنزیه و تسبیح
میکند و ملتبس بحمد اوست و لیکن شما تسبیح ایشان را نمی فهمید دویم آنکه این سخن بر وجه تقدیر باشد
یعنی اگر شعور میداشتند چنین میگفتند سیم آنکه مراد از قطعهای زمین اهل آن قطعهها باشند
از ملائکه و صالحین جن که در قطعات زمین ساکنند و عبادت میکنند و بسند معتبر منقولست که شخصی
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که آدمی نمازهای نافله را در یکموضع بجا آورد بهتر است
یا تفریق کند و در مکانهای مختلف واقع سازد حضرت فرمود بلکه بهتر است که در جاهای مختلف بجا
آورد زیرا که آن مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت و باسانید معتبره منقولست که هر
جماعتی که در مجلسی جمع شوند و خدا را در آن مجلس یاد نکنند و صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او صلوات الله علیهم اجمعین
نفرستند

نفرستند آن مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان خواهد گردید یا اباذر ان الله
جل ثنائه لما خلق الارض وخلق ما فيها من الشجر لم تكن في الارض شجرة يأتيها بنو
آدم الا اصابوا منها منفعة فلم تزل الارض والشجر كذلك حتى تكلم فجرة بني آدم بالكلمة
العظيمة قولهم اتخذ الله ولدا فلما قالوها اقشعرت الارض وذهبت منفعة الاشجار
ای ابوذر چون حق سبحانه و تعالی زمین را خلق فرمود و خلق نمود آنچه در زمین از درختان هیچ درختی
در زمین نبود که بنی آدم نزد آن درخت آیند مگر آنکه منفعتی میبیافتند و پیوسته زمین و درخت چنین
منفعت بود تا هنگامی که بنی آدم تکلم نمودند بآن کلمه عظیم و ناسزای بزرگ که گفتند خدا فرزند دارد
پس چون این را گفتند زمین بر خود بلرزید و نفع درختان برطرف شد چنانچه حق جل و علا میفرماید که تکاد
السَّمٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا
که ترجمه اش اینست که نزدیکست که آسمانها از هم شکافته شود و در افتند و کوهها ریزه ریزه شوند بجهت
آنکه خواندند برای خداوند رحمن فرزندی و سزاوار نیست خدا را که فرزند بگیرد بلکه هر چه در آسمان و زمین
هم مملوک او یند و بنده او یند و این کلمه شنیعه را کفار قریش گفتند که ملائکه دختران خدا یند و یهود گفتند
که عزیر پسر خداست و نصاری گفتند که عیسی پسر خداست تعالی الله عما يقول الظالمون
علواً كبيراً و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی هیچ درختی را خلق نفرموده
مگر آنکه میوه داشت چون مردم گفتند که خداوند فرزند گرفته است برای خود نصف درختان
میوه ایشان برطرف شد و چون شریک از برای خدا اقرار دادند درختان خار بر آوردند و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که خدا ایتعالی پیغمبری از پیغمبران بسوی قومش فرستاد و چهل سال
در میان ایشان و ایشانرا دعوت نمود و هیچیک از ایشان باو ایمان نیاوردند و ایشان عیدی
داشتند که در آن عید در کنیسه خود جمع میشدند پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان بکنیسه ایشان
رفت و با ایشان گفت که ایمان بخدا بیاورید ایشان گفتند که اگر تو پیغمبر خدایی دعا بکن که خدا میوه بما بدهد

برنگ جامهای ما و در آن روز جامهای زرد پوشیده بودند آن پیغمبر رفت و چوب خشک حاضر کردند
و دعا کرد چوب سبز شد و میوه زرد آلو داد و ایشان همگی خوردند هر که خورد و نیت این داشت
که مسلمان شود بر وفق آن پیغمبر هسته آن زرد آلو از دهانش شیرین بیرون می افتاد و هر که نیت داشت
که مسلمان نشود هسته تلخ از دهانش بیرون می آمد حاصل این سخنان این است که آدمی ببدیهای گفتار
و کردار خود از جهتهای صوری و معنوی محروم میگردد چنانچه ببدیهای بنی آدم نفع درختان ظاهری
برطرف شده و پر خار و خاشاک گردیده همچنین درختهای معنوی از علوم و کمالات که از مزارع دلهای ستین
سینهها میروید بی ثمره و کم فایده گردیده چنانچه از آن روز که شیطان بتصوف باطل او در میان مردم
در آورد و جناب مقدس ایزدی را با هر خس و خاشاک متحد دانستند زمین دلهای دانایان بر خود بلرزید
و از ثمرات شجرات علم و دانایی ایشان بهره نبردند و جهالت در میان مردم کمال شد چنانچه حق تعالی
مثل زده است سخن نیکو را بدرخت میفرماید که أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ
طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ
لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ که ترجمه ظاهر لفظش اینست که آیا نمی بینی که چگونه پروردگار تو
مثلی زده است کلمه پاکیزه را که ایمان و معارف حق باشد بدرخت طیب و نیکویی که بیخش محکم باشد
و شاخش در آسمان باشد یا بجانب آسمان کشیده شده باشد که میدهد میوه خود را در هر هنگامی باذن
و مشیت و اراده پروردگارش و میزند خدا مثلها برای مردمان شاید که متذکر شوند و بیاد بیاورند بعد از
و بعد از آن میفرماید که مثل سخن ناپاک و خبیث که کلمه کفر و عقاید فاسده است مانند درخت ناپاک
تلخی است که از روی زمین بلند شده یا کنده شده و آن را ریشه و شاخی و ثباتی نیست و وجه انطباق
این مثل بر عقلا ظاهر است که ایمان و عقاید حق ریشه اش محکم میباشد و بتشکیکات و تسویلات متزلزل
نمیشود و بزودی برطرف نمیشود چنانچه ظاهر است که این مذهب حق شیعه با آن دشمنان قوی
که در هر عصری داشته نشو نما کرده که آن را زایل گردانند و آن مذهبهای باطل شعلهای خس و خاشاک بود

آسمان
که نمایشی کرد و در اندک روزی مضمحل شد و درخت حق ریشه اش ثابت و محکم است و سر
رفعت کشیده و بتوفیق پروردگارش چه میوهای رنگارنگ از انواع عبادات و معارف و کمالات
در هر لحظه و ساعتی برای اهلش میدهد و اشقیا از آنها محروم‌اند یا اباذر ان الارض لتبكي على
المؤمن اذا مات اربعين صباحا ای ابوذر بدرستی که زمین می گرید بر مؤمن بعد از فوت او چهل
صباح احتمالات مذکوره سابقه در اینجا جاریست با آنکه در اینجا مجاز شایعی است که مصیبتی را که بعظمت
یاد میکنند میگویند که آسمان و زمین براو میگریند و این قسم اخبار امثال تا ویلشان نشدن و بر ظاهر
گذاشتن باحتیاط اقربست و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است که چون
مؤمنی میمیرد گریه میکنند براو ملائکه و بقعهای زمین که در آنها عبادت پروردگار میکرده و درهای
آسمان که اعمالش را از آن درها بالا میبرده اند و از فوت او رخنه در اسلام میشود که هیچ چیز آن رخنه را
نمی بندد زیرا که مؤمنان فقیه عالم حصارهای اسلامند که اسلام را از شر منافقان و کافران و شیاطین
حفظ میکنند چنانچه حصار شهر اهل آن شهر را حفظ می کند بدانکه افضلیت مؤمن زیاده از آن است
که حد و احصا توان نمود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که خداوند
عالمیان را وصف نمیتوان نمود و چگونه او را وصف توان نمود و حال آنکه در قرآن میفرماید که وما
قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را اندیشه آنچه سزاوار عظمت او بیست پس خدا را
وصف نمیکنند بقدری مگر آنکه او اعظم است از آنچه ایشان وصف کرده اند و بدرستی که پیغمبر را وصف
نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود بنده را که حق تعالی او را از بعثت حجاب گذرانید و باور از کوث
و طاعت او را در زمین مانند طاعت خود گردانیده و فرموده که آنچه رسول بفرماید برای شما بیاورد اخذ
کنید و عمل نمایید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید و فرموده که هر که اطاعت او کند اطاعت من
کرده است و هر که نافرمانی او کند عصیان من کرده است و امور دین را باو مفوض کرده است و ما اهل
وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود جمعی را که حق تعالی هر شک و شبهه و گناهی را از ایشان برداشته

وایشان را از جمیع عیبها و بدیها مطهر گردانیده و مؤمن را وصف نمیتوان نمود بدرستی که چون مؤمنی برادر
خود را ملاقات مینماید و با او مصافحه میکند پیوسته حق تعالی بسوی ایشان نظر رحمت میفرماید و گناهان
از روهای ایشان میریزد چنانچه برگ از درخت میریزد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که چون دو مؤمن دست در گردن یکدیگر میکنند رحمت الهی ایشان را فرا میگیرد و چون یکدیگر را در بر
میگیرند از برای محض رضای خدا که غرضی از اغراض دنیا نداشته باشند با ایشان میگویند که گناهان
شما آمرزیده شد عمل را از سر گیرید و چون با یکدیگر شروع در سؤال مینمایند ملائکه کاتبان اعمال میگویند
بیکدیگر که دور شوید از ایشان شاید سری داشته باشند و خدا سر ایشان را پوشیده است راوی گوید
عرض کردم که سخن ایشان را نمی نویسند و حال آنکه حق تعالی میفرماید که هیچ کس سخنی نمی گوید مگر نزد او حافظ
و نگهبانی مهیا هست حضرت آهی کشیدند و گریستند بسیار و فرمودند که حق تعالی امر فرموده است ملائکه را
که از ایشان دور شوند چون با یکدیگر ملاقات نمایند برای اجلال و حرمت ایشان و اگر چه ایشان
نمی یابند و نمی نویسند اما عالم السر والخفیات میداند و اعمال و گفتهای ایشان را حفظ مینماید و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حق تعالی مؤمن را سه خصلت کرامت فرموده است عزت در دنیا و عقبی
و رستگاری در آخرت و مهابت در سینهای ظالمان و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که مؤمن در پنج نور میگردد داخل شدن او نور و مجالس او نور است و بیرون آمدنش نور است و علمش نور است
و سخنش نور است و نظرش در قیامت بسوی نور است و بسند معتبر منقول است که جمعی از خواص حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شبهای ماهتاب در خدمت آنحضرت نشسته بودند گفتند که چه بسیار
نیکوست این آسمان و چه بسیار روشن و نورانی اند این ستارگان حضرت فرمود که شما این را میگویید
و چهار ملک عظیم الشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بزمین نظر میکنند و شما و برادران
مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده میفرمایند نور شما را در آسمان زیاده از نور کواکب میبینند و
ایشان نیز میگویند که چه بسیار نورانی اند این مؤمنان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بدرستی

مؤمن در آسمان معروفست و اهل آسمان او را می شناسند چنانچه آدمی اهل و فرزندان خود را
می شناسند و مؤمن گرامی تر است نزد خدا از ملک مقرب و بروایت دیگر فرمود که مؤمن
بنور الهی نظر در خیرها می کند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مؤمن را برای این مؤمن مینامند
که امان میدهد از جانب خدا از عذاب الهی و خدا امان او را اجازه می فرماید و بدانکه چنانچه از احادیث
معتبره ظاهر میشود اعمال در ایمان داخل است و بارتکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر میرود چنانچه
سابقا بر وجه اجمال بر این معنی اشاره کردیم و بنده خالص را گاهی تعبیر از آن بمؤمن میکنند و گاهی شیعه
می گویند و گاهی ولی خدا میگویند و گاهی مؤمن و شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که اعتقادش درست
باشد پس مغرور نمیتوان شد باحادیثی که در فضلیت مؤمن و شیعه و ثوابهای ایشان وارد شده است
و اگر کسی رجوع نماید باحادیثی که در باب صفات شیعیان و مؤمنان وارد شده است میداند که
مؤمن چه بسیار کم است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مؤمن نایاب تر است از
از گوگرد احمر و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که مؤمن را از او را نیست که هشت
خصلت در او باشد صاحب وقار باشد نزد فتنها که حادث میشود و نزد و گمراه نشود و نزد بلاها
صابر باشد و در هنگام نعمتها شاکر باشد و بآنچه خدا باو روزی نموده قانع باشد و بر دشمنان
خود ظلم نکند و برای دوستان متحمل گناه و وزر نشود و بدن خود را پیوسته در تعب دارد در عبادت
و مردم از او در راحت باشند بدرستی که علم خلیل و دوست مؤمن است و حلم و بردباری وزیر اوست
و صبر سپه سالار لشکر اوست و نرمی با خلق و مدارا پدر اوست و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
منقول است که مؤمن را خاموشی از برای آنست که از گناه سالم باشد و سخن گفتن از برای آنست که
بغنیمتهای ثواب الهی فایز گردد و سخنی که باو بامانت سپارند بدوستان خود نمیگوید و شهادت خود را
از ایشان مخفی نمیدارد و هیچ کاری از کارهای خیر از برای ریا نمیکند و هیچ طاعتی را از برای حیا ترک
نمیکند اگر نیکی او را گویند از گفته ایشان میترسد و استغفار میکند از گناهانی که مدح کنندگان او نمیدانند

و او را فریب نمیدهد گفته کسی که بر احوال او مطلع نیست اگر او را مدح نمایند میترسد از احصای آنکسی
که اعمال او را ضبط و احصا نموده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مؤمن
در امر دین خود قوت است و بعاقبت امور خود نظر مینماید و با خلق مدارا میکند و در ایمان بمرتبه
یقین رسیده و در علم و یاد گرفتن حقایق صاحب حرص است و در امری که موجب هدایت
اوست صاحب نشاطست و اعمال خیر را باستقامت و راستی بجا می آورد و با وفور علم صاحب
بردباریست و با زیرکی صاحب رفق و همواریست و در امور حق صاحب سخاوت است و جوانمرد
و با توانگری میانه رو است و اگر فقیر است فقر را زینت خود میداند و بمذلت طلب خود را
ضایع نمیگرداند و با قدرت بر انتقام عفو میفرماید و طاعت خدا میکند و خیرخواه مسلمانان است
و مردانه از شهوتها میگذرد و با وجود رغبت بمعاصی ورع و پرهیزکاری مینماید و در جهاد کردن
حریص است و چون بنماز می ایستد دلش مشغول خدا است و در سختیها صبر مینماید و از فتنها زود
از جا بدر نمیرود و در مکروهات شکیبایی دارد و در نعمتها شکر مینماید غیبت نمیکند و تکبر نمینماید و با خویشان
بدی نمیکند و در نیکیها سستی نمیورزد و کج خلق و درشت گو نیست چشمش بر او پیشی نمیگیرد تا رضای خود را
در نظر کردن بنامحرم نظر نمیکند و شکمش او را بفضیحت نمی اندازد که برای شکم مرتکب حرام شود و در دنیا
و آخرت رسوا شود و فرجش بر او غالب نمیشود که او را بحرام اندازد و حسد مردم را نمیبرد و او را تعییر و سرزنش
میکنند و او کسی را بر بلایا یا گناهی سرزنش نمیکند و اسراف نمیکند و مظلومان را یاری مینماید و بر مسکینان
رحم میکند و خود را بتعب و مردم را براحت میدارد و بزینتهای دنیا رغبت نمینماید و از مذلت دنیا جزع
و بیتابی نمیکند مردم هم در کار خود رفته اند و او پیوسته در غم کار خود است و در علمش نقصی مشاهده نمیشود
و در رایش سستی نمیباشد و دینش را ضایع نمیکند هر که از او مشورت میکند او را بخیر راهنمایی میکند و مساعدت
و همراهی میکند هر که را از و یاری طلبد و از فحش و بیخردی کناره مینماید و بسند معتبر منقولست که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمود از صفت مؤمن حضرت فرمودند که بیست

خصلت است در مؤمن که اگر آن خصلتها در و نباشد ایمانش کامل نباشد از اخلاق مؤمنان است
یا علی که بنمازها حاضر شوند و بدادن زکوة مساعدت نمایند و مساکین را طعام دهند و بر سر یتیمان
بشفقت دست بمالند و جامهای کهنه خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادت دامن بر میان زنند
یعنی مردانه عبادت کنند و مؤمنان جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نگویند و چون وعده کنند
خلف نکنند و چون ایشان را امین کنند بر چیزی خیانت نمایند و در سخن گفتن راست گویند و در شبها
راهب و متعبدند و در روزها مانند شیر در راه حق مردانه می کوشند و جهاد می کنند و روزها روزه دار اند
و در شبها بعبادت بر پا ایستاده اند آزار ایشان بهمسایگان نمیرسد و کسی که با ایشان هم نشینی کند
از ایشان متأذی نمیشود و بر روی زمین بهمواری راه میروند و گام برداشتن ایشان بجانب بیوه زنان است
و در پی جنازها میگردند خدا ما و شما را از جمله پرهیزکاران گرداند و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که شیعه علی جمعی بودند که شکمهای ایشان از گرسنگی بر پشت چسپیده بود و لبهای ایشان از تشنگی روزه
خشک بود صاحب دانایی و بردباری بودند و بترک دنیا و عبادت معروف بودند پس ما را اعانت
و یاری کنید در شفاعت به پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که مسلمان آنست که مردم از دست و زبان او سالم باشند و مؤمن آنست که از او ایمن باشند در مال
و جان خود و حضرت صادق علیه السلام فرموده که مؤمنان ملایم طبعان و نرم خویان و هموارند مانند
شتر رامی که اگر مهارش را کشند منقاد باشد و اگر بر روی سنگ خوابانندش بخوابد و در حدیث دیگر
فرمود که سه چیز است که از علامات مؤمن است علم بخداوند و بدانچه خدا او دوست میدارد و دشمن میدارد
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در عراق نماز
صبح کردند و بعد از نماز مردمان را موعظه نمودند و خود گریستند و ایشان را گریانیدند از خوف الهی و بعد از آن
فرمودند که والله جمعی را مشاهده مینمودم در عهد و زمان خلیل خود رسول خدا که صبح و شام میکردند ژولیده
مو و گرد آلوده در نهایت لاغری و شکمهای ایشان به پشت چسپیده و در پیشانی ایشان جای سجود مینه

گروه مانند زانوی شتر و شبها را برای خدا بروز می آوردند بسجده و نماز و گاه بر پا ایستاده بودند
و گاهی در سجده بودند و تضرع می نمودند بر خلاصی از جهنم و گویا صدای آتش جهنم در گوش ایشان
بود و چون نام خدا نزد ایشان مذکور میشد میلرزیدند مانند شاخهای درخت در هنگام وزیدن
بادها و با این حال پیوسته خائف و ترسان بودند و این گروه که می بینم همگی در غفلتند پس بخانه رفتند
و دیگر کسی آنحضرت را خندان ندید تا بشهادت فایز گردیدند و در حدیث دیگر فرمود که شیعه جماعتی اند
که در ولایت ما بدوستان ما بذل نمایند و بسبب محبت ما با یکدیگر محبت کنند و برای احیای امر تشیع
یکدیگر را زیارت کنند و چون بغضب آیند ظلم نکنند و در دوستی از حد بدر نروند و برکت باشند برای همسایگان
خود و هر که با ایشان خلطه نماید از شر ایشان ایمن و سالم باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که خدا را شناخت و عظمت او را دانست منع میکند دهانش را از سخن لغو و شکمش را از زیادتی طعام
و خود را بمشقت می اندازد بروزه و عبادت صحابه گفتند پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان
اولیاء الله و دوستان خدا اند حضرت فرمود که بدرستی که اولیاء الله ساکت شدند پس سکوت ایشان
یاد خدا باشد و نظر کنند پس نظر کردن ایشان عبرت گرفتن بود و سخن گویند پس سخن ایشان حکمت بود
چون در میان مردم راه روند رفتار ایشان برکت است از برای مردم اگر اجلهای ایشان که بر ایشان نوشته
شده است و مقدر گردیده نمیبود روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نمیگرفت از ترس عذاب الهی
و شوق ثواب نامتناهی و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سؤال نمودند که چه جماعتند نیکان و بندگان خدا فرمود که آن جماعتی که چون حسنه کنند خوشحال شوند و چون
بدی کنند استغفار نمایند و چون حق تعالی چیزی عطا فرماید شکر کنند و چون ببلایی مبتلا شوند صبر کنند و
چون از کسی بخشم آیند عفو کنند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که بجابر جعفی فرمود که ای جابر
آیا همین بس است کسی را که تشیع را بر خود بندد که دعوی محبت ما اهل بیت کند والله که شیعه ما نیست مگر کسی که
اطاعت خدا نماید و تقوی و پرهیزکاری داشته باشد ای جابر شیعیان ما را نمی شناختند مگر بتواضع و بشکستگی

و بسیاری ذکر خدا

و بسیاری ذکر خدا و بسیاری نماز و روزه و تعهد همسایگان نمودن از فقرا و مساکین و قرضداران
و یتیمان و راستی در سخن و تلاوت قرآن و زبان بستن از غیر نیکی مردم و معاون خویشان
بودن در جمیع امور جابر گفت یا ابن رسول الله من کسی را درین زمان باین اوصاف نمی شناسم حضرت
فرمود که ای جابر باین خیالها از راه مرو همین بس است آدمی را که گوید من علی را دوست میدارم و
ولایت او دارم اگر بگوید که رسول خدا را دوست میدارم و حال آنکه آنحضرت بهتر از حضرت امیرالمؤمنین است
و باعمال آنحضرت عمل ننماید و پیروی سنت او نکند هیچ بکار او نمی آید از خدا بترسید تا ثوابهای الهی
بیابید بدرستی که میان خدا و احدی از خلق خویشی نیست و محبوب ترین بندگان و گرامی ترین ایشان
نزد خدا کسی است که پرهیزکاری از محارم الهی زیاده ورزد و عمل بطاعت الهی بیشتر نماید والله که تقرب
نمیتوان جست مگر بطاعت و ما براتی از آتش جهنم برای شما نداریم و هیچکس را بر خدا حجتی نیست هر که
مطیع خداست ولی و دوست ما است و هر که معصیت الهی کند دشمن ما است و بولایت ما نمیتوان رسید
مگر به پرهیزکاری و عمل صالح و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که نیستند شیعه
علی مگر نحیفان و رنگ شکستگان و لاغر جسمان و خشک لبان و تهی شکمان که رنگشان متغیر و روهای ایشان
زرد گردیده چون ظلمت شب ایشان را فرا میگیرد زمین را فراش خود میگردانند و زمین را برابر پیشانیهای
خود استقبال مینمایند سجده ایشان بسیار است و آب دیده ایشان ریزان است و دعا و گریه ایشان
فراوان و در همه کامی ایشان محزون و اندوهناک و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود
که نیست شیعه جعفر مگر کسی که شکم و فرج خود را از حرام بعفت بدارد و سعی او در عبادت شدید باشد
و برای آفریننده کار کند و امید ثواب و ترس عقاب او داشته باشد پس اگر جماعت را بدینها ببینی ایشان شیعه
منند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود یا علی خوشحال کسی که ترا
دوست دارد و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب تو نماید دوستان تو معروفند در آسمان
هفتم و زمین هفتم و در ما بین اینها دوستان تو اهل دینند و ورع و شکستگی و تواضع و فروتنی برای خدا

ولایت

می کنند و دیدهای ایشان خاشع است و دلهای ایشان ترسان است برای یاری خدا و حق
گرامی شناسند و زبان ایشان بفضل تو گویا است و آب از دیدهای ایشان ریزان است
بسبب محبت و مهربانیها که نسبت بتو و فرزندان تو دارند و خدا را عبادت مینمایند بنحوی که در قرآن خدا
ایشان را بآن امر فرموده و بنهجی که از طریقه پیغمبر بر ایشان ظاهر گردیده و عمل مینمایند بآنچه اولوالامر و امامان
ایشان میفرمایند و با یکدیگر صله و احسان مینمایند و از یکدیگر دوری نمیکنند و با هم دوستی میکنند
و دشمنی نمیکنند و صلوات ملائکه بر ایشان میفرستند و دعای ایشان را آمین میگویند و از برای
ایشان استغفار مینمایند و در مجامع ایشان حاضر میشوند و بر مرگ ایشان گریه میکنند تا روز قیامت و در
روایتی آمده که شبی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از مسجد بیرون آمدند و بجانب صحرای نجف روان
شدند ماهتابی بود در اثنای راه دیدند که جمعی از عقب آن حضرت میروند ایستادند و پرسیدند که
کیستید شما گفتند شیعه توایم یا امیرالمؤمنین حضرت در روهای ایشان نظر کرد و گفت چرا بر شما سیمای
شیعیان مشاهده نمیکنم گفتند سیمای شیعیان چیست یا امیرالمؤمنین فرمود که روهای ایشان زرد است
از بیداری شب و چشمهای ایشان کور و روشن است از بسیاری گریه و پشتهای ایشان خم است
از بسیاری نماز و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشک است
از بسیاری دعا پیوسته آثار خاشعان از ایشان هویداست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمن
بایمان متصف نمیشود تا عقلش کامل نباشد و عقلش کامل نیست تا دوازده خصلت در و نباشد مردم
از و امید خیر داشته باشند و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار خود را اندک و اندک دیگران را بسیار شمارد و اندک
عمل شر خود را بسیار و شر بسیار دیگران را اندک داند و از حاجتهای بسیار که از و طلبند دلتنگ نباشد و ملال
بهم نرساند از طلب علم در تمام عمرش و مذلت را دوست تر دارد از عزت و فقر نزد او محبوب تر باشد از توانگری
و از دنیا بقوت ضروری اکتفا نماید و هر که را ببیند گوید از من پرهیزکار تر است و بدرستی که مردم دو قسمند
شخصی هست که از و پرهیزکار تر است و شخصی که از و بدتر است پس چون می بیند شخصی را که از و بهتر است

نزد او تواضع

بهتر است

نزد او تواضع و فروتنی میکند و سعی میکند که در خوبی باو ملحق شود و چون می بیند شخصی را که از و بدتر است
میگوید که شاید بدی این مرد ظاهر باشد و نیکی اش پنهان باشد چون چنین کند بلند مرتبه میشود
و بزرگ اهل زمانش میگردد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روزی ملاقات کردند حارثة بن النعمان انصاری را و فرمودند که بر چه حال صبح کرده ای حارثه گفت
صبح کرده ام با ایمان محقق و ثابت حضرت فرمود که هر چیز را حقیقتی و دلیلی است حقیقت ایمان تو
چیست گفت دلم از دنیا افسرده شده و بدنیا رغبت ندارد و ایمان باعث شب بیداری من بعبادت
و تشنگی روزها بروزه گردیده است و گویا اهل بهشت را می بینم که بزیارت یکدیگر میروند و گویا اهل جهنم را
می بینم که در جهنم معذبند حضرت فرمود که تو مؤمنی خدا دلت را بایمان منور ساخته است و بر این
حال خدا ترا ثابت بدارد حارثه گفت که بر نفس خود از هیچ چیز آنقدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من
گردد که از چشم خود حضرت برای او دعا فرمود بینایی چشمش بطرف شد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بعضی از سفرها بودند در عرض راه جمعی از سواران بملازمت
آنحضرت رسیدند و سلام کردند حضرت پرسید که کیستید شما گفتند مؤمنانیم فرمود که حقیقت و دلیل
ایمان شما چیست گفتند برضای الهی راضی شده ایم و امر الهی را منقاد شده ایم و امور خود را بخدا تفویض
نموده بر او توکل کرده ایم حضرت فرمود که دانایانید حکیمانید نزدیکست که از حکمت و دانایی بدرجه پیغمبران
برسید پس اگر راست میگویید بنا مکنید خانه چند را که پیوسته در آنجا سکنی نخواهید داشت و جمع مکنید
مالی را که نخواهید خورد و بپرهیزید از مخالفت خداوندی که بازگشت شما بسوی او است و اخبار درین باب
زیاده از حد احصاست و نزد فقیر بهترین اخبار درین باب حدیث همام است که والد فقیر شرح بر آن نوشته
امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را توفیق اکتساب این کمالات و فوز باین سعادات روزی گرداند بالنبی و آله
اذا کان العبد فی ارض فتوضأ او تیمم ثم اذن و اقام و صلی امر الله عز و جل الملائکة فصفوا
خلفه صفا لا یری طرفاه یرکعون برکوعه و یسجدون بسجوده و یؤمنون علی دعائه یا اباذر من اقام و لم

یؤذّن لو یصلی معه الا الملکان اللذان معه ای ابوذر چون بنده در بیابانی تنها بوده باشد
و وضو بسازد یا تیمم کند اگر آب نداشته باشد پس اذان و اقامت بگوید و نماز کند حق تعالی ملائکه را امر فرماید
که در عقب او صف بکشند صفی که دو طرف آنرا نتوان دید که رکوع و سجود کنند با او و آمین گویند نزد دعای او
ای ابوذر هر که اقامت گوید و اذان نگوید با او نماز نکنند از ملائکه مگر دو ملک که با اویند بدانکه اذان و اقامت
از سنتهای مؤکد حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و احادیث در باب فضیلت هر دو بسیار وارد شده
و بعضی از علما در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی اقامت را در همه نمازها و اذان را در نماز
صبح و شام و احتیاط آنست که اقامت را مطلقا ترک ننماید و اذان را در نماز صبح و شام تا ممکن باشد
ترک ننماید و احتیاط آنست که شرایطی که در نماز رعایت می نماید از ایستادن و رو بقبله کردن و با طهارت
بودن و سخن نگفتن و حرکت نکردن همه را در اقامت رعایت بکند و اذان و اقامت مخصوص نمازهای
واجب پنجگانه است و در غیر آن از نمازهای واجب و سنت بدعت است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که هر که از برای خدا اذان بگوید حق تعالی ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق باو
کرامت فرماید و بشفاعت او چهل هزار گناهکار داخل بهشت شوند بدرستی که چون مؤمن بگوید
اشهد ان لا اله الا الله نود هزار ملائکه بر او صلوات میفرستند و از برای او استغفار میکنند
و در قیامت در سایه عرش الهی خواهد بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ گردد و ثواب گفتن
اشهد ان محمدا رسول الله را چهل هزار ملک می نویسند و هر که بنماز جماعت حاضر شود و مبادرت
نماید بصف اول و تکبیر اول امام را و آزار مسلمانی نکند خدا ثواب آنها را در دنیا و آخرت باو کرامت فرماید
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که ده سال از برای خدا اذان بگوید حق تعالی
بیامرزد گناهان او را بقدر آنچه دیده اش میبیند و صدایش در جانب آسمان بلند میشود و هر تر و خشکی که
صدای او را بشنوند تصدیق او نمایند در آنچه میگوید و از ثواب هر کس که در مسجدها بجماعت نماز
میکند بهره باو میدهند و بعدد هر که بصدای اذان او نماز میکند حسنه می یابد و در حدیث بلال از

حضرت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که مؤذنان امینان مسلمانانند بر نماز و روزه ایشان
و گوشت و خون ایشان از حق تعالی چیزی سؤال ننماید مگر آنکه بایشان عطا میفرماید و بهیچ امری
شفاعت نمی کنند مگر آنکه شفاعت ایشان را قبول مینماید و فرمود که هر که چهل سال از برای خدا
اذان بگوید در قیامت بقدر آسمان اول او را نور کرامت فرماید و هر که ده سال اذان بگوید
خدا او را در قبه ابراهیم خلیل داخل گرداند و هر که یکسال اذان بگوید حق تعالی در قیامت گناهانش را بیامرزد
اگرچه بسنگینی کوه احد باشد و هر که خالصا از برای رضای خدا از برای یک نماز اذان بگوید حق تعالی
گناهان گذشته اش را بیامرزد و در بقیه عمر او را از گناه حفظ نماید و در بهشت او را در درجه شهیدان
جا دهد و بروایت دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود که مؤذن را در مابین اذان و اقامت
ثواب شهیدی کرامت میفرمایند که در خون خود دست و پا زند و در حدیث دیگر فرمود که هر که
یکسال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید بهشت او را واجب شود و بسند معتبر منقولست
که هشام بن ابراهیم بحضرت امام رضا علیه السلام شکایت فرمود از بیماری و از اینکه او را فرزندی
نمیشد حضرت فرمود که صدای خود را در خانه خود باذان بلند کن راوی گفت چنین کردم خدا بیماریم را
بصحت مبدل گردانید و فرزندانم بسیار شد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون
غول متعرض شما شود اذان بگوئید و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
هر که باذان و اقامت نماز کند در عقب او دو صف از ملائکه نماز گذارند و اگر باقامت تنها نماز گذارد
یکصف از ملائکه در عقب او نماز گذارند که طول هر صف از مابین مشرق و مغرب باشد و در بعضی اخبار
وارد شده که دو صف که صف کمترش مابین مشرق و مغرب باشد و بیشتر مابین زمین و آسمان
و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که اذان و اقامت بگوید دو صف از
ملائکه در عقب او نماز کنند و هر که اقامت تنها بگوید یک ملک از جانب راست و یکملک از جانب چپ او
نماز کنند و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که باقامت تنها نماز کند

یکصف از ملک در عقب او نماز کنند و جمع میان این اخبار باین نحو ممکن است که دو صف در اذان کامل
و یکصف در غیر کامل و اختلاف اقامت محمول باشد بر اختلاف عذرها که اگر ترک اذان بسبب عذر
قوی باشد یکصف با او نماز میکنند و اگر بعذر سهلی ترک کرده باشد یکملک با او نماز کنند و الله تعالی یعلم
یا اباذر ما من شاب یدع لله الدنیا و لهوها و شاب فی طاعة الله الا اعطاه الله اجر
اثنین و سبعین صدیقا یا اباذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین ای ابوذر
هر جوانی که ترک کند از برای خدا دنیا و لهوهای دنیا را و جوانی خود را به پیری رساند در طاعت
الله حق تعالی باو عطا میفرماید ثواب هفتاد و دو صدیق را ای ابوذر کسی که خدا را یاد کند در میان
غافلان مثل کسی باشد که جهاد کند در میان گریختگان بدانکه صدیق کسی را گویند که تصدیق پیغمبران
و متابعت ایشان در اقوال و افعال بیشتر از دیگران کند و این قسم احادیث که در باب ثواب صدیقان
در اعمال وارد شده است بچند وجه توجیه میتوان نمود اول آنکه مراد از صدیق از امتهای دیگر باشد
یعنی ثواب یک جوان صالح این امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صدیق از امتهای دیگر
دوم آنکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب میگردد و حق تعالی بفضل خود اضعاف آنرا کرم میفرماید
پس مراد آنست که آنچه حق تعالی باین جوان تفضل میفرماید برابر است با ثواب استحقاق هفتاد و دو
صدیق و وجوه دیگر نیز میتوان گفت و چون این دو وجه ظاهرتر بود بهمین اکتفا کردیم و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چند کس را حق تعالی بی حساب داخل بهشت میگرداند امام عادل
و تاجر راستگوی و پیری که عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هفت کسند که در سایه عرش الهی خواهند بود امام عادل و جوانی که در عبادت الهی نشو و نما
کرده باشد و شخصی که دلش بمسجد متعلق باشد وقتی که بیرون آید از مسجد و دو شخص که در طاعت الهی با یکدیگر
باشند تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت خدا را یاد کند و از چشمانش اشک جاری گردد از
خوف الهی و شخصی که زن صاحب حسنی او را بسوی خود خواند و او از ترس خدا مرتکب آن نشود و شخصی که

تصدقی بکند

که تصدقی بکند مخفی بدست راست که دست چپش نداند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که قرآن بخواند و او جوان و با ایمان باشد قرآن با گوشت و خون او مخلوط گردد و حق تعالی
او را با رسولان و نیکوکاران و ملائکه محشور گرداند و قرآن در قیامت حجت از جانب او تمام کند
و گوید خداوندا هر عمل کننده مزد عمل خود را خواهد من مزد عمل خود را میخواهم پس حق تعالی دو حله
از حلهای بهشت در او پوشاند و تاج کرامت بر سرش نهد پس بقرآن خطاب فرماید که آیا راضی
شدی قرآن گوید زیاده ازین از برای او امید داشتم پس حق تعالی برات ایمنی را بدست راستش
دهد و برات مخلد بودن در بهشت را بدست چپش دهد و او را داخل بهشت کند پس بقرآن گوید که
راضی شدی گوید بلی و کسی که بر او حفظ قرآن دشوار باشد و مکرر خواند تا حفظ کند حق تعالی این ثواب را
مضاعف باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کسی که در میان
مردم بیاد خدا باشد مانند کسی است که بعوض گریختگان جهاد کند و کسی که بعد از گریختن لشکر جهاد کند
بهشت بر او واجبست و احادیث بر این مضامین بسیار است یا اباذر الجلیس الصالح خیر من
السکوت و السکوت خیر من املاء الشر یا اباذر لا تصاحب الا مؤمنا و لا یاکل طعامک
الا التقی و لا تاکل طعام الفاسقین یا اباذر اطعم طعامک من تحبه و کل طعام من
یحبک فی الله عز و جل ای ابوذر همنشینی با مصاحب صالح نیکوتر و نیکوتر است از تنهائی و
تنها بهتر است از خاموشی و خاموشی بهتر است از سخن گفتن بد بدانکه املا در لغت بمعنی آنست که شخصی
سخنی بگوید که دیگری بنویسد و حضرت در اینجا گفتن شر را باین عبارت تعبیر کرده اند برای اشعار
بر آنکه آنچه از سخنان لغو و باطل میگوئی بر کاتبان اعمال خود املا میکنی ای ابوذر مصاحبت مکن
مگر با مؤمن و نباید طعام خود را بخورانی مگر به پرهیزکار و مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران
طعام خود را بکسی که او را از برای خدا دوست داری و بخور طعام کسی را که از برای خدا ترا دوست
دارد بدانکه بحسب تجربه معلوم است که مصاحبت در اخلاق و اعمال دخل عظیم دارد پس باید که آدمی در

مصاحبت نیکان اهتمام تمام نماید شاید که اطوار مرضیهٔ ایشان در او تاثیر نماید و باخلاق پسندیدهٔ
ایشان متصف گردد و از مصاحبت بدان احتراز نماید که مبادا بدیهای ایشان در او تاثیر
کند و مصاحبان بد که شیاطین انسند ضرر بیشتر میرسانند از شیاطین جن زیرا که آدمی از مشاکل
و مجالس خود بیشتر قبول میکند که از مجالس خود بلکه اکثر اغواء شیاطین جن با اغواء شیاطین انس
میشود چنانچه از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که حضرت عیسی علیه السلام گفت که مصاحب بد
همنشین خود را بدر و مبتلا میگرداند و قرین بد آدمی را هلاک میکند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که پدرم علی بن الحسین علیهم السلام فرمود که ای فرزند با پنج کس همزبانی مکن گفتم ای
پدر مهربان ایشان را بمن بشناسا گردان فرمود که زنهار که با دروغگوی مصاحبت مکن که مانند
سراب ترا فریب میدهد و نزدیک را بتو دور میگرداند و با فاسق مصاحبت مکن که ترا بیک لقمه
یا کمتر میفروشد و دیگری را اختیار مینماید و زنهار که با بخیل مصاحبت مکن که ترا در حال خود فرو می
گذارد و یاری نمیکند در هنگامی که نهایت احتیاج داری و زنهار که با احمق مصاحبت مکن
که اگر خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و زنهار که با قطع کنندهٔ رحم مصاحبت مکن که حق تعالی در سه
جای قرآن او را لعنت فرموده و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مصاحبت
مکنید با صاحبان بدعتها و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدمی بر دین یار و همنشین خود است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که مکرر در خطبها میفرمود که مسلمان را سزاوار نیست که اجتناب نماید از برادری
سه طایفه فاجران بی باک و احمقان و دروغگویان اما بدکار بی پروا پس زینت میدهد برای تو کار
بد خود را و میخواهد که تو مثل او باشی و ترا اعانت نمیکند بر امر دین تو و بر کاری که در قیامت
بکار تو آید نزدیکی او موجب جفا و بعد او سبب قساوت قلب میشود و آمد شد او نزد تو
موجب عار و بدنامی است اما احمق پس هرگز ترا بخیر دلالت نمیکند و امید دفع شری از او نمیتوان

داشت و هر چند سعی کند هم از او نمی آید و گاه باشد که خواهد بتو نفع رساند ضرر رساند پس مردن او
بهتر از زندگی او و خاموشی او بهتر از حرف گفتن اوست و دوری او بهتر از نزدیکی او و اما
دروغگو پس در مصاحبت او هیچ عیش برای تو گوارا نیست سخن ترا بدروغ بمردم نقل میکند و از مردم
بدروغ برای تو نقل میکند و هر دروغی را که تمام کرد از پی دروغ دیگر ابتدا میکند تا بحدی که اگر راست
گوید باور نمیتوان کرد و در میان مردم بنقل کذب دشمنی می افکند و کینها در سینها میرویاند پس از
خدا بپرهیزید و ملاحظه نمایید که با که مصاحبت میکنید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که متابعت
کن کسی را که ترا می گریاند و خیرخواه تست و متابعت مکن کسی را که ترا می خنداند و ترا فریب میدهد
و عنقریب بازگشت همه بسوی خدا است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که محبوبترین برادران
مؤمن بسوی من کسی است که عیبهای مرا بمن بگوید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که صداقت
و دوستی حدی چند دارد که در هر که آنها نیست او بهرهٔ از صداقت ندارد اول آنکه آشکار و پنهان او
با تو موافق باشد دوم آنکه زینت ترا زینت خود داند و عیب ترا عیب خود داند سیم آنکه اگر حکومتی
یا مالی بهم رساند با تو تغییر سلوک نکند چهارم آنکه از تو منع ننماید هر چه را قدرت دارد پنجم خصلتی است
که جمیع خصلتهای گذشته در و جمع است و آن آنست که ترا در حوادث روزگار که رو می دهد وانگذارد
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سعادتمندترین مردم کسی است که با نیکان خلطه
نماید و منقولست که حواریان از حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام پرسیدند که با که همنشینی کنیم فرمود که
با کسی که بیاد شما آورد خدا را دیدن او و در علم شما بیفزاید سخن گفتن او و شما را راغب بآخرت گرداند
کردار او و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که خود را بمحل تهمت میدارد ملامت نکند کسی را
که گمان بد باو میبرد و هر که سر خود را پنهان دارد اختیارش بدست خود است و هر سری که از دو کس گذشت
فاش میشود و کارهای برادر مؤمن خود را حمل بر محمل نیک کن و سخنی که از او صادر شود بر معنی بد حمل مکن و بر
تو باد به برادران نیک و بسیار از ایشان تحصیل کن که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپرند در هنگام بلا

و در هر امری که خواهی مشورت کنی با جمعی مشورت کن که از خدا ترسند و برادران خود را بقدر پرهیزکاری
ایشان دوست دار و از زنان بد بپرهیز و از نیکان ایشان بر حذر باش و اگر شما را به نیکی امر نمایند
مخالفت ایشان نمایید که بطمع نیفتند در امر کردن شما به بدیها و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند
که بدترین مصاحبان کیست فرمود که کسی که معصیت خدا را نزد تو زینت دهد و در حدیث دیگر
فرمود که همنشینی بدان موروث بدگمانی بنیکان است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چهار
چیز است که ضایع میشود و باطل است دوستی که صرف بیوفائی کنی و نیکی و احسانی که بکسی کنی که شکر تو نکند و
علمی که بکسی گویی که گوش ندهد و سری که بکسی سپاری که حفظ نکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که با اغنیا همنشینی مکن بدرستی که کسی که با ایشان همنشینی میکند اول که با ایشان می نشیند
چنان میداند که خدا او را نعمتها داده است و چون پارهٔ نشست گمان میکند که خدا هیچ نعمت بو نداده
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار چیز است که دل را میمیراند گناه بعد از گناه و با زنان بسیار
سخن گفتن و با احمق مجادله کردن که او گوید و تو گویی و بخیر بر نگردد و مجالست کردن با مردگان پرسیدند
که کیستند مردگان فرمود که هر مالداری که نعمت او را طاغی کرده باشد و بدانکه اطعام مؤمنان فضیلت
بسیار دارد و اطعام بسیار میباید کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که گرسنه را طعام دهد حق تعالی او را از میوههای بهشت اطعام نماید و هر که مؤمن عریانی را بپوشاند
حق تعالی از استبرق و حریر بهشت در او بپوشاند و ملائکه بر او صلوات فرستند مادامی که از آن رشته
باقی باشد و هر که مؤمن تشنه را شربتی آب بخوراند خدا از شراب سربمهر بهشت او را بخوراند و کسی که
اعانت مؤمنی بکند یا غمی از او زایل گرداند حق تعالی او را در سایهٔ عرش خود جا دهد در روزی که بغیر سایه
عرش سایهٔ نباشد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام منقولست که حضرت موسی از خداوند
خود سؤال نمود که الهی چه چیز است جزای کسی که مسکینی را اطعام نماید خالص از برای رضای تو خطاب در
رسید که یا موسی در روز قیامت امر میکنم منادی را که در میان خلایق ندا در دهد که او از آزاد کردهای

از آتش جهنم و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که سه چیز است که موجب رفع درجات
مؤمن میگردد بهمه کس سلام کردن و طعام بمردم خورانیدن و در شب در هنگامی که مردم در
خواب باشند نماز کردن و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که مؤمنی را سیر کند بهشت
برای او واجب میشود و فرمود که من شخصی را از مؤمنان اطعام کنم نزد من بهتر است از اینکه
صد هزار کس یا زیاده از غیر ایشان اطعام کنم و بسند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که سه نفر از مسلمانان را اطعام نماید در ملکوت آسمان از جنة الفردوس و جنت عدن و طوبی که درختی است در
بهشت که حق تعالی در جنت عدن بدست قدرت خود غرس نموده او را اطعام نماید و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که مومنی را اطعام کند تا او را سیر گرداند هیچیک از خلق احصای ثواب او را
نتوانند نمود نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل بجز خداوند عالمیان بعد از آن فرمود که از جملهٔ چیزهای که مغفرت را لازم و واجب
میگرداند اطعام مسلمانان گرسنه است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
هر که مومنی را شربت آب بدهد در جایی که قدرت بر آب داشته باشد حق تعالی بهر شربتی هفتاد هزار حسنه باو کرامت
فرماید و اگر در جایی باشد که آب کم باشد چنان باشد که ده بنده از فرزندان اسمعیل را آزاد کرده باشد و بسند معتبر
از حسین بن نعیم منقولست که حضرت صادق علیه السلام پرسید از من که آیا برادران مومن خود را دوست
میداری گفتم بلی فرمود که بفقیران ایشان نفع میرسانی گفتم بلی فرمود که بر تو لازم است که دوست داری
کسی را که خدا او را دوست میدارد والله تا ایشان را دوست نداری نفع بایشان نمیتوانی رسانید آیا
ایشان را بمنزل خود دعوت مینمایی گفتم هر گاه چیزی میخورم البته دو کس یا سه کس یا کمتر یا بیشتر از ایشان با من میباشند
فرمود که فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان گفتم البته فدای تو گردم طعام خود را بایشان میخورانم و
بر بساط خود ایشان را می نشانم فضل ایشان بر من عظیم است فرمود که بلی چون ایشان داخل خانه تو میشوند داخل میشوند
با آمرزش گناهان تو و عیالان تو و چون بیرون میروند بیرون میبرند گناهان تو و عیالان ترا و در حدیث دیگر فرمود
که داخل میشوند با روزی فراوان و بیرون میروند با مغفرت گناهان تو و در حدیث دیگر فرمود که هر که مومن

الله او را طعام بخوراند برابر است با آنکه یکی از فرزندان اسمعیل را از کشتن آزاد کند و در حدیث
دیگر فرمود که طعام یک مؤمن نزد من بهتر است از آزاد کردن ده بنده و ده حج و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نهی فرمود از اجابت نمودن فاسقان و طعام دادن ایشان یا اباذر ان الله عز و جل عند
لسان کل قائل فلیتق الله امرؤ و لیعلم ما یقول یا اباذر اترک فضول الکلام و حسبک من
الکلام ما تبلغ به حاجتک یا اباذر کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما یسمع یا اباذر ما من
شیء احق بطول السجن من اللسان ای ابوذر حق تعالی نزد زبان هر گوینده است یعنی بر گفتار
هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند که چه میگوید که مبادا چیزی بگوید که موجب
غضب الهی گردد ای ابوذر ترک کن سخنهای زیادتی و لغو را کافی است از سخن آنقدر که بسبب آن
بحاجت خود برسی ای ابوذر از برای دروغ گو گفتن این کس همین بس است که هر چه بشنود نقل کند
ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار محبوس داشتن و زندان کردن از زبان و سخن در فضیلت
سکوت و ترک سخن باطل سابقا مذکور شد و آنچه حضرت فرمودند که هر شنیده را نقل کردن در دروغ بس است
ممکن است که مراد آن باشد که اگر بجزم نقل کند دروغ است بلکه اگر نقل کند باید که بقائلش نسبت دهد
چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که چون حدیثی یا سخنی نقل کنید آنرا
نسبت دهید بکسی که بشما حدیث کرده است که اگر حق باشد ثوابش از شما باشد و اگر باطل و دروغ باشد
گناهش بر آن باشد و محتمل است که مراد آن باشد که نزد مردم دروغگو باشید و بکذب مشهور میشوید
هر چند وقتی که بقائلش نسبت دهید دروغ نیست اما کسی که سخن بسیار نقل کرد و دروغ بسیار اندازد اعتماد
بر قولش نمی‌ماند و نمی‌مانید و ممکن است که مراد این باشد که مبادا سخنی که نقل کنید ماخذش را معلوم کنید
و از مردی که بر قولش اعتمادی نیست نقل مکنید که حرفهای بی اصل را شنیدن و نقل کردن بمنزله
در قباحت و شناعت و الله تعالی یعلم یا اباذر ان من اجلال الله تعالی اکرام ذی الشیبة المسلم
و اکرام حملة القرآن العاملین و اکرام السلطان المقسط ای ابوذر از جمله اجلال و تعظیم حق تعالی است گرامی

داشتن

داشتن مسلمانی که ریشش سفید شده باشد و گرامی داشتن حاملان قرآن که باحکام قرآن عمل نمایند و گرامی
داشتن پادشاه عادل و مضامین این کلمات شریفه در ضمن سه منبع روشن میگردد منبع
اول در بیان اکرام مسلمانان است بدانکه گرامی داشتن مسلمانان همگی لازم است خصوصا پیران
ایشان چون موی سفید اثر رحمت الهی است و حق تعالی آنرا حرمت میدارد پس حرمت داشتن
آن تعظیم امر الهی نمودن است چنانچه در خطبه و احادیث بسیار وارد شده است که رحم کنید خوردان
خود را و توقیر نمایید مشایخ و پیران خود را که از تعظیم خداست تعظیم ایشان و بسند معتبر از حضرت
منقول است که هر که فضل و حرمت پیر را بداند و او را تعظیم و توقیر نماید حق تعالی او را از فزع اکبر
روز قیامت ایمن گرداند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سه چیز است که حق ایشان را
جاهل نمی‌باشد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد
و حامل قرآن و امام عادل و در حدیث دیگر فرمود که هر که مؤمنی را گرامی دارد اول خدا را گرامی داشته
و بعد از آن مؤمن را و هر که استخفاف کند بمؤمن ریش سفیدی حق تعالی کسی را بر او گمارد که پیش از آن با او استخفاف
نماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی گرامی میدارد مرد هشتاد ساله را و شرم
میکند از هفتاد ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که
چهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره و پیسی خدا او را ایمن میگرداند و هر که پنجاه سال عمر کرد خدا حسابش را
در قیامت سبک و آسان میکند و چون بشصت سال رسید خدا او را توبه روزی میکند و چون بهفتاد سال
رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون بهشتاد سال رسید اهل آسمان را حق تعالی امر میفرماید که
حسناتش را بنویسید و سیآتش را ننویسید و چون بنود سال رسید گناهان آینده و گذشته اش را
می آمرزند و می نویسند که او اسیر خداست در زمین و او را شفیع میگردانند در اهل بیتش و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که اول کسی که موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت ابراهیم بود و چون
دید گفت خداوندا این چیست وحی آمد که این نور است و موجب توقیر است گفت خداوندا زیاده گردان

و در حدیث دیگر فرمود که هر که یک موی سفید در ریش او بهم رسد در اسلام آن موی سفید نوری خواهد بود
در قیامت برای او منبع دویم در بیان فضیلت قرآن و حامل آن و بعضی از فضایل آیات
و سورها است و این مشتمل است بر چند قبس قبس اول در فضیلت قرآن است از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر گاه ملتبس و مشتبه شود بر شما فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تار پس بر شما
باد بقرآن بدرستی که قرآن شفاعت کننده است که شفاعتش را قبول میکنند و با هر که مجادله کند
و حجت بر او تمام کند تصدیقش مینمایند و هر که او را پیشوای خود گرداند او را به بهشت میرساند و هر که
آنرا پشت سر اندازد او را بسوی جهنم میراند راهنمایی است که به بهترین راهها دلالت میکند و کتابیست
که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام هست آنرا ظاهر و باطنی است ظاهرش احکام الهی است و باطنش
علوم نامتناهی است ظاهرش خوش آینده است و باطنش عمیق است آنرا نجوم و کواکب هست
که بر احکام الهی دلیلند و بر آن نجوم نجوم دیگر هست که مردم را بآن احکام میرسانند یعنی ائمه معصومین
که علم نزد ایشان است و عجایب قرآن را احصا نمیتوان نمود و غرایب آن هرگز کهنه نمیشود و بآن
چراغهای هدایت افروخته است و انوار حکمت از آن ظاهر است راهنمایی است بسوی آمرزش
گناهان پس باید که هر کس دیده خود را در قرآن بجولان درآورد و دیده دل خود را بمطالعه انوار آن
بگشاید تا از هر هلاک نجات یابد و از ورطهای ضلالت خلاص شود بدرستی که تفکر نمودن موجب
زندگانی دلهای بیناست و در تاریکیهای جهالت نور تفکر راهنماست پس نیکو خود را خلاص کنید و
فتنها خود را کم گذارید و در حدیث دیگر فرمود که قرآن هادیست از ضلالت و بیان کننده است و
در کوری جهالت و دستگیرنده است در لغزشها و نور است در ظلمتها و ظاهر کننده بدعتهاست
و نگاهدارنده از مهالک است و در گمراهیها راه نماست و دور کننده فتنهاست و رساننده است از دنیا
بکمال دین شما در قرآن است و هیچکس از آن عدول ننموده مگر بسوی آتش و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما فرستاده است و او است گواه که بوعدهای خود وفا

میکند

میکند و مشتمل است بر احوال و اخبار گذشتها و اخبار آینده و اخبار آسمان و زمین اگر کسی که علمش
را امید اند شما را خبر دهد بآنچه در قرآن است از اخبار غیب و علوم بی انتها تعجب خواهید کرد
و باسانید متواتره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرموده که در میان شما میگذارم
دو چیز عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا که ریسمانی است آویخته از آسمان بزمین
و دیگری عترت اهل بیت من پس ببینید که چگونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشان را چون خواهید
داشت قبس دویم در فضیلت حاملان قرآن است بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که دیوانها که در قیامت حساب میکنند سه دیوان است دیوان نعمتها و دیوان حسنات
و دیوان گناهان پس دیوان نعمت و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتها تمام حسنات را فرا گیرد و دیوان گناهان
باقی ماند پس فرزند آدم را طلبند که گناهانش را حساب کنند در این حال قرآن به بهترین صورتی پیدا
و در پیش او آید روان شود و گوید خداوندا این بنده مؤمن تست که خود را بتعب انداخت بتلاوت
من و دور و درازی شب را بترتیل میخواند و چون مرا در تهجد میخواند آب از دیدهایش جاری میشد خداوندا
او را راضی کن چنانکه مرا راضی کرده پس خداوند عزیز جبار گوید ای بنده من دست راست را بگشا
پس پر کند حق تعالی آنرا از رضا و خشنودی خود و دست چپش را پر کند از رحمت پس با او گوید که اینک
بهشت از برای تو مباح است قرآن بخوان و بالا رو پس هر یک آیه که بخواند یکدرجه بالا رود و در حدیث
دیگر فرموده که حق تعالی بقرآن خطاب فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که امروز گرامی دارم کسی
ترا گرامی داشته است و خوار کنم هر که ترا خوار کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که فرمود قرآن را یاد گیرید بدرستی که در قیامت می آید بنزد حامل خود بصورت جوان
بسیار خوشروی و میگوید که منم آن قرآن که بسبب من شبها بیدار بودی و روزها بسبب روزه خود را
تشنه میداشتی و بسبب کثرت تلاوت من آب دهانت خشک میشد و آب دیده ات جاری میشد
و امروز با توام هر جا که میروی و هر که تجارت میکرده از پی تجارت خود میرود و من بعوض جمیع تاجرانم

برای تو بشارت باد ترا که بزودی کرامت الهی بتو میرسد پس تاجی می آورند و بر سرش میگذارند
و نامه امان از عذاب جهنم بدستش میدهند و نامه مخلد بودن در بهشت بدست چپش میدهند و دو حله
بر او می پوشانند و باو میگویند قرآن بخوان و بالا رو و بعدد هر آیه درجه بالا میرود و پدر و مادرش را
دو حله می پوشانند اگر مؤمن باشند و میگویند بایشان که این برای آنست که بفرزند خود تعلیم قرآن
کردید و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که بر شما باد بقرآن بدرستی که حق تعالی بهشت را خلق کرد از
طلا و نقره و خشت از نقره خلق فرموده و بجای گل مشک خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای سنگریزه
مروارید در آن مقرر گردانیده و درجاتش را بعدد آیات قرآن گردانیده و پس کسی که قرآن خوانده باشد
میگویند که بخوان و بالا رو و هیچکس را در بهشت درجه از او بلندتر و بالاتر نیست مگر پیغمبران و صدیقان
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که اشراف و بزرگان امت من حاملان قرآنند و جمعی که
در شب عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرموده که حاملان قرآن بزرگان اهل بهشتند و
فرمود که حق تعالی عذاب نمیفرماید دلی را که قرآن حفظ نماید و بسند معتبر از آن حضرت منقولست که اهل
قرآن در اعلاء درجات بهشتند بعد از پیغمبران پس ضعیف و حقیر مشمارید اهل قرآن را و حق ایشان را
سهل مدانید که ایشان را از نزد حق تعالی منزلتی رفیع هست **ساقیه سیم** در بیان صفات قرآن و اصناف
ایشان است بدانکه حامل قرآن را بر چند معنی اطلاق میکنند و چند قسم میباشد **اول آنکه** لفظ قرآن را درست
یاد گیرد و این اول مراتب حاملان قرآن است و در این مرتبه تفاضل بزیادتی علم قراءات و اتقان و آداب
و محسنات قراءت میباشد و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سوره و آیات قرآن **دوم آنکه**
دانستن معانی قرآن است و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلیم معانی آن نیز
مینموده اند و این مرتبه از لفظ بالاتر است و تفاضل در این مرتبه بزیادتی و نقصان فهم معانی قرآن از
ظهور و بطون میباشد **سیم آنکه** عمل نمودن باحکام قرآن و متخلق شدن باخلاقی است که قرآن بر
مدح آنها دلالت دارد و متحاشی شدن از صفاتی است که بر مذمت آنها دلالت دارد بل حامل حقیقی قرآن کسی است

که حامل الفاظ

که حامل الفاظ و معانی قرآن باشد و بصفات حسنه آن خود را آراسته باشد بدانکه قرآن خوان جهان معنوی
خداوند رحمان است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که القرآن مأدبة الله
یعنی قرآن خوان نعمت خداست و خوان کریمان جامع میباشد و در خور هر کس نعمتی در آن میباشد سبزی
تره میدارد و الوان حلوا و نفایس اطعمه میدارد لهذا هیچکس نیست که از قرآن بهره نداشته باشد جمعی کثیر از
راه کتابت لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند حتی آنکس که مرکبش را بعمل می آورد و آنکس که کاغذش را
بعمل می آورد و آن کاتبی که مینویسد و کارفرمائی که مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت قرآن
دخیل باشند اگر از برای خدا کنند بهرهٔ دنیا و آخرت میبرند و اگر از برای دنیا کنند بهرهٔ دنیوی میبرند و جمعی
از تعلیم و تعلم لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند و صاحبان هر علم از علوم نامتناهی را بهرهٔ از قرآن
هست چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباط مینماید و نحوی از انحاء تراکیبش استشهاد
مینماید و معانی بیانی از نکات غریبه اش فایده مند میشوند و اصحاب بلاها از برکات آیات کریمه اش بتلاوت
کردن و نوشتن نفع می یابند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی بآیات و سوره اش پناه میبرند و مطلب
خود را می یابند و یکراه اعجاز قرآن تأثیرات غریبه آیات و سور آن است و اصحاب تکثیر و ارباب عدد و
غیر ایشان هم بقرآن پناه میبرند و از راه معانی غریبه اش جمیع صاحبان علوم مختلفه منتفع میشوند از متکلم و حکیم
و فقیه و اصحاب ریاضی و صاحبان علوم اخلاق و طبیبان و اصحاب اکسیر و منشیان و شعرا و ادبا و غیر ایشان
از جماعتی که از ظاهر قرآن بهره میبرند و هر بطنی از بطون آن و جمعی که قابل آن هستند از اصحاب قرآن و ارباب
فواید و حکم نامتناهی می یابند پس حامل کامل قرآن مجید جمعی اند که جمیع بهرهای قرآن را بر وجه کمال داشته باشند و
ایشان حضرت رسول و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین اند زیرا که معلوم است باحادیث متواتره
که الفاظ قرآن مخصوص ایشان است و قرآن تمام و کمال نزد ایشان است و علوم قراءات که در میان است
باتفاق بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوبست و ایضا احادیث متواتره وارد است که معنی قرآن را
کسی بغیر ایشان نمیدانند و علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت و جمیع شرایع و احکام در قرآن است و علمش نزد

ایشان مخزون است و قرآن را هفت بطن یا هفتاد بطن است و علم آن جمیع نزد ایشان است
و همچنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشان است چون از جمیع خطاها معصومند
و بجمیع کمالات بشری متصفند و ایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشان است
چنانچه وارد شده است که ثلث قرآن در شان ماست و ثلث آن در مذمت دشمنان ما و
ثلث دیگر فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که در قرآن وارد است
بمدح صاحب آن صفت برمیگردد و صاحب آن صفت بر وجه کمال ایشانند و مذمت هر صفت نقصی که
وارد شده است بمذمت صاحبان آن صفات برمیگردد که دشمنان ایشانند و چون شخص منیت قائم
بذات بلکه عرض است که در محال مختلفه ظهورات مختلف میدارد چنانچه پیوسته در علم واجب الوجود
بوده از آنجا بر لوح محفوظ ظاهر گردیده و از آنجا بروح حضرت جبرئیل منتقل گردیده و از جانب خدا بلا
واسطه جبرئیل در نفس مقدس نبوی ظاهر گردیده و از آنجا بقلوب اوصیا و مؤمنان در آمده و در صورتی
کتابی ظاهر گردیده و پس اصل قرآن حرمتست و بسبب آن در هر جا که ظهور نموده آن محل را حرمت بخشیده و در
هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آنجا بیشتر گردیده پس هرگاه آن نقشهای مرکب و لوح و کاغذی
که بر آن نقش بسته و جلدی که مجاور آنها گردیده باینکه پستترین ظهورات اوست آنقدر حرمت باو بخشیده
که اگر کسی خلاف ادبی نسبت بآنها بعمل آورد کافر میشود پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده حرمتش
زیاده از نقش و کاغذ قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده است که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است و اوصاف
و اخلاق حسنه قرآن هر چند در مؤمن بیشتر ظهور کرده احترام او زیاده گردیده هر چند خلاف آن اوصاف
از نقایص و معاصی و اخلاق ذمیمه ظهور کرده موجب نقصان ظهور قرآن و نقص مرتبه او گردیده پس این مراتب
ظهورات قرآن و اوصاف آن زیاده میگردد تا چون بمرتبه جناب نبوی و اهل بیت کرام او میرسد
مرتبه ظهورش بنهایت میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده است که کان
خلقه القرآن یعنی بود خلق آنحضرت قرآن بلکه اگر بتحقیق نظر کنی قرآن حقیقی ایشانند که محل الفاظ قرآن

و اخلاق قرآنند

و اخلاق قرآنند چنانچه دانستی که قرآن چیزی را می گویند که نقش قرآن در الواح و نقش کامل قرآن بحسب معنی
و لفظ در قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار میفرمودند
که منم کلام الله ناطق این است معنی حدیث که حضرت صادق علیه السلام در حدیث طولانی فرموده
که قرآن بصورت نیکوئی بصحرای محشر خواهد آمد و شفاعت حاملان خود خواهد کرد راوی پرسید که
آیا قرآن سخن میتواند گفت حضرت تبسم فرموده گفت که خدا رحم میکند ضعیفان شیعیان ما را که آنچه از
ما می شنوند تسلیم می کنند و اذعان مینمایند و بعد از آن فرمود که نماز شخصی است و صورتی و خلقتی
دارد و امر و نهی میکند راوی گوید که صورت من متغیر گردید و گفتم این سخن را در میان مردم نقل
نمیتوانم کرد حضرت فرمود که هر که ما را بنماز نشناخته حق ما نشناخته و انکار حق ما کرده بعد از آن فرمود
که میخواهی سخن قرآن را بتو بشنوانم گفتم بلی فرمود که در قرآن است که نماز نهی میکند از فحشاء و
منکر و ذکر خدا بزرگتر است حضرت فرمود که چون نماز نهی میکند پس سخن میگوید و فحشاء و منکر
مردی چند اند و ماذکر و بزرگتریم چون این مطلب در حال اخبار اهل بیت علیهم السلام دخیل است
اگر زیاده از این توضیح نمایم اصوب است بدانکه هر چیز را صورتی و معنی و جسدی و روحی هست خواه
اخلاق و خواه عبادات و خواه غیر آنها و جمعی که حشویه اند بظاهرها دست زده اند و پا از آن بدر نمی
گذارند و خود را از بسیاری حقایق محروم گردانیده اند و جمعی بیواطن و معانی چسبیده اند و از ظواهر دست
برداشته اند بسبب این ملحد شده اند و صاحب دین آنست که هر دو را بیقین بشنود و هر دو را اذعان
نماید مثل آنکه بهشت صوریست که عبارت از در و دیوار و درخت و انهار و حور و قصور است و معنی
بهشت کمالات و معارف و قرب و لذات معنویست که در بهشت صوری میباشند و حشویه میگویند
که بغیر لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن معنی ندارد و ملحد میگوید بهشت در و دیوار و درختی
ندارد و گمان لذت معنوی را باین عبارات تعبیر کرده اند و این سبب منکر ضروری دین گردیده اند
و کافر شده اند و صاحب دین میداند که هر دو حق است و در ضمن آن لذتهای معنوی حاصل میشود

چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم و همچنین در باب صراط واقع شده که صراط دین حق است و واقع شده
که اهل بیت صراط مستقیم اند و وارد شده که جسر است بر روی جهنم حق است زیرا که صراط آخرت
نمونه صراط دنیاست و در دنیا فرموده اند که صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم می باید بود
و از چپ و راست شعبهای بسیار از مذاهب مختلفه و گناهان کبیره هست که هر که متوجه آنها میشود
از صراط بدر میرود و این صراط راهی است در نهایت باریکی و دقت و تنگی و کمین گاه دارد که شیاطین
بر آن جنها در کمین نشسته اند و عقبها از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد که بسیار کس از آن
عقبها راه گم کرده اند و نمونه این صراط بعینه صراط آخرت است که در نهایت باریکی و دقت و دشوار است
و بر روی جهنم میگذارند پس کسی که پیوسته درین صراط مستقیم بوده باشد در آن صراط بسهولت
میرود و هر که بسبب اعتقاد فاسدی یا کبیره هلاک کننده از این صراط بدر رفته بهمان عقبه و کمین گاه میرسد
پایش از صراط میلغزد و بجهنم می افتد و همچنین مارها و عقربهای دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است و در جنات
و حور و قصور صورت و ثمره افعال حسنه است و همچنین نماز را در دنیا روحی و بدنی هست بدن نماز آن
افعال مخصوص است و روح نماز ولایت علی بن ابی طالب و اولاد اوست و کار روح آنست که حیات بدن
میدارد و منشاء حرکات و آثار بدن میگردد پس نماز بی ولایت چون موجب کمال نمیگردد و باعث قرب
نمیشود و از عذاب نجات نمی بخشد مانند بدن مرده است پس ولایت روح است و چون نماز کامل
از ایشان صادر میگردد و اگر از دیگری صادر شود به برکت ایشان میشود پس بقای نماز با ایشان است
باین سبب خود روح نماز اند و چون وصف کمال در ایشان کامل و خلق ایشان شده گویا با نماز متحد اند پس
همچنانکه لفظ انسان را بر بدن آدمی و بر روح بی بدن و با بدن هر سه را اطلاق میکنند پس نماز که در قرآن
واقع شده ظاهرش این افعال مراد است و باطنش ولایت مراد است و منافات با یکدیگر ندارد و جمعی از
ملاحده اسماعیلیه بسبب اینکه احادیث را نفهمیده اند انکار عبادات کرده کافر شده میگویند نماز و روزه
هر یک عبارت از شخصی است و این اعمال در کار نیست و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده انکار این احادیث

کرده اند و چون

کرده اند و چون بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام کامل گردیده و آنحضرت بوجه کمال بآن متصف است
و بقای ایمان به برکت آنحضرت است و ولایتش رکن اعظم ایمان است و ایمان در جمیع جوارحش
سرایت کرده و پیوسته از آثار و افعالش انوار ایمان مشاهده میشود اگر ایمان را بر آنحضرت اطلاق کنند در
بطن قرآن بعید نیست و همچنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی چنین اند پس روح و معنی
و محل حقیقی نماز و ایمان و زکوة و غیر آنها از عبادات علی بن ابی طالب و فرزندان ایشانند علیهم السلام و روح
و معنی و محل حقیقی فحشا و منکر و فسوق و عصیان ابوبکر و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشانند که بسبب ایشان
کفر باقی مانده و در ایشان کامل بوده و هم چنین کعبه را حرمت داده اند برای اینکه محل فیوض الهی و معبد دوستان
خداست و دلهای ائمه معصومین صلوات الله علیهم و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت و یاد خداست
از کعبه اشرف است و کعبه حقیقی ایشانند اما نباید کسی انکار حرمت کعبه ظاهر کند یا انکار حج کند که کافر شود بلکه
میباید که اول بکعبه ظاهر رود و بعد از آن بکعبه باطن و از انوار هر دو بهره مند شود چنانچه باسانید معتبر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمودند که این سنگها را
برای آن بنا کرده اند که مردم بیایند بطواف و بوسیله این طواف بخدمت ما برسند و معالم دین خود را از
ما یاد گیرند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند زیاده از این این معنی را درین مقام بسط نمیتوان داد اما اگر
ادراک این معنی را درست نموده بسیاری از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میگردد که نماز صاحب [illegible]
نهی میفرماید و منع میکند و هم ائمه معصومین که روح نماز اند نهی میکنند بلکه همان معنی نمازی که در ایشان
کامل گردیده موجب اعلای مراتب قرب ایشان گردیده بزبان ایشان متکلم است و ترا منع مینماید
زیاده ازین سخن درین مقامات نازک گفتن موهم مثلا کفر میشود و رجوع میکنیم بنقل اخباری که در وصف
حاملان قرآن وارد شده بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که قاریان قرآن سه
قسمند یکی شخصی است که قرآن خوانده است و آنرا سرمایه دنیای خود کرده است و وسیله جلب فواید و
اموال از پادشاهان گردانیده است و بآن بر مردم استطالت و زیادتی و فخر می کند و شخصی دیگر آنست

که قرآن خوانده است و حروف آنرا حفظ و ضبط نموده و حدود و احکام آنرا ضایع ساخته است
و همین در راستی لفظش سعی مینماید خدا این جماعت را در میان حاملان قرآن بسیار نکند و شخصی دیگر
آنست که قرآن خوانده و دوای قرآن را بر دردهای دل خود گذاشته و شبها با قرآن بیدار داشته
و روزها تشنه مانده بروزه داشتن و بقرآن برپا ایستاده است در مساجد و جای نماز و در شبها پهلو
از رختخواب تهی کرده است بسبب قرآن پس به برکت این جماعت خداوند عزیز جبار رفع مینماید
بلاها را و باین جماعت خدا غلبه میدهد مسلمانان را بر دشمنان و باین جماعت خدا باران از آسمان می
فرستد والله که این جماعت در میان قاریان قرآن کمتر اند از کوگرد احمر و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که سزاوارترین مردم بتخشع و تضرع در آشکار و پنهان حامل قرآن است و سزاوار
ترین مردم در پنهان و آشکار بنماز و روزه حامل قرآن است و بعد از آن بآواز بلند ندا کردند که ای حاملان
قرآن بسبب قرآن تواضع و فروتنی کن تا خدا ترا بلند مرتبه گرداند و بقرآن طلب عزت از مردم مکن
که خدا ترا ذلیل میگرداند و مزین شو بقرآن از برای خدا تا خدا ترا زینت بخشد و آنرا از برای زینت خلق
مکن که خدا ترا معیوب گرداند بدرستی که هر که قرآن را ختم نماید چنانست که گویا پیغمبری را در میان دو پهلوی
او جا داده اند بدون آنکه وحی باو بیاید و کسی که تمام قرآن را خوانده باشد سزاوار نیست که با جاهلان خلط
بکند و بغضب نیاید و زود از راه بدر رود بلکه باید که عفو کند و بپوشاند و در گذرد و حلم کند از برای تعظیم
قرآن و کسی را که قرآن باو عطا کرده باشند گمان کند که خدا بکسی چیزی بهتر از آنچه باو کرامت کرده نداده و
اعتبار نماید اموال و اسباب دنیا را پس حقیر شمرده چیزهایی را که خدا حقیر شمرده و معتبر دانسته است چیزی را
که خدا عظیم گردانیده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که قرآن را بخواند و حرامی باشد
یا محبت دنیا و زینتهای آنرا بر قرآن اختیار کند مستوجب غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگر بی توبه از دنیا بیرون
رود در قیامت او را عذر نماند **مطلب چهارم** در بیان آداب خواندن قرآن است و آن مشتمل است بر
شرایط بسیار **شرط اول** ترتیل در قرآن است چنانچه حق تعالی میفرماید که وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا یعنی ترتیل کن

در قرآن

در قرآن ترتیل کردنی و ترتیل قدری واجب و قدری مستحب و ترتیل واجب بحسب مشهور آنست که حروف را
از مخارج ادا نماید و حفظ احکام وقف و وصل بکند اگر دو کلمه را بیکدیگر متصل خواند فاصله در میان بقطع
نفس یا سکت طویل نکند کلمه اول را ساکن نخواند بلکه آخرش را باول کلمه آخر وصل کند و اگر وقف کند بر کلمه
وقف بحرکت نکند چنانچه منقول است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمودند از معنی
ترتیل گفت حفظ وقفهاست و ادا نمودن حرفها از مخارج و ترتیل مستحب شمرده و بتأنی خواندن
قرآن است بحیثیتی که حروف بیکدیگر داخل نشود و بسیار هم پیش نخوانند که از هم بپاشد و اتصال
کلام برطرف شود و با رعایت صفات حروف و اقسام وقفها که در کتب قرائت که تفاصیل آنها معلوم
میشود و این معنیها را نیز داخل در آنچه حضرت فرموده اند میتوان کرد و در حدیث دیگر منقول است که از
آنحضرت پرسیدند از معنی ترتیل فرمود که حروف را خوب ظاهر گردان و شعر مخوان بنحوی که عربان شعر
میخوانند و از هم مپاش حرفها را مانند ریگی که بپاشند و لیکن بفزع و خوف آورید دلهای سخت خود را
و چنان نباشد که همت بر آخر سوره گماریده و شما بخوانید که زود تمام شود **شرط دویم آنکه** بتدبر و تفکر خواندن
و متوجه معنا آن گردیدن و برقت و خشوع خواندن است و باید که از مواعظ قرآن متذکر شود و از
احوال گذشتگان عبرت گیرد و چون بآیه رحمتی رسد از خدا بطلبد و چون بآیه عذابی رسد استعاذه
نماید چنانچه باسانید بسیار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که قرآن بحزن نازل شده پس آنرا
بحزن بخوانید و از حفص منقولست که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از شخصی پرسیدند که بقای در دنیا
میخواهی گفت بلی حضرت فرمودند که چرا گفت از برای خواندن قل هو الله پس حضرت بعد از زمانی فرمودند
که ای حفص هر که از دوستان و شیعیان بمیرد و قرآن نداند در قبر او را تعلیم قرآن میفرمایند تا درجات
او را بلند گردانند زیرا که درجات بهشت بقدر آیات قرآن است بقاری میگویند که بخوان و بالا رو پس
هر آیه که میخواند یکدرجه بالا میرود و حفص گفت کسی را ندیدم که خوف و امیدش زیاده از آنحضرت باشد چون قرآن
میخواندند بحزن و اندوه میخواندند و بنحوی میخواندند که گویا مشافهه با کسی خطاب میکنند و از رجای بن ضحاک

منقولست که از حضرت امام رضا در راه خراسان میشنیدم که چون بآیات رحمت و عذاب میرسیدند تلاوت
بسیار مینمودند و چون بآیه میرسیدند که در آن ذکر بهشت یا دوزخ بودی میگریستند و از خدا سؤال
مینمودند بهشت را و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سوره قل هو الله احد میخواندند
بعد از احد آهسته میگفتند الله احد و چون سوره را تمام میکردند سه مرتبه میگفتند کذلک الله
ربنا و چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند آهسته میگفتند یا ایها الکافرون و چون فارغ
میشدند سه مرتبه میگفتند ربی الله و دینی الاسلام و چون از سوره والتین فارغ میشدند میخواندند که
بلی و انا علی ذلک من الشاهدین و چون سوره لا اقسم بیوم القیمه میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند
سبحانک اللهم بلی و چون از سوره فاتحه فارغ می‌شدند میفرمودند که الحمد لله رب العالمین و چون
سوره سبح اسم ربک الاعلی میخواندند بعد از الاعلی میفرمودند آهسته که سبحان ربی الاعلی و در هر جای
قرآن که یا ایها الذین آمنوا میخواندند آهسته لبیک و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که هر گاه یکی از مسبحات بخوانید بگوئید سبحان الله الاعلی و مسبحات سوره چندند که در اول آنها
یسبح یا سبح است و چون بخوانید که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات بر او بفرستید
خواه در نماز باشید و خواه در غیر نماز و چون سوره والتین بخوانید در آخرش بگوئید و نحن علی
ذلک من الشاهدین و چون قولوا آمنا بگوئید آمنا بالله و تتمه آیه را بخوانید تا مسلمین
و بسند معتبر دیگر منقولست که حضرت امام رضا علیه السلام در هر سه روز یک ختم قرآن میفرمودند و
میگفتند اگر خواهم در کمتر از سه روز ختم میتوانم کرد و لیکن بهیچ آیه نمیگذرم هرگز مگر اینکه در معنی آن
تفکر مینمایم و در سبب نزول آن تأمل مینمایم و بیاد می‌آورم که در چه نازل گردیده و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که چون سوره قل یا میخواندند بعد از لا اعبد ما تعبدون میفرمودند اعبد ربی
و بعد از اتمام سوره میفرمودند دینی الاسلام علیه احیی و اموت ان شاء الله و از حضرت علی بن الحسین ع
منقولست که فرمود که اگر همه که در میان مشرق و مغربند بمیرند بعد از آنکه قرآن با من باشد وحشت بهم نرسانم

و چون آنحضرت مالک یوم الدین را میخواندند مکرر میفرمودند بحدی که نزدیک بود که هلاک شوند
و اطلاق وحشت بهم نرساند کسی که انیس خداوند عالمیان باشد و چون خواهد که سخن بگوید
و مناجات کند و راز بگوید و اگر کسی خواهد که حق با او سخن بگوید قرآن بخواند که گاهی قرآن با او خطاب
فرماید و خود را مخاطب آن خطابها دانسته لبیک در جواب گوید و گاهی پیغمبران با او سخن گویند
و خطابهای حق بایشان را چنان داند که از ایشان می‌شنود بلکه اجماع که پیغمبران با ایشان سخن میگفته اند
کور دل بوده اند و کسی که آگاه است مخاطب بخطاب ایشان بیشتر است زیرا که خطابهای
ایشان برای جمیع عالمیان عام است و گاهی حق تعالی برای او قصه میخواند و چون احوال گذشتگان را
برای او نقل میکند از شادی این کرامت نزدیکست که قالب تهی کند و گاهی خوان نعمتهای
الوان بهشت برایش میکشند و اگر عارفست از نعمتهای بهشت برای این لذت میبرد که از دوست
باو میرسد از وعده‌اش نیز جهان لذت میبرد بلکه بیشتر محبان نشاه شراب طهور بهشت را در این نشاه
میبرند و گاهی اوصاف خود را برای او بیان میفرماید و او را در گلستانهای صفات کمالیه خود
سیر میدهد و در گلستان رحمانیت گاهی تکلیف سیر میکند که چه خوانهای مملو از الوان نعمت برای
کافر و مسلمان کشیده و چه نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و گناهکاران دارد و گاهی سیر گلستان
رزاقیت میبرد او را که هیچ برگ و گیاهی نیست که بهره خاصی از گلستان رزاقیت او نداشته باشد حتی
آن ضعیفی که در میان درخت قدری از روزی برای او مقدر است که از ریشه که ده گز در زمین
فرو رفته و دهان گشاده از آب و خاک بدهان خود می‌کشد چه قدر باو میرسد و زیاده و کم نرسد
گاهی سیر گلستان قدرتهای نامتناهی میبرد و گاهی درهای گنجهای علوم و معارف نامتناهی را بر
رویش میگشاید و از انواع جواهر حقایق آنچه دیده‌اش تاب آورد بر او عرض مینماید و همچنین صفات
جلال و کمال و بهجت جمال و گاهی احوال دوستان خود را و کمالات ایشان را برای او نقل میکند و از بنده
نوازیهای خود امیدوار میگرداند که دوستان چندین هزار ساله گذشته احوال ایشان را آنچه مهربانی فرموده

و نعمتها که با ایشان عطا فرموده ایشان را آنها می‌ستاید و بیان شکیبائی ایشان و مشقتها
که در راه او کشیده اند میفرماید و بعد از آن بیان تدارک فرمودن خود میفرماید و احسانها
فرمودن و وسعت حلم و مزید کرمهای خود نسبت بگذشتها دستگاه امید خود را وسیع میگرداند
ای پروردگار کریم که با نهایت لطف و مدارا مانند پدر مشفق و از پدر مهربان برای تکمیل بندگان
گاهی بوعده حور و قصور و شراب تطمیع میفرماید و گاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید
فرماید پس کسی از روی تدبر و آگاهی و تفکر قرآن خواند درهای گلستانهای فیض نامتناهی
یزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و دیده دلش را انوار ادراک معارف وا داده باشند
و در هر صفحه از صحایف قرآن که نظر میکند گلستانی از شقایق حقایق برایش مرتب ساخته اند
و خوانی از الوان انوار معارف و هدایت برایش مهیا کرده اند و محفلی مملو از دوستان و بر
گزیدگان خدا برای انس و الفت او گشاینده اند و الوان نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای
عقلانی برایش حاضر ساخته اند و قدحهای مرد آزما از شراب طهور لطف و محبت برایش پر
کرده اند میزبانش خداوند کریم مهربان است و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و صدیقان در
چنین بزمی اگر کسی از شادی نمیرد وحشت چرا گیرد شرط سیم باطهارت بودن است
در هنگام تلاوت چنانچه از محمد بن الفضیل منقولست که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام
عرض نمودم که من قرآن میخوانم مرا بول میگیرد برمیخیزم و بول میکنم و استنجا کرده بر میگردم و
شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمود که مکن تا وضو نسازی و این شرط بر سبیل استحباب است
بلکه ظاهر احادیث آنست که جنب و حایض نیز قرائت سوره‌های غیر سجده مستحب است و بعضی زیاده
از هفت آیه را مکروه دانسته اند و زیاده از هفتاد آیه کراهتش بیشتر است و لیکن احادیث صحیح
وارد است باینکه هر قدر از قرآن که خواهند میخوانند بغیر از سوره‌های سجده و تلاوت سوره‌های
سجده بر ایشان حرام است شرط چهارم استعاذه است و علما گفته اند که هر وقت

که شروع بقرائت کنند استعاذه مستحب است و در کیفیت آن میان قراء خلاف هست و مشهور
میان علمای شیعه یکی از دو صورتست اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این میان سنی
و شیعه مشهورتر است دوم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در بعضی روایات شیعه اعوذ
بالله ان یحضرون وارد شده است و در بعضی روایات استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله
هو السمیع العلیم وارد شده و در بعضی بجای استعیذ اعوذ وارد شده است و در بعضی اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم ان الله هو الفتاح العلیم وارد شده است شرط پنجم رو بقبله بودنست چنانچه منقولست که
بهترین مجالس آنست که آدمی رو بقبله کند و بعضی دیگر از آداب در کتب قرائت و تفسیر مذکور است
و ذکر آنها در این مقام باعث تطویل میگردد شرط ششم در کیفیت ختم قرآن است و بسند معتبر
منقول است که شخصی بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که من در یک شب قرآن را ختم میکنم
حضرت فرمود که مرا خوش نمی‌آید که در کمتر از یکماه ختم کنی و بسند معتبر منقولست که ابو بصیر بخدمت حضرت
صادق علیه السلام عرض نمود که من در یک شب قرآن را ختم کنم حضرت فرمود که نه گفت در دو شب گفت نه
تا بشش شب رسانید حضرت اشاره فرمودند که بلی بعد از آن فرمودند که جمعی پیش از شما بوده اند که قرآن را
در یکماه یا کمتر ختم میکرده اند و بدرستی که قرآن را نمیباید خواند بنحوی که حروفش گم شود در یکدیگر و لیکن به
ترتیل میباید خواند و چون بآیه بگذری که در آن یاد بهشت باشد توقف کن و از خدا بهشت را سؤال کن و
چون بآیه بگذری که در آن ذکر آتش باشد توقف کن و استعاذه کن بخدا از آتش جهنم پس ابو بصیر پرسید که
در ماه رمضان در یک شب ختم بکنم فرمود که نه گفت در دو شب فرمود که نه پرسید که در سه شب ختم بکنم
اشاره فرمود که بلی ماه رمضان را حقی و حرمتی دیگر هست که ماههای دیگر با آن شباهت ندارد و در آن
نماز بسیار بکن و بسند معتبر دیگر از آنحضرت سؤال نمودند که در چند روز ختم قرآن بکنیم فرمود که پنج قسمت بکنید
یا هفت قسمت و نزد من قرآنی هست که دوازده قسمت کرده اند و علی بن المغیره بخدمت حضرت
صادق علیه السلام عرض نمود که پدرم از جدت سؤال نموده بود از ختم کردن قرآن در هر شب حضرت فرمودند

که بلی چنین بودم در ماه مبارک رمضان چهل ختم میکرد و من گاهی چهل ختم میکنم و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر آنکه
فراغ و مجال داشته باشم و چون روز فطر میشود ختمی را از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار میدهم
و دیگری را از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و دیگری را از برای حضرت فاطمه و دیگر از برای هر یک
از ائمه یکی و یکی از برای شما راوی گفت الله اکبر چنین ثوابی برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمود
که بلی **شرط هشتم** در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرآن است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که حافظه اش کم باشد و قرآن را بمشقت حفظ کند حق تعالی دو اجر با و کرامت میفرماید و
در حدیث دیگر فرمود که سزاوار نیست که مؤمن بمیرد مگر آنکه قرآن را یاد گرفته باشد یا مشغول یاد گرفتن
باشد و در حدیث دیگر منقولست از یعقوب که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که
مرا غمهای روداده که آنچه در خاطر داشتم از قرآن فراموش کرده ام چون نام قرآن بردم حضرت را فزعی
و خوفی حاصل شد و فرمود که شخصی که فراموش کرده است سوره از قرآن را در روز قیامت از درجه
بلندی از درجات بهشت بر و مشرف میشود و میگوید السلام علیک در جواب گوید و علیک السلام
تو کیستی گوید که من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی اگر بمن متمسک میشدی و مرا از دست
نمیدادی امروز ترا باین درجه میرسانیدم و بعد از آن فرمود که بر شما باد بیاد گرفتن قرآن بدرستی
که جمعی قرآن را یاد میگیرند که ایشان را قاری بگویند و جمعی قرآن را یاد میگیرند که شب و روز در نماز بخوانند
و پروا ندارند که کسی بداند یا نداند و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموشی قرآن وارد
شده است که ظاهر بعضی فراموش کردن لفظ است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمعانی و معنی دوم
ظاهر است که بد است اگر از روی بی اعتنائی باشد و اگر با احتیاط بسبب ضعف حافظه از خاطر محو شود
قصوری ندارد و بعضی احادیث بهمین معنی محمول است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که قرآن را یاد گیرد و عمداً فراموش کند چون بمحشر در آید دستش در گردنش بسته باشد و خدا بعدد هر آیه
ماری بر او مسلط گرداند که در آتش قرین او باشند مگر آنکه خدا او را بیامرزد و فرمود که بیچاره تر شما گروهی اند که

قرآن یاد گیرند و یاد دهند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بدرستی که حق تعالی گاه است
که قصد میفرماید عذاب اهل زمین را که یکی از ایشان را استثنی نفرماید بسبب بسیاری گناهان ایشان
پس چون نظر میفرماید به پیران که قدم بر میدارند بسوی نمازها و اطفال که قرآن یاد میگیرند ایشان را رحم
میفرماید و عذاب را از ایشان بر میدارد و تأخیر مینماید **شرط نهم در ثواب قراءت قرآن است**
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که قرآن عهدنامه الهی است بسوی بندگان پس سزاوار است
که هر مسلمان در فرمان الهی نظر نماید و هر روز پنجاه آیه بخواند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که خانه که در آن قرآن خوانده میشود برکت آن بسیار میشود و ملائکه در آنخانه حاضر میشوند و شیاطین دور
میشوند و روشنی میدهد آنخانه اهل آسمان را چنانچه کواکب روشنی میدهد اهل زمین را و خانه که در آن
قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا نمیکنند برکت آن کم است و ملائکه از آنخانه دوری میکنند و شیاطین
داخل میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در خانه که مسلمان قرآن خواند اهل آسمان آنخانه را نظر
مینمایند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که قرآن را در نماز ایستاده بخواند
حق تعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامه عملش بنویسد و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که فرمود که چه چیز
مانع است تاجران شما را که مشغول در بازارند از اینکه چون بخانه برگردند بخوانند از قرآن سوره تا خوابش برد
بعدد هر آیه ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه از ایشان محو نماید و بسند معتبر از بشیر بن غالب منقول است
که حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند که هر که آیه از کتاب خدا ایستاده در نماز بخواند بهر حرفی حق تعالی
صد حسنه از برای او بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بعدد هر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و اگر گوش دهد قرآن را
بهر حرفی حسنه از برایش بنویسد و اگر در شب قرآن را ختم نماید ملائکه تا صبح بر او صلوات فرستند و البته
بعد از ختم قرآن یکدعای مستجاب برای او هست و ختم قرآن برای او بهتر است از ما بین آسمان و زمین
که پر از ثواب باشد راوی عرض نمود که اگر قرآن نخوانده باشد چه کند فرمود که حق تعالی بخشنده و کریم است
هر چه میداند بخواند خدا او را ثواب میدهد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در مکه ختم

قرآن را از جمعه تا جمعه یا بیشتر بکند و ختمش در روز جمعه باشد حق تعالی از اجر و ثواب از برای او بنویسد از اول جمعه
که در دنیا بوده تا آخر جمعه که خواهد بود و همچنین اگر در روزهای دیگر ختم نماید و بسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که هر که در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر در شبی پنجاه
آیه بخواند او را از ذاکران بنویسند و اگر صد آیه بخواند او را از قانتان بنویسند و اگر دویست آیه
بخواند او را از خاشعان بنویسند و اگر سیصد آیه بخواند او را از رستگاران و فائزان بنویسند و
اگر پانصد آیه بخواند او را از جماعتی بنویسند که سعی بسیار در عبادت کرده باشند و اگر هزار آیه بخواند برای او
قنطاری بنویسند از نیکی که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیراط باشد
و قیراط کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش مثل آسمان و زمین و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بی آنکه بخواند حق تعالی بنویسد برای او ده حسنه و محو
ده سیئه از و محو نماید و ده درجه از برای او بلند گرداند و فرمود که نمیگویم که بهر آیه با و این ثواب میدهند
بلکه بهر حرفی مانند این ثواب با و میدهند و هر که حرفی نشسته از قرآن در نماز بخواند خدا و پنجاه
حسنه برای او ثبت نماید و بعد سیئه از و محو نماید و صد درجه از برای او بلند گرداند و کسی که قرآن را ختم نماید
حق تعالی با و یکدعای مستجاب عطا فرماید از برای دنیا و آخرت و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
فرمود که اگر کسی با آیه از شر دشمنان مشرق و مغرب پناه برد ایمن گرداند خدا او را اگر باعتقاد بخواند و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکایت
کرد از درد سینه حضرت فرمود که بخواندن قرآن طلب شفا کن زیرا که حق تعالی میفرماید که قرآن شفای
جمیع دردهاست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که صد آیه بخواند از هر
جای قرآن که باشد و بعد از آن هفت مرتبه یا الله بگوید اگر بر سنگ دعا کند خدا آنرا بشکافد و بسند
معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که هر که از بلیه بترسد صد آیه بخواند از هر جای قرآن
که خواهد و بعد از آن بگوید اللهم اکشف عنی البلاء سه مرتبه خدا آن بلا را دفع نماید و از حضرت امام جعفر

علیه السلام منقولست که هر چیزی را بهاریست و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است **شرط نهم**
در بیان فضیلت تلاوت قرآن است و نگاه داشتن قرآن از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام
منقولست که هر که مصحف تلاوت نماید از چشمش بهره ور شود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف
نمایند اگر چه کافر باشند و بروایت دیگر فرمود که دوست میدارم که در خانه مصحفی باشد که حق تعالی
به برکت آن شیاطین را از آنخانه دفع نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت
خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نگذارند و عالمی که در میان جاهلان باشد و مصحفی که نگاه ندارند و
مصحفی که غبار بر آن نشسته باشد و تلاوت نمایند و از اسحق منقولست که بآنحضرت عرض نمود که
من قرآن را حفظ دارم از خاطر بخوانم یا نظر در مصحف کنم فرمود که از مصحف بخوان مگر نمیدانی که نظر
کردن در قرآن عبادتست و در حدیث دیگر فرمود که شش خصلت است که مؤمن بآنها منتفع میشود
بعد از مرگش فرزند صالح که از برای او استغفار کند و مصحفی که از و بماند که تلاوت نمایند و چاهی که
از برای خدا بکند و درختی که از برای خدا بنشاند و صدقه جاری و سنت نیکوئی که بگذارد که بعد از او
مردم بآن سنت عمل نمایند و در حدیث مناهی نبی وارد شده است که نهی فرمود از اینکه قرآن را با آب
دهن محو سازند و با آب دهن بنویسند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نظر کردن بر
روی علی بن ابی طالب علیه السلام عبادتست و نظر کردن بکعبه عبادتست و نظر کردن در قرآن عبادت
است **فصل اول در فضیلت و فواید بعضی از آیات و سور کریمه قرآن است** بسند معتبر منقولست که حضرت
امام رضا علیه السلام فرمود که **بسم الله الرحمن الرحیم** نزدیکتر است باسم اعظم الهی از سیاهی چشم
بسفیدی و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر گاه علتی عارض کسی شود در همان
وقت هفت مرتبه سوره حمد را بخواند اگر علتش برطرف شود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد مرتبه بخواند
و من ضامنم از برای او عافیت را و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که سوره
حمد را بخواند حق تعالی بعدد هر آیه که از آسمان نازل شده است ثوابها با و کرامت فرماید و از حضرت

امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که خداوند عالمیان
میفرماید که من قسمت کرده ام سورهٔ فاتحة الکتاب را میان خود و بنده پس آن سوره از
من است و آنچه بندهٔ من در آن سوره از من سؤال مینماید باو عطا میفرمایم پس چون بنده میگوید
بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که ابتدا کرد بندهٔ من بنام من بر من لازمست
که کارهای او را با تمام رسانم و در جمیع احوال برکت فرستم پس چون بگوید الحمد لله رب العالمین
حق تعالی میفرماید که حمد کرد و دانست بندهٔ من که نعمتها که نزد اوست از جانب منست و بلاهای که
از او دور شده بتطول و احسان منست ای ملائکه شما را گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم نعمتهای
دنیا و آخرت او و دفع کردم از او بلاهای آخرت را چنانچه بلاهای دنیا را از او دفع کرده ام پس چون الرحمن
الرحیم بگوید حق تعالی میگوید که بندهٔ من شهادت داد که رحمن و رحیم ای ملائکه شما را گواه میگیرم
که بهرهٔ او را بسیار کردم و نصیب او را از عطای خود عظیم گردانیدم و چون گوید مالک
یوم الدین خداوند عالمیان میفرماید که ای ملائکه گواه میگیرم شما را که چنانکه اعتراف کرد
که من مالک روز جزایم من در روز قیامت حساب او را آسان کنم و از گناهانش درگذرم و چون
ایاک نعبد گوید حق جل و علا فرماید که راست میگوید بندهٔ من مرا عبادت کرد پس گواه میگیرم
شما را که او را بر این عبادت ثوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او آرزوی منزلت او نمایند
و چون ایاک نستعین گوید حق تعالی فرماید که بندهٔ من بمن استعانت جست و التجا
بمن آورد گواه میگیرم شما را که او را اعانت نمایم در جمیع شداید و بفریادش رسم و در روز
بلاها دستگیریش کنم پس چون اهدنا الصراط المستقیم بگوید تا آخر سوره حق تعالی
فرماید که آنچه از من طلبید باو کرامت کردم و آنچه آرزو کرد باو عطا کردم و آنچه از آن ترسید
او را از آن ایمن گردانیدم و بسند دیگر منقولست که هر که سورهٔ حمد را بر مرده هفتاد مرتبه
بخوانند اگر روح ساکن میشود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که را

سوره حمد

سورهٔ حمد عافیت ندهد هیچ چیز او را عافیت نمیدهد و ایضاً منقولست که حضرت صادق علیه السلام
ببعضی از اصحاب خود فرمود که جهت رفع تب سر در گریبان کن و اذان و اقامت بگو و هفت
مرتبه سورهٔ حمد را بخوان آن شخص چنان کرد شفا یافت و در حدیث دیگر منقول است که شخصی
از صداع با آنحضرت شکایت کرد فرمود که دست خود را بگذار بر موضعی که درد میکند و سورهٔ
حمد و آیة الکرسی را بخوان و بگو الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر مما اخاف واحذر
اعوذ بالله من عرق نعار و اعوذ بالله من حر النار سورهٔ بقره و آل عمران و بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ بقره و آل عمران را بخواند این
دو سوره بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که چهار آیه از اول سورهٔ بقره و آیة الکرسی تا
وهو العلی العظیم و آیه بعد از آن و سه آیه آخر بقره را بخواند بدی در خود و مالش نبیند و شیطان
به نزدیک او نیاید و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که آیة الکرسی را وقت
خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از هر نماز واجب بخواند هیچ صاحب نیشی باو ضرر نرساند
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که یک مرتبه آیة الکرسی را بخواند حق تعالی
از او برگرداند هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای آخرت را که سهلترین بلاهای دنیا فقر و احتیاج
باشد و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد و منقولست که ابوذر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
سؤال کرد که کدام آیه عظیمترین آیاتست که بر تو نازل گردیده فرمود که آیة الکرسی و بسند دیگر منقولست
که یکی از ائمه علیهم السلام شنید که کسی سورهٔ فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت و بعد از آن
شنید که قل هو الله میخواند فرمود که ایمان آورد و ایمن شد و بعد از آن شنید که انا انزلناه
میخواند گفت تصدیق پیغمبر کرد و آمرزیده شد و بعد از آن شنید که آیة الکرسی میخواند فرمود که [illegible]
براءة بیزاری اینمرد از آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که کسی که چشمش

آزاری داشته باشد آیة الکرسی را بخواند و در خاطر خود قرار دهد که برطرف میشود بتوفیق الهی
عافیت می یابد انشاء الله و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه قل هو الله احد و یازده مرتبه
سورهٔ انا انزلناه و یازده مرتبه آیة الکرسی بخواند خدا مالش را از تلف نگاهدارد و چون کسی از
خانه بیرون رود چند آیه آخر آل عمران یعنی ان فی خلق السموات والارض را تا آخر سوره با آیة الکرسی
و انا انزلناه و سورهٔ حمد بخواند که موجب قضای حاجتهای دنیا و آخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که صد مرتبه آیة الکرسی را بخواند چنان باشد که مدت حیات
خود عبادت کرده باشد و ایضاً از آنحضرت منقولست که حق تعالی فرموده که بتو و امت تو گنجی از گنجهای
عرش خود کرامت کرده ام فاتحة الکتاب و خاتمه سورهٔ بقره یعنی آمن الرسول تا آخر سوره و از حضرت
امیرالمؤمنین منقولست که فرمود که گمان ندارم که کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی بدون خواندن
آیة الکرسی بسر آورد و بعد از آن فرمود که اگر بدانید که آیة الکرسی چه فضیلت دارد در هیچ حال ترک
نمائید بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرا خبر داد که آیة الکرسی را از گنج زیر عرش بمن عطا کرده اند
و به پیغمبر دیگر چنین کرامتی نداده اند بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که از آن روز که این را
از حضرت شنیده ام تا حال یک شب ترک خواندن آن نکرده ام در هر شبی سه مرتبه میخوانم یک مرتبه بعد از
نماز شام و یک مرتبه بعد از نماز خفتن و یک مرتبه پیش از نافله و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
منقولست که هر که بعد از نماز واجب صبح آیة الکرسی بخواند تا وقت نماز دیگر در امان باشد و در حدیث
دیگر فرمود که بر تو باد بتلاوت آیة الکرسی بعد از نماز فریضه بدرستی که محافظت و مداومت مینماید
بر خواندن آن هر پیغمبر یا صدیق یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که حق تعالی امر فرمود که سورهٔ فاتحه و آیه شهد الله و آیة الکرسی و آیه قل اللهم مالک الملک را بزمین آورند
ایشان در عرش آویختند و گفتند پروردگارا ما را بکجا میفرستی به نزد اهل خطاها و گناهان حق تعالی
وحی فرمود با ایشان که بروید بزمین که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که هر که از آل محمد و شیعیان ایشان

که شما را تلاوت

که شما را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب البته البته بسوی او نظر نمایم بنظر مخفی خود یعنی الطاف
خاصه خود و شامل حال او گردانم هر روز هفتاد و دو مرتبه نظر و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را
بر آورم و توبه او را قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام
منقولست که اشجع سلمی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من بسیار سفر میکنم و در بیابانها
بخوف واقع میشوم میخواهم که چیزی تعلیم من نمائی که موجب ایمنی من گردد حضرت فرمود که هرگاه خوفی
بر تو غالب شود دست راست خود را بر بالای سر خود بگذار و بآواز بلند این آیه را بخوان افغیر
دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه ترجعون
اشجع گفت که چون سفر کردم بوادی رسیدم که میگفتند جن در آنجا بسیار است ناگاه شنیدم که شخصی میگوید
بگیریدش این آیه را خواندم دیگری گفت چگونه بگیریمش و حال آنکه پناه بآیه طیبه برد سورهٔ النساء از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ نساء را بخواند در هر جمعه از فشار قبر ایمن باشد سوره مائده
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ مائده را در هر پنجشنبه بخواند ایمانش
بظلم و گناه آلوده نشود و هرگز بخدا شرک نشود سوره انعام بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که سوره انعام یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک آنرا مشایعت نمایند کردند تا نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله
آوردند پس این سوره را تعظیم نمائید و بزرگ دانید که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره است
و اگر مردم بدانند که در قرائتش چه فضیلت هست هرگز ترک نمائید قرائتش را و از عبدالله بن عباس
منقولست که کسی که سورهٔ انعام را هر شب بخواند در روز قیامت از جملهٔ ایمنان باشد و بدیدهٔ خود هرگز جهنم
نبیند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که سورهٔ انعام یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار
ملائکه مشایعت آن کردند و آواز بلند کردند به تسبیح و تهلیل تا بنزد حضرت رسول آوردند پس هر که این سوره را
بخواند هفتاد هزار ملک تسبیح بگویند از برای او تا روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که اگر علتی داشته باشی که خوف هلاک از آن داشته باشی سورهٔ انعام را بخوان که مکروهی بتو نرسد از آن علت

سوره اعراف بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اعراف را در هر ماه بخواند در قیامت از جملهٔ جماعتی باشد که حق تعالی در شان ایشان فرموده که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمیشوند و اگر در هر جمعه بخواند او را در قیامت حساب نکنند بدرستی که آیات محکمات در آن بسیار است پس قرائت این سوره را ترک منمائید که گواهی میدهد در روز قیامت برای کسی که آن را خوانده باشد

وبسند معتبر از اصبغ بن نباته منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بحق آن خداوندی که محمد را براستی بخلق فرستاده است و اهل بیتش را گرامی داشته است که آنچه مردم طلب مینمایند امان از برای سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چارپا یا غلام البته در قرآن هست پس هر که خواهد از من سؤال نماید شخصی برخاست و گفت یا امیر المؤمنین مرا از قرآن تعلیم نما آیه که ایمن گرداند مرا از سوختن و غرق شدن فرمود که این آیه را بخوان ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون هر که این آیه را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن شود پس آن شخص خواند آتش در خانهای همسایگانش افتاد و خانه او سالم ماند پس شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چارپائی دارم و چموشی میکند و من از آن میترسم حضرت فرمود که در گوش راستش این آیه را بخوان وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه ترجعون آن شخص خواند چارپایش نرم و هموار شد شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین در زمینی که من میباشم حیوانات درنده بسیارند و بخانه من داخل میشوند و تا حیوانی را ضایع نکنند نمیروند حضرت فرمود که این آیه را بخوان لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم آمد این دو آیه را خواند دیگر درندها بخانه اش نیامدند شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین در شکم من صفرائی بهم رسیده آیه هست که موجب شفا گردد گفت بلی اگر درهم و دیناری خرج کنی بر شکم خود آیة الکرسی بنویس و بشوی

وآن آب را بخور

وآن آب را بخور که باعث شفا میگردد بقدرت الهی شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین مرا گم شده چیزی بفرما حضرت فرمود که دو رکعت نماز بگذار و در هر رکعتی بعد از حمد سوره یس بخوان و بعد از آن بگو یا هادی الضالة رد علی ضالتی آن شخص چنین کرد حق تعالی گم شده اش را باو برگردانید پس شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین بندهٔ از من گریخته است فرمود که این آیه را بخوان او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور چون این آیه را خواند غلامش برگشت پس شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین حرزی برای دفع دزد بفرما که دزد مال مرا بسیار میبرد در شب حضرت فرمود که چون بمیان رخت خواب میروی این دو آیه را بخوان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن تا آخر سوره بنی اسرائیل بعد از آن حضرت فرمود که کسی که شب در بیابان تنها باشد آیه سخره را بخواند ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض تا تبارک الله رب العالمین ملائکه او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین از او دور شوند پس شخصی این را شنید و شبی بده خرابی افتاد و شب در آنجا ماند و فراموش کرد که این آیه را بخواند چون خوابید شیاطین آمدند و یکی دماغش را گرفت رفیقش گفت دست از او بردار و او را مهلت ده چون دست برداشت آن مرد بیدار شد و آیه سخره را خواند گفت خدا بینی اش را بر خاک مالید الحال حراست و نگهبانی اش بکن تا صبح چون صبح شد بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفت و حال شب را نقل کرد و بعد از طلوع آفتاب بآن محل که خوابیده بود برگشت اثر شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را بر خاک کشیده بود و رفته بود

سوره انفال و سوره برائة از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره انفال و برائت را در هر ماه بخواند هرگز نفاق باو راه نیابد و از شیعه امیر المؤمنین باشد سوره یونس از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره یونس را در هر دو ماه یا سه ماه یکبار بخواند بیم آن نیست که از جملهٔ جاهلان گردد و در قیامت از جملهٔ مقربان باشد سوره هود از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که هر که سوره هود را بخواند در هر جمعه حق تعالی در قیامت او را در زمره پیغمبران مبعوث گرداند و گناهی از او ظاهر نشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که از غرق ترسد این آیه را بخواند که بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملک الحق المبین وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون

سوره یوسف از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره یوسف را در هر روز و هر شب بخواند در روز قیامت جمال او مانند جمال حضرت یوسف باشد و در آن روز باو فزعی و خوفی نرسد و از نیکان و بندگان خالص خدا باشد

سوره رعد از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بسیار سوره رعد را بخواند هرگز صاعقه باو نرسد اگر ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند بی حساب و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت و برادران مؤمنش

سوره ابراهیم و حجر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره ابراهیم و حجر را در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند هرگز باو فقر و دیوانگی و بلیه عظیمی نرسد

سوره نحل از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره نحل را در هر ماه بخواند در دنیا بقرض مبتلا نشود و هفتاد نوع از بلاها از او دور گردد که سهلتر آنها دیوانگی و خوره و پیسی باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که در میان بهشتها واقع است

سوره بنی اسرائیل از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا قایم آل محمد را دریابد و از اصحاب او باشد و منقول است که محمد بن حنظله بحضرت صادق علیه السلام شکایت نمود از صداع حضرت فرمود که دست بر بالای سر بگذار و این دو آیه را بخوان قل لو کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا

سوره کهف از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و خدا او را در زمره شهدا محشور گرداند و در قیامت با شهیدان بایستد و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند

کفارهٔ گناهانی باشد

کفارهٔ گناهانی باشد که از جمعه تا جمعه دیگر کرده است و در روایت دیگر وارد شده است که کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب دارد و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست قل انما انا بشر مثلکم را تا آخر سوره بخواند در وقت خواب از خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان او پر باشد از ملائکه و استغفار کنند از برای او تا صبح و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که هر که این آیه را در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود

سوره مریم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر سوره مریم نمیرد تا آنچه خواهد در مال و فرزندان خود ببیند و در آخرت باو دهند مثل ملکی که حضرت سلیمان در دنیا داشته است

سوره طه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک مکنید مداومت سوره طه را که خدا این سوره را دوست میدارد و هر که این سوره را خواند او را دوست میدارد و کسی که بر قرائتش مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامه اش را بدست راستش دهد و او را بر گناهی که در اسلام کرده است حساب نکنند و در آخرت آنقدر مزد باو عطا فرماید که راضی شود

سوره انبیا از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره انبیا را بخواند از روی محبت و خواهش در بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد

سوره حج از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره حج را بخواند در هر سه روز یکمرتبه در آن سال توفیق حج یابد و اگر در آن سفر بمیرد داخل بهشت شود راوی پرسید که سنی باشد چون است فرمود که عذابش تخفیف میابد

سوره مؤمنین از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در هر جمعه سوره مؤمنین را بخواند حق تعالی خاتمهٔ حال او را بخیر گرداند و در فردوس اعلی منزلش با منزل پیغمبران باشد

سوره نور از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که حفظ کنید اموال و فروج خود را از حرام بتلاوت کردن سوره نور و بیاموزید سوره نور را بزنان خود را نیز از حرام حفظ نمائید بدرستی که هر که این سوره را در هر روز یا هر شب بخواند هیچکس از اهل خانه او زنا نکند تا او بمیرد و چون بمیرد هفتاد هزار ملائکه تا قبر او را مشایعت نمایند که از برای او دعا و استغفار نمایند

تا بقبرش گذارند و بسند معتبر منقولست که شخصی از وجع و ضعف چشم بحضرت موسی کاظم علیه السلام شکایت
کرد حضرت فرمود که آیه نور را سه مرتبه در جامی بنویس پس آنرا بشوی و در شیشه ضبط کن و مکرر در دیده
بکش راوی گفت صد میل کمتر کشیدم دیده ام از اول صحیحتر شد سوره فرقان از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که ترک مکن تلاوت سوره فرقان را بدرستی که هر که در شب این سوره را بخواند حق تعالی
او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلی باشد سوره طس از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره طس را در شب جمعه بخواند از اولیا و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا
شر و بدی باو نرسد و در آخرت آنقدر از بهشت باو بدهند که راضی شود و زیاده از رضای او باو عطا
فرماید و حق تعالی صد زن از حور العین باو کرامت فرماید سوره روم و عنکبوت بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره روم و عنکبوت را در شب بیست و سیم از ماه مبارک رمضان بخواند
والله که از اهل بهشت است و درین حکم استثنی نمیکنم و نمیترسم که خدا درین سوگند بنویسد بر من گناهی
این دو سوره را نزد حق تعالی منزلت عظیم است سوره لقمان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که سوره لقمان را در شب بخواند حق تعالی در آن شب ملکی چند را بر او موکل گرداند که او را از شیطان
و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح و در روز اگر بخواند از شر شیطان و لشکرش تا شام او را حفظ نمایند سوره سجده
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره سجده را در هر شب بخواند حق تعالی در قیامت نامه اش را
بدست راستش دهد و او را حساب نفرماید هر چند گناهکار باشد و در بهشت از رفقای محمد و اهل بیت او علیهم السلام
باشد سوره احزاب از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره احزاب را بسیار بخواند در روز
قیامت در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و بعد از آن فرمود که در سوره احزاب فضایح بسیار
از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود و درازتر از سوره بقره بود ولیکن کم کردند و تحریف دادند
سوره فاطر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ
و حراست الهی باشد و اگر در روز بخواند در آن روز مکروهی باو نرسد و حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو

کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد و آرزویش بآن نرسیده باشد و از حضرت امام موسی علیه السلام
بسند معتبر منقولست که هر که در وقت خواب این آیه را بخواند که ان الله یمسک السموات والارض
ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا خانه بر
سرش خراب نشود و بسند معتبر دیگر منقولست که شخصی از اهل مرو بخدمت حضرت صادق علیه السلام
شکایت کرد از درد سر حضرت فرمود که نزدیک بیا و دست بر سر او گذاشت و این آیه را خواند که
ان الله یمسک السموات والارض تا آخر سوره سوره یس از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر چیز را قلبی هست و قلب قرآن سوره یس است هر که این سوره را در روز بخواند در آن روز
از بلاها محفوظ باشد و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام و کسی که در شب پیش از خواب بخواند
حق تعالی هزار ملک بر او موکل گرداند که او را از شر شیطان و هر آفتی نگاه دارند و اگر در آن روز و شب بمیرد
حق تعالی او را داخل بهشت گرداند و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند و
مشایعت او نمایند تا قبرش باستغفار و چون در لحدش گذارند آن ملائکه در میان قبرش ساکن گردند و
عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ گردانند و پیوسته از قبر او نوری
ساطع باشد تا اطراف آسمان تا وقتی که از قبر بیرون آید سی هزار ملک با او باشند و با او سخن گویند و بر
رویش خنده کنند و بهر چیزی او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و او را در مقام
قرب بمحلی بدارند که هیچ خلقی قربش از او بیشتر نباشد مگر ملائکه مقربین و پیغمبران مرسل و بایستد نزد حق تعالی
در هنگامی که مردم اندوه داشته باشند و او نداشته باشد و مردم جزع کنند و او نکند پس پروردگار عالمیان
با او خطاب فرماید که ای بنده من هر کرا خواهی شفاعت کن که شفاعت ترا قبول مینمایم و هر سوال که خواهی
از من بکن که سوالت را رد نمیکنم پس او شفاعت کند و خدا قبول نماید و خدا اعطا فرماید و دیگر از حساب
نکنند و با دیگران در مقام حسابش باز ندارند و مذلت و خواری در آن صحرا باو نرسد و هیچ گناهی
از گناهان او را نگیرند پس نامه اش را بگیرد و بجانب بهشت روان شود پس مردم تعجب کنند که سبحان الله

این بنده را هیچ گناه نبوده و از رفیقان پیغمبر آخر الزمان باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که در عمر خود یکمرتبه سوره یس را بخواند حق تعالی بعدد هر خلقی که در دنیاست و هر خلقی
که در آخرتست و هر خلقی که در آسمان است بعدد هر یک از ایشان دو هزار حسنه از برای او بنویسد
و دو هزار گناه از او محو فرماید و بفقر و قرض و خانه بر سر فرود آمدن و دیوانگی و خوره و وسواس و دردهای
فرساینده مبتلا نشود و حق تعالی سکرات و اهوال موت را از او تخفیف دهد و خود قبض روح
او نماید و ضامن شود از برای او و در قیامت او را شاد گرداند و چندان ثواب باو کرامت فرماید
که راضی شود و حق تعالی خطاب فرماید بملائکه آسمانها و زمین که من از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار
نمایید سوره صافات از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره صافات را در هر روز جمعه بخواند
پیوسته از جمیع بلاها و آفتها محفوظ باشد و در دنیا روزیش فراخ باشد و بمیان مال و فرزندانش مکروهی نرسد
نه از شر شیطان مردود و نه از جبار و معاندان و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد خدا او را شهید بمیراند
و شهید او را داخل بهشت گرداند و در درجه شهدا او را جا دهد و بسند معتبر از سلیمان جعفری منقولست
که امام موسی ع بفرزند خود قاسم فرمود که برخیز ای فرزند بر بالای سر برادرت سوره والصافات
بخوان تا تمام کنی چون شروع بخواندن کرد و بآیه اهم اشد خلقا ام من خلقنا رسید قبض روحش شد چون جامه
بر روی میت کشیدند و بیرون آمدند یعقوب بن جعفر بخدمت حضرت عرض کرد که ما چنین میدانستیم
که برای آسانی جان کندن سوره یس میباید خواند و شما امر فرمودید بخواندن والصافات حضرت فرمود
که سوره والصافات را بر سر هر کس که بشدت جان کندن گرفتار باشد بخوانند البته حق تعالی راحتش را نزدیک
میگرداند و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که هر که از گزیدن عقرب ترسد این
آیه را بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المومنین
و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که کسی خواهد در قیامت بکیل و وزن او را ثواب
کامل بدهند بعد از هر نماز این آیه را بخواند سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین

والحمد لله رب العالمین و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از هر
مجلس که برخیزد این آیه را بخواند که کفاره گناهان اهل مجلس میگردد سوره ص از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که هر که سوره ص را در شب جمعه بخواند خدا تعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو عطا فرماید که هیچ احدی
از خلق عطا نفرموده باشد مگر پیغمبر مرسلی یا ملکی مقرب و او را داخل بهشت گرداند با اهل خانه اش
حتی خادمی که او را خدمت میکرده است سوره زمر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره زمر را بخواند حق تعالی شرف دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و او را عزیز گرداند بی مال و خویشان
بحدی که هر که او را ببیند از مهابتش در دلش بهم رسد و بدنش را بر آتش حرام گرداند و در بهشت هزار
شهر از برای او بنا کند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری هزار حوریه و از چشمها و حوران و درختان و
میوه آنچه در قرآن وصف فرموده باو کرامت فرماید سوره حم مومن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که سوره حم مومن را در هر شب بخواند حق تعالی گناه آینده و گذشته او را بیامرزد و الزام
ازو سلب نماید و آخرت را بهتر گرداند از دنیای او سوره حم سجده از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره حم سجده را بخواند حق تعالی او را در قیامت نوری کرامت فرماید آنقدر که چشم کار
کند و سرور و شادی در آن نور باو کرامت فرماید و در دنیا بحالی باشد که دیگران آرزوی حال او کنند
سوره حم عسق از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید تلاوت حم عسق را چون
مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد و مانند آفتاب نورانی حق تعالی فرماید که ای بنده من
مداومت نمودی بر قرائت حم عسق و نمیدانستی که چه ثواب دارد و اگر منزلت این سوره و ثوابش را
میدانستی هرگز از خواندن آن ملال بهم نمیرسانیدی اکنون جزای خود را خواهی دید پس ای ملائکه
او را داخل بهشت گردانید از برای قصری مقرر نماید از یاقوت سرخ و درها و کنگرها و درهای
از یاقوت سرخ است و از لطافت از اندرون بیرون را میتوان دید و از بیرون اندرون را میتوان
دید و در آن قصر دختران باکره از حور العین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران گوشواره در گوش باو عطا کرده ام

حم زخرف از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که مداومت نماید بر قرائت حم زخرف
خدا او را از فشار قبر و جانوران زمین ایمن گرداند چون او را بمقام حساب بیاورند آن سوره بیاید
بامر الهی او را داخل بهشت گرداند سوره دخان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که
سوره دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعالی او را در زمره امینان مبعوث گرداند و او را
در سایه عرش خود جای دهد و حساب او را آسان کند و نامه او را بدست راست او دهد و بسند معتبر
منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر عرض کرد که چگونه شب قدر را بشناسیم فرمود که
چون ماه مبارک رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سوره دخان را بخوان چون شب بیست و سیم شود تصدیق
نمودی بآنچه سوال نمودی سوره جاثیه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره جاثیه را
بخواند ثوابش اینست که جهنم را نه بیند و خروشش را نشنود و با رسول بوده باشد سوره احقاف از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که در شب جمعه سوره احقاف را بخواند در دنیا خوفی باو نرسد و از
فزع روز قیامت ایمن باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که سورهای حوامیم ریاحین
بهشتند پس چون توفیق خواندن آنها یابید خدا را حمد کنید و شکر بسیار بکنید که توفیق تلاوت آنها بشما
کرامت فرموده است بدرستی که چون بنده از خواب برخیزد و در نماز حم بخواند از دهانش نسیم خوشبوتر
از مشک و عنبر بیرون آید بدرستی که حق تعالی رحم میکند تلاوت کننده و خواننده این سوره را و رحم
میکند همسایگان و آشنایان و مصاحبان و خویشان او را و در روز قیامت عرش و کرسی و ملائکه
مقربان برای او استغفار کنند سوره الذین از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره الذین کفروا
بخواند گناه نکند و در دین خود هرگز شک بهم نرساند و بفقر هرگز محتاج نشود و هرگز از پادشاه و سلاطین
باو خوفی نرسد و همیشه از شک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد و چون بمیرد حق تعالی هزار ملک بقبر او فرستد که نماز
کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد و چون از قبر بیرون آید هزار ملک او را مشایعت نمایند تا او را [illegible]
از خوفهای قیامت بدارند و در امان خدا باشند سوره انا فتحنا از حضرت صادق علیه السلام منقولست که

حفظ نماید

حفظ نمایید اموال و زنان و بندهای خود را بخواندن سوره انا فتحنا بدرستی که کسی که بر خواندن این سوره
مداومت نماید در روز قیامت منادی از جانب رب العزة او را ندا کند که همه خلایق بشنوند که
تو از بندگان مخلص مائی ای ملائکه او را ملحق گردانید به بندگان شایسته من و او را داخل بهشت جاوید گردانید
و از شراب سر بمهر که با کافور ممزوج است باو بخورانید سوره حجرات از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره حجرات را بخواند در هر شبی یا روزی از جماعتی که بزیارت رسول صلی الله علیه و آله
مشرف میشوند باشد سوره ق از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن
سوره ق در نمازهای سنت و واجب خدا روزی او را فراخ گرداند و نامه اش را بدست راستش دهد
و حساب او را آسان کند سوره ذاریات از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ذاریات را
در روز یا در شب بخواند خدا وسعت دهد روزی او را و منور گرداند قبر او را بچراغی که نور بخشد تا روز
قیامت سوره طور از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که هر که سوره طور را
بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت را برای او جمع نماید سوره نجم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
سوره نجم را در هر روز و هر شب بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعیش نماید و گناهانش آمرزیده شود و
محبوب دلهای مردم گردد سوره اقتربت الساعة از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که اقتربت الساعة
را بخواند چون از قبر بیرون آید بر ناقه از ناقهای بهشت سوار شود سوره الرحمن از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که ترک مکنید قرائت سوره الرحمن را و بخوانید آنرا در نماز بدرستی که این سوره در دل منافقان
قرار نمیگیرد و حق تعالی این سوره را در قیامت به بهترین صورتها و در نهایت خوشبوئی بصحرای محشر حاضر میگرداند
و می آید و در محل قرب و کرامت می ایستد حق تعالی با او خطاب میفرماید که در زندگانی دنیا که ترا در نماز میخواند
و مداومت مینمود بر خواندن تو گوید فلان و فلان پس حق تعالی روهای ایشان را سفید گرداند و فرماید که
هرکه را خواهید شفاعت نمایید پس بایشان میگویند که داخل بهشت شوید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست
که مستحب است که بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را بخواند و هر مرتبه که بگوید فبای آلاء ربکما تکذبان

بگوید لا بشیء من آلائک رب اکذب اگر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر در روز
بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد سوره اذا وقعت از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
در شب جمعه سوره اذا وقعت را بخواند خدا او را دوست دارد و مردم را دوست او گرداند و در دنیا بدحالی
و فقر و احتیاج نه بیند و بهیچ آفت و بلا مبتلا نشود و از رفقای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد و این
سوره مخصوص آنحضرتست و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که مشتاق بهشت و وصف آن باشد
سوره اذا وقعت را بخواند و هر کس خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سوره الم سجده را بخواند و بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره اذا وقعت را در هر شب پیش از آنکه بخوابد بخواند در قیامت
روی او مانند ماه شب چهارده نورانی باشد و بسند معتبر از ابراهیم بن اسحق منقولست که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که پدرم بعد از نماز خفتن دو رکعت نشسته میکردند و میفرمودند که هر که صد آیه در این دو رکعت
بخواند او را در آن شب از غافلان ننویسند و اسمعیل گفت که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در دو رکعت
وتیره سوره اذا وقعت و قل هو الله احد میخواندند سوره حدید و مجادله از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره حدید و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را عذاب نکند و در خود و
اهلش بدحالی و احتیاج نه بیند سوره حشر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که سوره حشر را
بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب و آسمانها و زمینها و هوا و باد و مرغان و درختان
و کوهها و آفتاب همه بر او صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد
شهید مرده باشد سوره ممتحنه از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منقولست که هر که سوره ممتحنه را در نمازهای
واجب و سنت بخواند خدا دل او را بایمان امتحان نماید و دیده اش را نور دهد و فرزندانش بدیوانگی و فقر مبتلا
نشوند سوره صف از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره صف
در نمازهای واجب و سنت خدا او را در صف ملائکه و انبیا جا دهد سوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که واجب و لازم است بر هر که شیعه ما باشد که در نماز شام شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی

بخواند و در

بخواند و در نماز ظهر روز جمعه سوره جمعه و منافقین بخواند چون چنین کند چنان باشد که بعمل رسول صلی الله علیه و آله
عمل کرده باشد و ثواب او نزد خدا بهشت باشد سوره تغابن از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که تغابن را در نماز واجبی بخواند آن سوره در قیامت شفیع او باشد و گواه عادلی باشد که شهادت دهد
برای او نزد کسی که شهادت او را قبول فرماید و از او جدا نشود تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که سورهای مسبحات همه را پیش از خواب بخواند نمیرد تا قائم آل محمد را
ادراک نماید و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول جا دهند سوره طلاق و تحریم از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره طلاق و تحریم را در نماز واجبی بخواند خدا او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه
و از آتش جهنم عافیت یابد و او را داخل بهشت گرداند بسبب تلاوت کردن و محافظت نمودن حرمت
این دو سوره زیرا که این دو سوره از حضرت رسولند سوره تبارک از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره تبارک الذی بیده الملک را بخواند در شب در نماز واجب پیش از خواب پیوسته در امان خدا
باشد تا صبح شود و در روز قیامت در امان الهی باشد تا داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که سوره ملک مانع است از عذاب قبر و نامش در تورات سوره الملک است و هر که در شب
بخواند او را از غافلان ننویسند و بدرستی که من در نماز وتیره بعد از نماز خفتن نشسته میخوانم و پدرم در
روز و شب هر دو میخواند و هر که این سوره را بخواند چون منکر و نکیر بقبر او در آیند چون از پایش بیایند پاهایش
بایشان گویند که شما را از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده در هر شب و روز بر پاهای ما ایستاده سوره
ملک را میخواند و چون از جانب شکمش بیایند بایشان گوید که شما را از جانب من راهی نیست زیرا که این بنده
هر روز و هر شب سوره ملک را تلاوت مینمود سوره ن و القلم از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره ن و القلم را در فریضه یا نافله بخواند خدا او را ایمن گرداند از آنکه هرگز بفقر مبتلا شود و چون
بمیرد از فشار قبر نجات یابد سوره حاقه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بخوانید سوره
حاقه را بدرستی که خواندن آن در فرایض و نوافل از ایمان بخدا و رسول است زیرا که این سوره در [illegible]

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و معویه علیه اللعنه نازل شده هر که این سوره را بخواند ایمان از و بر طرف نشود
تا وقت مردن **سأل سائل** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بخوانید سوره سأل سائل
را که هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت از هیچ گناهی او را سؤال نکند و او را در بهشت
با رسول صلی الله علیه و آله ساکن گرداند **سوره نوح** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ایمان
بخدا دارد باید که خواندن سوره نوح را ترک ننماید بدرستی که هر که در نماز واجبی و سنتی بخواند خدا او را
در مساکن نیکوکاران ساکن گرداند و دویست حور و چهار صد زن با و تزویج نماید **سوره جن** از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره جن را بسیار بخواند در دنیا از چشم جنیان و دمیدنهای
سحر ایشان محفوظ باشد و در بهشت از رفقای حضرت رسول باشد **سوره مزمل** از حضرت صادق ع
منقولست که هر که سوره مزمل را در نماز شام یا خفتن بخواند شب و روز آن سوره هر شب شاهد و گواه
او باشد در قیامت و خدا او را بازندگانی نیکو زنده دارد و بمردن نیکو بمیراند **سوره مدثر** از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که در نماز واجب سوره مدثر بخواند بر خدا لازم است که او را
در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت او را در نیابد **سوره لا اقسم**
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر سوره لا اقسم و بآن عمل نماید خدا او را
با رسول خود محشور نماید به بهترین صورتها و آنحضرت او را بشارت فرماید و بر رویش خندد تا از صراط و
میزان بگذرد **سوره هل اتی علی الانسان** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره هل اتی علی الانسان را
در هر صبح پنجشنبه بخواند خدا او را هشتصد دختر باکره بدهد و چهار هزار زن از حور العین با او کرامت فرماید
و با حضرت رسول باشد و بسند معتبر از علی بن عمر منقولست که بخدمت امام علی نقی علیه السلام رفتم در روز
شنبه حضرت فرمود که ترا دیروز ندیدم گفتم نخواستم که روز دوشنبه حرکت نمایم حضرت فرمودند که
هر که خواهد که خدا او را از شر دوشنبه باز دارد باید که در رکعت اول نماز صبح آن روز سوره هل اتی علی الانسان
بخواند چنانچه حق تعالی میفرماید که پس خدا ایشان را نگاه داشت از شر آن روز و باستقبال ایشان فرستاد

نضرة و سرورا

نضرة و خوشحالی او و سرور و شادی او و در حدیث رجاء بن ضحاک وارد شده است که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام در صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول سوره هل اتی علی الانسان میخواند
و در رکعت دوم هل اتیک حدیث الغاشیه **سوره مرسلات** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
سوره والمرسلات را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آشنائی [illegible] و هر که سوره عم یتساءلون را
بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت کعبه یابد و هر که سوره نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب و مبعوث نشود
مگر سیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب **سوره عبس و تولی و اذا الشمس کورت** از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سوره عبس و تولی و اذا الشمس کورت را بخواند در حفظ الهی باشد از خیانت و در سایه
کرامت و رحمت الهی باشد تا زنده باشد **اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت** از حضرت صادق ع
منقولست که هر که سوره اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله بخواند خدا هیچ حاجت
او را رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا دور نگرداند و در آخرت پیوسته نظر بکرامتهای الهی نماید و خدا
نظر رحمت با و بدارد تا از حساب خلایق فارغ شود و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که در نماز
واجب سوره ویل للمطففین بخواند در قیامت براة امینی از آتش جهنم با و کرامت فرماید و [illegible]
رود **والسماء ذات البروج** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره والسماء ذات البروج
را در فرایض بخواند چون سوره پیغمبر است حق تعالی در قیامت او را با پیغمبران و صالحان محشور گرداند
و با ایشان باز دارد **والسماء والطارق** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره والسماء والطارق
را در فرایض بخواند او را در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم بوده باشد و از رفقای پیغمبران باشد
در بهشت **سبح اسم ربک الاعلی** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در فرایض یا نافله بخواند در روز قیامت با و گویند که از هر دری از درهای
بهشت که میخواهی داخل شو **هل اتیک حدیث الغاشیه** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت
بر خواندن سوره هل اتیک حدیث الغاشیه در نماز واجب یا سنت بکند خدا او را فرا گیرد در رحمت خود در دنیا
و آخرت و در قیامت امنی از عذاب جهنم با و کرامت فرماید **سوره فجر** از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که بخوانید سوره فجر را در نمازهای فریضه و نافله که سوره امام حسین علیه السلام است و هر که این
سوره بخواند در بهشت در جوار آنحضرت باشد **لا اقسم بهذا البلد** از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که سوره لا اقسم بهذا البلد را در نماز واجب بخواند در دنیا از جمله صالحان معروف گردد و او را
منزلت عظیم نزد خدا هست و در قیامت از رفقای پیغمبران و شهیدان و صالحان باشد
والشمس سوره واللیل سوره والضحی سوره الم نشرح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
هر که بسیار بخواند در روزی یا در شبی سوره والشمس و سوره واللیل و سوره والضحی و الم نشرح هر چیز نزد
او باشد در قیامت برای او شهادت بدهند بایمان حتی موی و پوست و گوشت و عروق و عصبها
و استخوانهای وی و جمیع اعضای او حق تعالی فرماید که من شهادت شما را قبول کردم از برای بنده
خود ای ملائکه ببرید او را به بهشت و هر جا که اختیار نماید با و عطا نمایید که او را با فضل و رحمت من
برای این بنده **سوره والتین** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره والتین را
در فرایض و نوافل بخواند عطا فرمایند از بهشت با و هر جا که بپسندد **سوره اقرأ باسم ربک** از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که در روز یا در شب سوره اقرأ باسم ربک را بخواند در آن روز
یا در آن شب بمیرد چنان باشد که شهید مرده باشد و خدا او را با شهدا محشور گرداند و چنان باشد
که در راه خدا در میان لشکر رسول صلی الله علیه و آله جهاد کرده باشد **سوره انا انزلناه** بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بلند سوره انا انزلناه را بخواند چنان باشد که شمشیر
کشیده در راه خدا جهاد کند و اگر آهسته بخواند چنان باشد که در راه خدا شهید شده باشد
و دست و پا زده باشد در خون خود و هر که ده بار بخواند خدا هزار گناه او را محو نماید و بروایتی
از آنحضرت منقولست که بدرستی که حق تعالی را در روز جمعه هزار نفحه و نسیم از رحمت خود هست هر
بنده که آنچه خواهد عطا میفرماید و هر که سوره انا انزلناه را صد مرتبه بعد از عصر روز جمعه بخواند
حق تعالی آن هزار نفحه رحمت او و مثل آنها با و عطا فرماید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که چون ماه

که چون ماه مبارک رمضان در آید هر که در هر شب هزار مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند چون شب
بیست و سیم شود و صبح کند یقین او شدید و محکم شده باشد باعتراف نمودن بچیزی چند که مخصوص
ماست از غرایب فضایل بسبب چیزی که در خواب مشاهده نماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که جامه نوی ببرد و سوره انا انزلناه را سی و شش مرتبه بر آن بخواند و در هر مرتبه چون برسد به
تنزل الملائکه اندکی آب بردارد و بر جامه بپاشد یا پاشیدن سهلی پس دو رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا
کند و در دعا بگوید الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی و اصلی
فیه لربی و حمد الهی بکند پیوسته در فراخی نعمت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر منقولست که چون
حضرت امام رضا علیه السلام جامه نوی میپوشیدند قدحی آب میطلبیدند و ده مرتبه سوره انا انزلناه و ده
مرتبه سوره قل هو الله احد و ده مرتبه قل یا ایها الکافرون بر آن ظرف میخواندند و آن آب را بر جامه میپاشیدند
و میفرمودند که هر که پیش از پوشیدن جامه چنین کند پیوسته در فراخی نعمت باشد مادامی که تاری از جامه باقی
باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که چون حق تعالی جامه نوی بکسی عطا فرماید
باید وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد و آیة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه
بخواند بعد از آن حمد کند خداوندی را که عورت او را پوشانیده و در میان مردم او را زینت بخشیده و بگوید
لا حول و لا قوة الا بالله بگوید و کسی که چنین کند در آن جامه معصیت خدا نکند و بهر تاری که در آن جامه باشد
خدا ملکی را موکل گرداند که تقدیس خدا کند و از برای او استغفار و دعا کند و در روایتی دیگر وارد شده که هر گاه
قدحی آب بردارد و سی و پنج مرتبه سوره انا انزلناه را بر آن قدح بخواند و آن آب را بر جامه خود بپاشد پیوسته
در وسعت نعمت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از برای عوده از
بلاها سبوئی میگیری و از آب پر میکنی و سی مرتبه انا انزلناه بر آن میخوانی پس آن سبو را می آویزی و از آن
آب میخوری و وضو میسازی و پیش از آنکه آبش تمام شود دیگر آب بر رویش میریزی و بسند معتبر منقولست
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که [illegible] رسیده و روی [illegible] ندیده ام دعا

و ما کو قعدام الیسری کرامت فرماید حضرت فرمود که چون نشینی و مشغول جماع شوی دست خود را بر طرف راست
ناف زن بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوان و بعد از آن مشغول شو چون حمل ظاهر شود در هر شب
هر وقت که از پهلو به پهلوی دیگر بگردی باز دست جانب راست نافش بگذار و هفت مرتبه آن سوره را
بخوان آن شخص گفت که چنین کردم هفت پسر پی یکدیگر روزی کرد و بسند معتبر منقول است که ابی عمر گفت
که بسیار حالم پریشان شد و از فقر و احتیاج بخدمت امام محمد تقی علیه السلام عرضه نوشتم حضرت فرمود که
مداومت کن بر قرات سوره انا ارسلنا نوحا یکسال خواندم اثری ندیدم بار دیگر بخدمت حضرت نوشتم و حال
خود را عرض کردم که از خواندن آن سوره نفعی بمن نرسید حضرت فرمود الحال سوره انا انزلناه را بخوان
چنین کردم بعد از اندک وقتی ابن ابی داود قرضم را ادا کرد و وظیفه بهر من و عیال من مقرر کرد و مرا
وکیل کرد و به بصره فرستاد و پانصد درهم برای من مقرری قرار داد من از بصره نامه نوشتم بخدمت حضرت
امام علی نقی علیه السلام و بعلی بن مهزیار دادم و فرستادم و در آن نامه نوشتم که به بدترین حال خود را عرض
نمودم چنین فرمودند و عمل کردم حالم خوب شده است میخواهم بفرمایی که اکتفا نمایم در خواندن سوره انا انزلنا
در نمازهای واجب و سنت یا در غیر نماز هم میباید خواند اندازه اش را بفرمایی که چه مقدار میباید خواند
حضرت فرمود که هیچ سوره از قرآن را ترک مکن نه کوچک و نه بزرگ از خواندن انا انزلناه در شبانه روزی
صد مرتبه کافی است و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که هر که بعد از نماز عصر ده
مرتبه سوره انا انزلناه بخواند مثل اعمال جمیع خلایق باو کرامت فرمایند و بسند معتبر منقول است که حضرت امام
محمد تقی علیه السلام چون در ماه تازه داخل میشدند در روز اول ماه دو رکعت نماز میکردند در رکعت اول
بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه میخواندند و بعد از نماز آنچه
میسر بود تصدق مینمودند و سلامتی آن ماه را میخریدند و بسند معتبر منقول است که ابو علی بن راشد بحضرت
امام علی نقی علیه السلام عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج نوشته بودید که بهترین سوره ها که در نماز واجب خوانند
انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من دشوار است که این دو سوره در نماز صبح بخوانم حضرت فرمود که بر تو

گران نباشد

گران نباشد والله که فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقول است که حمیری بخدمت حضرت
صاحب الامر عرض نوشت که از آبای شما بما رسیده است حدیثی که عجب دارم از کسی که انا انزلناه در نمازش
نمیخواند چگونه نمازش مقبول میشود و در روایتی دیگر رسیده است که نمازی که در آن قل هو الله احد نخوانند
نزکی و مقبول نیست و در روایتی دیگر رسیده است که هر که در نماز واجب سوره همزه را بخواند خیر دنیا و آخرت
باو میدهند پس آیا جایز است که همزه را بخواند و آن دو سوره را ترک نماید حضرت در جواب نوشتند که
ثواب این سورها که بشما رسیده است حق است و اگر سوره را ثوابی در آن سوره بشما رسیده باشد قصد کنید و
قل هو الله احد و انا انزلناه بخوانید از برای فضیلت این دو سوره و ثواب این دو سوره را می یابید
با ثواب آن سوره که ترک کرده اید و اگر غیر این دو سوره را بخوانید هم جایز است و نماز شما تمام و کامل است
ولیکن ترک افضل کرده خواهید بود سوره لم یکن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که
سوره لم یکن را بخواند از شرک بیزار گردد و دین محمد برای او کامل شود و در قیامت از اهل مؤمنان کامل
مبعوث شود و خدا او را حساب نماید حساب آسانی سوره اذا زلزلت بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که ملال بهم مرسانید از خواندن سوره اذا زلزلت الارض بدرستی که هر که در نمازهای نافله این
سوره را بخواند هرگز بزلزله و صاعقه و با آفتهای عظیم دنیا مبتلا نشود و در وقت جان کندن ملک بزرگواری
از جانب پروردگارش نزد او آید و بر بالای سرش بنشیند و بملک موت از جانب حق تعالی بگوید که رفق
و مدارا کن با دوست خدا که خدا را بخواندن سوره اذا زلزلت بسیار یاد میکرد و این سوره نیز امر سفارشش
بملک موت کند پس ملک موت گوید حق تعالی مرا چنین امر فرموده که سخن او را بشنوم و اطاعت او بکنم و تا امر
نکند قبض روحش نکنم پس ملک نزد او باشد تا پرده از پیش دیده مؤمن برگیرند و جای خود را در بهشت ببیند
بعد از آن او را امر فرماید که قبض روحش بکند پس ملک موت در نهایت ملایمت قبض روح او بکند و هفتاد هزار
ملک روح او را مشایعت کنند و بزودی او را به بهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چهار مرتبه اذا زلزلت بخواند چنانست که تمام قرآن را ختم کرده باشد

سوره والعادیات از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که مداومت نماید بر خواندن سوره والعادیات با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
محشور شود و در بهشت از رفقای آنحضرت باشد سوره قارعه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که سوره
قارعه را بسیار بخواند خدا او را از فتنه دجال در دنیا و از حرارت جهنم در آخرت امان بخشد الهیکم التکاثر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره الهیکم التکاثر را در نماز واجب بخواند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد
و هر که در نافله بخواند خدا ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با او نماز کنند و بسند
معتبر از آنحضرت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که این سوره را در وقت خواب بخواند او را از
عذاب قبر نگاه دارد سوره والعصر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که سوره والعصر را در نمازهای نافله
بخواند خدا او را در قیامت با روی نورانی و لب خندان و چشم روشن خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت
نماید ویل لکل از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره ویل لکل همزه را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را
از او برطرف کند و روزی او را فراخ گرداند الم ترکیف از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در نمازهای واجب سوره
الم ترکیف را بخواند برای شهادت دهد در قیامت هر دشت و کوه و کلوخی که او از جمله نماز گذارندگان بود حق تعالی
فرماید که راست گفتید شهادت شما را قبول کردم ای ملائکه او را بی حساب داخل بهشت کنید که من او را و عمل او را دوست
میدارم و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که سوره لایلاف را بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود بر اسبی از
اسبان بهشت سوار شود تا بر سر مایده نور بنشیند بدانکه مشهور میان علما آن است که یکی از این دو سوره را در نماز
واجب نمیتوان خواند بلکه اگر بخواند با هم میباید خواند و همچنین است حکم والضحی و الم نشرح ارایت الذی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که سوره ارایت الذی را در نمازهای فریضه یا نافله بخواند از جماعتی باشد که خدا نماز
و روزه ایشان را قبول فرموده است و او را در قیامت باعمال دنیا حساب نکند سوره انا اعطینا از حضرت جعفر بن محمد
صلوات الله علیهما منقول است که هر که سوره انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای فریضه و نافله بسیار بخواند خدا او را در قیامت
از حوض کوثر آب دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد قل یا ایها الکافرون از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز بخواند خدا او را و پدر و مادر او را

بیامرزد و اگر شقی باشد

بیامرزد و اگر شقی باشد نام او را از دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زندگانی
دنیا سعادتمند بدارد و او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که پدرم میفرمود که قل هو الله احد ثلث قرآن است و قل یا ایها الکافرون ربع قرآن است و بسند معتبر از
آنحضرت منقول است که هر که در وقتی که به رخت خواب برود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند حق تعالی
براءت بیزاری از شرک از برای او بنویسد و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در سفری نماز کردند و با آنحضرت اقتدا کردیم در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندند
و در رکعت دوم قل هو الله احد و چون فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن را
خواندم و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ترک مکن خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
را در هفت نماز در نافله صبح و در دو رکعت اول نافله پیشین و در دو رکعت اول نافله شام و در رکعت اول نماز
و نماز احرام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن نشده باشد سوره طول ... خواند و نماز طواف و در روایت دیگر وارد
شده است که در این نمازها همه در رکعت اول قل هو الله احد میخوانند مگر در نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون
میخوانند سوره اذا جاء نصر الله از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره اذا جاء نصر الله را
در نماز فریضه یا نافله بخواند او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و چون از قبر بیرون آید با او نامه باشد که در آن
نامه امان از صراط و از آتش جهنم بوده باشد و بر هر خیر که بگذرد او را بشارت بنیکی دهند تا داخل بهشت شود و از
برای او آنقدر از اسباب خیر حق تعالی بگشاید که بخاطرش خطور نکرده باشد و آرزوی او نشده باشد سوره تبت
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون سوره تبت یدا ابی لهب بخوانید لعن و نفرین کنید بر ابولهب
او از جمله تکذیب کنندگان بود و تکذیب پیغمبر و آنچه آورده است مینمود سوره قل هو الله بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که سوره قل هو الله احد را یکمرتبه بخواند حق تعالی بر او برکت فرستد و هر که دو مرتبه
بخواند حق تعالی بر او و اهلش برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند حق تعالی بر او و اهل و همسایگانش برکت فرستد
و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند و کاتبان اعمال بیکدیگر گویند که بیایید

فرستد

بروید بعقبهای برادر خود و نگاه کنید و هر که صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان گناه بیست و پنج سال او را بیامرزد
بغیر از خون ناحق و مال مردم و کسی که چهارصد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهارصد شهید کرامت فرماید و
کسی که هزار مرتبه در شبانه روز بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا دیگری برای او ببیند
بسند معتبر منقولست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر سعد بن معاذ نماز کردند فرمودند
که هفتاد هزار ملک بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود از جبرئیل پرسیدم که بچه عمل مستحق این
شفقت بود که شما بر او نماز کردید گفت بسبب آنکه قل هو الله احد میخواند ایستاده و نشسته و سواره و پیاده در
رفتن و برگشتن و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که صد مرتبه قل هو الله احد بخواند
در وقت خواب خدا گناه پنجاه ساله او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خود را
حفظ نمایید از شر مردم بخواندن قل هو الله احد رو بجانب راست خود کن و بخوان و بجانب چپ رو کن و بخوان و
بجانب راه خود رو کن و بخوان و رو به پشت سر خود کن و بخوان و ببالای سر نظر کن و بخوان و بجانب پایین نظر
کن و بخوان و اگر خواهی که نزد حاکم جابری روی چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان و هر یک مرتبه که بخوانی
یک انگشت را عقد کن از دست چپ و انگشتان را چنین نگاهدار تا از نزد او بیرون آیی و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که یکروز بر او بگذرد و در هیچ نماز قل هو الله احد نخواند با و خطاب میکنند که ای بنده خدا تو از نماز
گذارندگان نیستی و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که بر او یک هفته بگذرد و قل هو الله احد در آن هفته نخواند
بدین ابولهب مرده باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که او را مرضی پیش آید یا شدتی رو دهد و قل هو الله احد
از برای رفع آن نخواند او از اهل آتش است و در حدیث دیگر فرمود که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد
باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله احد را ترک ننماید بدرستی که هر که بعد از فریضه قل هو الله احد بخواند
خدا با او خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و گناه او و پدر و مادر او را بیامرزد و بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که هر که قل هو الله احد را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند در آن روز گناهی بر او لازم نشود و بینی
شیطان بر خاک مالیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کسی که برخت خواب رود و یازده مرتبه

سوره قل هو الله

سوره قل هو الله احد بخواند خانه او را و خانه همسایگانش را حفظ نماید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که هر که در وقت خواب قل هو الله احد بخواند گناه پنجاه ساله او آمرزیده شود و بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که یکمرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث قرآن را
و ثلث توریه و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حق تعالی بعوض فدک اطاعت تب را بحضرت فاطمه کرامت فرمود که تب مطیع آنحضرت باشد
پس هر که حضرت فاطمه و فرزندان او را علیهم السلام دوست دارد و تبی بهم رساند هزار مرتبه قل هو الله احد را
بخواند و بحق فاطمه سؤال نماید آن تب بلطف الهی زایل گردد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که را صداعی یا غیر آن حادث شود دستهای خود را بگشاید
و سوره فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست بر روی
خود مالد آن آزار برطرف شود ان شاء الله تعالی سوره معوذتین بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تب بهم رسانید جبرئیل این
دو سوره را آورد و تعویذ آنحضرت گردانید و بسند معتبر از صابر منقولست که حضرت صادق علیه السلام امامت
کردند و در شام معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قرآن است و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که هر که در عهد صبا و طفولیت تعهد نماید در شب خواندن معوذتین و هر یک
سه مرتبه و قل هو الله احد را صد مرتبه بخواند و اگر نتواند پنجاه مرتبه حق تعالی از او دور گرداند امراضی که عارض اطفال
میشود و استسقا و فساد معده مادامی که تعهد نماید بر این و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که
در سه رکعت وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند با و خطاب کنند که ای بنده خدا بشارت باد ترا که خدا وتر ترا
قبول کرد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بعد از نماز جمعه سوره حمد را بخواند یکمرتبه
و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه و آیة الکرسی و آیه سخره و آخر سوره برائت لقد
جاءکم رسول من انفسکم تا آخر سوره بخواند کفارت گناهان او باشد از جمعه تا جمعه دیگر و از عمر بن خلاد

منقولست که در خدمت امام رضا علیه السلام بودم در راه خراسان و وکیل خرج آنحضرت بودم مرا امر فرمود
که غالیه بساز چون آنرا ساخته در شیشه بخدمت آنحضرت بردم او را بسیار خوش آمد پس فرمود ای معمر چشم
حق است از برای دفع چشم در کاغذی قل هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشه بگذار
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که تاثیر چشم زدن حق است و ایمن نیستی که چشم از خود بتو رسد
پس اگر از تاثیر چشم ترسی سه مرتبه بگو ما شاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر کسی از شما زینتی
کند که خوش آینده باشد چون از منزل بیرون رود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از
چشم ضرر باو نرسد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که کسی که در خواب ترسد معوذتین و آیة الکرسی
بخواند فصل در بیان بعضی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت با ایشان و ذکر آن در چند جدول
جاری میگردد اول ـــــ در بیان عدل و جور ایشان است بدانکه عدل ملوک و امرا از اعظم سعادات
انس است و عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معموری بلاد است و فسق و جور ایشان
مورث اختلال نظام امور اکثر عالمیان و میل اکثر ناس بطور ایشان میگردد و چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که دو صنف از امت که اگر ایشان صالح و شایسته اند امت من نیز صالح اند و اگر ایشان فاسد باشند
امت من نیز فاسد شود صحابه گفتند کیستند ایشان یا رسول الله فرمود که فقها و امرا و بسند دیگر منقولست
که آنحضرت فرمود که دو کس اند که شفاعت ایشان نمیرسد صاحب سلطنتی که جور و تعدی کند و کسی که در
دین غلو کند و از دین بدر رود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که امید نجات دارم از برای جمیعی
از امت که حق ما را شناسند مگر یکی از سه طایفه صاحب سلطنتی که جور میکند و کسی که بخواهش خود بدعتها
در دین کند و فاسقی که علانیه فسق کند و پروا نکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که در قیامت آتش جهنم با سه کس سخن خواهد گفت با امیر و قاری و صاحب مالی پس با امیر خواهد گفت که ای آنکسی که
خدا ترا سلطنت و استیلا داد و بر زیردستان خود عدالت نکردی پس او را فرو برد و قاری را که آنرا عمدا ترک و
فراموش نماید فرو برد و بمالدار میگوید که ای آنکسی که خدا ترا دنیای واسع و مال بسیار داده بود و اندکی از آنرا

بتعرض در راه خدا

بتعرض در راه خدا ندادی و بخل ورزیدی پس او را برباید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که بر دین خود حذر نمایید از صاحب سلطنتی که گمان کند که اطاعت او اطاعت خداست و معصیت او
معصیت خداست و دروغ میگوید زیرا که طاعت مخلوق جایز نیست و طاعتی لازم نیست از برای کسی که
معصیت خدا کند وجوب اطاعت مخصوص خدا و رسول و اولو الامر است که ائمه اند و حق تعالی برای آن امر فرموده است
باطاعت رسول که او معصوم و مطهر است از گناه و امر بمعصیت نمیکند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست
که فرمود در جهنم آسیایی هست که در گردش است پرسیدند که چه چیز را خورد میکند یا امیر المؤمنین فرمود که علمای
فاجر و قاریان فاجر فاسق و جباران ظالم و وزیران خاین و روسا و سرکردهای کذاب را و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی شش کس را بشش خصلت عذاب میفرماید عرب را بتعصب و ارباب و اصحاب دهات را
بتکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علما را بحسد و تاجران را بخیانت و اهل روستا را بنادانی و جهالت
و باسانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که هفت کس را من لعنت کردم و هر پیغمبری
که پیش از من بوده بر ایشان لعنت کرده کسی که در کتاب خدا چیزی زیاده کند و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب
نماید و کسی که مخالفت سنت من کند و بدعت در دین کند و کسی که حلال داند ظلم بر عترت مرا و غصب حق ایشان
کند و کسی که بجبر تسلط بر مردم بهم رساند برای آنکه عزیز کند جمعی را که خدا ایشان را ذلیل گردانیده و ذلیل گرداند
جمعی را که خدا ایشان را عزیز گردانیده و کسی که اموال مشترک مسلمانان از اشتهای متصرف شود و این را حلال داند
و کسی که حرام گرداند امری را که خدا حلال گردانیده و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که اول
کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب سلطنتی است که عدل نکند و مالداری است که حق خدا را نده و فقیری است
که فخر و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون والیان دروغ میگویند و حکم
ناحق میکنند باران از آسمان محبوس میشود و چون پادشاهان جور و ظلم میکنند دولت ایشان سست میشود
و چون مردم منع زکوة مینمایند چارپایان هلاک و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که امیر نمیشود کسی
بر ده کس یا زیاده مگر آنکه چون او را بقیامت بیاورند دستش غل باشد پس اگر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را

میکشانید و اگر بدکار و ظالم باشد عمل دیگر بر آن می افزایند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که والی جماعتی شود و در میان ایشان سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم بعدد هر روزی که حاکم ایشان بوده هزار سال حبس نماید و بسند معتبر منقولست که زیاد قندی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد حضرت از وی پرسید که ای زیاد از جانب ظلمه والی گشته گفت بلی یا ابن رسول الله مرا مروتی هست و مالی جمع نمیکنم و آنچه بهم میرسانم با برادران خود مواسات میکنم و با ایشان صرف میکنم حضرت فرمود که در هنگامی که نفس تو قادر شود بر ظلم مردم خواهد و قدرت بر ایشان داشته باشد یاد آور قدرت خدا را بر عقوبت تو در روزی که حساب تو کنند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خدا برای کسی که او را سلطنتی داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکند حق تعالی میفرماید ملکی را که بفلک دولت ایشان موکل است که فلک ایشان را دیر بگرداند و باین سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و اگر جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید که زود بگرداند فلک ایشان را پس بزودی روزها و شبها و ماهها و سالهای ایشان منقضی میشود و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود بنوف بکالی که وصیت مرا قبول کن و هرگز نقیب و عریف مکرده و صاحب حکم و عشار و تمغاچی مشو و بسند معتبر منقولست که سه کسند که ایشان مقرب خلق خواهند بود نزد خدا در روز قیامت تا خدا از حساب خلایق فارغ شود شخصی که قدرتش در حال غضب غالب نشود که ظلم کند بر کسی که زیر دست او است و کسی که میان دو کس حکم کند یک راه رود و یک جو بطرف هیچیک میل نکند و شخصی که حق را بگوید خواه برای خود و خواه برای غیر و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که عدل شیرین تر و گوارا تر است از آبی که تشنه بیابد و چه بسیار فراخ است و خوش است وسعت در قابلیت میکرد عدل اگر چه اندکی باشد و در حدیث دیگر فرمود که عدل از عسل شیرین تر و از مشک خوشبوتر است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پدرم در وقت فوت مرا وصیت فرمود که ای فرزند زنهار که بپرهیز از ظلم کسی که یاوری بر تو بغیر از خدا نیابد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطر نداشته باشد خدا گناهان او را بیامرزد مگر خون ناحق یا مال یتیم را که بحرام

خورده باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هیچ احدی ظلم نمیکند مگر آنکه خدا او را بسبب آن ظلم مبتلا میگرداند در خودش یا در مالش یا در فرزندانش و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی نمود به پیغمبری از پیغمبران که در مملکت پادشاه جباری بود که برو نزد این جبار و بگو که من ترا عامل نکرده ام بر ریختن خونها و گرفتن اموال مردم بلکه ترا برای این قدرت داده ام که باز داری از من ناله مظلومان را بدرستی که من ترک نخواهم کرد فریادرسی ایشان را در ظلمی که بر ایشان شده اگر چه کافر باشند و در حدیث دیگر فرمود که مظلوم از دین ظالم بیشتر میگیرد از آنچه ظالم از مال مظلوم میگیرد بعد از آن فرمود که کسی که بدی بمردم میکند بداند که بدی با او هم واقع خواهد شد بدرستی که نمیدرود فرزند آدم مگر چیزی را که میکارد و هیچکس از تلخ شیرین و از شیرین تلخ اندرویده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بد توشه ایست برای قیامت تعدی و ظلم کردن بر مردم و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت از زمان حجاج تا حال من والی مردم شده ام آیا توبه من مقبولست حضرت جواب نفرمود بار دیگر اعاده سوال کرد حضرت فرمود که توبه ات مقبول نیست تا بهر صاحب حقی حق او را نرسانی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ظلمی بر کسی کرده باشد و از او نیابد تا تدارک بکند و استغفار کند کفاره آن ظلم شود

جدول دویم در بیان معاشرت ارباب حکم با رعایا و بیان حقی که رعایا بر ایشان دارند بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که حق رعیت بر پادشاه آنست که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت او شده اند که ایشان را خدا ضعیف گردانیده و او را قوت داده است پس واجبست بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر مهربان باشد و اگر از ایشان چیزی بجهالت صادر شود به بخشد و مبادرت بعقوبت ایشان نماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را داده و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود عدالت نماید و در خانه خود را بگشاید و پرده حجاب از میان خود و مردم رفع کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد بر خدا لازم است که او را در قیامت خوشحال کند و از خوف ایمنی مبدل گرداند و او را داخل

کند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام نزد عمر بن عبد العزیز رفتند او گفت مرا موعظه کن حضرت فرمود که ای عمر در خانه خود را بگشا و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده و مظلومان را یاری کن و مظالم مردم را با ایشان رد کن و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر والی که محجوب شود از مردم که کارسازی ایشان نکند حق تعالی در قیامت حوایج او را بر نیاورد و اگر هدیه از مردم بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرک است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که متولی امور مسلمانان شود باید ایشان را ضایع نگذارد و درین باب احادیث بسیار است و چون بعامه خلق فایده ندارد بهمین اکتفا مینمایم و کسی که احوال امرا و حکام را خواهد رجوع نماید بنامهای شافیه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعمال و امرا و اطراف نوشته نامه طولانی که بمالک اشتر و نامه که بسهل بن حنیف و محمد بن ابی بکر نوشته اند و بدانکه هر کس را درین دنیا سلطنتی داده اند چنانچه منقولست که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در قیامت از سلوک او با رعیتش سوال خواهند کرد و چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی برزگران و اصحاب و خدم و از ازواج و اولاد و غلامان و کنیزان و فرزندان حکم و زیادتی کرامت فرموده و او را واسطه رزق ایشان گردانیده و علما را بر طالب علم ساخته باید که ایشان را بامری دارند که موجب عقوبت و وزر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس ساخته و امر برعایت آنها نموده پس هیچکس در دنیا نیست که بهره از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدلی و جوری میباشد و بهر کس در خور آنچه او را استیلا داده اند نعمتی یا کرامتی نموده اند و خوران نعمت شکر از و طلبیده اند و شکر هر نعمتی مزید آن نعمت میگردد و شکر هر یک از آنها آنست که بنحوی که خدا فرموده با آنها معاشرت نماید و حقوقی که حق تعالی بر ایشان مقرر فرموده رعایت نماید و چون چنین کند حق تعالی آن نعمت را زیاده میگرداند و اگر کفران کند سلب نعمت مینماید چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و استیلای خود شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان کنند ملک ایشان پاینده میماند و الا بزودی زایل میگردد چنانچه گفته اند که ملک

با کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمیماند و همچنین در باب کسی که صاحب غلامان و خدمتکاران باشد اگر بر ایشان ظلم کند و حق ایشان را مرعی ندارد بزودی استیلای او از ایشان برطرف میشود و اگر عالمی با رعیت خود بد سلوک نماید بزودی علم را از و سلب مینمایند و الا علمش را می افزایند و اگر آدمی اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی دارد بزودی آن اعضا ببلاها مبتلا میشوند و از و زایل میشود انتفاع و عقاب و ثواب آخرت از برای او و هر یک از رعایت این حقوق ثابت است و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید بحدیث طویلی که از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام وارد شده است و مترجم کرده والد فقیر علیه الرحمه و الغفران در شرح من لا یحضره الفقیه آن حدیث فرموده اند بر جمیع مشتمل است و این رساله گنجایش زیاده ازین ندارد

جدول سیم در بیان ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان و رفع ظلم از ایشان

و مذمت کسی که قادر بر نفع ایشان باشد و نرساند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که تبسم کردن برادر مؤمن کردن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوبتر نیست از ادخال کردن سرور و خوشحالی بر مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا بندگان هستند که بهشت را برای ایشان مباح میکنم و ایشان را در بهشت حاکم و مختار میگردانم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتند فرمود که کسی که برادر مؤمن خود را خوشحال کند بعد از آن حضرت فرمود که مرد مؤمنی بود در مملکت پادشاه جباری و او در مقام ایذای آن مؤمن در آمد آن مؤمن گریخت و ببلاد مشرک رفت و یکی از مشرکان پناه برد و آن مشرک او را بخانه در آورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون آن مشرک مرد حق تعالی باو وحی فرمود که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت جای میبود ترا در بهشت ساکن میگردانیدم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک مرده باشد ولیکن ای آتش او را بترسان و مسوزان و آزارش مکن و در دو طرف روز روزی او برسان و بابانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی وحی نمود بحضرت داود علیه السلام که بدرستی که بنده از بندگان من حسنه میکند و بسبب آن بهشت را بر او مباح میگردانم داود گفت خداوندا آن حسنه کدام است فرمود بر بنده مؤمن خوشحالی و سرور داخل کردن اگر چه بیکدانه خرما باشد داود گفت

خداوند انزا اوراست کسی را که ترا خشنابید که امید خود را از تو منقطع نکند و بسند معتبر از آنحضرت منقولست
که هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول را خوشحال و
مسرور کند خدا را خشنود کرده است و همچنین اگر مؤمنی را غمگین کند خدا و رسول را بخشم آورده است
و در حدیث دیگر فرمود که محبوبترین اعمال نزد خدا ادخال سرور است بر مؤمن یا آنکه در گرسنگی او را
سیر گرداند یا در کربت غمی از و زایل کند یا قرض او را ادا نماید و از صدیراف منقولست که در خدمت
حضرت صادق علیه السلام بودم حق مؤمن نزد آنحضرت مذکور شد حضرت رو بمن کردند و فرمودند که
میخواهی برای تو بیان کنم مرتبه و منزلت مؤمن را نزد خدا گفتم بلی فرمود که چون حق تعالی قبض روح بنده
مؤمن میفرماید دو ملک که بر او موکلند بآسمان میروند و میگویند پروردگارا این بنده تو نیکو بنده
بود بطاعت تو مسارعت مینمود و از معصیت تو احتراز میکرد قبض روح او نمودی ما را بعد از وی چه حکم
میفرمائی خداوند عظیم الشان فرماید که بروید بدنیا نزد قبر مؤمن بایستید و تحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من
کنید و ثواب آنها را برای بنده مؤمن بنویسید تا او را مبعوث گردانم پس فرمود که دیگر میخواهی بگویم
از فضیلت مؤمن گفتم بلی فرمود که چون حق تعالی مؤمن را از قبرش مبعوث میگرداند با او از قبرش
مثالی و صورتی بیرون می آید و در پیش او روان میشود پس مؤمن بهولی از اهوال قیامت را که می بیند
آن مثال باو میگوید که جزع مکن و مترس و اندوهناک مشو بشارت باد ترا بسرور و کرامت از جانب حق تعالی
و با او می آید تا مقام حساب و حق تعالی او را حساب آسان میکند که به بهشت برند باز آن مثال در پیش او میرود
پس مؤمن باو میگوید که خدا ترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی و پیوسته مرا
بشارت دادی بسرور و کرامت از جانب خدا تا آنکه مرا به بهشت رسانیدی تو کیستی آن مثال گوید من
آن سرورم که بر برادر مؤمن خود داخل کردی در دنیا خدا مرا از آن سرور خلق نموده که ترا بشارت دهم
و بسند معتبر از مفضل منقولست که سال حج رفتم و بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم فرمود که از
کجا می آئی گفتم بحج آمده بودم فرمود که میدانی حج چه ثواب دارد گفتم نه مگر آنکه تو بفرمائی فرمود که چون کسی هفت شوط

طواف این خانه میکند و دو رکعت نماز طواف میکند و سعی در میان صفا و مروه میکند حق تعالی
شش هزار حسنه برای او مینویسد و شش هزار سیئه او را محو مینماید و شش هزار درجه از برای او
بلند میگرداند و شش هزار حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت او را بر می آورد گفتم فدایت گردم
چه بسیار است این ثواب فرمود میخواهی که ترا خبر دهم بچیزی که ثوابش از این بیشتر است گفتم بلی
فرمود که قضای حاجت مؤمن بهتر است از ده حج و در حدیث دیگر فرمود که هر که حاجت مؤمنی را
برآورد حق تعالی او را ندا فرماید که بر من است ثواب تو و راضی نمیشوم از برای تو بغیر از بهشت و
و بسند معتبر از مفضل منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بشنو آنچه میگویم و عمل نما و خبر ده
بآن بلند مرتبه کان برادران مؤمن را گفتم فدایت گردم کیستند ایشان فرمود که آنها که رغبت مینمایند
در قضای حوایج برادران مؤمن خود و بعد از آن فرمود که هر که یک حاجت مؤمنی را روا کند حق تعالی
در قیامت صد حاجت او را روا کند که یکی از آنها بهشت باشد و دیگری آنکه خویشان و آشنایان
و برادران خود را اگر ناصبی نباشند داخل بهشت کند و در حدیث دیگر فرمود بمفضل که حق تعالی جمعی از
خلقش برگزیده است از برای قضای حوایج فقیران شیعیان تا ثواب ایشان را بهشت گرداند فرماید
اگر میتوانی خود را از آن جماعت کن و بروایت دیگر فرمود که قضای حاجت مؤمن نزد من بهتر است
از بیست حج که در هر حجی صاحبش بیست هزار درهم خرج نماید و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
منقولست که کسی که برادر مؤمنش نزد او آید آن رحمتی است از خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول
کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصولست و اگر حاجت او را رد
کند و قدرت بر آن داشته باشد حق تعالی در قبرش ماری بر او مسلط گرداند که انگشتهایش را بگزد تا روز قیامت
خواه در قیامت او را عذاب کند خواه او را ببخشد و اگر طالب حاجت او را معذور دارد حالش بدتر خواهد بود
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر مؤمنی که حاجت برادر مؤمنش را بر آورد و بنا قدرت بر
رواکردن حاجت او نداشته باشد او را اندوهگین شود بجز آنکه قدرت بر قضای حاجت برادر مؤمن خود ندارد حق تعالی

بسبب آن غم او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که خدا را بندگان هست در زمین
که سعی میکنند در قضای حاجت مردم ایشان ایمنانند در روز قیامت و هر که برادر مؤمن خود را خوشحال
گرداند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که راه رود در حاجت برادر مؤمنش هفتاد و پنج ملک رحمت بر او بگسترانند و هر قدمی که بردارد حق تعالی حسنه
در نامه عملش بنویسد و گناهی از او کم کند و درجه از برای او بلند کند و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حجی
و عمره باو کرامت فرماید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که اعانت نماید و بفریاد رسد
برادر مؤمن غمگین مضطر خود را در هنگامی که بمشقت و سختی افتاده باشد و غم او را زایل گرداند و اعانت او نماید
بر برآوردن حاجتش حق تعالی برای او واجب گرداند هفتاد و دو رحمت را که یک رحمت آن امور معیشت دنیای
او را باصلاح آورد و هفتاد و یک رحمت دیگر را از برای او ذخیره نماید که بآنها دفع نماید از و فزع و اهوال قیامت را
و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید مؤمنی را حق تعالی از و دفع نماید هفتاد و سه کرب و مشقت را
یکی در دنیا و هفتاد و دو کرب از کربهای عظیم قیامت در هنگامی که همه کس مشغول حال خود باشند و در حدیث دیگر فرمود
که کسی که غمی و مشقتی از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد حق تعالی حاجتهای دنیا و آخرت او را برآورد و کسی
عیب مؤمنی را بپوشد حق تعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند و خدا در اعانت مؤمنست تا مادامی
که در اعانت برادر مؤمن خود است پس منتفع شوید بموعظهها و رغبت نمائید در خیرات و بسند معتبر دیگر فرمود که هر که
ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت بر آن داشته باشد البته خدا او را در قیامت و در دنیا و آخرت خوار گرداند
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از مؤمنی شدتی و المی از شدتهای دنیا را بردارد حق تعالی
هفتاد و دو شدت از شدتهای دنیا و آخرت از و دفع نماید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که جماعتی
کسانند که حق تعالی در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان می اندازد کسی که از و چیزی خریده باشد و رد نماید و قبول کند و کسی که مضطری را
بفریاد رسد و کسی که بنده آزاد کند و کسی که عزبی را کدخدا کند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که رد نماید
از مسلمانان ضرر آب یا آتش یا دشمنی را خدا گناهان او را بیامرزد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی را ملائکه در قبرش

زنده کردند و نشانیدند و گفتند که صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت ندارم یکی کم
کردند گفت طاقت ندارم همچنین کم میکردند تا یک تازیانه رسید گفتند از این یک تازیانه چاره نیست گفت
که بچه سبب این تازیانه را بر من میزنید گفتند برای آنکه روزی بی وضو نماز کردی و بر ضعیفی گذشتی و او را یاری
نکردی پس تازیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر آتش شد و بسند معتبر دیگر منقولست که هر که مسلمانی نزد او
بیاید برای قضای حاجتی و قادر بر آن باشد و نکند حق تعالی در قیامت او را سرزنش نماید و باو بگوید که برادر مؤمن
تو در حاجتی که قضای آن حاجت را بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی و نکردی بعزت خود سوگند
که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه ترا بیامرزم و حق تعالی سوگند بذات مقدس خود خورده است
که خائنی را در جوار رحمت خود جا ندهد سائل پرسید که خائن کیست فرمود کسی که از مؤمنی ذخیره نماید درهمی را
یا منع نماید از و چیزی را از اموال دنیا راوی گفت که پناه میبرم بخدا از غضب خدا حضرت فرمود که حق تعالی سوگند
خورده است که سه طایفه را در بهشت ساکن نگرداند کسی که رد بر خدا کند و سخنان او را قبول ننماید و کسی که
سخن حق را رد نماید و کسی که حق مؤمنی را حبس نماید راوی گفت که از زیادتی مال خود باو بدهد فرمود که از
جان خود و روح خود باو بدهد و اگر جان خود را بخل کند بر برادر مؤمن خود یعنی بملاحظه عرض و اعتبار خود نماید
و حاجت او را بر نیاورد شیطان در نطفه او شریک شده است و در حدیث دیگر فرمود که هر که منع نماید از
برادر مؤمن خود چیزی را که بآن محتاج باشد آن مؤمن و او قادر باشد که آن چیز را از جانب خود یا غیر باو رساند
حق تعالی او را در صحرای محشر بدارد با روی سیاه و چشمان ازرق و دستها در گردن بسته پس گویند که این خائنی است
که با خدا و رسول خیانت کرده بعد از آن فرماید که او را بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که منع نماید صاحب حاجتی را و قادر باشد بر قضای آن مثل گناه عشاری بر او لازم شود پرسیدند که
گناه عشاری چیست فرمود که هر که در هر شب و روز خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت میکنند و کسی که خدا
او را لعنت کند او را یاوری نیست **جدول چهارم** در مذمت تحقیر و ایذای مؤمنان و در اندلال ایشان
از درگاه خود و دشنام دادن و اهانت نمودن و زدن و سایر انواع ظلم است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که هر که میان او و مؤمنی حاجبی باشد که مانع از دخول او گردد حق تعالی میان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر
فرماید که از هر حصاری تا حصاری هزار ساله راه باشد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر ایشان با یکدیگر در خانه بودند و سخنی در میان داشتند
آن مؤمن دیگر بدر خانه آمد و در را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست
مؤمن برگشت چون غلام نزد مولا آمد از و پرسید که که بود گفت فلان مؤمن بود و گفتم مولای من در خانه نیست
برگشت مولا ساکت شد و پروای نکرد از برگشتن مؤمن و غلام را ملامت نکرد بر آن کار و هیچیک از آن سه نفر
آزرده نشدند و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر بامداد آن مؤمن باز بدر خانه ایشان آمد دید که ایشان
از خانه بیرون آمده بجانب مزرعه خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیایم گفتند بیا و عذری از و
نخواستند از برگشتن روز گذشته و آن مؤمن مرد پریشان و محتاج فقیری بود در اثنای راه ناگاه ابری
بر بالای سر ایشان پیدا شد گمان کردند که باران خواهد آمد بسرعت روان شدند ناگاه منادی از میان ابر
ندا کرد که ای آتش ایشان را بگیر و من جبرئیلم رسول خداوند عالمیان ناگاه آتشی از میان ابر ظاهر شد و آن
سه نفر را بسوخت و آن مرد فقیر ترسان و حیران و متعجب ماند و سبب آن واقعه را ندانست پس برگشت و بخدمت حضرت
یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بسبب کاری که نسبت بتو کردند و آن قصه
ایشان را نقل فرمود آن مرد گفت که من ایشان را احلال و عفو نمودم یوشع فرمود که اگر عفو تو پیش از نزول عذاب
میبود نفع میکرد اما حالا نفع نمیکند شاید بعد از این نفعی بایشان برساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقولست که هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی و او در خانه باشد و رخصت دخول خانه ندهد
و برای او بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مؤمن با ملاقات نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که نظر کند بسوی مؤمنی که او را بترساند بترساند او را خدا در روزی که پناهی و سایه نیست بغیر از رحمت الهی
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بترساند مؤمنی را بسلطنت و استیلای خود تا آنکه
مکروهی باو برساند و نرساند جای او در جهنم است و اگر بترساند و مکروهی برساند در جهنم با فرعون و آل او باشد

و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید بر ضرر مؤمنی بنصف کلمه در قیامت چون بمحشر در آید
حق تعالی در میان دو چشمش نوشته باشد که او ناامید است از رحمت من و با سانید معتبره منقولست
که حق تعالی میفرماید که هر که بنده مؤمنی را ذلیل گرداند چنان است که علانیه با من محاربه و جنگ کرده
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در جهنم کوهی هست که آنرا صعود میگویند و
در صعود وادی هست که آنرا سقر مینامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند و هر گاه که پرده
از آنچاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و آنچاه منزل جباران است و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حلال نیست مسلمانی را که مسلمانی را بترساند و بسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که هر که دستی بر مؤمنی زند که او را بترساند یا ذلیل گرداند یا طپانچه بر روی او زند
یا چیزی نسبت باو واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی گرداند
و توبه و استغفار کند زنهار که تعجیل مکنید در ایذای احدی از خلق شاید که مؤمن باشد و شما ندانید و بر
شما باد بتأنی و نرمی و تندی کردن از جرهای شیطان است و هیچ چیز نزد خدا محبوب تر نیست از نرمی و تأنی
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بر روی مسلمانی طپانچه زند حق تعالی در قیامت استخوانهای
او را از هم بپاشد و آتش را بر او مسلط گرداند و او را غل کرده با آتش جهنم برند و هر که تازیانه در پیش پادشاه جابر
یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا آن تازیانه را در قیامت ماری گرداند که طولش هفتاد ذرع باشد و در جهنم بر او مسلط
گرداند و کسی که سعی نماید در ضرر مؤمنی بسوی ظالمی و بد او را بگوید و باو مکروهی برسد حق تعالی اعمال او را
حبط نماید و اگر مکروهی و آزاری باو برسد خدا او را در طبقه هامان در جهنم جا دهد و بسند معتبر منقولست
که امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه حال دارد صاحب ملکی که جور کند بر
خود و اصلاح حال ایشان نماید و بامر الهی در میان ایشان عمل نماید فرمود که چهارم قابیل و شیطان
و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی که مؤمنی را بکشد بناحق در وقت
مردن باو میگویند که اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی مجوسی بمیر و بسند معتبر از حضرت رسول

منقولست که گناهکارترین مردم نزد خدا کسی است که کسی را بناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود
که قریب نشود کسی که دست بخون مسلمانان گشوده بدرستی که او را کشنده هست که هرگز نمیمیرد
که آتش جهنم است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که آدمی در دین خود وسعت دارد مادام
که مرتکب خون حرامی نشود و هر که عمداً مؤمنی را بکشد توفیق توبه نمی یابد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که کسی را در قیامت خواهند آورد با قدر حجمی از خون پس او گوید که والله من کسی را نکشتم و شریک در خون
کسی نگشته‌ام حق تعالی فرماید که فلان بنده مرا بد یاد کردی و آن سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اول چیزی که حق تعالی در آن حکم میفرماید در قیامت
خون مسلمانان است پس اول مرتبه دو پسر آدم را حاضر میکنند و در میان ایشان حکم میکنند
و بعد از آن هر که خونی کرده باشد کشته شده قاتل خود را می آورد و خونش را بر روی او میریزد و میگوید که این
مرا کشته است پس او انکار نمیتواند کرد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی
که بگو بگروه بنی اسرائیل که زنهار که اجتناب نمایید از کشتن کسی که هر که بغیر حق در دنیا کسی را بکشد من
او را در جهنم صد هزار مرتبه میکشم مثل آن کشتن و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که مؤمنی
را بعمد بکشد جمیع گناهان مقتول را بر قاتلش مینویسند و کشته شده از گناهان بدر آید و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود بحق خداوندی که مرا بحق بخلق فرستاده است که جمیع اهل آسمان و زمین
اگر شریک شوند در خون مسلمانی یا راضی شوند بآن خدا همه را برو در آتش جهنم افکند و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که شخصی در قیامت نزد شخصی بیاید در هنگامی که مردم در حساب باشند و او را بخون
آلوده گرداند و گوید ای بنده خدا مرا با تو چکار بود گوید فلان کلمه گفتی و اعانت بر کشتن من کردی
در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای اصلاح ایشان و متعرض سطوات
ایشان نشدن است بدانکه پادشاهانی که بر دین حق باشند ایشان را بر رعیت حقوق بسیار است که حفظ
و حمایت ایشان مینمایند و دفع دشمن از ایشان میکنند و دین و جان و مال و عرض ایشان بحمایت پادشاهان

محفوظ میباشند پس ایشان را دعا میباید کرد و حق ایشان را باید شناخت خصوصاً در هنگامی که بعدالت
سلوک نمایند چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده اند از جلال و تعظیم پادشاهان
اگرچه ظاهرش آنست که مراد امام و منسوبان آنحضرت باشند چنانچه در حدیث دیگر همین
مضمون وارد شده است و بجای سلطان عادل امام عادل واقع شده اما حدیث عام بعد از این
مذکور خواهد شد و اگر پادشاه بر خلاف نهج صلاح و عدالت باشد دعا برای اصلاح او میباید کرد
که خدا او را باصلاح آورد زیرا که دلهای پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست و سلطان
پادشاهان جابر و ظالم را نیز رعایت میباید کرد و تقیه از ایشان واجبست که خود را از ضرر ایشان
حفظ کند و خود را مورد قهر ایشان نسازد چنانچه حضرت سید الساجدین در حدیث حقوق
میفرماید که حق پادشاهان بر تو آنست که بدانی که خدا او را فتنه ساخته است و او را امتحان نموده است
که بر تو استیلا و سلطنت داده و بدانی که بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او در نیاوری
که خود را بهلاک اندازی و شریک گناه او باشی در آنچه نسبت بتو واقع میسازد از آزار و عقوبت و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون نمرود حضرت ابراهیم را بعد از انداختن
بآتش از ملک خود بیرون کرد داخل ملک پادشاهی از پادشاهان قبطه شد و صندوقی ساخته بود و حضرت
ساره را در صندوق کرده بود که کسی را نظر براو نیفتد در ملک آن پادشاه بعشاری رسید چون آمد که
عشور مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت در صندوق را بگشا که ببینم که در صندوق چه چیز است حضرت
ابراهیم فرمود که هرچه خواهی حساب کن و عشر را بگیر گفت البته نمیشوم تا در صندوق را نگشایی چون
در صندوق را گشود و رسید که این کیست ابراهیم فرمود که زن من و دختر خاله من است عشار چون حسن
و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را بپادشاه عرض نمود گفت همه را بحضور من آور چون حضرت ابراهیم
بمجلس پادشاه داخل شد فرمود که در صندوق را بگشا ابراهیم فرمود که حرم من و دختر خاله من در این صندوقست
هرچه با خود دارم فدا میدهم که در صندوق را نگشایم پادشاه مبالغه نمود ابراهیم در صندوق را گشود چون

چشم پادشاه بر ساره افتاد حسن و جمال او را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابراهیم فرمود
خدایا دست او را از حرم من دور دار در حال دست پادشاه خشک شد که نتوانست بساره
برساند و نتوانست که بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو با دست من چنین کرد ابراهیم
گفت بلی خداوند من صاحب غیرتست و حرام را دشمن میدارد و حایل شد میان تو و حرمت من
گفت دعا کن تا خدا دست مرا برگرداند که دیگر متعرض زن تو نشوم حضرت ابراهیم دعا فرمود
دستش صحیح شد پادشاه باز که نظر کرد بساره دست را دراز کرد حضرت ابراهیم دعا کرد دستش
خشک شد تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش برگشت پادشاه حضرت ابراهیم را تعظیم و تکریم
بسیار نمود و گفت بهر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی طلب دارم حضرت ابراهیم فرمود که چه حاجت است
گفت کنیزک قبطیه خوشروی عاقله دارم میخواهم که رخصت فرمایی که او را بساره دهم که خدمت او کند
پس هاجر مادر اسماعیل را بساره بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد پادشاه بمتابعت حضرت ابراهیم
بیرون آمد و حضرت ابراهیم پیش میرفت و پادشاه از عقب از برای تعظیم حضرت ابراهیم در آن حال
وحی رسید بحضرت ابراهیم که بایست و پیش روی این پادشاه جبار راه مرو حضرت ابراهیم ایستاد
و بپادشاه گفت خداوندم درین ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و در عقب تو راه روم
و ترا مقدم دارم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب
کرم است و حضرت رسول بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت نمود که هشت کسند که اگر ذلیل
و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را کسی که بر سفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحب خانه حکم
کند و کسی که طلب خیر از دشمنان خود نماید و کسی که از لئیمان طلب حلم و احسان نماید و کسی که در میان
دو کس خود را داخل کند در سری که در میان ایشان باشد و او را داخل در آن سر نکرده باشند و کسی که استخفاف
نماید بپادشاه یا صاحب سلطنتی و کسی که در جایی نشیند که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد
و کسی که با کسی سخن گوید که او گوش نکند و از و سخن نشنود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که پرسند

که پرسند که هر که با ایشان مغالبه و منازعه نماید ذلیل میشود و بدرو پادشاه و قرض خواه و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که منم خداوندی که بجز من
خداوندی نیست من خلق کرده ام پادشاهان را و دلهای ایشان در دست منست پس هر گروهی
که اطاعت من میکنند دلهای پادشاهان را برایشان مهربان میکنم و هر قومی که معصیت من میکنند
دلهای پادشاهان را برایشان بخشم می آورم پس مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید
بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان را بسوی شما مایل و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که چون حق تعالی خیر رعیتی را خواهد برایشان پادشاهان مهربان میگمارد و
از برای او وزیر عادلی مهیا و میسر میگرداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید به ترک اطاعت پادشاهان خود
اگر عادل باشند دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال نمایید که او را اصلاح
آورد بدرستی که صلاح شما در صلاح پادشاه شماست بدرستی که پادشاه بمنزله پدر مهربان است
پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن
میدارید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت
خدا نکرده است زیرا که حق تعالی میفرماید که خود را بمهلکه میندازید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که نزد پادشاه جابری رود و بسبب آن بلیه مبتلا شود خدا او را بر آن بلا اجر ندهد
و بر آن شدت او را صبر عطا نفرماید **جدول ششم** در بیان مفاسد قرب پادشاهان و خوم اعمال
قرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان
و مدح کردن ایشان است بدانکه تقرب ملوک و امرا موجب خسران دنیا و عقبی است و بزودی
برطرف میشود و در دنیا منکوب و در آخرت مغضوب میماند و از برای دانستن این امر مشاهده
احوال مختلفه دولت و سرعت انقضای دولتهای ایشان کافی است و اگر کسی اطلاعی بر احوال ایشان

داشته باشد میداند که در عین اعتبار یک لحظه رفاهیت ندارند و حسرت بر حال بیچارها و فقرا میبرند
و مفاسد قرب ایشان بسیار است اعانت ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهر است
که بسیاری خلطه با ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از ظلمها میسر نمیشود میل قلب و محبت
ایشان چه بکثرت معاشرت دوستی و محبت بهم میرسد و حق تعالی میفرماید که میل مکنید بسوی ظالمان
که آتش شما را مس میکند و اخبار در نهی در ماده ایشان بسیار است راضی بودن بافعال
قبیحه ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسی که بظلم راضی میشود در آن ظلم شریکست
انکه بکثرت ملاحظه و مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان قبایح احوال ایشان از نظر محو میشود
و بزودی اینکس بآنها مبتلا میشود انکه در مجالس ایشان متعارف بودن خوش آمد است بحسب
عرف متعارف مجلس ایشان است که هر باطلی که میگویند و هر قبیحی که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین
کنند و این عین نفاق و افترا بر خدا و رسول است اگر ظلمی در مجالس ایشان شود و منع نمیتوان
نمود و علما و کسی که مصاحب و هم مشرب باشد مؤید نیز بگوید و در همین ضمن ترک نهی از منکر بعمل
می آید که از جمله گناهان کبیره است اگر بقای ایشان را بر ظلم میخواهد تا خود نزد ایشان معزز
باشد یا بجهت محبت ایشان عزت ایشان را میخواهد و این نیز جایز نیست انکه در خانهای
شبهه ایشان داخل میباید شد و بر بساطهای شبهه ایشان راه میباید رفت و از لقمه شبهه ایشان میباید
خورد و اینها موجب قساوت قلب است بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم بحرمت آنها بهم میرساند
بی شبهه حرام میشود و باز میباید تصرف کرد و اغماض نمود و مفاسد دیگر بسیار است که این رساله گنجایش آنها
ندارد و بر این مضامین احادیث بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که بخیل را راحت نمیباشد و حسود را لذت و پادشاهان را وفا نمیباشد و دروغگو را مروت نمیشود و بیخود را
بزرگی نمیباشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که پادشاهان از جمیع مردم بیوفاترند
و دوست و یار ایشان از همه کس کمتر است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر دوستی

داشته باشی

داشته باشی و بولایت و حکومت برسد و او را بر ده یک آنچه پیشتر با تو سلوک میکرد بیابی او دوست
بدی نیست برای تو و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که چهار خصلت است
که دل را فاسد میکند و موجب قساوت قلب میشود و نفاق در دل میرویاند چنانچه آب درخت را میرویاند
لهو و غنا و ساز شنیدن و فحش گفتن و در خانه پادشاهان رفتن و طلب صید کردن و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ملازم پادشاهان شود مفتون میشود و هر قدر که بپادشاه نزدیکتر
میشود از خدا دورتر میگردد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صاحب ورع و پرهیزکار
آنست که از محارم الهی بپرهیزد و از شبهها اجتناب نماید و اگر از شبهها اجتناب نماید بحرام می افتد
بنادانی و کسی که منکری را ببیند و انکار آن نکند با آنکه قادر بر آن باشد پس دوست داشته که خدا را معصیت
کنند و با خدا ابعد از این دشمنی کرده است و کسی که بقای ظالمان را خواهد پس دوست میدارد که خدا را معصیت
کنند و حال آنکه حق تعالی حمد کرده است خود را بر هلاک کردن ظالمان و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که ظلم کننده و کسی که اعانت او نماید و کسی که بظلم او راضی باشد هر سه شریکند در ظلم و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت عیسی فرمود ای گروه بنی اسرائیل اعانت مکنید ظالم را
بر ظلم که فضل شما برطرف میشود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که مدح کند پادشاه
جابری را و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین آن ظالم باشد در جهنم و هر که دلالت کند
ظالمی را بر ظلم قرین هامان باشد در جهنم و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون ملک
موت نزد او آید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که حاضر مباشید در مجلسی که پادشاه ظالم بظلم و عدوان کسی را زند یا کشد یا ظلمی
بر او کند زیرا که یاری و نصرت مؤمن بر مؤمن واجبست در هنگامی که حاضر باشد و اگر حاضر نباشید
و مطلع نشوید بر شما حجت نخواهد بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روزی میگذشت دیدند که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته بودم چون روز دیگر بخدمت آنحضرت

رفتم فرمود که آن چه مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدایت گردم آن قاضی مرا اکرام مینماید گاهی
نزد او می‌نشینم فرمود که چه چیز ترا ایمن گردانیده است از اینکه بلائی بر او نازل شود از جانب خدا
و جمیع اهل آن مجلس را فراگیرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقت وفات امام حسن علیه السلام را
وصیت فرمود که صالح را دوست دار برای صلاحش و با فاسق مدارا کن و دین خود را از شر او حفظ نما
و بدل او را دشمن دار و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ظالمی را معذور دارد در ظلمش
خدا مسلط گرداند بر او کسی را که بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای دفع آن ظلم دعایش را مستجاب نکند و او را
بر آن مظلوم بودن اجر ندهد و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که اعوان ظالمان در قیامت
در سراپرده‌های آتش خواهند بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و در حدیث دیگر فرمود که
از جملهٔ رکون مظلمه است آنکه نزد پادشاه جابری رود و آنقدر حیات او را خواهد که دست بکیسه کند
و با او عطا کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون روز قیامت شود
منادی از جانب حق تعالی ندا کند که کجایند ظالمان و اعوان ایشان و هر که لیقه در دوات ایشان
گذاشته یا سر کیسه از برای ایشان بسته یا مددی با ایشان داده ایشان را با ظالمان محشور کنند و فرمود
که هیچ بنده نزد پادشاهی مقرب نمیشود مگر آنکه از خدا دورتر میشود و هیچ بنده مالش زیاد نمیشود مگر آنکه
حسابش دشوارتر میشود و هیچ بنده اتباعش زیاده نمیشود مگر آنکه شیاطین او بیشتر میشوند و در حدیث
دیگر فرمود که زنهار احتراز نمایید از درگاه پادشاهان و حوالی و حواشی ایشان و مواشی ایشان
آنکه با ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است و هر که پادشاهی را بر خدا اختیار نماید خدا ورع را
از او بر دارد و او را حیران کند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست بسند معتبر که فرمود که حفظ نمایید
دین خود را بورع و پرهیزکاری و تقویت کنید دین خود را بتقیه و مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن
حاجت از پادشاهان و بدانید که هر که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی یا کسی که در دین
مخالف او باشد برای طمع آنچه در دست او است خدا او را در دنیا گمنام گرداند و او را دشمن دارد و بخود

واگذارد و اگر چیزی از دنیای او بدستش آید حق تعالی برکت از آنچیز بردارد و هر چه از آن مال در حج و عمره
و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که هر که اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته خدا از او در غضب باشد تا دست از آن بردارد

در بیان تتمهٔ چند است که بانجهات بخانهٔ حکام و امرا میتوان رفتن و اینکه
گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد کردن بخانهٔ ایشان واجب میشود

تقیه چنانچه سابقاً مذکور شد پس اگر کسی از ندیدن ایشان خوف ضرر مالی یا نفسی یا عرضی داشته باشد چرا که دفع آن
ضرر دیدن ایشان لازم است و حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام بخانهٔ خلفای بنی امیه و بنی
عباس علیهم اللعنه و منسوبان ایشان بسبب تقیه تردد مینمودند و ملایمت و مدارا با ایشان میفرمودند
اگر بقصد آن رود که دفع ضرری از مظلومان بکند و یا نفعی بمؤمنی برساند باین سبب گاهی
لازم و واجب میشود چنانچه احادیث گذشت در باب فریادرسی مظلومان و قضای حوایج
مؤمنان بلکه اگر کسی قادر باشد بر رفع ظلمی از مؤمنی و رعایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه
آن نشود شریک ظلم خواهد بود و حق تعالی او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در حدیث وارد شده که هر چیزی را
زکوة است و زکوة جاه و اعتبار آنست که از آن صرف قضای حوایج برادران مؤمن کند چنانچه
بدادن زکوة مال زیاده میشود و بصرف جاه و عزت خود کردن در راه خدا آن نیز زیاده میشود و چنانکه
بترک زکوة مال تلف میشود همچنین بترک قضای حوایج اعتبار برطرف میشود چنانچه بسند معتبر
از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بمن برسانید حاجت
کسی را که نمی‌تواند حاجت خود را بمن رساند بدرستی که کسی که بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را
که او قادر بر رسانیدن آن نباشد حق تعالی در روز قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد و بسند معتبر
دیگر منقولست که فرمود که اگر از کوهی بزیر افتم و پاره پاره شوم دوستتر میدارم از آنکه متولی عملی از
اعمال ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر آنکه با آن غمی از دل مؤمنی بردارم یا اسیر

و محبوسی را خلاص کنم یا قرضی مؤمنی را ادا نمایم بدرستی که کمتر چیزی که با اعوان ظالمان میکنند نسبت
که بر سر ایشان سراپرده از آتش میدارند تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود ای زیاد اگر متولی
عمل ایشان بشوی با برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث تخفیف گناه تو شود و بسند معتبر
منقولست از حضرت صادق علیه السلام که هیچ جباری نیست مگر آنکه با او مؤمنی میباشد که خدا بسبب
آن مؤمن دفع ضرر آن جبار از شیعیان مینماید و بهرهٔ آن مؤمن در آخرت کمتر از جمیع مؤمنان
خواهد بود بسبب مصاحبت آن جبار و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که خدا را با پادشاهان دوستان میباشد که بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود مینماید
آنکه بقصد هدایت ایشان روند اگر قابل هدایت باشند به نزد ایشان برو که شاید یکی از ایشان را
هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حضرت لقمان بخانهٔ قضاة و پادشاهان و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند
و بر ایشان ترحم میکردند بسبب بلاها که ایشان مبتلا گردیده اند و دل با اعتبارات فانی بسته اند و
عبرت از احوال ایشان میگرفتند و از اطوار ایشان چیزی چند مشاهده مینمودند که بان غالب میشدند
بر نفس و مجاهده با نفس و خواهشهای او میکردند ای عزیز بدانکه این وجوهی که مذکور شد با وجوه
دیگر ذکرش موجب طول کلام است و گاه هست که غرض واقعی آدمی است و اکثر اوقات
نفس غرضهای باطل و خیالات فاسد خود را از محبت جاه و عزت و اعتبار مال و منصب را این
صورتها در نظر آدمی در می‌آورد و او را فریب میدهد و گمان میکند که از برای خدا است اما چون
بشکافد معلومش میشود که غرضش محض دنیا بوده است و درین قسم امور هواهای نفسانی با اغراض صحیحه
انسانی بسیار مشتبه میشود پس بزودی فریب نفس و شیطان را نباید خورد و خود را در معرض چنین مهالک
نباید آورد و هدانا الله و جمیع المؤمنین الی مسالک المتقین یا باذن لا یزال العبد یزداد
من الله بعدا ما ساء خلقه ای ابوذر پیوسته آدمی از خدا دور میشود مادامی که خلقش بد است

بدانکه خلق صفتی را میگویند که ملکه نفس و حالی او شده باشد و اخلاق حسنه نزد حق تعالی بهتر است از اعمال
حسنه و همچنین خلقهای بد نزد خدا بدتر است از عملهای بد و بسا باشد که صاحب خلق عبادتی بکند و در جای او
نزد خدا رفیعتر باشد و بر اخلاق اعتمادی باشد چون حالی نفس شده و بزودی زایل منفک
نمیشود و بر اعمال که آن ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست و زود متبدل میشود و خلق گاهی
میباشد که حق تعالی فطرهٔ نفس را چنین خلق فرموده باشد و کسبی تر میباشد و آن بکثرت مباشرت
بر اعمال خیر حاصل میشود مثل آنکه سخاوت در بعضی فطریست که چنین خلق شده اند و بعضی هستند
که در طبعشان بخلی هست که اگر در مقام ازاله آن در آید ازاله اش بآن میشود که مکرر خود را بدارد
بر احسان کردن و بر نفس خود زور آوردن بملاحظه ثواب و عقاب و تفکر در حسن احسان نمودن
و قبح بخل ورزیدن و هر چند بیشتر از و صادر میشود بر نفس آسان تر میشود تا آنکه حالی نفس میشود و سخاوت
از بخل و باین مرتبه که رسید خلق میشود و همچنین گاه هست که جمعی طبعشان بحسب اصل خلقت بسخاوت
مایل است و خود را باغوای شیطان بخل میدارند تا حالت ایشان میشود و همچنین در سایر اخلاق حسنه
و آن کسی که خلق چنین شده است کمالش بیشتر است و اما آن کسی که بمشقت بر خود میگذارد
امر را چون بر او دشوارتر است ثوابش ممکن است که زیاده باشد و خلق حسن که در احادیث
وارد شده است گاهی بمطلق حسنه که ملکه نفس شده باشد اطلاق میکنند و گاهی بر خصوص خلق معاشر
بدخلق اطلاق میکنند و همچنین خلق سیئی بدانکه بدخلقی بدترین صفات ذمیمه است و پیوسته خود و اکثر
خلق از او در آزارند و خوش خلقی بهترین صفات حسنه است و جمیع معایب را میپوشد و از اعظم ارکان
ایمان است چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که از مؤمنان کسی ایمانش
کاملتر است که خلقش نیکوتر است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در روز قیامت
در میزان عمل چیزی بهتر از خلق خوش نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ عمل نزد
خدا مقبولتر نیست از اینکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکو و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو آدمی را میرساند

بدرجه کسی که روزها روزه بدارد و شبها بعبادت خدا ایستد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل بهشت شوند پرهیزکاری از محرمات الهی و خلق نیکوست
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خلق نیکو گناهان را میگدازد چنانچه آفتاب یخ را
میگدازد و فرمود که نیکی کردن بخلق و خلق نیک با مردم معاشرت نمودن خانها را معمور و آبادان
میکند و عمرها را دراز میکند و در حدیث دیگر فرمود که خلق عطیه ایست از جانب حق تعالی که بخلق خود
عطا میفرماید بعضی از آن سجیه و طبیعت آدمی است و بعضی آنست که آدمی بنیت و عزم خود را بدان
میدارد راوی پرسید که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده اند
و غیر آن نمیتواند کرد و صاحب نیت و عزم صبر میکند و بسبب اطاعت خدا خود را بخیر و نیکی میدارد و این
بهتر است و ثوابش بیشتر است و بروایت دیگر فرمود که حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی
سبیل الله کرامت میفرماید و بسند معتبر از علاء بن کامل منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون
با مردم خلطه نمایی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان
تو با او زیاده باشد از احسان او بتو بدرستی که گاهی هست که بنده در عبادت تقصیر دارد و خلق
نیکویی دارد و خدا او را بآن خلق نیکو بمرتبه و درجه صائمی میرساند که روزها روزه میدارد و شبها
بعبادت میگذراند و در حدیث دیگر فرمود که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته
بودند کنیزکی از انصار آمد و کنار جامه حضرت را گرفت حضرت برخاستند که شاید سخنی یا کاری داشته باشد
چون برخاستند ساکت شد و هیچ نگفت پس حضرت نشستند باز دست بکنار جامه حضرت دراز کرد
حضرت برخاستند تا سه مرتبه چنین کرد و در بار چهارم که چنین کرد اندکی از کنار جامه آنحضرت جدا
کرده روانه شد صحابه آن کنیزک را ملامت کردند که چرا اینقدر آزار حضرت کردی و چه کار داشتی
گفت در خانه ما بیماری بود و مردم آنخانه مرا فرستاده بودند که پاره از جامه آنحضرت بگیرم برای شفا
چون دست گذاشتم حضرت برخاستند پس حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف کنم تا رخصت بگیرم

در آخر خود جدا کردم و روانه شدم و باسانید بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بدی
خلق فاسد میکند ایمان و اعمال خیر را چنانچه سرکه عسل را ضایع میکند و فرمود که کسی که خلقش بد است
خود را پیوسته در عذاب دارد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که توبه بد
خلق قبول نمیشود و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن هموار و نرم و ملایم و با صباحت و خلق نیکوست
و کافر درشت و غلیظ و بدخلق و متجبر است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود
که حق تعالی این اسلام را برای شیعیان پسندیده است پس نیکو مصاحبت نمایید بسخاوت و حسن خلق
و در حدیث دیگر از حضرت پرسیدند که چه چیز است اندازه خلق نیکو فرمود که آنست که پهلوی خود را
نرم کنی که کسی از پهلوی تو آزردگی نبیند و سخنت را ملایم و نیکو کنی و چون به برادران مؤمن رسی
بخوشرویی و خوشحالی ملاقات نمایی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار
عالمیان بنزد من آمد و گفت یا محمد بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت بحسن خلق است و فرمود که
شبیه ترین شما بمن کسی است که خلقش نیکوتر باشد و در حدیث دیگر فرمود که نزدیکترین شما در قیامت
بخدا کسی است که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش سلوک نیکو نماید و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
که شما نمیتوانید که همه مردم را باموال خود فرا گیرید پس همه را فرا گیرید بخوشرویی و خوش خلقی و نیکو ملاقات نمودن
و در حدیث دیگر بنوف بکالی فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را سبک کند و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون خبر فوت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسانیدند با صحابه بخانه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شدند و چون
جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا بطریق اصحاب مصیبت از پی جنازه او روان شدند
گاهی جانب راست تابوت را می گرفتند و گاهی جانب چپ را و چون به نزد قبرش گذاشتند
حضرت داخل قبر شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت بر آن چیدند و بگل
رخنهای خشت را مسدود کردند و چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش ریختند فرمودند که میدانم که بدن

سعد خواهد پوسید اما حق تعالی دوست میدارد که بنده که کاری کند محکم کند و در هنگامی که قبرش را هموار
میکردند مادر سعد گفت که ای سعد گوارا باد بهشت از برای تو حضرت فرمود که ای مادر سعد خاموش
باش و جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که بسعد در قبر فشاری رسید چون برگشتند صحابه پرسیدند
که یا رسول الله در جنازه سعد کاری چند کردید که در جنازه هیچکس ندیدیم که چنین کنی چرا در پی جنازه اش
بی کفش و ردا رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که بر جنازه بی کفش و ردا بصاحب تعزیه اند من تأسی بملائکه
کردم گفتند چون گاهی جانب راست و گاهی جانب چپ را میگرفتی فرمود که دستم با دست جبرئیل
بود هر جا را که او میگرفت من میگرفتم گفتند در غسلش حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست
خود در لحدش گذاشتی و بعد از آن فرمودی که باو فشار قبر رسید حضرت فرمود که برای آن
فشار قبر باو رسید که با اهل و یارانش کج خلقی میکرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دو خصلت
هست که در مسلمان جمع نمیشود کج خلقی و بخل یا اباذر الکلمة الطیبة صدقة و کل خطوة تخطوها
الی الصلوة صدقة یا اباذر من اجاب داعی الله و احسن عمارة مساجد الله کان ثوابه من الله
الجنة فقلت بابی انت و امی یا رسول الله کیف تعمر مساجد الله قال لا ترفع فیها الاصوات
و لا یخاض فیها بالباطل و لا یشتری فیها و لا یباع و اترک اللغو ما دمت فیها فان لم
تفعل فلا تلومن یوم القیمة الا نفسک یا اباذر ان الله تعالی یعطیک ما دمت جالسا فی المسجد
بکل نفس تنفست فیه درجة فی الجنة و تصلی علیک الملائکة و تکتب لک بکل نفس تنفست فیه درجة
فی الجنة و تکتب لک بکل نفس تنفست فیه عشر حسنات و تمحی عنک عشر سیئات یا اباذر أتعلم
فی ای شیء انزلت هذه الآیة اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون قلت لا فداک
ابی و امی قال فی انتظار الصلوة خلف الصلوة یا اباذر اسباغ الوضوء فی المکاره من الکفارات
و کثرة الاختلاف الی المساجد فذلکم الرباط یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی ان احب العباد الی المتحابون
بجلالی المتعلقة قلوبهم بالمساجد و المستغفرون بالاسحار اولئک اذا اردت باهل الارض

عقوبة ذکرتهم فصرفت العقوبة عنهم یا اباذر کل جلوس فی المسجد لغو الا ثلثة قراءة مصل
او ذکر الله او سائل عن علم ای ابوذر سخن پاکیزه و نیکو صدقه است یعنی سخنی که بگویی و بسبب آن
نفعی بمؤمنی رسد ثواب تصدق دارد و یا سخن خوب هر چه باشد از قرآن و ادعیه و اذکار و حکم و
معارف هم صدقه است زیرا چنانچه سابقا دانستی که صدقه هر نعمتی آنست که آنرا در رضای خدا
صرف نمایند پس صدقه زبان آنست که سخنی چند از آن صادر شود که موجب خوشنودی حق تعالی گردد و
صدقه علم آنست که آنرا بطالبانش بذل کنند و صدقه پا آنست که در راه قرب خدا سعی نمایند چنانچه
بعد ازین فرمود که هر گامی که بسوی نماز جماعت کردن در مساجد یا مطلق برای نماز بر میداری صدقه است
ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی خدا را یعنی مؤذن را که از جانب خدا مردم را بنماز میخواند و نیکو و
آبادان و معمور گرداند مساجد الهی را ثوابش از جانب خدا بهشت است ابوذر گفت پدر و مادرم فدای تو
باد یا رسول الله چگونه آباد کنیم مساجد الهی را فرمود که صدا در مسجدها بلند نکنند و مشغول سخن باطل نشوند
و چیزی نخرند و نفروشند و ترک کن سخن لغو را مادامی که در مسجد نشسته و اگر چنین نکنی در قیامت
ملامت نخواهی کرد مگر خود را ای ابوذر بدرستی که مادامی که در مسجد نشسته حق تعالی بهر نفسی که میکشی درجه
در بهشت بتو کرامت میفرماید و بر تو صلوات میفرستند ملائکه و طلب رحمت از برای تو مینمایند و بهر نفسی
که در مسجد میکشی ده حسنه در نامه عملت ثبت میکنند و ده گناه محو می کنند ای ابوذر میدانی که این آیه در
چه چیز نازل شده است اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون که ترجمه اش
بقول اکثر مفسرین آنست که ای گروه مؤمنان صبر کنید بر مشقت طاعات و آنچه بشما میرسد از محنتهای
دنیا و شکیبایی ورزید بر شداید حربهای دشمنان دین از مسلمانان و بترسید از خدا تعالی و بپرهیزید
از معاصی شاید که رستگار شوید ابوذر گفت که نمیدانم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود که این
آیه در باب انتظار کشیدن نماز و بعد از نماز نازل شده است یعنی کسی که از نماز ظهر فارغ شود و در مسجد بماند
و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و آنرا بجماعت بجا آورد و در

میان این دو نماز مشغول کار دنیا نشود و صبر کرده است بر مشقت طاعات و قدم استوار کرده است
در معارضهٔ نفس و شیطان و خود را مربوط ساخته و بسته است بر عبادت الهی و انتظار بردن
که وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و با نفس و شیطان بار دیگر مجادله نماید و مهیای حرب ایشان
بوده است و در کمین شیطان بوده که در حصار ایمانش رخنه نکند و همچنین در باب نماز عصر و شام
و خفتن و سایر نمازها اگر کسی را شغل ضروری نباشد و ممکن است مراد حضرت این باشد که شامل
این عمل نیز هست که شامل جهاد با دشمنان ظاهر نیز بوده باشد و ممکن است که این آیه در خصوص ام نازل
شده باشد ای ابوذر وضو را کامل و تمام با شرایط و آداب و سنتها بجا آوردن در سرماها و هواهای گرم
از کفارات است که موجب کفارهٔ گناهان میگردد و بسیار بمسجدها رفتن و ملازم مسجد بودن رباط است
که حق تعالی در این آیه بآن امر فرموده ای ابوذر حق تعالی میفرماید که بدرستی که محبوبترین بندگان بسوی
من گروهی اند که با یکدیگر دوستی میکنند بجلال و جلالی که من بایشان داده ام و دلها بسته اند بمسجدها و از گناهان
خود استغفار مینمایند در سحرها این جماعتند که هرگاه اراده مینمایم که باهل زمین عذابی بفرستم به
برکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین باز میدارم ای ابوذر نشستن و بودن در مسجد لغو و بی
فایده است مگر برای سه چیز نمازگذارنده که در نماز خود قرائت قرآن کند یا کسی که بیاد خدا مشغول
باشد یا کسی که مسائل دین را از علما سؤال نماید بدانکه هر یک از مضامین مذکوره در احادیث بسیار منقولست
و بعضی سابقا مذکور شد در بیان فضل مساجد و غیر آن و بدانکه ممکنات محتاج بمکانی اند که خانه
و بارگاه و تخت و یک کرسی میباشد اما خداوند بی نیاز از مکان هست و نسبت همه مکانها باو
مساویست برای طالبان عبادت و معرفت و قرب خویش بارگاهها و منظرها و جلوه گاهها
مقرر فرموده چنانچه بلا تشبیه پادشاهان از عرش میباید تا که جلوه بزرگی و کمال خود را برای مردم بران
عرش میکنند و خداوند ذو الجلال را عرشها هست و در هیچ یک نیست و بهیچ یک محتاج نیست یک عرش
از جمیع ممکنات است که مستقر قدرت و عظمت او نیند و در هر ذره از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات

کمالش بر تو جلوه‌ها میکند و اثر قدرتش در آن ظاهر و اثر علم و حکمتش باهر و اثر لطف و رحمتش در آن هویداست
زبان معنی باطل کرده آن ملحد میگوید که با هم خیر یکی است و الهم خیر اوست تعالی شانه عما یقولون
بل آثار صفات کمالیه خود را در همه چیز ظاهر گردانیده و در هر چه نظر میکنی چندین هزار از آثار قدرت
و علم و لطف و رحمت او مشاهده مینمایی و ازین عرشها یک عرش که از همه بزرگتر است و آثار قدرت
الهی در آن بیشتر است آنرا عرش عظیم اعظم فرموده و دوستان خاص خود را بمشاهدهٔ آن عرش
برده و اگر نسبت او بآن عرش و زمین و آسمان و صحرا و دریا یکی است و یک عرش دیگر عرش محبت
و معرفت اوست یعنی دلهای دوستان و مقربانش آن دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت
و جلال محبت و معرفت صفات کمال و جلال خود گردانیده و چنانچه منقولست که دل مؤمن عرش
خداوند رحمن است دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش بارگاهها مقرر فرموده و آن
بارگاهها را مهبط فیضهای بی نهایت و رحمتهای بی اندازهٔ خود گردانیده بارگاه اعظمش عرش
اعلاست که خاص الخاص خود را بآن بارگاه راه داده و در زمین بارگاهها مقرر فرموده و بآن بارگاهها
ناقصان و عاجزان بطلا و نقره و یاقوت و مروارید بیارا سته زیرا که حسن ذاتی را آرایش
نمیباشد زشتیهای معیوب خود را بزیورهای دنی می آرایند و چندانکه بیشتر می آرایند عیب
و قباحتشان بیشتر ظاهر میشود ولیکن قادر ذو الجلال سنگ سیاهی چند بر روی یکدیگر میگذارد
و صد هزار نور معنوی در آن سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی تعبیه فرموده و عالمیان از اطراف
و جوانب بدرگاه خود میخواند و رو بر آن سنگ و خاک میمالند و از آن نورهای معنوی بهرهای نامتناهی
میبرند اگر خانهٔ کعبه را از یکدانه یاقوت میساخت مردم بسیار یاقوت میرفتند و فرمان حی لا یموت
و بزرگواری و انفاذ حکمش ظاهر نمیشد بعد از آن بارگاهها بآن بارگاه خود ساخته کم زینت برای
مقربان خاص خود چندان در آنجا نصب کرده که از پادشاهان با شوکت و نخوت چون بآن آستانها
میرسند بی اختیار بر خاک می افتند و رو را فراش آن زمین میکنند و کسی را که اندک بصیرتی باشد

میدانند که بعوض طلا و مروارید و یاقوت بر آن در و دیوار چه نورها و فیضهای روحانی بکار رفته که دیده عقلها را
خیره میکند و دیگر از بارگاههای قربش مساجد است که آنها محل فیض و قرب خود گردانیده و ان
بیوتی فی الارض المساجد در شان آنها فرموده و بر روی بوریاهای کهنهٔ آنها را برای دوستان
خود که دیده بصیرتشان را جلا داده فرشهای زر اندود عزت و مکرمت بر روی خز و پرنیان
لطف و مرحمت گسترده و در شبهای تار شعلهای نور هدایت در محرابهای عبادت برای ایشان
افروخته است و دلهای ایشان را چنان مایل بآن مکان عالیشان گردانیده است که یکبار بوریاهای
کهنهٔ آنرا بملک قیصر و خاقان نمیفروشند اگر بضرورت زمانی دور میشوند مانند ماهی که از آب دور شده
باشد قرار نمیگیرند تا باز خود را بمجلس انس و راحت رسانند و از جملهٔ فواید عظیم مساجد اجتماع و ملاقات
برادران مؤمن است که با یکدیگر ملاقات مینمایند و از فواید یکدیگر بهره مند میشوند و در سلوک راه خدا
معین یکدیگر میروند و در نماز ببرکت یکدیگر بفضیلت جماعت فایز میشوند و نمازها را بجماعت ادا نمودن
از سنت حضرت سید المرسلین است و بر آن ثواب بی غایت مترتب میشود و بقبول اقرب است زیرا که
ظاهر است که اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاهی رود حاجتش آنقدر بحصول نزدیک نیست که با جماعت
کثیری برود و این نیز معلوم است که از دأب بزرگان نیست که چند کس که با یکدیگر بدرگاه ایشان روند
و عمل یکی شایسته باشد عمل او را قبول کنند و دیگران را محروم گردانند و ایضا چنانچه آدمی در نماز بکاری که
بشتهای کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد و از هر یک کاری می آید که از عضو دیگر
نمی آید و از جمیع آنها مطلوب بعمل می آید و همچنین در افراد انسان کامل من جمیع الوجوه نایابست پس
جمعی که بکجا مجتمع میشوند یکی علم دارد و یکی پرهیزکاری دارد و یکی رقت و یکی حضور قلب دارد و همچنین سایر
صفات چون باهم در عبادت شریکند و عمل خود را یکی چون تمام الاجزائی بهم میرسد که خاصیت قبول
و استجابت دعا و قرب و سایر فواید عظیم است و ایضا تجربه ظاهر شده است که اگر یک صاحب رقتی
در میان جماعتی که با یکدیگر نماز کنند باشد همه را برقت می آورد و یک فایدهٔ دیگر آن است که این جمعیت

لشکر صف راسته اند در برابر شیطان و لشکرهای او جرأت نمیکنند که بر ایشان مسلط شوند چنانچه
وارد شده است که رخنه در میان صفها مگذارید که شیطان جا میکند و ایضا مرویست که جدا
از صف تنها مایستید که گرگ گوسفند از گله جدا مانده را می خورد و فواید نماز جماعت بی نهایتست
و تذکر آنها بطول میکشد و درین باب بذکر چند حدیث در فضیلت جماعت و تعقیب اکتفا می نمائیم بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که صفوف امت من در زمین مانند صفهای ملائکه است
در آسمان و یک نماز جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی نزد خدا تعالی محبوبتر باشد
از عبادت چهل سال و روزی که حق تعالی خلق اولین و آخرین را برای حساب جمع نماید هر که قدم بسوی
جماعت برداشته باشد خدا هولهای قیامت را بر او آسان کند و او را به بهشت برساند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که نماز صبح را بجماعت بگذارد و بنشیند بتعقیب و مشغول ذکر الهی باشد تا آفتاب برآید
حق تعالی او را در جنة الفردوس هفتاد درجه باو کرامت فرماید که از هر درجه تا درجهٔ هفتاد سال راه باشد بدویدن
اسب فربه تندرو و هر که نماز ظهر را بجماعت بجا آورد در جنت عدن پنجاه درجه باو عطا فرماید که از
هر درجه تا درجه پنجاه سال راه باشد بدویدن اسب تندرو و هر که نماز عصر را بجماعت بکند چنان باشد
که هشت نفر از فرزندان اسمعیل را از بندگی آزاد کرده باشد و کسی که نماز شام را بجماعت کند ثواب یک حج مبرور
و یک عمرهٔ مقبول برای او نوشته شود و هر که نماز خفتن را بجماعت بکند ثواب عبادت شب قدر باو
عطا فرمایند و در حدیث دیگر منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که میخواهید شما را دلالت
کنم بر عملی که کفارهٔ گناهان شما باشد و سبب آن حق تعالی قدر شما را زیاده کند گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که وضو را کامل ساختن و با دشواری و شدت بسیار گام برداشتن بسوی مسجدها و انتظار
کشیدن نماز بعد از نماز و هر که از شما از خانهٔ خود بیرون آید و وضو و نماز را در مسجدها با مسلمانان
بجماعت ادا نماید و بنشیند و انتظار نماز دیگر برد ملائکه از برای او دعا کنند که خداوندا او را بیامرز
خداوندا او را رحم کن و بر او رحمت فرست و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هر که پیش نمازی جماعتی بکنند

برخصت ایشان و راضی بامامت او باشند و در حاضر شدن بنماز رعایت اعتدال نماید و نماز نیکو موافق
حال ایشان بجا آورد حق تعالی مثل ثواب اهل جماعت او را عطا فرماید بی آنکه از ثواب ایشان چیزی
کم شود و هرکه بپای خود بمسجد رود برای نماز جماعت بهر گامی که بردارد هفتاد هزار حسنه در نامه
اعمالش بنویسند و هفتاد هزار درجه برایش بلند کنند و اگر براین عمل باشد که بمیرد حق تعالی هفتاد هزار
ملک براو موکل گرداند که در قبر او را عیادت کنند و در تنهایی مونس او باشند و از برای او استغفار
نمایند تا از قبرش مبعوث شود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که سه چیز است که باعث رفع
درجات میشود کامل ساختن وضو در هواهای سرد و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و در شب و روز
قدم برداشتن بجهت نمازهای جماعت و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شرط نموده بر همسایگان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند و فرمود که جمعی که بنماز
حاضر نمیشوند یا این عمل را ترک کنند امر میکنم مؤذن را که اذان و اقامت بگوید و حضرت امیرالمؤمنین را
میفرستم تا خانهای ایشان را بسوزاند با ایشان و در حدیث دیگر فرمود که هرکه اذان جماعت
بشنود و در مسجد نرود و بی عذری بدر رود او منافق است مگر آنکه اراده برگشتن داشته باشد و بسند معتبر
از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام مرویست که هرکه نماز پنجگانه را با جماعت ادا نماید شما گمان نیکی باو
ببرید و شهادت او را قبول نمایید و در حدیث دیگر فرمود که هرکه نماز صبح و خفتن را با جماعت بکند پس او
در امان خدا است و هرکه براو ظلم کند چنان است که بر خدا ظلم کرده است و هرکه پیمان او را بشکند
پیمان خدا را شکسته است و بسندهای معتبر منقولست که دو رکعت نماز جماعت برابر بیست و پنج نماز
تنهاست و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که کسی که انتظار نماز کشد بعد از نماز
او از جمله زایران خداست و بر خدا لازم است که زایران خود را گرامی دارد و بتعقیب کسب روزی نماید
در مابین طلوع صبح و طلوع آفتاب که تاثیرش زیاده از سفر کردن است برای تجارت و بسند معتبر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز

صبح در جای نماز یکساعت و بعد از نماز صبح در جای نماز خود بنشیند و بیاد خدا مشغول باشد
تا آفتاب برآید حق تعالی او را از آتش جهنم مستور گرداند و در حدیث دیگر فرمود که ثواب حج
بیت الله الحرام باو کرامت فرماید و گناهانش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که حق تعالی نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده است پس بر شما باد بدعا کردن
بعد از نمازها و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که آدمی را بعد از هر نماز البته یک دعای مستجاب
هست بدانکه احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است و تعقیبات مخصوص از حضرت رسول صلی
بسیار است باید که آنها را تحصیل نمایید و بر آنها مداومت نمایید و کسی که آنها را نداند قرآن خواندن را
ترک نکند و الا هر ذکری که داند ثواب تعقیب دارد و بهر لغتی که داند حاجت و مطالب خود را از خدا
بطلبد بعد از نمازها یا اباذر کن بالعمل بالتقوی اشد اهتماما منك بالعمل فانه لا یقل عمل بالتقوی
وکیف یقل عمل یتقبل یقول الله عز وجل انما یتقبل الله من المتقین یا اباذر لا یکون الرجل
من المتقین حتی یحاسب نفسه اشد محاسبة الشریك شریكه فیعلم من این مطعمه ومن این
مشربه ومن این ملبسه امن حل ذلك ام من حرام یا اباذر من لم یبال من این اكتسب المال لم یبال الله
عز وجل من این ادخله النار یا اباذر من سره ان یكون اكرم الناس فلیتق الله عز وجل یا اباذر
ان احبكم الی الله جل ثناؤه اكثركم ذكرا له واكرمكم عند الله عز وجل اتقاكم له وانجاكم من عذاب الله
اشدكم له خوفا ان المتقین الذین یتقون الله عز وجل من الشیء الذی لا یتقی منه خوفا من الدخول
فی الشبهة یا اباذر من اطاع الله عز وجل فقد ذكر الله وان قلت صلوته وصیامه وتلاوته للقرآن
یا اباذر اصل الدین الورع ورأس الطاعة یا اباذر كن ورعا تكن اعبد الناس وخیر دینكم الورع یا اباذر
فضل العلم خیر من العبادة واعلم انكم لو صلیتم حتی تكونوا كالحنایا وصمتم حتی تكونوا كالاوتاد ما ینفعكم
الا بورع یا اباذر اهل الورع والزهد فی الدنیا هم اولیاء الله حقا ای ابوذر باید اهتمام تو بعمل
باتقوی بیشتر باشد از اهتمام تو باصل عمل و بسیاری آن بدرستی که اندک نیست عملی که باتقوی و پرهیزکاری با

و چگونه اندک باشد عملی که مقبول درگاه الهی باشد و عمل باتقوی مقبول است چنانچه حق تعالی میفرماید
که خدا قبول نمیفرماید عملها را مگر از متقیان و پرهیزکاران ای ابوذر آدمی از متقیان نمیشود تا محاسبه
نفس خود نکند شدیدتر و بدقت‌تر از محاسبه که شریک در مال خود شریک را میکند تا آنکه بسبب محاسبه نفس
از احوال خود آگاه شود و بداند که خوراکش از کجا بهم میرسد و آشامیدنش از کجاست و پوشش او از کجا
باو میرسد از حلال یا از حرام پس سعی کند که اینها از حلال باشد ای ابوذر کسی که پروا نکند که مالش از کجا
بهم میرسد و از حرام پروا نداشته باشد حق تعالی پروا نکند که او را از کجا داخل جهنم کند ای ابوذر کسی
که خواهد گرامی‌ترین مردم باشد پس تقوی را پیشه خود کند و از خدا بپرهیزد ای ابوذر محبوب‌ترین شما نزد
حق تعالی کسی است که خدا را بیشتر یاد کند و گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که پرهیزکاری از برای
خدا بیشتر کند و کسی از شما نجاتش از عذاب الهی بیشتر است که ترس خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر متقیان
جماعتی اند که از خدا میترسند و احتراز مینمایند از مرتکب شدن چیزهایی که اجتناب لازم نیست و
حلال است از ترس آنکه مبادا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هرکه اطاعت خدا میکند در فعل طاعات
و ترک محرمات پس بتحقیق که یاد خدا و ذکر خدا بسیار کرده است هرچند نماز و روزه و تلاوت قرآنش
کم باشد ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرمات است و سر اطاعت خدا است ای ابوذر صاحب
ورع باش تا عابدترین مردم باشی اعمال دین شما ورع است از منهیات خدا ای ابوذر فضیلت
علم زیاده و بهتر است از عبادت بدانکه اگر آنقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید و آنقدر روزه
بدارید که مانند زه کمان باریک شوید شما را نفع نخواهد داد مگر بورع ای ابوذر آنانکه ورع از محرمات دارند
و زهد و ترک دنیا اختیار کرده‌اند ایشان بحق و راستی اولیا و دوستان خدایند و بدانکه
تقوی سر جمیع عبادات است و یک شرط عظیم از شرایط قبول طاعات است چنانچه نص قرآن بر آن دلالت
دارد و در اصطلاح تقوی خود را محافظت نمودن و نگاه داشتن است از هرچه در آخرت باو
ضرر میرساند و مراتب آن بسیار است مرتبه اول تقوی از کفر و شرک است که موجب خلود جهنم میشود و بدون

اینمرتبه هیچ عملی و عبادتی صحیح نیست مرتبه دوم تقوی از محرمات و ترک جمیع واجبات است مرتبه
سیم فعل مکروهات و ترک مستحبات است و اینمرتبه بتدریج کامل میگردد تا بمرتبه که متوجه غیر معبود
حقیقی شدن منافی اینمرتبه است و این دو مرتبه که هر یک بر مراتب بسیار مشتملند در کمال قبول
عمل دخیلند و هرچند آدمی درین مراتب کاملتر میشود عملش مقبول‌تر میگردد و فواید و آثار از قرب
محبت و معرفت و اتصاف باخلاق حسنه بیشتر بر اعمالش مترتب میشود و بامرتبه آخر است اشاره
آنچه حق تعالی فرموده است اتقوا الله حق تقاته از خدا بپرهیزید چنانچه سزاوار تقوی و پرهیزکاری است
و ورع بحسب معنی نزدیک است بتقوی و گاهی ورع را بر ترک محرمات اطلاق میکنند و گاهی
بر ترک محرمات و شبهات و گاهی بر معانی تقوی نیز اطلاق میکنند و از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از تفسیر آیه اتقوا الله حق تقاته حضرت فرمود که حق تقوی و پرهیزکاری آنست که خدا را
اطاعت نمایند و معصیت او نکنند و پیوسته در یاد خدا باشند و خدا را در هیچ جای فراموش نکنند
و شکر نعمت او نمایند و کفران ننمایند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین
اعمال است فرمود که تقوی و پرهیزکاری و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
اندک عملی که با تقوی باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوی باشد راوی پرسید که چگونه میشود عمل
بسیاری که بی تقوی باشد فرمود که مثل شخصی که طعام بسیار اطعام میکند و بهمسایگانش نیکی و احسان
میکند و پیوسته مهمانان بخانه اش می آیند اما اگر حرامی او را میسر شود مرتکب میشود این است
عمل صالح بی تقوی و عمل اندک با تقوی آنست که آنقدر که خواهد اطعام و احسان و خیرات میکند اما
چون دری از درهای حرام براو گشوده شد داخل آن نمیشود و بسند معتبر منقولست که عمرو بن سعید
بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که من بعد از سالهای بسیار شما را ملاقات میکنم میخواهم
مرا وصیتی بفرمایی که بآن عمل نمایم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و ورع نمودن
از منهیات خدا و سعی و اهتمام در عبادت نفع نمیکند مگر با ورع و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که

بر شما باد بورع که نمیتوان رسید بآنچه نزد حق تعالی است از ثوابها و درجات رفیعه مگر بورع و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که دشوارترین عبادتها ورع است و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که بابی الصباح فرمود که چه بسیار کم است در میان شما کسی که متابعت جعفر نماید و از اصحاب
من نیست مگر کسی که ورعش شدید و عظیم باشد و از برای خالق و آفریدگارش عبادت کند و امید ثواب
از او داشته باشد این جماعت اصحاب منند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حق تعالی
میفرماید که ای فرزند آدم اجتناب کن از آنچه بر تو حرام گردانیده ام تا پرهیزکارترین مردم باشی
و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که صاحب ورع از مردمان کیست گفت کسی که پرهیز از چیزهایی
که خدا حرام کرده است و در حدیث دیگر فرمود که ما ادمی را مؤمن نمیشماریم مگر آنکه جمیع اوامر ما را متابعت
نماید و اراده خواهش فرمودنهای ما داشته باشد و از جمله متابعت و اراده امر ما ورع است پس پرهیزکاری
پس ورع را زینت خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید و بورع دفع کنید مکر دشمنان او ورع را ملازم
خود کنید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود که صاحب ورع ترین مردم کسی است که نزد
شبهها توقف نماید و از شبهها احتراز کند و عابدترین مردم کسی است که فرایض و واجبات الهی را بیاد آورد
و بعمل آورد و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک نماید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که هر که در امور دنیا و آخرت بآن استعانت توان جست ورع است و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از
محارم الهی است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بر شما باد بورع و ترک محرمات و شبهات
بدرستی که ورع دینی است که ما پیوسته ملازم میباشیم آنرا و خدا را بآن عبادت میکنیم و آنرا اراده مینمائیم
از موالیان و شیعیان خود پس ما را بتعب میندازید در شفاعت خود بآنکه مرتکب محرمات شوید
یا اباذر من لم یات یوم القیمة بثلثة خصال فقد خسر قلت وما الثلث فداک ابی وامی قال ورع
یحجزه عما حرم الله علیه وحلم یرد به جهل السفیه وخلق یداری به الناس ای ابوذر هر که در روز قیامت
نیاید با سه خصلت پس تحقیق که از خاسران و زیانکاران است ابوذر گفت آن سه خصلت کدام است

پدر و مادرم فدایت باد فرمود که ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهایی که حق تعالی بر او حرام گردانیده است
و حلمی که بآن رد و دفع کند جهالت و سفاهت بیخردان را و خلقی که بآن مدارا نماید با مردم بدانکه حلم
و بردباری نمودن و خشم خود را فرو خوردن و از بدیها و بدیهای مردم عفو نمودن از صفات
پیغمبران و ائمه معصومین علیهم السلام و دوستان خداست و عقل و شرع بر حسن و نیکی این صفات
جمیله شهادت داده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در خطبه
فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را به بهترین خلقهای دنیا و آخرت عفو نمائید از کسی که بر شما ظلم کند
و صله رحم و نیکی کنید و کسی که از شما قطع کند و احسان کنید با کسی که با شما بدی کند و عطا کنید با کسی که
شما را محروم گرداند و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که چون روز قیامت حق تعالی
خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمع نماید منادی ندا کند که کجائید اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند
ملائکه بایشان گویند که چه چیز بود فضل شما گویند که ما صله رحم میکردیم با کسی که از ما قطع میکرد و عطا میکردیم
بکسی که ما را محروم میکرد و عفو مینمودیم از کسی که با ما ظلم میکرد پس ایشان را گویند که راست گفتید داخل
بهشت شوید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پشیمانی بر عفو کردن بهتر و آسانتر است
از پشیمانی بر عقوبت و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که هیچ جرعه نزد من محبوبتر نیست
از جرعه خشم که فرو خورم و صاحبش را بآن مکافات نکنم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود
که هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدرت نمیشود مانند جرعه خشمی که عاقبتش صبر است و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هیچ بنده خشم خود را فرو نمیخورد مگر آنکه حق تعالی عزت او را در دنیا و آخرت
زیاد می گرداند و حق تعالی فرموده است در مقام مدح جماعتی که الکاظمین الغیظ خشم خود را فرو میخورند و عفو مینمایند
از مردم و خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حق تعالی ایشان را از آن عزت و در آخرت ثواب عظیم
کرامت میفرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر
انتقام داشته باشد حق تعالی در روز قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و خشنودی و بسند معتبر

از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صبر کن بر جور دشمنان و نعمت خدا را بر خود در دمکن بدرستی که
مکافاتی که از برای کسی که در حق تو معصیت خدا میکند بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا
و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که فرمود که خوش می آید مرا کسی که حلمش در هنگام غضب او را
دریابد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حق تعالی دوست میدارد صاحب حیا و صاحب
حلم و بردبار را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرگز کسی بجهالت عزیز نشد و خدای عزیز
نکرده و هرگز کسی بحلم و بردباری ذلیل نکرده است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حلم بس
معین و یاور آدمی و اگر صاحب حلم نباشی خود را بآن بدار و در حدیث دیگر فرمود که چون در میان
دو کس منازعه میشود دو ملک نازل میشود و بآن یکی که سفاهت شدی و هرزه گویی کرده میگویند خود
سزاواری آنچه را گفتی و عنقریب سزای گفتهای خود را خواهی یافت و بآن دیگری که حلم کرده میگویند
که حلم و صبر کردی زود کی خدا ترا خواهد آمرزید اگر حلم خود را با تمام رسانی و اگر آن دیگری هم ترک حلم کرده
و هرزه جواب گوید آن دو ملک بالا میروند و ایشان را بکاتبان اعمال میگذارند و در حدیث دیگر فرمود
که ما اهلبیت مروت شعار ماست که عفو میکنیم از کسی که بر ما ظلم کند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که حضرت عیسی بحضرت یحیی نصیحت کرد فرمود که هرگاه مردم در حق تو بدی بگویند که در تو باشد
بدانکه گناهی را بیاد تو آورده اند از آن گناه استغفار کن و اگر بدی گویند که در تو نباشد بدانکه ثواب
از برای تو نوشته شده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چند کس که میباید از ایشان
کس انتقام نکشند شریف بلند مرتبه از وضیع دون مرتبه و حلیم بردبار از سفیه بیخرد و صالح نیکوکار از فاجر
بدکار و حضرت صادق علیه السلام فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد حق تعالی او را از حور العین تزویج نماید
بهر نحوی که خواهد فرو خوردن خشم و صبر بر شمشیر در راه خدا و شخصی که مال حرامی او را میسر شود و از برای خدا
ترک نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد آن خصلتها ایمان را در خود کامل گردانیده
کسی که صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو نشاند از برای خدا و عفو کند و از تقصیر مردم بگذرد حق تعالی او را داخل بهشت

گرداند بحساب و شفاعت کند مثل ربیعه و مضر را که قبیله است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که خود را نگاهدارد در هنگام خواهش نفس و در هنگام غضب حق تعالی بدن او را بر آتش
جهنم حرام گرداند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سه خصلت است که هر که آن خصلت
در او نباشد از من و از خدا نیست یعنی امت پسندیده من و بنده خالص خدا نیست صحابه پرسیدند
که آن خصلتها چیست حضرت فرمود حلمی که بآن رد کند جهالت بیخردی جاهلان را و خلق نیکی که بآن
در میان مردم تعیش نماید و ورعی که او را مانع باشد از ارتکاب معصیتهای خدا و در حدیث دیگر
فرمود که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزتست پس عفو نمائید تا حق تعالی شما را عزیز گرداند و در
حدیث دیگر فرمود که هر که خشم را فرو خورد حق تعالی دلش را پر ایمان کند و هر ظلمی که بر او واقع شده باشد
عفو نماید حق تعالی در دنیا و آخرت او را عزیز گرداند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که پرسیدند که کدام یک از خلق قوی تر و توانا ترند فرمود که حلیم تر و بردبارتر و هر که بغضب نیاید و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سزاوارترین مردم بعفو کسی است که قدرتش بر عقوبت
بیشتر باشد و دوراندیش ترین مردم کسی است که خشم خود را بیشتر فرو خورد و بسندهای معتبر منقولست در
تفسیر صفح جمیل که حق تعالی بآن وحی فرموده است که مراد آنست که عفو کنی بی آنکه عتاب کنی صاحب جرم را
و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام منقولست که حضرت موسی سؤال نمود که الهی چه جزا است
جزای کسی که صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو فرمود که او را اعانت مینمایم در
روز قیامت و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حق تعالی به پیغمبری از پیغمبران خود
وحی کرد که چون صبح بیرون میروی اول چیزی که بنظرت می آید آنرا بخور دوم را که ببینی آنرا پنهان کن
و سیم را قبول کن و چهارم را مأیوس از خود مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد و بیرون آمد کوه عظیمی را دید که
از برابرش می آید ایستاد و متفکر شد که حق تعالی فرموده است که این را بخورم و حیران شد و بعد از آن
با خود اندیشه کرد که البته حق تعالی مرا امر نمیکند بچیزی که من طاقت آن نداشته باشم این بجانب آن کوه روانه شد

که آنرا بخورد و هر چند نزدیکتر میشد انکوه کوچکتر میشد تا چون نزد آن رسید آنرا بقدر لقمه یافت آنرا خورد
چون خورد آنقدر لذت از ان یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود و دیگر پاره راه رفت طشت طلائی
دید چون مامور شده بود که آنرا بپوشاند گوی کرد و آنرا در خاک کرد و روانه شد چون بعقب نظر کرد
دید که ان طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شده گفت آنچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا کاری نیست
چون پاره دیگر راه رفت مرغی را دید در عقبش بازی می آید و قصد شکار آن مرغ دارد و آن مرغ باو پناه آورد
چون حق تعالی امر فرموده بود که آنرا قبول کند آستین خود را گشود تا مرغ داخل آستین او شد باز از عقب
رسید و گفت شکار مرا گرفتی من چند روز هست از پی این شکار میدوم چون حق تعالی امر فرموده بود
که آنرا مایوس نگرداند پاره از گوشت ران خود برید و نزد آن باز افکند چون پاره دیگر راه رفت گوشت
مردار گندیده کرم افتاده را دید چون مامور شده بود که از آن بگریزد گریخت و برگشت شب در خواب
دید که باو گفتند که آنچه مامور شده بودی کردی دانستی که آنها چه بود گفت نه گفتند آن کوه صورت غضب بود
بدرستی که آدمی که غضبناک شد خود را نمی بیند و از بسیاری غضب قدر خود را نمیداند و چون خود را
ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش ساکن شد عاقبتش مثل آن لقمه طیب پاکیزه لذیذ است که
خوردی اما آن طشت طلا عمل صالح است که چون بنده آنرا می پوشاند و مخفی میگرداند حق تعالی البته
آنرا ظاهر میگرداند برای انکه زینت دنیا او را نیست و هم آنچه برای او ذخیره مینماید از ثواب آخرت و اما
آن مرغ مثل شخصی است که ترا نصیحت میکند باید نصیحت او را قبول نمائی و اما باز مثل شخصی است که از تو حاجتی
طلب مینماید آنرا مایوس نکنی اما گوشت مردار گندیده غیبت است از آن بگریزی ای عزیز اگر خواهی فضیلت
حلم و کظم غیظ را بدانی نظر کن باحوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتها کشیده اند و از گمراهان چه
آزارها متحمل شده اند و حلم فرموده اند خصوصا حضرت رسول خدا که از کفار قریش و غیر ایشان چه خشونتها
دیدند و چه محنتها کشیدند و یکمرتبه ایشانرا نفرین نکردند و از ان معدن آداب و لولاک لما با اجلاف
عرب چگونه سلوک فرمودند و از انجمله است چه بی ادبیها و سخن چینها نسبت بانجناب صادر شده

و حضرت عفو فرمودند چنانچه نقل کرده اند که روزی آنحضرت براهی میرفتند اعرابی آمد و از پشت سر
ردای آنحضرت را گرفت و کشید چنانچه اثر آن در گردن مبارک آنحضرت ماند گفت ای محمد عطائی کن
حضرت بسوی او کردند و تبسم فرمودند و باو عطای جزیل نمودند مقارن این حال خدا آیه در نعت
آنجناب فرستاد که اِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ بدرستی که تو بر خلق عظیمی و بانها که کفار قریش
بآنحضرت کردند چون در فتح مکه اسیر آنحضرت شدند و همه در مسجد الحرام بی حربه و سلاح حاضر شدند
حضرت بر در کعبه ایستادند و هر یک از ایشان منتظر عقوبتها بودند پرسیدند که با ما چه خواهی کرد فرمود ان
میکنم که یوسف با برادرانش کرد بر شما ملامتی نیست اگر شما مسلمان شوید خدا شما را می آمرزد و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که آن زن یهودیه که گوسفند را از برای حضرت رسول زهر ریان
کرده بود که حضرت را هلاک کند چون او را بخدمت حضرت آوردند فرمودند که چرا چنین کردی گفت با خود
چنین اندیشه کردم که اگر پیغمبر است باو ضرر نخواهد رسانید و اگر پادشاه است مردم از موت او راحت دهم
حضرت از و عفو فرمودند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که یهودی چند دینار
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله طلب نمود حضرت فرمود ای یهودی نزد من حاضر ندارم که بدهم گفت ای محمد
از تو جدا نمیشوم تا از تو نگیرم حضرت فرمود پس من می نشینم با تو پس حضرت در آن روز در آن
موضع با او نشستند تا ظهر گذاشت که حضرت بنماز روند و نماز ظهر همانجا کردند و با او نشستند تا نماز عصر
و شام و خفتن را در همان موضع کردند و شب در انجا ماندند تا صبح و نماز صبح را نیز در انجا گذاردند و یهودی ملازم
آنحضرت بود و جدا نمیشد صحابه او را تهدید و وعید نمودند حضرت بصحابه فرمود که چه میخواهید گفتند یا رسول الله
یهودی شما را حبس کرده است حضرت فرمود که خدا مرا مبعوث نگردانیده است که ظلم کنم نه بر کسی که در امان
باشد و نه بر کسی که در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهادتین گفت و مسلمان شد و گفت نصف
مال خود را در راه خدا صرف مینمایم والله که من این کار برای آن کردم که پیغمبری تو بر من ظاهر شود زیرا که صفت
شان ترا در توریه خوانده ام که محمد بن عبدالله مولد او مکه است و محل هجرت او مدینه است و درشتخو و غلیظ

نیست و صدا بر روی مردم بلند نمیکند و فحش و دشنام نمیگوید و اینک من شهادت میدهم که خدا یکی است
و تو پیغمبر و فرستاده اوئی و اینک مال من برای تست در مال من تصرف نمای و آن یهودی مال بسیار
داشت بعد از ان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فراش حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبائی بود
و بالش و تکیه گاهی بود آنحضرت را که در میانش لیف خرما کرده بودند شبی آن عبا را دو ته کرده بودند
برای آنحضرت که رختخوابش نرمتر باشد چون صبح شد فرمود که امشب بسبب نرمی فراش دیر بنماز برخواستم دیگر
یکته بیندازید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چه محنتها از صحابه رسول و اصحاب کشیدند و در هنگام قدرت
از همه عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل هم شمشیر بر رویش کشیدند و اصحاب او را کشتند و مجروح کردند و همین که
دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هشتاد زن با آن
ملعونه همراه کرد و مروان بن الحکم با آن آزارها که بآنحضرت رسانیده بود رها کرد و عبدالله بن زبیر را با آن شدت
عداوت و آزارها که بآنجناب رساند و هرزها گفت بعد از اسیر شدن رها کرد و همچنین در باب اصحاب نهروان
و غیر ایشان و بعد از ضربت زدن ابن ملجم او را امر بکشتن نفرمود و حضرت امام حسن را وصیت فرمود که او را
یکضربت بیشتر نزنید و گوش و بینی او را مبرید و از طعامی که من میخورم باو هم بدهید و چندین هزار خارجی در میان
اصحابش بودند و آن ملعون اهل ایمانرا بکفر علانیه نسبت میدادند و کنایها میگفتند عفو میفرمودند و متعرض
ایشان نمیشدند نقل کرده اند که روزی آنحضرت در بازار خرمافروشان می گذشتند کنیزی را دیدند که گریه میکرد
پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت مولای من مرا فرستاده بود که یکدرم خرما بخرم و چون بردم ایشان نپسندیدند
الحال پس آورده ام و این مرد قبول نمیکند حضرت فرمود که ای بنده خدا این کنیزکی است و اختیاری ندارد
درهمش را ده و خرما را بگیر آن مرد حضرت را نشناخت برخواست و دستی بر سینه مبارک آنحضرت زد مردم باو گفتند
که امیر المؤمنین است آن مرد بلرزه در آمد و رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهم را پس داد و گفت یا امیر المؤمنین
از من راضی شو فرمود که از تو راضی شدم و بروایت دیگر منقولست که آنحضرت غلامی داشتند مکرر
او را طلبیدند و او جواب نگفت چون بیرون آمدند دیدند که در بیرون در ایستاده است فرمود که چرا جواب

نگفتی گفت تنبلی مرا مانع شد از جواب گفتن و از عقوبت شما ایمن بودم حضرت فرمود که حمد و سپاس خداوندیرا
که مرا چنین کرده که خلقش از من ایمنند و در همان ساعت غلام را آزاد کردند و بروایت دیگر منقولست که چون
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجنگ عمرو بن عبدود رفتند در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نزدند
صحابه بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سبب
تاخیر را بیان خواهد کرد از برای شما چون بار دیگر آنحضرت بر او ظفر یافتند او را کشتند و برگشتند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از علت آن توقف و تاخیر سوال فرمودند حضرت فرمود که در اول فحش گفت و آب دهان
بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مرا و نفس نه از برای خدا پس او را گذاشتم
تا غضبم فرونشست و خالص از برای خدا او را کشتم و بروایت دیگر منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین
زنی را دیدند که مشک آب بر دوش دارد و میرود و مشک را از او گرفتند و با او رفتند تا بجائی رسیدند که او میخواست
برساند و در راه از احوال او سوال نمودند گفت علی بن ابی طالب شوهر مرا به بعضی از سرحدها فرستاد و او کشته
شد و یتیمی چند نزد من گذاشته و من چیزی ندارم و مضطر شده ام که خدمت مردم میکنم حضرت برگشتند و
در آن شب اضطراب داشتند تا صبح و چون صبح شد زنبیلی بزرگی بار برداشتند و گوشت و خرما و انواع طعامها
کردند و چون بخانه آن زن رسیدند در را کوفتند زن گفت کیست فرمود که من آنکسم که دیروز مشک را از برای تو
برداشتم و در اینجا که برای اطفال تو چیزی آورده ام آن زن گفت که خدا از تو راضی شود و میان من و علی
بن ابی طالب حکم کند چون در را گشود حضرت فرمودند که میخواهم من کسب ثواب بکنم یا بگذار که من خمیر کنم
و نان بپزم و تو اطفال را محافظت نما یا من محافظت ایشان کنم تو نان بپز زن گفت من در نان پختن
صاحب وقوف ترم شما اطفال را گرد آوری کنید پس آن زن آرد را خمیر کردند و حضرت گوشت را پختن
و گوشت و خرما و غیر از آن لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند و هر لقمه که با ایشان میدادند میفرمودند
که علی بن ابی طالب را حلال کنید و چون خمیر بر آمد زن گفت ای بنده خدا بیا و تنور را برافروز حضرت متوجه
برافروختن تنور شدند و در انحال زنی با آنخانه در آمد و حضرت را شناخته با آن زن گفت که این امیر مؤمنان

وپادشاه مسلمانان است که ترا خدمت میکند پس آن زن دوید بخدمت آنحضرت و فریاد برآورد که
من از شرمندگی تو چگویم که در حق تو تقصیر کرده ام و بروایت دیگر منقولست که ضرار بن حمزه بنزد معویه
آمد معویه گفت که علی را برای من وصف کن گفت مرا معاف دار ازین امر معویه گفت معاف نمیدارم ضرار
گفت والله که صاحب اندیشه های دور و دراز بود و در راه خدا قوی و شکومند بود و آنچه میفرمود حق بود
و آنچه حکم میکرد همه عدل بود و پیوسته نهرهای علوم الهی از جوانبش جاری بود و سخنان حکمت از اطراف و جوانبش
میجوشید و از دنیا و زینتهای آن وحشت مینمود و بشبها و تاریکیهای شبها انس میگرفت و پیوسته آب
دیده اش روان بود و فکرهایش دور و دراز بود و پیوسته در فکر بود و دست را حرکت میداد و با خود خطابها
میفرمود و با پروردگار خود مناجات مینمود و از جامها هرچه درشت تر بود او را خوشتر می آمد و از خوردنیها
هرچه لذتش کمتر بود براو گواراتر بود و والله که در میان ما یکی مثل از ما بود و خود را بر ما زیادتی نمیداد و چون
بنزد او میرفتیم ما را نزدیک خود می نشانید و هرگاه سؤال میکردیم جواب میفرمود با آنکه با ما این نحو خوش
سلوک میفرمود از مهابت جلالت او با او سخن نمیتوانستیم گفت و از عظمت و شوکت او نظر بر رویش
نمیتوانستیم کرد و چون تبسم میفرمود دندانهای مبارکش مانند مروارید ظاهر میشد اهل دین و ورع را تعظیم
میفرمود و مساکین و درویشان را دوست میداشت و مردم صاحب قوت و دولت طمع نمیکردند از او
که میل بجانب ایشان نماید و بیچارگان و ضعیفان از عدالتش ناامید نبودند قسم میخورم بخدا که در بعضی از
شبها او را میدیدم و در عین تاریکی شب که در محراب ایستاده بود و بپروردگار استغاثه میکرد مانند
کسی که ماری یا عقربی او را گزیده باشد و گریه میکرد مانند کسی که مصیبت عظیم باو رسیده باشد و گویا در گوشم
هست که مکرر میفرمود ای دنیا آمده که متعرض من شوی و مرا مشتاق خود کنی هیهات هیهات برو دیگری را
فریب ده که مرا با تو کاری نیست ترا سه طلاق گفته ام و مرا با تو رجوعی نیست عمر تو کوتاه است و امر تو سهل
و آرزوهای تو بی قدر است آه آه از کمی توشه و درازی سفر و وحشت تنهایی راه و عظمت منزلی که بر
آنها وارد میباید شد پس آب چشم معویه درین حال بر روی نحسش جاری شد و خروش از اهل مسجد برآمد معویه

گفت والله که ابوالحسن چنین بود که میگویی بگو که از مفارقت او چه حال داری گفت از بابت کسی ام که
فرزند یگانه اش را بر روی سینه اش کشته باشند پس برخواست و از مجلس آن ملعون گریان بیرون آمد
و بسند معتبر منقولست که جعفر بن ابی طالب کنیزکی از حبشه برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بهدیه
آورد که چهار هزار درهم قیمت آن بود و در خانه آنحضرت خدمت میکرد روزی فاطمه علیها السلام
داخل شد و دید که سر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دامن آن کنیزکست فاطمه گفت چیزی واقع شده
گفت نه والله ای دختر محمد هیچ واقع نشده است حضرت فاطمه فرمود که مرا رخصت ده که بخانه پدرم روم فرمود
که اختیار داری و ماذونی چون متوجه خانه حضرت رسول صلعم شدند جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت
سلام میرساند و میفرماید که اینک فاطمه بشکایت علی می آید در باب علی چیزی قبول مکن درینحال حضرت
فاطمه رسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آمده که شکایت علی را بکنی فرمود که بلی برب کعبه فرمود
که برگرد و بگو که من برضای تو راضیم هرچند بر من دشوار باشد حضرت فاطمه برگشت و سه مرتبه معاد این سخن را
فرمودند حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که بخلیل و حبیب من شکایت کردی من از شرمندگی آنحضرت
چون کنم خدا را گواه گرفتم ای فاطمه این کنیزک را از برای خدا آزاد کردم و چهارصد درهم که از عطاهای من
زیاد آمد تصدق کردم بر فقیران اهل مدینه پس جامه نو پوشیدند و نعلین در پا کردند و متوجه خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدند در انحال جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند و
میفرماید که بعلی بگو که بهشت را بتو دادم بسبب آنکه کنیزک را از برای خشنودی فاطمه آزاد کردی و اختیار
جهنم را بتو گذاشتم برای صد درهم که تصدق کردی پس هرکرا خواهی برحمت من داخل بهشت گردان
و هرکرا خواهی بعفو من از جهنم بیرون آور پس در انوقت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که منم قسمت
کننده بهشت و دوزخ و بروایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلعم
حضرت فاطمه را دیدند که عبایی کهنه در بر دارد و در اثنای شیر دادن فرزند خود بدست مبارک آسیا میکند
حضرت گریان شدند و فرمودند که ای فرزند صبر کن بر تلخیها و مشقتهای دنیا برای حلاوتها و راحتهای آخرت

فاطمه فرمود که یا رسول الله شکر میکنم او را برای احسانهای او و درین حال حق تعالی بحضرت رسول این آیه را فرستاد
که زود باشد که پروردگار تو از کرامتها آنقدر بتو دهد که تو راضی شوی و بسند دیگر منقولست که شامی در مدینه
حضرت امام حسن را دید که سواره میرود زبان بلعن و طعن حضرت گشود چون فارغ شد حضرت امام حسن علیه السلام
رو باو کردند و سلام کردند و تبسم نمودند و فرمودند که ای شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید که بر تو مشتبه
شده باشد اگر توانگری میخواهی ترا توانگر میگردانم و هرچه سوال میکنی بتو عطا میکنم و اگر راه هدایت میخواهی
ترا راه نمایی میکنم و اگر مرکب جهة سواری میخواهی بتو میدهم و اگر گرسنه سیرت میکنم و اگر عریانی ترا می پوشانم
و اگر محتاجی ترا غنی میکنم و اگر رانده شده ترا پناه میدهم و هر حاجتی که داری برمی آورم اگر بیایی بخانه ما و تا
هنگام رفتن مهمان ما باشی از برای تو بهتر است زیرا که ما خانه گشاده داریم و آنچه میخواهی از مال و اسباب
میسر است چون آن شامی آن نوع مکالمه از آنحضرت شنید گریست و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه رسول خدایی
در زمین و خدا بهتر میداند که خلافت و رسالت بکه دهد و پدرت را دشمن بودم و اکنون تو محبوبترین خلقی
نزد من و بار خود را بخانه آنحضرت برد و تا در مدینه بود مهمان آنحضرت بود و دوستدار اهل بیت گردید
و در روایتی وارد شده است که در میان محمد بن الحنیفه و حضرت امام حسین علیه السلام منازعه بود
محمد بن حنیفه بحضرت نوشت که ای برادر پدر من و تو علی بن ابی طالب است و مادر تو فاطمه دختر رسول است
اگر تمام عالم پر از طلا میشد و مادر من مالک آنها می بود بفضل مادر تو نمیرسید همین که نامه مرا بخوانی بزودی
نزد من بیا تا مرا راضی کنی که تو اولایی بفضل و احسان از من والسلام حضرت چون نامه را خواندند بزودی
بدیدن او مبادرت نمودند و دیگر میان ایشان چیزی واقع نشد و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست
که چون با حضرت امام حسین علیه السلام بکربلا میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمی آمدیم و بار نمیکردیم مگر آنکه آنحضرت
حضرت یحیی را ذکر میکردند و روزی فرمودند که بسبب خواری و بی اعتباری دنیا نزد خدا سر حضرت
یحیی را بهدیه نزد زن فاحشه از فاحشهای بنی اسرائیل بردند و از وفور حلم آن معدن جود و کرم آن بود
که فرزندان و برادران و دوستان آنجناب را در برابرش شهید کردند حق تعالی ملائکه آسمان و زمین و جن و

الانس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان آنحضرت کرده بود بر ایشان نفرین نکرد و عذاب از برای
ایشان نطلبید و بروایتی سیصد و شصت زخم و بروایت دیگر هزار و نهصد جراحت و بروایت
دیگر صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر به بدن مبارکش رسیده و باز بر آن گروه اشقیا ترحم
فرمود و در هدایت ایشان سعی مینمود و بقدرت ربانی و زور بازوی اسد اللهی گروهی از ایشان را بشمشیر
و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی روایات آمده است که هزار و نهصد و پنجاه کس را بدست مبارک
خود بکشت بغیر آنها که مجروح گردانید و بسند دیگر منقولست که چون آنجناب بشهادت فایز گردید دیدند
در پشت دوش آنحضرت پینها و اثرها بود از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از سبب آن پرسیدند فرمود
که این اثر پینها از بسیاری برداشتن بارها و انبانهای سنگین بود که شبها بر دوش مبارک خود بخانهای بیوه زنان
و یتیمان و مسکینان میبردند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین علیه السلام چون
در جای تاریک می نشستند از نور جبین و گردن آن آفتاب برج امامت میدانستند که آنحضرت آنجا
نشسته است و بسند معتبر منقولست که روزی کنیزکی آب بر دست حضرت امام حسین علیه السلام میریخت
ابریق از دستش افتاد و سر مبارک آنحضرت را مجروح کرد حضرت سر بالا کردند آن کنیزک گفت که حق تعالی
میفرماید والکاظمین الغیظ فرمود که خشم خود را فرو خوردم باز گفت والعافین عن الناس فرمود که
خدا از تو عفو کند که من از تو عفو کردم باز گفت والله یحب المحسنین فرمود که برو که ترا آزاد کردم از برای
رضای خدا و بروایت دیگر منقولست که کنیزی از کنیزان آنحضرت کاسه را شکست که در آن کاسه طعام بود
و از ترس رنگش زرد شد حضرت فرمود که ترا آزاد کردم از برای رضای خدا و بروایت دیگر منقولست
که شخصی آنحضرت را دشنام داد و غلامان آنحضرت قصد او کردند حضرت فرمود که بگذاریدش که آنچه از بدیهای
ما پوشیده است زیاده از آنست که بما نسبت میدهد پس رو بان شخص کردند و فرمودند که آیا ترا احتیاجی هست
آن مرد خجل شد حضرت فرمود که جامه با هزار درهم باو عطا کردند آن مرد گریان شد و برگشت و فریاد میکرد که
گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدایی و بروایت دیگر منقولست که شخصی آنحضرت را دشنام داد حضرت فرمود

که ای جوان عقبه بسیار دشوار در پیش داریم که اگر از آن عقبه خواهیم گذشت از گناه تو بر و اندازم و اگر در آن عقبه
حیران خواهیم باشم من بدترم از آنچه میگویی و در روایت دیگر آمده است که شخصی بآنجناب ناسزا میگفت
و حضرت ملتفت او نمی شدند آن ملعون گفت که ترا میگویم حضرت فرمود که من هم از تو عفو میکنم و خود را
میگذرانم و چند دیگر منقولست که حضرت علی بن الحسین علیه السلام غلام آزاد کرده داشت که در بعضی مزارع آن
حضرت بود روزی بآن مزرعه وارد شدند دیدند که خرابی بسیار در آن مزرعه کرده است تازیانه برآوردند
و بر آن غلام زدند و بعد از زدن نادم شدند چون بخانه برگشتند بطلب آن غلام فرستادند چون غلام حاضر
شد جامه را از تن مبارک دور کردند و تازیانه را بدست او دادند و فرمودند که امروز از من لغزشی صادر
که هرگز از من صادر نشده بود بگیر این تازیانه را و بقصاص آن بر من بزن غلام گفت ای مولای من
گمان من این بود که مرا دیگر عقوبت خواهی کرد و مستحق آن هستم آنچه را نسبت بمن بجا آوردی باز
حضرت مبالغه فرمود گفت بخدا پناه برم از چنین عملی و شما را حلال کردم باز مکرر فرمود چون آن غلام راضی
نشد فرمود که چون این را نمیکنی بتدارک آن تازیانه آن مزرعه را برای رضای خدا بتو بخشیدم و ایضا
منقولست که روزی جمعی در خانه آنحضرت مهمان بودند غلام بریانی که در تنور داشت بیرون آورد و با شتاب
که تعجیل بسفره آورد از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر آنحضرت خورد و آن پسر کشته شد غلام متحیر گشت
امام علیه السلام چون اضطراب غلام دیدند فرمودند که تو عمدا این عمل نکردی مضطرب مباش ترا آزاد کردم
و متحیر مشو و از روی بشاشت طعام را بجهت خورانید و بعد از آن بدفن طفل مشغول شد و در روایت
دیگر وارد شده است که آنحضرت بر جماعتی گذشتند شنیدند که غیبت آنحضرت میکنند ایستادند و فرمودند
که اگر راست می گویید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ می گویید خدا شما را بیامرزد و بسند معتبر منقولست که حضرت
صادق علیه السلام غلامی از غلامان خود را پی کاری فرستادند دیر برگشت حضرت از عقبش بیرون آمدند
دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشستند و بادزنی که در دست داشتند او را باد زدند تا بیدار شد فرمودند
که ای فلان والله که ترا نیست که شب و روز هر دو بخوابی و از ابو حنیفه منقولست که روزی بخدمت حضرت

دیگر

صادق علیه السلام

صادق علیه السلام رفتم رنگ مبارک حضرت را متغیر یافتم پرسیدم که چرا احوال شما متغیر است فرمود که منع
کرده بودم کنیزان و مردم خانه را که بر بام بالا روند داخل خانه شدم دیدم کنیزکی که تربیت یکی از فرزندان من
میکرد بر نردبانی بالا میرود و پسر را بر دوش دارد چون مرا دید لرزید و طفل از دستش افتاد و فوت شد
و من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای ترسی که بر کنیز مستولی شد متغیرم با آنکه حضرت در الحال
ده مرتبه فرموده بودند که ترا آزاد کردم از برای خدا بر تو باکی نیست و در روایت دیگر وارد شده است
که شخصی از حاجیان در مدینه بخواب رفت چون بیدار شد همیان زرش را نیافت گمان کرد که دزدیده اند
بیرون آمد حضرت صادق علیه السلام را دید که نماز میکنند حضرت را نشناخت بحضرت گفت که همیان
مرا برداشته حضرت فرمود که چند بود در آن گفت هزار دینار او را بخانه بردند و هزار دینار باو دادند
آن مرد چون بخانه برگشت همیان زر خود را یافت بخدمت حضرت آمد بعذر خواهی و زر را پس آورد حضرت
فرمود چیزی که از دست ما بدر رفت دیگر بدست ما بر نمیگردد و بعد از آن آن مرد پرسید که این بزرگوار
حمیده اطوار کیست گفتند جعفر صادق است آن مرد گفت چنین کاری کار اوست و حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام در کظم غیظ و حلم مشهور آفاق گردیده و اخبار مکارم اخلاقش بمسامع خاص و عام رسیده
و هر یک از ائمه علیهم السلام بجمیع محاسن شیم و محامد خصال مقبول خاص و عام بوده اند و دوست و دشمن بجمیع
کمالات ایشان معترفند آب دریا اگر مداد شود از عهده ذکر فضایل ایشان بیرون نمی توانند آمد انشاء الله
اگر اجل مهلت دهد در خاطر هست که کتابی در بیان سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این چند
حدیث این بود که ملاحظه نمائی که پیشوایان تو که زبده و خلاصه مکونات اند در حلم و بردباری و شکستگی چگونه
بوده اند و با خلق بچه نحو سلوک میکرده اند تا با ایشان تاسی نمائی و باد نخوت و غرور را از سر بدر کنی
و گول شیطان را نخوری که ما و تو حرمت خود را نگاه باید داشت و عمل خفیف نمیباید کرد که فلان عمل
مناسب شأن ما نیست و اعانت فلان مؤمن موجب نقص قدر ما است نعوذ بالله من وساوس
و شروره یا اباذر ان سرک ان تکون اقوی الناس فتوکل علی الله و ان سرک ان تکون اکرم الناس

فاتق الله و ان سرک ان تکون اغنی الناس فکن بما فی ید الله عز و جل اوثق منک بما فی یدیک یا اباذر
لو ان الناس کلهم اخذوا بهذه الآیة لکفتهم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب
و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره یا اباذر یقول الله جل ثناؤه و عزتی و جلالی لا یؤثر عبد
هوای علی هواه الا جعلت غناه فی نفسه و همومه فی آخرته و ضمنت السموات و الارض رزقه و
کففت علیه ضیعته و کنت له من وراء تجارة کل تاجر ای ابوذر اگر خواهی که قوی ترین مردم باشی
پس توکل کن بر خدا و اگر خواهی که گرامی ترین مردم باشی پس بپرهیز از خدا و اگر خواهی که غنی ترین مردم
باشی اعتماد زیاده دار در آنچه در دست خداست از آنچه در دست تست ای ابوذر اگر همه مردم باین
آیه اخذ و عمل نمایند ایشان را کافی است و ترجمه ظاهر آیه این است که هر که بترسد از خدا و بپرهیزد از مناهی
او و صاحب درجه تقوی باشد حق تعالی مقرر فرماید برای او راه بیرون شدن و چاره در هر کاری
و هر امری از امور دنیا و آخرت او و روزی دهد او را از جایی که گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور نکند
و هر که توکل بر حق تعالی نماید و کارهای خود را باو گذارد پس خدا کافی است برای او و بس است از جهة کفایت
و کفایت مهمات او بدرستی که حق تعالی امور و اراده خود را بروجه که میخواهد بتمشیت میرساند و از برای
هر چیز اندازه مقرر فرموده موافق حکمت و مصلحت ای ابوذر حق تعالی میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند میخورم
که اختیار نمی نماید بنده خواهش و فرموده مرا بر خواهشها و هواهای نفس خود مگر غنای او را در نفس او میگذارم
و نفس او را غنی و بی نیاز میگردانم از خلق و چنان میکنم که فکر و اندیشه و همّ او برای امور آخرتش باشد و آسمانها
و زمین را ضامن روزی او میگردانم و معیشت را بر او گرد می آورم و برای او مهیا می گردانم و تجارت هر تجارت
کننده را بسوی او میرسانم یا من برای او هستم بعوض آنکه تجارت تاجران باطل را ترک کرده و رضای مرا
اختیار نموده بدانکه توکل و رضا و تسلیم ارکان عظیم ایمانند و آیات و اخبار در فضیلت این اخلاق فوق
حد احصاست چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سر طاعت خدا صبر است و راضی بودن از خدا
در آنچه بنده یا کراهت از آن داشته باشد چون راضی شود البته آنچه خیر است برای او میسر خواهد شد و در حدیث

دیگر فرمود که

دیگر فرمود که خداشناس ترین مردم کسی است که بقضای الهی راضی باشد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی نمود که بنده مؤمن خود را هر چیز از و منع مینمایم البته خیرش در آن است
پس باید که راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند بنعمتهای من تا او را از جمله صدیقان
بنویسم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که سزاوارترین خلق بتسلیم نمودن
و راضی شدن بقضاهای حق تعالی کسی است که خدا را شناخته باشد و کسی که بقضای خدا راضی میشود خدا اجرش را
عظیم میگرداند و کسی که از قضای الهی بخشم می آید قضا بر او جاری میشود و اجرش برطرف میشود و بروایت
دیگر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که بچه چیز مؤمن را می توان شناخت که او مؤمن است
فرمود بمنقاد بودن او امر الهی و راضی بودن بهر چه بر او دشوار باشد از خوشحالی و آزردگی و در حدیث دیگر
فرمود که هرگز رسول خدا در امری که واقع میشد نمیفرمود که کاش روش دیگر می شد و در حدیث دیگر فرمود که چگونه
کسی مؤمن باشد که از قسمتهای پروردگارش بخشم آید و منزلت خود را حقیر شمارد و حال آنکه اینها از جانب
خدا برای او مقرر شده است و من ضامنم برای کسی که در خاطرش جز رضا و خشنودی حق تعالی در نیاید که
چون دعا کند البته دعایش مستجاب شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی
میفرماید که ای فرزند آدم اطاعت من کن در آنچه ترا امر میفرمایم و یاد من مده چیزی را که صلاح تو در آنست که من
از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که غنا و عزت میگردند در جا که توکل
را می یابند در آنجا قرار میگیرند و وطن میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود علیه السلام
وحی نمود که بنده که بر من توکل و اعتماد نماید و رو از خلق بگرداند و من از نیت او یابم که راست میگوید پس اگر
آسمانها و زمینها و آنچه در آسمانهاست با او در مقام کید و مکر در آیند البته از برای او بدر روی و راه خلاصی
مقرر سازم و هر بنده که متوسل باحدی از خلق شود و اعتماد بر او کند و از دل او من بیابم اسباب و وسیلهای
آسمانها البته از دستش قطع نمایم و راههای زمین را بر او ببندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود و در
حدیث دیگر فرمود که هر که متوجه امری شود که خدا دوست میدارد که برای او مهیا گرداند و هر که طلب عصمت

و پرهیزکاری از خدا بکند خدا او را محافظت نماید و کسی که حق تعالی متوجه احوال او گردد او را نگاه دارد
پیوسته اگر آسمان بر زمین افتد یا بلیه از آسمان نازل شود و عالم را فرا گیرد زیرا که بسبب تقوی داخل
گروه امینان خداست از هر بلائی ایمنی که خدا میفرماید که ان المتقین فی مقام امین بدرستی که
متقیان در مقامی اند صاحب ایمنی و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که امید بآنچه گمان نداری بیشتر داشته باش از آنچه گمان داری بدرستی که حضرت موسی رفت که از برای
اهلش آتش بیاورد کلیم خدا شد و بمرتبه پیغمبری فایز شد و ملکه سبا بقصد ملک بیرون آمد و بشرف اسلام
مشرف شد و سحره فرعون بقصد عزت فرعون بیرون آمدند و با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت موسی گفت ای پروردگار من مرا امیری و اطفال صغیر میگذاری
حق تعالی فرمود که ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاهدارنده ایشان باشم گفت ای پروردگار
من تو نیکو وکیل و نیکو کفالت کننده و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت
لقمان پسرش را وصیت کرد که ای فرزند باید عبرت بگیری از کسی که در طلب رزق یقین او بخدا کم است
و اعتمادش ضعیف باشد اینکه تفکر نماید که حق تعالی او را خلق فرموده و در سه حالت او را روزی داده است
که در هیچ یک از آن سه حالت او را کسبی و وسیله و چاره میسر نبوده پس چرا نگه در حال چهارم هم او را کرامت
خواهد فرمود اما در حالت اول پس در شکم مادر او را در محل استقرار و رحمت جا داد و در جائی که نه سرما باو ضرر
میرساند و نه گرما در آنجا او را روزی داد و دیگر از آنجا بیرون آورد و او را روزی بقدر کفایت از شیر مادر برای
او جاری گردانید و از کسب پدر و مادر روزی او مقرر فرمود که با نهایت مهربانی و رحمت و شفقت صرف
نمایند و او را بر خود اختیار کنند تا آنکه چون بزرگ شد و عاقل و قدرت بر کسب روزی بهم رسانید کار را
بر خود تنگ گرفت از ترس آنکه مبادا و گمانهای بد به پروردگار برد و حقوق خدا را در مال خود انکار کرد و ادا
ننمود و روزی را بر خود و عیالش تنگ گرفت از ترس آنکه مبادا روزی بر او تنگ شود و یقینش سست شد بعوض و آن
خدا آنچه را در راه خدا صرف نماید در دنیا و آخرت پس چنین بنده بد بنده ایست ای فرزند و از حضرت صادق

علیه السلام

علیه السلام منقولست که شیطان گفت که پنج کسند که مرا در باب ایشان حیله و چاره نیست و سایر مردم
در قبضه منند کسی که بخدا متوسل شود به نیت درست باشد و در جمیع امور خود بر او توکل نماید و کسی که تسبیح
و ذکر خدا را در شب و روز بسیار گوید و کسی که از برای برادر مؤمن بپسندد آنچه از برای خود می پسندد و
کسی در هنگامی که مصیبتی باو رسد جزع نکند و کسی که بقسمت خدا راضی باشد و از برای روزی غم نخورد و بسند
معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت صادق علیه السلام احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند
اهل مجلس گفتند بیمار است حضرت بعیادت او رفتند و بر بالای سرش نشستند و او را قریب بوفات
یافتند فرمودند که گمان خود را نیکو کن بخداوند خود گفت گمان من نیکوست اما غم من از برای دختران
من است و غم آنها مرا بیمار کرده است حضرت فرمود که آنکسی را که از برای مضاعف گردانیدن حسنات
و محو کردن گناهان از او امید میداری از برای اصلاح دختران تو را با او امید بدار مگر نمیدانی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت چون از اصل سدرة المنتهی گذشتم و بشاخها و برگهای آن رسیدم دیدم از بعضی
برگهای آن پستانها آویخته و شیر از آنها میچکد از بعضی عسل و از بعضی روغن و از بعضی آرد و از بعضی میوه بجانبی
میریزد در خاطر خود گفتم که آیا بکجا میرود جبرئیل همراه من نبود که از او سوال نمایم زیرا که از درجه و مرتبه او در گذشته
بودم پس حق تعالی در دل من ندا در داد که ای محمد اینها را در این مکان رفیع رویانیده ام که دختران و پسران
امت ترا روزی دهم بگو به پدرهای دختران که بر فقر و فاقه ایشان دلتنگ نباشند که من چنانچه ایشان را
خلق کرده ام روزی میدهم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حق تعالی بحضرت داود
وحی نمود که ای داود تو اراده مینمائی و من اراده مینمایم نمیشود مگر آنچه من اراده مینمایم پس اگر منقاد اراده های من
میشوی و راضی باینها میباشی آنچه مراد تست بتو عطا میفرمایم و اگر راضی نمیشوی ترا بتعب می اندازم
در سعی نمودن بتحصیل مراد خود و آخر نمیشود مگر آنچه من اراده نموده ام و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که حق تعالی فرموده است که هر که راضی بقضای من نیست و بتقدیرات من ایمان ندارد دیگر خدائی
بغیر از من طلب نماید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که کسی که بقسمت خدا راضی شود بدنش راحت

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دنیا را نوبت و اندازه قسمت کرده اند پس آنچه از برای تو مقرر کرده اند
هر چند ضعیف باشی بتو میرسد و از بلا آنچه بر تو مقرر شده بقدرت خود رفع نمیتوانی کرد و هر که قطع کند
امید خود را از آنچه از او فوت شده است بدنش براحت می افتد و هر که بروزی خدا راضی شود پیوسته
خوشحال و چشم روشن میباشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بنده در میان بلا و قضا و نعمت
الهی است پس بر بلای خدا او را صبر واجبست و در قضای خدا تسلیم و رضا واجبست و بر نعمت او شکر واجبست
و بدانکه احادیث در فضیلت این خصال حمیده و تحریص و ترغیب بر آنها بسیار است و مجملی از تحقیق معانی
اینها لازمست بدانکه توکل عبارت از آنست که آدمی امور خود را به پروردگار خود بگذارد و از او امید خیر
و دفع شر داشته باشد و بداند که هر چه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خدا خواهد که نفعی بکسی رسد هیچکس منع آن
نفع از او نمیتواند کرد و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است و اگر خیری و نفعی را از کسی منع نماید و نخواهد که باو رسد
جمیع عالم اگر متفق شوند باو نمیتوانند رسانید و تفویض نزدیک باین معنی است و باید که باین سبب از
مخلوقین مأیوس شود و رضای ایشان را بر رضای خدا اختیار ننماید و در جمیع امور بر خود و دیگران اعتماد ننماید
و همگی اعتمادش بر خدا باشد و این اعلای مراتب یگانه پرستی است که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص
خدا داند و قدرتهای مخلوقین را همه مقهور قدرت حق تعالی داند چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که شرک خفی تر است در آدمی از جای پای مورچه و از جمله شرکست انگشتر را بانگشت گردانیدن
از برای آنکه امری بیادش بماند و مثل اینها از چیزهای دیگر و این معنی بنای این شرکست که اعتماد بر خداوند خود نکرده است
و بر انگشتر و بر گردانیدن آن اعتماد کرده است و حاصل آنست که رو گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد
نمودن بر غیر او یک مرتبه از مراتب شرکست و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل سوال نمود
از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که توکل آنست که بداند که مخلوقین ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع مستقل
نیستند و از مخلوقین مأیوس شدن پس چون بنده چنین شد بغیر خدا کار نمیکند و امید ندارد و از غیر او نمیترسد
و طمع از غیر او نمیکند اینست معنی توکل و از حضرت امام رضا علیه السلام سوال نمودند از معنی توکل فرمود که توکل آنست

که چون دانستی

که چون دانستی که خدا با تست از غیر او نترسی و معنی رضا بقضا آنست که بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشد
و در هر باب آنچه موافق فرموده خداست کرده باشد دیگر آنچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت و رجا
بداند که البته خیر او در آن چیزیست که واقع شد زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حق تعالی قادر بر رفع این امر
بوده و حق تعالی ظالم نیست که خواهد بر او ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد خیری باو رساند و نادان نیست
که مصلحت او را نداند و باید که او یاد خدا دهد و عاجز نیست که آنچه خیر اوست باو نتواند رسانید پس کمال ایمان
باین صفات کمالیه الهی مقتضی آنست که بهر چه از جانب خدا باو رسد از صمیم قلب راضی باشد و جزع و شکایت
نکند و بداند که عین خیر و صلاح اوست چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
سوال نمودند از تفسیر و من یتوکل علی الله فهو حسبه حضرت فرمود که توکل بر خدا چند درجه دارد و
از جمله درجهای توکل آنست که در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانی که او
در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و این را نیز بدانی که این امر بحکم و فرمان او واقع شده
پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و تسلیم عبارت از آنست
که آنچه از خدا و رسول و ائمه باو رسد از احکام و اوامر و نواهی و غیر آنها بر طبعش گران نباشد و همه را حق و نیک داند
و در عمل کردن بآنها منقاد باشد و سرکشی نکند و از احکام الهی ناراضی نباشد چنانچه حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
خطاب فرموده در آیه که مضمونش اینست که قسم بحق پروردگار تو ایمان نمی آورند مؤمن نیستند بلکه
تو آورده تا آنکه ترا حکم گردانند بهر منازعه که در میان ایشان واقع شود پس چون حکم کنی در میان ایشان در
نفس حرجی و دشواری و دلتنگی نیابند چنانچه حکم کرده تسلیم کنند و منقاد شوند تسلیم کردن نیکو و بدانکه این صفات
از ارکان ایمان است که اکثر اعمال و اخلاق بآنها بسته است زیرا که توکل در کسی چون کامل شد از خلق مأیوس میشود
و بسبب آن اکثر معاصی را که از راه امید بمخلوقین بهم میرسد ترک مینماید و از برای خشنودی ایشان معصیت
خدا را اختیار نمینماید و مداهنه در دین نمی نماید و در جاری فرمودن حکم الهی جرأت مینماید و از خوف بطرف
شدن نفع مخلوق ترک امر بمعروف و نهی از منکر نمیکند و برای خوش آمد ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد و چون

روزی را از خدا دانست در تحصیل آن مرتکب حرام نمیشود و در سؤال خود را نزد خلق ذلیل نمیکند و
قسمت خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق پیشش سهل میشود و چون خدا را معطی خود میداند پیوسته
بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش زیاده میشود و فواید این خصلت بی نهایتست
و چون بقضای الهی راضی شد و دانست که این امور از جانب خداست و محض خیر اوست
او را راحت و اطمینان حاصل میشود و در بلاها جزع نمیکند و صابر است بلکه شاکر میباشد و المها او را
حیران نمیکند و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمن نمیشود که چرا بمن عطا نکردند و محبت
مردم معشوق نمیشود و بسبب عطای سهل که باو عطا کنند خدا را فراموش نمیکند و حسد بر مردم نمیبرد
که چرا زیاده از و دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا نمیکند و با هم مصافات و محبت بهم
میرسانند و عبادتش از ریا خالص میشود و از تغییر احوال روزگار دلگیر نمیباشد چنانچه منقولست که از بهلول
پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته باشد کسی که آسمانها برضای او گردند و زمین برضای او
ساکن باشد و هر چه در آسمانها و زمینها واقع میشود همه بتجویز و رضای او شود گفتند خوش دعوی بلندی
میکنی گفت در روز اول دانستیم که آنچه خداوند حکیم قادر میکند همه خیر و صلاح است و باین سبب رضای
خود را با رضای او موافق کردیم و زمام امور خود را باو گذاشتیم و اراده خود را باراده او پیوستیم دیگر آنچه میشود
برضا و خواهش ما میشود و فواید این خصلت نیز غیر متناهی است و چون الهی را معتاد شدی شک
و شبهه از خاطرت بیرون میرود و آنچه از خدا و حجتهای او بتو میرسد از آیات و اخبار بتسلیم و انقیاد
قبول میکنی و چون و چرا که عمده رخنهای شیطان است از ایمان دور میکنی و این رکن عمده است
از ارکان ایمان و اکثر خلق بسبب ترک این خصلت گمراه شده اند و سابقا مجملی مذکور شد و باید دانست
که توکل این معنی دارد که در خانه را بر روی خود ببندی و در خانه بنشینی و دست از کار و کسب برداری و
بگویی که توکل کرده ام زیرا که این تحکم است نه توکل و نه آنست که خود را بچاه اندازی یا در مهلکها افکنی
و بگویی توکل کرده ام بلکه توکل آنست که سابقا اشاره کردیم که سعی خود را چنین کند که خدا فرموده و برای کم

او فرموده روی و بقدری که او فرموده بجا آوری و طلب حرام نکنی و ترک واجبات و مستحبات
زیاده و از قدر ضرورت بحرص جمع نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که اگر خدا نخواهد
چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوی و اعضای ترا برای نفع تو هدایت نفرماید
تو عاجزی و آن مشتری که بر در دکان تو میاید بدانی که رزاق حقیقی در روز ازل چنین مقدر کرده است
پیش از خلق تو بچندین هزار سال که این مشتری بر در دکان تو بیاید و ده یک روزی امروز از نفع سودای
او بتو برسد و اگر بدکان نمیرفتی بتو نمیرسید و با وجود رفتن بدکان اگر خدا نمیخواست آنکس بدر دکان تو
نمی آمد و اگر خدا ابدال آن فرد نمی انداخت دست بکیسه نمیکرد که زر را بتو دهد چنانچه فرموده اند که در دکان خود را
بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن اگر طلب روزی نکنی آثم و گناهکاری و اگر خود را دست
خود بمهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق عذاب میشوی زیرا که خدا فرموده است که تقیه بکن
و حفظ نفس خود بکن و چون بسفری روی با رفیق برو و چون بیمار شوی بطبیب برو اما با وجود اینها اگر
خدا حفظ نمیکرد حفظ تو چه فایده میبود چه ظاهر است و بسیار است که شخصی را جمعی محافظت مینمایند ناگاه
کشته میشود و بسیار است که هزار نفر بسفر میروند مالشان بغارت میرود و کشته میشوند و صد طبیب حاذق
بر سر ایشان می آیند و همه خطا میکنند و میمیرند با آنکه اسباب حفظ و حربه و سلاح و رفیق و خلق کردن طبیب
مهربان و مشفق گردانیدن نفر و ملازم که حمایت اینکس کنند همه از خداست و همچنین در باب حفظ کردن مال
و اسباب و امتعه و حیوانات بنا بر ایمان صحیح اند احشه توکل کرد بلکه با شرایط حفظ توکل میباید کرد
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک مکن طلب روزی را از حلال بدرستی که معین
است بر دین تو و پاهای چارپایت را ببند و توکل بر خدا کن و بعد از آنکه توکل کردی بدانکه اعضا و جوارح
و مشاعر و قوی و روزی و مسکن و لباس و قوت و قدرت و سایر چیزهایی که این عمل بآن موقوف
بوده همه از خدا بتو رسیده و هدایت الهی را نیز در کار خود دخیل دانی اما قوت خود را بالکلیه نفی مکن و
معاصی را از خود بدان و معترف بگناه و بدی خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و از مسئله قضا و قدر

همین قدر بدان که پیشوایان دین بیان کرده اند و زیاده ازین فکر مکن که موجب ضلالت و گمراهیست
و ائمه صلوات الله علیهم ما را ازین نهی کرده اند و کم کسی درین مسئله فکر کرده از فحول علما و غیر ایشان
که گمراه نشده باشند و یکی از فروع خصلت تسلیم این است که در مسائل مشکله که عقل از احاطه بآنها قاصر است
در مقام تسلیم و انقیاد باشند و بآنچه مجمل فرموده اند ایمان بیاورند و مانند شیطان بچون و چرا
ملعون ازل و ابد نشوند و درین سخن بسیار است و این رساله که بر وجه استعجال با تشویش احوال نوشته میشود
گنجایش زیاده ازین ندارد و اگر درین نوشتها خطایی رود امید عفو از برای خود و هر که خواند از کرم پروردگار
کریم خود دارم و شفاعت ائمه که بکلام ایشان در هر باب پناه برده ام امیدوارم و بحمد الله علی نعم الله
علینا و علی جمیع خلقه کما هو اهله یا اباذر لو ان ابن آدم فر من رزقه کما یفر من الموت لادرکه
یا اباذر اعلمک کلمات ینفعک الله عز و جل بهن قلت بلی یا رسول الله قال احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده
امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و اذا سألت فاسأل الله عز و جل و اذا استعنت فاستعن
بالله فقد جری القلم بما هو کائن الی یوم القیمة فلو ان الخلق کلهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب
ما قدروا و لو جهدوا ان یضروک بشیء لم یکتبه الله علیک ما قدروا فان استطعت ان تعمل لله
عز و جل بالرضا و الیقین فافعل و ان لم تستطع فان فی الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا و ان النصر مع الصبر
و الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسرا ای ابوذر اگر فرزند آدم از روزیش بگریزد چنانکه میگریزد از مرگ هر آینه
روزی او را در یابد چنانکه مرگ او را در می یابد ای ابوذر آیا ترا تعلیم کنم کلمه چند که حق تعالی ترا بآنها منتفع گرداند
ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود که ای ابوذر حرمت الهی را در اوامر و نواهی نگاهدار تا خدا را پیش روی خود یابی یعنی
هر امری که صلاح تو در آن باشد پیش از آنکه متوجه آن امر شوی خدا برای تو میسر گرداند و خود را بشناسان بخدا
و راه آشنایی میان خود و خدا بگشا در حالت رخا و نعمت باینکه در آنحال خدا را عبادت کنی و دعا کنی و بسبب
وفور نعمت پروردگار خود را فراموش نکنی تا در هنگام شدت و بلا خدا ترا بشناسد یعنی در سختیها پناه چون باو
آوری دعایت را مستجاب گرداند و هر گاه خواهی چیزی را از کسی سؤال نمایی از خداوند عز و جل سؤال کن و

اگر خواهی از کسی استعانت جویی بخداوند خود استعانت بجو بدرستی که قلم تقدیر الهی جاری شده است
بآنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع عالم جهد کنند و سعی نمایند که نفع رسانند بتو بیک چیزی
که از برای تو نوشته نشده باشد قدرت بر آن ندارند و اگر جهد کنند که ضرر رسانند بتو بچیزی که خدا بر تو ننوشته باشد
و مقدر نشده باشد قدرت بر آن ندارند پس هر عبادتی را که توانی از برای خدا بجا آوری با رضا و خشنودی
از قضای خدا و یقین بقضا و قدر با احوال آخرت پس بکن و از خلق پروا مکن و هر چه را نتوانی کرد پس صبر کن بدرستی
که در صبر بر مکروهات و بلاها نفع و خیر و ثواب بسیار هست و بدرستی که نصرت و یاری حق تعالی با صبر میباشد
و فرح و راحت بعد از کرب و الم میباشد و بدرستی که با هر دشواری و تنگی آسانی و راحتی در دنیا یا در آخرت
میباشد و حق تعالی همین فقره را برای تسلی پیغمبرش در سوره الم نشرح نازل گردانیده و چون حضرت رسول صلی
بعلم ربانی میدانست که ابوذر بچه مشقتها و شدتها گرفتار خواهد شد بسبب جور منافقان امتش تعلیم او فرمود
که تا تواند اظهار حق بکند و در هنگامی که عاجز شود صبر کند و او را تسلی فرمودند که صبر بر آن مشقتها آسان شود
و بآنکه بعد از آن شدتها راحتهای عظیم هست و بآنچه فرمودند ابوذر عمل نمود چنانچه در اول کتاب مذکور شد
بدانکه صبر از جمله فروع رضا بقضاست و موجب فرح و راحت دنیا و عقبی است و در آیات و اخبار مدحهای بی
انتهاست و بهترین صبرها بر مشقت ترک گناه است که بر نفس بسیار دشوار و گران است و بعد از آن
بر مشقت کردن طاعاتست و بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبتهاست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که صبر از ایمان بمنزله سر است از بدن چنانچه بجدا کردن سر بدن بر طرف میشود و بی جان میگردد
همچنین بر رفتن صبر ایمان بر طرف و ضایع میشود و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بهشت محفوفست بمکاره و صبر بر مکاره پس هر که صبر کند
بر مکاره در دنیا داخل بهشت میشود و جهنم محفوفست بلذتها و شهوتها و خواهشها پس هر که بنفس بدهد لذتها
و خواهشهای او را داخل جهنم میشود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون مؤمن را داخل
قبر میکنند نماز از جانب راستش می ایستد پس چون منکر و نکیر داخل قبرش میشوند که از و سؤال کنند

صبر بنماز و زکوة و نیکی می گوید که صاحب خود را مدد کنید و اگر شما عاجز شوید من مدد او می یابم و اعانت او مینمایم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که زمانی خواهد آمد که در آن زمان ملک و پادشاهی میسر نشود مگر به بیرون رفتن از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان پس کسی که آن زمان را دریابد و صبر کند بر فقر با آنکه قادر باشد بغنی شدن بغضب و بخل و صبر کند بر دشمنی مردم نسبت باو بسبب تابع حق بودن و حال آنکه قادر باشد بر کسب محبت ایشان بمتابعت نمودن هواهای ایشان و صبر کند بر مذلت با آنکه قادر باشد بر متابعت اهل باطل حق تعالی ثواب پنجاه صدیق که تصدیق من کرده باشند باو کرامت فرماید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که پدرم در هنگام وفات مرا در برگرفت و گفت ای فرزند صبر کن بر حق هر چند تلخ باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که صبر بر سه قسم است صبر بر طاعت و صبر بر معصیت پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه الم مصیبت را باشکیبائی از خود رد کند حق تعالی برای او سیصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه دیگر مابین آسمان و زمین باشد و کسی که صبر کند بر مشقت طاعت الهی حق تعالی از برای او نهصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و از حضرت علیه السلام منقولست که هر که از مؤمنان ببلائی مبتلا شود و صبر کند حق تعالی باو مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی در قیامت جمیع خلایق را در یک زمین جمع کند و منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استقبال کنند ایشان را گروهی از ملایکه و با ایشان گویند که بر چه چیز صبر کردید شما ایشان گویند که ما نفسهای خود را بر مشقت طاعت الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت ترک معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید ایشان را که بی حساب به بهشت روند و بدانکه یقین اعلای درجات ایمان است و یقین را بر چند معنی اطلاق میکنند اول یقین بقضا و قدر است بحدی که بر آن آثار مترتب شود و مورث انقطاع بخدا و توکل و تفویض و رضا و تسلیم گردد چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر چیز را اندازه و حدی است راوی گفت فدایتو

شوم کدام است حد توکل فرمود که اندازه و حد توکل و یقین آنست که از غیر حق تعالی نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از صحت یقین آدمی آنست که راضی نکند مردم را بچیزی که موجب خشم حق تعالی گردد و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا باو نداده است بدرستی که رزق را نمی گشاید حرص حریص و رد نمیکند روزی را کراهت کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را دریابد بعد از آن فرمود بدرستی که حق تعالی بعدالت خود روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را در شک و آزردگی از قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرمود که عمل اندک که بر آن مداومت نمایند و با یقین باشد بهتر است از عمل بسیاری که بر غیر حالت یقین باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچیک از شما مزه ایمان را در نمی یابد مگر آنکه بداند که آنچه باو میرسد از نعمت و بلا و غیر آن چون مقدر شده است البته از او در نمیگذرد و آنچه از او میگذرد و باو نمیرسد چون مقدر نشده است ممکن نیست که بسعی او یا دیگران باو برسد و ضرر رساننده و نفع رساننده خداست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زیر دیوار شکسته خم شده نشسته بودند و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی بآنحضرت گفت که این دیوار شکسته است در زیر این منشینید حضرت فرمود که هر کس را اجل حفظ میکند پس چون آنحضرت برخواستند و از زیر دیوار بیرون آمدند فرود آمد بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ازین باب کارها بسیار میکردند و این است مرتبه یقین و از سعید بن قیس منقولست که در جنگاه نظر کردم دیدم شخصی آهن دو جامه پوشیده و در میان معرکه است پس اسب را پیش راندم دیدم که حضرت امیر المؤمنین است گفتم که یا امیر المؤمنین بچنین معرکه با این قدر دشمن یکته پیراهن بیرون آمده فرمود که بلی ای سعد هر که هست البته حق تعالی چند ملک بر او موکل فرموده است که اعمالش می نویسند و دو ملک با او هست که او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بزیر افتد یا بچاهی در افتد و از سایر بلاهای گشنده پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را بهر بلائی وامیگذارند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که قنبر غلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت را بسیار دوست میداشت

و هر گاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند شمشیر برمیداشت و از پی آنحضرت میرفت که مبادا ضرری از دشمنان بآنحضرت برسد و در شب با هتابی آنحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند قنبر را دیدند پرسیدند که چه کار داری گفت آمده ام که از پشت سر شما بیایم که مبادا آسیبی بشما رسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حراست میکنی یا از اهل زمین گفت بلکه از اهل زمین تر احراست مینمایم فرمود که اهل زمین ضرری نمیتوانند رسانید تا مقدر آسمانی نباشد برگرد پس قنبر برگشت دوم یقین بثواب و عقاب آخرت بحدی که اثرش بر وجه کمال در اعضا و جوارح ظاهر گردد چنانچه از بعضی روایات حارثه ظاهر میگردد که در وصف یقین خود گفت که گویا می بینم که عرش الهی را برپا کرده اند برای حساب و گویا اهل بهشت را در بهشت متنعم می بینم و گویا اهل جهنم را در جهنم معذب می بینم چنانچه سابقا گذشت سیم یقین در جمیع اموریست که بآنها ایمان میباید آورد و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسید و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوائب خالص شد آنرا یقین میگویند چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که ایمان افضل است از اسلام بیکدرجه و تقوی افضل است از ایمان بیکدرجه و یقین افضل است از تقوی بیکدرجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفسیر یقین را از جبرئیل پرسیدند فرمود که یقین آنست که مؤمن از برای خدا چنان عبادت کند که گویا او را می بیند پس اگر او خدا را نمی بیند خدا او را می بیند و آن گفت که بیقین بداند که آنچه باو میرسد از او در نمیگذرد و آنچه از او در میگذرد البته باو نمیرسد و از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نمودند از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خدا و تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خدا است و راضی شدن بقضای خدا است و تفویض کردن امورات بسوی خدا و از یکی از صحابه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که گفت که روزی در جنگ صفین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تهیه لشکر میفرمودند و بر اسب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله سوار بودند و ذو الفقار را بر خود آویخته بودند و نیزه حضرت رسول را در دست داشتند معویه ملعون در برابر آنحضرت بر اسبی سوار بود و بسمت مخالف میجنبید و آهسته آهسته پیش می آمد پس یکی از اصحاب آنحضرت عرض نمود که با خبر

باشید و خود را محافظت نمائید که مبادا این ملعون ناگاه ضرری بشما برساند حضرت فرمود که از شقاوت و کفران این ملعون بعید نیست زیرا که شقی ترین قاسطان و ملعون ترین جماعتی است که با امامان هدایت خروج کرده اند و لیکن اجل کافی است برای حراست و هیچ احدی از خلق نیست مگر آنکه با او ملکی چند هست که او را محافظت مینمایند از آنکه بچاهی بیفتد یا دیواری بر سرش آید یا بدی باو برسد پس چون وقت اجلش رسید او را واامی گذارند با هر چیز که برای او مقدر شده است از بلاها و همچنین وقتی که هنگام اجلم میشود بر انگیخته میشود شقی ترین این امت و ریشم را از خون سرم خضاب خواهد کرد که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمن رسیده و وعده الهیست که در آن دروغ نمیباشد و این معنی اخر چون شامل ترین معانی است یقین را باین معنی حمل کردن ظاهرتر است و احادیثی که بر معنی اول و دوم دلالت میکند برین حمل میتوان کرد که مراد بیان یکفرد است از افراد یقین و چون در بیان معنی ایمان مجملی از معانی بوضوح پیوسته درین مقام بهمین اکتفا مینمایم یا اباذر استغن بغنی الله یغنک الله فقلت ما هو یا رسول الله قال غداء یوم و عشاء لیلة فمن قنع بما رزقه الله یا اباذر فهو اغنی الناس ای ابوذر مستغنی شو بغنا و توانگری که خدا بتو کرامت فرماید و بآنچه بتو بدهد قانع شو و خود را محتاج مردم مکن تا خدا ترا غنی و بی نیاز گرداند ابوذر گفت غنای الهی کدام است یا رسول الله فرمود که چاشت یک روز و شام یک شب یعنی همین که خدا این را بتو بدهد خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سؤال مکن تا این را داری پس هر که قانع شود بآنچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است بدانکه غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل نمیشود و غنا و بی نیازی نفس است و بسیار است که کسی بغنای نفس و قناعت با عدم مال غنی است و بر خدا توکل دارد و طبعش مایل بمال و جمع مال نیست و از مردم مأیوس است و بسیار است که کسی مالک خزاین است و باعتبار حرص عجز و تذلل بمردم بیشتر میکند و سعی در تحصیل مال بیشتر میکند و در خور خواهش و میل نفسش از همه کس محتاج تر است بلکه غالب اوقات چنانچه گذشت که دنیا از بابت آب شور دریاست که هر چند بیشتر میخورند تشنه تر میشوند همچنین طالب دنیا هر چند بیشتر جمع میکنند حرصش بیشتر میشود و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

فرمود که هر که راضی میشود از دنیا بآنچه او را کافی است پس اندک چیزی از دنیا او را کافی است و کسی که
راضی نمیشود از دنیا بآنچه او را کافی است تمام دنیا او را کافی نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هر که از خدا بآنکه از معاشش راضی شود خدا از و باندکی از عمل راضی میشود و در حدیث دیگر فرمود که هر که
قانع شود بآنچه خدا روزی او کرده است او از غنی ترین مردم است و احادیث درین باب بسیار است
و ما بهمین قناعت مینمائیم و کسی که همین قدر او را کافی نباشد زیاده ازین هم او را کافی نخواهد بود
یا اباذر ان الله عز و جل یقول انی لست کلام الحکیم اتقبل ولکن همه و هواه فان کان همه و هواه فیما
احب و ارضی جعلت صمته حمدا لی و وقارا و ان لم یتکلم یا اباذر ان الله تبارک و تعالی لا ینظر الی
صورکم و لا الی اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم یا اباذر التقوی ههنا التقوی ههنا و اشار
الی صدره ای ابوذر بدرستی که خدای عز و جل میفرماید که من سخن حکیمی را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت
گوید و دلش از آنها خبر نداشته باشد و بآنها عمل ننماید ولیکن قصد او و خواهش او را قبول میکنم پس اگر همت
و خواهش او در چیزیست که من دوست میدارم و می پسندم من خاموشی او را حمد میگردانم و بحمد قبول
میکنم و وقار خود میگردانم هرچند سخن نگوید ای ابوذر بدرستی که حق تعالی نظر نمیکند بصورتهای شما
و نه بمالهای شما ولیکن نظر میکند بدلهای شما و عملهای شما ای ابوذر تقوی در اینجاست تقوی در اینجاست
و اشاره بسینه خود فرمودند بدانکه مفاد این کلمات شریفه همان است که سابقا مذکور شد در تحقیق
نیت و غیر آن که اصل در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همان امریست که در دل آدمی قرار میگیرد
و بمحض زبان حکمتی را بیان کردن که آدمی خود بآن متصف نباشد و دل از آن خبر نداشته باشد ریا و خود
نمائی است و از برای خدا نیست و نفعی بحال او و دیگران هیچ نمیکند و اگر آدمی باین کلمات حکمتی
که تکلم بآن مینماید متصف باشد و حالی او شده باشد سخنش حکمت است و مردم منتفع میشوند و خاموشیش
حکمت است و افعال و اطوارش هم وعظ مردم است و جمیع اعضا و جوارحش بزبان حال هم گویا شوند و از دلش
چشمهای حکمت میجوشد و بر زبان و سایر اعضا و جوارحش جاری میشود و فیض آن چشمها بعالمیان میرسد

و از دیدنش عالمی هدایت می یابند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که شما را عیان مردم باشید
برای خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمال خود که از برای خدا کنید مردم را راغب بخیرات گردانید و همچنین
تقوی حقیقی نیست که از دل ناشی شود و کمال ایمان و تصدیق به بزرگواری خدا و امور آخرت در نهایت
و رجر خوف و رجا موجب پرهیزگاری او شده باشد از برای خدا در آشکار و پنهان و اگر خوف تشنیع
خلق یا از اغراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی یا فعل طاعات گردد محض شرک و ریاست نه پرهیزکاری
و تقوی و حق تعالی تقوی را بدل نسبت داده است و فرموده است که تعظیم شعایر الهی از تقوی دلهاست
و چون مثل این سخنان مکرر بتفصیل مذکور شده است و بسط این سخن بسیار بطول می انجامد درین باب
سخن را مجمل میگذاریم یا اباذر اربع لا یصیبهن الا مؤمن الصمت و هو اول العبادة و التواضع
لله سبحانه و ذکر الله تعالی علی کل حال و قلة الشیء یعنی قلة المال یا اباذر هم بالحسنة و ان لم تعملها
لکیلا یکتب من الغافلین یا اباذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین لحییه دخل الجنة قلت یا رسول الله
انا لنؤخذ بما تنطق به السنتنا قال یا اباذر و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم انک
لا تزال سالما ما سکت فاذا تکلمت کتب لک و علیک یا اباذر ان الرجل یتکلم بالکلمة فی المجلس
لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء و الارض یا اباذر ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک
به القوم ویل له یا اباذر من صمت نجا فعلیک بالصدق و لا تخرجن من فیک کذبة ابدا قلت
یا رسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار و الصلوات الخمس تغسل ذلک ای ابوذر
چهار خصلت است که نمی یابد آن چهار خصلت را و متصف بآنها نمیگردد مگر مؤمن کامل خاموشی و آن اول
عبادت خداست و تواضع و شکستگی نزد حق تعالی یا از برای خدا نزد خلق و ذکر و یاد کردن خدا بر هر حال
و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی ای ابوذر قصد کن حسنه را و کار خیر را هرچند که آن را عمل نیاوری تا
نوشته نشوی از جمله غافلان ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید آنچه در میان دو ران اوست یعنی
فرجش را از حرام و آنچه در میان دو لحیه اوست یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل بهشت میشود ابوذر پرسید که

که یا رسول الله آیا ما را مواخذه مینمایند بآنچه گویا می شود بآن زبانهای ما حضرت فرمود ای ابوذر
مگر مردم را می اندازد و برو در آتش بغیر از درو کردهای زبانهای ایشان بدرستی که تو پیوسته
بسلامتی از شر زبان مادامی که ساکتی پس چون سخن خیر میگوئی از برای تو ثواب نوشته میشود و اگر
سخن بد میگوئی بر تو گناه نوشته میشود ای ابوذر بدرستی که شخصی در مجلس تکلم مینماید بکلمه که اهل
مجلس را بخنداند پس بسبب آن فرو میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر
وای بر کسی که سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی بخندند وای بر او وای بر او جهنم از برای او
ای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت و اگر سخن گوئی بر تو باد براست گوئی و از دهان
خود بیرون میاور دروغی را هرگز ابوذر گفت یا رسول الله چه چیز است توبه کسی که عمدا دروغ گوید
فرمود که استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه شستن این گناهها می شوند بدانکه راستگوئی از جمله
صفات جامعه است که بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد زیرا که صدق در گفتار میباشد
و در کردار میباشد راستی گفتار آن است که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید و کردارش مخالف
گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست که هرگز مرتکب هیچ گناهی نشود و ترک هیچ طاعتی نکند
زیرا که مؤمن دعوی میکند که من بزرگی خدا را میدانم و یقین به بهشت و دوزخ دارم راستی این سخن
مقتضی آنست که هرگز معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات با بزرگواری و یقین به بهشت و دوزخ
دارد و یکی دیگر از لوازم صدق آنست که مستحبی را ترک نکند و مکروهی را بفعل نیاورد زیرا که کسی که
دعوی این کند که ما تابع رضای الهی هستیم و از بدیها گریزانیم و ایضا تصدیق به بهشت و عظمت الهی و اطلاع
او بر دقایق امور مقتضی آنست که همچنانچه در خدمت عظمای مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان
و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف ادب و ترک اولی نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان
و اعظم عظما باید که مرتکب هیچ ترک اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود و فواید و منافع نامتناهی
عاید گردد پس هر ترک اولائی بلکه متوجه جناب مقدس او نشدن منافات با این تصدیق دارد و ایضا آدمی

در هر روزی اقلا ده مرتبه میگوید نزد خدا که ترا عبادت میکنم و بس و استعانت از تو میجویم و بس اگر معصیت بکند
که عبادت شیطان است یا در کاری متوجه غیر خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در آن دعوی کاذب
خواهد بود و همچنین اظهار ورع نمودن بریا و عبادت را در حضور مردم بشرایط بجا آوردن و در خلوت بروش
دیگر بودن و سایر افعال که اخلاص در آنها نباشد دروغ فعلی است زیرا که آدمی باین فعل اظهار حال
از برای خود میکند که متصف بآن نیست و اگر کسی ازین راه ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه
بصدق و راستی بر میگردد و حق تعالی مدح صادقان بسیار نموده است و فرموده است که خدا با راست
گویان است و همچنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است و ظاهر میشود از اخبار و بعضی اصحاب
آن است که از گناهان کبیره است و از بسیاری اخبار ظاهر میشود که دروغ بجد و خوش طبعی و هزل گفتن
هر دو حرام است اما بعضی از افراد صدق هست که بد است و بعضی از افراد کذب هست که خوب است بلکه واجب
میشود گاهی مانند راستی که باعث ضرری شود بمؤمنی یا موجب کشتن نفس محترمی شود و این چنین راستی را
حرام است گفتن و دروغی که باعث نجات مؤمنی شود از کشتن یا حبس یا از ضرری واجب است گفتن و همچنین
اگر مالی را مؤمنی بما امانت سپرده است و ظالمی از ما میطلبد ما را واجب است که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد
که مالی از آن مرد نزد ما نیست و در چنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است که قصد کنند که مالی که اظهار تو باید
داد نزد من نیست مانند این و همچنین نزد عشاری یا ظالمی یا حاکمی که باقرار مواخذه کند و مال او فوت شود
جایز است دروغ گفتن و در اصلاح میان دو مؤمن دروغ گفتن جایز است مثل اینکه بهر یک نقل کنیم که
دیگری حرف خیر شما میگفت و تعریف شما میکرد هرچند او مذمت کرده باشد و هم چنین تجویز دروغ گفتن کرده اند
در خلف وعده کردن با زنان که توقعات زیاده از اینکه کنند هرچند اطلاق دروغی بر این معنی مجاز است
و در ضمن احادیث بعضی ازین تفاصیل ظاهر خواهد شد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که زبانش راست گوست عملش پاکیزه و نیکو و مقبول است و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین ع
صاحب آن مرتبه شد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله براستی سخن و ادا کردن امانت و در حدیث دیگر فرمود که

که اول کسی که راستگو را تصدیق مینماید خداست بعد از آن خودش که میداند که راست میگوید و از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که زینت سخن راستگویی است و در حدیث دیگر
فرمود که راست بگویید که خدا با راستگویان است و از دروغ اجتناب نمایید که دروغ از ایمان دور است
بدرستی که راستگو بر کنار وادی نجات و کرامت است و دروغگو بر کنار خواری و هلاکت
و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که بفرزندان خود میفرمودند که بپرهیزید از دروغ
در امر کوچک و بزرگ خواه بجد گویید و خواه بهزل و خوشطبعی بدرستی که کسی که دروغ کوچک میگوید
بر دروغ بزرگ جرأت بهم میرساند یا بر خداوند بزرگوار جرأت کرده است که مخالفت او نموده آیا
نمیدانید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خدا او را صدیق مینویسد
و بنده پیوسته دروغ می گوید تا خدا او را کذاب مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حق تعالی برای بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید آن قفلها گردانیده است
و دروغ بدتر است از شراب و در حدیث دیگر فرمود که دروغ باعث خرابی ایمان است و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که دروغ بر خدا و رسول از گناهان کبیره است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که اول کسی که دروغگو را تکذیب مینماید خداست و دیگر دو ملک که با او موکلند و بعد از ایشان
دیگر خود میداند که دروغ میگوید و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هیچ بنده
مزه ایمان را در نمی یابد تا ترک ننماید دروغ را جدش را و هزلش را و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که عیسی علیه السلام فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید بهاء حسنش برطرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که
حق تعالی دروغگویان را بفراموشی مبتلا کرده است که زود رسوا شوند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که سخن بر سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد که کدام است صلاح میان مردم
فرمود آن است که از شخصی شنیده است که شخصی بدی در حق او گفته است و از او آزرده شده است تو
میگویی که من از او شنیدم که او ترا به نیکی یاد میکرد خلاف آنچه از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا

دوست میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که هر دروغی را از صاحبش سؤال خواهند کرد
در روز قیامت مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد در جنگ که خواهد که با دشمنان مکری کند که بر ایشان
غالب شود چون او برای مصلحت دین است بر او گناهی نیست یا کسی که در میان دو کس خواهد که اصلاح
کند بهر یک خبری میگوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود و کسی که وعده با اهل خود کند و مصلحت نمیداند
و نمیخواهد که بآن وفا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اصلاح کند هر چه گوید دروغ نیست و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سه عمل است که دروغ گفتن در آنها حسن و نیکوست
مکری که در جنگ کنند یا وعده که با زنان کنند یا اصلاحی که در میان مردم کنند و سه محل است که راست
گفتن در آنها قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال اهلش بخبری خبر دادن
که باعث آزردگی او شود و تکذیب کردن شخصی را که خبری نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب صحبت
بیشتر مذکور شد و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتی
که دروغی گوید یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست که از جمله چیزهایی که مذموم است بلکه وغدغه حرمت
در آن میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصههای دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که بدترین روایتها روایت دروغ است بلکه قصههای راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه
و غیر آن از قصههای مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند که حرام است چنانچه در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور است
و مرویست از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که آنحضرت نقل نمود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرمود که ذکر حضرت علی بن ابی طالب عبادة ومن علامات المنافقين تنفرهم عن ذكره ويختارون
استماع القصص الكاذبة واساطير المجوس على استماع فضائله ثم اقرأوا واذا ذكر الله وحده اشمأزت
قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة واذا ذكر الذين من دونه اذا هم يستبشرون فسئل صلوات الله عليه
عن تفسيرها قال اما تدرون ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول اذكروا علي بن ابي طالب في مجالسكم
فان ذكره ذكري وذكري ذكر الله فالذين اشمأزت قلوبهم عن ذكره واستبشروا عن ذكر غيره اولئك

الذين لا يؤمنون بالآخرة ولهم عذاب مهين یعنی یاد کردن علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت است
و از علامات منافق است که میرمند و تنفر می نمایند از یاد کردن او و اختیار میکنند شنیدن
قصههای دروغ و افسونهای مجوس را بر شنیدن فضایل آنحضرت بعد از آن حضرت امام علیه السلام
خواندند این آیه وافی هدایه را که اذا ذکر الله وحده تا آخر پس پرسیدند از آنحضرت صلی الله علیه و آله
از تفسیر این آیه فرمود که آیا نمیدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب را
در مجلسهای خود پس بدرستی که یاد کردن علی بن ابی طالب یاد کردن من است و یاد کردن من یاد
خداست پس آنکسانی که میرمند و گرفته میشود دلهای ایشان از یاد کردن علی بن ابی طالب و شادمان
میشوند از یاد کردن غیر او ایشان آنانند که ایمان ندارند بآخرت و مر ایشان راست عذاب خوار کننده
و ابن بابویه در کتاب اعتقادات آورده است که سئل عن القصاص ايحل الاستماع لهم فقال
لا وقال من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله وان كان الناطق
عن ابليس فقد عبد ابليس یعنی پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از قصه خوانان که آیا گوش
دادن بایشان حلال است آنحضرت فرمود که نه حلال نیست و فرمود که هر کس گوش بدارد بناطقی پس
تحقیق که او را پرستیده پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید آن گوش کننده خدا را پرستیده
و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده و کلینی همین
مضمون را از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است یا اباذر ایاک والغیبة فان الغیبة اشد
من الزنا قلت یا رسول الله ولم ذاك بابي انت وامي قال لان الرجل يزني فيتوب الى الله فيتوب الله
عليه والغيبة لا تغفر حتى يغفرها صاحبها يا اباذر سباب المسلم فسوق وقتاله كفر واكل لحمه من
معاصي الله وحرمة ماله كحرمة دمه قلت يا رسول الله وما الغيبة قال ذكرك اخاك بما يكره قلت
يا رسول الله فان كان فيه ذاك الذي يذكر به قال اعلم انك اذا ذكرته بما هو فيه فقد اغتبته واذا
ذكرته بما ليس فيه فقد بهته يا اباذر من ذب عن اخيه المسلم الغيبة كان حقا على الله عز وجل ان يعتقه

من النار یا اباذر من اغتیب عنده اخوه المسلم وهو يستطيع نصره فنصره نصره الله عز وجل في الدنيا
والآخرة وان خذله وهو يستطيع نصره خذله الله في الدنيا والآخرة توضیح این مطالب در ضمن چند
فصل بعمل می آید **فصل اول** در بیان مذمت غیبت و حرمت آنست بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان
در میان علما خلافی نیست و آیه و احادیث متواتره بر حرمت آن دلالت دارد و ظاهر بعضی احادیث
آنست که از جمله گناهان کبیره است و جمعی از علما نیز کبیره میدانند و ظاهر این حدیث شریف که
حضرت فرمود که از زنا بدتر است دلالت میکند بر آنکه از اکبر کبایر است و از جمیع گناهان شیوعش
بیشتر است زیرا که صفات ذمیمه که باعث غیبت میباشد از حسد و کینه و عداوت در اکثر خلق بر وجه
کمال میباشد و خصوصیتی به پیر و جوان و عالم و جاهل و وضیع و شریف ندارد و چه ظاهر است که هر کس را دشمنی
و حسدی و همکاری میباشد و مانعی که در گناهان دیگر میباشد در اینجا نیست زیرا که مانع اکثر ناس در عدم ارتکاب
گناهان یا قباحت عرفست یا عدم قدرت و درین گناه قباحت بالکلیه برطرف شده است بلکه
یک جزو از اجزای استعداد درین زمانها این است که کسی که خوش نقل و شیرین زبان و چرب و نرم
باشد غیبت را بر وجه کمال میتواند کرد و ایضا شیطان لباسها برای تجویز این عمل پیدا کرده است
که اهل علم و صلاح در آن لباسها حسبة و ناصحانه و مشفقانه غیبت میکنند و از روی نهایت محبت دینداری
و خداپرستی و عدم قدرت نیز درین گناه نیست زیرا که احتیاج بزری و پولی و معینی و آلتی ندارد
و سخن گفتن در نهایت آسانی است و باین سببها شیوعش از جمیع گناهان بیشتر است با آنکه تهدید و تحذیر
درین گناه زیاده از گناهان دیگر وارد شده است چنانچه حق تعالی فرموده است که یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا
كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه
ميتا فكرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحيم یعنی ای گروه مؤمنان اجتناب نمایید و ترک کنید
بسیاری از گمانها را بدرستی که بعضی از گمانها گناه است و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و غیبت نکنند بعضی
از شما بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت مکنید و بدی یاد مکنید آیا دوست میدارد احدی از شما که گوشت مرده

برادر خود را بخورد پس تحقیق که از خوردن گوشت برادر مرده خود کراهت دارید پس از غیبت نیز کراهت
داشته باشید که در آن مرتبه است و بترسید و بپرهیزید از عقوبات الهی بدرستی که حق تعالی بسیار قبول کننده توبه‌هاست
و بسیار مهربان است به بندگان و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بگوید در شأن مؤمنی
خبری را که چشمهایش دیده باشد و گوشهایش شنیده باشد پس او را در آن جماعت که حق تعالی مذمت ایشان
فرموده است که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم یعنی آنانکه دوست
میدارند که فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شأن جماعتی که ایمان آورده‌اند مر ایشان راست عذابی
دردناک و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که غیبت در دین مرد مسلمان از
شدت زودتر فاسد میکند از خوره که در اندرون آدمی بهم رسد و فرمود که نشستن در مسجد برای نماز
عبادتست مادامی که غیبت مسلمانی نکنند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
روایت کند بر مؤمنی که خواهد در آن نقل عیب او را ظاهر گرداند و مروتش را در هم شکند که از دیده‌های
مردم او را بیندازد خدا او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند پس شیطان
او را قبول کند یعنی خدا او را دوست ندارد و یاری نکند و او را بشیطان واگذارد و در روایت دیگر
منقولست که از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که عورت
مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود که مراد آن نیست که عورت ظاهرش را ببینی بلکه مراد آنست
که سرش را فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی و او را رسوا کنی و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد ننشیند در مجلسی که در آن مجلس امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را
غیبت کنند و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسلمانی را غیبت کند روزه‌اش باطل میشود و وضویش میشکند و در
قیامت از گندی ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار که اهل محشر همه از گند او متأذی شوند و اگر پیش از توبه
بمیرد مرده خواهد بود در حالتی که حلال داند چیزی را که خدا حرام کرده است و فرمود که هر که تطول و احسان کند
بر برادر مؤمنش در غیبی که بشنود در مجلسی که او را غیبت میکنند یا اگر مانع شود و رد آن غیبت کند حق تعالی

از و هزار نوع بدی را در دنیا و آخرت دفع کند و اگر رد نکند و حال آنکه قادر باشد بر رد کردن مثل گناه آن غیبت
کننده بر او لازم شود هشتاد مرتبه بدانکه باطل شدن روزه و وضو را حمل برین کرده‌اند که کمال روزه و
وضویش زایل میشود نه اینکه باید قضا یا اعاده کردن و بسند صحیح دیگر از آنحضرت منقولست که سزاوارترین
مردم بگناهکار بودن سفیه و بیهوده است که غیبت مسلمانان کند و ذلیل‌ترین مردم کسی است که مردم را
خوار کند و بسند معتبر منقولست که شخصی بحضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه گفت که فلان شخص شما را
نسبت میدهد باینکه گمراهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود که هم نشینی آن شخص را رعایت نکردی
که سخن او را بما نقل کردی و حق ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی بما نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستی
که مرگ همه را در خواهد یافت و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده گاه همه قیامتست و خدا
در میان همه حکم خواهد کرد زنهار که احتراز کن از غیبت که از نان خورش سگان جهنم است و بدانکه کسی که ذکر
عیوب مردم بسیار میکند این بسیار گفتن گواهی است که در او عیب بسیار هست و بسند معتبر منقولست از
علقمه که عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که یا ابن رسول الله بفرما که کیست که گواهی اش را قبول
میتوان کرد و کیست که گواهی اش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمودند که ای علقمه هر که بر فطرت اسلام باشد
گواهی اش جایز و مقبول است گفتم که قبول میتوان کرد شهادت کسی را که گناهان کند فرمود که ای علقمه
اگر شهادت آنها را قبول نتوان کرد پس قبول نمیتوان کرد مگر شهادت پیغمبران و اوصیای ایشان زیرا
که ایشان معصومند نه سایر خلق پس هر که را بچشم خود نه بینی که گناهی میکند و دو گواه بر او شهادت ندهند
که گناهی کرده است او از اهل عدالت است و ستر است و گواهی اش مقبولست هر چند در واقع گناهکار
باشد و هر که او را غیبت کند بر گناهی که مخفی است او از ولایت خدا بیرون است و در ولایت شیطان داخل است
و بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدران خود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که غیبت کند مؤمنی را
بخصلتی که در او نباشد عصمت ایمان از میان ایشان منقطع گردد و آنکه غیبت کرده است در آتش باشد
همیشه و بد جایگاهی است جایگاه او و بسند معتبر منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بنوف بکالی

فرمود که اجتناب کن از غیبت که نان خورش سگان جهنم است بعد از آن فرمود که ای نوف
دروغ میگوید کسی که گمان میکند که او از حلال متولد شده است و گوشت مردم را بغیبت
میخورد و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که غیبت مکن که چون غیبت
مردم میکنی ترا غیبت میکنند و از برای برادر مؤمن خود گودی مکن که خود در آن گودال واقع میشوی و هر چه میکنی
با مردم جزای خود را می یابی و در حدیث دیگر فرمود که از صفات منافقان است که اگر مخالفت
ایشان میکنی ترا غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که روزه دار در
عبادت خداست مادامی که غیبت مسلمانان نکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که کسی که برادر مؤمنش
را در رو مدح گوید و در پشت سرش غیبت کند برادری از میان ایشان برطرف میشود و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که غیبت کند برادر مؤمن خود را بی آنکه عداوتی در میان ایشان باشد
پس شیطان در نطفه او شریک شده است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که زنهار اجتناب نمایید از غیبت مسلمانان بدرستی که مسلمان غیبت برادر مسلمان نمیکند و حال آنکه
خدا او را در قرآن نهی فرموده است و فرمود که هر که بگوید از برای مؤمنی سخنی که خواهد مروت و قدر او را
در هم شکند خدا او را حبس کند در طینت خبال یعنی در جایی که چرک بدن جهنم و فرجهای زناکاران جمع میشود در آنجا
تا از عهده آن سخن بیرون آید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی دشمن میدارد
خانه پر گوشت و گوشت فربه را بعضی از اصحاب عرض کردند که یا ابن رسول الله ما دوست میداریم گوشت
را و خانه‌های ما از گوشت خالی نمیباشد حضرت فرمود که آن مراد نیست که فهمیدی مراد از خانه پر گوشت
خانه‌ایست که در آنجا گوشتهای مردم را بغیبت میخورند و گوشت فربه صاحب تجبر متکبر است که در راه رفتن
خیلا و تکبر میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بپرهیزید از گمان بد بمردم بدرستی
که گمان بد بدترین دروغهاست و برادران باشید در راه خدا چنانچه خدا شما را امر فرموده است
و بلقبهای بد یکدیگر را یاد مکنید و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و فحش بیکدیگر مگویید و غیبت یکدیگر مکنید و

و منازعه مکنید و دشمنی مکنید و حسد یکدیگر مبرید بدرستی که حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم را
میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که یاد کنید برادر مؤمن خود را در هنگامی
که از شما غایب باشد باحسن وجوهی که میخواهید او شما را بآن نوع یاد کند در وقتی که شما از او غایب باشید
و در حدیث دیگر فرمود که هیچ ورعی نافع‌تر نیست از اجتناب کردن محارم الهی و خود را باز داشتن
از آزار مسلمانان و غیبت ایشان و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی بن عمران
علی نبینا و آله و علیه السلام که صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود و اگر توبه
نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چهار
کسند که آزار میرسانند باهل جهنم بآزاری که خود دارند و از حمیم جهنم بخورد ایشان میدهند و وایلاه و ثبوراه
میکنند و اهل جهنم بعضی ببعضی میگویند که چیست این چهار طایفه ما را آزار میکنند بآزاری که خود داریم
یکی از ایشان شخصی است که امعایش را از دهن بیرون میکشد و یکی شخصی است که چرک و خون از دهانش
جاریست و یکی شخصی است که گوشت خود را میخورد پس از حال صاحب میپرسند که این بدبخت چه میکرد
از آزارش بما میرسد میگویند که او مرده بود و مالهای مردم در گردنش بود و چیزی هم از او نمانده بود که حق مردم را
ادا کند بعد از آن میپرسند از حال کسی که امعایش را میکشد میگویند که پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش
که میرسید پس میپرسند از حال کسی که از دهانش چرک و خون جاری است میگویند که نظر میکرد و هر سخن
بدی که از مردم میشنید نقل میکرد و بایشان نسبت میداد بعد از آن میپرسند از حال کسی که گوشت خود را
میخورد که این بدبخت چه از آزارش بما میرسد بآزاری که ما خود داریم میگویند که این گوشت مردم را بغیبت
میخورد و سخن چینی میکرد و احادیث درین باب بسیار است ما بنقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم
فصل دویم در بیان معنی غیبت است و بعضی از نزدیک بهمین عبارت تعریف کرده‌اند که در حدیث
واقع شده است که یاد کردن مؤمن است در حال غیبت او بنحوی که اگر بشنود خوشش نیاید و آزرده شود و
اکثری تعریف غیبت چنین کرده‌اند که تنبیه کردن است در حال غیبت انسان معین یا آنکه در حکم معین باشد

برامری که او کراهت داشته باشد که آن امر را باو نسبت دهند و آن امر در او باشد و آن امر را حسب عرف
نقص و عیب شمارند خواه این نسبت بگفتن باشد و خواه باشاره کردن باشد و خواه بکنایه باشد و خواه بصریح و
خواه بنوشتن و قید کردیم بانسان معین از برای آنکه اگر معین نباشد غیبت نیست مثل آنکه گوید که یکی
از اهل این شهر چنین عیبی دارد این حرام نیست مگر آنکه بنحوی گوید که بقرینه سامع بیابد آن غیبت است
هرچند نام نبرد و در حکم معین است که زید و عمر یکی از ایشان فلان عیب دارد و بعضی این قسم سخن را غیبت
آن هر دو شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در آوردن نقص شان اوست و اگر شنود آزرده میشود
و اینکه گفتیم که این امر در او باشد برای این است که بهتان بدر رود زیرا که مشهور نیست که غیبت و بهتان غیر
یکدیگرند هرچند بهتان بدتر است و غیبت آنست که بیان عیبی کنند که در او باشد و بهتان آنست
که عیبی از برای او اثبات کنند که در او نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
از جمله غیبت است که در حق برادر خود چیزی را بگوئی که خدا بر او پوشیده است و از جمله بهتان است که در حق
برادر مؤمن خود چیزی را بگوئی که در او نباشد و گاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق میکنند که شامل بهتان نیز هست
چنانچه بسند معتبر از داود بن سرحان منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از غیبت
فرمود آنست که به برادر مؤمن خود بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد یا آنکه بدی را از او فاش کنی که خدا بر او
پوشیده است و بگواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود و قید کردیم که آن امر را حسب عرف
غیبت باشد برای آنکه اگر با کمال از برای او ثابت کنیم و او بدش آید غیبت نیست مثل آنکه میگوییم که فلان شخص
نماز شب میکند و او بدش می آید اما اگر عیب باشد که ذکرش باعث آزردگی او شود غیبت است خواه در خلقت
بدنش و خواه در اخلاقش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش مثل آنکه گویند که ولد زنا است یا جولاه زاده است
یکی عیوب ظاهر که بعد از این بیان خواهد شد و از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست
پس اگر بکنایه هم بگوید غیبت است مثل آنکه حرف کسی مذکور شود گوید الحمد لله که ما بمحبت ریاست مبتلا نیستیم
و غرضش کنایه بآن شخص باشد که او مبتلا است یا آنکه گوید که خدا ما و او را از محبت دنیا نجات دهد و غرضش اثبات

این عیب باشد برای او و خود را برای دفع مظنه شریک کند و امثال این سخنان از تلبیساتی که در باب
غیبت شایع گردیده است که در ضمن حمد و ثنای الهی و اظهار شکستگی و فروتنی خود و ناصح بودن مردم
بر وجه اتم و اکمل عیوب مردم را فاش میکنند و همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست بلکه اگر مذمت شخصی
بدیگری بنویسد داخل است در غیبت و همچنین اگر عیب کسی را باشاره چشم یا ابرو یا دست اظهار کند یا
در حرف زدن یا در راه رفتن یا غیر آن از اشارات و حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند
غیبت است **فصل سیم** در بیان فردی چند از غیبت که علما استثنا کرده اند و آن ده قسم است **اول**
تظلم مظلوم است بر کسی که ظالمی ظلمی کرده باشد او نزد شخصی آید و اظهار ظلم آن ظالم کند که این شخص دفع ظلم از او بکند
و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو جایز است اما در صورتی که آن
شخص قادر بر دفع ظلم باشد و غرضش از شنیدن رفع ظلم باشد و غرض قایل نیز همین باشد و نزد آن شخص که قادر بر
رفع است او را بگوید و نزد دیگران نگوید **دویم** نهی از منکر است که شخصی از کسی میداند و میخواهد که باین گفتن او را از فعل
کردن شاید او ترک نماید و این مشروط است بشرایط نهی از منکر که بداند فعل آن شخص بد است و منکر است و تجویز
تاثیر کند و خوف ضرر نداشته و بکند از روی واقع او بر طرف نمیکند پس اگر نداند که این کاری که او میکند بد است
باینکه مثلا مسئله خلافی باشد و احتمال دهد که او برای مجتهدی عمل کند که آن فعل را حلال داند مذمت او بر این فعل
نمیتوان کرد و همچنین اگر داند که این گفتن فایده نمیکند و باعث این نمیشود که آن فعل را ترک کند نمیباید گفت
و هم چنین اگر خوف ضرری ببدن او یا مال او یا عرض او یا احدی از مؤمنین و مؤمنات داشته باشد جایز نیست
گفتن و همچنین اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و داند که بآن نصیحت او بر طرف میکند جایز نیست
که او را در مجالس رسوا کند و با تحقق شرایط باید که سعی کند که غرضش رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد و عداوتها
و کینها و حسدها باعث نباشد که نهی از منکر را وسیله تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم حسن
صورت دهد **سیم** آنکه بعنوان فتوی خواهد که از عالمی مسئله بپرسد و در آن ضمن مذمت کسی مذکور شود
مثل آنکه بپرسد که پدرم مال مرا برداشته است آیا من میتوانم با او دعوی کنم و در این فرد تا ممکن باشد بنحوی

سؤال کند که نفهمند که پدر خودش مراد است باینکه گوید که اگر پدری با فرزندی چنین معامله نموده باشد چون است
میباید چنین کند و اگر باین نحو بیان نتوان کرد میباید که سعی نماید که بغیر آن عالمی دیگر نشنود **چهارم**
نصیحت مشیر است مثل آنکه شخصی با کسی مشوره می کند که مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا بمضاربه بدهم
یا دختر خود را می خواهم باو تزویج نمایم در این صورت واجبست که آنچه خیر اوست بگوید و اگر داند که بمجمل میگوید
که بکن او ترک مینماید بهمین اکتفا نماید و اگر او راضی نشود مگر بتفصیل همان عیبی که در همان معامله دخیل است
بگوید و زیاده از آن نگوید و اگر از او سؤال ننمایند و باعتبار اخوت و خیرخواهی او را منع کند از معامله با آن
شخص از برای خدا خوبست در صورتی که داند ضرر عظیم باو میرسد از معامله آن شخص **پنجم** بیان
بدعت ارباب بدعتی که ضرر بدین مردم برسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند بیان بدعت ایشان
کردن واجبست و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازم است خصوصا بر علما چنانچه بسند
صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه
ببینید اهل ریب و بدعتها را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان را و ایشان را دشنام بسیار دهید
و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگویید بلکه اگر ضرور شود بهتان هم نسبت بایشان بگویید تا طمع
نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی از برای
شما بسبب این رفع بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در آخرت و در حدیث
صحیح دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان هم نشینی
مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدمی بر دین
دوست خود است و احادیث در این باب بسیار است و بعضی در باب بدعت گذشت و در هیچ
طایفه نسبت بایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست زیرا که کفار چون کفر ایشان ظاهر است
مردم از ایشان احتراز مینمایند اما ارباب بدعت چون در لباس مسلمانانند و بتصنع و ریا خود را از اهل خیر
مینمایند مردم فریب ایشان میخورند پس بر علما و غیر ایشان واجبست که اظهار بطلان ایشان بکنند و در اظهار

بطلان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت ایشان گمراه نشوند **ششم** بیان خطای اجتهاد
مجتهدین است که مجتهدی رائی اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر رای او را خطا داند جایز است که بیان
خطای او بکند و دلایل بر بطلان رای او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای
معاصرین و علمای گذشته میکرده اند و این باعث نقص هیچیک از ایشان نیست و هر یک بسعی جمیل خود
که در احیای دین کرده اند مثاب و ماجورند اما می باید که بقدر ضرورت از بیان خطا در آن مسئله اکتفا نمایند
و مبالغه و تشنیع و مذمت نکنند و غرض محض حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث
نباشد و در اینجا شیطان را راهها و حیلها بسیار است **هفتم** بیان جرح راویان اخبار و احادیث است
چنانچه علمای ما در کتابهای رجال مذمت بعضی از راویان نموده اند برای حفظ شریعت و تمیز میان
صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی متعلق است باین امر لهذا جایز دانسته اند
هشتم آنکه شخصی بوصفی مشهور باشد که آن صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را باین وصف
ذکر کنند مثل فلان اعرج یا اشل یا اعور و بعضی تجویز کرده اند ذکر این عیوب ظاهر را و بعضی گفته اند که در
صورتی جایز است که تمیز آن شخص منحصر در ذکر آن وصف باشد و احتیاط در آنست که تا ممکن باشد
بعبارتی نگویند که اگر بشنود آزرده شود و موجب نقص او باشد عرفا مثل اینکه بگویند که فلان کور است زیرا
که بجای این عبارت عبارت دیگر میتوان گفت که مستلزم تحقیر او نباشد و بر استثناء این فرد مجملا بعضی
از اخبار معتبره دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که غیبت آنست که در
حق برادر خود چیزی بگویی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت غضب و مبادرت
در امور پس آن غیبت نیست و بهتان آنست که چیزی بگویی که در او نباشد **نهم** غیبت جماعتی است که گناهان را
علانیه مرتکب باشند و بظاهر بانها نمایند مانند ارباب مناصب جور که مناسب ایشان فسق است و علانیه
مرتکب آنها هستند پس اگر همان گناه را که علانیه میکنند و همه کس میدانند و ایشان پروایی هم از گفتن آنها ندارند
بگویند البته غیبت نیست مثل آنکه بگویند که فلان شخص حاکم فلان شهر است اگر آن شخص بشنود او را خوش می آید

و ماخوذ نیست که او کراهت داشته باشد. و اگر گناهی را بعلانیه کند و از ذکرش آزرده شود مثل اگر کسی در میان
مجامع گناهی را میکند و اخفائی نکند اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده میشود این نیز مشهور نیست که غیبت
نیست اما اگر او را مذمت کنند و عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کند یا آنکه متجاهر ببعضی از کبایر یا خلافات
و دور نیست که مذمتش بیان گناهانی که علانیه میکند توان کردن هر چند شرایط نهی از منکر متحقق نباشد
اما گناهان مخفی اش را ذکر نکردن اولی و احوط است و بر استثناء این فرد مجملا احادیث بسیار وارد است چنانچه
بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که هر که غایبانه کسی را بچیزی که در رو باو یاد کنند و مردم
از او دانند غیبت نکرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده است و اگر او را بچیزی
یاد کند که در رو نباشد بر او بهتان زده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرگاه
فاسق مجاهر فسق کند و علانیه گناه کند او را حرمت نیست و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتی که بخواهش خود بدعتی در دین
پیدا کرده باشد و امام جایر و فاسقی که علانیه فسق کند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حرمت
فاسق از چه کمتر است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که با مردم معامله کند و ظلم
بر ایشان نکند و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند پس او مروتش
کامل گردیده و عدالتش ظاهر شده و برادریش واجب گردیده و غیبتش حرام گردیده است و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام مثل این مضمون منقولست و یکفرد دیگر نیز باین فرد علما استثنا کرده اند که هرگاه
دو کس مطلع بر عیب شخصی شده باشند و از آن با یکدیگر تکرار کنند بدون آنکه ثالثی مطلع شود اکثری گفته اند که
غیبت نیست و بعضی آنرا جایز ندانسته اند و احتیاط در ترکست. دهم آنکه جمعی مطلع شوند بر گناهی که موجب
حد و تعزیر شرعی باشد و عدد ایشان آنقدر باشد که بگواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود جایز است که
نزد حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر ناس و حکام جور. یازدهم در حکم شنیدن غیبت است و مشهور
میان علما این است که اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش او نیز در گناه مثل غیبت کننده است

چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که شنونده غیبت دو غیبت کننده است
و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلامی از علما آن است که تا ممکن باشد میباید رد آن غیبت
بکند و منع کند و برادر مؤمن خود را یاری کند و اگر نتواند برخیزد و اگر قدرت بر خاستن هم نداشته باشد
بدل کراهت داشته باشد و راضی بآن نباشد چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند خدا او را در دنیا و آخرت یاری
کند و هر که او را یاری نکند و دفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بر نصرت و اعانت او داشته باشد
خدا او را پست کند در دنیا و آخرت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که رد کند از
عرض برادر مسلمان خود غیبت را آن عمل برای او حجابی گردد از آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که رد کند از عرض برادر مسلمان خود غیبت را خدا بهشت را برای او واجب گرداند
البته و بعضی از علما گفته اند که هرگاه شخصی غیبت شخصی کند و ما ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه
جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است و گاه باشد
که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد و نهی کردن او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود که آنچه او میکند
فسق است ایذای او جایز نیست و دور نیست که درین باب بتفصیل قایل توان شد که اگر قایل
شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش توان کرد و اگر قایل از اهل صلاح و ورع باشد
و بنای اکثر امورش بر تدین باشد و محامل صحیحه درباره او بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او را باز دارند که
او آزرده نشود یا بآنکه توجیهی برای فعل آن شخص غایب پیدا کنند یا بنحو دیگر و الا ساکت شوند و حکم بفسق قایل
نکنند و درین باب رعایت احتیاط بما امکن از طرفین لازم است والله تعالی یعلم. دوازدهم در کفاره
غیبت و توبه از آن است و شرایطی که در توبه های دیگر معتبر است و گذشت در اینجا نیز معتبر است و چون
حق الناس است باید که تدارک هر کس که هتک عرض او کرده است تا ممکن باشد او را بذکر جمیل یاد کند و آن معایب
را از خاطرها بدر کند و در باب براءة ذمت از او طلبیدن احادیث اختلافی دارد چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

منقولست که غیبت بدتر از زناست پرسیدند که چرا یا رسول الله فرمود زیرا که زناکار توبه میکند و خدا
توبه اش را قبول میکند و غیبت کننده توبه اش قبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفاره غیبت چیست
فرمود آنست که طلب استغفار کنی از خدا برای او هرگاه که او را یاد کنی و بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کرده و جمع میان احادیث
باین نحو کرده اند که صاحب حق شنیده باشد و ممکن باشد از او براءة ذمه خواستن میباید طلبید و اگر نشنیده
باشد یا اگر شنیده باشد و از او براءة ذمه نتوان طلبید بآنکه مرده باشد یا غایب باشد از برای او استغفار باید کرد
و احتیاط آن است که اگر نشنیده باشد هم از او حلیت بطلبند مگر آنکه باعث آزردگی او بشود و ایذای او باشد
و اگر درینصورت مجمل از او براءة ذمه توان طلبید که آزرده نشود و نداند احوط آنست که ترک نکند والله تعالی یعلم
سیزدهم در مذمت بهتان و متهم ساختن و گمان بد بردن بایشان است بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که مؤمنی یا مؤمنه را بهتان زند بچیزی که در او نباشد حق تعالی او را در طینت خبال
بدارد تا از عهده گفته خود بیرون آید پرسیدند که طینت خبال چیست فرمود که چرکیست که از فرجهای زناکاران
بیرون می آید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بهتان زند مؤمنی یا مؤمنه را
و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش تا از عهده سخن خود بیرون
آید و در حدیث دیگر فرمود که زنهار بپرهیزید از گمان بد بردن بمردم که گمان بد بدترین دروغهاست و
بسند معتبر منقولست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که میان حق و باطل چه قدر فاصله است
حضرت فرمود که چهار انگشت بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند میان دو چشم و گوش بعد از آن فرمود
که هر چه را بچشم خود می بینی حق است و آنچه را بگوش خود می شنوی اکثرش باطل است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که هر که متهم دارد برادر مؤمنی خود را ایمان در دلش میگدازد و در حدیث دیگر فرمود که هر که متهم سازد
برادر دینی خود را حرمت ایمان در میان ایشان زایل میگردد و بسندهای معتبره از حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام منقولست که کارهای برادر مؤمن خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتی که دیگر محمل نیابی و گمان
بد مبر بکلمه که از برادر مؤمنت صادر شود تا محمل خیری از برایش یابی و در حدیث دیگر فرمود که از برای
کارهای برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیابی و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که تعجیل مکنید در حکم کردن ببدی شیعیان ما که اگر یک قدم ایشان میلغزد
قدم دیگر ایشان ثابت میماند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که خوشا حال کسی که مشغول
سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
منقولست که نزدیکترین احوال آدمی بکفر آن است که با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها و گناهان
او را حفظ کند که یکروزی او را بآنها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود ای گروهی که بزبان مسلمان شده اید و ایمان بدل شما نرسیده است مذمت مکنید مسلمانان را
و تتبع عیبهای ایشان مکنید که هر که تتبع عیبهای مخفی مسلمانان بکند خدا عیبهای او را تتبع کند و او را رسوا کند
اگر چه در میان خانه اش باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که گناه مؤمنی را
فاش کند چنان باشد که خود آن گناه را کرده باشد و هر که مؤمنی را سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن بشود و در
حدیث دیگر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که مؤمنی را ملامت و سرزنش کند خدا
او را در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که همین
بس است عیب از برای آدمی که نظر کند بعیبی چند از مردم که در خودش هست و از آنها غافل است و ملامت
کند مردم را بر امری چند که خود ترک آنها نمی تواند کرد و آزار کند کسی را که با او همنشینی میکند و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اگر شخصی بر دست راست تو باشد و بر امری ولی باشد
و بدست چپ تو بیاید در حق او بغیر سخن خیر مگو و از او بیزاری بجو تا همان سخن را بار دیگر از او نشنوی بدرستی
که دلها در میان دو انگشت از انگشتان قدرت خداست بهر نحو که میخواهد میگرداند و بسیار است که بنده
توفیق خیر می یابد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که نفس خود را دشمن دارد نه مردم را خدا او را از

داشتن

ترس عظیم قیامت ایمن گرداند بدانکه همچنانکه گمان بد بمردم بردن بدست خود را هم در مواضع تهمت
و در معرض گمانهای بد مردم در آوردن بد است چنانچه بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که پدرم میفرمود که ای فرزند هر که با مصاحب بد مصاحبت میکند سالم نمیماند و هر که در جای
بد داخل میشود متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک نمیشد پشیمانی میکشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در وقت وفات وصیت فرمود که ای فرزند زنهار بپرهیز از محلهای تهمت و از مجالسی که گمان بد
باهلش میبرند بدرستی که همنشین بد فریب میدهد کسی را که با او می نشیند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت همنشینی میکند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که هر که خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو میبرد و بر این مضمون احادیث
بسیار است

در بیان مذمت حسد است که منشاء اصلی غیبت و اکثر معاصی این است

بدانکه حسد بدترین صفات ذمیمهٔ نفسانی است و اول معصیتی که حق تعالی را در زمین کردند معصیت شیطان بود
که باعثش حسد بود و مشهور این است که اظهارش از گناهان کبیره است و منافی عدالت است و اصلش
از گناهان قلب و امراض نفس است و آدمی در دنیا نیز باصل این خصلت معذب است و حسد آنست که زوال
نعمت از محسود خواهد و اگر از برای خود مثل آنچه دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد
این غبطه است و اگر در صفات حسنه باشد ممدوح است و صاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود میخواهد
هر کس را که در نعمتی می بیند آزرده است از اینکه این نعمت را چرا او دارد و این ممکن نیست که نعمت خدا
از همه کس برطرف شود لهذا او همیشه از خلق بد خود در شکنجه و محنت است و همچنین صاحب حرص میخواهد که
جمیع مالهای عالم از او باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا پیوسته در الم است و صاحب خلق بد
پیوسته در تعب و با خلق در منازعه است و این میسر نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا پیوسته در تعب است
و جمیع اخلاق سیئه چنین اند و صاحب حسد باید که تفکر نماید که صاحبان نعمت از مقدار او چیزی کم نکرده اند
و خداوندی که آن نعمتها را بایشان داده است قادر است که اضعاف آن نعمتها را باو دهد بلی اگر از ایشان چیزی

گم کند و بداند که خیر او در آنها نبوده که باو نداده است و اگر باو میداد از برای او وبال بود و فکر کند که این حسد
بردن و غم خوردن بمحسود او هیچ ضرر نمیرساند و ضرر دنیا و عقبی بخودش میرساند و با این تفکرات
هیچ بخدا متوسل شود و با نفس معارضه و مجادله کند تا حق تعالی او را از آن صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ
صفت بحسب عقل و شرع از این بدتر نیست چنانچه بسندهای معتبره از ائمه صلوات الله علیهم منقولست
که حسد ایمان را میخورد چنانکه آتش هیزم را می خورد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی بحضرت
موسی علیه السلام وحی فرمود که ای پسر عمران حسد مبر بمردم بر آنچه عطا کرده ام ایشان را از فضل خود و دل
خود را بسوی آنها میفکن و نفس خود را از پی آنها مفرست بدرستی که کسی که حسد بمردم میبرد دشمن نعمتهای من است
و منع کننده قسمتهای من است که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسی که چنین باشد من از او نیستم
و او از من نیست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مؤمن غبطه می کند اما حسد نمیبرد
و منافق حسد میبرد و غبطه نمیکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت لقمان پسر خود را وصیت فرمود که
که حسود را سه علامت است چون غایب شد غیبت میکند و چون حاضر شد تملق میکند و چون مصیبتی بهم
رسید شماتت میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسود را راحت نمیباشد یا باذر لا یدخل الجنة
قتات قلت و ما القتات قال النمام یا باذر صاحب النمیمة لا یستریح من عذاب الله عز و جل
فی الآخرة ای ابوذر داخل بهشت نمیشود قتات ابوذر پرسید که قتات کیست فرمود که نمام و سخن چین
راحت نمی یابد از عذاب خدا در آخرت و بسند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بصحابه
فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را ببدترین شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود جماعتی اند که راه میروند در میان
مردم بسخن چینی و جدائی می افکنند در میان دوستان و طلب میکنند عیبها برای جماعتی که بری اند
از عیب و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند کاهن
که خبر از جن میدهد و منافق و کسی که مداومت نماید بر خوردن شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود
که حضرت موسی در هنگامی که با خداوند خود مناجات میفرمود نظر کرد شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت پروردگارا

نمیکرد

این کیست که عرش تو بر او سایه کرده است خطاب رسید که این نیکوکار بود بپدر و مادر و نمامی
و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرمود از سخن چینی و گوش دادن بآن
و فرمود که نمام داخل بهشت نمیشود و فرمود که حق تعالی فرماید که بهشت را حرام کرده ام بر کسی که
منت بر مردم بسیار گذارد و بر بخیل و بر نمام و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که سه کسند که داخل بهشت نمیشوند کسی که خون مسلمانان ریزد و شراب خوار و سخن چین و بسند صحیح
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک
بود و بدنش مانند بدن خر و بهزار هزار نوع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که عمل این چه بود
که مستحق آن عذاب شده بود فرمود که سخن چین و دروغگو بود یا باذر من کان ذا وجهین و لسانین
فی الدنیا فهو ذو لسانین فی النار ای ابوذر هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان
با دو زبان خواهد بود در آتش جهنم بدانکه از جمله صفات منافقان است که با مردم بزبان نیک و روی
خوش ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان
کنند و این خبیث ترین صفات ذمیمه است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که بد بنده ایست بنده که صاحب دو رو و دو زبان باشد و در حضور مبالغه نماید در مدح و در غیبت گوشت
او را خورد و اگر عطائی باو کنند حسد برد و اگر ببلائی مبتلا شود او را واگذارد و یاری او نکند و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ملاقات کند مسلمانان را بدو رو و دو زبان چون در صحرای
محشر حاضر شود دو زبان از آتش داشته باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرزند
آدم در روز قیامت می آید یک زبان در پشت سر و یک زبان از پیش رو آویخته که از هر دو زبانش آتش شعله
کشد تا آتش در بدنش افتد بعد از آن ندا کنند در آن صحرا که این است که در دنیا دو رو و دو زبان داشت
تا در قیامت باین صفت موصوف شود و در حدیث دیگر منقولست که حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام
وحی فرمود که یا عیسی باید که زبان تو در آشکار او نهان یکی باشد و همچنین دلت باید که یکی باشد ترا میترسانم

یک غلاف

از بدیهای نفس خود و من عالمم ببدیهای نفس تو از من نیست دو زبان در یک دهن و دو شمشیر در
و دو دل در یک سینه و دو خیال در یک نفس باشد یا باذر المجالس بالامانة و افشاء سر اخیک
خیانة فاجتنب ذلک و اجتنب مجلس العشیرة ای ابوذر مجالس میباید بامانت باشد و حرفی
که در آنجا مذکور شود که احتمال ضرری نسبت بصاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن آن در جای نقل
نکنند و افشا کردن سری که برادر مؤمن در پنهانی بتو گفته باشد و راضی بنقل آن نباشد خیانت است
پس اجتناب کن از فاش کردن راز برادران خود و اجتناب کن از مجلسی که خویشان با یکدیگر نشینند
و بدی مردم را می گویند یا افتخار بپدران می کنند یا بنفاق با یکدیگر می نشینند و چون جدا شدند از
یکدیگر فاش میکنند بدانکه آداب مجالس و مصاحبتها بسیار است و عمده آداب مجالس آنست که راز
های آن مجلس را فاش نکنند که مفاسد عظیم بر آن مترتب میشود و حرفهای بسیار در میان مصاحبان میگذرد
که اعتماد بر دوستی و آشنائی کرده از یکدیگر مخفی نمیدارند و گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس و تلف
اموال و احداث عداوتهای عظیم شود و این نیز قسمی است از سخن چینی و همچنین سری که برادر مؤمن
باین کس سپارد امانتی است از او و انتقل کردن بدترین خیانتهاست زیرا که چنانچه تو سر برادر خود را
نگاه نداشتی آن دیگری هم سر ترا نگاه نخواهد داشت و آن دوست را هم دوستی است و دوست
دوست گاه باشد که دشمن این کس باشد و در اندک زمانی سخن فاش میشود بلی اگر غرض دینی متعلق باشد
بذکر کردن آنچه در آن مجلس گذشته است جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که آنچه در مجالس میگذرد امانتست مگر سه مجلس مجلسی که خونی بحرام ریخته شود و مجلسی که در آن
فرجی را بحرام حلال کنند و مجلسی که در آن مالی را بناحق و حرام ببرند و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
منقولست که سه کسند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر سایه عرش سایه نیست شخصی که برادر مؤمن
خود را کدخدا کند یا او را خادمی بدهد یا سری از اسرار او را بپوشاند و بدانکه چنانچه کتمان اسرار مؤمنان
لازم است کتمان اسرار خود نیز لازم است و مردم را بر امور مخفی خود که از افشای آنها خوف ضرری باشد

زود بزود مطلع نمی‌باید کرد و بر هر دوستی اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که هر که سر خود را پنهان داشت اختیار بدست اوست و هر سری که از دو کس تجاوز کرد
فاش میشود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که به بعضی از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن دوست
خود را بر سر خود مگر بر چیزی که اگر دشمنت بداند بتو ضرر نرساند زیرا که دوست یک روزی دشمن میشود
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که با دوست خود بهمواری دوستی کن شاید که روزی
دشمن تو باشد و با دشمن خود بهمواری دشمنی کن شاید که روزی دوست تو باشد یا باذر تعرض
اعمال اهل الدنیا من الجمعة الی الجمعة فی یومین الاثنین والخمیس فیغفر لکل عبد مؤمن الا عبدا
کانت بینه وبین اخیه شحناء فیقال اترکوا عمل هذین حتی یصطلحا یا باذر ایاک وهجران
اخیک فان العمل لا یتقبل مع الهجران یا باذر انهاک عن الهجران وان کنت لا بد فاعلا فلا تهجر
ثلثة ایام کملا فمن مات فیها مهاجرا لاخیه کانت النار اولی به ای ابوذر عرض میکنند اعمال اهل
دنیا را بر خدا آنچه کرده اند از جمعه تا جمعه در روز دوشنبه و پنجشنبه پس می آمرزند گناه هر بنده مؤمنی را مگر بنده
که میان او و برادر مؤمنش کینه و عداوتی بوده باشد پس میگویند که واگذارید عمل این دو مؤمن را تا با یکدیگر صلح
کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن از برادر مؤمن خود و از روگردانیدن
که با هجران و دوری از برادر مؤمن عمل مقبول نمیشود ای ابوذر ترا نهی میکنم از هجران از برادر مؤمن و اگر ناچار
دوری کنی تا سه روز تمام مکن و کسی که سه روز بخشم و غضب از برادر خود کناره کند و در آن سه روز
بآن حال بمیرد آتش جهنم اولی است باو و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که میخواهید خبر
دهم شما را به بدترین شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود که بدترین مردم کسی است که مردم را دشمن دارد و مردم
او را دشمن دارند و بسند دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بفرزندان خود فرمود که ای فرزندان
زنهار که بپرهیزید از دشمنی کردن با مردم زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلی است که مکر می کند و
شما را بمکر مغلوب میگرداند یا جاهلی است که زودی در برابر معارضه و سفاهت میکند و در حدیث دیگر وارد است

چهار چیز اند که اندک آنها بسیار است آتش اندکی از آن بسیار است و خواب اندکی از آن بسیار است
و بیماری اندکی از آن بسیار است و عداوت اندکی از آن بسیار است و بسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که هر که هم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است و هر که خلقش بد است
پیوسته در عذاب است و هر که با مردم منازعه بسیار میکند مروت و انسانیتش برطرف میشود و کرامت
و عزتش زایل میگردد و بعد از آن فرمود که پیوسته جبرئیل مرا منع میکرد از منازعه کردن با مردم چنانچه
مرا نهی میکرد از شراب خوردن و بت پرستیدن و از حضرت علیه السلام منقولست که هر که عداوت در
دل مردم میکارد آنچه میکارد میدرود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
جبرئیل مرا وصیت میکرد که زنهار با مردم مخاصمه و منازعه مکن که عیبها را اظهار میکند و عزت را برطرف
میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هجرت و دوری زیاده از سه روز نمیباید
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که دو کس جدا نمیشوند از یکدیگر بازردگی مگر آنکه یکی مستوجب
بیزاری از رحمت خدا و لعنت الهی میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدایت گردم مظلوم
چرا مستحق لعنت گردد فرمود زیرا که برادر مؤمن خود را نمی خواند بصلح و احسان و از سخن زشت او
تغافل نمیکند از پدرم شنیدم که میفرمود که چون دو کس با یکدیگر منازعه کنند و یکی بر دیگری جور و زیادتی
کند باید که مظلوم برگردد بسوی آن دیگری که بر او ظلم کرده است و بگوید که ای برادر مؤمن بر تو ظلم کرده ام
تا هجران میان او و برادرش قطع شود بدرستی که حق تعالی حکم کننده عادل است و حق مظلوم را از ظالم خواهد
گرفتن و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیگر دوری کنند
و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند از اسلام بدر میروند و از میان ایشان ولایت برطرف میشود و هر یک
از ایشان که سبقت گیرند در سخن گفتن با برادرش در روز قیامت زودتر داخل بهشت میشود و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که پیوسته شیطان خوشحال است مادامی که دو مسلمان از یکدیگر کناره
میگیرند چون با یکدیگر ملاقات کردند زانوهایش بلرزه می آید و بندهایش از هم جدا میشود و فریاد میکند که وای بمن

این چه مصیبت بود که بتر و من آمد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صدقه که حق تعالی
آنرا دوست میدارد آن اصلاح میان مردم است در هنگامی که فساد و نزاع در میان ایشان باشد
و نزدیک گردانیدن ایشان است بیکدیگر در هنگامی که از هم دوری کنند و در حدیث دیگر فرمود
که در میان دو کس اصلاح کنم نزد من بهتر است از اینکه دو دینار تصدق نمایم یا باذر من احب ان یتمثل
له الرجال قیاما فلیتبوء مقعده من النار یا باذر من مات وفی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد
ریح الجنة الا ان یتوب قبل ذلک فقال رجل یا رسول الله انی لیعجبنی الجمال حتی وددت ان علاقة سوطی
وقبال نعلی حسن فهل یرهب علی ذلک قال کیف تجد قلبک قال اجده عارفا للحق مطمئنا الیه قال
لیس ذلک بالکبر ولکن الکبر ان تترک الحق وتتجاوزه الی غیره وتنظر الی الناس ولا تری ان احدا
عرضه کعرضک ولا دمه کدمک یا باذر اکثر من یدخل النار المتکبرون فقال رجل وهل ینجو من الکبر
احد یا رسول الله قال من لبس الصوف ورکب الحمار وحلب العنز وجالس المساکین یا باذر من حمل بضاعته
فقد برئ من الکبر یعنی ما یشتری من السوق یا باذر من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله عز وجل الیه یوم القیمة
یا باذر من رفع ذیله وخصف نعله وعفر وجهه فقد برئ من الکبر یا باذر من کان له قمیصان فلیلبس
احدهما ولیلبس الآخر اخاه یا باذر سیکون ناس من امتی یولدون فی النعیم ویغذون به همتهم
الوان الطعام والشراب ویمدحون بالقول اولئک شرار امتی یا باذر من ترک لبس الجمال وهو یقدر علیه
تواضعا لله عز وجل فقد کساه حلة الکرامة یا باذر طوبی لمن تواضع لله عز وجل فی غیر منقصة واذل نفسه
فی غیر مسکنة وانفق مالا جمعه فی غیر معصیة ورحم اهل الذل والمسکنة وخالط اهل الفقه والحکمة طوبی
لمن صلحت سریرته وحسنت علانیته وعزل عن الناس شره طوبی لمن عمل بعلمه وانفق الفضل من ماله
وامسک الفضل من قوله یا باذر البس الخشن من اللباس والصفیق من الثیاب لئلا یجد الفخر فیک مسلکا
ای ابوذر هر که دوست دارد که مردم در برابرش بایستند پس جای خود را در آتش جهنم مهیا کند و بداند که از اهل
جهنم است ای ابوذر هر که بمیرد و در دلش بقدر سنگینی ذره از کبر باشد نشنود بوی بهشت را مگر آنکه پیش از مردن

توبه کند پس شخصی گفت یا رسول الله مرا خوش می آید جمال و دوست میدارم زینت را حتی آنکه میخواهم
علاقه تازیانه ام و بند نعلم نیکو باشد آیا بسبب این حال بر من خوف هست که تکبر داشته باشم حضرت
فرمود که دل خود را چگونه می یابی گفت دل خود را عارف و دانا می یابم بحق و اطمینان و قرار دارد بسوی
حق و از قبول حق ابا ندارد و شک و تزلزل در آن نیست فرمود پس اینحال کبر نیست و لیکن کبر آنست
که حق را ترک کنی و از حق درگذری بسوی خلق و نظر کنی بمردم و چنین دانی که هیچکس عرضش مثل عرض تو نیست
و خونش مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب بر مردم زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری ای ابوذر اکثر جماعتی
که داخل آتش جهنم میشوند متکبرانند پس شخصی عرض کرد که آیا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله فرمود بلی
کسی که پشم بپوشد و بر الاغ سوار شود و بز را بدست خود بدوشد و با مسکینان و فقیران همنشینی کند
ای ابوذر هر که بضاعت خود را یعنی چیزی که از بازار برای عیال خود میخرد خود بردارد بری میشود از تکبر ای ابوذر
هر که دامن جامه اش را بر دارد و با آنکه جامه اش را کوتاه بدوزد و یا اگر بلند باشد بر زند و بر زمین نکشد چنانکه متکبران
عرب میکرده اند و نعلینش را خود پینه بزند و رویش را از برای خدا بر خاک بمالد بتحقیق که بری میشود از کبر ای ابوذر
هر که جامه خود را بر زمین بکشد از روی خیلا و تکبر حق تعالی نظر رحمت بسوی او نکند در روز قیامت ای ابوذر
هر که دو پیراهن داشته باشد باید که یکی را خود بپوشد و یکی را به برادر مؤمن خود بپوشاند ای ابوذر زود باشد
که جمعی در میان امت من بهم رسند که در نعمت و لذت متولد شوند و بغذاهای لذیذ نشو و نما کنند و پیوسته
همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها و مردم ایشان را باستحسان و اشعار
مدح نمایند ایشان بدان امت منند ای ابوذر هر که ترک نماید جمال و زینت را و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد
از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند عز و جل خداوند عز و جل حله کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشحال کسی
تواضع و شکستگی کند از برای خدا نزد مردم بی آنکه او مقصری باشد و نقص و نیابی باعث آن شکستگی شده باشد
یا بدون آنکه مذلتی در آن شکستگی برای او باشد یا بدون آنکه خیانتی کرده باشد و بآن سبب تذلل نماید و ذلیل گرداند
نفس خود را نه مذلتی که از راه مسکنت و احتیاج باشد و انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در غیر معصیت

خدا او رحم کند بر اهل ذلت و خواری و مسکنت و مخالطه و مصاحبت با اهل فقه و دانایان و حکمت خوشا
حال کسی که بصلاح و نیکی باشد پنهان او و نیکو باشد علانیه او و دور گرداند از مردم شر و بدی خود را
خوشا حال کسی که عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید زیادتی مال خود را در راه خدا و نگاه دارد زیادتی سخن خود را
ای ابوذر لباسهای درشت بپوش و جامهای کنده در بر کن تا فخر و تکبر بر تو راه نیابد چون اکثر مطالب این
فقرات شریفه سابقا بوضوح پیوسته بقیه مطالب را بنور چند مصباح می نماید **مصباح اول** در مذمت
تکبر است قدری از این مطلب در بیان معنی تواضع مذکور شد بدانکه تکبر بدترین صفات ذمیمه است
و موجب ذلت دنیا و آخرت میگردد و کفر و عناد کفار در هر قومی از روی تکبر صادر شده است و اول معصیتی
که خدا را کردند معصیت شیطان که تکبر کرد از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در خطبه قاصعه میفرماید که حمد و سپاس خداوندی را که لباس خود گردانید عزت و کبریا را و این دو صفت را
از برای خود اختیار نمود و قورق خود گردانید و بر غیر خود حرام کرد و این صفت را از برای خود برگزید و لعنت
خود را مقرر ساخت از برای کسی از بندگان او که با او درین صفت منازعه نماید پس اول مرتبه درین باب
ملائکه را امتحان فرمود با آنکه عالم بود بآنچه در دلهای ایشان مخفی بود پس فرمود که من بشری خلق میکنم
از گل پس هرگاه خلقت او را درست کنم و از روح خود در او بدمم پس میباید همه از برای او سجده کنید از روی تعظیم
پس ملائکه همه سجده کردند بغیر ابلیس که حمیت او را دریافت و افتخار کرد بر آدم بخلق خود و تعصب کرد بر آدم
بسبب اصل خود که اصل من از آتش است و اصل آدم از خاک است و من از او بهترم پس او دشمن خدا است و پیشوای متعصبان
و سلف متکبران گردید که اول مرتبه اساس تکبر را او گذاشته و با خدا نزاع کرد در ردای تجبر که مخصوص خدا است
و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل و انقیاد را آیا نمی بینید که خدا او را بسبب تکبر چگونه حقیر گردانید
و بسبب ترفع او را پست کرد و در دنیا او را ملعون گردانید و در آخرت آتش جهنم را از برای او مهیا کرد و اگر
خدا میخواست که آدم را از نوری خلق کند که روشنی او دیدها را خیره کند و ضیاء او عقلها را حیران گرداند و بوی
خوش او نفسها را اشک کند میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هر آینه گردنها برای او خاضع می گردید و اطاعت بر ملائکه

او خوشی است

آسان میشد

آسان میشد و لیکن خدا تعالی ابتلا میفرماید خلقش را ببعضی از چیزها که اصلش و علتش بر ایشان مخفی است
تا آنکه بآزمایش مطیع و عاصی از هم جدا شوند و تکبر از ایشان زایل گردد و خیلا از ایشان دور گردد پس
عبرت بگیرید بآنچه حق تعالی با ابلیس کرد بسبب تکبر در هنگامی که نافرمانی کرد و آن عمل طویل و سعی بسیار او را
حبط کرد با آنکه شش هزار سال عبادت خدا کرده بود پس کی سالم میماند بعد از شیطان با آن عبادت
اگر مثل تکبر او را بعمل آورد پس حذر نمایید از این دشمن خدا که شما را بابتلای خود مبتلا سازد و بپرهیزید
از مکرها و حیلهای او و تذلل و اطاعت بر سر خود بگیرید و تعزز و تجبر را در زیر پای خود در آورید و تکبر را از
گردنهای خود بیفکنید و تواضع در اصلاح خود سازید و در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او
بدرستی که او را از هر امتی لشکرها و اعوان و پیادگان و سواران هست و مباشید از بابت قابیل که تکبر
کرد بر برادر خود بدون فضل که خدا از برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت در ابر خود بست و حسد برادر خود را
بر و حمیت در دلش آتش غضب را افروخت و شیطان باد کبر در دماغش دمید و برادر خود را کشت
و بجهة آن تا ابد گرفتار شد و گناه کشندگان را تا روز قیامت بر خود لازم گردانید پس از خدا بترسید و دشمنی
با نعمتهای خدا مکنید و حسد مبرید بر فضل صاحبان فضل و عبرت بگیرید بآنچه رسید بمتکبران امتهای
پیش از شما از عذابها و غضبهای الهی و پند بگیرید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان بخاک گذاشته اند
و پناه بگیرید بخدا از چیزهایی که موجب تکبر است چنانچه از بلاهای دهر پناه میگیرید بدرستی که اگر خدا رخصت
تکبر از برای ایشان نه پسندیده و تواضع و فروتنی را برای ایشان پسندیده و پهلوهای روی خود را بر
زمین میگذاشتند و روی خود را نزد خدا بر خاک میمالیدند و بال رحمت و مسکنت برای مؤمنان
میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف میشمردند و خدا ایشان را ممتحن ساخته بود
بگرسنگی و مبتلا گردانیده بود بمشقتها و بمحنت میداشت ایشان را به ترس و بیم از دشمنان و در بوته مکرها
ایشان را مصفی و خالص میگردانید پس خشنودی و غضب خدا را از مردم به بسیاری مال و فرزندان مدانید
که غنا و توانگری فتنه الهی است و فقر و درویشی امتحان خدا است بدرستی که حق تعالی امتحان میفرماید

بندگان متکبر خود را بدوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر مینمایند و بتحقیق که موسی بن عمران
و برادرش هارون داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای پشم پوشیده بودند و عصاها در دست
داشتند پس شرط کردند از برای او که اگر مسلمان شود ملکش باقی و عزتش دائمی باشد فرعون گفت
که تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند و خود
با این حالند از فقر و مذلت چرا دست برنجنهای طلا در دست ندارند چون طلا و جمع کردن آن در نظرش
عظیم بود و جامه پشم و پوشیدن آن در دیده اش حقیر مینمود و اگر حق تعالی میخواست در هنگامی که پیغمبران را
مبعوث میگردانید از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا بگشاید و باغها و بستانها با ایشان عطا نماید
و مرغان آسمان و وحشیان زمین را بر ایشان جمع آورد هر آینه میکرد و اگر چنین میکرد ابتلا و امتحان
برطرف میشد و استحقاق جزا نمیماند و آنها که قبول رسالتهای ایشان میکردند جزای امتحان کرده
شدگان را نمیداشتند و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران بهم نمیرسانیدند و لیکن حق تعالی
پیغمبران را با عزمهای قوی فرستاد و بحالی ایشان را داشت که بظاهر در نظرها ضعیف نمایند با قناعتی
که دیدها و دلها پر بود از بی نیازی ایشان و با فقری که گوشها و چشمها مملو بود از محنتهای ایشان
و اگر پیغمبران صاحب قوت میبودند که هیچکس قصد ضرر ایشان نتوانند کرد و با عزت و غلبه میبودند که
مغلوب هیچکس نتوانند شد و ملک و پادشاهی میداشتند که مردم گردنها بسوی آن دراز کنند و
بطمع مال و عزت از اطراف و جوانب عالم بسوی آن پادشاه بار بندند هر آینه اطاعت ایشان بر خلق
بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بود و هر آینه ایمان می آوردند یا از ترسی که ایشان را قهر میشود
یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل میگردانید پس نیتها برای خدا خالص نمیشد و حسنات میان رضای خدا
و خواهشهای نفس مشترک بود و لیکن حق تعالی میخواست که متابعت پیغمبران او و تصدیق بکتابهای او
و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در اطاعت امر او و منقاد شدن نزد طاعت او امری چند باشد
مخصوص او و خالص از برای او که شائبه دیگر با آنها مخلوط نشود و هر چند امتحان و اختیار بیشتر است ثواب و جزا

عظیم تر است

عظیم تر است نمی بینید که حق تعالی اولین و آخرین را از آدم تا خاتم امتحان کرده است بسنگی چند که
ضرر و نفعی بظاهر نمیرسانند و نمی شنوند و نمی بینند و آنها را خانه خود نام کرده و محترم گردانیده و بقای
آنها را موجب صلاح خلایق گردانیده و آن خانه را در سنگستانی گذاشته از همه جای زمین ناهموارتر
و در دره بسیار تنگ در میان کوههای درشت و ریگهای نرم که عبور از هر دو مشکل است و چشمها
و چاههای کم آب و شهرهای دور از یکدیگر که در آن وادی هیچ حیوانی نشو و نما نمیتواند کرد پس امر کرد
حق تعالی آدم و ذریتش را که متوجه آن خانه شوند در هر جا که باشند و طی کنند بیابانهای خالی و دریاهای
عمیق را بر پاهای خود ژولیده مو و گردآلوده و بر گرد آن خانه بدوند و طواف کنند در حالی که جامهای
معتاد خود را کنده باشند و بدن را از کردن مو و خلقت خود را قبیح کرده باشند و این ابتلایی است عظیم
و امتحانی است دشوار که حق تعالی سبب رحمت و وسیله جنت خود گردانیده است و اگر میخواست
بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها و نهرها و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجار آن بسیار
و میوه هایش نزدیک و شهرها و بناهایش متصل بیکدیگر باشد و جمیع راههایش همه آبادان و معمور باشد میتوانست
کرد و لیکن چون امتحان کمتر بود ثواب کمتر میبود و اگر اساس خانه کعبه و سنگهای بنایش از زمرد سبز بود
یا از یاقوت سرخ بود یا نور و روشنی و ضیا هر آینه راه شک از دلها بسته میشد و مجاهده شیطان از دلها بر میخواست
و خلجان و شک از خاطرها برطرف میشد و لیکن حق تعالی امتحان میفرماید بندگانش را بانواع شداید و ایشان را
بندگی میطلبد با الوان مجاهده و مبتلا میسازد ایشان را باقسام مکاره برای اینکه تکبر را از دل ایشان بیرون
کند و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جا دهد و این عبادتهای صعب را درهای گشوده گردانیده است
بسوی فضلش و سببها مهیا ساخته است برای عفوش و از این بابت آنچه حراست فرموده است حق تعالی
بندگان مؤمنش را بنمازها و زکوتها و مشقتهای روزها در روزهایی که واجب گردانیده است برای آنکه
اعضا و جوارح ایشان را ساکن گرداند و ذلیل سازد و دیدهای ایشان را خاشع گرداند و نفوس ایشان را ذلیل
گرداند و دلهای ایشان را پست گرداند و خیلا و تکبر را از ایشان ببرد و بسبب آنکه روهای کریم خود را بر خاک

بمالند نزد خدا از روی تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و اعضای خود را بر زمین گذارند از روی
تضرع و تشنگی و گرسنگی شکمها بر پشتها بچسبد از روزه برای تذلل و انقیاد امر الهی با آنچه در زکوة هست
از صرف کردن میوه‌های زمین و غیر آن بر فقرا و مساکین نظر کنید با آنچه در این اعمال حق تعالی مقرر فرموده
از کشیدن و برانداختن مادهای فخر و تکبر چون خطبه قاصعه بسیار طولانی است حاصل مضمون چند فقره را
درج کردیم برای کثرت فواید این مضامین عالیه و اگر کسی خواهد که بر مفاسد تکبر کما هو حقه مطلع گردد
باید سراسر آن خطبه شریفه را مطالعه فرماید و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند
از ادنای مراتب الحاد فرمود که تکبر ادنای مراتب الحاد است و در حدیث دیگر فرمود که کبر در بدان
خلق میباشد از هر جنسی که باشند و کبر ردای خداست یعنی مخصوص اوست هر که با خدا منازعه کند در
ردای او خدا زیاده کند پستی او را و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که عزت ردای خداست
و کبر ازار خداست هر که چیزی از این دو صفت را بر خود ببندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند و در حدیث
دیگر فرمود که کسی داخل بهشت نمیشود که در دل او بقدر سنگینی ذره از کبر باشد و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که در جهنم وادی هست برای متکبران که آنرا سقر گویند شکایت کرد بحق تعالی از بسیاری گرمی
خود و سؤال کرد رخصت نفس کشیدنی را پس چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر فرمود
که حق تعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچه‌های ریزه خواهد کرد که پامال خلایق باشند تا حق تعالی
از حساب ایشان فارغ شود و بروایت دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه در سرش لجامی هست و
ملکی آنرا نگاه داشته است و اگر تکبر میکند آن ملک بر سرش میزند که پست شو خدا ترا پست کند پس پیوسته
نزد خود از همه کس عظیم‌تر است و در دیده مردم از همه کس حقیرتر است و اگر تواضع و فروتنی میکند خدا
او را بلند میکند و آن ملک با او میگوید که بلند شو خدا ترا بلند کرد پس او پیوسته حقیرترین مردم است
در نفس خود و رفیع‌ترین مردم است در دیده خلق مصباح دویم در بیان انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را
بزرگ دانستن و اظهار کبریا و عظمت کردن بر خود بستن است و این انواع میدارد و یکی نوعش که از همه بدتر است

و موجب کفر است و در بسیاری از احادیث تکبر را بآن تفسیر کرده‌اند آن است که تکبر کنند از بندگی خدا
و تابع شدن پیغمبران و اوصیا و اهل حق و از انقیاد حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعالی ایشان را
تفضیل داده است مانند تکبری که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت
اوصیای ایشان باعتبار اینکه نخوت ایشان مانع بود از اینکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل ناقص و دیدهای
کور ایشان از ایشان حقیرتر است و اقرار بفضیلت او نکنند چنانچه در خطبه قاصعه گذشت نوع دیگر که
از نوع سابق حاصل میشود خانهای رفیع ساختن زیاده از احتیاج زیادتی و جامهای نفیس پوشیدن است
و بر اسبان نفیس سوار شدن و خادمان بسیار داشتن و تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع
دیگر آن است که از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت با ایشان ترفع کنند و طبعشان مایل
باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش رفعت و عزت داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و
برخاستن و سایر حرکات و سکنات تکلف و وقار بر خود بندند و گردن کشی کنند و در مجالس بالا
نشینی طلبند و از اعمال خیری که منافی وقار ایشان است ابا میدارند و این انواع همه بیکدیگر نزدیکست
و بر یکدیگر بسته‌اند و انواع دیگر هست که بآنها اشاره میکرد و اخبار برین مضامین بسیار است چنانچه بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اعظم افراد کبر آنست که سفاهت شماری حق را و حقیر شماری مردم را
پرسیدند که سفیه شمردن حق کدام است فرمود آنست که جاهل باشی بحق و طعن کنی اهل حق را و در حدیث
دیگر منقولست که شخصی بآنحضرت عرض کرد که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار
میشوم و غلام از پی خود میبرم آیا در اینها تجبر و تکبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون آنست که مردم را حقیر
داند و حق را جهالت شمارد راوی گفت که من حق را جهالت نمیشمارم اما تحقیر مردم را نمیدانم فرمود که کسی
که مردم را سهل شمارد و تجبر و زیادتی بر ایشان کند او است جبار و در حدیث دیگر فرمود که داخل بهشت نمیشود
کسی که بسنگینی یک حبه خردل از کبر در دلش باشد راوی گفت انا لله و انا الیه راجعون فرمود که چرا استرجاع
میکنی عرض نمود برای اینکه میفرمایی و حال آنکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد حضرت فرمود که درست نفهمیدی

تکبری که من گفتم مراد انکار حق است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی
بر جماعتی گذشتند که یکجا مجتمع شده بودند حضرت پرسیدند که برای چه در آنجا جمع شده‌اید گفتند
دیوانه در اینجا هست و از روی صرع و جنون حرکات میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا
شده است ببلایی مجنونی که سزاوار است که او را مجنون گویند دیوانه آنست که در راه خود تجبر کند
و بسبب عجب براست و چپ خود نظر کند و بر خود بالد و دوشها و پهلوهای خود را متکبرانه حرکت دهد
و تمنی بهشت از خدا نماید با آنکه مشغول معصیت خدا باشد و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او
نداشته باشند اینست دیوانه و آنکه شما میگویید مبتلاست و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که در وقتی که امت من بتجبر راه روند و دستهای خود را در راه رفتن دراز کنند و غلامان
فارسی و رومی خدمت ایشان کنند جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و برفع یکدیگر
مشغول خواهند شد و بسند دیگر منقولست که آنحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر کرد که بوی بهشت از هزار ساله
راه شنیده میشود و نمیشنوند از عاق مادر و پدر و قطع کننده رحم و پیر زناکار و کسی که جامه خود را بخیلا
و تکبر بر زمین کشد و کسی که منت بسیار بر مردم گذارد و صاحب حرملی که از دنیا سیر نشود و بسند دیگر
از آنحضرت منقولست که هر که بنایی بنا کند از برای ریا و سمعه حق تعالی در روز قیامت آنخانه را تا طبقه هفتم
زمین طوق کند و در گردن او افکند و بعد از آن او را در جهنم اندازد و صحابه گفتند یا رسول الله چگونه است
بنا کردن بریا و سمعه فرمود آن است که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت بر دیگران
و نهی فرمود از اینکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد و در آنجا تکبر کند خدا او را
از کنار جهنم فرو برد و هم قرین قارون باشد در جهنم زیرا که او اول کسی است که خیلا و تکبر کرد و بسبب آن
خدا او را و خانه‌اش را از زمین فرو برد و هر که اختیال میکند با خدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود
که هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تعالی او را حشر نماید در روز قیامت بقدر مورچه
ریزه و بصورت آدم تا داخل جهنم شود مصباح سیم در علاج تکبر است بدانکه علاج تکبر بچند چیز میشود

اول بتفکر در دنائت اصل خود و عاقبت و خست احوال و تنزل از بنیان بدن و عدم اعتماد بر حیات
و در معرض فنا و نیستی بودن و تامل در بدیها و صفات ذمیمه و ناتوانی و جهل و نادانی خود میشود چنانچه
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال آنکه از نطفه
خلق شده است و در آخر جیفه مردار گندیده میشود و در میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه
بر سر او می‌آید و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که عجب دارم از فرزند آدم
که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده است و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است و با این
حال تکبر کند دویم بعمل آوردن امری چند که موجب شکستگی و تواضع است مثل پست نشستن در مجالس و صحبت
داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب کارهایی شدن که منافی تکبر است چنانچه منقولست
که کسی که از تکبر ترسید با خادم خود چیزی بخورد و گوسفند را بدست خود بدوشد و بسند دیگر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که گریبان خود را پینه کند و نعلین خود پینه زند و از چیزی که از بازار خرد خود بخانه
برد از کبر ایمن شود سیم تفکر در این است که متکبر نتیجه خلاف آنچه میدهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب میباشد
و بخبر مخبر صادق و تجربه معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل‌ترین خلق‌اند و متواضعان عزیزترین
خلقند و ایضا تفکر نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینموده‌اند و متذکر شود احادیثی
را که در مذمت تکبر وارد شده است و بعضی از این سخن در باب تواضع مذکور شد مصباح چهارم در
اصلاح سر است یعنی باطن خود را نیک کردن و اکتفا به نیکی ظاهر ننمودن چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
باین معنی اشاره فرموده‌اند و در پنهان بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را به نیکی آراستن شعبه‌ایست
از نفاق چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که بنوف بکالی فرمود ای نوف زنهار
که چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی به نیکیها و چون تنها باشی از خدا پروا نکنی در معصیتها
اگر چنین کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که هر که پنهان خود را
اصلاح کند حق تعالی آشکار او را اصلاح کند و هر که میان خود و خدا اصلاح نماید حق تعالی در میان او و مردم

اصلاح کند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که ظاهرش بهتر از باطنش باشد
میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که نهان دارد
چیزی را که خدا از آن خشنود میشود خدا برای او ظاهر گرداند چیزی را که باعث سرور و خوشحالی است و هر که
نهان دارد امری که موجب غضب الهی است حق تعالی ظاهر گرداند چیزی را که باعث خواری اوست و در حدیث
دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزهایی که خدا دوست میدارد و در نهان از خدا پروا نکند
و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد آنها را در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از و در خشم باشد
و احادیث بر این مضمون بسیار است و بدانکه آدمی مامور است باینکه ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو کند
و باید که سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند نه اینکه ظاهر را بد کند مثل باطن یا بدتر از باطن کند
یا خود را در معرض تهمتها در آورد که خلق خدا باو بدگمان شوند چنانچه بملامتیه از صوفیه نسبت میدهند زیرا
که گناه آشکارا بدتر از نهان است و گناه نهان نزد تر آمرزیده میشود از گناه آشکارا و احادیث درین باب
بسیار است و بعضی گذشت و عقل نیز حکم میکند که بنده معصیت آقا را در خلوت کند آقا آنقدر از او
در خشم نمیشود مثل آنکه رسوا و علانیه و بی پروا در حضور مردم کند و خود را عاصی آقا بهمه کس شناساند و ایضا
نهی از متهم ساختن خود و داخل شدن در مواطن تهمت بسیار است و درین فصل احادیث بسیار درین
باب گذشت **مصباح پنجم** در بیان شال پوشی است بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی
دارد و در احادیث سنیان مدح پشم پوشی بسیار واقع شده است و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت
میکند و بعضی که دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر دلالت
بر وجه جمعی میکند که از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام عبادت یا غیر آن بپوشند یا از برای دفع سرما
یا از برای اینکه ارزان تر بر می آید قصوری ندارد اما مداومت بر این نمودن و این را لباس مخصوص خود گردانیدن
و باین سبب خود را بر دیگران ترجیح دادن و این را جهه امتیاز خود ساختن بدعت است و مذموم است چنانچه
از فقره بعد ازین معلوم میشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بپوشید جامه پنبه

بدرستی که آن

بدرستی که آن لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله و لباس ما اهل بیت است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جامه مو
و پشم نمی پوشیدند مگر بسبب عذری و علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که جامه مو و پشم را نمی باید پوشید مگر بسبب علتی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که پنج چیز است
که تا مردن ترک نمیکنم بر روی زمین خوابیدن و با بنده چیزی خوردن و بر خر پالان دار سوار شدن و بز را
خود دوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال سلام کردن تا سنتی گردد بعد از من و از محمد بن حسین بن کثیر
منقولست که دیدم حضرت صادق علیه السلام جبه صوفی یا دو پیراهن پوشیده اند از سبب آن حال پرسیدم
فرمود که پدرم میپوشید و ما چون میخواهیم که نماز کنیم کهنه ترین جامهای خود را می پوشیم و از اکثر احادیث
معتبره که در باب زی و لباس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بنظر رسیده که بعضی را در مطاعن
ذکر کردیم ظاهر میشود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است و اگر بعضی اخبار دلالت کند که گاهی
بر سبیل ندرت میپوشیده اند بر یکی از چند وجه محمول است که درین باب در طعنات ذکر کردیم یا اباذر
یکون فی اخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون ان لهم الفضل بذلک علی
غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السموات و الارض یا اباذر الا اخبرک باهل الجنة قلت بلی یا رسول الله
قال کل اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه به لو اقسم علی الله لابره ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود
که پشم پوشند در تابستان و زمستان و گمان کنند که ایشان را از این سبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی بر دیگران
هست این گروه را لعنت میکنند ملائکه آسمانها و زمین ای ابوذر آیا ترا خبر دهم باهل بهشت ابوذر گفت بلی
یا رسول الله فرمود که هر ژولیده موی گرد آلوده که دو جامه کهنه پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا
بشان او نکنند اگر بر خدا قسم دهد در امری خدا قسم او را البته قبول فرماید و حاجتش را روا نماید بدانکه چون حضرت رسول
بوحی الهی بر جمیع علوم آینده و رموز غیبیه مطلع اند و بیان مدح تواضع و شکستگی و شال پوشی نمودند میدانستند
که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از آن بهم خواهند رسید که علامت ایشان این است که بچنین لباس
ممتاز خواهند بود آن گروه ملعونند تا مردم فریب ایشان را نخورند و بغیر فرقه ضاله مبتدعه صوفیه دیگری این علامت ندارد

و این یکی از معجزات حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده اند و سخن او در مذمت ایشان مقرون
باعجاز ساخته اند که کسی را شبهه در حقیت این کلام معجز نظام نماند و هر که با وجود این آیه مبینه انکار نماید بلعنت خدا
و رسول گرفتار گردد آنچه حضرت فرموده اند پشم پوشی منشا لعن ایشان نیست بلکه چون آنجناب بوحی الهی
میدانسته اند که ایشان شرع آنحضرت را باطل خواهند کرد و اساس دین آنحضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید بکفر
و زندقه قایل خواهند شد و در اعمال ترک عبادات الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را
از عبادات باز خواهند داشت لعن ایشان فرمود و این هیئات و لباس را علامتی از برای ایشان بیان فرمود
که باین علامت ایشان را بشناسند ای عزیز اگر عصابه عصبیت از دیده بگشایی و بعین انصاف نظر نمایی
همین فقره که درین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافی است
قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده
و اکثر قدما و متاخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند
مثل علی بن بابویه که نامها بحضرت صاحب الامر علیه السلام می نوشته و جواب باو میرسیده و فرزندش صدوق (?)
محمد بن بابویه که رئیس محدثین شیعه است و بدعای حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شده و آن دعا
مشتمل او تیره (?) است و مثل شیخ مفید که عمار مذهب شیعه بود و اکثر محدثین و فضلاء نامدار از شاگردان اویند
و توقیع حضرت صاحب الامر علیه السلام از برای او بیرون آمده مشتمل بر مدح او و او کتابی مبسوط بر رد ایشان
نوشته و مثل شیخ طوسی که شیخ بزرگ این طایفه بوده است اکثر احادیث شیعه باو منسوبست و مثل علامه
حلی رحمه الله که در علم و فضل مشهور آفاق است و مثل شیخ شهید و سید مرتضی رازی و جمعی کثیر قدس الله
ارواحهم و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشان
و اخباری که درین مطلب ایراد نموده اند موجب تطویل مقال است ان شاء الله تعالی کتاب علیحده درین باب
نوشته شود پس اگر اعتقاد بروز جزا داری امروز حجت خود را درست کن که چون فردا حق از تو حجت طلبد جوابی
شافی و عذری پسندیده داشته باشی و نمیدانم بعد از ورود احادیث صحیحه که از اهل بیت حضرت رسالت صلوات الله علیهم

و شهادت

و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان این طایفه و طریقه ایشان
در متابعت ایشان نزد خدا چه عذر خواهی داشت یا خواهی گفت که متابعت حسن بصری کردم
که چندین حدیث در لعن او وارد شده است یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق
علیه السلام دشمنی میکرده است و پیوسته معارض آنحضرت میشده است و بعضی از احوال او در اول
این کتاب بیان کردیم یا متابعت غزالی را عذر خواهی گفت که بیقین ناصبی بوده و میگوید در کتابهای
خود که بهمان معنی که مرتضی علی امام است من هم امامم و میگوید که هر که یزید را لعنت میکند گناهکار است
و کتابها در لعن و رد شیعه نوشته است مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیر آن یا متابعت برادر ملعونش
احمد غزالی را حجت خواهی کرد که میگوید که شیطان از اکابر اولیاء الله است یا ملای روم را شفیع خواهی کرد
که میگوید ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شفاعت خواهد کرد و به بهشت خواهد رفت و حضرت
امیر باو گفت که گناهی نداری چنین مقرر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی و میگوید چون که بی رنگی
اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد و در هیچ صفحه از صفحهای مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت
موجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسده نکرده باشد چنانچه مشهور است و پیروانش قوال
دارند و ساز و دف و نی را عبادت میدانسته اند یا پناه به محی الدین خواهی برد که هرزه‌هایش را در اول و آخر این
کتاب شنیدی و میگوید که جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیان را بصورت خوک می بینند و میگوید که
بمعراج رفتم و مرتبه علی را از مرتبه ابوبکر و عثمان پست تر دیدم چون برگشتم بعلی گفتم که چون بود که در دنیا دعوی
میکردی که من از آنها بهترم الحال که دیدم مرتبه ترا از همه پست تر [illegible] و غیر او ازین باب ترهات بسیار
دارند که متوجه آنها شدن موجب طول سخن میشود و اگر از دعوی بلند ایشان فریب میخوری آخر فکر نمیکنی
که بلکه از برای حب دنیا آنها را بخود بسته اند اگر خواهی که او را امتحان کنی او که دعوی این میکند که من جمیع اسرار
غیبی را میدانم و همه چیز بر من منکشف میشود و شبی دو بار بعرش میروم یک مسئله از مشکلات نماز یا مسئله
مشکلی از میراث و غیر آن یا یک حدیث مشکل از او بپرس اگر آنها را درست میگوید این را هم راست بیان میکند

چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که علامات و علوم تست که ترا خبر میدهند
بخبرهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب و چون از حلال و حرام خدا مسئله از و میپرسی نمیدانند و آخر
این مردی که دعوی میکند که مسئله غامض وحدت موجود را فهمیده ام و قطعهای جمیع فضلا از فهمیدن
آن عاجز است چرا یک معنی سهل را که پنجاه مرتبه خاطرنشین او کنند نمی فهمد و آنها که دقایق معانی را می فهمند
آنچه او فهمیده است چرا نمی فهمند و باز هرگاه خود معترف باشند که کشف بالکفر جمع میشود و کفار هند صاحب
کشف میباشند بر تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد و ترا فریب نداده باشند کی دلالت بر حقیت ایشان میکند
و چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب
و در لمعات در چند موضع دیگر بیان کردیم درین موضع اختصار نموده ختم میکنیم این فصل را بایراد حدیثی چند
که فی الجمله مناسب این مطلب است و شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است که در بصره حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام بر حسن بصری گذشتند و او وضو میساخت فرمودند که وضو را کامل بجا آور ای حسن
گفت یا امیرالمؤمنین دیروز جماعتی را کشتی که شهادتین میگفتند و وضو را کامل میساختند حضرت فرمود که
چرا مدد ایشان نیامدی گفت والله که در روز اول غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و سلاح پوشیدم
و هیچ شک نداشتم که تخلف از عایشه ورزیدن کفر است در عرض راه کسی مرا ندا کرد که بکجا میروی برگرد که هر که
میکشد و هر که کشته میشود بجهنم میرود و من ترسان برگشتم و در خانه نشستم و روز دویم بمدد عایشه مهیا شدم و روانه
شدم و در راه همان ندا شنیدم و برگشتم حضرت فرمود که راست میگویی میدانی که آن منادی که بود گفت نه
فرمود که آن برادرت شیطان بود بتو راست گفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند و در حدیث دیگر روایت
کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بحسن بصری خطاب فرمود که در هر امتی سامری میباشد و سامری
این امت توئی که میگویی جنگ نمیباید کرد و چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر
علیهم السلام نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که حسن اگر میخواهد بطرف راست برود و اگر خواهد بطرف چپ که علم یافت نمیشود مگر نزد ما اهل بیت یکی از اکابر

که اکثر احادیث ایشان از وست و خود را باو منسوب میسازند حسن بصری است که مجملی از احوالش مذکور شد
و یکی از مشایخ ایشان عباد بصریست و در باب لمعات و غیر آن بعضی از اباطیل و سهوهای او و غیر آن معارضه
نموده و بر آن حضرت طعن نموده در کتاب کافی بسند معتبر از فضیل منقولست که روزی عباد بصری بخدمت
حضرت صادق علیه السلام آمد و حضرت طعام تناول میفرمودند و بر دست تکیه نموده بودند عباد گفت
مگر نمیدانی که پیغمبر ازین نحو طعام خوردن منع فرموده است بعد از چند مرتبه که این هرزه را گفت حضرت فرمود
والله که پیغمبر ازین نهی نفرموده و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام بعباد
بن کثیر بصری صوفی فرمود که ای عباد باین مغرور شده که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته بدرستیکه حق تعالی
در کتاب خود میفرماید که ای گروه مؤمنان از خدا بپرهیزید و قول سدید بگویید یعنی باعتقاد درست
قایل شوید تا خدا اعمال شما را باصلاح آورد ای عباد بدانکه خدا عمل ترا قبول نمیکند تا بحق قایل نشوی و ایمان
نیاوری و در کتاب احتجاجات از ثابت بنانی روایت کرده است که من با جماعت عباد بصره مثل
ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه و حبیب فارسی و مالک دینار و ابوصالح عجمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه
بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم آب بسیار بر اهل مکه تنگ شده بود و از تشنگی بفریاد آمده بودند بما پناه آوردند
که از برای ایشان دعا کنیم بنزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم و چندانکه تضرع کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوانی
محزون گریان پیدا شد و چند شوط طواف کرد و بعد از آن رو بما کرد و یک یک ما را نام برد گفتیم لبیک ای جوان
گفت آیا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد گفتیم ای جوان بر ماست دعا و بر خداست اجابت
گفت دور شوید از کعبه اگر در میان شما کسی میبود که خدا او را دوست میداشت البته دعایش را مستجاب میکرد چون
ما دور شدیم بنزد کعبه بسجده در آمد و گفت ای سید و آقای من بمحبتی که بمن داری ترا سوگند میدهم که اهل مکه را آب
دهی هنوز این سخن آنحضرت تمام نشده بود که ابری پیدا آمد و مانند دهنهای مشک آب از ابر روان شد پس از اهل
مکه پرسیدیم که این جوان که بود گفتند که علی بن الحسین صلوات الله علیه است بدانکه این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیا اند
و امام زمان خود را نمی شناخته اند و منازعات و مناظرات طاوس یمانی با حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کتب

حدیث بسیار است و ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون حضرت صادق علیه السلام را بکوفه تشریف
آوردند در زمان منصور دوانقی و از آن ملعون مرخص شدند و بمدینه مراجعت میفرمودند مردم بمشایعت
آنحضرت بیرون آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان آن جماعت بودند و آن جماعت پیش میرفتند
ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت باشید تا جعفر بیاید به بینیم با این شیر چه میکند چون
حضرت تشریف آوردند بنزدیک شیر رفتند و گوش او را گرفته از راه دور کردند و رو بآن جماعت کرده فرمودند
که اگر مردم اطاعت حق تعالی بکنند چنانچه حق اطاعت است هر آینه بار خود را باین شیر بار میتوانند کرد و
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا علیه السلام
آمدند و گفتند امیرالمؤمنین یعنی مأمون ملعون فکر کرد در امر خلافتی که در دست او بود شما اهل بیت سزاوارتر
دانست بر پیشوائی مردم بودن و ترا بهترین اهل بیت یافت لهذا امر خلافت را بتو رد کرد و امامت
کسی را میخواهد و میطلبد که طعامهای غیر لذیذ بخورد و جامههای کنده بپوشد و بر الاغ سوار شود و بعیادت
بیماران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف پیغمبر بود و قباهای دیبای مطرز بطلا میپوشید و بر تکیه گاه
آل فرعون تکیه میکرد و در میان مردم حکم مینمود و چیزی که از امام میطلبند قسط و عدالت است که چون سخن
گوید راست گوید و چون حکم کند بعدالت حکم کند و چون وعده کند وفا بوعده خود بکند بدرستیکه خدا
این پوششهای نفیس و خورشهای لذیذ را حرام نکرده است پس این آیه را تلاوت فرمود که قل من
حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق که ترجمه اش اینست که بگو ای محمد کیست
که حرام کرده است زینتها را که خدا برای بندگانش ظاهر فرموده و بیرون آورده و روزیهای پاکیزه را و ازین باب
حدیث در باب لمعات بسیار ذکر کردیم و شیخ طوسی علیه الرحمه والرضوان در کتاب غیبت فرموده است
که جمعی دعوی نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا که آنها که نایب بودند
معجزات بدست ایشان جاری میشد از جانب معصوم که بآنها مردم نیابت ایشان را میدانستند اول کذابان
شریعی بود که دعوی کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت بلعن او بیرون آمد شیخ فرموده که هارون بن موسی

تلعکبری میگفت که بعد از دعوای نیابت کفر و الحاد او ظاهر شد و هر یک از آنها که دعوی نیابت
میکردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوی نیابت میکردند تا مردم ضعیف العقل با ایشان بگروند
دیگر ترقی میکردند در شقاوت تا بقول حلاجیه قایل میشدند چنانچه از ابوجعفر شلمغانی و امثال او مشهور شده
بعضی ذکر کرده اند که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود و بسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت
کرده است که چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا نماید و او را اظهار کند او پیغام فرستاد بابی سهل ابن اسمعیل
نوبختی که از معتبران شیعه بود بگمان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد و در آن مراسله
اظهار وکالت حضرت صاحب الامر علیه السلام کرد چنانکه رایش بود اول مردم را فریب میداد و بعد از آن دعواهای
بلند میکرد و اظهار الوهیت مینمود ابوسهل فریب او را نخورده در جواب گفت که من از تو امر یا سؤال مینمایم
که در جنب آنچه دعوی مینمایی بسیار سهل است و آن امر آنست که من کنیزان بسیار دوست میدارم
و بسیار با ایشان مایلم و بسیاری از ایشان نزد خود جمع کرده ام و باین سبب هر جمعه میباید خضاب کنم که سفیدی
موهای من از ایشان مخفی باشد و اگر نه ایشان از من دوری میکنند میخواهم که چنین کنی که ریش من سیاه شود
و بخضاب محتاج نباشم اگر چنین کنی من مطیع تو میشوم و بجانب تو می آیم و مردم را بمذهب تو دعوت میکنم
چون حلاج آن جواب را شنید دانست که در آن مراسله خطا کرده است دیگر جواب نگفت و ساکت شد و قصه او را
ابوسهل در مجالس نقل میکرد و مردم میخندیدند و موجب زیادتی رسوایی او شد بعد از آن حدیث قصه زدن
و بیرون کردن علی بن بابویه او را از قم نقل فرموده است که براو لعنت کرد و او را از قم بخواری و مذلت اخراج
فرمود و بعد ازین در ضمن قصه شلمغانی که یک کذاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابوجعفر شلمغانی
روزی بر روی پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب صاحب الامر علیه السلام بود افتاده میبوسید
پرسیدم که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم که تو دختر فاطمه زهرایی که روح پیغمبر ببدن پدر تو منتقل شده بود
و روح علی ببدن ابوالقاسم حسین بن روح منتقل شده است و روح فاطمه ببدن تو ام کلثوم این سخن را
بسیار انکار کرده بنزد حسین بن روح که از سفرای عظیم الشأن حضرت صاحب الامر علیه السلام بود آمد و این سخن را

نقل کرد ابن روح گفت زنهار نبرد آن زن مرو و آشنایی را با او برطرف کن که آنچه از آن گفته است
کفر و الحاد است که آن ملعون شلمغانی در دل این جماعت جا داده است که آسان شود بر او دعوی
اینکه خدا با او متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح علیه السلام می گویند و تجاوز کنند بگفته حلاج
لعنه الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه الرحمه نقل شد و شیخ طبرسی علیه الرحمه در کتاب احتجاج
نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شد بدست حسین بن روح بلعن جماعتی
که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود ای عزیز غرض از ذکر این چند حدیث که از بسیار اندکی اکتفا
نموده ام این بود که اگر بدیده انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تأمل نمایی باین قلیل که برایت ذکر کرده ام بر تو ظاهر
میشود که این گروه پیوسته مخالف ائمه تو صلوات الله علیهم بوده اند و علمای کبار و راویان اخبار شیعه
که در اعصار ایشان و قریب باعصار ایشان بوده اند و از احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته اند
و دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان بیزاری اظهار نموده حکم بکفر و الحاد
ایشان کرده اند اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک مینمایی و راه ضلالت ایشان را اختیار میکنی گناه ترا
بر دیگری نخواهند نوشت هدانا الله و ایاکم الی الصراط المستقیم بدانکه چون اذکار و اوراد و ادعیه بسیار
از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست و اکثر اهل بدعت مردم را از اذکار و اورادی که از مشایخ سنی خود دارند
مردم را تحریص و ترغیب مینمایند و هم کس را دست بکتابهای مبسوط نمیرسد که علمای ما درین باب تألیف نموده اند
خواستم این کتاب را بذکر فضایل اذکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان حق ازین کتاب گردد
و این مشتمل است بر دو باب **فصل** در بیان فضیلت اذکاریست که آن مخصوص بوقتی نیست
و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان فضیلت تسبیحات اربعه است بسند معتبر از حضرت امام حسین ع
منقولست که جمعی از یهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و اعلم ایشان از مسئله چند سوال نمود چون
جواب شنیدند مسلمان شدند از جمله مسئلها پرسید که یا محمد مرا خبر ده از کلماتی که حق تعالی آنها را برای حضرت ابراهیم ع
اختیار نمود در هنگامی که خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود که بلی این کلمات بود سبحان الله و الحمد لله و لا

و لا اله الا الله و الله اکبر یهودی پرسید که چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بگوید حضرت فرمود که چون
الحمد لله میگوید حق تعالی نعیم دنیا را با او کرامت میفرماید و واصل میکند او را بنعیم آخرت و این کلمه ایست که
چون اهل بهشت [داخل] میشوند این کلمه را می گویند و سخنانی که در دنیا می گفته اند همه منقطع میشود بغیر این سخن و اما لا اله الا الله
پس بهشت جزای آنست چنانچه حق تعالی میفرماید که هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی نیست جزای لا اله
الا الله مگر بهشت یهودی گفت راست میگویی ای محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که سبحان الله میگوید حق تعالی برای او درختی در بهشت غرس مینماید و کسی که الحمد لله میگوید درختی برای او
میکارد و کسی که لا اله الا الله میگوید درختی برای او میکارد و کسی که الله اکبر میگوید درختی از برای او غرس مینماید
شخصی از قریش بحضرت عرض کرد که پس ما در بهشت درخت بسیاری داریم حضرت فرمود بلی و لیکن بپرهیزید
از اینکه آتشی بفرستید که آن درختان را بسوزاند زیرا که حق تعالی میفرماید که ای گروه مؤمنان اطاعت نمایید خدا
و رسول او را و باطل مکنید عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فقرا
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالی هست که بان بنده میخرند و آزاد
می کنند و ما نداریم و ایشان را مالی هست که بان حج کنند و ما را نیست و ایشان مال دارند که تصدق کنند و ما
نداریم و ایشان مال دارند که بوسیله آن در راه خدا جهاد کنند و ما نداریم حضرت فرمود که هر که صد مرتبه الله اکبر
بگوید بهتر است از صد بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است از صد شتر با خود بردن بحج
که بکشند آنها را در راه خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب زین و لجام کرده که مردم سوار
کنند و بجهاد فرستند و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید کسی در آن روز عملش بهتر از او نباشد مگر کسی که زیاده
از صد مرتبه بگوید پس چون این خبر باغنیا رسید ایشان نیز این اعمال را بجا آوردند فقرا بخدمت آنحضرت آمدند
و گفتند اغنیا این کارها را نیز کردند حضرت فرمود که این فضل خداست بهر که میخواهد عطا میکند و بسند معتبر
دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حق تعالی بر خود واجب گردانیده که هر مؤمنی که صد مرتبه الله اکبر
و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بمحمد و آل محمد بفرستد پس

بگوید اللهم زوجنی من الحور العین البته حق تعالی حوریه در بهشت باو کرامت فرماید و این پانصد کلمه مهر آن حوریه
باشد پس از آنچه حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی فرمود که مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت گرداند
و بسند معتبر منقولست که بسیار بگوید لا اله الا الله و الله اکبر که هیچ کلمه نزد خدا محبوبتر ازین دو کلمه نیست و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که سبحان الله نصف میزان اعمال است و الحمد لله پر میکند
میزان را و الله اکبر ما بین آسمان و زمین را پر می کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که بسیار بگویید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستی که این کلمات می آیند در روز قیامت
با خیرات و ثوابهای عظیم از پیش رو و عقب خود دارند و اینهایند باقیات صالحات یعنی امور شایسته که از برای آدمی
باقی میماند نفع آنها و حق تعالی فرموده است که باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از متاعهای زندگانی دنیا
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی باصحاب خود التفات
نموده فرمودند که برای خود سپرها اخذ کنید و مهیا سازید صحابه گفتند مگر دشمنی رو بما آورده است که سپر از برای دفع
ایشان مهیا باید کرد فرمود که نه و لیکن از برای دفع آتش جهنم از خود بگویید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سبحان الله را از روی تعجب بگوید حق تعالی
از آن تسبیح مرغی خلق فرماید که آن مرغ را زبانی بوده باشد و در میان ملائکه تسبیح او کند تا روز قیامت و همچنین است
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر **فصل دویم** در ثواب تهلیل است و ثواب انواع آن از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود که آسمانها و ساکنان آنها
و زمینهای هفتگانه را در یک کفه میزان گذارند و لا اله الا الله را در کفه دیگر این کلمه بر آنها زیادتی میکند و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تلقین کنید مردهای خود را
در وقت جان کندن لا اله الا الله که گناهان را خراب میکند و در هم می شکند صحابه گفتند یا رسول الله کسی که در
صحت بگوید چون است حضرت فرمود که بیشتر باعث در هم شکستن و برطرف شدن گناهان میشود بدرستی
که لا اله الا الله امان مؤمن است در حال حیات و نزد مردن و در هنگام مبعوث شدن و بدرستی که جبرئیل امین

گفت یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبرها رو سفید مبعوث میشوند و فریاد میکنند باواز بلند میگویند
لا اله الا الله و الله اکبر و جمعی روسیاه مبعوث میشوند و فریاد میکنند یا ویلاه یا ثبوراه و بسند معتبر
دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که لا اله الا الله بگوید برای او درختی در بهشت بکارند
از یاقوت سرخ که ریشه اش در مشک سفید باشد و میوه اش از عسل شیرین تر و از برف سفیدتر و از مشک
خوشبوتر و اندر درخت امیوه ها باشد بشکل پستان دختران باکره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان آن
بیرون آید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر بنده مؤمنی و مسلمانی که لا اله الا الله بگوید
آن کلمه بالا رود و بهر سقفی که رسد بشکافد و بهر گناهی از گناهان که رسد محو نماید تا چون بحسنات او که رسد قرار گیرد
و بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هیچ عملی ثوابش عظیم تر از شهادت لا اله الا الله نیست
بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است و بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل او در آن روز بهتر از اعمال مردم باشد مگر کسی
که بیش از این کلمه را گفته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر عبادتی را اندازه هست
که بان منتهی میشود مگر ذکر حق تعالی که آن را حدی نیست که بان منتهی شود چنانچه حق تعالی نمازهای پنجگانه را واجب
گردانیده است کسی که آنها را ادا نماید بحدش رسانیده است و همچنین کسی که روزه ماه مبارک رمضان را بگیرد
فرضش را ادا کرده است و کسی که حج کند اندازه اش بعمل آمده است بغیر ذکر و یاد خدا که حق تعالی از آن بکم
راضی نشده است و اندازه و نهایتی بر آن مقرر نساخته است بعد از آن این آیه را خواندند که یا ایها الذین امنوا
اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا که ترجمه ظاهر لفظش اینست که ای گروه مؤمنان یاد کنید خدا را یاد کردن
بسیار و تسبیح و تنزیه کنید او را بامداد و پسین پس نهایتی برای ذکر مقرر نساخت بعد از آن فرمود که پدرم یاد
خدا بسیار میکرد با او راه میرفتیم مشغول ذکر بود و چون با او طعام میخوردیم او را مشغول ذکر میدیدیم و چون با مردم
سخن میگفت سخن گفتن او را از یاد خدا باز نمیداشت و پیوسته میدیدیم که زبانش بکام چسبیده بود و مشغول
ذکر خدا و لا اله الا الله بود و در صبح ما را جمع میکرد و امر میکرد که مشغول یاد خدا باشیم تا طلوع آفتاب و میفرمود

که هرکه قرآن میتواند خواند قرآن بخواند و هرکه قرآن نمیتواند خواند ذکر خدا بکند و خانه که در آن قرآن میخوانند
و یاد خدا میکنند برکت آنخانه بسیار میشود و شیاطین از آنخانه دوری میکنند و آنخانه روشنی میدهد
اهل آسمانرا چنانچه ستارها روشنی میدهد اهل زمین را و خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا در آن
نمیکنند برکت آنخانه کم است و ملائکه از آنخانه دوری میکنند و شیاطین در آنخانه حاضر میباشند و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آیا شما را خبر دهم به بهترین اعمال شما که بیشتر موجب رفع درجات شما گردد
نزد خداوند شما و مقبول تر و بهتر باشد از برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد از برای شما از آنکه با دشمنان دین ملاقات
کنید و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار کنید پس فرمود که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و پرسید که بهترین اهل این مسجد کیست فرمود که هرکه ذکر خدا بیشتر کند و فرمود که هرکرا خدا زبان ذکر کننده
عطا فرماید بدرستی که خیر دنیا و آخرت با و کرامت فرموده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هرکه خدا را بسیار یاد نماید خدا او را دوست دارد و هرکه خدا را بسیار ذکر کند حق تعالی دو برات از برای او بنویسد یکی
بیزاری از آتش جهنم و یکی بیزاری از نفاق و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه لا اله الا الله
را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود و اخلاص آنست که این کلمه طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیز که خدا
حرام کرده است و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرکه لا اله الا الله بگوید برغیره و تعجب
خدا از آن کلمه مرغی خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده آن کلمه بال زند و ذکر خدا کند و ثوابش از و باشد
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که تلقین کنید مردهای خود را لا اله الا الله بدرستی که هرکه
آخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون حضرت نوح
علیه السلام داخل کشتی شد حق تعالی باو وحی نمود که هر وقت که خوف غرق شدن داشته باشی هزار مرتبه لا اله الا الله
بگو و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که جبرئیل نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد
و گفت یا محمد خوشا حال کسی از امت تو که بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هرکه صد مرتبه لا اله الا الله الملک الحق المبین بگوید خداوند عزیز جبار او را پناه دهد از فقر و وحشت قبر

اورابان

او را بانس مبدل گرداند و سبب توانگری او گردد و چنان باشد که در بهشت را بکوبد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که هرکه هر روز سی مرتبه این تهلیل بخواند لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا
لا اله الا الله عبودیة و رقا حق تعالی روی رحمت بسوی او بدارد و از روی لطف بر نگیرد تا او را داخل
گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هرکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی برای او هزار حسنه بنویسد و بروایت دیگر هزار هزار
حسنه برای او ثبت نماید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر روز ده مرتبه
این دعا را بخواند که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ
صاحبة و لا ولدا بنویسد حق تعالی غرشانه از برای او چهل و پنج هزار حسنه و محو کند از نامه عمل او چهل و پنج هزار
گناه و بلند گرداند از برای او چهل و پنج هزار درجه و در روایت دیگر وارد شده است که این دعا حرزی باشد
از برای او در آنروز از شر شیطان و از مردم صاحب سلطنت و در آنروز گناه کبیره او را فرا نگیرد و بروایت
دیگر وارد شده است که هرکه در هر روز این دعا بخواند حق تعالی برای او چهل و پنج هزار حسنه بنویسد و چهل و پنج هزار
گناه محو فرماید و چهل و پنج هزار درجه بلند گرداند و چنان باشد که در آنروز دوازده ختم قرآن کرده باشد و حق تعالی
در بهشت خانه از برای او بنا فرماید **فصل سیم** در فضیلت تسبیح است بسند معتبر از یونس بن یعقوب
منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سوال نمود که کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید او ذکر بسیار کرده و عمل بفرموده
خدا در اینکه امر بذکر کثیر کرده است فرمود که بلی و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هرکه بگوید سبحان الله
و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده حق تعالی سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید و سه هزار گناه از و محو نماید و
سه هزار درجه از برای او مرتفع گرداند و مرغی در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب تسبیحش
از و باشد و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که چون بنده سبحان الله میگوید جمیع ملائکه بر او صلوات
میفرستند و بسند معتبر از حضرت علیه السلام منقولست که هرکه سی مرتبه سبحان الله و بحمده سبحان الله
العظیم و بحمده بگوید رو کند بتوانگری و پشت کند بر فقر و بکوبد در بهشت را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

منقولست که هرکه بگوید سبحان الله و بحمده ایزد تعالی برای او هزار هزار حسنه بنویسد و هزار هزار گناه از و محو نماید
و هزار هزار درجه از برای او بلند کند و هرکه زیاده بگوید خدا ثوابش را زیاده گرداند و هرکه استغفار نماید خدا گناهش
را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه در هر روزی سی مرتبه سبحان الله
بگوید حق تعالی از و دفع نماید هفتاد نوع از بلا را که سهل ترین آنها فقر باشد و بسند دیگر همین مضمون از حضرت
امیر المومنین علیه السلام منقولست و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که حق سبحانه و تعالی چون نور مقدس پیغمبر را
خلق نمود او را در حجاب القدرة دوازده هزار سال ساکن گردانید و در آنجا آنحضرت این تسبیح می گفتند سبحان ربی
الاعلی و در حجاب العظمة یازده هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان عالم السر و در حجاب المنة ده هزار سال
ماندند و این تسبیح را می گفتند سبحان من هو قائم لا یلهو و در حجاب الرحمة نه هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند
سبحان من هو دائم لا یسهو و در حجاب السعادة هشت هزار سال بودند و این تسبیح را می گفتند سبحان الرفیع الاعلی
و در حجاب الکرامة هفت هزار سال باین تسبیح مشغول بودند سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب المنزلة شش
هزار سال این تسبیح می گفتند سبحان العظیم الکریم و در حجاب الهدایة پنج هزار سال ماندند و این تسبیح میفرمودند سبحان
ذی العرش العظیم و در حجاب النبوة چهار هزار سال سکنی داشتند باین تسبیح سبحان رب العزة عما یصفون و در
حجاب الرفعة سه هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان ذی الملک و الملکوت و در حجاب الهیبة دو هزار سال
بودند و خدا را این تسبیح مینمودند سبحان الله و بحمده و در حجاب الشفاعة هزار سال باین تسبیح اشتغال داشتند
سبحان ربی العظیم و بحمده **فصل چهارم** در فضیلت تحمید است و انواع آن بسند معتبر منقولست که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند که کدام عمل نزد خدا بهترین اعمال است فرمود که حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
منقولست که هرکه بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمتهای خدا را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه را خدا نعمتی کرامت فرماید حمد الهی بکند و هرکه روزی او
دیر برسد استغفار کند و هرکرا اندوهی روی دهد یا کاری دشوار پیش آید بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و بسند
معتبر دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امری رو میداد

کموجب

که موجب سرور بود میفرمود که الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و چون امری رو میداد که موجب ملال بود
میفرمود که الحمد لله علی کل حال و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
هر روز حمد الهی میکردند سیصد و شصت مرتبه بعدد رگهای بدن باین حمد که الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل
حال و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون کسی را ببینی که ببلائی مبتلا گردیده است
سه مرتبه این تحمید را آهسته بخوان که او نشنود الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لو شاء فعل بعد از آن
فرمود که هرکه در این حال این دعا را بخواند هرگز بآن بلا مبتلا نشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هرکه بگوید الحمد لله کما هو اهله کاتبان اعمال از نوشتن باز میمانند و میگویند خداوندا
ما غیب نمیدانیم یعنی حمدی را که تو سزاواری ثواب آنرا نمیدانیم حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که آنچه
بنده من گفته است شما بنویسید و ثوابش بر من است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هرکه هر روز
هفت مرتبه بگوید الحمد لله علی کل نعمة کانت او هی کائنة شکر نعمتهای گذشته و آینده را ادا کرده است
فصل پنجم در فضیلت استغفار است بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقولست که
خود را خوشبو و معطر گردانید باستغفار تا رسوا نکند شما را بوهای بد گناهان و در حدیث فرمود که استغفار
روزی را زیاد میکند و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین علیه السلام و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که بهترین دعا استغفار است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون بنده استغفار
بسیار کند صحیفه عملش که بالا میرود میدرخشد و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که هرکه بگوید
استغفر الله و اتوب الیه او متکبر و جبار نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
استغفار کردن و گفتن لا اله الا الله بهترین عبادات است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله هفتاد مرتبه میفرمودند که استغفر الله و هفتاد مرتبه میگفتند اتوب الی الله و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هرکه گناهی میکند هفت ساعت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را
سه مرتبه خواند بر او نمی نویسند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و بسند دیگر

از آنحضرت منقولست که هر مؤمنی که در روزی صد مرتبه بگوید استغفر الله حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد
و خیری نیست در کسی که در روزی هفتصد گناه او را بیامرزد و خیری نیست در کسی که در روزی هفتصد گناه
بکند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر مؤمنی که در شبانه روزی چهل گناه
کبیره بکند و با ندامت و پشیمانی بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات والارض
ذو الجلال والاکرام واسئله ان تصلی علی محمد وآل محمد وان یتوب علی البته حق تعالی آن گناهها را
بیامرزد و خیری نیست در بنده که در شبانه روزی زیاده از چهل گناه کبیره بکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در هر روز و شبی صد مرتبه توبه و استغفار میکردند با آنکه گناه
از آنحضرت هرگز صادر نمیشد **فصل ششم** در فضیلت اذکار متفرقه است و بسند صحیح از حضرت جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام منقولست که فرمود عجب دارم از کسی که او را خوف از دشمنی یا غیر آن باشد چرا پناه باین
کلمه نمیبرد که حسبنا الله ونعم الوکیل زیرا که حق تعالی میفرماید که از پی این کلمه را گفتند برگشتند با نعمت
عظیم و فضل بسیار و بایشان نرسید بدی و عجب دارم از کسی که غم او را عارض میشود چرا پناه نمیبرد باین کلمه که حضرت
یونس در شکم ماهی گفت که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین زیرا که حق تعالی بعد از ین
میفرماید که ما دعای یونس را مستجاب کردیم و او را نجات دادیم از غم همچنین نجات میدهیم مؤمنان را و عجب دارم
از کسی که دشمنان در مقام مکر باشند با او چرا پناه نمیبرد باین آیه که افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
زیرا که حق تعالی میفرماید که چون مؤمن آل فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد و نگاهداشت از بدیها آنچه
مکر نسبت باو کرده بودند و عجب دارم از کسی که اراده مال و متاع دنیا داشته باشد چرا پناه نمیبرد باین کلمه که ما شاء الله
لا قوة الا بالله زیرا که حق تعالی میفرماید که برادر مؤمن به برادر خود گفت که چرا داخل باغ خود که شدی این کلمه
نگفتی اگر مرا چنین می بینی که مال و فرزندم از تو کمتر است پس شاید پروردگار من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید و
شاید را حق تعالی در مقام اطلاق میکند و بسندهای معتبره از آنحضرت منقولست که شخصی بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه وآله آمد و شکایت نمود از وسوسه سینه و بسیاری قرض و احتیاج حضرت فرمود که مکرر این کلمات را بخوان

توکلت

توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک
ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا بعد از اندک وقتی آن مرد بخدمت حضرت آمد و گفت حق تعالی برکت
این دعا وسوسه سینه مرا برطرف کرد و قرض مرا ادا ساخت و روزی مرا فراخ گردانید و بسند صحیح دیگر از
آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که حضرت آدم علیه السلام بحق تعالی شکایت کرد
وسوسه خاطر و اندوه را جبرئیل نازل شد و گفت یا آدم بگو لاحول ولا قوة الا بالله چون آدم این کلمه را گفت
وسوسه و اندوه او برطرف شد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که نعمتهای الهی
بر او بسیار شود بگوید الحمد لله رب العالمین و کسی که فقر و احتیاج بر او زیادتی کند بسیار بگوید لاحول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم بدرستی که این کلمه گنجی است از گنجهای بهشت و در آن شفا از هفتاد و دو درد است
که کمتر آنها غم و اندوه است و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در شب معراج حق تعالی بحضرت
رسول صلی الله علیه وآله وحی نمود که بتو عطا میکنم دو کلمه از خزینهای عرش خود لاحول ولا قوة الا بالله و لا
منجا منک الا الیک و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که گفتن لاحول ولا قوة
الا بالله موجب شفا از نود و نه درد است که سهلترین آنها غم و اندوه است و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر گاه اندوهی عارض شود بگوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در حدیث دیگر منقولست
که ابوذر گفت که حضرت رسول مرا وصیت کرد که این کلمه را بسیار بگویم و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که هر روز صد مرتبه بگوید لاحول ولا قوة الا بالله حق تعالی از و هفتاد نوع از بلا دفع نماید که سهلترین آنها
غم و اندوه است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که دعا کند و ختم کند دعای خود را بگفتن ما شاء الله
لاحول ولا قوة الا بالله البته دعای او مستجاب شود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که هفتاد مرتبه بگوید
ما شاء الله لاحول ولا قوة الا بالله حق تعالی بگرداند از و هفتاد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها آن باشد که دیوانه شود و بسبب
دیوانگی هلاک شود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که خدا را ملکی هست موکل باسمان اول اسمعیل نام دارد
و چون بنده هفت نوبت میگوید یا ارحم الراحمین آن ملک میگوید که ارحم الراحمین صدای ترا شنید هر حاجتی که داری

بطلب تا عطا کند و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که ده مرتبه بگوید یا الله حق تعالی باو خطاب میفرماید
که لبیک چه حاجت داری و همچنین اگر ده مرتبه یا رب بگوید همین خطاب کنند او را و ایضا بسند صحیح
از آنحضرت منقولست که هر که بگوید یا ربی الله انقدر که نفس او وفا کند بان خطاب میفرماید حق تعالی لبیک
حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان پدرم بیمار شد دیدم دست باو گذاشت
و فرمود که ده مرتبه بگو یا الله که هیچیک از مؤمنان ده مرتبه این کلمات را نمی گوید مگر آنکه پروردگار عالم میفرماید
که لبیک حاجت خود را سوال کن و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود پدرم را
در خواب دیدم فرمود که هر گاه بشدتی و سختی گرفتار شوی بسیار بگو یا رؤف یا رحیم و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که ببعضی از اصحاب خود فرمود که میخواهی بتو تعلیم کنم اسمای اعظم الهی را بخوان
سوره حمد و قل هو الله احد و آیة الکرسی و انا انزلناه فی لیلة القدر را پس رو بقبله کن و هر حاجتی که داری از خدا
بطلب و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که اسم اکبر خدا است یا حی یا قیوم و بروایت دیگر
از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که این دعا مشتمل است بر اسم اعظم یا الله یا الله یا الله وحده
لا شریک لک انت المنان بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام و ذو الاسماء العظام
و ذو العز الذی لا یرام والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم وصلی الله علی محمد وآله اجمعین
بعد از خواندن این دعا هر حاجتی که داری بطلب و بسند معتبر از سکین بن عمار مرویست که گفت شبی در
مکه خوابیده بودم شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخصی خدا را در زیر میزاب باسم اعظم رب الارباب
میخواند بیدار شدم و بخواب رفتم پس بار دیگر مرا صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم و باز بخواب رفتم در مرتبه
سیم مرا صدا زد که برخیز که موسی بن جعفر خدا را باسم اعظم میخواند در تحت میزاب سکین میگوید که برخواستم و غسل
کردم و چون بنزد حجر آمدم شخصی را دیدم که جامه خود را بر سر خود پیچیده و در سجده است در پشت سر آنحضرت
نشستم این دعا میخواندند یا نور یا قدوس سه مرتبه یا حی یا قیوم سه مرتبه یا حی لا یموت سه مرتبه یا حی
حین لا حی سه مرتبه یا حی لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین سه مرتبه

سکین گفت

سکین گفت که آنحضرت مکرر این دعا را خواندند تا من حفظ کردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر مؤمنی که این کلمات را بخواند من ضامن اویم در دنیا و آخرت اما در دنیا پس ملائکه او را بشارت
دهند در هنگام مردن و اما در آخرت پس حق تعالی بعدد هر کلمه خانه در بهشت باو کرامت فرماید و دعا این است
یا اسمع السامعین و یا ابصر الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین **فصل** در بیان تعقیبات و اذکاری
که مخصوص بوقتی چند اند و این باب مشتمل است بر چند فصل **فصل اول** در تعقیب نماز صبح و نماز شام
و اذکاری که در صبح و شام باید خواند بسندهای معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که چون از نماز شام
فارغ شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی سخن مگو تا صد مرتبه بگوئی بسم الله الرحمن الرحیم لاحول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و همچنین صد مرتبه بگو بعد از نماز صبح بدرستی که هر که در این دو وقت این را بخواند حق تعالی
دفع کند از و صد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها خوره و پیسی و شر شیطان و شر پادشاهان باشد و از حضرت امام رضا
علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح باسم اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی
چشم بسفیدی چشم و بدرستی که اسم اعظم الهی درین کلمات داخل است و بچندین سند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که این کلمات را بعد از نماز شام و صبح هفت مرتبه بخواند خدا از و هفتاد نوع
از بلا را دفع کند که کمترش قولنج و پیسی و دیوانگی و خون باشد و اگر نامش در نام اشقیا باشد محو کنند و در نام سعدا ثبت
نمایند و در روایت دیگر سه مرتبه واقع شده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه
بعد از نماز ما شاء الله کان لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم نه بیند چیزی که مکروه او باشد و بسندهای
معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده مرتبه
این تهلیل را بخواند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی وهو
حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کفاره گناهان او باشد در آن روز و بروایت دیگر خدا را ملاقات
نکند بنده بهتر از عمل او مگر کسی که مثل او عمل کرده باشد و در روایت دیگر وارد شده است که سنت موکد است
که این تهلیل را ده مرتبه بخوانند و ده مرتبه بگویند اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله

ان یحضرونی ان الله هو السمیع العلیم و فرمود که اگر این دو ذکر را در وقت فراموش کنی قضا کن چنانکه نماز را قضا
میکنی و احادیث در فضیلت این دو ذکر بسیار است و بسند معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه این تهلیل را بگوید که گذشت و ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سی
و پنجنوبت سبحان الله و سی و پنجنوبت لا اله الا الله و سی و پنجنوبت الحمد لله بگوید او را در آن صباح از غافلان
ننویسند و اگر همین اذکار را در شام بگوید او را در آن شب از غافلان ننویسند و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که هر که در وقت شام صد مرتبه الله اکبر بگوید چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید پیش از برآمدن آفتاب حق تعالی ثواب صد بنده
آزاد کردن در نامه عملش بنویسد و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
در فرزند آدم سیصد و شصت رگ است که صد و هشتاد رگ از آنها متحرکست و صد و هشتاد رگ دیگر ساکن که
اگر یکی از رگهای متحرک ساکن شود یا عکس این او را خواب نمیبرد و لهذا حضرت رسول صلعم در هر صبح و شام سیصد
و شصت مرتبه می گفت الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست
که هر که در صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین تحقیق که شکر آن روز را ادا کرده است و همچنین اگر در
شام چهار مرتبه بگوید شکر آن شب را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر شخصی گذشتند که باغ خود را درخت میکشت حضرت ایستادند و فرمودند
که میخواهی ترا دلالت کنم بر درخت کشتنی که اصلش ثابت تر و میوه اش زودتر رسد و نیکوتر و باقی تر باشد
گفت بلی فرمود که هر صبح و شام بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا اگر حق تعالی
بعدد هر تسبیحی ده درخت در بهشت بتو کرامت فرماید از انواع میوه ها و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که
در صبح این دعا بخوان اصبحت بالله مؤمنا علی دین محمد و سنته و دین علی و سنته و دین الا
وصیاء و سنتهم امنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم و اعوذ بالله مما استعاذ منه
رسول الله و ارغب الی الله فیما رغبوا الیه و لا حول و لا قوة الا بالله و بسند معتبر از حضرت

دینا
امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که هر که در صبح و شام سه نوبت بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام
و بمحمد نبیا و بالقرآن بلاغا و بعلی اماما و بالاوصیاء من ولده ائمة البته بر حق تعالی لازم است
که در روز قیامت او را راضی گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر بنده که قبل
از طلوع آفتاب این دعا بخواند الله اکبر الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و الحمد لله رب العالمین
کثیرا لا شریک له و صلی الله علی محمد و آله ملکی مبادرت نماید و این دعا را در میان بال خود گیرد و با آسمان
برد چون به آسمان اول در آید ملائکه باو گویند که چه خبر با خود داری در جواب گوید که شخصی از مؤمنان باین کلمات
تکلم فرموده و کلمات او را ایشان بخوانند ملائکه گویند که خدا رحم کند آنکسی را که این کلمات خوانده است و گناهان
او را بیامرزد و پس بهر آسمانی که گذرد ملائکه از او سوال کنند چون جواب گوید همین دعا کنند و همچنین حمله حاملان
عرش نیز برای او دعا کنند و آن ملک آن کلمات را ببرد و در دیوانی گذارد که اعمال خالص مؤمنان در آنجا ثبت است
ثبت نماید و بسند عالی از ابوحمزه ثمالی منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال نمود از تفسیر آنچه حق تعالی
در شان حضرت ابراهیم فرموده که حقوق الهی و اوامر او را وافی و تمام ادا نمود حضرت فرمود که چون صبح میکرد سه
مرتبه میگفت اصبحت و ربی محمود اصبحت لا اشرک بالله شیئا و لا ادعو مع الله الها و لا اتخذ
من دونه ولیا و هم چنین در شام سه مرتبه میفرمود و بجای اصبحت در هر دو جا امسیت میباید گفت و بسند صحیح
از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که حضرت نوح در شام ده مرتبه این دعا را میخواند اللهم انی اشهدک
انه ما اصبح بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر
بها علی حتی ترضی و بعد الرضا و باین سبب حق تعالی او را عبدا شکورا فرمود یعنی بنده شکر کننده و اگر در شام خواند
چنین بگوید انه ما امسی بی من نعمة و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در صبح انگشتر
عقیق در دست راست خود داشته باشد و پیش از آنکه با احدی نظر کند نگین عقیق را بکف دست خود بگرداند و بان
نگین نظر کند و سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند پس این دعا بخواند آمنت بالله وحده لا شریک له و کفرت
بالجبت و الطاغوت و آمنت بسر آل محمد و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم و اولهم و آخرهم خدای تعالی

او را در آن روز از شر جمیع بلاهای آسمان و زمین حفظ نماید و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که بعد از نماز
صبح هفتاد مرتبه استغفار نماید خدا او را بیامرزد و اگر چه هفتاد هزار گناه کرده باشد و بسند معتبر از حضرت
امیرالمؤمنین ع منقولست که هر که در وقت شام سه مرتبه بگوید سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون
و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون هیچ خیر در آن شب از او فوت نشود و جمیع شرور
و بدیهای شب را از او دور نماید و همچنین اگر در صبح سه مرتبه بخواند هیچ خیر در آن روز از او فوت نشود و جمیع شرور
در آن روز از او دور گردد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بعد از نماز سه مرتبه بگوید الحمد لله
الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره حق تعالی او را خیر بسیار کرامت فرماید و بسند صحیح منقولست از حضرت
صادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمعراج رفتم ملائکه مرا دعائی تعلیم نمودند
که هر صبح و شام میخوانم اللهم ان ظلمی اصبح مستجیرا بعفوک و ذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتک و ذلی اصبح
مستجیرا بعزتک و فقری اصبح مستجیرا بغناک و وجهی البالی اصبح مستجیرا بوجهک الباقی الذی لا یفنی
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که شیبه هذلی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و گفت من پیر شده ام و قوتم ضعیف شده است از اعمالی که عادت کرده بودم بازمانده ام از نماز و روزه و
حج و جهاد پس مرا کلامی تعلیم فرما که حق تعالی مرا بآن نفع دهد و سبک کن بر من یا رسول الله حضرت فرمود که اعاده
کن این سخن را تا آنکه سه مرتبه این کلام را ادا نمود حضرت فرمود که بر دور تو هیچ درخت و کلوخی نماند مگر آنکه
گریست بسبب ترحم بر تو چون نماز صبح کنی ده مرتبه بگو سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم بدرستی که حق تعالی ترا عافیت میدهد بسبب این ذکر از کوری و دیوانگی و خوره و ضعف پیری
و فقر گفت یا رسول الله این برای دنیاست از برای آخرت چه چیز باید خواند فرمود که بعد از هر نماز بگو اللهم اهدنی
من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من برکاتک بعد از آن فرمود که اگر دعا را عمدا ترک نکند
تا از دنیا برود در قیامت هشت در بهشت را بر روی او بگشایند که از هر دری که خواهی داخل شو و بسند معتبر از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که هر روز بیست و پنج نوبت بگوید اللهم اغفر للمؤمنین

قیامت
و المؤمنات و المسلمین و المسلمات حق تعالی بعدد هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد تا روز
حسنه در نامه اعمال او بنویسد و گناه از او محو کند و درجه از برای او بلند گرداند و بسند معتبر از بلقام منقولست
که بخدمت حضرت موسی بن جعفر عرض نمودم که دعائی تعلیم من کن که جامع دنیا و آخرت باشد حضرت
فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله و اسئله من فضله
بلقام گفت من بحال تر و پریشان تر از جمیع اهل بیت خود بودم و ببرکت این دعا امروز حالم از همه بهتر است
و شیخ طوسی علیه الرحمة و الرضوان در عقب نماز صبح فرموده که صد نوبت بگوید استغفر الله و اتوب الیه
و صد نوبت بگوید استجیر بالله من النار و اسئله الجنة و صد نوبت بگوید اسئل الله الحور العین و صد نوبت
قل هو الله بخواند و صد نوبت بگوید صلی الله علی محمد و آل محمد و صد نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ده نوبت آیة الکرسی و ده نوبت سوره انا انزلناه
و نوبت این دعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب العباد محبتی و ضمن السموات و الارض رزقی و القی
الرعب فی قلوب اعدائک منی و انشر رحمتک لی و اتمم نعمتک لی و اتمم نعمتک علی و اجعلها موصلة
بکرامتک ایای و اوزعنی شکرک و اوجب لی المزید من لدنک و لا تنسنی ذکرک و لا تجعلنی من الغافلین

فصل دویم

در اذکار و ادعیه که در عقب هر نماز باید خواند بدانکه بهترین تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها است سی و چهار الله اکبر و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله چنانچه بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که عبادت کرده نمیشود خدا به تحمیدی که بهتر باشد از تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام
اگر از آن چیزی بهتر میبود حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا بفاطمه عطا میفرمود و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که تسبیح فاطمه در هر روز در عقب هر نماز بخواند محبوبتر است نزد من از آنکه هزار رکعت نماز در هر روز
بکند و در حدیث دیگر فرمود که هر که تسبیح حضرت فاطمه را بخواند بعد از آن لا اله الا الله بگوید گناهانش آمرزیده شود
و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که روزی حضرت رسول صلعم با اصحاب خود فرمود که آنچه دارید از جامه ها و ظرفها
اگر جمع کنید و بر روی هم گذارید باسمان میرسد گفتند نه یا رسول الله فرمود که میخواهید که دلالت کنم شما را بر عملی

که اصلش در زمین است و شاخش در آسمان گفتند بلی یا رسول الله فرمود هر یک از شما که از نماز واجب خود
فارغ شود سی نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بدرستی که اصل این کلمات
در زمین است و شاخشان در آسمان است و رفع می کنند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن
و بچاه افتادن و مرگهای بد را از خواننده خود و اینها اند باقیات صالحات و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که هر که چهل مرتبه این تسبیحات اربع را بعد از نماز فریضه بخواند پیش از آنکه پاهای خود را
از قبله بگرداند هر حاجتی که از خدا سؤال کند باو عطا فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که هر که بعد از هر نماز فریضه پیش از آنکه پاهای خود را از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه حق تعالی گناهان او را بیامرزد اگر چه مثل کف
دریا باشد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود کمتر چیزی که مجربست از دعا
بعد از نماز فریضه این است که بگوئی اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر
احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الآخرة
و بسند دیگر منقولست که محمد بن ابراهیم بخدمت حضرت امام موسی علیه السلام نوشت که میخواهم دعائی
تعلیم من فرمائی که بعد از هر نماز بخوانم و حق تعالی بسبب آن خواندن خیر دنیا و آخرت برای من جمع نماید حضرت نوشتند
که بگو اعوذ بوجهک الکریم وعزتک التی لا ترام وقدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا
ومن شر الاوجاع کلها و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بعد از هر نماز واجب سی
مرتبه سبحان الله بگوید بعد از آن گناهی نماند مگر آنکه بریزد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که کسی خواهد که چون از دنیا بیرون رود از گناهان پاک باشد مانند طلای بیغش و مظلمه احدی نزد او نباشد که از او
طلب نماید باید که بعد از نمازهای پنجگانه دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس دست بجانب آسمان بگشاید و بگوید
اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک واسئلک باسمک العظیم وسلطانک
القدیم یا واهب العطایا ویا مطلق الاساری ویا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد

وان تعتق

وان تعتق رقبتی من النار وان تخرجنی من الدنیا امنا وتدخلنی الجنة سالما وان تجعل دعائی
اوله فلاحا واوسطه نجاحا وآخره صلاحا انک انت علام الغیوب بعد از آن فرمود که از دعاهای
مخفی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله تعلیم من نمود و امر فرمود که تعلیم حضرت امام حسن و امام حسین
علیهما السلام نمایم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
فتح مکه نمودند نماز ظهر نزد حجر الاسود با اصحاب خود نماز ادا نمودند و چون سلام گفتند سه مرتبه دست برداشتند
و سه مرتبه الله اکبر گفتند پس این دعا خواندند لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده ونصر عبده واعز جنده
وهزم الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر پس رو باصحاب خود
کردند و فرمودند که ترک مکنید این سه تکبیر و این دعا را بعد از هر نماز واجب بدرستی که هر که بعد از سلام نماز این را
بخواند تحقیق که ادا کرده است آنچه بر او واجبست از شکر حق تعالی بر تقویت اسلام و اهل اسلام و بسند صحیح منقولست
از احمد بن محمد بن ابی نصر که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که چگونه صلوات و سلام بعد از نماز
واجب بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله میباید فرستاد حضرت فرمود که بگو السلام علیک یا رسول الله ورحمة
الله وبرکاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله
السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله واشهد انک محمد بن عبد الله
واشهد انک قد نصحت لامتک وجاهدت فی سبیل ربک وعبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله
یا رسول الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد وآل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم
انک حمید مجید و موافق احادیث معتبر میباید بعد از هر نماز بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد واعذنا من النار و
ارزقنا الجنة وزوجنا من الحور العین و بسند معتبر منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از جای
نماز خود بر نمیخواست تا چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت نمیکرد پس باید که بعد از هر نماز بگوید اللهم العن ابابکر
وعمر و عثمان ومعاویة وعایشه وحفصه وهند وام الحکم و بعضی از تعقیبات در باب سوره و آیات قرآنی گذشت
و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شد درین کتاب چون بتقریب مذکور میشود بهمین اکتفا مینمائیم

فصل سیم

در تعقیب مخصوص نماز ظهر است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که حضرت رسول
بعد از نماز ظهر این دعا میخواندند لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش الکریم والحمد لله
رب العالمین اللهم انی اسئلک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل خیر والسلامة
من کل اثم اللهم لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا سقما الا شفیته ولا عیبا
الا سترته ولا رزقا الا بسطته ولا خوفا الا امنته ولا سوء الا صرفته ولا حاجة هی لک رضی
ولی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین آمین رب العالمین

فصل چهارم در بیان تعقیب نماز عصر است
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بکند
حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و اگر او هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان پدرش بیامرزد و اگر پدرش هم
آنقدر گناه نداشته باشد از گناهان مادرش و اگر نه از گناهان برادرش و اگر نه از گناهان باقی خویشان هر که باو
نزدیکتر باشد و در حدیث دیگر هفتاد و هشت مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم برای ده مرتبه
سوره انا انزلناه بعد از نماز عصر خواندن گذشت و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که
هر روز بعد از نماز عصر یکمرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال والاکرام
واسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا ولا ضرا
ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا حق تعالی امر فرماید که صحیفه گناهان او را بدرند هر چند که گناه بسیار داشته باشد

فصل پنجم در تعقیب نماز خفتن است بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقولست
که هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند در ضمان الهی باشد تا صبح و شیخ طوسی علیه الرحمه
نقل کرده است که مستحبست بعد از نماز خفتن سوره حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
هر یک را ده مرتبه و تسبیحات اربع ده مرتبه و اللهم صل علی محمد وآل محمد ده مرتبه

فصل ششم در بیان سجده شکر است
بدانکه از جمله سنتهای مؤکد بعد از هر نماز سجده شکر است و فضایل این سجده در احادیث بسیار است حتی آنکه بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سجده شکر واجبست بر هر مسلمانی نماز خود را بآن تمام میکنی و خداوند

خود را خشنود

خود را خشنود میگرداند و ملائکه را بعجب می آوری بدرستی که بنده که نماز میکند و بعد از آن سجده شکر بجا میآورد
حق تعالی حجاب از میان بنده و ملائکه برمیدارد و میفرماید که ای ملائکه نظر کنید به بنده من که فرض مرا ادا کرد
و عهد مرا تمام کرد و بعد از آن شکر نعمت من بجا آورد ای ملائکه چه ثواب او را نزد من هست ملائکه میگویند
که پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان باز میفرماید دیگر چه چیز باو عطا کنم میگویند که پروردگارا
بهشت خود را باو عطا کن باز میفرماید دیگر چه چیز باو کرامت فرمایم میگویند که او را کفایت کن و همچنین حق تعالی
سؤال مینماید و ملائکه جواب میگویند تا آنکه هیچ چیز نمی ماند در علم ملائکه باو احاطه کنند مگر آنکه او را میگویند بار دیگر چون
حق تعالی سؤال مینماید در آن مرتبه میگویند پروردگارا علم ما بزیاده از این احاطه نکرده است پس حق تعالی میفرماید من شکر
او میکنم چنانکه او شکر من کرد و روی فضل و احسان خود بسوی او میآورم و او را در مراتب معرفت خود کامل
میگردانم و بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقول است
که حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی ع خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان بندگان خود برگزیدم و کلیم
خود گردانیدم گفت نه ای پروردگار من خطاب رسید که من چون نظر کردم در نفس تو ترا نزد بندگان خود از همه ذلیل تر
یافتم هر گاه که از نماز فارغ میشوی دو طرف روی خود را نزد من بر خاک میگذاری پس حضرت موسی بسجده در آمد
و پهلوهای روی خود را از روی تذلل بر خاک مالید نزد پروردگار خود حق تعالی باو وحی نمود که سر بردار ای موسی و دست
خود را بر موضع سجود بمال و بر روی و بر بدن خود بمال که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلا و درد و فقر و بدانکه اقل
سجده شکر آنست که سر بسجده گذارد و سه مرتبه بگوید شکرا لله چنانچه از حضرت امام رضا ع منقول است و افضل
از آنحضرت منقول است که صد مرتبه عفوا بگوید یا صد مرتبه شکرا و اگر در سجده اول صد مرتبه عفوا یا العفو العفو بگوید
و بعد از آن جانب راست رو را بر زمین بگذارد و هر دعا و ذکر که داند بخواند مثل یا الله یا رباه یا سیداه و همچنین پهلوی
چپ رو را بر زمین گذارد و چنین دعا یا ذکری بخواند پس بار دیگر پیشانی را بر زمین گذارد و صد مرتبه شکرا شکرا
بگوید خوبست و در این سجده بر خلاف سجده های نماز سنت است که دستها را بر زمین بخواباند و سینه و شکم را بر زمین بچسباند
و ایضا مستحب است که حاجات خود را در این موضع طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار
طول بدهد چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که بنده در هیچ حالت قرب او بخدا زیاده نیست از حالتی

کە در سجده گریان باش و همه ائمه صلوات الله علیهم سجده‌های بسیار طولانی بجا می‌آورده‌اند خصوصاً حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه که بعد از نماز صبح بسجده میرفته‌اند و روز چند بلند شده است سر از سجده برمیداشته‌اند و اکثر دعاها بوده‌اند
که مشغول عبادت خلق نمیتوانسته‌اند شد اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده‌اند و همچنین اصحاب کبار ایشان
این طریقه داشته‌اند حتی آنکه نقل کرده‌اند که بعضی از ایشان آنقدر طول میداده‌اند سجده را که مرغ در پشت ایشان آشیانه
میگذاشته و دعای سجده از اهل بیت صلوات الله علیهم بسیار منقول است و این کتاب گنجایش ذکر آنها ندارد و بهترین
آنها آنست که کلینی بسند حسن روایت کرده است که عبدالله بن جندب از حضرت امام موسی کاظم ع سؤال نمود از دعائی که در سجده شکر
بخواند حضرت فرمود که چون بسجده روی بگو اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیائک ورسلک وجمیع
خلقک انک الله ربی والاسلام دینی ومحمدا نبیی وعلیا والحسن والحسین وعلی بن الحسین
ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد
والحسن بن علی والحجة بن الحسن ائمتی بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرء پس بگو بد اللهم
انی انشدک دم المظلوم سه مرتبه اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم
بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک
وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه و بگو اللهم انی اسئلک الیسر
بعد العسر سه مرتبه بعد از آن پهلوی راست رو را بر زمین بگذارد و بگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب
وتضیق علی الارض بما رحبت ویا باری خلقی رحمة بی وکنت عن خلقی غنیا صل علی محمد وعلی
المستحفظین من آل محمد سه مرتبه پس جانب چپ رو را بر زمین بگذارد و بگوید یا مذل کل جبار
ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ بی مجهودی سه مرتبه پس سر را بسجده بگذارد و صد مرتبه بگوید
شکرا شکرا و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه در سجده اول هزار مرتبه
العفو العفو فرموده‌اند و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت در سجود این دعا میخواندند اعوذ بک من نار
حرها لا یطفی واعوذ بک من نار جدیدها لا یبلی واعوذ بک من نار عطشانها لا یروی واعوذ
بک من نار مسلوبها لا یکسی و در حدیث دیگر روایت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در سجده این دعا میخواندند

ارحم ذلی بین یدیک وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وآنسنی بک یا کریم
در بیان اذکاری که در هنگام خواب باید خواند بدانکه مستحب است که در هنگام خوابیدن با وضو باشد و بجانب راست بخوابد
رو بقبله و سوره‌ها و آیاتی که در باب فضایل قرآن مذکور شد بخواند و بهترین اذکار در این وقت تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که چون آدمی در جای خواب خود میخوابد ملکی کریم و شیطانی
مارد بسوی او میشتابند پس ملک میگوید باو روز خود را ختم کن بخیر و شب خود را افتتاح کن بخیر و شیطان باو میگوید
روز خود را ختم کن بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه صلوات الله علیها در وقت
خواب خواند ملک آن شیطان را میزند و از او دور میکند و او را محافظت و نگاهبانی میکند تا بیدار شود پس باز شیطان می‌آید و او را
امر میکند بختم شب و افتتاح روز بگناه و ملک او را امر میکند پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را
خواند آن ملک شیطان را از او دور میکند و حق تعالی عبادت تمام آن شب در نامه عملش می‌نویسد و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر ع منقول است که فرموده ما اهل بیت در هنگام خوابیدن ده خصلت بجا می‌آوریم با طهارت میخوابیم و بر دست راست میخوابیم
و دست راست را در برابر رو میگذاریم و تسبیح حضرت فاطمه میخوانیم و رو بقبله میخوابیم و سوره حمد و آیة الکرسی و آیه شهد الله
میخوانیم پس هر که چنین کند بهره خود را از ثواب در آن شب برده است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هر که در وقت خواب یازده مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند حق تعالی یازده ملک بر او موکل کند که او را حفظ نمایند
تا صبح از شر هر شیطان رجیم و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هر که در وقتی که بر رختخواب رود یازده مرتبه
سوره قل هو الله احد بخواند گناهان او آمرزیده شود و او را شفیع کنند در همسایگان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان آینده
او تا پنجاه سال آمرزیده شود و در حدیث دیگر فرموده کسی که در خواب ترسد در وقت خواب معوذتین قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ
برب الفلق و آیة الکرسی بخواند و بسند صحیح از آنحضرت منقول است که هر که در وقت خواب سه نوبت بگوید الحمد لله الذی
علا فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی
ویمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده باشد و در حدیث
دیگر فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هنگام خواب آیة الکرسی میخواندند و بعد از آن میفرمودند که بسم الله آمنت
بالله وکفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی وفی یقظتی و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم

صلوات الله علیه منقول است که کسی که در میان شب بیدار نشود در وقت خواب این دعا بخواند اللهم لا تنسنی ذکرک
ولا تؤمنی مکرک ولا تجعلنی من الغافلین وانبهنی لاحب الساعات الیک ادعوک فیها
فتستجیب لی واسئلک فتعطینی واستغفرک فتغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت یا
ارحم الراحمین فرمود که چون این دعا بخواند حق تعالی ملکی بسوی او میفرستد که او را بیدار گرداند پس اگر بیدار شود
فبها و اگر بیدار نشود حق تعالی آن ملک را امر فرماید که از برای او استغفار نماید و اگر در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر بیدار شود
هر حاجتی که از حق تعالی طلبد باو عطا فرماید و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که چون کسی از پهلو بپهلو گردد
نشسته بگوید الحمد لله والله اکبر و سید ابن طاوس علیه الرحمة بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که
کسی که خواهد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند غسل کند بعد از نماز خفتن و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر
رکعتی سوره حمد یکمرتبه و صد مرتبه آیة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بر جامه پاکی بخوابد که
حلال و حرام بر روی آن جامه وطی نکرده باشند و دست راست خود را زیر خد راست خود بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله و صد مرتبه بگوید ما شاء الله
و بخواب رود که آنحضرت را در خواب می‌بیند و سید مذکور نقل کرده است که اگر خواهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب
ببیند در وقت خواب این دعا بخواند اللهم انی اسئلک یا من له لطف خفی وایادیه باسطة لا تنقضی اسئلک
بلطفک الخفی الذی ما لطفت به لعبد الا کفی ان ترینی مولای امیر المؤمنین ع فی منامی
و بسند دیگر روایت کرده است که کسی که خواهد میت خود را در خواب ببیند با طهارت بخوابد و تسبیح فاطمه صلوات الله علیها
بخواند پس این دعا بخواند اللهم انت الحی الذی لا یوصف والایمان یعرف منه منک بدت الاشیاء
والیک تعود فما اقبل منها کنت ملجأه وما ادبر منها لم یکن له ملجأ ولا منجا منک الا الیک
فاسئلک بلا اله الا انت واسئلک ببسم الله الرحمن الرحیم وبحق حبیبک محمد صلی الله علیه و آله
سید النبیین وبحق علی خیر الوصیین وبحق فاطمة سیدة نساء العالمین وبحق الحسن
والحسین اللذین جعلتهما سیدی شباب اهل الجنة علیهم اجمعین السلام ان تصلی علی محمد
وآل محمد وان ترینی میتی فی الحال التی هو علیها چنین گوید مؤلف این کتاب که چون کتب اهل بیت رسالت

صلوات الله علیهم اجمعین اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات آنقدر است که از عهده صد هزار کس بر نمی‌آید
چه جای یک کس و بسیاری از آن اعمال بدعت از مشایخ اهل سنت بجمعی از جاهلان و بیخردان میراث رسیده و آنچه این فقیر در این کتاب
بر سبیل اجمال از هزار یکی و از بسیار اندکی آورده‌ام اگر کسی باینها عمل نماید تمام وقت او را فرا میگیرد و جمله طریقه اهل بیت رسالت
صلوات الله علیهم مضبوط و معلوم است و بر کسی که راه متابعت ایشان خواهد واضح و ظاهر است و اول چیزی که از اعمال ایشان
مبالغه بسیار در آن نموده‌اند و بر همه اعمال ترجیح داده نماز پنجاه و یک رکعت است هفده رکعت آن نماز پنجگانه است و باقی سی و چهار رکعت
نمازهای نافله است که پیش از نماز ظهر می‌باید کرد و هشت رکعت نافله پسین است و پیش از فریضه عصر می‌باید کرد و چهار رکعت نافله
شام است که بعد از نماز شام می‌باید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز خفتن نشسته میکنند و یک رکعت حساب میشود
و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر که بعد از نصف شب می‌باید کرد و دو رکعت نافله صبح است پیش از نماز
صبح می‌باید کرد و این نافله‌ها هر دو رکعت به یک سلام می‌باید کرد و اینها در فضیلت و تاکید تالی مرتبه واجبات‌اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله همیشه بر اینها مداومت می‌نموده‌اند و اگر ترک شود مانند واجبات قضا باید کرد و دیگر از جمله سنن آنحضرت روزه
هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه اول از دهه میان و پنجشنبه آخر و تمام ماه مبارک شعبان که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بر این روزه بوده‌اند تا از دنیا مفارقت نمودند و این سه روز نیز اگر ترک شود قضا باید کرد دیگر از اعمال
مؤکده و فضایل که فضیلتهای بسیار در آن وارد شده است نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و مستحب است
که در رکعت اول سوره اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم سوره حمد و عادیات و در رکعت سیم سوره حمد و سوره اذا جاء
نصر الله و در رکعت چهارم سوره حمد و قل هو الله احد و اگر در هر رکعت سوره قل هو الله احد بخواند خوبست و بعد از سوره در هر رکعتی
پانزده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در هر رکوعی و در هر سر برداشتن از رکوع
و در هر سجودی و در هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه بگوید و مستحب است که در سجده آخر بعد از تسبیحات این دعا بخواند سبحان
من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له
سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة والکرم سبحان
ذی العزة والفضل سبحان ذی القوة والطول اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک
ومنتهی الرحمة من کتابک وباسمک العظیم وکلماتک التامة التی تمت صدقا وعدلا ان تصلی

علی محمد و اهل بیته بعد از آن حاجتهای خود را از حق تعالی بطلبند و چون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
بخواند و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند گناهان او آمرزیده شود اگر بقدر کف دریا باشد و در بعضی روایات
گناه داشته باشد و دوازده هزار حسنه از برای او بنویسند که هر حسنه بزرگتر از کوه احد باشد و این نماز را در هر وقت میتوان کرد و بجای نافله
شب و روز میتوان کرد و در حدیث است که هر شب یا هر روز بکنید و اگر نتوانی هر جمعه یکمرتبه بکن و اگر نتوانی ماهی یکمرتبه بکن و اگر نتوانی
سالی یکمرتبه بکن و در شب و روز جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است و در حدیث معتبر وارد شده است که اگر کسی حاجت
ضروری باشد اصل نماز را بکند با تسبیحات و تسبیحات را در راه بخواند و اگر کسی تسبیح دعاها نداند و نخواند ثواب نماز را دارد و اگر کسی [illegible]
و اداب دیگر در کتب دعا نوشته است واقع سازد بهتر است دیگر نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و آن چهار رکعت است
و در هر رکعت بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد میباید خواند و احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند چنین [illegible]
میان او و خدا گناهی نمانده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد شصت مرتبه
قل هو الله احد بخواند چون فارغ شود گناهانش آمرزیده شده باشد دیگر نمازها و دعاها و اعمال بسیار است و از کتب مبسوطه علما طلب میباید [illegible]
با تمام میکنیم کتاب تجلی الحیوة را و از الطاف عمیمه واهب العطایا امید دارم که این بحر فیوض ربانی و این سرچشمه آب زنده [illegible]
موجب حیوة جاودانی برادران ایمانی و فیض بخش اقاصی و ادانی گردد و تا روز جزا فیض طالبان هدایت ربانی و تشنه لبان
زلال معرفت سبحانی از این چشمه سلسبیل و عین زنجبیل منقطع نگردد تا [illegible] و سیل این غریق بحر خطایا و گناهان و پامال نفس و هوا
و شیطان از لوث معاصی پاک گردد و چون مؤلف خاکسار اهل ایمان و خادم اصحاب علم و عرفان بوده است باید در روز
حساب بایشان ملحق شود و ملتمس از برادران ایمانی آنست که چون از این خوان نعمتهای روحانی بهره و از این شراب طهور حقایق و معانی
جرعه برگیرند در حیات و ممات این حقیر خاکسار ذره مقدار را از دعای طلب مغفرت سیئات و رفع درجات محروم نگردانند

کان الفراغ من تسویده علی ید مؤلفه فی اواخر شهر جمید الثانی
من شهور سنة ثلث وسبعین بعد الالف والحمد
لله وحده وصلی الله علی سیدنا محمد و آل
بیته الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم
اجمعین هذه صورة خط المؤلف ادام الله ظلاله
وفضله وافضنا له ثمت

693

